

B

چاپ سوم

صد شصت و سه سال

مبارزه با آئین بهائی

گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی - دینی ایران در دوران معاصر

فریدون وهمن



یکصد و شصت سال مبارزه با آئین بهائی

یکصد و شصت سال مبارزه با دیانت بهائی

کوشه‌ای از تاریخ اجتماعی-دینی ایران در دوران معاصر

فریدون و بهمن

چاپ سوم

نشر باران ۱۳۸۹ [۲۰۱۰]



یکصد و شصت سال مبارزه با دیانت بهائی
گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی - دینی ایران در دوران معاصر
تألیف فریدون وهمن
نشر باران، سوئد
چاپ سوم: ۲۰۱۰ (۱۳۸۹)، نشر باران، سوئد
چاپ دوم: ۲۰۱۰ (۱۳۸۹)، نشر باران، سوئد
چاپ اول: ۲۰۰۹ (۱۳۸۸) انتشارات عصر جدید، آلمان
شابک: ۹۷۸-۹۱-۸۵۴۶۳-۳۷-۴

Baran

Box 4048, 163 04 SPÅNGA, SWEDEN

info@baran.st

Tel: +46-(0)8-88 54 74

ISBN: 978-91-85463-37-4

© Baran 2010

تمامی حقوق برای مؤلف و نشر باران محفوظ است.
نقل تمامی یا بخش‌هایی از این کتاب جهت چاپ مجدد، استفاده در رادیوها،
گرفتن میکروفیلم و برگردان منوط به اجازه‌ی کتبی مؤلف و ناشر است.
نقل قول از کتاب جهت نقد و بررسی از این قاعده مستثنی است

مجموعه
جامعه و دین در ایران ۱



شرح روی جلد:

یک کتاب در یک تصویر

مردم عامی برای ثواب یا دستمزد، به ویرانی گنبد بنای مرکز بهائیان تهران (حظیرةالقدس) مشغولند (رمضان [اردیبهشت] سال ۱۳۳۴ ش. [مه ۱۹۵۵ م.]).

حجة الاسلام فلسفی (نمودار نهاد روحانیت) با رضایت کامل به نتیجه ماه‌ها کوشش خود می‌نگرد. مأمور دولت (اینجا در لباس نظامی) با هم‌دستی و هم‌فکری با روحانیت در این سرکوبی دست دارد. در پس ایشان کسی در لباس شخصی (نمودار روشنفکران ما) بر این ظلم‌ها و قانون‌شکنی‌ها با

سکوت خود صحه می‌گذارد. کتاب حاضر داستان این اتحاد نامبارک در یکصد و شصت سال سرکوب و آزار بخشی از مردم کشور ما به جرم بهائی بودن است.

فهرست مندرجات

کتاب نخست:

۱۷	پیشگفتار
۲۵	فصل اول: معمّای بهائیت
۳۵	پژوهندگان غربی و نهضت بابی- بهائی
۴۰	روحانیت و بهائیان در دوران قاجار
۴۹	روحانیت و بهائیان در دوران شاهان پهلوی
۵۰	دروغ پراکنی و لجن مالی
۵۷	فصل دوم: دلایل مخالفت با دیانت بهائی
۶۰	اسلام و دیانت بهائی
۶۰	میراث مشترک دینی جهان
۶۲	تفاوت‌های عقیدتی با اسلام
۶۶	تفاوت‌های اجتماعی
۶۷	دین بهائی و هویت ملی
۷۹	پاسخ ایران به غرب و غرب زدگی
۸۵	فصل سوم: مبارزه با بهائیان در دوره قاجاریه
۹۱	گوشه‌ای از سرکوب و کشتار بهائیان یزد
۹۴	صحنه‌هایی از بهائی‌کشی در خراسان
۹۸	جامعه بهائی در دوران قاجار
۱۰۲	ایمان یهودیان و زردشتیان به آیین بهائی
۱۰۴	فصل چهارم: بهائیان در دوران پادشاهی رضا شاه پهلوی
۱۰۶	واقعه قتل ایمری کنسول امریکا

۱۱۱	سیاست دینی رضا شاه
۱۱۲	گسترش مدارس بهائی
۱۱۵	مدارس بهائیان قربانی برداشتن حجاب
۱۱۷	سال شمار کشف حجاب
۱۲۲	فصل پنجم: بهائی ستیزی در دوران محمد رضا شاه پهلوی
۱۳۴	۱ - توطئه پردازی و دشمن تراشی
	۲ - یادداشت‌های کینیناز دالخورکی یا اسرار پیدایش مذهب
۱۴۲	باب و بهاء در ایران
۱۵۲	۳ - کشتار بهائیان در شاهرود
	۴ - هشتاد و یک ضربه چاقو بر پیکر یک طبیب، قتل هولناک
۱۷۳	دکتر برجیس در کاشان
۲۰۲	۵ - عشق، حسادت و خیانت، قتلی فجیع در ابرقو و پی آمدهای آن
	۶ - بهائی ستیزی آیت‌الله بروجردی و حجة الاسلام فلسفی، اشغال نظامی
۲۱۹	حظیره القدس (مرکز اداری بهائیان) تهران
۲۴۸	۷ - انجمن ضد بهائیت حجّیه
۲۶۲	۸ - دکتر فریدون آدمیت، مورخ یا ردّیه نویس
۲۸۳	۹ - سفرنامه ناصر خسرو و بهائیان، سفالینه‌ای بی ارزش
	۱۰ - بهائیان جاسوس، عاملان روس، انگلیس، امریکا، صهیونیسم،
۲۹۲	بهائیان و شکست کیان اسلام
	۱۱ - بهائیان و ایران، بی‌علاقه به میهن یا پیشگامان
۳۲۱	روشنفکری در ایران
۳۴۴	۱۲ - هویدا، وزراء و بلندپایگان معروف به بهائی در زمان شاه
۳۶۴	۱۳ - تحقیر، خوار داشتن و نجس شماردن

کتاب دوم

- ۳۷۷ جمهوری اسلامی در رویارویی با جامعه بهائی ایران
- ۳۸۷ فصل اول: بهائی آزاری در روزهای آخر رژیم شاه
- ۳۸۹ کشتار و آتش سوزی در قریه سعیدی شیراز
- ۳۹۴ یورش بر بهائیان بویر احمدی
- ۴۰۱ فصل دوم: بهائیان نخستین قربانیان ظلم در جمهوری اسلامی
- ۴۰۴ دولت موقت مهندس بازرگان
- ۴۰۶ دوران بنی صدر و رجائی
- ۴۰۸ دوران محمدعلی رجائی رئیس جمهور
- ۴۰۹ دوران وحشت و اختناق
- فصل سوم: تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی
- ۴۱۲ سلب همه حقوق انسانی و شهروندی از بهائیان
- ۴۱۸ پی آمدهای حذف بهائیان از قانون اساسی
- فصل چهارم: دستگیری، شکنجه و اعدام اعضای
- ۴۲۰ تشکیلات بهائی و بهائیان سرشناس
- ۴۲۳ اعدام دوتن اعضای محفل محلی بهائیان تبریز
- ۴۲۴ ربودن اعضای محفل ملی بهائیان ایران
- ۴۲۸ دستگیری و اعدام اعضای محفل محلی بهائیان یزد
- ۴۳۴ شکنجه و اعدام اعضای محفل محلی بهائیان همدان
- ۴۳۶ دستگیری و اعدام اعضای محفل محلی بهائیان تهران
- ۴۳۷ دو اعدام در مشهد

- ۴۳۸ تیرباران نه تن اعضای محفل محلی بهائیان تبریز
- ۴۳۸ مرده‌های بهائیان را دفن نکنید
- ۴۳۹ تیرباران پنج زارع بهائی از اهالی داران اصفهان
- ۴۴۰ دستگیری و اعدام اعضای دوّمین محفل ملیّ بهائیان ایران
- ۴۴۷ دستگیری و اعدام اعضای دوّمین محفل محلیّ بهائیان تهران
- ۴۴۸ دستگیری و اعدام اعضای محفل محلیّ بهائیان قزوین
- ۴۴۸ فاجعه بهائی‌کشی شیراز
- ۴۴۸ تهدید و اِعمال شکنجه برای بازگشت به اسلام
- ۴۵۹ فعالیت‌های بهائی ستیزی در سراسر کشور
- ۴۶۲ انحلال تشکیلات بهائی
- ۴۶۲ دستگیری و اعدام اعضای سوّمین محفل ملیّ ایران
- ۴۶۳ نگاهی به سرکوب، آزار و کشتار بهائیان
- ۴۶۸ نام بهائییانی که از آغاز انقلاب تا زمان حاضر به شهادت رسیده‌اند
- ۵۷۹ **فصل پنجم: ویران ساختن اماکن مذهبی و تاریخی بهائی**
- ۴۸۱ ویرانی خانه باب در شیراز
- ۴۸۷ تخریب قبرستان‌های بهائی و مصادره حظیره القدس‌ها و مراکز فرهنگی
- ۴۸۹ مصادره بیمارستان میثاقیه، درمانگاه‌های بهائی و خانه سالمندان
- ۴۹۵ **فصل ششم: اختناق اقتصادی جامعه بهائی**
- ۴۹۵ اخراج بهائیان از مشاغل دولتی
- ۴۹۷ ضبط اموال موروثی بهائیان
- ۴۹۹ اخراج بهائیان از مشاغل خصوصی
- ۴۹۹ راندن زارعین بهائی از دهات و ضبط زمین ایشان
- ۵۰۱ **فصل هفتم: پس از آیت‌الله خمینی، دوران جدید اختناق**

- ۵۰۳ مصوبه شورای عالی انقلاب در مورد بهائیان
- ۵۰۵ ادامه اخراج بهائیان از مشاغل دولتی و خصوصی
- محرومیت دانشجویان بهائی از تحصیل یورش و تعطیل
- ۵۰۵ دانشگاه آزاد علمی بهائیان

فصل هشتم: بهائیان در دوران ریاست جمهوری حجة الاسلام

- ۵۰۹ محمد خاتمی شکاف عمیق «انتظار شریعت و اقتضای واقعیت»
- ۵۱۰ کلاف سر درگم مشکل بهائیان
- ۵۱۲ یورشی دیگر بر دانشگاه زیرزمینی بهائیان
- ۵۱۲ مشکلات حقوقی ثبت ازدواج بهائیان
- ۵۱۳ محروم ساختن بهائیان از هر نوع اشتغال
- ۵۱۵ ضبط اموال و دارائی های بهائیان
- ۵۱۷ اخراج دانشجویان بهائی از دانشگاه ها
- ۵۱۹ در این کارها دخالت نکنید
- ۵۲۰ درباره حقوق شهروندی بهائیان
- ۵۲۱ راه چاره کدام است؟
- ۵۲۳ بهائیان حق حیات دارند یا خیر؟
- ۵۲۷ ادامه تخریب مکان های تاریخی

فصل نهم: جامعه بهائی در دوران ریاست جمهوری

- ۵۳۰ آقای محمود احمدی نژاد
- ۵۳۰ سخت گیری های تازه، جمع آوری آمار بهائیان
- ۵۳۴ سیاست فرسودن و تحلیل بردن جامعه بهائی
- ۵۳۶ مشتی از خروار، ماجرای یک طبیب بهائی
- ۵۴۱ فعالیت های دینی، تبلیغاتی و فرهنگی علیه بهائیان

۵۴۶	بازداشت و محکومیت ۵۴ جوان بهائی در شیراز
۵۴۹	من هاله روحی، یک زندانی هستم
۵۵۱	آتش زدن خانه‌ها و ویرانی قبرستان‌های بهائیان
۵۵۴	امضاء طومار برای مقابله جدی با بهائیت
۵۵۵	مجازات اعدام برای مرتدین
۵۵۷	دستگیری و محاکمهٔ "یاران ایران"
۵۶۳	فصل دهم: بالا رفتن تب توهم توطئه در جمهوری اسلامی
۵۷۱	فصل یازدهم: پایگاه‌های آیات عظام در مقابل دیانت بهائی
۵۷۱	آیت‌الله خمینی و بهائیان
۵۷۶	آیت‌الله شریعتمداری، منتظری و حجة الاسلام کروبی
۵۸۳	آیت‌الله خامنه‌ای، مکارم شیرازی، محلاتی، دستغیب و دیگران
۵۸۴	فصل دوازدهم: دادخواهی بهائیان به مراجع بین‌المللی
۵۸۶	هم‌دلی و پشتیبانی روشنفکران و نویسندگان ایرانی با بهائیان
۵۸۹	من هم بهائی هستم
۵۹۱	ما شرم‌گینیم، یک قرن و نیم سرکوب و سکوت کافی است
۵۹۳	سازمان‌های ایرانی طرفدار حقوق بشر، گروه‌های سیاسی و اجتماعی
۵۹۵	سخن پایانی
۶۰۶	اسناد و مدارک
۶۵۳	کتاب‌شناسی
۶۶۵	فهرست اسامی و اعلام (نمایه)

تقدیم کتاب

به روان زنان و مردان شجاعی که جان خود را در
نهایت مظلومیت برای آزادی عقیده و حق انتخاب
دین از دست داده‌اند...

به آنان که در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی به
همین خاطر دچار رنج و شکنجه‌اند...

به هزاران کسان که در این راه از اشتغال به هر پیشه‌ای
و از حق تحصیل در دانشگاه‌ها محروم گشتند...

به همهٔ ستم‌دیدگان عقیدتی، رنج‌دیدگان، مردم
بلاکشیده‌ای که بر اعتقاد خود استوار و پایدار ایستادند
و سر به ظلم خم نکردند...

و سرانجام به روح مردگانی که جمهوری اسلامی حق
آرمیدن در خاک را نیز از آنان گرفته است...

باید تاریخمان را از نوبخوانیم و بسنجیم... به نوعی خانه تکانی تاریخی محتاجیم... فرضیات و گمان‌ها و جزئیات پیشین را وا باید گذاشت... باید این فرض را بپذیریم که دانسته‌ها و شنیده‌های پیشین ما شاید به قصد گمراهی مان بوده و تنها با ذهنی پالوده از رسوبات گذشته می‌توان به گرت‌های از حقیقت دست یافت.

بیش و کم تمامی جنبه‌های فرهنگ و ادب و تاریخ ایران کماکان ناکاویده مانده و روشنفکران متجدد اغلب به اعتبار سیاست زدگی، شانه از زیر بار انجام تحقیقات جدی خالی کرده‌اند و به جای تعالی شعور اجتماعی، بیشتر به برانگیختن شور توده مردم توجه داشته‌اند.

عباس میلانی

معیار ما در هر زمینه، در هر آرمان و هر جا که باشیم مذهبی است. چه معتقد به مذهب باشیم و چه نباشیم. داوری تاریخی برایمان حکم تکبیر یا تکفیر دارد. یا بزرگداشت مطلق است و یا طرد مطلق. مردان تاریخ یا منجی هستند و برگردانی از امام زمان و یا ملعونند و چهره‌ای از ابلیس. بی‌سبب نیست که هنوز حتی یک دوره ناقص تاریخ معاصر ایران را نداریم. چه بسا نیازی هم نباشد، جملگان نخوانده و ندانسته صاحب نظرند!

هما ناطق

پیشگفتار

این کتاب گوشه‌ای از تاریخ سوخته و پایمال شده‌ی کشور ماست. تاریخی است که کمابیش اکثریت مردم ایران از آن چیزی شنیده و یا شاهد بخشی از آن بوده‌اند، اما با پرهیز و گریزی باورنکردنی هرگز نخواستند خود را با آن آشنا سازند. تاریخ سرکوب بی‌رحمانه‌ی دینی است که از ایران برخاسته و تعالیم و آرمان‌های اصلاح‌جویانه‌ی آن می‌تواند تحوّل‌ی بنیادین در فرهنگ و مفاهیم و باورهای دینی مردم ایران بوجود آورد. اما این دین، که در بیش از صد کشور دنیا گسترش یافته و احترام بسیاری از اندیشمندان و صاحب‌نظران را در سراسر جهان برانگیخته، از زمان تولّد تا امروز در زادگاه خود مورد سرکوب و آزار قرار گرفته، پیروانش با شقاوت و بیرحمی کشتار شده‌اند، اموالشان به تاراج رفته، خانه‌ها و حتّی قبرستان‌هایشان ویران گشته، مزارعشان به آتش کشیده شده، پیروانش از کار و تحصیل محروم و ممنوع گشته و در کتاب‌ها و روزنامه‌ها مورد زشت‌ترین و نارواترین تهمت‌ها قرار گرفته‌اند. این دین "بهائی" نام دارد، کلمه‌ای که گوش‌های انباشته از تهمت و افترا و دروغ، تاب شنیدن آن را ندارد و برای بسیاری به زبان آوردن نام آن نیز آسان نیست.

در این سرکوب و آزار که یک قرن و نیم تاریخ کشور ما را تشکیل می‌دهد، به خاطر اغوا و فریب ملّایان تقریباً همه‌ی طبقات مردم شرکت داشته‌اند. از بیسوادان و بی‌خبران که بهائی‌آزاری را به خاطر جهل و تعصّب و یا ثواب از وظایف دینی خود دانسته‌اند تا نویسندگان و مورّخین ما، که با بی‌حالی و بی‌توجهی از کنار این جنایات گذشتند و به قصد یا نادانی آن طور که خواهیم دید، به جعل تاریخ و حمله به این نهضت پرداختند. از فعالین چپ مارکسیست که تئوری‌های بی‌پایه و سست درباره‌ی

تاریخ و جهان‌بینی این دین جعل کردند تا مارکسیست‌های اسلامی که در اوایل انقلاب دست در دست گروه حجّیه و پاسداران در دستگیری و کشتار بهائیان و آواره ساختن آنان از لانه و کاشانه همت گماشتند. در بالای این هرم باید از طبقه روحانی، آیات عظام، امامان جمعه، ملّایان، طلبه‌ها و روضه‌خوان‌ها نام برد که همواره پیشگام این مبارزه بوده‌اند و در قاموس ایشان اسلام‌مداری مساوی با دشمنی کینه‌توزانه با بهائیان است. اینان در دهه‌های متمادی عوام ناآگاه را در این نفاق‌افکنی و برادرکشی تجهیز کردند و نیروی عظیم مالی و تبلیغاتی‌شان آنچنان کارساز بود که گروه بزرگی از طبقه تحصیل‌کرده و روشنفکر ما را نیز، که اکنون با دزدگی و هراسی بی‌جهت به بهائیان می‌نگرند، خواسته یا ناخواسته زیر نفوذ قرار دادند.

در نیمه دوم قرن نوزدهم باب، بنیان‌گذار آیین بابی را به خاطر ادعایش، به مانند مسیح، در مجلسی با حضور روحانیون و ولی‌عهد [ناصرالدین میرزا]، محاکمه و بعد تیرباران کردند. بهاء‌الله از رهبران جنبش بابی و بنیان‌گذار دین بهائی را با خانواده به کشور عثمانی تبعید نمودند تا سرانجام در زندانی در شهر دورافتاده عکا جای گرفت و در نزدیکی همان شهر چشم از جهان فرو بست.

با برآمدن این دین، ایرانیانی از جامعه مسلمان یهودی و زردشتی در حدّی گسترده، رشته‌هایی که پندارها و باورهای کهن سنتی بر جهان‌بینی دینی ایشان تنیده بود گسستند و با شهادت و سربلندی راهی جدید برگزیدند. نه علیه دین پیشین برخاستند و نه با دولتی علم‌طغیان بپا کردند. اینان به دینی ایرانی که ریشه در فرهنگ و تمدن ایران دارد دل بستند و با این آگاهی که آرمان‌های این دین می‌تواند در ساختمان ایرانی سربلند و آباد نقشی اساسی داشته باشد با فداکاری‌های حیرت‌انگیز آن را پاس داشتند. اینان ایرانی می‌خواستند که مردمانش رها از قید خرافات و موهومات، انسان‌مداری و عشق و محبت به هم‌نوع را جان‌نشین دشمن‌تراشی و کینه‌توزی نمایند، ایرانی که می‌تواند و باید افتخارات گذشته را باز یابد و کشوری باشد که همه کس، با هر عقیده دینی و سیاسی، به آسایش و آرامش در آن زندگی نماید. اما این خواسته را با محرومیت از همه حقوق انسانی و روبرو

شدن با شدیدترین آزارها همراه دیدند.

یورش بیرحمانهٔ ملایان و حکام قاجار که محو و نابودی کامل این دین را هدف داشت با پایمردی آزاداندیشان ایرانی که به این دین رو آورده بودند ناکام ماند. در دوران شاهان سلسلهٔ پهلوی این مبارزات با افت و خیزهایی ادامه یافت و در جمهوری اسلامی به اوج خود رسید.

درست نیست اگر قبول این آزارها و رنج‌ها را به پای تعصب دینی بهائیان بنویسیم و آن را مورد سؤال قرار دهیم که چرا اینان تقیه نمی‌کنند و به ظاهر خود را مسلمان نمی‌نامند تا از ظلم رها گردند. درست آنست که بگوئیم بهائیان با این قربانی دادن‌ها حماسه‌ای می‌آفرینند که حقیقت‌جویی و دفاع از حقوق بشر و آزادی اندیشه نام دارد. تحمل زندان و شکنجه می‌کنند تا در ایران فردا همهٔ ساکنان این مرز و بوم بتوانند بدون واژه از شکنجه و محتسب و قاضی شرع و... در انتخاب عقاید خود، خواه دینی، خواه سیاسی آزاد باشند. و بدان خاطر پای استقامت می‌فشارند تا نشان دهند هنوز در این سرزمین کسانی هستند که با شهادت اخلاقی و فکری، به بهای از دست دادن همه چیز، در مقابل سالوس و ریا و نفرت‌پراکنی می‌ایستند. این ایستادگی و استقامت، با مقابله به مثل، با ترورهای انتحاری، با کشتار متقابل یا با خرابکاری همراه نیست. بهائیان با نثار عشق و محبت و با پرهیز از انتقام، به جهانیان می‌نمایانند که شیوهٔ دیگری نیز برای ایستادن در برابر ظلم و تعصب وجود دارد.

در این راه بهائیان تنها نبوده و نیستند. تاریخ سرزمین ما چه در قرن‌های گذشته و چه در عصر حاضر، شاهد فداکاری‌های بسیاری از زنان و مردان دلیری بوده که با سربلندی در این راه کوشیده‌اند. تفاوت در این است که از سهم جامعهٔ بهائی در این راه کسی چیزی نمی‌داند زیرا هم‌زمان با سرکوب بهائیان، حق سخن‌گفتن، انتشار کتاب و دادخواهی و ابراز حقیقت را نیز از ایشان گرفتند. آوردن نام بهائی را در تاریخ‌ها و کتاب‌های درسی و دانشگاهی ممنوع ساختند و فقط وقتی آن را مجاز دانستند که همراه با رد و بدگویی و نفرت از ایشان باشد. سرانجام با پرده‌پوشی بر جنایات خود، دست بردن و تقلب در تاریخ و یا جعل کتاب‌های به ظاهر تاریخی تصویری واژگونه و زشت از این دین ترسیم نمودند.

استاد عبدالحسین زرین کوب ادیب، مورخ و پژوهنده معروف که صاحب ده‌ها اثر خواندنی و معتبر است در کتاب خود «تاریخ در ترازو» با اشاره به کتاب «تاریخ شهدای یزد»، که حوادث وابسته به کشتار نزدیک به یکصد بهائی در یزد را در زمان قاجاریه بیان می‌دارد، می‌نویسد:

فرقه‌های مذهبی که تاریخ خود را نوشته‌اند، تقریباً همه جا کوشیده‌اند یک نوع مظلومیت ایزدی به خود بخشند و یک نوع سبعیت اهریمنی به مخالفان. کتاب مشهور *اعمال شهیدان ایران*، به زبان سریانی، که حتی کریستین سن آن را برای تمدن ساسانیان به طور کلی از منابع بسیار معتبر می‌شمارد، در واقع از مخالفان با چنان لحن نفرت آمیزی سخن می‌گوید که باید قسمت عمده‌ای را از آن چه وی به نام شکنجه‌های ایرانی ذکر می‌کند مخلوق تعصب یا توهم نویسنده شمرد. آیا آن چه نیز در «تاریخ شهدای یزد» راجع به قتل و کشتار بهائیان بیان شده است و گاه از وحشت موی بر اندام انسان راست می‌کند تا حدی از همین توهم و تعصب آن‌ها ناشی نیست؟^۱

(زرین کوب ۱۳۶۲: ۱۴۸)

ما نمی‌گوییم زرین کوب روایت کتاب *اعمال شهیدان*^۲ را با تردید می‌نگرد تا بر تاریخ شهدای یزد و شرح قساوت‌های بهائی ستیزان به بهانه «توهم و تعصب مذهبی» سایه‌تردید بیاندازد. بلکه جا دارد آرزو کنیم استاد مورخ ما پیش از این قضاوت، زحمتی به خود می‌داد، سفری به یزد می‌کرد و با بازماندگان آن فجایع به صحبت می‌نشست. یا اینکه نامی از کتیبه کرتیر مؤید بزرگ زمان ساسانیان که با آن خوب آشنا بود به میان می‌آورد که وی در آنجا کشتار دیگراندیشان، دیگردینان، دیوپرستان و... را از افتخارات خود دانسته، به آن بالیده و جای تردید برای هیچ کس از قساوت‌ها و بیرحمی‌هایی که در مورد مسیحیان و مانویان و مزدکیان و غیره مرتکب

^۱ سید محمد علی جمال‌زاده نویسنده معروف نیز شرحی از وقایع یزد و آشنائی خود با این کتاب می‌نویسد (نگاه کنید به فصل سوم).

^۲ کتاب «*اعمال شهیدان ایران*» ماجرای خونبار کشتار مسیحیان ایران به توطئه موبدان زردشتی در زمان ساسانیان است از جمله به اتهام جاسوسی برای روم.

گردیدند باقی نگذارده است.

اعمال شرم‌آوری که در یکصد و شصت سال گذشته، مخصوصاً در دوران جمهوری اسلامی در مورد بهائیان صورت گرفته نه تنها بار دیگر روایات اعمال شهیدان/ایران و متن کتیبه کرتیر را به صورت زنده و علنی به نمایش می‌گذارد بلکه در خشونت، قساوت و بیرحمی آن را بی‌رنگ می‌سازد. نکته اینجاست که آن حوادث شوم در ایران قرون وسطی رخ می‌داد که هنوز امریکا کشف نشده بود، اروپا در قعر بی‌خبری بسر می‌برد و هنوز می‌بایست قرن‌ها بگذرد تا جهانیان با منشور ملل متحد و مفهوم حقوق بشر آشنایی یابند. ولی جنایاتی که امروزه در ایران صورت می‌گیرد، تاریخ قرن بیست و یکم بر خود دارد، زمانی که مردم جهان آزادی عقیده و حق انتخاب دین را جزئی از اصول بدیهی و حقوق خداداده خود می‌دانند.

آنچه در کتاب حاضر خواهید خواند نه برای مظلوم‌نمائی نگاشته شده و نه سایه‌ای از «توهم و تعصب مذهبی» دارد. نه به قصد تبلیغ دین بهائی است و نه به قول زرین کوب برای نمایاندن «سبعیت اهریمنی» مخالفان آن است. بلکه بخشی از تاریخ کشور ماست که کوشش شده از گوشه فراموشی بیرون آید. سرگذشت گروه بزرگی از مردم ایران است از فارس و ترک و بلوچ و ترکمن و کرد، با سوابق دینی مختلف، و با آرزوهائی درخشان و تابناک برای آینده ایران، که به بهای دادن مال و هستی و جان خود، با سکوت و بردباری در پای آن آرمان‌ها ایستاده‌اند.

روش نویسنده در تدوین این کتاب در مرحله اول استفاده از اسناد و مدارک بوده است. اسنادی که در این کتاب ارائه شده و تصویر برخی از آن در انتهای کتاب آمده از منابع بهائی نیست بلکه از منابع دولتی و رسمی دولت ایران چه در زمان شاهان پهلوی و چه در زمان جمهوری اسلامی است. در همین اسناد است که می‌بینیم نقشه‌ای شوم برای از بین بردن نهائی جامعه بهائی در ایران شکل می‌گیرد و به تدریج جامعه عمل می‌پوشد.

سوی استفاده از اسناد مزبور، از کتاب‌های معتبری که در این زمینه منتشر شده، و از خاطرات و یادداشت‌هایی که بهائیان از ماجراها و حوادث مهم در رابطه با بهائی‌ستیزی نگاشته‌اند- و برخی هنوز منتشر نشده- استفاده گردیده. بخش دیگری از

اطلاعات این کتاب را مصاحبه و گفتگو با بهائینی که در متن ماجراها بوده‌اند و اکنون در خارج از کشور بسر می‌برند تشکیل می‌دهد.

هدف نویسنده از نگاشتن این کتاب باز نمودن گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی و دینی کشور ما است که پایمال گردیده، دستخوش تحریف و بی حرمتی قرار گرفته و با به دست فراموشی سپرده شده است. با مبارزات خونباری که در یک قرن و نیم اخیر با بهائیان صورت گرفته کشور ما نیروی سازنده پیشتازی را از دست داده است. عدالت حکم می‌کند که این قصه دردناک نوشته شود، حقایقی که با دقت از دسترس مردم ما دور نگاه داشته شده در اختیار عموم قرار گیرد و یادی از این قهرمانان گمنام در تاریخ باقی بماند. این گفتگو را در "سخن پایانی" دنبال خواهیم کرد.

*

در نگاشتن این کتاب از کمک‌های گرانبهای چند تن از دوستانم، از بهائی و غیر بهائی، بهره بسیار برده و سپاسگزار راهنمایی‌ها و پیشنهادات سازنده ایشان هستم. هم‌چنین از دوستانی که خاطرات منتشر نشده و یا اسناد و مدارکی با گشاده‌دستی در اختیارم گذارده‌اند و نیز از دو دوست عزیزی که یکی روی جلد را طرح کرد دیگری در صفحه‌بندی کامپیوتری این کتاب مرا یاری داد صمیمانه سپاسگزار می‌کنم. به دلایلی که روشن است نامی از ایشان نمی‌برم و امیدوارم احترام و سپاسم را بپذیرند.

فریدون وهمن

آبان‌ماه ۱۳۸۸ [اکتبر ۲۰۰۹]

مقدمه بر چاپ دوم

چاپ اول این کتاب در ژانویه سال ۲۰۱۰ به بازار آمد و در مدت سه ماه تمامی نسخ آن به فروش رفت. تجدید چاپ کتاب فرصتی فراهم آورد که نگاه دیگری به صفحات آن بیاندازم، برخی لغزش‌ها را اصلاح نمایم و برخی کمبودها را بر آن بیافزایم. طبعاً این اصلاحات تغییراتی را در صفحه‌بندی ایجاد می‌کرد. از فرصتی که فراهم شد، با کمک ناشر، برای استفاده بیشتر از فضای هر صفحه و در نتیجه کم‌تر شدن صفحات و حجم کتاب استفاده کردیم. کتاب در چند پایگاه اینترنتی به لطف مورد نقد قرار گرفت که در زیر نشانی‌های آن را می‌آورم.

<http://think.iran-emrooz.net/index.php?/think/more/22057/>

http://www.radiofarda.com/content/f3_bahais_Iran/2021452.html

http://www.gooya.com/external/reza.malakut.org/2010/07/post_530.html

http://reza.malakut.org/2010/07/post_533.html

مجله معتبر ایران‌شناسی به نام Iran & the Caucasus که ناشر آن مؤسسه بریل در هلند است نیز نقد مفصلی بر این کتاب آورده است (شماره ۱۴، صفحات ۱۹۲ تا ۱۹۴).

در اینجا وظیفه خود می‌دانم از ناشر اول این کتاب شرکت عصر جدید، و از همه دوستان، همکاران و آنان که از دور و نزدیک انتشار کتاب را مورد لطف و تقدیر خود قرار داده‌اند صمیمانه تشکر کنم.

فریدون وهمن

مرداد ماه ۱۳۸۹ [اوت ۲۰۱۰]

مقدمه بر چاپ سوم

انتشار چاپ سوم هر کتابی در مدتی کمتر از یک سال می‌تواند موجب رضایت و شادی نویسنده و ناشر باشد، اما در مورد کتابی که در دست دارید چنین نیست. آنچه که امروزه در ایران اسلامی از ظلم و تبعیض بر بهائیان می‌گذرد آنچنان گسترده و دردناک است که با هر چاپ جدید- هر چه هم فواصل آن کم باشد - می‌توان ده‌ها صفحه از بازداشت‌ها، محکومیت‌های طولانی زندان، مصادره اموال و غیره بر چاپ قبلی افزود. نوع اتهام‌ها، شیوه غیر قانونی دستگیری و صدور حکم و مجازات‌ها و عدم اعتناء به دادخواهی‌ها با هم شبیه است. آنچه فرق می‌کند نام‌های جدید از زنان و مردانی است که دستخوش این همه ظلم و نامردمی، با رشادت و پایداری سر خم نمی‌کنند و به بهای تحمل هر سختی، در سکوت و تسلیم، خواهان بدیهی‌ترین حقوق انسانی خود هستند.

همین روزها که چاپ سوم این کتاب به چاپخانه می‌رود آقای آیت‌الله سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی در سفر خود به قم، در یک سخنرانی که در حضور هزاران تن از مردم ایراد گردید و از تلویزیون و رادیو پخش شد، مردم ایران را نسبت به "جریان‌هایی" که در داخل کشور پایه‌های ایمان مردم بخصوص نسل جوان را متزلزل می‌کنند هشدار داد و آن جریانات را "ترویج عرفان‌های کاذب، ترویج بهائیت، و ترویج شبکه کلیساهای خانگی" نامید. این نخستین بار بود که آقای آیت‌الله خامنه‌ای علناً در بیانات خود دیانت بهائی را مطرح می‌ساخت.

از آنجا که بیانات رهبر جمهوری اسلامی معمولاً جهات سیاست‌های دولت را مشخص می‌سازد باید احتمالاً منتظر موج تازه‌ای از یورش‌های سهمناک مأموران امنیتی رژیم بر گروهی از مردم بی‌پناه ایران باشیم که آنان را به خاطر ایمانشان به آیینی دیگر دستگیر کنند، خانه و زندگیشان را مصادره نمایند، در زندان‌های مخوف جمهوری اسلامی به شلاق ببندند و به حبس‌های طولانی محکوم سازند. اگر چاپ بعدی این کتاب بخواهد با ده‌ها صفحه شرح این یورش تازه نشر گردد، باید همین‌جا آرزوکنم که ای کاش هرگز به چاپ چهارم نرسد.

فریدون وهمن

مهرماه ۱۳۸۹ [اکتبر ۲۰۱۰]

فصل اول: معمای بهائیت

یکصد و شصت سال پس از برآمدن آیین بهائی از ایران هنوز این دین برای بسیاری از مردم ما در تار و پود مبهمی از تهمت‌ها و شایعاتی که در مورد آن رواج دارد ناشناخته باقی مانده. حتی پژوهندگان و روشنفکران ما به آن به صورت معمائی می‌نگرند و اغلب آشنایی با آن را هراس‌انگیز می‌یابند.

بدین ترتیب، نهضت دینی جدیدی که در وسعت و نیرو و در جذب توده‌های مردم، در سراسر تاریخ اسلامی ایران تقریباً بی سابقه بود، به گونه‌ای اسرارآمیز از سوی پژوهندگان تاریخ ایران نادیده گرفته شد. نویسندگانی که در نگارش تاریخ قاجاریه ناچار به گفتگو درباره آن بودند، یا به اشارتی از آن گذشتند و یا به تکرار روایات ردیه نویسان بسنده کردند. سوی آن، کتاب‌هایی که به هرگونه شرحی در مورد این نهضت داشت مورد تحریف قرار گرفت و در عوض، هزاران کتاب ردیه و مقاله علیه آن از سوی ملایان و سازمان‌های اسلامی نوشته شد و این دین به صدها تهمت و افترا آلوده گردید.

همه اینها همراه با مبارزات پی‌گیر و برنامه‌ریزی شده از سوی مقامات مذهبی و دولتی، به بهائیت چهره‌ای مرموز و مجهول داد و در ضمیر ناخودآگاه مردم، نقشی منفی از این نهضت بر جای گذارد. سال‌ها سکوت اجباری و ناخواستۀ بهائیان در رویارویی با این مبارزه همه جانبه و دامنگیر، مردم ناآگاه را در باورهایی که از سوی دستگاه عظیم تبلیغات دولت و ملایان تغذیه می‌شدند راسخ‌تر کرد و از بهائیان جمعیتی مهیب و ترسناک ساخت. این شایعه پراکنی‌ها، آنان را اینک ساخته دست روس و انگلیس (و اخیراً امریکا) و اسرائیل وانمود می‌کرد که در تمام ارکان و

سازمان‌های حساس دولتی دارای نفوذ بودند. از سوئی در میانشان از مسائل ناموسی و عفت و عصمت خبری نبود، و از سوی دیگر در خدمت اجانب به جاسوسی اشتغال داشتند.

اغراق نیست اگر گفته شود از آغاز ظهور این دیانت، بزرگترین کوشش و تلاش جامعه مذهبی ایران صرف مبارزه با دین بهائی شده و از پایان جنگ جهانی دوم به این سو، یعنی در شصت سال گذشته، این تلاش با تأسیس انجمن‌های تبلیغات اسلامی، حسینیه‌ها، ایجاد روزنامه‌ها و مجلات دینی و نشر کتاب‌های ردیه و امثال آن شدت یافته است. از زمان انقلاب ایران و استقرار جمهوری اسلامی، بهائی‌ستیزی جزئی از وظایف مقام رهبری و ریاست جمهور و سپاه و غیره شده که با بودجه‌های وسیع و بی‌حساب، همراه با حوزه‌های دینی در سراسر کشور به این کار مشغولند.

داریوش همایون بزرگترین کامیابی بلندپایگان مذهبی شیعه را تا پیروزی در انقلاب، در پیکاری می‌داند که بر ضد بایبان و جانشینانشان بهائیان به راه انداختند (همایون ۲۰۰۰). برآورد همایون درست است ولی سؤال اینجاست که کامیابی در چه؟ کامیابی ملایان نباید در مظلوم‌کشی، در محروم نمودن بخش بزرگی از هم‌میهنان بهائی از حقوق انسانی خود، و در توهین و تحقیر دائمی نسبت به ایشان تلقی شود. اقلیت‌های دینی همواره در ایران دستخوش ظلم و تبعیض بوده‌اند و تاریخ نشان داده که ملایان، در ناتوانی ذاتی خود در ارائه هر راهکاری برای بالابردن سطح اخلاقی جامعه، به نفرت پروری، خشونت، آزار مظلومان و بی‌خانمان ساختن اقلیت‌های دینی مثل یهودیان و زردشتیان و سپس بهائیان پرداخته‌اند. هم‌چنین، کامیابی که همایون از آن سخن می‌گوید نمی‌تواند در نبود ساختن جامعه بهائی از ایران تلقی شود. جامعه بهائی نه تنها نبود بلکه در کشورهای غرب و شرق پراکنده گشت و در سال‌های اخیر با همه ظلم‌هایی که بر بهائیان رفت، توجه و هم‌دردی و هم‌سوپی مردم ایران را نسبت به بهائیت و تعالیم آن جلب نمود.

کامیابی بلندپایگان مذهبی شیعه در آن بود که مبارزه با بهائیت را در طول یک قرن و نیم، دستاویزی برای رسیدن به قدرت و تکیه زدن بر حکومت ایران قرار دادند. دولتمردان را در زمان قاجار و پهلوی با تهدید به اتهام به بائیت و سپس بهائیت، به

ساز خود رقصانند. آنگاه پس از عدم کامیابی در بحث دینی با بهائیان، به جدلی سیاسی روی آوردند و به قول دکتر توکلی طرفی:

کیشی برآمده از بطن فرهنگ دینی ایران را به کل ساخته استعمارگران تلقی کردند... و این کار در واقع شگردی برای دگرسازی و پاکسازی دگردینان و دگر اندیشان از گستره زندگی سیاسی و دینی ایران بود.

(توکلی طرفی ۱۳۸۰: ۸۰، ۸۱)

با این تمهیدات، پس از آنکه با هزاران دروغ و نیرنگ بهائیت را در افکار مردم به سازمانی ترسناک و مخوف سیاسی تبدیل ساختند، در زمان محمد رضا شاه پهلوی، گاه خود شاه و بارها هویدا نخست وزیر و وزیران را به بهائی بودن متهم ساختند و پشتیبانی و هم‌دلی توده مردم را برای یورش آخر و تکیه زدن بر عرصه قدرت مطلقه فراهم آوردند. ولی به نظر دکتر توکلی طرفی کار به اینجا ختم نگردید. بهائی‌ستیزی دستاویزی برای محرومیت ملت ایران از زندگی در یک جامعه آزاد و مدنی شد و راه را برای تبعیض و ستیز با اقلیت‌ها، دیگراندیشان، بانوان و روشنفکران باز گذاشت:

با در هم پیوستن جنبش ضد بهائی با جنبش‌های ضد صهیونیستی، ضد استعماری، و ضد امپریالیستی، مبارزه برای پاکسازی بهائیان به مبارزه برای سرنگونی سلطنت پهلوی تبدیل گردید. در جنبش آزادی‌خواهانه مردم ایران «آزادی مدنی بهائیان» «اسارت ملت مسلمان» پنداشته شد و در نتیجه جامعه مدنی ایران در نیمه دوم قرن بیستم دچار تناقضی شد که هم‌چنان ادامه دارد.

(توکلی طرفی ۱۳۸۰: ۱۱۴)

کامیابی دیگر ایشان آن بود که نه تنها مردم عوام و مسجدرو، بلکه روشنفکران و طبقه تحصیل‌کرده را نیز به دام بهائی‌ستیزی انداختند، چشم و گوششان را بر حقایق بستند و مغزشان را چنان انباشتند که توگویی دشمنی و خصومت با بهائیان باید در ذات هر ایرانی از بدو تولد نهفته باشد. ملایان آنچنان مسلمانان روشنفکر و تحصیل‌کردگان ما را به دام بهائی‌ستیزی انداختند که نگذاشتند دریابند این مبارزه در واقع نه فقط بهائیت، بلکه ایشان و مبارزات سیاسی ایشان را نیز شامل می‌شود.

در قانون اسلام، نه تنها در مورد بهائیان که جزء کفار بشمار می‌آیند، بلکه در مورد بسیاری گروه‌های دیگر نیز اساس بر نابرابری است. شرع اسلام جامعه را به ذمی و غیر ذمی، زن و مرد، دانا و جاهل، سید و غیر سید، مسلمان و غیر مسلمان، نجس و پاک، و امثال آن تقسیم کرده. بر این اساس فقط گروه خاصی می‌توانند بر دیگران از هر نظر برتر باشند و همین گروه اجازه دارند بقیه مردم را در زنجیر قوانینی که شرع نهاده است تا ابد اسیر سازند. با قرن‌ها مغز شوئی حتی پیروان ادیانی که قرآن آنان را بر حق و دارای کتاب آسمانی می‌شناسد، با برجسب "اقلیت مذهبی" به حاشیه جامعه راندند و ایشان را محروم از حقوق اجتماعی، به صورت عقب مانده‌ترین گروه در جامعه ایرانی در آوردند. در مورد ظلم‌هایی که پس از آمدن اسلام به ایران بر دو اقلیت زردشتی و یهودی رفته نوشته‌اند و هنوز باید کتاب‌ها نوشت. اما همین "گنبرها" و "جهودها"ی درمانده تحقیر شده وقتی خود را به خارج از ایران رساندند به صورت پارسیان هند و یا شهروندان امریکا و اروپا مایه افتخار آن کشورها شدند و با پشتکار، دانش، ذوق و هنر و تمامی استعدادهای خود به بهترین وجه درخشیدند.

هنرملایان آن بود که با مردم فریبی این حقایق را پنهان داشتند، ظلم به اقلیت‌ها و ایجاد تمایز و اختلاف را در جامعه به عنوان دین، حق خدا داده خود دانستند و مسأله اقلیت‌ها مخصوصاً بهائیان را تنها دغدغه فکری خود و کشور قلمداد نمودند.

در طی یکصد و شصت سال که هزاران ظلم و ناروا بر بهائیان می‌رفت کسی از روشنفکران و نویسندگان را سراغ نداریم که به دادخواهی از بهائیان چیزی نوشته باشد و یا خواستار حقوق مساوی با دیگران برای آنان باشد. چند تنی که با شجاعت تمام در دوسه واقعه قتل عام بهائیان مطالبی نوشتند نه در دادن حق مساوی به بهائیان، بلکه در انتقاد از شدت فاجعه و قساوت و خونباری شقاوتی بود که بهائیان را کشتار کردند. در این باره در صفحات بعد گفتگو کرده‌ایم. بی‌دینان و افرادی که به اسلام نیز کوچکترین اعتقادی ندارند از این منفی‌نگری بری نیستند. داریوش همایون می‌نویسد:

... [حتی] کسانی که بر عرفی بودن (سکولار بودن) خود تأکید می‌کنند در برابر بهائیگری رفتاری نا روشن و نا آسوده دارند. برای آنها، اگر هم مذاهب

همه از نظر جایگاه قانونی شان برابر باشند، یکی از آنها بهائیگری، کمتر برابر است...

(همایون: ۲۰۰۰)

*

از معدود روشنفکرانی که در سال‌های اخیر در خارج از کشور با سلاح علمی و تعقل تاریخی به گفتگو و تحقیق در مورد این نهضت پرداخته‌اند، جز یکی دو تن، دیگران پا را از حوزه تحقیقات بایی فراتر ننهاده‌اند. شهادت باب را در میدان سربازخانه تبریز در سال ۱۸۵۰ م. و سرکوبی قیام‌های بابیان را در دوران ناصرالدین شاه پایان کار این قیام دینی می‌دانند و بیشتر در این فکر و آرزویند که هرگاه قیام باب با آن خشونت و وحشیگری سرکوب نمی‌شد و ناصرالدین شاه و امیرکبیر بجای رویارویی با بابیان، از آنان علیه قدرت بی چون چرای ملایان سود می‌جستند سرنوشت ایران امروز چه می‌بود.

چند تن دیگر از ایشان، از جمله نویسندگانی که با عقاید "چپ" به تاریخ ایران می‌نگرند، افسوس می‌خورند که چرا نهضت بایی، که در ابتدای امر در مقابله با نیروهای دولتی به دفاع و مبارزه رو آورد، بعدها حالت ستیزه‌جو و انقلابی خود را از دست داد و در قامتی نو به نام بهائی به دیانتی صلح‌جو و کاملاً دور از خشونت تبدیل شد.^۳

محققان انگشت شمار ما، اما بر یک نکته هم‌آهنگی دارند و آن سرعت رشد و نفوذ این دین در ایران، از نخستین روزهای پیدایش است. باور نکردنی است که هنوز چند سالی از آغاز این نهضت نگذشته پیام بابیان در برآمدن عصر نو و آیینی جدید سراسر ایران را در نوردد، در شهرهای بزرگ و دهکده‌های کوچک، از دربار

^۳ این افراد از جمله احسان طبری، جملگی پیروان نظریه ایوانف S. M. Ivanov نویسنده شوروی هستند که در سال ۱۹۳۸ هنگامی که به فرمان استالین قرار شد همه کتاب‌ها را از دید مارکسیستی بنگارند در کتاب خود به نام قیام‌های باییه در ایران در سال‌های ۵۲-۱۸۴۸ آن قیام را نهضتی مارکسیستی دانست، بدون آن که هیچ یک از شرایط آن گونه قیام‌ها در آن یافت شود. این نظریه از آن پس مبنای برآورد «چی‌ها» درباره آیین بایی گردید.

قاجار تا کلبه دهقانان بیرجند و خوسف پیروان وفاداری بیاید و ایران را تا پایه بلرزاند. به یاد بیاوریم که آن زمان روزنامه و رادیو و اینترنت وجود نداشت و مردم ایران می‌بایست از دین بابی دهان به دهان چیزی می‌شنیدند که آنگونه گروه گروه به پا خیزند و به آن شجاعت در راهش جانبازی نمایند. پژوهشگر معاصرهما ناطق نیز با این پرسش روبروست و در برابر این پدیده می‌نویسد:

به عقل سلیم می‌شود دریافت که هرگز توده‌های شهری و روستایی و یا حتی ملّایان یک روزه از مذهب خود دست برنمی‌دارند، بسیج نمی‌شوند و به آیین دیگر نمی‌پیوندند.

(ناطق ۱۹۸۸: ۶)

وفشاهی با تعجب می‌پرسد:

حتی رفرماسیون لوتر در اروپا... جرئت نکرد، مدّعی آوردن دین جدید و نسخ مسیحیت گردد، و تنها ادعا کرد که قصد رفورم یا اصلاح دین را دارد. اما سید علی محمد باب به اتکای کدام سوداگری رو به پیشرفت و کدام تفکر مترقی، مدّعی این امر شد؟

(فشاهی ۱۹۷۷: ۱۴۳)

احسان طبری نیز ضمن بررسی دیگر نهضت‌های مردمی و انقلابی ایران به این نهضت با شگرفی می‌نگرد:

اگر سرپای این تاریخ خونین و پرشور و هیاهو بررسی شود و چنانکه شایسته است به نسل بالنده عرضه گردد، در آنان می‌تواند شور و غروری شگرف را برانگیزاند و اندیشه خلاق آنها را در برگشودن دژهای نوین تاریخ، ده چندان سازد.

(طبری ۱۳۴۷: ۳۸۴)

نویسنده رگ تاک، مشهوری، ضمن اشاره به دیدگاه‌های بالا، حضور عناصر ترقی خواهانه در دین بابی و تکیه آن را بر فرهنگ و مدنیت ایران عامل پیشرفت آن

می‌داند:

جنبش بابی چه از نظر وسعت و عمق و چه به درونمایه‌ای نوین، نه تنها بزودی با کشاکش‌های میان فرقه‌ای اسلامی تمایز یافت، بلکه با نسخ اسلام، [و با] تکیه بر فرهنگ و مدنیت ایرانی و بالاخره [با] طرح عناصر نوین پیشرفت‌خواهانه، می‌رفت نقطه عطفی در سیر اضمحلالی ایران بوجود آورد. هر چند قوای متحد همه جناح‌های حاکمیت مذهبی، دست در دست اقتدار فزاینده دربار به صدرات امیر کبیر راه پیشرفت را سد کردند، لیکن چنان ژرف و فراگیر گشته بود که علیرغم کشتار و پیگردی بی نظیر در تاریخ معاصر ایران، ممکن نگشت آنرا از میان بردارند.

(مشهوری ۱۳۷۹: ۲۶۵)

هما ناطق سبب گرویدن توده‌های مردم را به جنبش بابی در توافق آن جنبش با خواست‌های ایشان می‌بیند:

اگر برخی دولتمردان یا فقهای صوفی و شیخی و حتی گروهی از آزاداندیشان به دنبال رفتند، می‌بایست انگیزه دیگری می‌داشتند. یا اگر توده‌های مسلمان بی‌آنکه سطری از نوشته‌های او [باب] را خوانده باشند، از همه ولایات سر برکشیدند، می‌بایست، سخنی - نه در معجزه خضر و ریش موسی - بلکه در به آمد خواست‌های خود شنیده باشند.

... با برخاست باب، مردم آنچه را که در سر و به دل داشتند بر زبان راندند... محتوای مذهبی [این دین] را بیش از پیش وانهادند و محتوای اجتماعی را برکشیدند... بدینسان آنچه در اصل بنا بود، آیینی نو در برابر آیینی کهنه جلوه‌گر آمد و می‌رفت در چهره نوآوری در برابر کهنه پرستی تبلور یابد.

(ناطق ۱۹۸۸: ۶۹)

عباس امانت نیز در کتاب خود رستاخیز و تجدید، که آن را مهم‌ترین اثر در بررسی تحولات ایران در قرن نوزدهم دانسته‌اند، ادعای باب را به قائمیت و آوردن آیینی جدید با مسأله تجدید ایران و رهایی از فرهنگ کهنه‌ای که همواره رو به عقب دارد

هم‌بسته می‌داند:

پاسخ دین بابی به نیازهای جامعه‌ای که از حیث اجتماعی و اخلاقی در معرض تحوّل قرار داشت عرضه تفکّری بر اساس لزوم تجدید و نوآوری در اصول دینی بود. چنین اصلی را نه تنها مراجع شیعه سنتی، بلکه اصلاح‌طلبان متأخر اسلامی نیز ردّ می‌کردند و یا نادیده می‌گرفتند... باب دوگانگی برداشت شیعی را از مسأله امامت، که غیبت، و هم‌زمان حضور امام باشد، با ادعای مهدویت و طبعاً به دنبال آن قاننیت حل کرد. این قدم انقلابی موجب بریدن بایان از اسلام و آغاز دوری جدید با دینی تازه شد. اندیشه‌ای که بریدن از اسلام را تدارک دید و آن را به اجرا گذارد گرچه در وهله اول دینی بود ولی دغدغه تجدّد و مسائل این جهانی نیز در خود داشت. چنین اندیشه‌ای عقب ماندگی جامعه را نه در سرنوشت محتوم اعضای آن بلکه در شکست آنان در درک این مسأله می‌دید که ادیان گذشته با حقایق جهان متحوّل امروز قابل تطبیق نمی‌باشند.

(Amanat 1989: 406-7)

نویسنده رگ تاک نیز بر همین باور است و می‌پرسد:

براستی... مگر آن زمانه را نیازی بجز براندازی حاکمیت مذهب قرون وسطایی بوده است؟

(مشهوری ۱۳۷۹: ۱۸۶)

بر محمد رضا فشاھی باید بیست سالی بگذرد تا در مورد نهضت بابی به نتیجه دیگری جز آنچه در بالا از او نقل کردیم برسد و تاثیر آن دین را بر جامعه ایران دریابد:

جنبش بایان در دریایی از رنج و خون غرق گردید، اما تاثیری شگرف بر جامعه خفته و قرون وسطایی ایران نهاد. اصلاحات امیرکبیر، پیدایش روشنفکران روشنگر، انقلاب مشروطیت، انقلاب ادبی و غیره یعنی پیدایش ایران نوین همگی زاده و دنباله و نتیجه منطقی این جنبش بود.

(فشاھی ۲۰۰۰: ۵۶)

آنچه پژوهندگان ما امروزه به آن رسیده‌اند بر ناظران خارجی که در زمان قاجار در ایران بسر می‌بردند پوشیده نبود. آنان عقب‌ماندگی و دست و پا زدن مردم ایران را در تارهای خرافات قرون وسطائی می‌دیدند و آن را با آرمان‌های این نهضت نوجوی دینی مقایسه می‌کردند. بنا بر این برای ایشان، شور مردم در رسیدن به پیشرفت‌های فکری و تحولات اجتماعی درک‌کردنی بود. این شور و تحرک تاریخی در ایمان توده‌های مردم به بابیت و بهائیت تبلور یافت. ادوارد براون مستشرق انگلیسی در کتاب خود به نام *انقلاب ایران ۱۹۰۵-۱۹۰۹* به نقل از یک روزنامه‌نگار انگلیسی می‌نویسد:

نه تنها انقلاب مشروطیت ایران، بلکه بیداری عمومی آسیا نتیجه مستقیم نهضت جدید روحانی است که بابی یا بهائی نامیده می‌شود.^۴
(Browne 1910: 425)

گوینو که در زمان ناصرالدین شاه وزیر مختار فرانسه در ایران بود در نامه‌ای به میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ضمن بیان فساد و نادرستی و انحطاطی که گریبانگیر مردم ایران بود او را هشدار می‌دهد:

ملت به قدر کافی بیدار و هشیار هست که ملتفت اوضاع و روزگار باشد. هر روز بیشتر به مخالفت بر می‌خیزد و به مذهب جدید باب داخل می‌شود و روزی خواهد رسید که خواهید دید حتی در دربار و اطرافیان تاج و تخت رخنه خواهند کرد.

(جمال زاده ۱۳۳۹: ۴۸۰)

گوینو با هشیاری تمام موج نوآوری و تجددخواهی که طبقه روشنفکر ایران را با خود پیش می‌برد می‌دید و افکار باب و پیروان او را بخشی از این تحول بزرگ فکری

^۴ انقلاب مشروطیت ایران که در سال ۱۹۰۵ به ثمر رسید، نخستین جنبش آزادیخواهی در منطقه وسیعی از آسیا، از نتایج مستقیم و غیر مستقیم نهضت بابی و بهائی بود که از نیم قرن قبل از انقلاب مشروطیت آن افکار را ترویج می‌کرد. پس از آن بود که به تدریج دیگر مردم شرق برای به دست آوردن حقوق اساسی خود پا خاستند.

می‌شناخت. بی‌جهت نبود که وی پیشی از عمر خود را صرف ترجمه و انتشار آثار باب و بابیان به زبان فرانسه نمود.

برای آگاهی از اعتقادات بابیان گویاتر از این شعر طاهرهٔ قره‌العین مثالی پیدا نمی‌کنیم. وی تنها زن در میان حروف حَی^۵ بود و از نخستین بابیانی است که جان خود را نیز پس از چند صباحی در راه اعتقاد خود داد.

هان صبح هُدی فرمود آغاز تنفس
روشن همه عالم شد ز آفاق و ز انفس
دیگر ننشیند شیخ بر مسند تزویر
دیگر نشود مسجد دکان تقدس
ببریده شود رشتهٔ تحت‌الحنک از دم
نه شیخ بجا ماند و نه زرق و تدلُّس (= ریا و تزویر)
آزاد شود دهر ز اوهام و خرافات
آسوده شود خلق ز تخمیل و تَوَسُّوس (= پندار باطل و وسوسه)
محکوم شود ظلم به بازوی مساوات
معدوم شود جهل به نیروی تَقَرُّس (= هوشمندی، عقل، پژوهش)
گسترده شود در همه جا فرش عدالت
افشانده شود در همه جا تخم تَوُؤُس (= دوستی و مهر)

اینها سخنانی است که تا شصت هفتاد سال بعد از طاهره از زبان و قلم هیچ‌کس جاری نشده. مفاهیم و عبارات و حتّی لغات همگی تازه است و بی‌سابقه. باید هفتاد سال تا شعر فرخی یزدی و لاهوتی کرمانشاهی به جلو بیائیم تا به این کلمات و مفاهیم بر بخوریم. پیشروی و پیش‌آهنگی طاهره در بیداری ایرانیان از همین یک شعر به خوبی پیداست.

(بنانی ۱۹۹۲: ۸۳)

^۵ حروف حی [زنده] لقب هیجده تن نخستین پیروان باب است.

پژوهندگان غربی و نهضت بابی- بهائی

رویکرد پژوهندگان و شرق‌شناسان به این دین و بیش از یک قرن و نیم پژوهش مداوم و وقفه‌ناپذیر ایشان نشان دیگری از ویژگی‌های بدیع و پیشرو این نهضت و تاثیر آن بر جامعه و فرهنگ ایران می‌باشد.

دو کشور انگلیس و روسیه که هر دو در ایران از قدرت و نفوذ برخوردار بودند به تحولات این نهضت با توجه و علاقه می‌نگریستند و حوادثی که در این رابطه در ایران رخ می‌داد با دقت دنبال می‌نمودند. ایران برای انگلستان پلی بین هندوستان و غرب بشمار می‌رفت و حفظ وضع موجود برای آن دولت اهمیت خاصی داشت. برای روسیه نیز به خاطر منافع سیاسی آن دولت در آسیا و دستیابی به راه دریایی خلیج فارس، ایران از اهمیت فراوان برخوردار بود. به همین جهت حوادث نخستین سال‌های تولد این آیین مثل قیام‌های بایان و تصادم آنان با قوای دولتی در طبرسی، زنجان، نیریز، همراه با اقبال بی‌سابقه مردم به این دین توجه ناظران سیاسی غربی را سخت به خود معطوف داشت. آرشیوهای سیاسی دولت‌های انگلیس، روسیه و فرانسه حاوی صدها گزارشی است که از دوره‌های آغازین این نهضت به بعد، از سوی مأمورین کنسولی، مستشاران و سفرای آنان جمع‌آوری و به لندن، سنت پترزبورگ و پاریس ارسال شده است.

کنت د.ا. دالگوروکف D.I. Dalgorokov، وزیر مختار روسیه در ایران در زمان ظهور باب، از مأمورین دولت روس در شهرهای مختلف می‌خواست که مطالب مربوط به این دین را بلافاصله به اطلاع او برسانند. در نامه‌اش به ن. ه. انیچکوف N. H. Anitchkov کنسول روس در تبریز می‌نویسد:

دیانت باب در ایران هر روز طرفداران جدیدی پیدا می‌کند و ما باید آن را خیلی جدی بگیریم. من از شما تقاضا می‌کنم همه امکانات را برای دریافت اطلاعات راجع به اصول عقاید و دیانت او بکار گیرید و همه یافته‌های خود را به من خبر دهید تا بتوانم با اخباری که در تهران جمع‌آوری کرده‌ام مقایسه کنم. حضور باب در تبریز به شما امکان می‌دهد اخبار دقیق و صحیح درباره این مسئله جالب دریافت دارید.

(دری ۱۹۹۶: ۱۲۶)

سال‌ها بعد دانشمند روس م. س. ایوانف M.S. Ivanov بخشی از این اسناد را در کتاب خود *نهضت بابیان در ایران* (Ivanov, 1939) بکار برد و بر اساس آنها نتیجه گرفت که نه تنها روسیه تزاری بلکه انگلستان نیز برای نهضت بابی اهمیت زیادی قائل بود زیرا هر دو کشور هراس داشتند که قیام بابی‌ها بتواند نظام ایران را عوض کند و در نتیجه از نفوذ انگلستان و روسیه در این کشور بکاهد. از این رو دیپلمات‌های انگلیس و روس به دولت ایران هشدار می‌دادند که باید در اسرع وقت بابی‌ها را سرکوب نمود (Ivanov 1939: 139-40). [در اینجا نقل از (دری ۱۹۹۶: ۱۲۶)].

سوی دیپلمات‌ها که به خاطر مسایل سیاسی به تحولات این نهضت پر شور علاقمند بودند، پایگاه فرهنگی و تاریخی ایران در کشورهای خاور میانه و خاور نزدیک هر نوع تحول فکری و دینی را در این کشور برای غربیان قابل توجه می‌ساخت. تاریخ ناگسسته و غنی ایران از کهن‌سال‌ترین ایام تا حمله اعراب نشانی از تداوم فرهنگ و تمدن در این کشور داشت. ایران هم‌چنین زادگاه دیانت زردشتی و نهضت‌هایی مثل مانوی و مزدکی بود. مذهب شیعه این کشور را از دیگر کشورهای اسلامی متمایز می‌ساخت و عرفان ایران که در ادبیات غنی آن تجلی می‌یافت از قرن‌ها پیش در محافل فرهنگی و ادبی اروپا مورد توجه بود. بر همه اینها باید افزود پژوهندگان اروپایی که آن زمان درگیر مسایل نژادی و بحث برتری قوم آریایی بودند ایرانیان را آریائی و هم‌نژاد خود می‌دانستند و به نهضت باب به صورت پدیده‌ای بدیع که جلوه‌ای از کیفیات فرهنگی آریاییان باشد می‌نگریستند.

پژوهشگر سوئسی پروفسور هربرت بوسه Heribert Busse در مقاله‌ای با عنوان "بابیان و بهائیان در تحقیقات غربیان" (بوسه، ۱۹۹۶) با چند نقل قول از پژوهشگران غربی به این نتیجه می‌رسد که برخاستن دینی از قوم آریائی در مقابل اسلام سامی می‌توانست برای طرفداران فرضیه‌های نژادی پر جاذبه باشد. کاظم بیک پژوهنده روس که یکی از نخستین آثار را در مورد دین بابی منتشر ساخت می‌نویسد: «ایرانیان حقیقی زردشتیان هستند» (Kazem-Bek 1866: 330). به عقیده ه. آراکلیان H. Araklian دیانت بهائی «بازتاب کامل شخصیت و اندیشه یک تفکر

ایرانی آریایی است» (Araklian 1901: 334). نمونه دیگر چنین تفکری سخنان کشیش انگلیسی رابرت اربنتات Robert K. Arbuthnot می باشد که می گوید: «دیانت بابی از لحاظ شکل و ظاهر شرقی است اما روحی که ماوراء آن قرار دارد به طور محسوسی با آنچه قرن‌ها بر امپراطوری اسلام حاکم بوده متفاوت است» (Arbuthnot 1869: 266) این طرز فکر حتی در نوشته‌های ادوارد براون هم طنین انداز است آنجا که می گوید: «نهیضت بابی و نتیجه و پی آمد آن نهیضت بهائی، یکی از مهم ترین و واقعی ترین بازتاب‌های روح ایرانی در زمان ماست» (Browne 1924: 219).

در فاصله دو دهه از ظهور باب، شرحی از به پاخاستن او و نهیضتی که آغاز کرده بود به صورت‌های مختلف در سفرنامه‌ها و گزارش‌های سیاحان و دیپلمات‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسوی درج شد. طبیعی است اطلاعاتی که خارجی‌ان در آغاز این ظهور از افراد مختلف دریافت می داشتند همواره درست نبود. فقط دسترسی به آثار باب و بعدها بهاء الله امکان تحقیقی اساسی و علمی را فراهم می ساخت که یافتن آن‌ها نیز بسیار مشکل بود. در زمان قاجار کمتر بابی یا بهائی حاضر بود هویت دینی خود را آشکار سازد و گرفتار زندان و شکنجه و اغلب قتل شود. به همین جهت روایات اولیه که در مورد نهیضت بابی به دست مستشرقین و دیپلمات‌ها و سیاحان می رسید بیشتر بر اساس تصورات افراد و شایعات، یعنی مغشوش، دور از واقعیت و گاه حتی مانند گزارش ناسخ‌التواریخ، تاریخ رسمی دربار ناصری، غرض آلود و خصمانه بود.

با این حال به دلایلی که در بالا گفتیم برخی از پژوهشگران به تحقیقات جدی تری در این آیین پرداختند، برای جمع آوری آثار اصلی بنیان‌گذاران این دین رنج سفر به ایران به خود هموار کردند، و حتی با تحصیل فارسی و عربی کوشش نمودند اطلاعاتی بدون واسطه مترجم از تعالیم و آرمان‌های آن فراهم آورند.

در اینجا بر سر آن نیستیم که حتی شرح مختصری از این پژوهش‌ها بیان داریم. ولی برای نشان دادن تنوع، گستردگی و امتداد از دیرباز تا امروز از آوردن چند نام گزیری نداریم.

نخستین کتابی که درباره نهیضت باب در غرب منتشر شد اثر کاظم بیک (۱۸۷۰-)

۱۸۰۲) پژوهنده روس و عضو آکادمی آن کشور بود (Kazem-Bek 1865). هم‌زمان با انتشار کتاب او (۱۸۶۵) **کنت دو گوپینو** (۱۸۸۲-۱۸۱۶) دیپلمات فرانسوی که دو بار در ایران ماموریت داشت کتابی با نام *«ادیان و آراء فلسفی در آسیای مرکزی»* نشر کرد که فصول ۱۳ تا ۱۶ آن نهضت بابی را مورد بررسی قرار می‌داد. «از عنوان کتاب او که با کلمه *ادیان* آغاز می‌شود و نیز از ترتیب مواد کتاب اینطور استنباط می‌گردد که قصد او معرفی بایبیت به عنوان دینی جدید است که هیچ ارتباطی با اسلام ندارد. به عقیده وی دیانت بابی بازتاب نبوغ آریائی در ایران بود، نوعی که قرن‌ها توسط اسلام سامی به عقب رانده شده بود» (بوسه ۱۹۹۶: ۱۸۲).

این دو کتاب سال‌ها تنها منبع معتبر برای دیگر پژوهندگان در جهان غرب بود (Momen 1981: 21-26) و عاملی شد که **ادوارد براون** (۱۹۲۶-۱۷۶۲) را به تحقیق در این دین برانگیزد. وی یکسال را (۸۸-۱۸۸۷) برای مطالعه این نهضت در ایران گذراند و از آن پس با کوشش تمام به تحقیق در این دین پرداخت. کمتر پژوهشگر غربی را سراغ داریم که از لحاظ کثرت و وسعت انتشاراتش در زمینه دیانت بابی- بهائی به پای ادوارد براون برسد. براون اعتقاد فراوانی به نقش نهضت بابی در ایجاد رنسانس در ایران داشت و حتی احتمال می‌داد که این دین بتواند عامل مهمی در تحوّل تاریخ غرب آسیا بشمار آید (Browne 1893b: v). وی بهائیان را نمونه‌های شجاعت و استقامت و دین بهائی را دارای آرمان‌های انسانی و والا می‌دانست (Browne 1893a: 228).

پس از براون، از مهم‌ترین شخصیتی که در مطالعات اولیه بابی باید نام برد **لوئی نیکلا** است (۱۸۶۴-۱۹۳۹). پدرش کنسول فرانسه در گیلان و خود او متولّد رشت بود. وی به زبان فارسی مسلط بود و به مدت ۳۵ سال در شهرهای مختلف ایران و کشورهای شرقی سمت کنسولی فرانسه را داشت. اقامت ممتد او در ایران، آشنائی او با برخی از بابیان و از همه مهم‌تر دسترسی او به آرشیو سفارت فرانسه که در طول چندین دهه اطلاعات فراوانی از نهضت بابی در آن جمع‌آوری شده بود به او امکان داد که تمام عمر خود را صرف تحقیق و ترجمه آثار باب نماید. به نظر عباس امانت تحقیقات براون و نیکلا پراهمیت‌ترین کارهای اولیه اروپاییان را درباره بابیان و

بهایان تشکیل می‌دهد (Amanat 1989: 439). مؤثران مؤمن می‌نویسد که هیچ پژوهشگر اروپائی به مانند نیکلا به غنای دانش ما در آگاهی از آثار باب و تاریخ حیات او کمک نکرده است (Momen 1981: 36).

از گفتگو درباره آثار و دستاوردهای ده‌ها تن دیگر چون **ویکتور روزن** Baron Victor Rosen، آ. **دُرن** A. Dorn و **الکساندر تومانسکی** A. Tumanski در روسیه، **کلمن هوار** Clément Huart در فرانسه و **آرتور کریستنسن** A. Christensen در دانمارک که دامنه این تحقیقات را از زمان کاظم بیک به امروز می‌رسانند می‌گذریم.

در زمان حاضر کتابی که می‌توان آن را مهمترین اثر، نه تنها در تاریخ بابی بلکه در زمینه تاریخ ایران قرن نوزدهم دانست **رستاخیز و تجدید، شکل یافتن نهضت بابی در ایران ۱۸۵۰-۱۸۶۴**، به قلم **عباس امانت** استاد تاریخ دانشگاه ییل Yale امریکاست (Amanat, 1989). امانت ضمن پژوهشی دقیق از وقایع و حوادث سهمگین تاریخ کوتاه حیات باب و بررسی اوضاع اجتماعی دینی و سیاسی ایران در دوره قاجار نشان می‌دهد که چگونه برای طبقات مختلفی که به این آیین روی آوردند (تجّار، اهل علم، پیشه‌وران، دولتیان، زنان و غیره) پیام باب نویدبخش رهایی ایشان از یوغ باورهای سنتی و فساد مآلایان شیعه بود که با حکومت قاجار در همکاری تنگاتنگ بودند.

در چند دهه اخیر نیز ده‌ها تن از پژوهندگان رشته‌های تاریخ یا ادیان به تحقیقات پایه‌ای و اساسی در زمینه تعالیم و آرمان‌ها و تاریخ دین بهائی پرداخته و حاصل این تحقیقات را در صدها کتاب و مقاله منتشر نموده‌اند.^۶

این تحقیقات دیرپا و دامنه‌دار، از زمان نیکلا و براون گرفته تا امروز، جملگی شاهدی است بر آن که نهضت بابی- بهائی بخش عمده‌ای از بدنه روشنفکری، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی جامعه ایرانی بشمار می‌رود. این نهضت را می‌توان

^۶ برای تحقیقات غربیان در یکصد سال اول تاریخ این دیانت (۱۸۴۴-۱۹۴۴) نک: (Momen, 1981). برای تحقیقات جدیدتر، نک: (وهمن ۱۹۹۴؛ بوسه، ۱۹۹۶). برای تحقیقات پژوهندگان روس درباره این نهضت از آغاز تا امروز، نک: (دری ۱۹۹۶ و ۱۹۹۹).

انقلاب فرهنگی بزرگی دانست که تحولات مهم ایران در عصر حاضر مثل نهضت مشروطیت، نهضت زنان، تجدّدخواهی و غیره جملگی از آن تاثیر پذیرفت. آنچه در این تحقیقات برای پژوهندگان اعجاب آورده حضور بایان و بهائیان در حوزه وسیع و پراکنده‌ای از سرزمین ایران با چندگونگی و تنوع سوابق دینی، طبقات اجتماعی، تفاوت‌های زبانی و قومی است. این حضور چشمگیر که از روزهای اولیه تا امروز تداوم دارد دلیلی بر اصالت این نهضت و هماهنگی آن با هویت و تفکر ایرانی و نشانی از نوجویی مردمی است که نمی‌خواهند در این عصر مدرنیته هنوز پا در زنجیر افکار و عقاید قرون وسطایی داشته باشند.

تحقیقات غربیان هم چنین نقطه مقابل آثار نویسندگان ایرانی در زمینه این دین می‌باشد که بدون تعقل، چشم دوخته به تئوری توطئه، از همان آغاز آن را با تهمت‌های گوناگون مثل ساخته دست روس و انگلیس و امروزه عامل صهیونیسم آلودند و سعی در لجن مال ساختن آن نمودند به طوری که امروزه حتی یک کتاب یا جزوه به زبان فارسی به قلم یک غیر بهائی که این دین را بی‌طرفانه معرفی کند نداریم در عوض صدها ردیه فحشه کتابفروشی‌های ایران را پر کرده است.

روحانیت و بهائیان در دوره قاجاریه

نگاهی به زمینه تاریخی و اجتماعی ایران در پایان قرن نوزدهم و پایگاه قطب مخالف این نهضت دینی، یعنی جبهه مشترک پادشاهان قاجار و ملایان ضروری است. این بررسی دلایل مخالفت آگاهانه ایشان را با نهضت بابی- بهائی بهتر روشن می‌سازد.

قاجاریه قبیله‌ای ترک زبان بودند و مشروعیتی برای سلطنت ایران نداشتند. لذا برای بقای سلطنت نامطمئن خود نیازمند پشتیبانی طبقه ملایان بودند تا با کمک آنان عامه مردم را ساکت نگاه دارند. این پشتیبانی جز با آزاد گذاردن کامل دست طبقه دینی در امور کشوری و شریک ساختن ایشان در اوقاف و املاک دولتی و اعطای مزایای ریز و درشت به دست نمی‌آمد. با این همه، روحانیون، برای آن که شاهان قاجار را همواره زیر مهمیز داشته باشند گاه با براه انداختن جنگ‌های مذهبی

و یا مخالفت با اقدامات اصلاحی وزرایی مثل امیر کبیر و سپهسالار و اغلب با توطئه‌چینی در امور سیاسی ضرب شست خود را نشان می‌دادند. عباس اقبال مورخ مشهور می‌نویسد:

علمای امامیه دوره قاجار... چنان نفوذ یافتند که پایه قدرت خود را برابر یا بالاتر از قدرت سلاطین و اولیای امور گذاشتند و به نام ترویج احکام دین و اجرای حدود و نیابت از امام غایب در بسیاری موارد سلاطین و حکام را مطیع اوامر و احکام خود ساختند.

(اقبال آشتیانی ۱۳۲۸: ۲۰)

در دوره فتحعلی شاه نخستین بار ملا احمد نراقی موضوع ولایت فقیه را مطرح کرد و به استناد نوزده حدیث و پاره‌ای اخبار و آیات صریحاً در غیبت امام، حق حکومت و کشورداری را از آن فقیه عادل دانست. یعنی:

علما مدعی شدند که در غیبت امام، مجتهد عادل و ولی فقیه هم‌چنان با دایره نبوت مربوط است و امین پیغمبر و وارث علم او و امام است و به همین جهت به نیابت از امام، هم مسند شرعی و هم حکومت و کشورداری از آن اوست.

(آجودانی ۱۹۷۷: ۴۷، ۵۰)

در زمان فتح‌علیشاه مجتهدی به نام کاشف‌الغطاء:

در کار جنگ با دولت روس به عنوان مجتهد به فتح‌علیشاه اجازه داد که رهبری جهاد با روس‌ها را به عهده بگیرد. در همان اجازه نامه از فتح‌علیشاه به «بنده ما که بر بندگی خود اعتراف دارد» یاد کرد.

(آجودانی ۱۹۷۷: ۵۸)

در دوره محمد شاه قدرت حجت‌الاسلام سید محمد باقر شفتی در اصفهان به جایی رسید که:

نه تنها عملاً در امور داخلی ایران مداخله می‌کرد، بلکه در مسائل سیاسی با

نمایندگان دولت‌های خارجی علیه حکومت ایران زد و بند هم می‌کرد. چنانکه در ماجرای هرات با سفیر انگلیس علیه حکومت متحد شد و همراه با روحانیان دیگر فتوا داد که لشکر کشی محمد شاه بر هرات خطاست. به وسوسهٔ دکتر مکنیل فرستادهٔ انگلیس به فکر خودمختاری هم افتاده بود. (آجودانی ۱۹۷۷: ۵۸)

داستان این اتحاد را می‌توان در مکاتبات مکنیل با شفتی دید (امانت ۱۹۹۰: ۴۱-۱۱). در واقع حکومت و قدرت و ثروت نه فقط در دست حکومت مرکزی و دولت، بلکه در برخی زمینه‌ها در دست علمای بزرگ اسلام بود که قدرتشان را ورای قدرت شاه و دولت می‌دانستند و برای خود مرتبه و مقامی در حدّ جانشینان پیامبر اسلام قائل بودند. اینان با لشکری از مالا، آخوند، موعظه‌گر، روضه‌خوان، حدیث پرداز، حتی فال‌بین و رمال بر تفکرات اجتماعی و دینی مردم نفوذ داشتند. تمام امور شرعی مردم، از ازدواج و طلاق و ارث و انتقال اموال و غیره در دست قدرت ایشان بود. مانند شاهان قاجار دارای حرمسرا با زنان و صیغه‌های بیشمار بودند. حکمشان موثرتر و نافذتر از حکم شاه بود و خود را از هر جهت مالک مطلق مردم و سرنوشت آنان می‌دانستند. این گروه با گرفتن رشوه‌های کلان، با فتواها و نظریات خود از شاهان قاجار پشتیبانی می‌کردند و بدینترتیب دست خیل بزرگ درباریان، لشکریان، و حاکمان فاسد ایالات را در چپاول و سرکوب مردم آزاد می‌گذارند. در ضمن برای حفظ این قدرت و هشدار به شاه، هر از گاهی حکومت شاه را در غیاب امام زمان به چالش می‌گرفتند و خود را در ادارهٔ امور کشور ذی حق می‌دانستند.

اغلب این علماء در شهر خود حکومتی با لشکری از اوباش برای چاپیدن مردم ترتیب داده بودند و سر به هیچ قانونی، حتی قوانین اسلام که خود را مروج آن می‌دانستند نمی‌سپاردند. همین روحانیون در سخت‌ترین موارد قحطی که بارها در دوران قاجار رخ داد بزرگترین محتکر انبارهای گندم بودند و ترحمی به حال مردم نداشتند. سید محمد باقر شفتی وقتی در سال ۱۲۱۷ ه. ق. درسی و هفت سالگی از عتبات به اصفهان آمد طلبهٔ فقیری بود ولی بزودی اموال و دارائی او به جانی رسید که به حساب در نمی‌آمد و عدد آبادی‌ها و خانه‌ها و میزان پول نقد او را

هیچکس جز خود او نمی دانست. وی در غیبت امام زمان حکم خود را مانند حکم امام غایب می دانست. تعداد کسانی که از دست وی با تازیانه حدّ خوردند از شمار بیرون است و مشهور است وی به دست خود بیش از یکصد نفر را به عنوان اقامه حدود کشته است. شفتی لشکری هم از لوطیان و آدمکشان فراهم کرد. «خونخوار، شارب الخمر (شراب خوار)، قمار باز، زانی و دزد» (تحویله دار ۱۳۴۲: ۸۶). هما ناطق از قول سپهر مورّخ درباره ناصرالدین شاه نوشت:

بسیار وقت بود که اشرار حربه‌ای را که مسلمین را بدان مقتول ساخته بودند در آبگیرهای مساجد غسل می دادند و شستن می فرمودند و بدان فخر می کردند و یا ”چه بسا شبها“ که لوطیان به خانه بازرگانان یورش می بردند و ”زن و فرزند“ را ”فضیحت“ می کردند. اگر کسی به فردای آن روز از ”حدیث شبانه“ یاد می کرد ”بی گمان شب دیگر سر از تنش بر می داشتند“.

(ناطق ۱۹۸۸: ۵۴ به نقل از ناسخ التواریخ)

کنت دوسرسی سفیر فرانسه در درباره محمد شاه در گزارشی نوشت:

... بدینسان بود که لوطیان اصفهان در ازای مزدی که می گرفتند، دست دراز به سوی جان و مال مردم می شدند. هر یک چندی به بازار و روستاها یورش می بردند و دمار از روزگار مردمان بر می آوردند اما زیر سایه مجتهدی بودند که هیچ قدرتی را به رسمیت نمی شناخت.

(ناطق ۱۹۸۸: ۵۵)

آجودانی در مورد قدرت یافتن ملّایان در عرضه سیاست می نویسد:

[در دوره ناصرالدین شاه] مداخلات مجتهدان و روحانیون در امور مملکتی رنگ و بوی سیاسی بیشتری به خود گرفت. حوزه قدرتشان افزایش یافت و در شهرهای بزرگ حاکمان واقعی مجتهدان بودند... قدرت قوام یافته‌ای که به تناسب زمان هم دست در دست حکومت داشت و هم در اقتدار سیاسی سهم بود و هم به تناسب زمان نقش اپوزیسیون قدرتمند و نسبتاً متشکل حکومت را بازی می کرد.

(آجودانی ۱۹۷۷: ۸۷)

شرحی که حاج سیاح محلاتی از وضع دوران خود نگاشته به بهترین وجه گویای اوضاع زمانه است:

در هیچ مملکتی یک قسمت مردم به این درجه آزاد مطلق و فعال مایشاء و یک قسمت به این درجه محبوس مطلق و بنده و اسیر نیستند. ابداً هیچ پادشاه بزرگ روس و آلمان و انگلیس و دول بزرگ عالم... به قدر شاه و وزیر و امیر و فرانشاشی و داروغه و کدخدا و سید و ملا و روضه خوان و... در ایران، آزاد از هر تکلیف و مختار در هر کار و ایمن از هر مؤاخذه نیست. این علماء یک شمشیر تکفیر و یک تیر تفسیق و تلغین [نسبت فسق دادن و لعنت کردن] دارند که از هر کس که مرادشان بر نیاید یا دلشان بخواهد مال و جان و آبروی او را تلف می‌کنند. حلال و حرام و بهشت و جهنم و پاکی و ناپاکی و مرجوسی [پلیدی و زشتکاری] و ملعونی بسته به لب و قلم ایشان است. خود را مالک دنیا و آخرت، و شاه و وزیر را و امیر و حاکم را مأمور اجرای دلخواه خود می‌دانند و در دلخواه به حدی قناعت ندارند... هر کس را گفتند بایی است دچار هزاران [تهمت] خیانت، و حتی قتل گردید. بسیار مآلها از کسانی توقع داشتند که بر نیامد، بدون هراس بیچاره را به تهمت بایی بودن نابود کردند... شاه اگر خواست کسی یا دودمانی را نابود کند این اسم را به سر آنها گذاشت. حکام در ولایات بدین وسیله دخلها کردند و آدمها کشتند و خانواده‌ها برچیدند. تهمت بس بود. تحقیق و استنطاق و شاهد و دلیل در کار نبود...

(سیاح ۱۳۵۹: ۴۷۴)

هما ناطق در جستجوی علل این قدرت بی مانند که شاید همانند آن را در جهان نتوان یافت می‌نویسد:

اسناد تاریخی دوران قاجار بر می نمایند که روحانیت در مفهوم امروزی، پدیده‌ای است اخیر و نو، با سرگذشتی کوتاه‌تر از صد و پنجاه سال. نیروئی

است برکشیده از دولت، برآمده از دولت، و بخشی از ارکان دولت. اگر هم در مراحل چند، با حکومت درآمیخت یا درآویخت، به هر رو، پیشرفت اقتصادی و ارتقاء سیاسی خود را از برکت دولت وقت به دست آورد. به سخن دیگر، کار و بارش در ربط با نیازهای هیئت حاکم بالا گرفت و یا اُفت کرد. نیز با بهره‌گیری از شرایط موجود پایگاه‌های خود را نخست در زمین‌داری، در داد و ستد و گاه در بانکداری استوار کرد... حتی افتاد که همچون حکومت وقت، برای تحکیم موقعیت خود از یاری بیگانگان، بویژه انگلیس‌ها همواره بهره‌مند شد، چنانکه به مشروطیت، که به یاری انگلیس‌ها سرگرفت، روحانیت بی‌پروا در سفارت انگلیس بست نشست و به نام مشروطه حکومت اسلامی را برپا داشت...

... شورش بابیان بر نظم موجود، به دنبال شکستی که از نیروهای دولتی و مذهبی خورد، ناخواسته به روحانیت نیرو بخشید و جانی تازه داد. ملّایان را به جرگه سیاست و قدرت کشانید و راه را بر سرکوب و کشتار هموار کرد.

(ناطق ۲۰۰۸)

*

تیرباران باب در تبریز (۱۸۵۰م) و حوادث بعدی موجب کشته شدن اکثر سران بابی، و تبعید چند تن دیگر از ایشان، از جمله بهاء‌الله، به عثمانی شد که تحولات عمده در آئین باب ایجاد کرد و آن را در لباس دین بهائی به ویژگی‌ها و رهنمودهای تازه‌ای آراست.

طبیعی است ادامه روح انقلابی آن نهضت که رهبران خود را یکایک از دست داده بود و رویارویی مثنی بابیان، با لشکری از ملّایان که مردم را برمی‌انگیخت و لشکری از نظامیان که به توپ و تفنگ مجهز بود، سرانجامی جز فرسودگی آنان و تحلیل و نابودی کامل قیام بابیه نداشت. نه تنها آن، که ویرانی و خرابی شهرها و متلاشی شدن خانواده‌ها و دیگر مصیبت‌های برآمده از جنگ‌های خانگی را به دنبال می‌آورد. به راحتی می‌توانست به انقلاب و آشوبی دامنگیر منجر شود و مدعیان و رهبرانی یابد که هر یک سودائی دیگر در سر داشتند. نمونه‌اش را در ده‌ها

انقلاب و آشوب و تجزیه‌خواهی که در گوشه و کنار جهان رخ داده مشاهده کرده‌ایم. با برخاستن بهاء‌الله، هزاران تن از بابیان ایران که در خفا و پنهان می‌زیستند به آئین جدیدی رو آوردند که اینک هدف عمده‌اش را در صلح و آشتی و ایجاد نیروئی سازنده و بالنده از طریق تعلیم و تربیت و روشنگرائی فکری قرار داده بود. هزاران مسلمان دیگر نیز به آنان پیوستند و کم‌کم جامعه‌ای از درون ایران خواب زده دوره قاجار سر برآورد که با افق‌های روشن تازه‌ای آشنا بود. به مفاهیم دینی جدیدی دست می‌یافت که با برداشت‌های علمای اسلامی از دین متفاوت بود. در قالب این افکار دینی خواهان تساوی حقوق زنان و مردان بود، بر تعلیم و تربیت دختران و پسران پای می‌فشارد، فساد و دزدی و تباهی اخلاقی را مردود می‌شمارد و از همه بالاتر خواستار عدم دخالت ملایان در امور کشور و ایجاد مشروطیت بود. اینها همه در زمانی بود که آخوندها با آن قدرت مطلقه‌ای که در بالا دیدیم مدارس دخترانه را آتش می‌زدند، با علم و تحصیل مخالفت می‌نمودند، برای زن حقی قابل نبودند و هرگونه نواندیشی را، چه دینی و چه غیر آن، کفر محض و قابل مجازات می‌دانستند.

ملایان از همان نخستین روزها، راه مبارزه با دین جدید را در تکفیر و کشتن و نابود ساختن بابیان و بهائیان دانستند و دو نیروی عظیم را در آن راه بکار گرفتند. یکی دولت و نفوذ ماموران دولتی و دیگر توده مردم ناآگاه و فرصت جویان. دولتیان با چشم بستن بر آشوب‌های بابی‌گشی که به تحریک ملایان صورت می‌یافت، پشتیبانی دستار بسرها را برای خود می‌خریدند و از تیر تکفیر می‌رهیدند. کوچکترین طرفداری از بابیان و بهائیان کافی بود که بر آنان نیز مهر آن دین را بزنند و خون و مالشان را مباح اعلام دارند. برای مردم ناآگاه آزار بهائیان و کشتار ایشان ثواب عظیمی بود که به ضمانت آخوند غرغه‌های بهشت را بر رویشان باز می‌ساخت. آنچه از تاراج و غارت‌ها به دست می‌آوردند مزد این دنیائی زحماتشان بود. فشاهی کشتاری که در سال‌های نخستین ظهور باب از بابیان شد چنین توصیف می‌کند:

شکم‌هایشان را پاره می‌کردند، امعاء و احشاء آنان را بیرون می‌ریختند و اجساد آنها را به ریسمان بسته در کوچه و خیابان می‌گرداندند. آنها را زنده زنده به دهان خمپاره و توپ بسته و تبدیل به گوشت تکه تکه می‌کردند.

اجساد مردگان را از خاک بیرون کشیده و آتش می‌زدند و در شهر می‌گردانند. سرهای آن‌ها را در ملاء عام می‌بریدند و سر بریده را پر از گاه نموده به عنوان هدیه برای رؤسای ارتش و صاحب‌منصبان می‌فرستادند. زن و مرد و کودک و پیر و جوان، همه را با هم قتل عام می‌کردند... در قتل عام تهران حاجی سلیمان خان و حاجی قاسم نی‌ریزی را زنجیر به گردن انداخته، بدن‌هایشان را سوراخ سوراخ نموده و شمع آجین کرده بودند. اما هنگامی که خواستند حاجی سلیمان خان را قطعه قطعه نمایند که در حال رقص و قرائت اشعار پرشور عرفانی بود اظهار داشته بود که اول حاجی قاسم را به این فیض برسانید زیرا او از من پیشقدم‌تر است.

(فشاهی ۲۰۰۰: ۵۴)

در اینجا قصد نداریم به جزئیات بهائی کشی‌های دوران قاجار و بعد از آن اشاره کنیم فقط با نویسنده رگ تاک هم‌زبان می‌شویم که نوشت:

از این پس نه تنها سرکوب بابیان، بعنوان طلایه‌داران مبارزه با حاکمیت مذهبی و عقب‌ماندگی دربار در دستور کار ارتجاع جامعه ایرانی قرار گرفت، بلکه بدین بهانه هر بارقه پیشرفت‌خواهی از هر جهت دیگر نیز منکوب می‌گشت. عجیب و اسفناک است که برخی از تاریخ‌پژوهان، تهاجم ضد انقلابی بر بابیان و تحکیم حاکمیت ارتجاع را، نه نشانه پرچم‌داری بابیت در ترقی‌خواهی، بلکه بهانه‌ای می‌شمارند که قطب ارتجاعی حاکم برای سرکوب هر نوع حرکت پیشرفت‌طلبانه‌ای بدان مسلح شد.

(مشهوری ۱۹۷۳: ۲۶۲)

این حرکت‌های پیشرفت‌طلبانه کوشش‌هایی برای ترقی سواد در جامعه، آموزش و تربیت دختران و بانوان و دادن حق مساوی به ایشان، رعایت نظافت، بالا بردن سطح زندگی مردم و آشنا ساختن مردم به حقوق اولیه خود بود و معمولاً با هجوم و یورش وحشیانه نابود می‌گشت.^۷

^۷ ملا علی جان ماهفروزکی ملای باسواد ده ماهفروزک، در سال ۱۸۷۶ به دیانت بهائی

ایمان آورد. ابتدا در پرده و سرانجام آشکارا بهائی شدن خود را اعلان نمود. به تدریج همه اهالی روستا که تعدادشان ۴۰۰ نفر بود به این دیانت آمدند. در روستاهای نزدیک نیز که بلافاصله در جنوب جاده ساری به علی آباد قرار دارند به ویژه در بورخیل آرته، چاله زمین و کفشگر کلا، جامعه‌های بهائی تأسیس گردید. روی هم رفته با کوشش ملاعلی جان حدود ۱۵۰۰ نفر در آن منطقه بهائی شدند.

ملاعلی جان و همسرش علویه خانم برای پیشرفت روستائیان دو مدرسه یکی برای پسران و دیگری برای دختران تأسیس کردند. کوشش فراوان در آموختن سواد و خط فارسی به بزرگ و کوچک نمودند. روستائیان را به نظافت چه در خانه و چه در طویله حیواناتشان تشویق کردند. به آنها آموختند که مرتب حمام بگیرند و هنگام ورود به خانه لباس کار را عوض کنند و لباس تمیز بپوشند. در آن منطقه شرکت تعاونی که تعلق به همه روستائیان داشت تأسیس نمودند تا اهالی روستا بتوانند فرآورده‌های کشاورزی و سایر محصولات تولیدی خود را به قیمت بهتری به فروش رسانند. دیگر از اقدامات ایشان بهبود وضع پنبه تولیدی و عرضه پنبه خالص و مرغوب به خریداران از جمله ارمنیان و روس‌ها بود. همه اینها در آمد اهالی را بالا برد. فقیر در میانشان دیده نمی‌شد. سطح تحصیل و سواد بالا رفت، در جلسات و محافل بهائی بحث و گفتگو بر مسائل روشنفکری بود. مراجعه اهالی به آخوند و ملا و محاضر شرع برای حل اختلافات از بین رفت، و حتی با تشویق ملاعلی جان و همسرش کم‌کم خانه‌های گل و کاه تبدیل به خانه‌هایی با خشت همراه با دیوار و در و پیکر شد.

ملایان و آخوندهای اطراف بنای شکایت و نامه‌پراکنی به ناصرالدین شاه گذاردند که ملاعلی جان در ماهفروزک مشغول ساختن قلعه‌ای برای یاغی شدن با دولت است.

به دستور کامران میرزا نایب السلطنه ۴۰۰ سرباز به سرکردگی رستم خان در سحرگاه روز ۲۹ آوریل ۱۸۸۳ به ماهفروزک حمله کردند. آنها تمام روستا را غارت نمودند، خرابی‌های فراوان وارد آوردند و حتی درختان را آتش زدند. در اثر این شبیخون بیشتر اهالی به داخل جنگل فرار کردند. ملاعلی جان و هفت تن بهائی دیگر را (که سه تن از آنان برادران علویه خانم بودند) دستگیر کردند و به ساری بردند. حاکم، در غروب آن روز، افرادی را برای پیدا کردن اسلحه به ماهفروزک فرستاد. آنان هیچ نوع اسلحه‌ای نیافتند ولی علویه خانم و پنج تن دیگر از زنان و چند کودک را دستگیر نمودند. در سومین روز ورود زنان و کودکان به ساری، علویه خانم را برای بازجویی به نزد نایب‌الحکومه ابراهیم خان سهام‌الدوله بردند. علویه خانم در حضور او متهورانه مقایسه‌ای بین وضعیّت خود و خاندان پیامبر اسلام که آنها را نیز به اسیری نزد حاکم کربلا برده بودند کرد و پرسید اطفال چه گناهی کرده‌اند که آنها را دستگیر نمودند و به ساری آورده‌اند؟ نایب حاکم از شنیدن این گفتار خجل شد و زن‌ها و کودکان را آزاد کرد تا به ماهفروزک بازگردند. اما مردان دستگیر شده را نزد آقا شیخ جعفر ترابی که بزرگترین مجتهد ساری بود بردند. او از دادن فتوای قتل خودداری کرد. در نتیجه زندانی‌ها را به طهران فرستادند.

روز ۱۳ ژوئن ۱۸۸۳، ملاعلی جان و سی تن دیگر از مردان، همراه با سربازان بسیار به طهران

روحانیت و بهائیان در دوران شاهان پهلوی

در دوران پهلوی‌ها این مبارزه نه به آشکاری دوره قاجار بلکه با روش دیگری ادامه یافت. با آن که سیاست رضا شاه در مورد ملایان با سیاست شاهان قاجار متفاوت بود و به عقب نشینی ظاهری ایشان از صحنه سیاست و دخالت در امور کشور انجامید، اما آنان مبارزه با بهائیت را از دست نگذاشتند و رضاشاه نیز در مواقع لازم با سختگیری بر بهائیان رضایت ایشان را به دست می‌آورد چنانکه در جای خود خواهیم دید.

در دوره محمد رضا شاه پهلوی ملایان برای بازگرفتن قدرت پیشین بسیج شدند و با استفاده از منابع سرشار مالی و بهره‌جویی از احساسات دینی مردم به تحکیم صفوف خود پرداختند. قدرت رهبران روحانی هم‌طراز قدرت روحانیون در زمان فتح‌علیشاه شد و نه تنها آن، که روز به روز افزونی گرفت. این قدرت در مقابل پایگاه رو به ضعف دولت‌ها چنان قد علم کرد که آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله خمینی هر دو شاه را صریحاً به خلع او از سلطنت تهدید نمودند، و در هر دو مورد در رابطه با بهائیان. شرح آن را در صفحه بعد آورده‌ایم.

درست است که پس از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شاه در مقابل آیت‌الله خمینی ایستاد، ولی دیدیم که سرانجام روحانیت با تکیه بر قشرهای گسترده مردمی که با هر نوع طرز تفکری به دنبالش رفتند تهدید خود را عملی ساخت. اگر علمای زمان فتح‌علیشاه قدرت داشتند فرمان جهاد بدهند قدرت خمینی حتی از آن نیز بیشتر شد. شاه را از کشور بیرون کرد تا اسلام را استوار سازد و پیشرفت‌هایی مثل نهضت تساوی حقوق زن و مرد را پایمال نماید. آیت‌الله خمینی در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ [۳ ژوئن ۱۹۶۳] اظهار داشت:

رسیدند. به ملا علی‌جان گفته شد اگر توبه کند آزاد خواهد شد و خلعت خواهد گرفت. اما وی نپذیرفت. در این زمان ناصرالدین‌شاه در راه سفر به سوی مشهد بود. برای کسب تکلیف تلگرافی به او به دامغان مخابره شد. شاه پاسخ داد که تکلیف ملا علی‌جان باید توسط حاجی ملا علی‌کنی، بزرگترین مجتهد طهران، تعیین شود. به دنبال آن ملا علی‌کنی فتوی به قتل ملا علی‌جان داد و وی در انظار عموم در روز ۲۳ شعبان ۱۳۰۰ برابر با ۲۹ ژوئن ۱۸۸۳ در میدان پای‌قاپوق به شهادت رسید. (خلاصه شده از، مؤمن ۲۰۰۹: ۷-۳۳)

... شما آقایان در تقویم دو سال پیش از این یا سه سال پیش از این بهائی‌ها مراجعه کنید؛ در آنجا می‌نویسد: تساوی حقوق زن و مرد، [این] رأی عبدالبهاء است؛ آقایان از او تبعیت می‌کنند. آقای شاه هم نفهمیده می‌رود بالای آنجا، می‌گوید تساوی حقوق زن و مرد. آقا! این را به تو تزریق کردند که بگویند بهائی هستی، که من بگویم کافر است بیرونت کنند. نکن اینطور، بدبخت! نکن اینطور. تعلیم اجباری عمومی... رأی عبدالبهاء است...^۸

گفتنی است که تهدید آیت‌الله خمینی به بیرون کردن شاه، نه به خاطر فساد دستگاه اداری و عقب ماندگی کشور، بلکه به خاطر تجدّد خواهی شاه، از جمله تساوی حقوق زن و مرد و تعلیم اجباری عمومی بود.^۹ در دوران جمهوری اسلامی روش مبارزه دوره قاجار از سر گرفته شد و شدت و قساوتی یافت که شبیه آن را فقط می‌توان در کتاب‌های تاریخ اروپای سیاه قرون وسطی در مورد مجازات نواندیشان و متفکرین یافت.

دروغ پراکنی و لجن مالی

این وقایع اسفبار، از فرط تکرار بقدری برای مردم ایران عادی شده که معمولاً با بی‌اعتنائی از آن گذشته‌اند و شاید یک بار از خود نپرسیده‌اند چرا این گروه از هم‌میهنان ما یک قرن و نیم است که به طور مداوم دستخوش ستم و ظلم هستند و هیچ دادرسی ندارند.

این بی‌اعتنائی تنها به خاطر تعصب دینی و عقیدتی نیست، بلکه به خاطر باور کردن تبلیغات منفی و شایعات دروغی است که درباره بهائیان رواج داشته و دارد. ریشه این شایعات بسیار عمیق و قدیمی است و به اولین سال‌های پیدایش این دین مربوط می‌گردد. هدف ملّایان از پراکندن این شایعات گریزانیدن مردم ایران از نام بابی و بهائی و آماده ساختن زمینه برای قتل و غارت آنان بود و چون هیزمی که آتش را همواره شعله‌ور نگاه دارد، در هر دوره شایعات و اتهامات تازه‌ای به انبوه

^۸ برگرفته از سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی <http://irdc.ir/article.asp?id=472>

^۹ در مورد تهدید آیت‌الله بروجردی به خلع شاه رجوع کنید به فصل پنجم (۶).

تهمت‌های قبلی افزودند. این تهمت‌ها در یک چیز با هم شباهت داشت و آن بی‌حقیقتی و دروغ بود.

در جهان امروز تبلیغات بزرگترین نقش را در ایجاد عقاید عمومی دارد. اگر دروغ یا دروغ‌های بزرگی را نیز چاشنی این تبلیغات سازند، آنگاه تاثیر آن چند برابر خواهد شد. موفقیت عمده هیتلر در سالیان اول قدرت‌ش مرهون سازمان عظیم تبلیغاتی و دروغ‌های بزرگی بود که خود و دستیارانش به خورد ملت آلمان می‌دادند.

وی در کتاب معروف خود *نبرد من* ضمن بحثی درباره اهمیت تبلیغات دروغ می‌نویسد که اندازه دروغ عامل تعیین‌کننده در قدرت باوراندن آن به مردم است. به نظر او- که خالی از تجربه علمی نیست- دروغ‌های بزرگ همواره کشتی از اعتماد و باور با خود همراه می‌آورد. توده‌های وسیع هر ملتی را می‌توان به راحتی در لایه‌های درونی احساسات‌شان فریب داد. به اعتقاد هیتلر سادگی بدوی مغز توده‌ها، راحت‌تر به دام دروغی بزرگ می‌افتد تا دروغی کوچک. مردم عادی در زندگانی روزانه با دروغ‌های کوچک خود و دیگران سروکار دارند، ولی از این که دروغی بزرگ و افسانه‌ای بسازند دچار شرم می‌شوند. حتی به مغزشان خطور نمی‌کند ممکن است کسانی یافت شوند که با وقاحت و بی‌شرمی خارق‌العاده حقیقتی را دستخوش دروغ و تحریفی بزرگ سازند.

هیتلر معتقد بود حتی اگر با آوردن حقایقی بی‌پایگی دروغ مزبور بر مردم روشن گردد، باز هم در تردید باقی می‌مانند زیرا آن دروغ بزرگ شیاریهایی ماندنی بر حافظه و تصورات ایشان باقی می‌گذارد. بر این واقعیت نیز همه متخصصین دروغ‌سازی و همه دروغ‌سازان تاریخ صحه می‌گذارند.

وی بر همین اساس یهودی ستیزی خود را آغاز کرد. یهودیان را به صورت موجودات خطرناکی که اقتصاد جهان را قبضه کرده و در صدد ایجاد جنگ جهانی دوم و از بین بردن نسل آریائی می‌باشند معرفی نمود و با این بهانه میلیون‌ها تن از ایشان را نابود ساخت.

در اثری تحقیقی به نام *صنعت غیر واقع [سازی]* (Mitroff & Bennis 1993) می‌توان دید که چگونه دروغ‌سازی و خوراندن غیر واقع به مردم به عنوان حقیقت،

چون صنعت پرتوانی ماهیت زمانه ما را شکل می دهد.

دنیای امروز با پیچیدگی های روز افزونی روبروست که همه کس را یارای روبرو شدن با آن نیست. لذا دستگاه های تبلیغاتی، سازمان های دولتی و غیر دولتی، دینمداران و دولتمردان از طریق تبلیغات و سرگرمی و تکرار مطالب و صحنه سازی های مردم فریب، توده را چنان مجذوب «غیر واقع» می کنند که مردم، بیمارگونه به آن دل بستگی می یابند و غیر واقع را به عنوان حقیقتی مسلم می پذیرند. هدف این کار فلج ساختن قضاوت سلیم مردم، دروغ جلوه دادن راستی ها و درست جلوه دادن کژی ها و دروغ ها است. غریزه افسون زدگی توده به مطالب افسانه ای و غیر عادی، مخصوصا در زمینه های دینی، به گسترش شایعات و پذیرفتن آن به عنوان حقیقتی مسلم می افزاید. آن افسانه ها در کتاب ها راه می یابد و بخشی از اصول اعتقادی عامه می گردد. نمونه آن را می توان در باورهای پیروان ادیان گوناگون یافت. موفق ترین نمونه صنعت غیر واقع سازی در ایران شیوه مبارزه با دین بهائی توسط ملایان است که منابر و مساجد را وسیله دروغ پراکنی و نفاق افکنی ساختند.

نخستین غیر واقع، متهم ساختن پیروان این دین به بی عفتی، پای بند نبودن به اصول ناموسی، و فاقد بودن هر نوع ضابطه اخلاقی بود که سابقه اش، به احتمال زیاد، به آغاز این جنبش باز می گردد. در اوایل تابستان سال ۱۸۴۸ برخی از سران جنبش بابیه و پیروان آن آیین در باغی به نام بدشت در شرق بسطام، سر راه مازندران به خراسان، گرد آمدند. در یکی از نشست های آن جمع که گفتگو درباره آینده این نهضت و آزاد ساختن باب از قلعه ای در آذربایجان بود، طاهره قرة العین در میان سخنانش با شجاعت تمام چادر از سر برگرفت و با این عمل بر اصالت انقلابی و سنت شکنی آیین بابی صحه گذارد. مورخ الدوله سپهر تاریخ نگار رسمی دربار ناصرالدین شاه در ناسخ التواریخ خود واقعه بدشت و داستان چادر از سر برگرفتن طاهره را آن چنان رنگ و آبی از بی عفتی و لغزش اخلاقی داده که فقط می تواند زائیده خیالات بیمارگونه او و آنان که چنین شایعاتی را رواج می دادند باشد. این افسانه ها هنوز تا زمان ما رواج دارد.^{۱۰} از نویسندگانی غیر بهائی مثال می آورم. رضا

^{۱۰} مادر بزرگ نویسنده، مسلمانی معتقد بود، نماز و روزه اش ترک نمی شد و هر شب جمعه به

فانی یزدی به تاثیری که این شایعات از کودکی بر او داشته چنین می نویسد:

برای بچه‌های هم سن و سال ما، بهائیت چند مشخصه بیشتر نداشت... جماعت نجسی بودند که در میان آنها هیچ ارزش اخلاقی جایگاهی نداشت. روابط جنسی آزاد داشتند، پدر و دختر با هم می‌خوابیدند، در جلسات شبانه خود پس از مراسم دینی چراغ‌ها را خاموش می‌کردند و هر کسی با هر کسی هم‌خوابگی می‌کرد. انجمن حجّیه در آن دوران بیشتر با این ادعاهای آخری بچه‌ها را جلب می‌کرد. این باور به بی بندوباری بهائی‌ها دیگر فقط مربوط به نوجوانان و بچه‌ها نبود. بسیاری از مردم میانسال و سالخورده در کشور ما نیز چنین باوری داشتند. این باور چنان قوی بود که گاه برخی از مردان مسلمان که در پی الواتی بودند تصور می‌کردند اگر به دین بهائی در آیند، مشکلی از نظر روابط نامشروع با زنان و دختران آنها نخواهند داشت...^{۱۱}

دروغ دیگر آن که باب و بهاء‌الله را مامور بیگانگان و این دین را بسته به سیاست روس ساخته دست روس و انگلیس و امریکا و اسرائیل معرفی کردند، تعالیم و تاریخ این دین را تحریف نمودند و در صدها مقاله و کتاب کوشش در اثبات دروغ‌های خود کردند. در این زمینه‌ها در فصول مربوطه صحبت کرده‌ایم.

پدیده «غیر واقع سازی» در مورد بهائیان، اینک سال‌هاست جزئی از اعتقادات عامیانه شده و گفتگو درباره آن از خانواده و مدرسه آغاز می‌گردد و در دوران جمهوری اسلامی همین افسانه‌ها در مدارس به کودکان تدریس می‌گردد. کمتر ایرانی است که حتی در کمال بی اعتقادی به دین و مذهب، توانسته باشد

مسجد می‌رفت. شوهر و فرزندان او بهائی بودند. پیرزن شب جمعه‌ای آشفته و گریه‌کنان از مسجد به خانه آمد. سبب را پرسیدیم گفت امشب آخوند از بالای منبر ضمن مقداری بد و بیراه به بهائیان گفت: «ای مردم بدانید بهائیان همگی حرامزاده هستند» بیرون مسجد خودم را به او رساندم و گفتم: «آقا من چهار فرزند دارم، همگی بهائیند و هیچکدام حرامزاده نیستند». پرسیدیم: چه جواب داد؟ گفت: هیچ زهر خندی زد و رفت.

^{۱۱} <http://archiv.iran-emrooz.net/archiv.htm> ۲۰۰۸/۶/۱۱

خود را از نفوذ این روش مبارزه، که با اعتقادات شیعی از دوران کودکی در مغزش استوار شده رها سازد. قضاوت برخی از روشنفکران و نویسندگان به ظاهر پیشرو ایران مثل کسروی و آدمیت درباره بهائیت و انعکاس آن در آثار و افکارشان، نمونه روشن این درماندگی فکری است.^{۱۲}

روشنفکران دست به قلم ما که با کوشش فراوان به کندوکاو نهضت‌های آزادی‌خواه و روشنفکر جهان پرداخته و خود را در امور اجتماعی و فلسفی و سیاسی صاحب نظر می‌دانند متأسفانه در رابطه با بهائیت توان روشنفکری خود را از دست می‌نهند و به اقتضای روز هر جا دستشان برسد نیشی روشنفکرانه به این دین که از آن هیچ نمی‌دانند می‌زنند.

پژوهشگری را سراغ نداریم که به تحقیقی جدی و اساسی در زمینه تاریخ این دین پرداخته و یا در یافتن ریشه و علل مبارزه با بهائیان و ظلم‌هایی که دستخوش آن هستند پژوهشی ارائه داده و یا حتی صدای خود را به اعتراض بلند کرده باشد. این در حالی است که برخی از این روشنفکران بارها در حمایت از توده‌های محروم و زحمتکش افریقا و امریکای جنوبی و قربانیان تعصبات نژادی کتاب‌ها و مقالات نوشته‌اند. به قول اکبر گنجی که از روشنفکران دینی است و اکنون در غرب بسر می‌برد اینان حتی بی دین بودن را بهتر از بهائی بودن می‌دانند. در مقاله‌ای، در رابطه با فتوای آیت‌الله منتظری که خواستار حق شهروندی برای بهائیان شده، می‌نویسد:

در سال ۲۰۰۶ یکی از روشنفکران سرشناس، در یکی از سخنرانی‌های من حضور داشت. دوستی با تأکید بر بهائی بودن فرد یاد شده، اعتراض شدید خود و برخی دیگر از دوستان را به من اعلام کرد. به او گفتم هیچ‌کس شرکت‌کنندگان پای سخنرانی‌های عمومی را انتخاب نمی‌کند. این توضیح او

^{۱۲} نگاه کنید به (نیک اندیش: ۲۰۰۸) که به بررسی کتاب بهائیکری به قلم کسروی و نگاه پرتعصب او به این آئین پرداخته است (قابل دسترسی در www.kasravi-va-bahaigari.com) هم چنین نگاه کنید به فصل «دکتر فریدون آدمیت، مورخ یا ردیه نویس» در همین کتاب که بحثی است درباره آراء اشتباه و تعصب آمیز دکتر فریدون آدمیت درباره دین بهائی.

را قانع نساخت. اضافه کردم که فرد مورد نظر شما، بهائی نیست، بلکه دین‌ستیز است و با همه ادیان سرستیز دارد. برداشت من این بود که پس از این توضیح مسأله‌ی آن دوست حل شد. یعنی خدا‌ناباوران از بهائیان قابل تحمل‌ترند...^{۱۳}

شرحی که آقای گنجی آورده ظاهراً در دفاع از بهائیان و خواستار شدن حق شهروندی برای ایشان است، ولی ایشان نیز، با همه کوس روشنفکری، نتوانسته خود را از احساس بهائی‌گریزی خلاص نماید. کوشش می‌کند به توضیحی راست یا دروغ فرد معترض را راضی نگاه دارد و آنقدر موضوع را قابل اهمیت نمی‌داند که از او بپرسد: به چه دلیل یک بهائی نباید در سخنرانی من حاضر باشد؟ آیا باید با بهائیان چون جذامیان رفتار نمود؟

با این همه بیشتر مردم ایران که همسایه و دوست و فامیل یا همکار بهائی دارند ایشان را به طور کلی مردمانی درستکار، مهربان، با ادب و صلح‌پیشه می‌شناسند. بین ایشان قاچاقچی و دزد و زن فاحشه و فساد اخلاقی سراغ ندارند. آنان را به امانت و صداقت می‌ستایند و بر اخلاق انسانی این گروه عیبی نمی‌یابند ولی افسوس می‌خورند که چرا چنین مردمی بهائی هستند. در عین حال، هراس دارند از ایشان بپرسند که این دین چه می‌گوید. گوئی بیم آن دارند که این پرسش‌ها دین آباء و اجدادی را، که انسان اختیار همه چیز را در دست ملاً قرار می‌دهد و بهشت را برای خود می‌خرد، از دستشان در آورد. برخی هم بیم دارند که معاشرت با بهائیان موجب دردسرشان گردد و همسایه و فامیل را بدگمان کند که مبادا اینان نیز به این دین گرایشی دارند.

گروه بزرگتری نیز که به هیچ دینی، یا لا اقل به آخوند و ملاً معتقد نبوده و فقط به

^{۱۳} سایت رادیو زمانه ۱۷ خرداد ۱۳۸۶. موجب دلگرمی است که با سخت‌گیری‌های سال‌های اخیر و شدت یافتن آزار بهائیان، جمعی از نویسندگان، مفسرین، دانشمندان، طرفداران حقوق بشر و اهل قلم ایران با بیانیه‌ها و مقالات و گفتارهای رادیویی و تلویزیونی خود برای نخستین بار به دفاع از حقوق بهائیان پرداخته‌اند. در این زمینه در پایان کتاب شرحی آورده‌ایم.

ضرورت و احترام معاشرتی با آشنای بهائی خود دارند، با اطمینان به شایعاتی که دربارهٔ ایشان بوده و هست (مثل تهمت‌های اخلاقی و ناموسی- جاسوس خارجی بودن و غیره)، زیر تأثیر شایعه پراکنی ملّیان رغبت و کششی برای گفتگو دربارهٔ اعتقادات بهائی و آگاهی از آن نمی‌یابند و گوئی بر دوست بهائی خود منت نیز می‌گذارند که با داخل نشدن در این بحث موجبات خجالت او را فراهم نیاورده‌اند! همهٔ اینها در حالی است که در تمام این مدت، مخالفان دین بهائی حتی یک سند و یک مورد از انحطاط اخلاقی بهائیان ارائه نداشته‌اند، یک سند از ارتباط ایشان با روس و انگلیس و امریکا و صهیونیسم منتشر نساخته‌اند، یک مدرک از ارتباط تنگاتنگی که مدّعی هستند بهائیان با دستگاه شاه و یا ساواک داشته‌اند رو نکرده‌اند. ولی با بی‌پروائی و با پشتوانهٔ دروغ‌های تکراری و تعبیرات عجیب و غریب، همان حرف‌ها را هنوز در جراید و سایت‌های کامپیوتری و کتاب‌ها تکرار می‌نمایند.

از خیل نویسندگان و متفکرین و روشنفکران ایران نیز کسی از مقامات جمهوری اسلامی نپرسیده حال که همهٔ اسناد ساواک و ارتش و دستگاه حکومت شاه در اختیار شما است و اوراق و مدارک بهائیان را نیز همان روزهای اول انقلاب از دفاتر و منازلشان ضبط کردید چرا اسنادی که این اتهامات را ثابت کند ارائه نمی‌کنید؟ این کتاب کوششی است برای روشن کردن ماهیت این تهمت‌ها و نمودن بخشی از زجرها و رنج‌هایی که بهائیان ایران دستخوش آن بوده‌اند.

در فصول بعدی ابتدا دلایل اصلی مخالفت ملّیان را با دین بهائی بررسی می‌کنیم، سپس به کیفیت این مبارزه در دورهٔ قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی می‌پردازیم و در پایان تهمت‌ها و افتراهائی که معمولاً مورد دستاویز قرار می‌گیرد در چند بخش پاسخ گفته و محتوای چندین ردّیه را مورد بررسی قرار خواهیم داد. کوشش ما بر آن بوده که مطالب را با اسناد و مدارک موجود ارائه داریم و مطلبی به گزاف و دور از حقیقت ننویسیم. امیدواریم خوانندگان این کتاب نیز با ذهنی دور از تعصّب و پیشداوری، به مندرجات این کتاب بنگرند.

فصل دوم: دلایل مخالفت با دیانت بهائی

مبارزهٔ ملّایان را با آیین بهائی باید در زمینهٔ گسترده‌تری بررسی کرد که با تاریخ بیداری ایرانیان از زمان قاجار و مخالفت سنتی ملّایان با هر نوع آزاد فکری هم‌زمان و در پیوند است. اینان از زمان صفویه تا امروز اختیار جان و مال و ناموس مردم و کشور را به طور مستقیم و غیر مستقیم در دست داشته‌اند و با نشر خرافات و پندارهای قرون وسطائی چون دیواری آهنین سدّ راه ترقی فکری مردم ایران بوده‌اند. از این روست که در طی این قرن‌ها، هر کوششی برای آزاد فکری و هر تلاشی در راه ترقی ایران ناکام مانده و با نهضت‌های ترقی جوی با هر اسمی که سر برآورده مبارزه شده است. بهترین نمونه نهضت مشروطهٔ ایران است که از همان آغاز مورد مخالفت علمای مشروعه خواه بود و سرانجام با دسیسه‌های ایشان به صورتی در آمد که از روح مشروطیت و آزادی فرسنگ‌ها فاصله گرفت. جسد مشروطیت که به مدت نیم قرن به صورت مجالس دست نشاندهٔ دولت‌ها و جشن نیم بند مشروطیت مورد نمایش بود سرانجام در رژیم جمهوری اسلامی با تشکیل مجلس شورای اسلامی و حکومت ولایت فقیه برای همیشه مدفون گردید و حتی بردن نام آن کفر و الحاد تلقی شد. دستگاه روحانیت ایران، پیش از آن که علیه مشروطیت شمشیر کشد، بر محو و نابودی دین بهائی کمر بسته بود و در یک قرن و نیم اخیر موفق شد تا حدّ فراوان از نفوذ و توسعهٔ آن، که می‌رفت چهرهٔ دینی ایران را تغییر دهد، جلوگیری نماید. برخی چنین می‌پندارند که سبب اصلی مخالفت ملّایان با بهائیان تضادّ دینی کهنه با دینی نو، همانند مخالفت تاریخی و سنتی رهبران ادیان قدیمی و کهن با

دینی تازه است. به عبارت دیگر همان مخالفتی است که خاخام‌های یهودی با مسیح و مسیحیان داشتند، همان دشمنی موبدان زردشتی است با پیروان مانی و مسیحیان و همان ستیز کلیسای مسیحی با اسلام است که نمونه آن را در صدها ردیه که بر قرآن و زندگانی خصوصی و جنگ‌های پیامبر اسلام نوشته‌اند می‌توان دید.

چنین استدلالی البته درست است ولی به نظر ما مبارزه با دیانت بهائی در ایران بیش از آنچه بر سر مسائل دینی و شرعی و یا مسأله ظهور یا عدم ظهور قائم باشد، مشکل آزاد فکری و ترقی معنوی و اخلاقی مردم ایران و احراز هویت نوین ایرانی است. دستیابی به این هویت نو البته مورد رضایت ملایان نیست.

از همان آغاز نهضت مشروطه، علمای مشروعه خواه مثل شیخ فضل‌الله نوری آن نهضت را خواسته بهائیان [بابیان] می‌دانستند و به همین سبب با آن به مخالفت برخاستند. ملای نامبرده که با نامه‌ها و رسایل و خطابه‌های پر شور خود به مخالفت مشروطه برخاسته بود بارها در بیانیه‌ها و سخنرانی‌هایش به این نکته اشاره کرد و در یکی از بیانیه‌هایش نوشت:

و عمده این بازی مشروطه از فرقه جدید ضالّه مضلّه است که به عنوان آزادی موهومه، دین محکم اسلام را می‌خواهند پایمال کنند.

(ترکمان ۱۳۷۲: ۱۰۸)

شیخ فضل‌الله نوری درست دریافته بود. مشروطیت ایران اگر نه به طور مستقیم بلکه به صورت غیر مستقیم زیر نفوذ تعالیم بهائی بود. از نیم قرن قبل از نهضت مشروطیت، اصول آن، مخصوصاً آزادی وجدان، آزادی افکار، تساوی ملت از زن و مرد و با هر دین و مذهب و لزوم گسترش تعلیم و تربیت و عدالت، به عنوان جزئی از اعتقادات بهائی در سراسر ایران تبلیغ می‌شد و بر هزاران ایرانی سواى آن که پیروان این دین بودند یا نه اثر می‌گذاشت.

اما روحانیت که از قدرتی مطلق و فوق بشری کامیاب بود تحمل این افکار را نداشت. با تأسیس مدارس در ایران مخالفت می‌کرد و مدارسی که بهائیان و غیر بهائیان به طور خصوصی اداره می‌کردند به دست اشرار ویران می‌ساخت. حتی احداث راه آهن را در زمان ناصرالدین شاه ضد اسلامی می‌دانست. این روحانیت

طبعاً نمی‌توانست تحمّل کند که مردمی با هویت دینی تازه‌ای جرأت و جسارت یابند تا دم از تجدد فکر دینی بزنند و بخواهند از قید و بندهای خرافاتی که قرن‌هاست گلویشان را می‌فشارد رها شوند. این روحانیت تساوی حقوق زن و مرد را هرگز بر نمی‌تافت و مشروطیت و اشاعه همان افکار را به صورت قانون کشور نمی‌پذیرفت. لذا از همان ابتدا، هنگام تدوین قانون اساسی و متمم آن، اصول مشروطیت از جمله برابری قانونی همه مردم ایران را از هر دین و مذهب و طبقه مثله و بی معنا کردند و به قول هما ناطق از آن یک جمهوری اسلامی درآوردند (ناطق ۲۰۰۸).^{۱۴}

^{۱۴} آقای حسن یوسفی اشکوری در مصاحبه‌ای با رادیو فرانسه در مورد فتوای آیت‌الله منتظری مبنی بر دادن حق شهروندی به بهائیان از جمله گفت: «... همین مشکل را هم ما در زمان مشروطه داشتیم در مشروطه هم می‌بینید که باز وقتی که مساوات مطرح می‌شود، آزادی و حریت مطرح می‌شود باز صف‌آرایی بین علماء پیدا می‌شود کسانی مثل شیخ فضل‌الله نوری و سید کاظم یزدی و همفکرانشان بلند می‌شوند و می‌گویند شما که می‌گوئید اساس مساوات و حریت و برابری است نخیر در اسلام اساس تبعیض هست، اساس نابرابری است برای این‌که بین مسلم و غیر مسلم فرق است، بین کافر حربی و غیر حربی فرق است، بین ذمی و غیر ذمی فرق است، بین سید و غیر سید فرق است، بین زن و مرد فرق است، بین عالم و جاهل فرق است، و همین‌طور فرق‌های بسیار متعددی... هنگامی که در متمم قانون اساسی مشروطه به اصل هشتم رسیدند غوغائی برخاست. در آن اصل آمده بود که همه از نظر قانونی مساوی هستند یعنی در قانون همه مساوی هستند و برابری روح و جوهر و گوهر مشروطه بود. بخاطر این‌که مشروطه مبتنی بر آزادی و حق انتخاب، حق اختیار، حق برابری فکر و عقیده و برخورداری از حق شهروندی بود. اما در عین حال دیدیم که یک طرف آمدند اعتراض کردند و گفتند نخیر مساوات در اسلام نداریم. حتی به این اصل چنان‌که در تواریخ نوشتند در میان روحانیون بلند پایه آن زمان فقط سید محمد طباطبائی بود که به این اصل رأی داد. حتی رهبر مشروطه یعنی سید عبدالله بهبهانی که نقش سیاسی بیشتری از طباطبائی هم داشت به این اصل رأی نداد و با آن مخالفت کرد. اما سرانجام بعد از یکماه کشمکش آمدند همین اصل قانون اساسی را به یک شکل محرفی مطرح کردند و آن هم این جمله را بجای جمله اول نشانند که همه در برابر قانون دولتی مساوی هستند، دو تا تحریف در اینجا بوجود آمده بود یکی این‌که همه در برابر قانون دولتی مساوی هستند این غیر از آنست که همه در قانون مساوی هستند، در قانون مساوی هستند یعنی هیچ‌کس نسبت به دیگری تبعیضی نباید در باره‌اش روا داشته باشد همه ایرانی هستند در ایرانی بودن هم مساوات کامل رعایت می‌شود در اینجا عقیده و مذهب، فرقه و گروه و اندیشه و گرایش و طبقه و نژاد هیچ چیز دیگر

اسلام و دیانت بهائی

خطا است اگر بپنداریم بهائیت با اسلام در تعارض است، آن را نفی می‌کند، اسلام را جز حقیقتی راستین می‌پندارد و یا رویاروی آن دین- یا هر دین دیگری- ایستاده است. رابطه این دین با اسلام به مانند رابطه همه ادیان با دین قبلی آنان است.

دین جدید مانند نهال نورسته‌ای است که از زمینی، در شرایط اقلیمی خاصی سر بر می‌آورد. این زمین ممکن است سرد و یخ‌زده یا گرم و معتدل باشد. املاح گوناگونی که حالت فیزیکی آن را تشکیل می‌دهد نیز ممکن است با املاح زمین‌های هم‌جوار متفاوت باشد. گیاه در این زمین و آب و هوا رشد می‌کند اما نه شباهتی به زمین دارد و نه با املاح خاک در تجانس است. شکوفه‌های رنگارنگ و میوه‌های خوشگوار آن حکایت از خلقتی دیگر و فضیلتی برتر از خاکی که در آن رشد نموده دارد. اما اصل خود را فراموش نمی‌کند و از آن بی‌اثر نیست.

میراث مشترک دینی جهان

دین بهائی از سرزمینی اسلامی و از بطن فرهنگ و عرفان ایران برخاسته و علاوه بر اسلام، از دیانت و اعتقادات دین زردشت و جهان‌بینی آن دین نیز متأثر و برخوردار است. همین رابطه را ادیان دیگر با دین‌های قبلی خود دارند. آبشخور اسلام سوای

مدخلیت ندارد. اما در این اصل پیشنهادی و در این جمله پیشنهادی آمده بود همه در برابر قانون مساویند، گاهی ممکن است در یک نظام دیکتاتوری و یا یک نظام غیر دموکراتیک هم قانون بطور مساوی اجراء بشود، این با آن فرق دارد. دومین جمله‌ای که در اینجا تحریف شده بود این بود که آورده بودند در برابر قانون دولتی، چرا این کلمه دولتی را آوردند؟ برای این که اینجا شرع را مستثنی بکنند و بگویند که شرع یک حیطة دیگری است که به علماء و فقها واگذار شده، در ارتباط با قوانین عرفی و قانون دولتی است که همه در برابر آن مساویند. از همین جا همین مشروطیتی که بعنوان یک جنبش از آن یاد شد و واقعاً هم خیلی مهم است و جایگاهی بسیار واقعی هم دارد در واقع منحرف شد و طبیعی هم بود که نتوانست به سرانجام هم برسد. حالا در مشروطیت قضیه حل نشد در جمهوری اسلامی و در انقلاب اسلامی هم حل نشده و در قانون اساسی هم حل نشده...» نگاه کنید به: پیام بهائی، شماره ۳۴۵-۳۴۶ اوت سپتامبر ۲۰۰۸.

برخی سنن و آداب اعراب عهد جاهلیت، دو مذهب یهودی و مسیحی است. سوره‌ها و آیات متعدد قرآن و حتی احادیثی که از تعالیم و تاریخ آن دو دیانت گفتگو می‌کند همگی پایه یهودی و مسیحی دارد.

مسیحیت بر پایه دین یهود استوار است و همان مختصری که در انجیل از شخص مسیح نقل می‌گردد ریشه‌اش تعالیم و سنن یهودی است. ارتباط این دو دین چنان ناگسستنی است که معمولاً انجیل مسیحی و عهد عتیق یهودی را در یک مجلد منتشر می‌سازند.

به همین کیفیت دیانت یهودی نه تنها بهره‌مند از ادیان و فرهنگ سومری‌ها و کلدانی‌ها و آرامی‌هاست بلکه نفوذ آیین زردشتی نیز در آن واضح است. برخی از کتاب‌های چهارده‌گانه عهد عتیق در ایران نگارش شده و در برخی دیگر مطالب فراوان درباره ایران و شاهان هخامنشی می‌توان یافت.

دیانت زردشتی نیز به همین سان از دین کهن آریائی‌ان که زردشت در آن سمت روحانی و رهبری دینی داشته مقتبس است.

از ارتباط ادیان بودائی و برهمنائی می‌گذریم و وارد بحثی در اثبات مدّعی‌ای بالا که ما را از موضوع دور می‌سازد نمی‌شویم. کافی است بگوئیم که در اعتقاد بهائی گفتگو از دین‌های جدا که روبروی هم قرار گرفته‌اند نیست بلکه در فلسفه بهائی ادیان مجموعه‌ای به هم پیوسته است که گنجینه معارف دینی بشری را در خود دارد.

تاریخ نشان داده است که حقیقت دین پس از چندی فراموش می‌گردد و کار دین به دست خاخام‌ها و کشیش‌ها و ملّایان می‌افتد. اینان بر دین پیرایه‌ها می‌بندند و آن را دکان زهدفروشی، ریاکاری و وسیله‌ای برای ریاست و مقاصد شخصی خود می‌سازند. خشک‌مغزی ایشان، که کوشش در به عقب راندن جامعه دارند، در تضاد با تمدّنی پیشرو و علم و دانشی که مرز و زمان نمی‌شناسد، دین را در نظر بسیاری به صورت خرافه‌ای زاید در می‌آورد که هدفش جنگ‌افروزی و ترویج نفاق و اختلاف و دشمنی و فساد است.

در این هنگام است که دین جدیدی موافق با روح زمان و همگام با دستاوردهای علمی و پیشرفت‌های فرهنگی سر بر می‌آورد و قوای معنوی تحلیل رفته در ادیان سابق

را در جامعه‌ای نو با تعالیم و احکامی جدید به بشریت عرضه می‌دارد. بهاء‌الله بنیان‌گذار آیین بهائی، یک قرن و نیم پیش با اندیشه «وحدت عالم انسانی» جهانی را متصور می‌دید که جامعه بشری با حفظ مرزهای میهن خود و با حفظ فرهنگ و زبان ملی، وحدتی بیافریند که در آن جنگ و قتال و مبارزه برای تنازع بقا جای خود را به صلح و آشتی و همکاری و هم‌زیستی بدهد. آنچه او صد و پنجاه سال پیش می‌دید امروز بیش از هر زمان برای ما قابل تصور است. سیستم‌های خبررسانی اینترنتی و ماهواره‌ای، که در یک آن جهان را در می‌نوردد فاصله‌ها و مرزها را از میان برده است. حضور اتحادیه اروپا در صحنه جهان، که از قاره‌ای با آن سابقه خونین جنگ‌های جهانی سر برآورده این آرزو را برای همه صلح‌دوستان امکان پذیر می‌سازد. دیگر تعالیم بهائی نیز، چه در امور معنوی و روحانی و چه در امور اجتماعی جملگی فراگیر، انسانی، و دور از خشک‌مغزی‌های تعصب‌آلود دین‌مداران است.

از آنجا که گفتگوی ما از اسلام و دیانت بهائی است برای خوانندگانی که به تعالیم بهائی آگاهی ندارند آوردن سرفصل‌های برخی از تفاوت‌های عقیدتی بین اسلام [و دیگر ادیان قدیمی] و دین بهائی را لازم می‌شماریم:

الف - تفاوت‌های عقیدتی با اسلام

۱ - مسلمانان دین خود را بهترین دین جهان و خود را امت برگزیده الله می‌دانند و معتقدند که جز آنان پیروان هیچ دین دیگری راه به رستگاری ندارند.

- بهائیان تفاوتی بین ادیان گوناگون نمی‌نهند. به اعتقاد ایشان هر دوره از تاریخ و تمدن بشر نیازمند معلم روحانی جدیدی است. هیچ چیز در جهان ایستا و ساکن نیست و دین و اعتقادات دینی نیز تابع این قانون ابدی و ازلی است. همه دین‌ها از یک منشأ و سرچشمه از سوی خداوند برای راهنمایی بشر می‌آیند. هر دینی به دوره‌ای از تاریخ و تمدن بشر تعلق دارد و بهترین دین برای آن دوره است. بدین ترتیب بهائیان به یک خدا و یک دین (با نام‌ها و تعالیم مختلف در دوران گوناگون) باور دارند. اعتقاد به دین مخصوصی را سبب رستگاری نمی‌دانند بلکه معتقدند هر

انسانی صرف نظر از اعتقاد دینی خود راه به رستگاری دارد.

۲ - مسلمانان پیامبر اسلام را خاتم و سرور انبیاء و رسل و رسول خاص خدا می‌شناسند و جز چند دین که در قرآن نامی از آنها رفته (یهودی، مسیحی، صابئین، زردشتی) دیگر پیامبران را بر حق نمی‌شناسند. در عین حال فقه شیعی حتی پیروان ادیان شناخته شده را شهروند درجه دو و سه و گاه نجس بشمار آورده و ایشان را شامل پرداخت جزیه می‌دانند.

● به اعتقاد بهائیان از آغاز خلقت بشر تا کنون، پیامبران بیشماری در میان نسل‌ها و قبایل و طوایف جهان برای هدایت انسان آمده‌اند که ما فقط از نام چند تن آگاهی داریم. بهائیان پیامبر دین خود، بهاء‌الله را یکی از این فرستادگان- اما نه آخرین آن‌ها- می‌دانند و معتقدند نیازهای روحانی بشر و تغییرات سریع اجتماعی و فکری نیاز به پیامبران دیگری در آینده برای حل مشکلات روحانی انسان دارد. هر کسی حق دارد راه خود را انتخاب کند و هیچ کس به خاطر اعتقادش نجس، مرتد و درخور مرگ و مجازات نیست.

۳ - هر طفلی که در خانواده مسلمان به دنیا می‌آید خود به خود مسلمان است و باید مسلمان بماند و مسلمان بمیرد. در فقه شیعی کلام مجتهد برای هر کس حجت و حقیقت است و اصل تقلید از مجتهد حاکم بر زندگانی و افکار اوست. خروج او از اسلام مساوی با کفر و ارتداد و مجازات مرگ است.

● بهائیان هیچ طفلی را هنگام تولد بهائی نمی‌دانند. هر طفلی پس از رسیدن به سن بلوغ، خود باید تصمیم گیرد که چه دینی انتخاب می‌کند. به همین سبب با اهمیتی که تعلیم و تربیت برای ایشان دارد با ایجاد مؤسسات تربیتی در رشد قدرت تفکر اطفال می‌کوشند. به کودک نه فقط در زمینه انتخاب دین بلکه در همه زمینه‌ها اصل «جستجوی حقیقت» را که از تعالیم مهم بهائی است می‌آموزند. بر اساس این اصل انسان باید اطاعت کورکورانه را کنار نهد به یاری قوه تفکر و ادراک، حقیقت را از هر جا که باشد انتخاب کند. هیچ کس به خاطر ترک دین بهائی و انتخاب دین دیگر مورد مجازات قرار نمی‌گیرد و با او با همان مهر و دوستی و مساوات که شایسته هر انسان دیگری است رفتار می‌شود.

۴ - اسلام معتقد به تساوی حقوق زن و مرد نیست. زنان، شهروندانِ دون پایه و فرو دست مردان بشمار می‌آیند. بر اساس قرآن زنان فقط کمتر از نیمی از حقوق مردان بهره‌مندند. دختر را می‌توان از سنین خردسالی به ازدواج مرد درآورد به شرط آنکه روابط جنسی با او از ۹ سالگی آغاز شود. مرد می‌تواند چهار زن داشته باشد. فقه شیعی حق صیغه (متعه = ازدواج موقت) را نیز به مردان می‌دهد.

• در دیانت بهائی زنان از نظر اجتماعی فرقی با مردان ندارند و در حقوق قانونی برابرند. تعلیم و تربیت مخصوصاً در مورد دختران ضروری است و مورد تأکید قرار دارد. انتخاب همسر به اختیار دختر و پسر (و هم‌چنین با موافقت پدر و مادر طرفین) است و هیچ کس را نباید به ازدواج با کسی مجبور ساخت. ازدواج قبل از سن بلوغ (در مورد پسران و دختران پانزده سال) ممنوع است و در همهٔ امور خانوادگی و اجتماعی زن از حقوق مساوی با مرد بهره‌مند می‌باشد. ازدواج به یک زن محدود شده و صیغه وجود ندارد. در آثار بهائی زن و مرد مانند دو بال بر پیکر جامعهٔ انسان تلقی شده‌اند زیرا فقط دو بال قوی و مساوی پرواز مرغ عالم را به اوج قلّه‌های ترقی میسر می‌سازد.

۵ - مسلمانان حقایق موجود در قرآن و اعتقادات اسلامی را حقیقت مسلم و جاودانی دانسته و هیچ چیز، حتی یافته‌های علمی را از آن برتر نمی‌دانند.

• بهائیان حقایق دینی و یافته‌های علمی را جزئی از یک حقیقت واحد می‌دانند و آن را دو روی یک سکه به شمار می‌آورند. دین باید با علم و عقل هم‌خوانی و برابری داشته باشد. اگر اصلی از دین مخالف علم باشد موهوم و خرافات است و اگر علم با حقیقت دین، که محبت و انسانیت و تعالی بشر است، تضاد داشته باشد نشانهٔ جهل و موجب ویرانگری است.

۶ - در اسلام حکم و فتوای روحانیون و درک ایشان از مسایل دینی باید به طور مطلق مورد اطاعت مؤمنان قرار گیرد و چون در این موارد اختلاف نظر هست هر یک از مراجع تقلید برداشت خود را از مسایل دینی دارد و مورد تقلید مقلدین مخصوص خود قرار می‌گیرد.

• در دیانت بهائی اصل مشورت بسیار مورد توجه و تأکید است. این مشورت از

خانواده شروع می‌شود و تا بالاترین سازمان‌های اداری جامعه ادامه می‌یابد. تصمیم‌گیری‌ها در سطح محلی و کشوری با مشورتی صلح‌آمیز، در محیطی آزاد و بدون تهدید و با احترام به حقوق همه انجام می‌شود. بهائیان چنین اصلی را زیربنای هر سیستم دموکراسی می‌دانند و معتقدند آنچه از تصادم و تبادل افکار در ضمن مشورت به دست آید همان حقیقت است.

۷ - اسلام، و مذهب شیعه به تأکید، جهان را به دارالحرب، دارالاسلام و دارالکفر تقسیم می‌کند. در این که کدام کشور دارالاسلام است از سوی فقهای اسلامی نظرات گوناگونی ارائه شده ولی در مورد دارالحرب و دارالکفر یعنی سرزمین‌هایی که احکام و شریعت اسلام در آن جاری نیست تقریباً اتفاق نظر موجود است. نخستین وظیفه مکتبی هر مسلمانی صدور اسلام به دارالکفر و ادا کردن مردم آن منطقه به قبول اسلام و یا تسلیم در برابر حکومت اسلامی است. پشتوانه این فکر این اعتقاد است که تنها دین اسلام (و در مورد مسلمانان ایران مذهب شیعه) حقانیت دارد و کشورهای دیگر باید تسلیم باورمندان به این دین شوند و یا برای همیشه آماده مبارزه با مسلمین شیعه باشند.^{۱۵}

• دیانت بهائی به این تمایز معتقد نیست و دیدگاهی جهانی دارد. جنگ به هر اسم و بهانه که باشد ممنوع است، بجز در موارد دفاع از کشور. کشتن و آزار دیگران حتی اگر برای ترویج دین باشد شدیداً منع شده و ترویج دین راهی جز عشق و محبت و بالا بردن سطح افکار مردم ندارد.^{۱۶}

۸ - در اسلام به مانند دیگر ادیان، وجود مجتهد و آخوند و رهبر دینی از اساس دین است. این رهبران دینی در طول قرن‌ها از نفوذ و قدرتی بی‌پایان بهره‌مند بوده و حتی در سرنوشت کشورها و آوردن و بردن پادشاهان و حکومت‌ها نقش داشته‌اند. در

^{۱۵} برای آگاهی بیشتر از نحوه این تقسیم بندی جهان نک:

<http://sep-id-politic.blogfa.com/post-36.aspx>

<http://www.aftab.ir/articles/religion/religion/c7c1182238076p1.php>

^{۱۶} مخالفان بهائیت با سوء استفاده از اصل عشق و احترام به مردم و ملت‌های دیگر، به بهائیان تهمت بی‌وطنی و خیانت به وطن می‌زنند. در این زمینه در کتاب اول، فصل پنج بخش ۱۱ به تفصیل گفتگو کرده‌ایم.

ایران امروز همین گروه ایران‌مدار و صاحب قدرت بی پایان در منابع مالی و سیاسی و نظامی می‌باشند.

● بهائیان بر این باورند که بشریت امروز به جایی رسیده که نیاز به گروهی که حرفه ایشان دین و دین فروشی باشد ندارد. بلکه انسان می‌تواند حقایق دینی را با مطالعه و تحقیق، فارغ از تفسیر و تعبیرهای گوناگون کشیش و خاخام و ملا دریافت دارد. این موضوع یعنی نداشتن طبقه خاص روحانی از تفاوت‌های بارز این دین با دیگر ادیان بشمار می‌رود.

۹ - اسلام در صورت قشرگرایی خود و در دست روحانی نمایان به دین فشار و تهاجم فکری و روحی تبدیل شده و این امر در مذهب شیعه بیشتر به چشم می‌خورد. زیبایی حرام است، موسیقی حرام است، هنر و نقاشی و مجسمه سازی حرام است. تجلی هنر و ذوق لطیف انسان‌ها باید در خفا و پنهان و دور از چشم دیگران صورت پذیرد. خوف از جهنمی هولناک، و در موارد افراطی دست زدن به آزار دیگران ایشان یا ترور و کشتار به نام دین، به امید بهشتی موهوم، اساس فکر مردم متعصب از هر طبقه‌ای است. در این ترور فکری و خفقان اندیشه انتشار هر کتابی آزاد نیست، بیان هر فکری مجاز نمی‌باشد و نیمی از جامعه که زنان را تشکیل می‌دهند عملاً از هر حقی محرومند.

● دین بهائی دین شادی و امیدواری است. شیون و زاری و بر سر کوفتن متناسب با شأن انسان نیست. موسیقی و هنر و تئاتر و دیگر صنایع تشویق شده. اعتقاد به مجازات در دوزخ با گرزهای آتشین و پاداش در بهشت با رودهای عسل و شیر و دختران باکره، جای خود را به انسان‌مداری در یک عصر تکامل داده است. باید خوب و نیکوکار بود به خاطر عشق به هم‌نوع، و باید از هر نوع بدی به خاطر شرف انسانیت و بزرگی مقام انسان پرهیز کرد.

ب - تفاوت‌های اجتماعی

افکار و تعالیم بهائی که از برخی از آن‌ها و تاثیری که بر رفتار و منش بهائیان دارند در بالا گفتگو کردیم، از لحاظ جامعه‌شناسی در طول سال‌ها نوعی تمایز و

تباین بین جامعه بهائی و جامعه اطراف خود به وجود آورد. این تفاوت‌ها مخصوصاً در شهرهای کوچک یا روستاها و دهات محسوس‌تر بود.

بهائیان به مسجد نمی‌رفتند، در سینه‌زنی‌ها و قمه‌زنی‌ها شرکت نمی‌کردند، دست آقا را در کوچه و خیابان نمی‌بوسیدند، خمس و زکوة تقدیم نمی‌کردند، از او مسأله نمی‌پرسیدند و او را در همه مسائل شرعی و عرفی زندگانی خانواده خود شریک نمی‌نمودند. بلکه مشکلات بین خود را با مشورت حل و فصل می‌کردند. به اوراد و طلسمات و جادو و جنبل اعتقادی نداشتند، مرید بودن را بر نمی‌تافتند و بر عکس آزاداندیشی دینی و فکری را ترویج می‌کردند. بی‌سواد در میان آنان نبود و به علم‌اندوزی تشویق می‌شدند. زن و مردشان تفاوتی با هم نداشتند و بانوان ایشان بدون چادر و روبنده ولی با پوششی متین و محترم در اجتماع رفت و آمد می‌نمودند. چنین منش و رفتاری از نظر آخوند و یا مردم متعصبی که اسلام را در این گونه مسائل می‌دیدند دشمنی با اسلام و روگردانی از آن بود. سوای آن شهری و دهاتیشان با مردم اطراف حتی به صورت ظاهر فرق داشتند. رفتارشان با هم‌میهنان اعم از مسلمان یا اقلیت‌های یهودی و زردشتی در نهایت مهربانی و برادری بود. در تجارت و زراعت و تحصیل موفق‌تر به نظر می‌رسیدند، تمیز و مرتب بودند، رفتارشان مؤدبانه بود و علیرغم تبلیغات منفی که در مورد ایشان رواج داشت، دیگران آنان را به راستگویی و صداقت می‌شناختند.

ج - دین بهائی و هویت ملی

ایرانیان صد سال است که در ساختن فرهنگی به نام فرهنگ اسلامی شهرت یافته‌اند... با این حال ایرانی مانند کودکی است که در دامن نامادری خود خواب مادر اصلی خود را می‌بیند... و هزار و چهارصد سال است که در یک برزخ و نگرانی بسر می‌برد. (خالقی مطلق: ۱۳۶۸، ۱۶۶) ۱۷

^{۱۷} در اینجا نقل از (ناطق ۲۰۰۴: ۱۶).

در طول قرن‌ها، هویت ملی ما ایرانیان و هویت دینی ما (سوی آن که زردشتی، یهودی، مسیحی یا بودایی بودیم) نسبتاً هم‌خوان و یک سو بود. با حمله اعراب و آمدن اسلام به ایران این تعادل برهم ریخت. امپراطوری ساسانیان به زانو درآمد، سرزمین ایران مورد تاخت و تاز آنان قرار گرفت و ایرانیان، گاه با شمشیر و گاه به میل خود، دین اجدادی را رها کردند و به دینی جدید و ناشناس گرویدند. اما با تمام کوشش حکام عرب، ایرانیان هویت ملی و ایرانی خود را حفظ نمودند و اسلام را با ملیت و زبان در هم نیامیختند. این موفقیت به خاطر قدرت تمدن و فرهنگ کهن ایران بود. در بسیاری از کشورهای اسلامی مثل مصر و سوریه و کشورهای شمال افریقا، مذهب اسلام عاملی در پیدایش ناسیونالیسم عرب و احراز هویتی جدید شد. کشورهایی مثل مصر که عرب نبودند به خاطر پذیرفتن زبان عربی و فراموشی زبان کهن خود، جزئی از اعراب شدند و در بیشتر ممالک این منطقه هویت عرب و زبان عربی همراه با دین اسلام بر هویت پیشین مردم آن سرزمین‌ها غلبه جست.

اما ایرانیان بیشتر بر هویت ایرانی و ملی خود پای فشاردند. این امر یکی مرهون برخی حوادث تاریخی از زمان اشکانیان تا آمدن اسلام بود که همواره تکیه بر این هویت ملی داشت و دیگر سر بر آوردن و شکوفائی زبان فارسی بعد از حمله اعراب. دیرگاهی نپائید که فردوسی با خلق اثر جاودانی خود شاهنامه، خاطره شاهان اساطیری و تاریخی ایران را زنده کرد و ایرانیان را با مفاخر از دست رفته و هویت اصلی خود آشناتر ساخت.

شکوه و عظمت از دست رفته ایران- که بازمانده‌اش را هم چنین می‌شد در ایوان مدائن و خرابه‌های تخت جمشید دید- چیزی نبود که با یک نسل و دو نسل و ده نسل فراموش شود. داستان‌های شاهنامه فردوسی، چه در نقلی‌های خیابانی و یا در شاهنامه‌خوانی شب‌های زمستان در قهوه‌خانه‌ها و خانواده‌های ایرانی، از شاهانی پراوازه و کشوری آباد و خرم حکایت می‌کرد و آتش هویت میهنی و ملی ما را دامن می‌زد. به همین سبب مقاومتی منفی ولی پایدار، در مقابل اعراب و عمال ایشان که همه چیز ایران را عرب و اسلامی می‌خواستند پا گرفت.

در شکل‌گیری هویت ملی نقش چند عامل را موثر می‌دانند: زبان، مذهب، وطن

و نژاد. دیدیم که زبان ما با کوشش و پایمردی ایرانیان فارسی باقی ماند و به خاطر عوامل فرهنگی و جغرافیایی زبان‌ها و لهجه‌های دیگر ایران نیز، مثل کردی و لری و بلوچی و غیره، حالت کهن خود را حفظ کرد و با عربی جایگزین نشد. وطن ما ایران اگر چه وسعت زمان ساسانیان را از دست داد، ولی در زمان صفویان در مرزهای کنونی تحکیم شد. شاید بتوان گفت سابقه نژادی ما نیز چون از اصل سامی نبود به این انسجام وحدت وطن و زبان‌های بومی افزود.

حملة اعراب و حضور آنان در زندگانی مردم از همان قرن‌های اولیه اسلامی موجب بروز سرکشی‌هایی به صورت نهضت‌ها و شورش‌های ملی شد. نهضت‌هایی مثل شعوبیه، قیام‌های سیاه جامگان، قیام بابک (خرم دینان)، مازیار، المقتع، استاد سیس، و ده‌ها دلاوران دیگر که حکومت اعراب را بر نمی‌تافتند نشانی از مقاومت خونبار ملت ایران در مقابل اعراب بیگانه بود. (زرین کوب ۱۳۴۴: ۲۲۸-۳۰۰).

این نهضت‌ها یک یک توسط اعراب مسلمان که ایران را در اشغال داشتند و به یاری دستیاران ترک آنان سرکوب گردید. حاکمان عرب حتی با جا دادن اعراب در خانواده‌های ایرانیان (به مانند آنچه در بخارا رخ داد) برای جاسوسی از نحوه مسلمانی ایشان، و با گرفتن جریمه از ایرانیانی که نماز نمی‌خواندند یا به مسجد نمی‌رفتند، اسلام را در ایران مستقر ساختند (زرین کوب ۱۳۴۴: ۱۷۳). بدین ترتیب بود که ایرانیان پس از قرن‌ها توانستند سرانجام در این زمینه با خود به تفاهمی برسند. اسلام را از خاطره هجوم اعراب جدا کردند و به آن دین و مراسم دل دادند.

علیرغم این آشتی و علیرغم قرن‌ها رشد فرهنگ ایرانی-اسلامی، دغدغه دو قطب متفاوت هویت دینی و هویت ملی یکی از دلمشغولی‌های ما ایرانیان باقی ماند. یک سوی این قطب، دین زردشتی و ایران کهن هخامنشی و ساسانی، و قطب دیگر ایرانی بود که با قبول اسلام آب و رنگی نیز از اعراب داشت. لذا ایرانیان برای آشتی هویت ملی و هویت دینی آنچه از دین زردشتی و آداب و سنت‌های کهن داشتند با خود به اسلام آوردند و آن را پنهان و آشکار با سنن اسلامی آمیختند. از موارد آشکار آنکه هم در مراسم عاشورا سینه زدند و هم علیرغم نارضائی ملایان، نوروز و چهارشنبه سوری و برخی دیگر از جشن‌های ایران کهن را با شادی و شکوه بر

پا داشتند.

نشان ناخشنودی ملّایان از این وضعیت آنکه هر وقت فرصتی یافتند بر این اعیاد و آئین‌های آن و مفاخر ملّی ایران یورش بردند. تاریخ ما شاهد بسیاری از این تلاش‌هاست، از آنچه علامه غزالی در مکروهیت جشن‌ها و شادی‌های نوروز و سده نوشت، و یا کوشش‌های نافرجامی که در سال‌های آغاز انقلاب از سوی مقامات جمهوری اسلامی برای ممنوع ساختن نوروز و چهارشنبه سوری و یا قصد ویران ساختن تخت جمشید و حمله به تاریخ و تمدن ما به عمل آمد، خطری که هنوز از سر ما رفع نشده است.^{۱۸} بیانات آیت‌الله خمینی در این زمینه، به مانند دیگر رهنمودها و نظریات ایشان، چون وحی آسمانی دستور العمل مقامات جمهوری اسلامی در هر عصر و زمان خواهد بود:

ملّی‌گرایی اساس بدبختی ماست. اینها نقشه‌هایی است که مستعمرین کشیده‌اند. ما چقدر سیلی خوردیم از این ملیّت، اینها بروند گم شوند، اینها باید خجل باشند.^{۱۹}

این حساب‌هایی که پیش مردم عادی مطرح است که ما ایرانی هستیم و برای ایران چه باید بکنیم این حساب‌ها درست نیست. این قضیه‌ای که شاید صحبتش در همه جا هست که به ملت و ملیّت کار داشته باشند این یک امر بی اساس است در اسلام، بلکه متضادّ است با اسلام.^{۲۰}

از مسایلی که طراحان استعمار و عمّال آنها طرح کرده‌اند و تبلیغ می‌کنند قومیت و ملیّت است.^{۲۱}

خیلی باید توجه داشته باشید که به اسم ایران و به اسم کشور ایرانی شیاطینی نخواهند شما را منحرف کنند از اسلام عزیز. هر فساد که هست از ملیّت و

^{۱۸} در مراسم عید فطر سال ۲۰۰۸ آیت‌الله جنتی عضو مجلس خبرگان رهبری ابراز امیدواری کرد که روزی این عید جشن ملّی ایرانیان شود و جانشین نوروز گبران گردد.

^{۱۹} در کنگره آزادی قدس، حسینیه جماران، ۱۸ مرداد ۱۳۵۹، در اینجا نقل از (شفا ۱۳۶۲: ۸۶۳)

^{۲۰} در ملاقات با خانواده امام موسی صدر ۶ شهریور ۱۳۵۸ (شفا، پیش‌گفته).

^{۲۱} پیام به مناسبت آغاز فصل حج ۲۱ شهریور ۱۳۵۹، (شفا، پیش‌گفته).

ملت‌گرایی است. بدانید که طرح این مسائل از باب تفرقه است.^{۲۲}

آیت‌الله مرتضی مطهری، فردوسی را که ایران همواره به او مدیون است «خاسر زیان برده تهیدست» می‌خواند و سبب اصلی کار سترگ او یعنی سرودن شاهنامه را «دریوزگی در درگاه سلطان» قلمداد می‌کند:

اینهمه سرو صدا برای عظمت فردوسی، و جشنواره و هزاره و ساختن مقبره، و دعوت خارجیان از تمام کشورها برای احیاء شاهنامه، و تجلیل و تکریم از این مرد خاسر زیان برده تهیدست برای چیست؟! برای آنست که در برابر لغت قرآن و زبان عرب که زبان اسلام و زبان رسول الله است، سی سال عمر خود را به عشق دینارهای سلطان محمود غزنوی به باد داده و شاهنامه افسانه‌ای را گرد آورده است. فردوسی با شاهنامه افسانه‌ای خود که کتاب شعر (یعنی تخیلات و پندارهای شاعرانه) است خواست باطلی را در مقابل قرآن علم کند؛ و موهومی را در برابر یقین بر سر پا دارد. خداوند وی را به جزای خودش در دنیا رسانید.

(مطهری: نور ملکوت قرآن، ۱۶۰)

آیت‌الله مطهری حرف آخر ملایان را نیز بر زبان رانده و معتقد است باید با برنامه مشخصی فارسی را از یادها برد و زبان عربی را جایگزین فارسی ساخت:

[باید] در مرحله اول زبان عربی را زبان دوم گردانیم؛ یعنی با کثرت استعمال لغات عرب، و دور داشتن لغات فارسی و غیر عربی، اولاً زبان همه مردم را به عربی گفتن آشنا کنیم بطوریکه همه مردان و زنان بتوانند به عربی مذاکره و گفتگو کنند؛ و سپس در مرحله دوم به مردان و زنان بگوئیم: دیگر از این به بعد با اطفال خردتان که میخواهند زبان باز کنند با عربی گفتگو کنید! در اینصورت ناگهان زبان به زبان عربی و قرآنی باز می‌گردد؛ و علاوه بر جمیع مزایای معرفتی و علمی که حاصل می‌شود، وحدت میان مسلمین که یکی از

^{۲۲} «خطاب به افسران نیروی هوایی» ۱۹ بهمن ۱۳۵۹، (شفا ۱۳۶۲: ۸۶۴).

جهاتش وحدت زبان قرآن است بهتر شکوفا می‌گردد.

(مطهری: پیش‌گفته)

هدف اینگونه نوشته‌ها ضربه زدن بر هویت ملی ایرانی و بی‌ارزش ساختن تلاش‌های ایرانیان برای حفظ این هویت است. کوشش را بر آن نهاده‌اند که قرن‌ها تلاش نسل‌های ایرانی را در انتقال «ایرانیّت» به فرزندان خود از بین ببرند و گنجینه‌های گرانبهای ادبیات ما را مثل شاهنامه و دیوان حافظ و دیوان مولانا، که امروزه مردم ایران آنها را چون کتابی مقدّس ارج می‌نهند، بی‌ارزش و گمنام سازند.

جایگزین ساختن واژه‌های فارسی با لغات عربی در کتاب‌های درسی و در برخی مقالات دینی از ابتدای حکومت جمهوری اسلامی در دستور کار بوده و هر ساله گسترش بیشتری یافته است و می‌تواند مرحله اول طرح آقای مطهری بشمار آید. اما احساس «ایرانی بودن» آنچنان در مردم ایران زنده است که آگاه یا ناآگاه در مقابل این توطئه‌ها مقاومت می‌ورزد و همواره سر بر می‌افرازد. در سال‌های بعد از انقلاب شاهد روآوری مردم به جشن‌های باستانی، گذاردن نام‌های ایرانی بر فرزندان خود، و نیز شاهد ظهور آثار زیبای فارسی و ترکیبیات و اصطلاحات خوش‌آهنگ در زبان نوشتاری و گفتاری فارسی هستیم.

گرایش چنین آونگ‌وار بین اسلام و ایران نوعی دلپارگی و سرگردانی میان فرهنگ باستانی و فرهنگ اسلامی به وجود آورده که هنوز هم ادامه دارد و سال به سال بر قوّت و شدت خود می‌افزاید.

برای نشان دادن عامل قوی مذهب در شکل‌گیری هویت ملی کافی است به ممالکی مثل ایرلند، کشورهای بالکان و برخی کشورهای غربی اشاره کنیم و اختلافات و جنگ‌های بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها را در ایرلند، و صرب‌های ارتدکس و کوروآت‌های کاتولیک و مسلمانان صرب را در بالکان به یاد بیاوریم. اینان از یک نژاد و دارای فرهنگ و زبان مشترک بودند. ولی عامل مذهبی در هویت ملی ایشان آنقدر قوی و پرنگ بود که سرانجام نتوانستند در یک محدوده با هم زندگی نمایند. اما در ایران عامل مذهب یعنی اسلام در شکل‌گیری هویت ملی کم‌رنگ‌تر و ضعیف‌تر از مواردی بود که در بالا اشاره کردیم.

همه‌پرسی که در سال ۲۰۰۱ در ایران توسط وزارت ارشاد اسلامی انجام شده این نظریه را تایید می‌کند و نشان می‌دهد که در ایران عامل ملیت یعنی بستگی به فرهنگ و زبان و خاک بسیار قوی‌تر از عامل دین است. این همه‌پرسی در مرکز ۲۸ استان کشور انجام گرفت و سوال این بود «تا چه اندازه به هویت ایرانی خود افتخار می‌کنید؟». ۶۸ درصد پاسخ دادند که به هویت ایرانی خود سرافرازند. از آن میان ۳۵ درصد «کاملاً»، ۳۳ درصد «خیلی زیاد»، و فقط ۸ درصد پاسخ دادند «متوسط»^{۲۳} (Ashraf 2006: 528-9).

تماس‌های ما ایرانیان با غرب، از قرن نوزدهم روبه شدت نهاد. این تماس‌ها، در حالی که ما را با پیشرفت‌های صنعتی و علمی ممالک دیگر آشنا ساخت، با تهدید دیگری نیز روبرو کرد و آن نفوذ تمدن غربی و خطر از دست دادن فرهنگ بومی و ملی بود. مشاهده برتری و چیرگی غرب ضمناً ما را در پی یافتن علل عقب‌افتادگی و درماندگی خود برآورد. وقتی دریافتیم که سبب عقب ماندگی ما نیروی روحانیت اسلام و نقش بازدارنده آن در اصلاحات و پیشرفت بوده است آنگاه از دین فاصله گرفتیم حتی اگر نام مسلمان بر خود داشتیم آن را با بسیاری استثناها بر خود هموار کردیم. این دوری و روگردانی از دین، در سال‌های پس از استقرار جمهوری اسلامی افزونی گرفت و سرگشتگی روحی و بحران هویت ملی حاصل از تماس و تصادم با

^{۲۳} از اکتبر تا دسامبر سال ۲۰۰۷ از سوی انجمن پژوهشگران ایران بین ۴۰۲۴ تن از ایرانیان-چه آنان که در خارج مرزهای ایران بسر می‌برند و یا کسانی که در ایران هستند- یک همه‌پرسی برای بررسی هویت ایرانی و آینده ایران از طریق اینترنت به عمل آمد. از میان شرکت‌کنندگان ۸۳ درصد ریشه هویت خود را «خاک»، «خون»، «زبان» یا «فرهنگ» می‌دانند و در پاسخ این که کدام هویت برتری داشته ۸۷ درصد هویت ایرانی و فقط ۵/۵ درصد هویت مذهبی و ۴/۸ درصد هویت قومی را نام برده‌اند (نگاه کنید به www.aciiran.com گزارش مورخ ۱۵ خرداد ۱۳۸۷ برابر با ۴ ژوئن ۲۰۰۸). در همه‌پرسی جدیدتری که در سال ۲۰۱۰ توسط این مؤسسه صورت گرفت ۴۶/۸ درصد خود را بی‌دین؛ ۲۷/۸ درصد خود را مسلمان و بقیه خود را زردشتی و یا بهائی نامیده‌اند. نگاه کنید به http://aciiran.com/nazarsanji_2009-2010.htm

غرب که از زمان قاجاریه ما را تهدید می‌کرد تشدید یافت.

در همه‌پرسی که در بالا از آن یاد کردیم ۲۵ درصد از ایرانیان خود را پیرو هیچ دین و مذهب و آئینی نمی‌دانند. این رقم به نسبت رقم مشابه خود در همه ممالک اسلامی در حد بسیار بالائی است. حتی در مقایسه با بی‌دینان اروپائی نیز رقم چشمگیری می‌باشد. درست است که درصد کلیسا روندگان در برخی ممالک مسیحی از ۴ یا ۵ درصد تجاوز نمی‌کند ولی ۹۵ درصد دیگر جمعیت مالیات کلیسا را به رغبت می‌پردازند و در مقابل اینکه به چه دینی اعتقاد دارند خود را مسیحی می‌نامند. به همین جهت باید رقم ۲۵ درصد بی‌دین را در ایران، با آن سابقه شدید دینی و با حکومتی اسلامی، درصدی بالا تلقی کرد.

بدین ترتیب با افزونی گرفتن احساسات ملی و عرق میهن‌پرستی در ایران، که از اواخر دوره قاجاریه شروع شد، فاصله گرفتن ایرانیان از اسلام و دین اجدادی نیز رو به افزونی نهاد و در خلأ فکری و عقیدتی آن زمان آفت جدیدی به نام غربزدگی به جان فرهنگ و هویت روشنفکران ما افتاد. حتی برخی از اندیشمندان ایرانی وقتی راه نجات کشور را از هر سو بسته دیدند و دریافتند که دستار بسرها با سریشم هزاران خروار خرافات و تعصبات، تمام روزه‌های نجات کشور را مسدود ساخته‌اند، یکباره به دامان فرنگی پناه بردند و اظهار عقیده کردند که ایرانی باید از هر لحاظ فرنگی شود.^{۲۴}

در همان حال با گسترش دین بهائی هویت تازه دینی و ملی رو به قوت گرفت. آنان که به این دیانت گرویدند بهائیت را آئینی یافتند برخاسته از ایران که دارای نهادهایی از دیانت زردشت و فرهنگ ایران بود و با هویت ایرانی توافق داشت. سوای آن دینی یافتند پیشرو و مترقی که تعالیم آن برای امروز و فردای جهان بود. چند مثال شاهد این ادعا است.

^{۲۴} از جمله سید حسن تقی زاده ادیب و سیاستمدار معروف ایران نوشت: «ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس». (مجله کاوه دوره جدید، سال ۵، شماره ۳۶، ۲۲ ژانویه ۱۹۲۰ ص ۲). اگر چه وی بعدها از این حرف استغفار نمود ولی این اعتقاد بر آثار برخی نویسندگان زمان او تاثیر نهاد.

زمانی که تقویم ایران بر اساس سال قمری بود و هنوز نام ماه‌های شمسی مرسوم نبود این دین سال شمسی را مبنای تقویم و عید نوروز را جزء اعیاد رسمی خود و آغاز سال قرار داد. اکنون نوروز از گرین‌لند تا برزیل در میان جمع بهائیان در بیش از صد کشور جشن گرفته می‌شود و میلیون‌ها بهائی با هر سابقه و فرهنگ همه ساله در نوروز با آئین کهن ایران تجدید عهد می‌کنند.

هزاران زردشتی و یا یهودی ایرانی که از اقلیت‌هایی مورد ستم به این آئین روآوردند با برگزیدن دین بهائی دچار رنج‌ها و مصیبت‌های بیشتری از سوی هم‌میهنان مسلمانان شدند. ولی آئین بهائی را به جان پذیرفتند زیرا در جستجوی نهضتی اصلاح طلب و نوجو بودند که از کشورشان برخاسته بود، با اعتقادات دینی و روحانی آنان منافاتی نداشت، و انتظار چندین هزارساله ایشان را در آمدن نجات بخشی به نام سوشیانیسم یا مسیح برآورده می‌ساخت.

بنیان‌گذاران دین بهائی، بجای گل‌اندود ساختن تاریخ ایران باستان، افتخارات کهن ایران را در آثار خود ستودند و از همان آغاز رساندن ایران را به سعادت و ترقی جزئی از تعالیشان قرار دادند. از بیانات عبدالبهاء مثال می‌آوریم:

در روزگاران پیشین کشور ایران به مانند قلب عالم و چون شمع روشن، نوربخش همه آفاق بود. آفتاب شکوه و خوشبختی‌اش به مانند شفق صبحگاهی از افق جهان برآمده بود و نور جهان افروز دانش و فرهنگش سرزمین‌های شرق و غرب جهان را تابان ساخته بود. آوازه جهانگیری تاجداران ایران حتی به گوش مردم قطب رسیده بود و طنین قدرت شاهنشاهانش، حکمرانان یونان و روم را خاکسار و فرمان‌بردار ساخته بود. خرد و دانش کشورداریش حکمای نامدار جهان را خیره ساخته بود و قوانین سیاسی آن نمونه و سرمشقی برای فرمانروایان گیتی بشمار می‌آمد. ملت ایران در میان همه ملت‌ها به جهانگیری شهره و به داشتن تمدن و فرهنگ سرافراز بود. ایران مرکز صنعت و علوم، سرچشمه هنر و فن‌آوری‌های بزرگ، و کانون فضیلت و صفات پسندیده انسانی شناخته می‌شد. دانش و هوش مردم این کشور بلندپایه مایه حیرت جهانیان بود و هوشیاری و زیرکی ایشان رشک

عالمیان را برمی‌انگیخت...^{۲۵}

(عبدالبهاء ۱۹۸۴: ۸-۹)

این سخنان برای برانگیختن احساسات ناسیونالیستی و تحریک مردم نبود بلکه با شرح این افتخارات عبدالبهاء هم‌میهنانش را در برابر پرسشی قرار می‌داد:

حال ای ایرانیان! باید اینک از مستی بی‌خبری به هوش آمده و از [خواب] غفلت و کاهلی بیدار گشته با دیده انصاف بنگریم: آیا شرف و غیرت اجازه می‌دهد که چنین سرزمین مقدّسی که زادگاه تمدن جهان و آغازگر عزّت و خوشبختی مردم عالم، و مورد رشک و حسد مردم شرق و غرب بوده به روزگاری بیافتد که همان مردم بر حالش افسوس خورند و از عقب ماندگی و بی‌تمدنی آن در کتاب‌های تاریخ کنونی خود [مطالبی] بنویسند که تا ابد در صفحه روزگار بماند؟ و آیا سزاست کسانی که بلندپایه‌ترین مردم روزگار بودند اکنون به این حال پرملال بیافتند؟ و یا سرزمینی که بهترین کشور جهان بشمار می‌آمد حال ملتش دست به گریبان نکبت کاهلی و تنبلی و نادانی از عقب‌مانده‌ترین کشورها بشمار آید؟ آیا ایرانیان در سده‌های پیشین سردفتر دانایی و سرلوحه منشور دانش و هوش نبودند و از مهر و لطف خداوندی چون خورشید در آسمان دانش ایزدی نمی‌درخشیدند؟...

(عبدالبهاء ۱۹۸۴: ۱۱-۱۰)

و بار دیگر گذشته ایران را چون آینه‌ای در برابر خواننده قرار می‌دهد و به این وسیله دورنمای ایران آینده را به او می‌نمایاند:

زمانی این سرزمین فرخنده‌بنیان چون چراغی تابان بر جهانیان پرتو دانش و صنعت و هنر، و نور بزرگمردی و بلند همتی و حکمت، و شعاع سلحشوری و داد و راستی می‌افکند. اما اکنون از کسالت و کاهلی و خاموشی و کوتاه همتی مردمانش، و نبودن نظم و ترتیب، بخت روشن او به تاریکی و سیاهی

^{۲۵} مطالب نقل شده از عبدالبهاء در این بخش بازنویسی شده است.

گرائیده است.

(عبدالبهاء ۱۹۸۴: ۱۲)

و سرانجام با این سخنان آخرین آثار یأس و ناامیدی را که بزرگترین سدّ راه ترقی و سعادت است از بین می‌برد:

مبادا چنان گمان رود که مردم ایران در ذات و فطرت از هوش و زیرکی بری هستند و یا درک و فهم و عقل و استعداد ذاتی آنان از دیگران پست‌تر و فرومایه‌تر است. پناه بر خداوند [از چنین گمان باطلی]. [برعکس] ایرانیان در استعداد فطری بر دیگر اقوام و ملت‌های روی زمین برتری داشته و دارند. هم‌چنین کشور ایران با اعتدال هوا و مهر طبیعت و برتری‌های جغرافیایی و خاک زربارش همواره مورد تحسین بوده است. آنچه امروزه بدان نیاز فوری دارد ژرف اندیشی و بلند همتی و کمر بستن به کوشش و تلاش و تربیت، و تشویق به شرافت و عزّت و دیگر هدف‌های بلندپایه است...^{۲۶}

(عبدالبهاء ۱۹۸۴: ۱۲)

^{۲۶} دیدگاه‌های بهائی را مقایسه کنید با مطالبی که این روزها در اینترنت درباره سخنان خلفای اسلام درباره ایران در جریان است و منبع آن را کتاب «سفینه البحار و مدینه الاحکام و الآثار» گردآورده عباس قمی جلد ششم. ص ۱۶۴ نقل نموده است. این سخنان ممکن است درست و ممکن است ساخته دست برخی ایرانیان ناسیونالیست باشد. حتی جعلی بودن این سخنان از نظر جامعه شناسی قابل مطالعه است زیرا دیدگاه‌های گروهی از مردم ایران را از روابط اسلام با ایران نشان می‌دهد. دو نمونه از این سخنان را در زیر می‌آوریم و از نقل بیانات حضرت علی و امام حسین که شبیه همین دستورات است می‌گذریم:

از سخنان خلیفه دوم، عمر به سعد ابن وقاص:

هیچ ایرانی را دستگیر نکن، تا می‌توانی همه آنها را از دم تیغ بگذران. زنده ماندن ایرانی نابودی ماست. همه شهرها را ویران کن و به خصوص هیچ کتابخانه‌ای را باز نگذار و همه دفترها و کتابها را به آتش بسپار.

از سخنان معاویه به زیاد ابن عیید:

مردم ایران را باید دستگیر کرد، باید خوار و زبون کرد و همانطور که عمر گفته است باید آنچنان در هم کوبید که هرگز نتوانند سر بردارند. ایرانیان را به نوکری و بندگی بکش و کارهای سخت به آنها واگذار. ایرانی باید همیشه در پشت سر عرب باشد. فراموش نکن که عمر چنین فرمان داده بود.

بیانات عبدالبهاء درست بر خلاف روش ملایان است که خارج از حوزه اسلام برای ایشان جهانی وجود ندارد، از تاریخ کهن ایران و تمدن درخشان این کشور یادزدائی می‌کنند، و با هراس از نیروی خلاقه و سازنده‌ای که در مردم ایران است به مؤمنان وعده ظهور مهدی موعود را می‌دهند تا بیاید، مشکلاتشان را حل کند و کشور را از این همه گرفتاری و بدبختی نجات دهد.

آثار بهائی صریحا وعده می‌دهد که ایران عزت و بزرگی قبلی را به دست آورد و به جایی برسد که حتی مورد غبطه و حسد دیگر کشورها قرار گیرد. اما به امید ظهور قائم نمی‌نشینند تاکید بر شایستگی و لیاقت ملت ایران می‌کند و اطمینان می‌دهد که همین مردم می‌توانند برای آبادانی کشور به پا خیزند و کشور را از وضعی که قرن‌ها با آن دست بگریبان است رها سازند. از بیانات عبدالبهاء مثال می‌آوریم:

ای یاران، مژده باد شما را که ایران به پرتو بخشش خداوند مهربان ترقی عظیم نماید و جنة‌النعیم [بهشت برین] گردد. بلکه امید چنین است که در آینده غبطه روی زمین شود و نفعه مشکین [نسیم مشکبار] ایران خاور و باختر را معطر نماید...

(یاران پارسی: ۱۹۹۸، ۲۱۰)

... حال خداوند مهربان را اراده چنان که آن ذلت و خواری هزارساله را به عزت و بزرگواری تبدیل نماید و تلافی مافات شود...افق ایران مطلع [خاستگاه] شمس حقیقت شد و کشور فارسیان روشن گردید. هر چند مدتی بود که چراغ خاموش شده بود الحمدالله مهر جهان افروز طلوع و سطوع فرمود و هر چند آب چشمه فرو رفته بود ولی ستایش خداوند را که دریا به جوش آمد...

(یاران پارسی ۱۹۹۸: ۱۹۱)

... شب تاریک به پایان رسید و صبح امید بدمید و آفتاب حقیقت بدرخشید. عنقریب گلخن گلشن گردد و تاریک روشن شود و آن اقلیم قدیم مرکز فیض جلیل شود و آوازه بزرگواریش گوشزد خاور و باختر گردد...عزت قدیمه باز

گردد و درهای بسته باز شود...

(یاران پارسی ۱۹۹۸: ۱۴۹)

این بیانات و ده‌ها نظیر آن انگیزه‌ای قوی شد که بهائیان ایران از زمان قاجاریه که آغاز این نهضت بود تا امروز، همّت را بر آبادانی و ترقّی ایران گذاردند. مدارس متعدّد در سراسر ایران گشودند که صدها دختر و پسر در آن به تحصیل پرداختند. اگر کشاورز بودند در آبادانی زمین‌های بایر تلاش کردند و مناطق بسیاری را سرسبز و خرم نمودند. اگر کارگر بودند با شوق و دل‌بستگی بیشتری بکار پرداختند، اگر اهل صنعت بودند روی به احداث کارخانه‌ها و صنعتی نمودن کشور نهادند، اگر اهل تجارت بودند با صداقت و امانت و ابتکار در کار خود کوشیدند و اگر اهل علم بودند در دانشگاه‌ها و مراکز علمی درخشیدند. ایمان دینی جدیدشان از آنان می‌خواست که به خدمت مردمان برخیزند. این ندا را لیبیک گفتند و از این اطمینان برخوردار بودند که کوشش آنان سرانجام موجب سربلندی و عظمت ایران می‌شود و کشور را از عقب‌ماندگی اخلاقی، اجتماعی و علمی رهائی می‌بخشد.

پاسخ ایران به غرب و غرب‌زدگی

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
حافظ

در ایران، در نبود هویت ملی تمامی
ملت دنبال فرنگی دوان است.

(گویینو ۱۹۸۳: ۲۰-۲۱)

بر سر آنکه غرب‌زدگی چیست و اینکه برداشت درست ما از غرب‌زدگی چه باید
باشد گفتگو بسیار است. جامعه ما از زمان قاجار تا امروز دستاوردهای صنعتی غرب

را تا آنجا که توان مالی کشور اجازه می‌داده با آغوش باز پذیرفته، ولی با مظاهر دیگر پیشرفت غرب از جمله شیوه تفکر علمی، فرهنگی پر مدارا، فلسفه‌ای پویا، اعتدال در امور، دموکراسی و حکومت قانون سرسازش نشان نداده است. در زمینه‌ای دیگر چشم بسته به دنبال مادیگری غربی، زرق و برق‌های کودک فریب، هرهری مذهبی، لامذهبی و تقلید از زندگی‌های رؤیایی فیلم‌های هالیوودی دویده‌ایم. این پوچی‌ها را به بهای دور ریختن همه ارزش‌های گرانبهای فرهنگی و اخلاقی خود مشتاقانه پذیرفته‌ایم و با چشم و هم‌چشمی به راه افراط افتاده‌ایم.

منظور ما از بکار بردن اصطلاح آشنای «غرب زدگی» دست رد گزاردن بر سینه غرب نیست بلکه تاکید بر لزوم آشتی با مظاهری از غرب است که با آن‌ها سر قهر داریم و لزوم حفظ ارزش‌های فرهنگی و اخلاقی خود است که به طاق فراموشی کوبیده‌ایم.

در آثار دینی بهائیان در حالی که پذیرفتن دستاوردهای صنعتی و پیشرفت‌های علمی غرب تشویق و تحسین شده، شاهد نوعی هشدار درباره عدم تسلیم چشم بسته در مقابل فرهنگ غرب نیز هستیم. رساله مدنیّه که در سال ۱۸۷۵ م. به خامه عبدالبهاء نگارش یافت در موارد گوناگون تمدن مادی غرب را، چون فاقد تمدن اخلاقی است، مردود می‌شمارد و آن را سبب راحت و آسایش مردم نمی‌داند:

حال انصاف دهید آیا این تمدن ظاهری، که تهی از جلوه‌های اخلاقی تمدن حقیقی است می‌تواند سبب آسایش عمومی و راحت مردم و جلب رضای خداوند گردد؟ یا آنکه چنین تمدنی موجب ویرانی ستون‌های اجتماع و فروریختن پایه‌های آسایش و سعادت مردم خواهد بود؟

(عبدالبهاء ۱۹۸۴: ۷۳)

سپس به انتقاد از تمدن غرب، که در آن فقط گردآوردن سرمایه و منافع مادی مورد نظر است می‌پردازد و آن را نکوهش می‌کند:

چه بلندپایه و گران‌قدر است انسان اگر به آنچه باید و شاید برخیزد، و چه پست و فرومایه است اگر بر منفعت و بهبود حال مردمان چشم بر بندد و عمر

گرانمایه را به سود جویی و خواست‌های شخصی بگذرانند.

(عبدالبهاء ۱۹۸۴: ۵)

در همان اثر هم‌میهنان خود را از تنبلی و کاهلی و هدر دادن عمر و وقت بر حذر می‌دارد:

بزرگترین بدبختی و نکبت نیز از آن انسان است، اگر کاهل و سست، بسته و افسرده به آرزوها و خواسته‌های نفس خود بپردازد. در این صورت در پست‌ترین پایه‌های بربریت و نادانی از جانوران گزند رسان نیز پست‌تر افتد.

(عبدالبهاء ۱۹۸۴: ۵)

آنگاه راهی را که ایران را به شرف و بزرگی مقام خود می‌رساند می‌نمایاند:

باری، باید دامن همت به کمر غیرت زد که از هر جهت به اسبابی که راحت و سعادت و فرهنگ و تمدن و صنایع و بزرگی و شرف و بلندی مقام همه انسان‌ها در آن است دست یابیم. تا آنکه از اراده و کوشش ما، آنچه شایستگی در وجود انسان است آشکار گردد، از فضل و دانش و خوی ستوده از پیشینیان برتری جوید، و ایران، این کشور خجسته و فرخنده، در همه زمینه‌ها مرکز کمالات انسانی و آئینه جهان‌نمای جهان مدنیّت شود.

(عبدالبهاء ۱۹۸۴: ۶)

دیانت بهائی نه تنها در مقابل غرب‌زدگی که تهدیدی برای فرهنگ ایران بود ایستاد بلکه با توسعه در غرب و انتشار پیامی که زاده ایران بود توانست جریان متناوبی جایگزین باورهای غربی نماید. رشد این دین در غرب نشان داد که فرهنگ دینی و تفکر ایرانی نه تنها می‌تواند در مقابل غرب‌زدگی بایستد بلکه توانائی دارد تا بر افکار مردم جهان تاثیر بگذارد. سفرهای عبدالبهاء به اروپا و امریکا و سخنرانی‌های ایشان در صدها دانشگاه و کلیسا و یا مجامع بزرگ، که هنوز بسیاری از هم‌میهنان ما از آن آگاهی ندارند، برای بهائیان ایران افتخار آفرین بود و عاملی موثر در تقویت هویت ایرانی ایشان بشمار می‌آمد.

عبدالبهاء طفلی هشت ساله بود که همراه با پدر [بهاء‌الله] و خانواده‌اش از ایران

به عراق و سپس به استانبول و ادرنه و سرانجام به عکا تبعید گردید و تا شصت و هشت سالگی، در سرزمین فلسطین یا در زندان و یا تحت نظر مقامات دولت عثمانی بود. با سقوط دولت عثمانی و تغییر حکومت در آن کشور عبدالبهاء نیز همراه با سایر زندانیان سیاسی و دینی آزاد شد و دو سال بعد یعنی در سن هفتاد سالگی سفری طولانی به غرب آغاز نمود. در این سفرها که با کشتی انجام می‌گرفت از مصر و ایتالیا دیدن کرد. سپس به امریکا رفت و آن کشور را از این ساحل تا به آن ساحل در نوردید، سفری به کانادا نمود و در تمام شهرها ملاقات‌های متعدّد با جمعیت‌های بهائی، دانشمندان، شرق‌شناسان، و روزنامه نویسان داشت و در دانشگاه‌ها، کلیساها و مساجد یا مجامع فرهنگی و دینی ضمن بیان تعالیم دین بهائی، دنیای بحران‌زده آن روز را که در آستانه جنگ بین‌المللی اول قرار داشت به صلح و آشتی و دوستی و برادری دعوت نمود.

در همان سفر از انگلستان، فرانسه، آلمان و مجارستان بازدید نمود و پس از ادای سخنرانی‌های مشابهی در مجامع گوناگون این کشورها، سرانجام در پائیز سال ۱۹۱۳ به اقامتگاه خود در شهر حيفا که نزدیکی عکا قرار دارد بازگشت.

شرح این سفرهای تاریخی در سفرنامه‌هایی که منشیان ایشان نگاشته‌اند و در خاطرات ده‌ها بهائیان یا غیر بهائیان که عبدالبهاء را ملاقات کردند، و در مقالات ده‌ها روزنامه آمده است.^{۲۷} در تاریخ ایران نخستین بار است که می‌بینیم یک ایرانی در سفری چنین دور و دراز، افکار و آرایبی که زادگاهش ایران و ریشه و اساسش روح فکری و دینی ایران است با خود به ممالکی چنین دور دست می‌برد، درباره آن سخن می‌گوید، و هزاران تن را شیفته و مجذوب تعالیمی که اساسش صلح و آشتی است و سرزمینی که زادگاه آن تعالیم است می‌کند.

عبدالبهاء همه جا به عنوان پیام‌آور ایرانی معروف بود و در تمام دوران سفر لباس و هیأت ایرانی، آداب و رسوم ایرانی، نوع غذای ایرانی و حتی ساعات غذا را بر سبک ایرانی حفظ نمود. نوروز را جشن گرفت و درباره اهمیت و عظمت این جشن

^{۲۷} از جمله دو جلد کتاب سفرنامه به زبان فارسی به قلم محمد زرقانی به نام *بدایع الآثار*، چاپ قاهره، ۱۹۲۱

تاریخی سخن گفت. دوران سفر عبدالبهاء به غرب هم‌زمان با بحران بزرگ سیاسی و اجتماعی در ایران بود. دو دولت بزرگ یعنی روس و انگلیس برای تقسیم ایران به توافق رسیده بودند و عوامل داخلی آنان که در رأس کارها قرار داشتند زمینه را برای برآورد این نقشه فراهم می‌کردند. مملکت آشفته و مقروض بود، و از دولت مرکزی فقط نامی باقی بود. ایرانیان میهن دوست در کمال پریشانی و یأس از فردای ایران سلب امید کرده بودند. عبدالبهاء در تمام ملاقات‌های خود با ایرانیان درباره آینده پر شکوه ایران و اهمیت کوشش در ترویج صنعت و کشاورزی و تجارت بیاناتی ایراد نمود. همواره در اطرافیان روح امید می‌دمید و اطمینان می‌داد که ایرانیان می‌توانند با کوشش و تلاش کشور خود را به پای بزرگترین کشورهای دنیا برسانند. از جمله روز ۲۸ ژانویه ۱۹۱۲ در بیانات خود به «بعضی محترمین ایرانی» که در پاریس به ملاقات او شتافته بودند در مورد ایران چنین گفت:

هر چند استقلال ایران را به باد دادند ولی ایران روز به روز رو به ترقی است. ناامید نباید بود زیرا هر کسی پنج روزه نوبت اوست. هیچ چیز بربیک منوال نمی‌ماند، در هر صورت مستقبل [آینده] ایران بسیار خوب است... حال ما باید در ترقی زراعی و صناعی و تجاری ایران بکوشیم... ایران نمی‌رود. چون به تحسین [بهبود] اخلاق ملت پردازیم هر قسمی ترقی در آن هست... مدتی نمی‌گذرد که منتها آمال [بزرگترین آرزو] جلوه نماید و مملکت ایران غبطه جنان [بهشت] و روضه رضوان شود.

(زرقانی ۱۹۲۱: ۱۰۵)

ستایش عبدالبهاء از مردم ایران و اعتقاد قلبی او به ترقی این کشور چیزی نبود که فقط در سخنان و آثارش و یا در گفتگو با «بعضی محترمین ایرانی» که از رجال غیر بهائی ایران بوده‌اند بیان شود. وی که گوئی ترقی و شکوه ایران را به چشم روبروی خود می‌دید روزی هنگام پیاده‌روی در نیویورک پس از ذکر جمعیت فراوان آن شهر به چند تن از همراهانش چنین بیان داشت:

این شهر و اطرافش نصف ایران جمعیت دارد. اگر ایران چنین جمعیت و

ثروتی می‌داشت و رو به ترقی می‌گذاشت از هر جهت نسبتی به این مملکت
نداشت. از حیث اخلاق و محبت و مهمان‌نوازی و ذکاوت [هوش] و فراست
[درک و فهم] اهل ایران چه نسبتی [به اینها] دارند...

(زرقانی ۱۹۲۱: ۱۵۴)

این چنین ایمان راسخ به آینده پیروزمند و درخشان ایران، همراه با اعتقادی به همان
استواری به روحانیت و اخلاق و معنویت شرق، عاملی بود که موجب شد عبدالبهاء
در سخنانش در امریکا و اروپا تمدن غربی را که از معنویت تهی است به چالش
بگیرد و آن را وقتی کار ساز بدانند که با معنویت و اخلاق در هم آمیزد.

فصل سوم: مبارزه با بهائیان در دوره قاجاریه

باید از مسیح‌های مضروب، شکنجه شده، مسموم شده، گردن زده، شکم دریده، شمع آجین شده، مصلوب، به دار آویخته شده، قطعه قطعه گشته و تیرباران شده سخن گفت.
(فشاهی ۲۰۰۸: ۳۹۱)

پس از حمله تازیان پاره‌ای از ایرانیان به محض قبول دین اسلام گویا از تمام وجدانیات انسانی و عواطف طبیعی که منافات با هیچ دین ندارد منسلخ [برکنده] شدند.
(قزوینی ۱۳۶۳: ۱۰۷)

نهضت بابی و بهائی در دوران قاجار آغاز شد (۱۲۶۰ ه.ق. ۱۸۴۴ م.)، که می‌توان آن را دوران هرج و مرج اقتصادی و اداری دانست. فساد فلج‌کننده دربار قاجار، قدرت بی حد و مرز روحانیون و دخالت دو قدرت بزرگ آن زمان روس و انگلیس در همه امور، کشور را دستخوش هرج و مرجی نمود که حاصل آن چیزی جز عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی، ظلم و بی قانونی، و بی عدالتی و فقر نبود. این فساد و هرج و مرج در دوران ناصرالدین شاه به اوج خود رسید و کوشش برخی از دولتمردان برای اصلاح کشور بی نتیجه ماند. شاه والی‌گری ایالات کشور را به حراج می‌گذاشت و هر کس پیشکش بزرگتری به او می‌پرداخت مقام مزبور از آن او بود.

والی می‌بایست به نوبه خود آنچه به شاه داده و آنچه برای زندگانی پر تجمل خود لازم داشت، و آنچه باید برای مقام بعدی به شاه بدهد با فشار زندان و غارت و کشتار از مردم و کسبه اخذی نماید. در این میان حاکمان شهرها و فرشباشی‌ها و دولتیان نیز که هر یک برای خود قدرتی بودند با استفاده از فرصت به غارت مردم و مال اندوزی می‌پرداختند.

آنچه وضع بهائیان را وخیم‌تر می‌نمود بهانه بهائی بودن ایشان بود که دست والی و حاکم و فراش حکومت را در تجاوز به حقوقشان و چپاول اموالشان باز می‌گذشت. این تیره‌بختان نه تنها اموال خود را غارت شده می‌دیدند بلکه به خاطر ماجرا آفرینی‌های ملایان و علماء سنگدل و به خاطر تعصب و دشمنی مردم کوچه و خیابان زندگانشان هزار برابر تلخ‌تر و ناگوارتر از دیگر هم‌میهنانشان بود. خانواده‌هایشان نابود می‌شدند و خودشان با فجیع‌ترین وضع به قتل می‌رسیدند.

در این بخش با نقل مشاهدات دو تن از نویسندگان ایرانی (سیاح محلاتی و محمد علی جمال زاده)، و به دست دادن شواهدی از مشاهدات یک مسیونر مسیحی در ایران و دو نمونه بهائی کشی در یزد و خراسان، کوشش خواهیم کرد گوشه‌ای از وضع جامعه بهائی ایران را در دوره قاجاریه و شیوه‌های مبارزه با آن را بنمایانیم. آنچه از بهائی کشی در یزد و خراسان می‌خوانید فقط مشتکی از خروار و نمونه کوچکی از هزارها موارد ظلم و بیدادگری و کشتار در سراسر ایران است که شرح آن‌ها را می‌توان در کتاب‌های تاریخی که بهائیان در مورد هر شهر تالیف نموده‌اند یافت.

*

حاج محمد علی سیاح محلاتی که در دوران ناصرالدین شاه همه ایران و بسیاری کشورهای جهان را سیاحت کرده بود در خاطرات خود می‌نویسد:

... یک ساعت از آفتاب رفته وارد نراق شدیم و در کاروانسرای حاجی مهدی منزل کردیم. لکن تمام حجرات را خالی دیدیم، تعجب کردم. بعد بیرون آمدم دیدم نراق آن نیست که در جوانی دیده بودم بالکل خراب و ویران شده، از ده خانه یکی باقی نمانده. مردم کمی که هستند فقیر و پریشان و

اوضاع تمام عوض شده... از یک نفر پرسیدم: «کو آن نراق که من قبل از سفر دیده بودم؟» گفت: دو بلای بزرگ نراق را به این حال افکنده. اول اینکه می‌دانید اسم بابی در ایران برای دولتیان و مردم مغرض بی‌دیانت بی‌انصاف یک وسیله و بهانه برای تمام کردن مردم بی‌تقصیر شده و می‌دانید در اینجا امامزاده‌ای است. یک نفر خبیث که با چند نفر عداوت و غرض داشت روزی در آنجا چند ورق از قرآن نیم سوخته بیرون آورد که از قرار معلوم خودش سوزانده و فریاد زد بایان قرآن را سوزانده‌اند. بایان کیستند؟ فلان و فلان و جمعیت دیگر، و جمعی را به این تهمت متهم ساختند. پس به دولت اطلاع دادند که بایان در اینجا طلوع کرده‌اند قوت و قدرت دارند. دولت مصطفی قلی خان عرب را مأمور تحقیق کرد. او هم محض اینکه مال مردم را غارت کند حاجی میرزا محمد را که ملای اینجا بود با خود شریک و هم‌دست کرد و آن ناپاک اغلب اهالی را خصوصاً آنهایی که مالدار بودند متهم کرده مردم بیچاره را به اسم تحقیق به یک جا جمع کردند به محض اجتماع بدون سوال و جواب همه را دستگیر کرده بسیاری را قتل نمودند و تمام خانه‌ها را غارت کردند زن و مرد و صغیر و کبیر آواره به اطراف متفرق شده به جاهای دیگر و بسیاری به همدان رفتند...^{۲۸}

(سیاح ۱۳۵۹: ۸-۵۷)

درست است که سیاح محلاتی سبب این ظلم‌ها را طمع به مال مردم می‌داند ولی نباید فراموش کرد که تهمت بهائی بودن و اصولاً حضور جمعیت بهائی در هر شهر یا ده نقش اساسی در قتل و غارت‌ها داشته که عمدتاً بهائیان را شامل می‌شده و نه دیگران را. ممکن بود به اتهام بهائیگری مسلمانی را مورد غارت قرار دهند و او را از هستی ساقط سازند ولی بسیار بعید بود که در این ماجراها از مسلمانان خونریزی کنند. در دوره قاجاریه، بهائی کشتن نوعی ثواب بود و قتل یک بهائی مجازات نداشت. حال آنکه قتل و غارت خانواده‌ای غیر بهائی به اتهام بهائی بودن، به خاطر علائق

^{۲۸} در زمان قاجار و اوایل دوره پهلوی بهائیان را بابی می‌نامیدند.

ایلی و فامیلی و صنفی حاکم بر شهرها، ممکن بود برای عاملین قتل و غارت‌ها پی‌آمدهای وخیم در بر داشته باشد.

سیاح محلاتی در شرح این نوع ماجراها تنها نیست. اگر نویسندگان و مورّخین ایرانی کمتر التفاتی به این گونه وقایع نموده‌اند برخی از مامورین سیاسی دولت‌های خارجی و میسیونرهای مسیحی که در آن زمان در ایران حضور داشتند گزارش‌های دردناکی از ظلمی که به نام دین و مذهب بر گروه بزرگی از هم‌میهنان ما رفته نگاشته‌اند که در همه آنها فقط عامل بهائی بودن برای کشتار و غارت کافی بوده است.

شرحی که در کتاب *تاریخ انحطاط مجلس* به قلم احمد مجدالاسلام کرمانی آمده گویای گوشه دیگری از بهائی کشی در اصفهان است و ما به اختصار آن را در زیر می‌آوریم:

سید محمد حسین امام جمعه معروف اصفهان با هم‌دستی ظل‌السلطان حاکم آن شهر طمع در مال دو برادر بهائی که هر دو تاجر بودند کردند. وی هشتاد استشهد مبنی بر کفر آنان از مردم گرفت و حکم قتلشان را صادر کرد. بدینترتیب بدهی کلان آقا به آن‌ها از بین رفت و با غارت منزلشان مال بیشتر نصیب آقا شد. این کار بسیار بر او مطلوب افتاد و در صدد تکرار آن برآمد. پس از چندی مرده و اشاری که اطراف او بودند به یافتن بهائیان فرستاد. آنان ابتدا به خانه محمد جواد صراف، از محترمین اصفهان که بهائی بود ریختند و او را با سر و پای برهنه به طرف مسجد شاه بردند و مردم ولگرد و بیکار اصفهان نیز اطراف او را گرفته بنای هرزگی گذاردند و آب دهان بر سر و صورتش می‌انداختند. حکومت اصفهان از بیم آنکه آقا فتوای قتل محمد جواد صراف را بدهد و موجب بروز فتنه‌ای شود فوراً آدم فرستاد و او را از دادن فتوای قتل حذر داشت. لهذا امام جمعه به بهانه اینکه نامبرده مشروب خورده دستور داد هشتاد تازیانه بر بدن او زدند به طوری که وی بیهوش شد و به دوش حمال به منزلش رساندند. بهائیان که می‌دانستند آقا چه نقشه‌ای در سر دارد اجتماع کردند و صلاح در آن دیدند که به یکی از قنسولخانه‌های

روس یا انگلیس پناه برند. قنصل انگلیس به آنها جواب رد داد ولی قنصل روس ایشان را پذیرفت لذا جمع بسیاری از بهائیان از اصفهان و نجف آباد در آنجا پناهنده شدند. با مذاکراتی که قنصل با امام جمعه و آقا نجفی کرد نوشته‌ای از ایشان گرفت که جان و مالشان در امان باشد. حکومت هم آن را امضاء کرد و پس از ده یا دوازده روز متحصنین شبانه از قنصلخانه خارج شدند. ولی الواط و اشرار در کوچه‌های پشت قنصلخانه پنهان شده بودند و حشیا به کشتن بهائیان پرداختند. جمعی از میان گریختند و راه تهران را در پیش گرفتند. پس از آن شبها آدم‌های امام جمعه در خانه مردم می‌رفتند و آنها را تهدید می‌کردند که شما را جزء بایه به حضور آقا صورت داده‌اند و مامور گرفتار کردن و بردن شما هستیم. آن بیچاره‌ها هم از ترس جان هر قدر ممکنشان می‌شد نقد و قبض می‌دادند. آقایان مجتهدین هر محله هم با اشخاصی که طرف شبهه بودند یا غرض با آنها داشتند همین قسم سلوک می‌کردند. رفته رفته اشرار هر محله هم دست از آستین بر آورده شب‌ها سر راه بر عابرین می‌گرفتند و می‌گفتند تو هم در قنصلخانه بوده‌ای و آقای محله ترا احضار کرده و بالاخره به تقدیم ساعت و وجه نقد و عبا و اسباب جیب امر ختم می‌شد.

(مجدالاسلام کرمانی ۱۳۵۱: ۱۹-۲۱۴)

از نویسندگان ایرانی محمّد علی جمال زاده نویسنده معروف، در کتاب سر و ته یک کریاس شرحی از کودکی خود هنگام فرار از اصفهان در جریان بهائی‌کشی اصفهان در سال ۱۹۰۳م. دارد. پدر جمال زاده، سید جمال‌الدین اصفهانی تمایلات شدید بابی داشت و خطابه‌های شورانگیز او در طرفداری از مشروطه و مبارزه‌اش با دستگاه ستم معروف است. مردم اغلب مقالات او را دست نویس کرده به عنوان شبنامه منتشر می‌کردند. وی را به دستور محمد علی شاه به زندان بروجرد انداختند و در آنجا با دادن سم هلاک کردند. سید جمال‌الدین اصفهانی از همین دوران تبعید در بروجرد، با شنیدن خبر بهائی‌کشی در اصفهان و یزد، به برادر زانش پیغام می‌دهد که فوراً به اصفهان سفر کند و وسایل حرکت خانواده او را به تهران

فراهم آورد. جمال زاده می نویسد:

هنوز اصفهانیان سرگرم بابی کشی بودند که میرزا دائی وارد شد و بیست و چهار ساعته خانه و زندگی ما را فروخت و دلجانی گرفته و من و مادرم را با یک یا دو برادر دیگر و یک خواهر شیرخوار به طرف تهران حرکت داد. خوب به خاطر دارم در نزدیکی های کاشان به دهکده ای رسیدیم علی آباد نام، که جز آب تلخ و شور چیز دیگری نداشت... بر خوردیم به گروه انبوهی از زن و مرد و پیر و جوان که همه نیم مرده با رنگ پریده و پاها ی باد کرده به حالی بی نهایت رقت انگیز در سایه دیوارها افتاده از گرسنگی و تشنگی و رنجوری و بیچارگی می نالیدند. معلوم شد از اهالی یزد می باشند و چون در آنجا نیز به دستگیری جلال الدوله حکمران، بابی کشی به شدت شروع شده بود، این مردم بی یار و یاور از دست تعصب همشهری های نامهربان خود پای پیاده سر به صحرا گذاشته اند...

قریب سی و پنج سال پس از آنکه از این وقایع گذشته بود در وقتی که مقیم شهر ژنو در مملکت سوئیس بودم روزی اتفاقاً کتابی به زبان فارسی به نام تاریخ شهدای یزد به دستم افتاد که به خط نستعلیق درشت اعلائی نوشته شده بود و همین وقایع بابی کشی یزد را حکایت می نمود. در ضمن مطالعه این کتاب به فجایعی برخوردیم که قساوت و شقاوت کشیش های اسپانیولی را در موقع تفتیشات مذهبی قرن سیزدهم میلادی (انگریسیون) و ستم و بیداد امپراطور نرون را درباره مسیحیت بخاطر می آورد و برای جماعت و قومی که خود را متمدن و متدین می شمارند در پیشگاه داد تاریخ و معدلت الهی تا ابد مایه شرمساری و سرشکستگی خواهد بود.

تفصیل بدست آمدن این کتاب چنان است که همان اوقاتی که در ژنو اقامت داشتم روزی کاغذی برایم آوردند و معلوم شد از طرف یک نفر خانم امریکائی است که ابداً نمی شناختم و از همان شهر ژنو نوشته بود که چون عید نوروز باستانی ایرانیان در پیش است و در محفل بهائیان شهر ژنو به رسم معمول همه ساله در این روز جشن مختصری ترتیب می دهیم آیا برای شما

ممکن است که در آن مجلس حاضر شده در باب این عید برای ما کنفرانسی بدهید. هر چند بهائی نبودم چون پای ایران و نوروز باستانی در میان بود با کمال میل به مجلس مزبور رفتم و کنفرانسی را که حاضر نموده بودم خواندم. حضار مجلس عبارت بودند عموماً از جمعی از زنان و مردان سویسی و فرانسوی و امریکائی و یک نفر هم خانم روسی که گویا نایب رئیس محفل بهائیان بود. پس از ختم کنفرانس تمام اهل مجلس از زن و مرد صورت ها را به سمت ایران برگرداندند و برای حفظ و رستگاری و ارجمندی این مملکتی که مرز و بوم پیغمبر آنهاست دعاهای خیر نمودند و من نیز با دیگران هم صدا شده آمین گفتم. آنگاه هنگامی که دیگران به صرف چای و شیرینی می پرداختند به سر وقت کتابخانه آن ها رفتم، چشمم به کتابی افتاد که از جلد چرمی قرمز و سر و وضعش معلوم بود فارسی و ایرانی است. همین کتاب تاریخ شهدای یزد بود که از همان خانم امریکائی که رئیس انجمن بود به عاریت گرفتم و برای مطالعه به منزل بردم. به مطالعه این کتاب دهکده غم افزای علی آباد در بین راه کاشان و قم با آن مردم بیچاره و آواره در نظرم جلوه گر و آه و ناله آنها و زاری مادرم بگوشم رسید و مظالم شمع و خون ناحق پروانه بخاطر آمد...

(جمال زاده ۱۳۴۴: ۱۴-۱۱۱)

گوشه ای از سرکوب و کشتار بهائیان یزد

در زمانی که ظل السلطان فرزند ناصرالدین شاه حاکم اصفهان بود شیخ محمد تقی نجفی امام جمعه اصفهان، با دستیاری او بهائی گُشی را در آن شهر و شهرها و دهات اطراف آغاز کرد. این اقدام منجر به نابودی بسیاری خانواده ها و قتل افراد گردید. وی هم چنین نامه هایی به علماء شهرهای بزرگ فرستاد و همگی آنان را به این کار فرا خواند.

فاجعه بهائی گُشی یزد از نظر قساوت و بیرحمی و سنگدلی از دیگر شهرها مهیب تر و هولناک تر بود. امام جمعه تازه شهر، سید محمد ابراهیم، ملای سی ساله ای که از

عتبات از راه اصفهان به یزد می‌رفت با ملاحظه بابی کشی اصفهان، موقع را برای کسب شهرت و محبوبیت و تثبیت مقام خود در یزد مغتنم شمرد. هنوز به یزد نرسیده بود که در شهر شایع شد وی از علماء عتبات عالیات دستور صریح برای کشتن تمامی بهائیان یزد دارد.

یک روز پس از ورود به یزد که مصادف با ۱۷ ربیع الاول و تولد پیغمبر اسلام بود (۱۳ ژوئن ۱۹۰۳)، پس از نماز جماعت به منبر رفت و موعظه شدیدی علیه بهائیان نمود. بعد از ظهر همان روز جمعیت آزار و کشتار بهائیان را با غارت مغازه‌ها و سوزاندن خانه‌ها و کشتن مردان و زجر و شکنجه زنان و کودکان آغاز کردند. قتل بهائیان در یزد نمونه‌هایی شرم‌آوری از قساوت و بیرحمی است که نشان می‌دهد تعصبات دینی می‌تواند برخی انسان‌ها را به صورت حیوانی درنده در آورد. مردم یزد بیش از یک هفته کار را تعطیل کردند و در گروه‌های خشمناک به طور وحشیانه‌ای شب و روز به شکار بهائیان و کشتن ایشان پرداختند.

نایپور ملگم عضو «انجمن میسیونری کلیسا» که در آن زمان در یزد بود در کتاب خود به نام پنج سال در یک شهر ایرانی می‌نویسد:

در این ماجرا افراد بهائی را برای محاکمه و گرفتن حکم ارتداد نزد مجتهد نمی‌بردند بلکه آنان را به مجرد دستگیری پاره پاره می‌کردند. آنچه موجب هیجان مردم می‌شد فقط احساسات دینی نبود بلکه فتوای علما مبنی بر حلال بودن اموال غارتی مغازه‌ها و خانه‌های بهائیان بود. در این حملات حتی کسانی که سال‌ها از نزدیک با بهائیان معاشرت داشتند و با آنان هم غذا می‌شدند نیز شرکت می‌نمودند.

بر سر برخی از این قربانیان بخت برگشته با درفش سوراخی ایجاد می‌کردند و در آن سوراخ نفت ریخته آتش می‌زدند. سایر انواع شکنجه و کشتن را از فرط شقاوت نمی‌توانم بنویسم.

به ندرت زنان و کودکان را می‌کشتند بلکه آنها را به بدترین وضع کتک زده، زخمی و مجروح کرده و در گوشه‌ای با گرسنگی رها می‌کردند تا خود بمیرند. از یک دهکده گزارش داده‌اند که فرزندان بهائی‌ها چندین روز زیر درختی که

پدرانشان را کشته بودند گرسنه و بی‌حال افتادند تا آنکه جلوی چشم سایر دهاتی‌ها یک به یک جان دادند و کسی به فریاد آنها نرسید...
از کسی حکایت می‌کنند که مرد مجروح دیگری را روی زمین این سو و آن سو می‌کشید ولی نمی‌دانست بهائی است یا نه. به همه می‌گفت: من تمام عمر مردی گناهکار بوده‌ام. نماز نخوانده‌ام و هرگز کار ثوابی نکرده‌ام و جایم حتماً جهنم بود. این مرد را نباید رها کنم چه اگر بهائی باشد و او را بکشم تمام گناهانم بخشیده می‌شود و جایم در بهشت خواهد بود. (ترجمه)
(Malcolm 1908: 88, 89, 104)

کتاب تاریخ شهدای یزد به قلم حاج محمد طاهر مالمیری در ششصد صفحه (که جمال زاده از آن یاد کرده) شرح وقایع یزد را در آن سال و نحوه کشتار برخی از بهائیان را نگاشته که برای نمونه خلاصه یکی از آنها را در زیر می‌آوریم:

گروهی از اشرار به در خانه آقا محمد آمدند که به خلق خوش معروف بود. او را از منزل بیرون کشیده می‌برند به در مسجد باغ کنده زیر بازارچه. بعضی می‌گویند او را ببرید به خانه میرزا سید علی حکم قتل بگیرید. بعضی می‌گویند لازم نیست، بنای زدن می‌گذارند.
در این وقت علی اکبر چاوش‌ها که سردسته اشرار آنجاست می‌گوید مردم پس روید من کار را تمام کنم. کاردی از کمر کشیده بر سینه او می‌زند. برادرش پیش می‌دود و نوک خنجر بر گردن آن مظلوم می‌زند که شاهرگ قطع می‌شود و خون مانند فواره جاری می‌گردد. آقا محمد به زمین می‌افتد، دیگر هر کس هر چه دستش بود بکار برد. شخصی کاردی برداشته جگرگاه را می‌شکافت و او به این کیفیت شهید می‌شود.

دو طفل صغیر او یک دختر پنج ساله و یک پسر سه ساله که عقب سر پدر از خانه بیرون آمده‌اند و عیال او که چادر سر کرده دنبال آن دو طفل دوید ناظر این ماجرا هستند... بعد اشرار به خانه او ریختند و آنچه بود غارت کردند... پس از تالان و تاراج آمدند ریسمانی به پای ایشان بسته به اطراف آن حدود کشیدند و عاقبت از دروازه کوشکنو بیرون آورده کشان کشان آوردند در

صحرای سید گل سرخ و از آنجا جسد را آوردند در چاه کهنه طاحونه کوشکنو که خشک است انداختند و خاک رویش ریختند و رفتند...
(مالمیری ۱۹۷۹: ۴۷-۲۴۱)

صحنه‌هایی از بهائیکشی در خراسان (تربت حیدریه)

شیخ علی اکبر نامی از اهل تربت که در نجف تحصیل می‌کرد به تربت مراجعت کرد... در این اثنا واقعه قتل ناصرالدین شاه و تعقیب شدید علیه بهائیان در تمام ایران به میان آمد... شیخ هم موقع را مناسب دیده مردم را علیه بهائیان تربت برانگیخت و موجب فتنه مهیبی گردید. لذا [به تحریک شیخ]، کربلایی رضای معروف به کچل جمعی را با خود هم‌دست نموده وارد بازار شد و آقا محمد حسن کفاش محولاتی را از حجره پائین کشیده فریاد برآورد و کسبه و سایر دکانداران را برای درک ثواب دعوت نمود. جمعیت انبوهی دور آن مظلوم را گرفته با چوب و زنجیر می‌زدند و از بازار به خارج می‌بردند و آن اسیر چنگال ظالمین آه و ناله نمود و در عوض به ذکر الله اکبر مشغول بود. تا آنکه بعد از طی قدری راه، خون از سرش جاری و از کثرت آلام و شدت ضعف مدهوش افتاد. اشرار دست از او برداشته و در مراجعت حجره اش را غارت نمودند.

دسته دیگر، به طرف آقا محمدعلی صراف هراتی (فرزند کربلایی یعقوب از قدمای بهائیان) توجه نموده ابتدا وجوه نقدینه را غارت و سپس او را از حجره پائین کشیده و دور او را گرفته شروع به زدن نمودند. بعد او را جلو انداخته و با ضرب چوب و زنجیر از بازار به خارج بردند تا آنکه به جسد نیم کشته آقا محمد حسن رسیدند. در این موقع آن مظلوم هم مانند اولی در اثر صدمات وارده و رفتن خون زیاد سست و ناتوان شده مدهوش افتاد.

جمعی دیگر به حجره میرزا غلامرضا ریختند و غارت نمودند. علی اکبر نامی با ضرب خشت، سر و پهلوی آن مظلوم را در هم شکست. آن فدائی راه حقیقت بر زمین افتاد و مدهوش گردید. لکن اشرار دست بر نداشته خاک به

دهان و حلقومش می‌ریختند تا آنکه به خیال آن‌ها جان از بدنش خارج شد
لذا او را گذاشته رفتند.

دسته دیگر، آقا یحیای جدیدالاسلام کلیمی الاصل^{۲۹} را، که به این امر
تصدیق کرده بود گرفته صدمات زیاد بر او وارد نمودند...

جمعی دیگر به منزل آقا غلام علی، اخوی آقا محمد علی صراف فوق‌الذکر،
ریخته او را با فرزند آقا محمد علی، موسوم به آقا اسدالله، از منزل بیرون
کشیدند و به خارج شهر حرکت داده در بین راه به شدت مضروب ساختند و
بقدری صدمه وارد کردند که گمان بر هلاک این دو نمودند. سپس جمعیت
اجساد نیم کشته آقا محمد حسن و آقا محمد علی و آقا غلام علی و آقا
اسدالله و میرزا غلام رضا را در بیرون دروازه، در حوض خالی انداختند.
عده‌ای هم به طرف منزل حاجی صادق که از تجار محترم بود، هجوم
آوردند...

در همان زمان یکی از علمای یزد که نام او هم شیخ علی اکبر و عازم زیارت
مشهد بود وارد تربت گردید. چون از جریان امور اطلاع حاصل نمود خواست
در این میدان جولانی نموده کسب شهرت نماید. لذا با هم‌دستی شیخ علی
اکبر تربتی هر دو فتوای قتل حاجی صادق را که از مشاهیر بهائیان بود صادر و
به عامه ابلاغ نمودند.

یعقوب علی نامی، صباغ، پسر حاجی یوسف عطار، که بعدها [به خاطر
شرکت در قتل بهائیان] از جانب علما به شجاع‌الدین ملقب گردید یکی از
سردسته‌های اشرار و در زمره الواط بود. این شخص شیربر به منزل رفته ابتدا
مشروب زیادی خورد، سپس خنجر و طپانچه برداشته منفرداً به خانه حاجی
صادق رفت و دق‌الباب نمود... چون در باز شد به فوریت خود را داخل
انداخته و بطرف اطاق حاجی صادق دویده و طپانچه را بیرون آورد و خواست
به طرف حاجی شلیک نماید. لکن چاشنی تترکید. چون مأیوس شد دست
به خنجر برده هجوم نمود و با قوتی هر چه تمام‌تر به دهان آن مظلوم ضربتی

^{۲۹} نو مسلمانی که قبلاً یهودی بوده.

وارد ساخت که تا بناگوش برید، و فرصت نداده چند ضربت کاری دیگر هم وارده نموده او را از پا در آورد. حاجی در خون خویش غلطیده جان به جان آفرین تسلیم نمود...

[در آن زمان چهار نفر از بهائیان در زندان حکومتی بودند]. چون یعقوب علی شریب از این کار فراغت حاصل نمود به منزل شیخین رفته فتوای قتل نفوس محبوسه را نیز خواستار گردید و مذکور داشت که در صورت اکتفا به شهادت حاجی، برادرش خون او را بازخواست خواهد نمود. شیخین تقاضای او را پذیرفته قرآن حمایل نموده و به عنوان جهاد فی سبیل الله به بازار آمده مردم را مجبور به تعطیل کردند و با عده بسیاری از رجاله به طرف باغ حکومتی رهسپار گردیدند...

در این روز ۱۳ ربیع الاول، ساعت سه بعد از ظهر بود که صدای یا علی یا علی، تمام تربت را به لرزه درآورد بطوریکه آرامنه و کلیمی ها در منازل خود پنهان و مضطرب بودند. جمعیت اشرار به سرکردگی شیخین، هیاهوکنان خود را به محبس رسانده و از پسر حکومت، محمد حسین میرزا، محبوسین را طلب نمودند. جمعیت انبوهی از مرد و زن از شهر دور باغ جمع و منتظر ایستاده بودند. محمد حسین میرزا هر چه خواست از تهاجم اشرار جلوگیری کند نتوانست. بالاخره فرشباشی را فرستاده شیخین را احضار نمود. آقایان علما پشت در محبس ایستاده و شاهزاده از داخل آن‌ها را مخاطب ساخته ابتدا از شیخ تربتی می پرسد که آیا فتوای قتل مظلومین را صادر نموده است؟ شیخ تربتی ابتدا از مسئولیت ترسیده انکار نمود. لکن شیخ یزدی برآشفتم و اعتراض نمود و اظهار داشت که فتوای را خود داده و تمام مسئولیت را به عهده می گیرد. لذا شیخ تربتی سکوت اختیار نمود و بدین واسطه رضایت خود را ابراز داشت.

شاهزاده به آن‌ها گفت که در محبس علاوه بر این‌ها نفوس دیگری هم هستند. لذا گشودن در محبس خطری برای کلیه محبوسین تولید می سازد و جلورجاله را نمی شود گرفت. به این جهت شما هر کس را مطالبه می کنید به

اسم و رسم مذکور دارید تا ما تسلیم کنیم. چون شاهزاده این را گفت شیخین و رؤسای اشرار اسم چهار نفر را برده و تقاضا نمودند تا به آنها تسلیم کنند. بالاخره مستحفظین در محبس را گشوده و مردم صف کشیده منتظر ایستاده و جلادصفتان با اسلحه ایستاده بودند که مظلومین را به قتل رسانند.

مهدی نامی قصاب با ساطور دو دم که مخصوص شکستن استخوان بود طرف دست راست درب محبس ایستاده و شخص نعلبندی با خنجر نوک تیز طرف دست چپ، و علی کلاه مال با تبرزین مقابل در ایستاده بودند. هر کدام از بهائیان به ترتیب بیرون آمدند مهدی قصاب با ساطور فرق آنها را می شکافت و شخص نعلبند با خنجر شکم آنها را پاره و علی کلاه مال با تبرزین قلم پای آنها را می شکست. سپس رجاله آنها را یکی یکی گرفته با چاقو و چوب و سنگ می زدند تا اجساد آنها شرحه شرحه گردیده بالاخره زیر باران سنگ مستور می شد. روبروی محبس باغ نظر، خندقی بود که جنب حصار ارگ، از قدیم الایام حفر شده بود. اجساد مظلومین را بعد از وارد کردن این فجایع در آن خندق انداختند. سپس جمعی به خانه حاجی صادق مقتول رفته جسد او را با ریسمان کشان کشان آورده پهلوی چهار جسد دیگر انداختند.

هوا کم کم تاریک می شد و جمعیت در فکر بودند که فجایع اعمال را با چه عمل شیعی خاتمه دهند. بالاخره یک نفر مؤمن مقدس مسلمان، حاجی مهدی عطار، برای ثواب اخروی، دو پیت نفت روسی وقف نمود تا اجساد مظلومین را بسوزانند. جمعیت نیز استقبال نموده اجساد را از زیر سنگ بیرون کشیده و با ریسمان آنها را به خارج شهر کشیده در محلی که موسوم به کاریز دیوانه است در مجرای خشک رودخانه جمع نموده آتش زدند. نفت های نذری آن مؤمن کفایت سوختن اجساد را ننمود لذا مؤمن دیگر چهار خروار هیزم خشک انفاق و در راه خدا تقدیم نمود. دو ساعت بعد از غروب هیزم ها را چون برجی با ترتیب هندسی چیده اجساد نیم سوخته را روی آن گذاشته آتش زدند. صبح در محل اجساد جز قدری خاکستر چیزی نبود آن را هم باد

تند و شدید به اطراف منتشر ساخت.

(فؤادی ۲۰۰۷: ۲۴۸-۲۳۷)

جامعه بهائی ایران در دوره قاجار

با این همه ظلم و ستمی که در دوره قاجار بر بهائیان ایران می‌رفت، کوشش در پیش بردن جامعه ایران بسوی پیشرفت و ترقی که هدف بهائیان ایران بود کار آسانی به نظر نمی‌رسید. چقدر خانواده‌ها که متلاشی شدند و چه بسیار که جان خود را از دست دادند، و چه مردمی که آواره صحرا و بیابان‌ها گشتند. با این همه بهائیان از پای ننشستند و سال‌های ۱۸۶۰ به بعد با رهبری بهاء‌الله، با نیروئی تازه، برای سازمان دادن جامعه و مخصوصاً پیشرفت وضع بانوان و بالا بردن سطح باسوادی به کوشش پرداختند.

توجهی را که به وضع زنان در آثار بهائی شده باید در پیش‌زمینه ظهور زنی فرهیخته، دانشمند، و یکتا در تاریخ ایران، به نام طاهره قره‌العین (۱۸۵۰- ۱۸۱۷ م.)، مطالعه کرد که از نخستین مومنان به باب بود. در مجلس درسش که از پشت پرده اداره می‌کرد، با آگاهی و دانشی حیرت‌انگیز با مردان به بحث و گفتگو می‌پرداخت. در گسترش و سازماندهی دیانت بابی با دیگر سران بابیه هم‌راه بود و سرانجام در راه ایمان خود شهید شد. وی در یک اقدام شجاعانه در قریه بدشت در اجتماعی از سران بابی چادر را از سرانداخت و راه را برای رهائی زن ایرانی گشود. در دیانت بهائی تساوی بین حقوق زن و مرد اعلام گردیده، ازدواج موقت (صیغه، متعه) منع شده، ازدواج به یک زن محدود شده، سن بلوغ زن در پانزده سالگی تعیین گردیده، در ازدواج توافق دختر یکی از شرایط اصلی قرار گرفته و مخصوصاً بر تعلیم و تربیت زنان تاکید شده است به طوری که عبداللهاء در یکی از بیانات خود شرط رهایی ایران را از زنجیرهایی که بر پایش بسته‌اند تساوی حقوق مردان و زنان و بالنتیجه دسترسی آنان به تحصیل فضائل و کمالات می‌داند.^{۳۰}

^{۳۰} «تا عالم نساء [زنان] متساوی با عالم رجال [مردان] در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجات [رستگاری، پیروزی] چنانکه باید و شاید ممتنع و محال [غیر ممکن] است.» (عبدالبهاء ۱۹۲۱، ۲۹۱)

جامعه بهائی از همان دوره قاجار کوشش خود را بر باسواد کردن دختران و پسران قرار داد و سواى کلاس‌هاى درس در خانه‌ها، مدارسى حتمى کوچک و به صورت مکتب در دهات و شهرها دایر نمود. گزارش‌هایی که خارجیان مقیم ایران در آن زمان درباره جامعه بهائی نوشته‌اند بر پیشرفت وضع زنان بهائی و تفاوت عمده آنها با زنان غیر بهائی تأکید دارد. از جمله یکی از میسیونرهای مسیحی آلمانی به نام کریستین کوزل Christian Kozl که در ارومیه خدمت می‌کرده می‌نویسد: «بابی‌ها ارزش زیادی برای تعلیم و تربیت اطفال قائلند و در این میان دختر و پسر برای آنان یکسان است» (مؤمن: ۲۰۰۳، ۲۸۸).

نباید تصور رود که این کوشش‌ها به آسانی به نتیجه می‌رسید. فشار جامعه سنتی اسلامی بر جامعه نوپای بهائی فراوان بود و آزادی‌هایی که زنان بهائی به دست آورده بودند به بی‌عفتی تعبیر می‌شد. کنت دو گوینو که در سال‌های ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ در سفارت فرانسه در تهران کار می‌کرد و یکبار نیز از ۱۸۶۲ تا ۱۸۶۳ سمت کاردار آن سفارت را داشت در همان سال‌ها می‌نویسد:

... مسلمانان بایبان را متهم به داشتن جلسات عاشقانه مخفی می‌کنند که در آنجا چراغ‌ها خاموش می‌شود و همه‌گونه بی‌عفتی مجاز است...^{۳۱}
(مؤمن: ۲۰۰۳، ۲۸۸)

این پیشرفت‌ها مخصوص زنان شهری نبود. زنان بهائی در دهات و قصبات نیز پا به پای مردانشان برای ترقی جامعه به پا خاستند که یک مورد آن را در زیر نقل می‌کنیم: در گفتگو از ملاعلی ماهفروزکی (پاورقی ۷) دیدیم که آن مرد پیشرو و روشنفکر را به خاطر تأسیس مدارس چگونه کشتند. همسر او علویه خانم پس از مدتی کوتاه دو فرزند خردسال خود را از دست داد و در ۲۸ سالگی بی‌شوهر و فرزند شد. اما از پا نشست و رهبری جامعه بهائی را در ماهفروزک به دست گرفت و اصلاحاتی که همراه با شوهرش آغاز کرده بود ادامه داد. از آن پس او را در شهرها و

^{۳۱} پس از یک قرن و نیم که عکس این حرف‌ها بارها ثابت شده این شایعات به پایمردی ملایان هنوز در ایران رایج است.



کشتن یک بهائی در سال ۱۹۰۵ م. [۱۲۸۵ ش] در تبریز، از یک نشریهٔ ارمنی چاپ روسیه ۱۹۱۲ م. که شرح یک واقعهٔ حقیقی را با تصویر نگاشته:

فتح الله دره باغی جلاد، به ابراهیم بهائی برای آخرین بار پیشنهاد می‌کند که حرف‌های خود را پس گرفته به باب لعنت و فحش بدهد و از مرگ خلاص شود.

ابراهیم می‌گوید: ”من مرگ را از خیانت به عقیدهٔ خود ترجیح می‌دهم و از زجر شما و مرگ باکی ندارم... مرا نمی‌کشند مثل قاتل و خائن بلکه برای اینکه جنایت کار نیستم... برای اینکه تمام خلق را بدون تفاوت دوست می‌دارم. اگر تمام مجتهدین ایران و اهل عالم جمع شوند نمی‌توانند عقیدهٔ اخوت و مهربانی مرا محو کنند...“

ترجمهٔ فارسی داستان ابراهیم به نام **پیروزی یک عقیده در پایگاه اینترنتی www.ketabhayebahai.com قابل دسترسی است.**



عکسی از اوایل قرن بیستم، چند تن از بهائیان یزد با شعارهای بهائی

هدف ملایان و مجتهدین از کشتار بهائیان، نابود ساختن افکار ترقی جویانه و اندیشه‌های نوینی است که می‌تواند تحول فکری بزرگی در ایران بوجود آورد. علیرغم درگیری‌های دائمی با سرکوب‌ها و کشتارها، بهائیان همواره برای ترقی ایران کوشیدند و به ترویج این افکار همت گماشتند، افکاری که در یک قرن و نیم پیش انقلابی و بی سابقه بود و برخی از آن حتی امروزه در جمهوری اسلامی مجازات مرگ دارد: لسان [زبان] عمومی - تساوی حقوق رجال و نساء [مردان و زنان] - تحرّی حقیقت - وحدت عالم انسانی - دین باید مطابق علم و عقل باشد - اساس جمیع ادیان الهی یکی است - تربیت عمومی - صلح عمومی - ترک تعصبات - حل مسأله اقتصاد - [ایجاد] محکمه بین‌المللی - دین باید سبب الفت باشد.

دهات مازندران می‌بینیم که برای تبلیغ آئین بهائی و بهبود وضع زنان سفر می‌کرد، در سال ۱۹۰۱ به تشویق عبدالبهاء به خراسان و عشق‌آباد سفر نمود. مدتی به یزد رفت، از آنجا به آباءه سفر کرد، مدتی در تهران و زمانی در رشت زیست و همه جا هدفش در وهله نخست بهبود وضع جامعه زنان و پیشرفت اجتماعی آنان بود. وی در سال ۱۹۲۱ درگذشت (مؤمن ۲۰۰۳: ۲۸۹).

به درستی معلوم نیست از چه زمانی بهائیان شروع به ایجاد مدارس نمودند. در مورد تهران، تقریباً در سال ۱۸۷۹ م. مدرسه کوچک پسرانه‌ای با نام «مکتب میرزا آقا بابا معلم» در سرقبر آقا که یکی از محلات آن زمان بود تأسیس شد. این مدرسه در سال ۱۹۰۳ به محلی دیگر انتقال پیدا کرد و تبدیل به مدرسه‌ای با روش غربی شد و نام آن به «تربیت» تغییر یافت. مدرسه دخترانه بهائی نیز تقریباً به همین کیفیت در تهران بوجود آمد. یعنی ابتدا به صورت مدرسه کوچک غیر رسمی در حدود سال ۱۸۹۹ م. آغاز به کار کرد. سپس در اوایل ماه مه ۱۹۱۱ م. رسماً با نام مدرسه تربیت دختران با ۳۰ شاگرد دوره جدید خود را آغاز نمود و خیلی زود تعداد شاگردان آن به صدها رسید. از همان شروع کار عده‌ای از رجال شهر تهران فرزندان خود را به هر دو این مدارس می‌فرستادند و این سنت در سال‌های آینده که هر دو مدرسه وسعت و شهرت گرفت ادامه یافت (مؤمن ۲۰۰۳: ۲۸۹). در دیگر شهرها و دهات ایران نیز مدارس بهائی تأسیس گردید ولی در دهه ۱۹۳۰ م. همه آنها به دستور رضاشاه پهلوی تعطیل شد. به طور کلی در زمان قاجاریه در دوره‌های کوتاهی که جامعه بهائی قدری آرامش به خود می‌دید بنا بر اعتقادات دینی، به بهبود وضع جامعه، بالا بردن سطح سواد و معلومات افراد، ایجاد محیط مناسب برای تعلیم و تربیت دختران و بانوان می‌پرداخت تا کی دوباره تندباد حوادث و طوفان تعصبات همه دستاوردهایشان را یک شبه نابود سازد.

ایمان یهودیان و زردشتیان به آیین بهائی

کمتر از سه دهه پس از ظهور آیین بابی و بهائی یعنی از اوایل سال ۱۸۸۰ میلادی که بحبوحه دوران آزار و سرکوب بهائیان بود، گروه چشمگیری از زردشتیان و

یهودیان ایرانی دین کهن خود را ترک کردند و با ایمان به دین بهائی، باب و بهاء‌الله را به عنوان موعود کتاب مقدس آیین خویش پذیرفتند. این جریان در دهه‌های بعد هم‌چنان ادامه یافت

ایمان این افراد از جهات گوناگون دارای اهمیت تاریخی و اجتماعی است. نخست آنکه ما با دو جامعه بسیار محافظه‌کار دینی سروکار داریم که قرن‌ها با کمال وفاداری با تحمّل سختی‌ها و تحقیرهای گوناگون به دیانت اجدادی خود پای‌بند مانده بودند و کوشش‌های مسلمانان در آوردن ایشان به اسلام، و یا کوشش‌های میسیونرهای مسیحی برای آوردن یهودیان به مسیحیت نتیجه محسوسی نداده بود.

دوم آنکه دیانت بهائی در کشوری اسلامی و از بطن فرهنگی ایرانی-اسلامی برخاسته بود. آزاری که یهودیان و زردشتیان قرن‌ها از مسلمانان دیده بودند کافی بود که با چنین سابقه‌ای از بهائیت نیز روی گردانند. این واقعیت که چرا بخش بزرگی از ایشان دینی برخاسته از کشور اسلامی را پذیرفتند ویژگی است که هنوز به طور کافی مورد پژوهش قرار نگرفته. بر خلاف تصوّر رایج، که ایمان به آیین جدید برای فرار از آزارهای مسلمانان بود و رفاه و ثروت و زندگی آرام در پی داشت، باید گفت که درست عکس این مطلب صادق بود زیرا این نودینان نیز به مانند دیگر بهائیان دچار آزارها و تبعیضات شدید گردیدند و برخی از ایشان در این راه جان نثار کردند.

به طور کلی، سوای برآورده شدن انتظارات ظهور موعود دین خود، دلیل دیگر ایمان یهودیان و زردشتیان را به آیین بهائی باید در عطش ایشان به تجدد و همراه کردن جامعه با تفکرات عصر جدید جستجو کرد. خاصه آن که می‌بینیم در مراحل اولیه بیشتر نودینان این دو دین از طبقه تحصیل‌کرده، تجار و کاسبان خرده‌پا بودند و در مراحل بعدی بود که قشرهای دیگر این دو جامعه یعنی کشاورزان، کارگران و شاغلان کارگاه‌های بافندگی و غیره نیز به آنان پیوستند. برای شرح مفصل‌تر رجوع

کنید به: (Amanat M. 2008: 6-29; Vahman 2008: 30-48)

فصل چهارم: بهائیان در دوران پادشاهی رضا شاه پهلوی

در حکومت استبدادی همه افراد برابرند اما نه به این علت که دارای حیثیت و منش انسانی اند، یعنی مانند وضعی که افراد در دموکراسی دارند، بلکه افراد از آن جهت در حکومت استبدادی برابرند چون همه آنان هیچ‌اند.

مونتسکیو، روح‌القوانین

رضا شاه پهلوی راهی طولانی از قزاقی تا تخت سلطنت ایران پیمود و ماجراهای بسیار پشت سرگذارد و طبعاً در آن راه چندین بار با بهائیان و مسئله بهائیت برخورد نمود. این برخورد و تلاقی از زمانی که در لباس یک قزاق ساده سر و کارش با بیمارستان روشنائی بهائیان افتاد تا پایان سلطنت او، بشرحی که خواهیم دید، ادامه یافت.

رضا خان سردار سپه در سال ۱۹۲۳ پس از تبعید احمد شاه آخرین شاه قاجار قدرت را در دست گرفت و سمت نخست‌وزیری یافت. وی مرحله بعدی قدرت را در تغییر رژیم کشور از سلطنت به جمهوری دید و با کمک ایادی خود تبلیغات وسیعی برای آماده ساختن زمینه آغاز نمود. این نقشه با مقاومت شدید ملایان و ملاکین روبرو شد. ملایان که تا آن زمان به خاطر نیروی روشنفکران و ملیون در مشروطیت ظاهراً قدرتی نداشتند ناگهان به صحنه پاگداردند و با تبلیغات وسیع او را به بهائیت متهم کردند. در مجلس نماینده‌ای معمم بنام مدرّس رهبری مخالفان را بر عهده گرفت و

در مساجد و تکایا فریادها بر آسمان بود که با آوردن جمهوریت رضا خان می‌خواهد وعده‌های بهاء‌الله را در کتاب اقدس به اجرا بگذارد.^{۳۲} در این هنگامه و غوغای بهائی‌ستیزی طبعاً بسیاری از بهائیان در سراسر کشور قربانی شدند و خانه‌ها و مزارعشان غارت گردید و به آتش سپرده شد.

گزارشی که کاردار سفارت امریکا در ایران، اسمیت موری W. Smith Murray از اوضاع ایران در آن سال‌ها نگاشته تصویر روشن‌تری از وقایع به دست می‌دهد. زمزمه‌های جمهوری خواهی با طرح امتیاز نفت ایران به شرکت سینکلر امریکائی مقارن شد و قرار بود که بزودی این امتیاز در مجلس به تصویب برسد. گزارش موری حاکی از همکاری دو دولت روس و انگلیس در تجهیز ملایان و ملائین علیه رضا شاه همراه با رواج شایعه بهائی بودن او برای جلوگیری از ایجاد جمهوری است. وی در این گزارش تعجب خود را از اینکه چگونه دولت بلشویکی روسیه با دولت انگلیس در این مورد به توافق رسیده‌اند پنهان نمی‌دارد. وی هم‌چنین از کمک‌های مالی وسیعی که این دو سفارت برای رسیدن به اهداف خود به ملایان و وکلای مجلس نموده‌اند سخن می‌گوید.

موری هم‌چنین از گزارش موثقی گفتگو می‌کند که بر اساس آن قرار بوده رضا شاه پس از اعلام جمهوریت به اصلاح قانون اساسی بپردازد، اختیارات وسیعی که ملایان بر اساس متمم قانون اساسی برای دخالت در امور کشور و قانونگذاری داشتند لغو کنند، و جدائی دین و حکومت را اعلام دارد.

با تظاهرات وسیعی که جلوی مجلس به عمل آمد و با پول‌هایی که به نمایندگان داده شد تا مجلس را از اکثریت بیندازند، برنامه رضا خان برای ایجاد جمهوری خنثی گردید و از آن پس ملایان با قدرت فراوان به میدان تاختند. از رضا خان خواستند که برای ملاقات مرجع شیعیان که از نجف آمده بود به قم برود و فرمانی صادر نماید که دیگر در جراید از جمهوری گفتگوئی پیش نیاید.

شکست رضا خان از ملایان با تظاهر بیشتر او به دین‌داری همراه شد. به زیارت

^{۳۲} در کتاب اقدس که کتاب احکام دین بهائی است و در سال ۱۸۷۳ م. در شهر عکا از قلم بهاء‌الله صادر گردیده نوید تشکیل حکومت مردم بر مردم در ایران داده شده است.

نجف و حضرت عبدالعظیم رفت، در مراسم عزاداری محرم شرکت کرد و همراه با عزاداران سینه زد. او که اکنون به قدرت بی چون چرای دستاربسرها واقف شده بود در این دوره ضعف و ناتوانی چشمگیری در کارها نشان می‌داد. گزارش موری کاردار سفارت امریکا و نیز گزارش سال ۱۹۲۴ سرپرسی لورن Sir Percy Loraine وزیر مختار انگلیس در ایران هر دو از این امر حکایت دارد و از تشنج و سردرگمی اوضاع و عدم تسلط رضا خان در اداره کشور گفتگو می‌کند. (در مورد لورن نگاه کنید به، Momen 1981: 463)

واقعه قتل ایمبری کنسول امریکا^{۳۳}

در اوایل ژوئیه ۱۹۲۴ شایعاتی مبنی بر معجزه سقاخانه تهران در شهر منتشر شد. بر اساس این شایعه شخصی مسلمان در کنار چاه سقاخانه با بر زبان آوردن کلمه «عباس افندی» [عبدالبهاء] بلافاصله کور گردید.^{۳۴} با این شایعه، سقاخانه به صورت زیارتگاه در آمد و گروه گروه مردم مسلمان برای برآوردن حاجات خود و شفا یافتن از امراض به آنجا روی آور شدند. روزهای متوالی فضای اطراف سقاخانه از فریادهای ضد بهائی و ناسزاگفتن به مقدسات این دین آکنده بود. پس از چند روز گفته شد که بهائیان به انتقام این معجزه در چاه سقاخانه زهر ریخته‌اند. این شایعه انبوه جمعیتی که هر روز به سوی سقاخانه سرازیر می‌شد افزونی داد. در شهر گفتگو از قتل عام بهائیان بود و این امر بهائیان را دچار تشویش و نگرانی بیشتری ساخت.

در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۴ مازور ایمبری کنسول امریکا به همراه شخصی بنام سیمور از همکاران خود، با اتوموبیل عازم محل شد تا عکسی از جمعیت بگیرد. در

^{۳۳} این بخش بر اساس گزارش مورخ ۱۰ اوت ۱۹۲۴ W. Smith Murray اسمیت موری کاردار سفارت امریکا در ایران به وزارت امور خارجه آن کشور و گزارش روزنامه نیویورک تایمز مورخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۴ تنظیم گردیده است: <http://www.h-net.org/~bahai/docs/imbrie.htm>

^{۳۴} روایت دیگر این معجزه آن است که سقاخانه یک فرد بهائی را کور می‌کند و مسلمان کوری را شفا می‌بخشد. سقاخانه‌ها چاه‌ها و یا آب انبارهایی بود که مردم خیر برای ثواب در معابر عمومی احداث می‌کردند تا مردم از آنجا آب بیاشامند. شیوع خبر وقوع معجزه در سقاخانه‌ها مطلبی عادی بود تا مردم به آنجا هجوم آورده با دادن ندریه بانی آن مکان به نوایی هم برسد.

آنجا به او هشدار دادند از محلی که بانوان مسلمان هستند عکس نگیرد. آنان نیز بدون گرفتن عکس برای بازگشت سوار اتوموبیل شدند. در همین هنگام شخصی فریاد برآورد که این ها همان بهائیان هستند که در آب سقاخانه زهر ریخته‌اند. با این صدا جمعیت با هیجان به دنبال اتوموبیل به دویدن پرداخت. در نزدیکی قزاق خانه [سربازخانه] اتوموبیل را متوقف ساختند و با بیرون کشیدن ایمبری و سیمور با سنگ و چوب و لگد به جان ایشان افتادند. افراد پلیس و قزاق شاهد این صحنه بودند ولی عکس‌العملی نشان ندادند. ایمبری مقاومت کرد ولی در همان حال کسی با شوشکه^{۳۵} ضربه‌ای بر سرش وارد آورد و این ضربه او را بیهوش نقش زمین ساخت. شخص دیگری با ضربه‌ای دهان او را خرد کرد. سرانجام با وساطت چند پاسبان او را به اتوموبیل کشاندند تا به بیمارستان پلیس که در همان نزدیکی بود برسانند. اما جمعیت دست بردار نبود. گروهی قزاق با شوشکه‌های کشیده از جلو جمعیت به دنبال آنان به اطاق عمل هجوم آوردند. سید حسین نامی که سردستگی جمعیت را داشت فریاد می‌زد «من باید به انتقام خون امام حسین خون این کافر را بریزم». مردم خشمگین ایمبری را با بیش از ۴۰ ضربه کارد و شوشکه کشتند.

سقاخانه در نزدیکی اداره پلیس و در چند صد متری قزاق‌خانه قرار داشت ولی هیچ یک از افراد پلیس کوچکترین اقدامی برای جلوگیری از مردم به عمل نیاوردند. برعکس قزاق‌ها با جمعیت همراهی می‌کردند و افسر کشیک قزاق به نام جان محمد که ضربه را با شوشکه بر سر ایمبری وارد آورد قزاق‌ها را به این کار تشویق می‌کرد. وی بعداً صریحاً اعتراف کرد که سربازان زیر فرمان وی نیز در این حملات شرکت داشته‌اند. هنگامی که از او پرسیدند به چه انگیزه‌ای نایب کنسول امریکا را کشتید گفت ما نمی‌دانستیم که او امریکائی است، فکر می‌کردیم یک سگ بهائی را می‌کشیم. گزارش‌های بعدی حاکی از این بود که قزاق‌ها و پلیس از قبل دستور داشتند در رابطه با تظاهرات دینی بهیچوجه دست به اقدامی نزنند و به طور قطع تیراندازی ننمایند.

با وقوع این فاجعه بلافاصله سفرای خارجی به طور دسته‌جمعی در یادداشت

^{۳۵} شمشیری غیر منحنی که قزاق‌های سابق با خود داشتند.

اعتراض آمیزی از وزارت امور خارجه خواهان حفظ امنیت سفارت خانه ها و خارجیان مقیم تهران شدند. دولت حکومت نظامی اعلام کرد و امنیت برقرار گردید. هم زمان با قتل ایلمبری در شهر شایع شد که محرکین قتل او را بجای Soper سُوپر نماینده شرکت نفت امریکائی سینکلر که قراردادش در جریان تصویب بوده کشته اند. این امر را گزارش سفارت امریکا تایید می کند زیرا وقتی خانم ایلمبری همراه با دکتر پاکارد به بیمارستان می رود و خود را زن مقتول معرفی می کند به او می گویند کسی که کشته شده نامش ایلمبری نیست.

روز بعد از قتل اخبار روزنامه ها حاکی از اینست که دولت انگلستان برای مانع شدن امریکائی ها از شرکت در استخراج نفت در ایران این حادثه غمبار را فراهم آورده است. همین شایعات در دهان مردم و مطلعین جاری بود. سرانجام با اعتراض شدید وزیر مختار انگلیس دولت رسماً این موضوع را تکذیب کرد و به روزنامه ها دستور داد در این مورد چیزی ننویسند. ولی بر اساس گزارش کاردار سفارت امریکا رضاخان شخصاً به او گفته بود که به نظری انگلیس ها پشت سر این جنایت حضور داشته اند.

این واقعه بلافاصله در جراید امریکا و اروپا منعکس گردید و موجب سرشکستگی ایران و نام ایرانی در جهان شد. ظاهراً چیزی که برای بنیان این جنایت اهمیت نداشت نام و آبروی ایران بود.

پس از دو سال در مقام نخست وزیری، رضا خان در زمینه سازی برای دستیابی به سلطنت به ملاکین و علما قول داد که با پای بندی و دفاع از اسلام و قوانین اسلامی دست به هیچگونه تغییر عمده ای که وضع ایشان را متزلزل کند نخواهد زد (Keddie 1981: 143). سرانجام مجلس مؤسسان در تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۲۵ رأی به لغو سلسله قاجار و تأسیس سلسله پهلوی و سلطنت شخص رضا شاه داد.

از دیدگاه حوادثی که بر بهائیان رفته است می توان گفت که در سال های اول سلطنت، رضاشاه روابط خود را با جامعه روحانیت و ملایان حفظ کرد و ماجراجوئی های ایشان را نادیده انگاشت. دو واقعه که در سال ۱۹۲۶ در جهرم و مراغه رخ داد شاهد این مدعاست.

در ۷ آوریل ۱۹۲۶ با تحریکات آخوندی به نام سید علی پیشنماز اشرار جهرم در طی یک حادثه خونبار هشت نفر از بهائیان را به فجیع‌ترین وضعی کشتند. سیدعلی فرزند سید عبدالحسین لاری مجتهد معروف فارس بود که در جریان مشروطیت سال ۱۹۰۹ برای مخالفت با برقراری حکومت مشروطه در لار و فارس دست به طغیان زد و جمع زیادی، از جمله تعداد فراوانی بهائیان را در نی‌ریز به دست هواداران خود کشت. وی در سال ۱۹۲۳ در جهرم درگذشت.

غائله ۱۹۲۶ به تحریک و نقشه اسمعیل خان قشقائی (صولت‌الدوله) از سران ایل قشقائی بوقوع پیوست. اسمعیل خان که در دوره پنجم از آن منطقه به وکالت مجلس انتخاب شده بود در انتخابات بعدی از رقیب خود شکست خورد لذا برای برهم زدن انتخابات و باطل ساختن آن این ماجرا را به راه انداخت. اسمعیل خان امیدوار بود که بهائیان جهرم و لار که تعدادشان فراوان بود به مقاومت برخیزند و خونریزی و جنگ بزرگی بین مسلمان و بهائی در آن منطقه آغاز شود. ولی بهائیان مانند سایر موارد ساکت ماندند و این نقشه عملی نشد.

بر طبق برنامه قبلی ملاها ابتدا چندین روز از بالای منابر جهرم بهائیان را مورد توهین و ناسزا قرار دادند و کشتن آنان را ثواب و وظیفه هر مسلمانی اعلام داشتند. روز ۷ آوریل جمعیت خشمگین و متعصب با برنامه معینی به خانه‌های آنان ریختند. آن‌ها بهائیان را که مخفی نشده و یا جهرم را ترک نکرده بودند به وضع فجیعی می‌کشتند، اموال آنان را تاراج کرده و سپس خانه‌ها را به آتش می‌کشیدند. بدینترتیب ۸ تن مردان بهائی کشته شدند.^{۳۶} یک زن بی پناه بهائی را در خیابان با فرزند پانزده ماهه‌اش به دست آوردند و او و طفلش را در جلوی چشم همگان به فجیع‌ترین وضعی با کارد و خنجر قطعه قطعه ساختند.

قوام شیرازی حاکم فارس با اعزام قوای سرباز به جهرم به دستگیری عاملین قضیه پرداخت و ملایانی که مسبب این کار بودند هم‌چنین اسمعیل خان قشقائی را دستگیر کرد. این جریانات مقارن با مراسم تاجگذاری رضا شاه شد. با تشبثات

^{۳۶} این هشت تن عبارت بودند از: سید حسین روحانی، استاد عباس محمد کاظم، محمد حسن، محمد شفیع، مهدی عباس، استاد حسن و محمد رضا.

محرکین این جنایت، چند ماه بعد همه دستگیرشدگان را به این عنوان که قتل دسته‌جمعی رخ داده آزاد کردند. اسمعیل خان قشقائی نیز با پادرمیانی مستوفی‌الممالک پس از سه ماه و نیم حبس آزاد شد.

در این واقعه تلگراف‌های فراوانی از جامعه‌های بهائی دنیا به دربار و شاه ارسال شد و تقاضای رسیدگی گردید. با آزاد کردن اسمعیل خان قشقائی رضا شاه حتی دستور داد تلگراف خانه‌ها و ادارات پست از گرفتن هر نوع تلگراف و نامه تظلم در مورد این قضیه خودداری نمایند. (Momen 1981: 465-72; *Baha'i World* 1926-28: 287-99)

از سال ۱۹۲۸ به بعد با تحکیم موقعیت رضا شاه روابط وی با ملّایان تغییر کرد. وی که دریافته بود هیچگونه اصلاحاتی با مداخلات ایشان در امور کشور عملی نیست با روشی سخت و خشن سیاست خود را تغییر داد. در سال ۱۹۲۸ وارد حرم حضرت معصومه شد و آخوندی را که روز قبل به همسر رضاشاه به خاطر حجابش بی احترامی کرده بود بدست خود تنبیه نمود. از آن پس با گذراندن قانون لباس از مجلس، مقرر گردید فقط کسانی که امتحان مخصوصی گذرانده باشند حق استفاده از لباس روحانیت دارند. بدینترتیب پوشیدن لباس اروپائی و گذاردن کلاه پهلوی برای مردان اجباری گردید. سپس کلاس‌های دانشگاه مختلط شد و سینماها و رستوران‌هایی که زنان را راه نمی‌دادند جریمه گشتند. در سال ۱۹۳۵ سینه‌زنی و مراسم مذهبی را در خیابان‌ها قدغن ساخت و ناآرامی‌های مشهد را با خشونت سرکوب نمود.

با شروع این مرحله از سلطنت او، نه فقط وضع بهائیان، بلکه وضع همه مردم ایران دستخوش تغییر شد. مدار کار رضاشاه ایجاد نظم و امنیت در کشور بود. حتی پیش از آنکه تخت سلطنت ایران را تصاحب کند در مقام فرمانده نیروی نظامی در طی جنگ‌هایی شورشیان جنگل را در شمال، کردهای مسلح را در غرب، عشایر فارس را در جنوب و دیگر سرکشان را مثل خزعل در خوزستان آرام و مطیع حکومت ساخته بود. همین سیاست پس از رسیدن او به سلطنت ادامه یافت تا سرانجام امنیت داخلی برقرار شد. رضاشاه هم‌چنین به اصلاحات دیگری پرداخت از قبیل ایجاد

دانشگاه، اصلاح سازمان دادگستری، ایجاد دادگاههایی بر مبنای حقوق مدنی بجای محاکم شرعی، ایجاد راه آهن سرتاسری و راه شوسه، اصلاح امور مالی و اداری کشور و نظایر آن.

رضا شاه برای پیشبرد اهداف خود نیاز به آرامش و نظم داشت و نه تنها هیچ نوع ناآرامی و شورش بلکه هیچ انتقادی را نیز بر نمی‌تابید. احزاب سیاسی را بست، روزنامه‌های مخالف را توقیف کرد و در نابود ساختن کسانی که ممکن بود تهدیدی برای قدرتش بحساب آیند تردیدی روا نداشت. وی قصد داشت ایران را با سرعت به جاده ترقی برساند لذا سوای تأسیس دانشگاه، به اعزام دانشجو به خارج پرداخت، چادر و حجاب را ممنوع ساخت (۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ [۷ ژانویه ۱۹۳۶])، پای زنان را در امور اجتماعی و خدمات اداری باز کرد و ارتش منظمی بوجود آورد.

هنوز زود است که بتوان در مورد رضاشاه به قضاوت نشست. پس از خلع او از سلطنت و تبعیدش به جزیره موریس حزب توده ایران تأسیس شد، بزودی قدرت گرفت و در تبلیغات خود در حالی که حکومت سوسیالیستی روسیه شوروی را به رهبری استالین می‌ستود از رضاشاه تصویر نظامی قلدری را ارائه داد و همه دستاوردهایش را ناچیز خواند و به سخره گرفت. با تبعید رضا شاه هم‌چنین نیروی روحانیت و آخوندها قوت و قدرت بی سابقه‌ای یافتند، میدان را برای جولان آماده دیدند و در پایمال کردن شهرت و محبوبیت رضا شاه با حزب توده هم‌آهنگ گردیدند. اما وقایع نیم قرن گذشته نشان داد که رضاشاه حتی اگر او را دیکتاتور هم بنامیم در دیکتاتوری هرگز به گرد پای دیکتاتوری مطلقه استالین و کشت و کشتاری که او از مخالفان خود کرد نرسید و هیچگاه حاضر نشد برای ادامه حکومت خود قساوت و سنگدلی و کشتارهای بیرحمانه رژیم اسلامی را از خود نشان دهد.

سیاست دینی رضاشاه

همانطور که گفتیم رضا شاه تا قبل از رسیدن به سلطنت به اسلام و دین‌داری تظاهر می‌کرد و حتی در مراسم عاشورا در سینه‌زنی‌ها حضور می‌یافت. پس از رسیدن به سلطنت و احراز قدرت، دایره نفوذ مطلقه ملایان را محدود ساخت.

رضا شاه برای آنکه ایران را سراپا از روی الگوی اصلاحات آتاتورک در ترکیه به صورت غرب در آورد بی شکیب بود. در نتیجه، در زمان او ظاهر قضایا به بزگی مصنوعی از تمدن غرب آراسته شد حال آن که مردم ایران در باطن و در معنی هنوز در قرن نوزدهم مانده بودند. رضا شاه کوشش کرد تا ناسیونالیسم ایرانی را جانشین احساسات دینی اسلامی کند. زردشتیان ایران را که در زمان قاجار در نهایت سختی و فقر بسر می‌بردند محترم داشت و آنان را به تأسیس آتشکده‌ها، انجمن‌های زردشتی و مدارس زردشتی دخترانه و پسرانه تشویق نمود. در مورد مسیحیان و یهودیان نیز با مدارا رفتار نمود. در زمان او کلیساها و معابد زردشتی متعددی تأسیس شد و نیز یهودیان با آزادی به کسب و کار و تجارت رو آوردند.

سیاست رضا شاه در مورد بهائیان، تفاوتی با سیاست او در مورد دیگر اقلیت‌های دینی مثل یهودی، زردشتی و مسیحی نداشت. بهائیان که از دوران نا امنی و کشت و کشتار دوره قاجار به امنیت و آرامش رسیده بودند در دوران او در تقویت دین خود و تبلیغ آن کوشیدند و با راهیابی به مدارس عالی و دانشگاه‌ها و نیز با تحصیل در اروپا طبقه درس خوانده ممتازی را تشکیل دادند.

گسترش مدارس بهائی

کوشش بهائیان بر تأسیس مدارس بر اساس تعالیم بهاء‌الله و عبدالبهاء بود که در آن تربیت کلید و رمز ترقی بشر تلقی و در بیش از صدها بیان برگسترش و اهمیت آن تاکید گردیده است. این تعالیم از جمله انسان را مانند معدنی با سنگهای پر بها می‌داند که فقط تعلیم و تربیت می‌تواند جواهرات آن معدن را از دل سنگ بیرون بکشد.^{۳۷} لذا بهائیان از زمان قاجار شروع به تأسیس مدارس در دهات و شهرها نمودند. ایرانیان دیگری نیز بودند که از اواخر قرن نوزدهم به فکر ایجاد مدارس افتادند و در این راه مجاهدات بسیار نمودند. از جمله مدرسه رشیدیّه تبریز که در سال

^{۳۷} «انسان را به مثابه [مانند] معدن که دارای احجار کریمه [سنگ‌های گرانبها] است ملاحظه نما. به تربیت جواهر آن به عرصه شهود [جلوی چشم] آید و عالم انسانی از آن منتفع [بهره‌مند] گردد». (بهاء‌الله ۱۹۸۰: ۹۶)

۱۸۸۳ تأسیس شد ولی بیش از چندی دوام نیاورد و پس از یک سال و اندی با یورش ملّایان و مردم جاهل ویران گردید. علمای قشری مانند شیخ فضل‌الله نوری ایجاد تمامی این مدارس را کار بابیان و بهائیان، مخالف شرع می‌دانستند و به عوام اینگونه وانمود می‌ساختند که هدف این مدارس آوردن دانش آموزان به دین بهائی است.^{۳۸} لذا تا پایان قرن نوزدهم جز مدارسی که در منازل خصوصی تشکیل می‌شد دیگر مدارس عمومی نتوانست دوام بیاورد.^{۳۹} آغاز تشکیل مدارس را به طور منظم باید دهه اول قرن بیستم دانست. از جمله مدرسه تأییدیّه دوشیزگان وطن که در اوایل ۱۹۱۱ توسط خانمی بهائی بنام منیره ایادی تشکیل گردید سپس در همان سال نخستین اقدامات برای ایجاد مدرسه دخترانه تربیت آغاز شد. کم‌کم بهائیان توانستند در نقاط گوناگون مدارس برای تربیت اطفال اعم از دختر یا پسر به وجود آورند، از جمله در مشهد، سنگسر، بشرویه خراسان، شهمیرزاد، کاشان، بارفروش (بابل)، عربخیل مازندران، کفشگرکلا مازندران، تاکر مازندران، گرگان، یزد، همدان، آباد، نی‌ریز، نجف آباد اصفهان و ده‌ها محل دیگر. رویهمرفته در سراسر ایران بیش از ۵۰ مدرسه بهائی اعم از دخترانه و یا پسرانه در شهرها و روستاهای مختلف مشغول تأسیس شد (مؤمن ۲۰۰۵: ۴۶-۲۲۰).

در این مدارس کوشش می‌شد که اصول و مقررات و برنامه دولتی کاملاً رعایت شود و بهیچوجه در مورد دیانت بهائی حرفی به میان نیاید. حتی در آن‌ها تأکید بر درس عربی و قرآن بیش از مدارس معمولی بود. با این همه اداره و ادامه کار آسان نبود و مخالفت‌های شدیدی با این تأسیسات صورت می‌گرفت. برای مثال در سنگسر

^{۳۸} شیخ فضل‌الله نوشت: «... از بدو افتتاح این مجلس [مجلس شورای ملی] جماعت لاقید لایابالی لامذهب از کسانی که سابقاً معروف به بابی بوده‌اند... همه در حرکت و به حرج افتاده‌اند... که باید آن قوانینی که به مقتضای ۱۳۳۰ سال پیش قرار داد شده است همه را با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت از قبیل اباحه مسکرات، اشاعه فاحشه‌خانه‌ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه روضه خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانجات و در تسوی طرق و شوارع و در احداث راه‌های آهن...» (رضوانی ۱۳۶۲: ۲۸).

^{۳۹} برای آگاهی بیشتر از سرگذشت رشديه و مدارس او نک: (آجودانی ۱۳۶۷: ۲۶۲-۲۵۳).



مدرسه دخترانه بهائیان سیسان (قصبه‌ای در آذربایجان) ۱۳۱۱ ش. [۱۹۳۲م.]. مردی که در جلو با کراوات نشسته مرحوم علی اکبر فروتن است که از تهران برای سرپرستی آن مدرسه به سیسان رفته بود.

در سال ۱۹۲۱م. با تحریک مآلها جمعیت زیادی به مدرسه بهائیان حمله کردند و آن را آتش زدند. در آباءه بهائیان در سال ۱۹۰۸م. مدرسه دخترانه‌ای تأسیس نمودند. اما هنگامی که حکمران جدید ایالت فارس حاجی مخبرالسلطنه در سال ۱۹۱۳م. از آنجا می‌گذشت آخوندها به او شکایت بردند و چنین مدرسه‌ای را مخالف شریعت اسلام دانستند. حکمران، حاجی علی‌خان را که یکی از مؤسّسین مدرسه بهائی بود طلبید و به او گفت: «ما هنوز در شیراز نتوانسته‌ایم مدرسه دخترانه ایجاد کنیم. این کار در آباءه خیلی زود است». و از حاجی علی‌خان خواست که آن مدرسه را ببندد (مؤمن ۲۰۰۵: ۲۲۸).

با آغاز سلطنت رضاشاه این مدارس چند سالی دوام یافت. مهم‌ترین آن مدرسه تربیت پسران، و مدرسه تربیت دختران در تهران بود که جزء یکی از بهترین مدارس کشور بشمار می‌رفتند و بسیاری از غیر بهائیان حتی رجال ایران فرزندان خود را برای تحصیل به این مدارس می‌فرستادند. بازرسان وزارت معارف که مرتب برای سرکشی به این دو مدرسه می‌رفتند در گزارش‌های خود نظم و ترتیب و حدّ بالای دانش و معلومات دانش‌آموزان را مخصوصاً در رشته‌های ریاضی و هندسه ستوده‌اند.

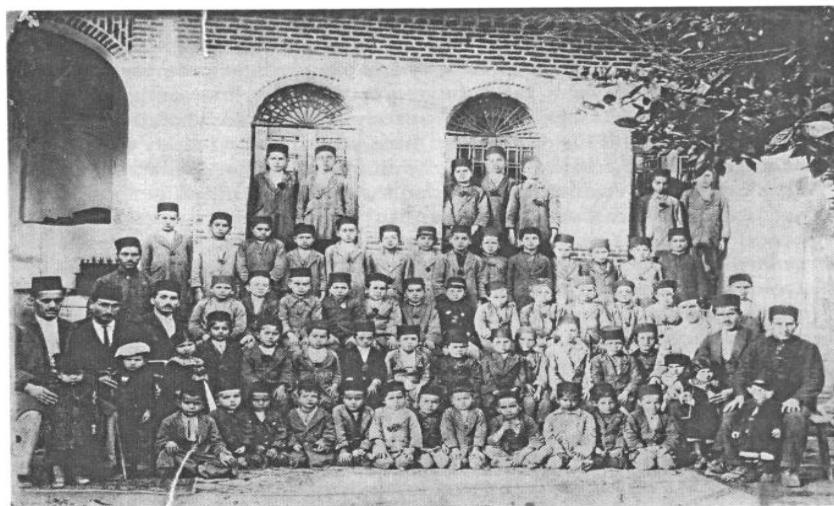
مدارس بهائیان قربانی برداشتن حجاب

در تاریخ ۱۷ آذر ماه ۱۳۱۳ شمسی برابر با ۸ دسامبر ۱۹۳۴ م. کفیل وزارت معارف آقای علی اصغر حکمت طی یادداشتی به مدرسه تربیت، بسته بودن مدرسه را در تاریخ ۱۵ آذر آن سال مخالف نظامنامه مدارس و سرپیچی از مقررات دانست و دستور تعطیلی مدارس بهائی را صادر کرد. کوشش‌های بهائیان برای لغو این دستور بجائی نرسید و یکایک مدارس بهائی در سراسر ایران تعطیل شد.

روز ۱۵ آذر آن سال مصادف با یکی از تعطیلات بهائی، یعنی سالگرد شهادت باب در تبریز (به حساب تقویم قمری) بود که بهائیان آن روز را محترم می‌شمارند و کار را در آن تعطیل می‌کنند.

در اینجا باید پرسید چرا برای مجازات تعطیل یک روز اضافی، مدارس بهائی بایست تعطیل شود و جامعه بهائی چنین بهای گزافی بپردازد؟ آیا نمی‌شد با دادن جریمه نقدی و یا تعطیلی موقت یک هفته‌ای و یا مجازاتی مشابه، به جامعه بهائی می‌فهماندند که نباید در روزی که تعطیل رسمی کشوری نیست مدارس بهائی تعطیل باشد؟ منابع بهائی تعطیلی بیش از پنجاه مدرسه را در سراسر کشور و بلا تکلیفی هزاران شاگرد را در روزگاری که مدارس کافی برای تعلیم و تربیت وجود نداشت، بزرگترین ضربه‌ای می‌دانند که از سوی حکومت رضاشاه بر جامعه بهائی وارد شد.

این واقعه جای تعجب باقی می‌گذارد که چگونه رضاشاه با همه علاقه‌ای که به فرهنگ و تمدن و پیشرفت سطح سواد در ایران نشان می‌داد راضی شد پنجاه مدرسه یک روزه تعطیل شود. آقای حکمت کفیل وزارت معارف، که بعدها به استادی



مدرسهٔ پسرانهٔ بهائی سعادت در بارفروش (بابل)، ۱۳۰۴ ش. [۱۹۲۵ م.]

دانشگاه و مقامات بزرگ دیگر رسید در آن زمان مهرهٔ کوچکی در سازمان اداری پر اقتدار رضا شاه بشمار می‌رفت. وی در مقامی نبود که بتواند تصمیم به تعطیلی مدارس بهائی بگیرد و ظاهراً در این میانه جزامضاء ورقه‌ای که جلویش گذارده بودند راه دیگری روپروی خود نداشته است.

باید دانست که حتی اگر جامعهٔ بهائی از تعطیلی مدارس تربیت در آن روز چشم می‌پوشید دولت رضاشاه با بهانهٔ دیگر و یا بدون هیچگونه بهانه‌ای بزودی آن مدارس را می‌بست. تقارن تعطیلی مدارس بهائی با واقعهٔ مهمی که در آن روزها در کشور می‌افتاد یعنی رفع حجاب، این فرضیه را توجیه می‌کند و نشان می‌دهد که مدارس بهائیان ایران قربانی برداشتن حجاب از سر بانوان شد و جامعهٔ بهائی بدون آن که خود بداند ستون بزرگ تعلیم و تربیت را که اساس دین بهائی بود در آن زمان فدای نهضت آزادی زن در ایران نمود.

رضا شاه که اقدامات اصلاحی آتاتورک را در ترکیه الگوی ترقی ایران قرار داده بود می‌خواست قدم بزرگ دیگری که برداشتن حجاب از سر زنان بود عملی سازد. اما از مخالفت نیروهای مذهبی بیم داشت. برداشتن حجاب رویارویی با یک اعتقاد

محکم مذهبی بود زیرا زن مسلمان را از پوشش سنتی خود بیرون می‌آورد. زنی را که جز محارم کسی رویش را نمی‌دید بدون حجاب و روپنده به کوچه و بازار می‌کشید و یا در دانشگاه‌ها همراه با پسران پشت یک میز می‌نشاند. رضا شاه آمادۀ این چالش بزرگ شد و بهترین راه را در آن دید که در درجۀ اول برای راضی ساختن مآلها و مطمئن ساختن آنان به اسلامیت خود تمام مدارس بهائی را در سراسر کشور تعطیل نماید و محدودیت‌هایی برای بهائیان آغاز کند. مدارک و اسناد موجود حکایت از این دارد که حتی پیش از تعطیل مدارس بهائی دست اشرار و ملایان در آزار و اذیت بهائیان باز گذارده شد. مرحوم علی اکبر فروتن که خود آن زمان منشی محفل ملی بهائیان ایران و رئیس مدرسه تربیت بود در روایتی که سبب بستن مدارس را تعطیلی آن در روز شهادت باب می‌داند می‌گوید «آن سال [۱۳۱۳ ش. ۱۹۳۴ م.] برای جامعه بهائی [سال آشوب و انقلاب بود... هر روز برای ما مزاحمت فراهم می‌آوردند... تصمیم داشتند که مدارس ما را ببندند. رضا شاه در ابتدا با بهائیان مخالف نبود ولی بعدها به اندازه‌ای مخالفت کرد که روزی فاضل شیرازی می‌گفت، باید چراغ برداریم در روز روشن دنبال ناصرالدین شاه بگردیم» (شهریاری ۲۰۰۶: ۲۷).

سال‌شمار کشف حجاب

قانون کشف حجاب یک باره صادر نشد بلکه پشتیبانی دولت و دربار و چندین سال کوشش را پشت سر داشت. در سال ۱۹۲۶ صدیقه دولت آبادی در کنفرانس بین‌المللی زنان در پاریس شرکت کرد. در سال ۱۹۲۸ مجلس قانونی تصویب کرد که به موجب آن همه کسانی که در ادارات دولتی کار می‌کردند می‌بایست لباس یکسان مانند اروپائیان بپوشند. علما از این امر مستثنی شدند. در سال ۱۳۰۸ [۱۹۲۹ م.] امان‌الله خان پادشاه افغانستان و همسرش ملکه ثریا برای دیدار رسمی به ایران آمدند. ملکه افغانستان بی حجاب بود و این امر در میان روحانیون ایران جنجالی ایجاد کرد تا آنجا که از رضاشاه درخواست کردند ملکه ثریا را مجبور به داشتن حجاب کند ولی رضا شاه نپذیرفت. در سال ۱۳۰۹ [۱۹۳۰ م.] ورود کلاه

زنان از خارج از گمرک معاف شد. در این سال‌ها بحث‌هایی در مورد آزادی زنان و شایعاتی در مورد برداشتن حجاب در جریان بود. در همین سال نخستین جمعیت آزادی زنان به کوشش میرزا ابوالقاسم آزاد در تهران تشکیل شد و صدیقه دولت آبادی و چند بانوی دیگر در کنفرانس آزادی زنان مسلمان در دمشق شرکت کردند. در سال ۱۳۱۰ [۱۹۳۱] قانون اصلاح مقررات ازدواج و طلاق در مجلس تصویب گردید و به زنان در موارد خاص حق طلاق داده شد. سن قانونی دختر برای ازدواج ۱۵ و برای پسر ۱۸ سال تعیین گردید ولی دیگر قوانین خانواده در چارچوب شریعت باقی ماند. در سال ۱۳۱۱ [۱۹۳۲ م.] کنگره زنان شرق در تهران تشکیل شد. در سال ۱۳۱۲ [۱۹۳۳ م.] قطعنامه‌های کنگره‌های دمشق و تهران برای آزادی زن و حق انتخاب در پارلمان در مجلس مطرح و رد شد. در ۱۲ خرداد ۱۳۱۳ [۲ ژوئن ۱۹۳۴] در یک دیدار رسمی از ترکیه رضا شاه بیش از پیش تحت تأثیر اقدامات اصلاحی آتاتورک قرار گرفت. در این زمان نیز شایعاتی درباره ممنوعیت حجاب در مدرسه‌های دخترانه انتشار یافت.

در ۸ دسامبر سال ۱۹۳۴ م. [۱۷ آذر ۱۳۱۳] بیش از پنجاه مدرسه بهائی در سراسر ایران به دستور دولت بسته شد. بهانه این کار تعطیل بودن مدرسه در یکی از تعطیلات بهائی بود. در این ایام شهر مشهد در تشنج بسر می‌برد. در جلساتی که در منزل آیت‌الله حاج آقا حسین قمی تشکیل می‌شد علماء اجتماع کرده و در مورد رفع حجاب و قانون آن گفتگو می‌کردند. حاج آقا حسین قمی برای مذاکره با رضاشاه و انصراف او از این کار روانه تهران شد ولی در حضرت عبدالعظیم نزدیکی تهران بازداشت و به تبعید فرستاده شد. تشنج در مشهد ادامه داشت، روز ۱۷ تیر ماه ۱۳۱۴ [۹ ژوئیه ۱۹۳۵ م.] شخصی بنام شیخ بهلول که در شهرهای جنوبی خراسان تحت تعقیب بود وارد مشهد شد، مردم را در حرم امام رضا دور خود جمع کرد و سخنانی در انتقاد از اقدامات رضاشاه در زمینه کشف حجاب و لایحه لباس مردان ایراد نمود. سخنان بهلول و اجتماع مردم با عکس‌العمل نیروهای نظامی روبرو گردید و عده‌ای کشته و مجروح شدند. خود بهلول موفق به فرار به افغانستان گردید و غائله هم به ظاهر ختم شد. در همان سال قانون بانوان به فرمان رضاشاه تشکیل گردید.

روز ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ [۷ژانویه ۱۹۳۶م.] رضا شاه همراه با همسر و دخترانش بدون حجاب و روبنده (ولی با کلاه) به کالج تربیت آموزگار زن در تهران رفتند و رضاشاه آن روز را روز آزادی زنان و برداشتن حجاب اعلام داشت. در همان سال ۱۳۱۴ [۱۹۳۶م.] نخستین زنان ایران از جمله شمس‌الملوک مصاحب، مهرانگیز منوچهریان، زهرا اسکندری، بتول سمیعی و چند تن دیگر وارد دانشگاه شدند. امینه پاکروان نخستین استاد یار و دکتر فاطمه سیاح نخستین استاد زن ایرانی در همان سال تدریس را در دانشگاه به دانشجویان دختر و پسر آغاز کردند.

دو سال از زمان تعطیلی مدارس بهائی در ایران و برداشتن رسمی حجاب گذشت. اما رضا شاه برای بدست آوردن دل آخوندها به بستن مدارس بهائی اکتفا نکرد بلکه از آن تاریخ سیاست او در مورد بهائیان چرخشی چشمگیر نمود و دست ملّایان و دولتیان را در آزار ورنج بهائیان کاملاً باز گذارد.

جز آشوب‌های مشهد موضوع رفع حجاب در هیچ شهر دیگری مورد اعتراض علماء و روحانیون قرار نگرفت. در تمام شهرها و قصبات مقامات دولتی مجالس «جشن فرخنده»^{۴۰} رفع حجاب برپا کردند و در کارت‌های دعوت از مدعوین خواستند که با همسران خود در آن مجلس حضور یابند.

تعطیلی مدارس بهائی به بهانه باز نبودن مدرسه در روز شهادت باب به تعطیلی کلیه تشکیلات بهائی در سراسر کشور و بستن همه مجامع بهائی منجر شد. یک بهائی امریکائی بنام هوراس هولی Horace Holley که در آن زمان در ایران و شاهد تعطیل مدارس بهائی بود در نامه‌ای به جمعیت بهائیان امریکا از جمله می‌نویسد:

بنا به اظهار مسافری از قزوین، مدرسه دخترانه بهائی آن شهر توسط اداره معارف بسته شد و اداره نظمیه [شهربانی] برگزاری جلسه‌های بهائی را ممنوع اعلام کرده است. علاوه بر آن، با نهایت تعجب نظمیه از دفن مرده‌های بهائی در گلستان جاوید [نام محل خاکسپاری بهائیان] جلوگیری بعمل آورده و توصیه

^{۴۰} «جشن فرخنده» نام موفق‌ترین داستان کوتاه جلال آل‌احمد است از دوران کودکی او در زمینه رفع حجاب.

کرده است که بهائیان قطعه زمینی در نزدیکی قبرستان مسلمانان بدست آورند و مردگان خود را بدون هیچگونه مراسمی در آنجا دفن نمایند ...

گزارش رسیده از محفل روحانی کاشان حاکی است که روز سیزدهم دسامبر رئیس نظمیۀ همراه با افسری دیگر و تعدادی پاسبان و بازرس اداره آگاهی به مدرسه های دخترانه و پسرانه «وحدت بشر» رفتند و این دو مدرسه را بموجب دستوری که از مرکز رسیده بود بستند. سپس این عدۀ رهسپار حظیرةالقدس [مرکز اداری بهائیان] شدند و ورود به آن محل را ممنوع اعلام کردند. علاوه بر این تمام وسایل و میز و نیمکت های هر دو مدرسه را مصادره نمودند و دربان حظیرةالقدس را اخراج نمودند. سپس رئیس مدرسه، آقای میرزا عباس خان محمودی را به اداره نظمیۀ بردند و به مدت سه روز زندانی نمودند... مدرسه معرفت در آران (حومه کاشان) نیز بسته شده است. شاگردانی که در مدرسه های بهائی درس می خواندند سرگردانند و وقتشان به هدر می رود زیرا آنان را به مدرسه های مسلمانان [دولتی] راه نمی دهند ...

براساس گزارش رسیده، مدرسه های «تأیید» و «موهبت» همدان نیز بر حسب دستور اداره معارف و با دخالت اداره نظمیۀ که شاگردان را با بی ادبی و خشونت از مدرسه ها بیرون راندند بسته شدند.

خبرهای مشابهی تقریباً از تمام نقاط کشور واصل شده است اما رویدادهای مشابهی در تهران رخ نداد تا آنکه اخیراً شنیده شد که اداره نظمیۀ بخشنامه ای به شعبه های متعدد خود در شهرستان ها و پایتخت ارسال داشته و دستور داده که از فعالیت های بهائیان شدیداً جلوگیری گردد و تمام اجتماعات و جلسه ها منحل گردد و هر کس که آشکارا خود را بهائی بداند تحت تعقیب قرار گیرد و دستگیر شود و اگر کارمند دولت باشد از کار اخراج گردد. بدنبال این دستور محدودیت های برای بهائیان در تهران پیش آمده از جمله اینکه تمام اجتماعات و جلسه ها، حتی در بعضی موارد کلاس های درس اخلاق [مخصوص کودکان]، چه در حظیره القدس [مرکز اداری بهائیان] و چه در خانه های افراد موقوف گردیده است و بهائیان را که

درخانه‌های خود معمولاً جلسه تشکیل میدادند مجبور کرده‌اند با دادن ضمانتی کتبی از برگزاری هر نوع جلسه بهائی در خانه‌های خود خودداری کنند ...

بعضی از روزنامه‌ها و مجله‌های تهران از موقعیت استفاده کرده شروع به نوشتن مقاله‌هایی علیه مدرسه‌های بهائی و بهائیان کرده‌اند. یکی از علماء بنام شریعت سنگلجی، با توجه به این حمله‌های روزنامه‌ها، در سخنرانی خود بر منبر نهایت مسرت و تشکر خود را از اقدام اعلیحضرت همایونی برای بستن مدرسه‌های بهائی که به عقیده او از نظر اخلاقی برای شاگردان مسلمان زیانبخش بوده، ابراز داشته است.^{۴۱}

(*Baha'i World* 1936-38: 26-31)

شرح بالا فقط فشرده‌ای از وضع جامعه بهائی در آن زمان است. از صدها مورد غارت و خرمن سوزاندن و بهائیان را از هستی ساقط نمودن اسنادی در دست است که شرح آن‌ها از حوصله این مختصر خارج می‌باشد.

جامعه بهائی نه تنها بهای سنگین رفع حجاب را به سکوت و آرامی همیشگی پرداخت بلکه اکنون پس از گذشت هفتاد سال مواجه با دشمنی‌های نسل بعدی همان آخوندهایی است که در سال ۱۹۳۶ رضاشاه را برای بستن مدارس بهائی و سرکوبی بهائیان ستایش می‌کردند. این نسل تاریخ نخوانده و نا آگاه، با نگاشتن کتاب‌ها و مقالات می‌خواهند این‌گونه وانمود سازند که دوره پهلوی‌ها دوران کامیابی و حکومت نیمه رسمی بهائیان بود. لذا حال که دست جمهوری اسلامی از افراد خانواده پهلوی کوتاه است هر چه بر بهائیان ظلم روا دارند لابد حق مسلم ایشان می‌باشد.

^{۴۱} پس از تعطیلی مدرسه تربیت ملک آنجا را رضا شاه به مبلغ ناچیز ده هزار تومان از جامعه بهائی خرید. در کاخی که در زمین آن ساخته شد پس از جنگ جهانی دوم شاپور علی‌رضا زندگی می‌کرد. پس از مرگ او آنجا برای محل مجلس سنا به دولت فروخته شد و اینک یکی از مجالس حکومت اسلامی (ظاهراً مجمع تشخیص مصلحت نظام) آنجا را در تصاحب خود دارد.

فصل پنجم: بهائی ستیزی در دوران محمد رضا شاه پهلوی

در مقام مقایسه با جمهوری اسلامی و رفتار غیر مردمی و خشونت آمیزی که با اقلیت‌های دینی و قومی دارد هر وضع دیگری به نظر عادلانه و بر اساس حقوق انسانی می‌آید. بنا بر این اگر مقیاس ما سیاست جمهوری اسلامی در برابر اقلیت‌ها باشد، باید گفت در زمان شاه همه اقلیت‌ها در رفاه نسبی بیشتری بسر می‌بردند.

اما در این میان باز جامعه بهائی استثنا بود و در برخی از دوران حکومت شاه ظلم و فشاری که بر این جامعه وارد می‌شد حکایت از هم‌بستگی حکومت با آخوندها داشت. باید تأکید نماییم که نه رضا شاه و نه محمد رضا شاه هیچ کدام مسلمان متعصب و یا به ذات ضد بهائی نبودند. برای هر دو که ترقی و رفاه ایران را هدف داشتند امنیت اقلیت‌ها و استفاده از نیروی سرشار انسانی ایشان ضروری بود. ولی در زمینه‌های مذهبی گرفتار شدن در چنبره سیاست و قدرت مهیب ملایان ظاهراً راه دیگری جز سازش با ایشان باقی نمی‌گذاشت.

دوران حکومت محمد رضا شاه را می‌توانیم به دو بخش تقسیم کنیم. یکی وضع متزلزل و لرزان او قبل از کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ [۱۸ اوت ۱۹۵۳ م.] و دیگر سلطنت مطلقه او پس از کودتا که تا انقلاب اسلامی و سفر او از کشور ادامه یافت. در هر دو این دوره شاه برای ادامه سلطنت و جلوگیری از بحران نیاز به پشتیبانی نیروی روحانیت داشت. روحانیت ایران این پشتیبانی را به شرایطی در اختیار شاه گذارد که از جمله آزادی عمل ایشان در مبارزه با بهائیان بود. بدیهی است بسته به قدرت و ضعف شاه و یا میزان محبوبیت او در کشور نحوه این همکاری

تفاوت می‌کرد. مثلاً در سال‌های اول سلطنت شاه قدرت روحانیون چنان بود که می‌توانستند آنچه می‌خواستند بر سر بهائیان و دیگر اندیشان در آورند و حتی وزراء و دولتمردان مخالف خود را به نام بهائی ترور کنند و قاتلین را از مجازات برهانند. به همین کیفیت در سال‌های پایانی حکومت شاه که روحانیت به رهبری آیت‌الله خمینی رو در روی او قرار گرفت، شاه و دولت‌هایش برای تبرئه خود از تهمت‌های رایج بهائیکری بزرگترین فشارها را بر جامعه بهائی وارد ساختند. از جمله شاخه دیگری از روحانیت به نام جمعیت حجّیه با کمک و پشتیبانی ساواک به مبارزه با دیانت بهائی ادامه داد و پس از انقلاب فعالین حجّیه به صورت نخستین شکنجه‌گران و جلادان بهائیان در زندان‌های رژیم درآمدند.

برای درک بهتر پایگاه نیروهای مذهبی در دوران شاه باید به شهریور ماه ۱۳۲۰ و وقایع ایران در پایان سلطنت رضاشاه پهلوی و آغاز سلطنت محمد رضا شاه پردازیم. با رفتن رضا شاه از ایران دستگاه حکومت مطلقه او نیز یک شبه فرو ریخت و آنچه او در سالیان سلطنت خود برای مدرن ساختن کشور و رساندن آن به پای کشورهای مرفعی کرده بود نقش بر آب گردید. نیروهای بسیار از جمله روحانیون به جنبش و فعالیت پرداختند. آیت‌الله‌هایی که از ایران تبعید شده بودند با سلام و صلوات و قربانی نمودن گاو و گوسفند در مسیرشان به ایران بازگشتند. هم‌زمان کوشش‌هایی برای سامان دادن به تشکیلات اسلامی چه در حوزه‌های مذهبی و چه در جامعه مدنی آغاز شد که هدف بسیاری از آنها مبارزه با دین بهائی و دیگر اندیشان بود. محمد توکلی طرّقی می‌نویسد:

در دهه ۱۳۲۰ هیئت‌ها و سازمان‌های اسلامی بسیاری در سراسر ایران برای مقابله با بهائیان، مادی‌گرایان و هواداران کسروی تشکیل شد. در کنار احزاب سیاسی و هیئت‌های محلی تشکیلاتی همچون انجمن تبلیغات اسلامی، جمعیت مبارزه با بی‌دینی، اتحادیه مسلمین، جمعیت فدائیان اسلام، جامعه مسلمین، جامعه تبلیغات اسلامی، جامعه مروجین مذهب جعفری، انجمن اسلامی دانشجویان، کنگره جوانان اسلام [و غیره] به سازماندهی تبلیغات و آموزش اسلامی پرداختند. در کنار این سازمان‌های سراسری نیروهایی همچون

کانون انتشارات اسلامی رشت و بابل، انجمن پیروان قرآن و کانون نشر حقایق اسلامی مشهد، جمعیت دعوت اسلام گیلان، جمعیت برادران اسلامی کرمانشاهان، انجمن مبارزه با خرافات اصفهان و کانون تبلیغات اسلامی شیراز تشکیلات گسترده‌ای را در حوزه فعالیت‌های خود فراهم ساختند. این تشکّل‌ها مسجدها حسینیه‌ها و محله‌ها را به حوزه به هم پیوسته‌ای برای تبلیغات و تعلیمات اسلامی تبدیل کردند. آنچه که این گردهمایی‌های تعلیماتی را از جلسات روضه‌خوانی و نماز گزاری مجزّا می‌کرد اهداف آینده ساز آنها بود که برای مقابله با «لجنه‌های [کمیته‌های] بهائی»، احزاب سیاسی و کانون‌های مدنی شکل گرفته بود. از طریق آموزش و نشر اسلامی این تشکیلات در پی آن بودند که مانع از پیشرفت بهائیان و اندیشه‌های غیردینی در آینده شوند. بدین سان با ائتلاف و پیوستگی مساجد، منازل و کانون‌های اسلامی مبارزه پیگیری برای ساختن آینده اسلامی آغاز شد. در این چالش‌ها نشریاتی چون *آئین اسلام*، *پرچم اسلام*، *دنیای اسلام*، و *ندای حق* نقش مهمی در اسلامی کردن حوزه همگانی داشتند.

(توگلی طرفی ۱۳۸۰: ۹۱-۹۰)

در زمینه همین فعالیت‌ها کوشش‌های فراوان برای اسلامی کردن جامعه آغاز شد که با تبلیغات آخوندها در مساجد و تشویق مردم به رو آوری به مذهب همراه بود. امام‌زاده‌ها شروع به معجزه کردند، مراسم سینه‌زنی و قمه زنی در روزهای عاشورا از سر گرفته شد، بساط تعزیه خوانی اینجا و آنجا گسترده شد و علاوه بر تعمیر مساجد قدیمی صدها مسجد نو در شهرها و دهات ایجاد گردید. احمد کسروی تصویر زنده‌ای از چگونگی این تبلیغات و تحریف‌ها و خرافاتی که با آن پراکنده می‌شد دارد:

پیرار سال که سپاهیان دو دولت به ایران آمدند و رشته کارهای کشور را به دست گرفته از جمله خواربار... در چنان هنگامی ملایان بجای آنکه به خود آمده ببینند که آن گرسنگی و بدبختی نتیجه ویرانی کشور و ناتوانی دولت و

نیز نتیجه بد آموزی‌های ایشانست و به گناه خود پی برده پشیمانی نمایند تیره دلانه از پیشامد به سودجویی برخاسته در منبرها و نشست‌ها چنین گفتند: «دیدید ای لامذهب‌ها نماز را ترک کردید، روزه نگرفتید، روضه خوانی‌ها بر چیده شد، زیارت قدغن گردید، زنها بی حجاب شدند خدا به غضب آمد این بلا را فرستاد...» روزی به یکی گفتم معنی این سخن آنست که خدا در آسمان نشسته و همه جا را رها کرده و تنها ایران را می‌پاید که همان که از مردم یک نافرمانی دید به خشم آید و پتیاره [بلا] فرستد و سپس که پشیمان شدند و بازگشتند به سرخس‌نودی آید و پتیاره بازگرداند. اینست نمونه‌ای از خدا شناسی شما.. ای بیخردان خدا از رو باز کردن زنان تهران کینه می‌جوید آن هم [با گرسنگی] بچگان و زنان بوشهر و بندرعباس... اینان رو بازند خدا به آنان خشم می‌گیرد؟ پس چرا زن‌های اروپا و امریکا که همیشه رو بازند خدا به آنان خشم نگرفته تنها از رو باز کردن زنان ایران خشم می‌گیرد؟ خاک بسرتان ای نادانان.

(کسروی ۱۳۲۳: ۷-۶۶)

هم‌زمان، آیت‌الله بروجردی رهبر بزرگ شیعیان جهان و رئیس حوزه علمیه قم بهائی‌ستیزی را یکی از تکلیف‌های تعطیل ناشدنی روحانیت شیعی تعیین کرد و روحانیان و طلبه‌های جوان را برای تبلیغ مبانی دین اسلام و مبارزه با بهائیت به شهرها و دهات کوچک و بزرگ اعزام داشت. آیت‌الله حسین‌علی منتظری در خاطرات خود در این مورد نوشته است:

مرحوم آیت‌الله بروجردی خیلی ضد بهائی بود. من از آیت‌الله بروجردی راجع به معاشرت و خرید و فروش و معامله با بهائی‌ها سؤال کردم و ایشان در جواب مرقوم فرمودند: «بسمه تعالی، لازم است مسلمین با این فرقه معاشرت و مخالطه و معامله را ترک کنند...» آن وقت کاری که من کردم این بود که تمام طبقات و اصناف نجف‌آباد را دعوت کردم و همه علیه بهائیت اعلامیه دادند. مثلاً نانوایان نوشتند ما به بهائی‌ها نان نمی‌فروشیم، راننده‌ها امضاء کردند که ما دیگر سوارشان نمی‌کنیم... خلاصه کاری کردم از نجف آباد تا

اصفهان که کرایه ماشین یک تومان بود یک بهائی التماس می کرد پنجاه تومان بدهد و او را نمی بردند.^{۴۲}

(منتظری ۱۳۷۹: ۹۴)

در مبارزه علیه بهائی ها، آیت الله بروجردی کشتن و ریختن خون آن ها را نیز مشروع و مجاز می دانست. آیت الله احمد علی احمدی شاهرودی که او نیز یکی از شاگردان بروجردی است این را فاش گفته است:

در آن زمان [سال های ۲۹-۱۳۲۶] بهائی ها در ایران قدرت عجیبی پیدا کرده بودند تا جایی که به شکل علنی تبلیغ می کردند^{۴۳} ... به خلاف همه که به این قضیه ساکت بودند آیت الله بروجردی برای از بین بردن این ها تلاش می کرد... معین کرد که بنده و آقای [حسینعلی] منتظری و آقای [علی] مشکینی و چند نفر از دوستان رهسپار منطقه فریدن خوانسار شویم تا علیه بهائیت تبلیغ کنیم. در این مورد برای هر یک از ما هم حکمی نوشت ... به اتفاق هم [منظور منتظری است] خدمت آیت الله بروجردی رفتیم. در آن جا شیخ مصطفی خوانساری خدمت ایشان نشسته بود. آیت الله بروجردی به ما فرمود: «بروید و این ها [بهائی ها] را بکشید! اگر توانستید بکشید، بکشید و اطمینان داشته باشید».

(کریاسچی ۱۳۸۰: ۲-۱۶۱)

این گفته آیت الله احمد علی احمدی شاهرودی، که جز آقای بروجردی دیگران نسبت به این قضیه ساکت بودند، درست نیست. سوای صدها انجمن و کانون اسلامی که در سراسر کشور برای مبارزه با بهائیان، کسروی گرایان و مادی گرایان تشکیل شده بود بسیاری از طلبه های آن زمان که بعدها از رهبران جمهوری اسلامی ایران شدند از دهه

^{۴۲} موضع آیت الله منتظری در سال های بعد تغییر کرد و خواستار حق شهروندی برای بهائیان شد. نک: کتاب دوم، فصل یازدهم.

^{۴۳} در قاموس ملایان هر کس جرأت کند از دنباله روی ایشان سرپا زند و از باورهای خود صحبت کند دارای «قدرت عجیبی» است!

۱۳۲۰ به بعد در این راه فعالیت داشتند. آیت‌الله محمد حسینی بهشتی در گزارشی از دوران طلبگی خود می‌نویسد:

در طول این سال‌ها فعالیت‌های تبلیغی و اجتماعی داشتم. در سال ۱۳۲۶ یعنی یک سال بعد از ورود به قم با مرحوم مطهری و آقای منتظری و عده‌ای از برادران حدود هیجده نفر، برنامه‌ای تنظیم کردیم که برویم به دورترین روستاها برای تبلیغ و دو سال این برنامه را انجام دادیم. (توگلی طرقي ۱۳۸۰: ۹۷)

آیت‌الله عبدالرحیم ربّانی شیرازی (۱۳۰۱-۱۳۶۰) نیز از فعالیت‌های خود در این دوره چنین یاد کرده است:

با پیشی که برای نجات ایران داشتم اقلیت‌هایی که به نام دین مشغول فعالیت بودند اقلیت‌های دینی که برای تضعیف اسلام به وجود آمده می‌دانستم لذا با آن‌ها دائما در مباحثه و معارضه می‌بودم. از جمله صوفیه، بابیه، بهائیه، شیخیه. با فرقه صوفیه و بابیه و بهائیه زیاد بحث و گفتگو می‌نمودیم به قسمی که از من گریزان بودند و حاضر به بحث نمی‌شدند. (توگلی طرقي ۱۳۸۰: ۹۷)

آیت‌الله ربّانی شیرازی از اصحاب آیت‌الله خمینی از اعضای مجلس خبرگان و سپس شورای نگهبان جمهوری اسلامی، همان کسی است که در جوانی مردم را به ویران ساختن مرکز بهائی سرستان تشویق کرد و در یک ماجرا آفرینی در سال ۱۳۲۶ [م. ۱۹۴۷]، حبیب‌الله هوشمند یکی از بهائیان سرستان فارس را با چاقو مثله ساخت. کوشش‌های آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله کاشانی موجب لغو حکم اعدام و رهائی او از زندان شد. (آذر ۱۳۲۷ [دسامبر ۱۹۴۷ م.]).^{۴۴}

از دیگر سازمان‌هایی که برای مبارزه با بهائیت بوجود آمد «جامعه تعلیمات اسلامی» بود که به پیشنهاد عباسعلی اسلامی واعظ و کمک شش نفر دیگر به وجود

^{۴۴} ربّانی شیرازی، دایرة المعارف علمای مجاهد در سایت اینترنتی زیر:
<http://www.irdc.ir/personage.asp?id=325>

آمد و به این نتیجه رسید که بهترین وسیله اصلاحات دینی و اجتماعی آموزش و پرورش دینی بدون دخالت در سیاست روز است. در پایان ۱۳۲۳ این جامعه هفت آموزشگاه شبانه علوم دینی تأسیس کرد. در خرداد ۱۳۲۵ تعداد این آموزشگاه‌ها در شهر تهران به ۲۴ و تعداد دانش آموزان آن‌ها به ۲۳۳۷ رسید. در پایان ۱۳۲۶ تعداد مدارس شبانه به ۴۵ و مدارس روزانه به ۱۶ شعبه افزایش یافت. بنا به گفته عباسعلی اسلامی در طی ۲۵ سال فعالیت، جامعه تعلیمات اسلامی بیش از ۱۷۰ مؤسسه فرهنگی توأم با تعلیمات دینی و اخلاقی بنیاد نهاد. در کنار شعبه‌های تهران، آموزشگاه‌های جامعه در شهرها و روستاهایی برپا شد که در آن‌ها بهائیان فعالیت‌های آموزشی داشتند (توکلی طرقي: ۱۳۸۰، ۹۳).

سازمان مهم دیگری که در همین راستا در آغاز دهه ۱۳۲۰ فعالیت خود را شروع کرد «انجمن تبلیغات اسلامی» نام داشت که «از فعال‌ترین سازمان‌های ضد بهائی بود». این انجمن به رهبری عطاءالله شهاب پور و جمعی دیگر جزوات تبلیغی متعددی منتشر ساخت. به تأسیس «دارالعلوم دینی و عربی» و انتشار مجله هفتگی نور دانش پرداخت و آسایشگاهی برای زوار ایرانی در کربلا درست کرد. این انجمن از سال ۱۳۲۴ به انتشار سالنامه نور دانش نیز پرداخت که «اغلب شامل درج توبه‌نامه‌های بهائیان بود که در آن سال به اسلام گرویده بودند» (توکلی طرقي ۱۳۸۰: ۹۱). ظاهراً از بطن همین انجمن‌ها بود که انجمن ضد بهائی حجتیه در سال‌های قبل از انقلاب سربرآورد و به مبارزه و نفوذ در جامعه بهائی پرداخت و ما از آن در فصل دیگری گفتگو کرده‌ایم.

فعالیت این سازمان‌ها و انجمن‌های رنگارنگ همراه با خبر پراکنی و تبلیغات دروغ علیه بهائیان بود که در روزنامه‌هایی مثل پرچم اسلام، دنیای اسلام، آئین اسلام و ندای حق درج می‌شد. فعالیت‌های بهائیان را در دهات و قصبات و شهرهای دور و نزدیک خیلی بیش از آنچه بود وانمود می‌ساختند و با درج توبه‌نامه‌های یک سان (ولی با امضاءهای گوناگون) نشان می‌دادند که بهائیان به خاطر این کوشش‌ها توبه کرده و به اسلام بازگشته‌اند. به این نوع نفاق‌افکنی باید آنچه از بالای منابر در مساجد و یا روضه‌خوانی‌ها علیه بهائیان گفته می‌شد اضافه

کرد. در این تبلیغات هر گونه دروغی مجاز بود، دادن هر نسبت ناروایی به بهائیان سند و مدرک نمی‌خواست و آزار و اذیت به افراد بهائی و کشتن و ویران ساختن خانه و سوزاندن خرمناشان هر چه شدیدتر و خشونت‌بارتر ثواب و پاداشش بزرگ‌تر بود.

جامعه روحانیت بزودی به این نتیجه رسید که با این نهضت دینی نمی‌تواند از طریق دین و مباحثات دینی وارد بحث و مبارزه شود. دین چیزی نیست که بتوان آن را اثبات یا نفی کرد و دلیل و مدرک برای درستی یا نادرستی آن ارائه نمود. بهترین دلیل و مدرک برای درستی هر آئین و طرز تفکری تلقی و برداشت توده‌های مردم از آنست و بستگی به آن دارد که چقدر آن شیوه تفکر با زندگانی امروزی و علم کنونی سازگار است. ملایان به این نکته پی بردند که دین بهائی با نهاد مردم ایران، با سابقه دینی و فرهنگی ایشان و با ملیت ایرانیان سازگاری طبیعی و فطری دارد و لذا آسان به آن می‌گروند.

اینان موفق شدند «دین پاک» که بانی آن کسروی بود با کشتن بیرحمانه او در ساختمان وزارت دادگستری از بین ببرند (۲۰ اسفند ۱۳۲۴ [۱۱ مارس ۱۹۴۶م]) اما دیدند که دین بهائی حتی با کشتن و زندانی شدن رهبران و نیز کشتارهای خونینی که از پیروان آن کردند از بین نرفت، روز به روز رشد آن بیشتر شد و خود را به خارج از مرزهای ایران نیز رساند. بنا بر این روحانیت ایران با حربه تازه‌ای به میدان آمد و آن اینکه بگوید دین بهائی ساخته بیگانگان است و برای ایجاد شکاف و اختلاف در اسلام ساخته شده است. یکی از سنخ ایشان جزوه جعلی بنام «یادداشت‌های کینیاژ دالقرکی در پیدایش مذهب باب و بهاء» نگاشت تا ثابت کند دین بابی - بهائی ساخته دست روس‌ها است. این داستان پوشالی را حجّتی قوی ساختند و دستیار خود در بیگانه‌سازی دیانت بهائی قرار دادند.^{۴۵} کتابی به نام *ساخته‌های بهائیت در صحنه دین و سیاست* به قلم انور ودود خاطرات کینیاژ دالقرکی را واقعیت تلقی کرد و به قول دکتر توکلی طرّقی:

^{۴۵} نگاه کنید به کتاب اول، فصل پنجم (۲) که به طور مفصّل درباره این جزوه صحبت کرده‌ایم.

در این تاریخ پردازی رابطه‌های خیالینی رویدادهای برگزیده را به یکدیگر وصل می‌کرد و گزارشی شبه تاریخی اما باور کردنی را برمی‌ساخت که کارآیی بخصوصی در مبارزات سیاسی ایران داشت. این روایت هم‌چون دیگر روایت‌های توطئه به سادگی دولت‌های روسیه، عثمانی و انگلیس را در کار پی افکندن آئین باب و بهاء هم‌دست ساخت... با چشم‌پوشی از زمینه تاریخی و دینی‌یی که به برآمدن اهل باب و بها انجامید، ودود ادعا کرد که «بهائیت ساخته‌هائی است که سیاست آن را به صورت دین در آورد». نتیجه اخلاقی این تاریخ پردازی آن بود که «بهائیت ویران‌کننده اجتماع» قلمداد شد و «رجال مجلس و دولت» برای مبارزه با «ترویج دهنده آن» فراخوانده شدند.

(توکلی طرقي ۱۳۸۰: ۹-۸۸)

در پاسخ به این فراخوان، آیت‌الله کاشانی در مقدمه کتاب نوشت:

دینی به نام بهائیت که زنا، قمار، ربا، خیانت، دروغ، تزویر و انواع منہیات و مفاسد را که نتیجه‌اش برهم ریختن نظامات بشری و بهم زدن مبانی نوامیس و اخلاق و ترویج دروغ و خرافات و نازل نمودن انواع مزخرفات خنده‌آور به نام وحی بر اغنام‌الله و به منظور سیاست بیگانگان که به دست بیگانه به وجود آمده بسیار خنده‌آور است و لازم نیست کسی در اطراف قوانین سخیفانه و سفیهانه آن که حتی عوام آن را تمسخر می‌کنند چیزی بگوید.^{۴۶} [تأکید و پاورقی از ما است].

توکلی طرقي اضافه می‌کند:

از آن پس نیز مخالفان بهائیان، برخلاف پیشینیان، کمتر به مبانی و قوانین

^{۴۶} مرحوم آیت‌الله کاشانی به ضرورت اسلام‌مداری پا روی حق گذارده و با آگاهی از تعالیم دین بهائی درست برخلاف واقع سخن گفته است. اگر واقعا تعالیم بهائی مهملائی است که آیت‌الله شرح داده چرا به جای تشویق مردم در بدست آوردن این آثار و پی بردن به بیهودگی آن، او مردم را بر حذر می‌دارد که دور آن نگردند و در مورد آن حرف نزنند؟

آئین بهائی پرداختند و بیشتر به اشاعه این باور برخاستند که آئین باب و بهاء مرامی سیاسی است که [به نوشته انور ودود] «یگانه منظور آن شیاطین سوق مردم به اسم دین به بی دینی و لامذهبی می‌باشد».

(توکلی طرفی ۱۳۸۰: ۸۹)

در کمتر کشوری دیده شده که با یک زمینه سازی زیرکانه وقایع تاریخی را که حاصل سال‌ها تاثیرات متقابل فرهنگ و تاریخ و اعتقادات مردم در آن جامعه است به بیگانه نسبت دهند و به تدریج، به قول دکتر توکلی طرفی «نقشی را که پروردگار در چرخش ایام در تاریخ‌نگاری کهن ایران بر عهده داشت در تاریخ‌نگاری نو قدرت‌های استعماری بر عهده [بگیرند]». دکتر توکلی طرفی ادامه می‌دهد:

این نگرش عجیب در تاریخ‌نگاری که با گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران عجین است روندی دگرستیز و دگرزدا بود که تحولات داخلی در ایران را به کل زائیده نقشه و اراده‌ای خارجی قلمداد می‌کرد. بدین سان معماران ایرانی این شگرد در پی آن بودند که حریفان وابسته خویش را از گستره همگان بزدايند. این روش که نخستین بار علیه بابیان و بهائیان به کار گرفته شده بود، گفتمان و سامان سیاسی ایران را به سوی نفرت پروری، خشونت ستائی و خودکامگی گسیل داشت.

(توکلی طرفی ۱۳۸۰: ۹۰)

حوادث ایران از آن پس با مذهب عجین شد. تشکیل گروه فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی و اقدام افراد این گروه به ترورهای سیاسی شخصیت‌های برجسته کشور مثل احمد کسروی، عبدالحسین هژیر (وزیر دربار)، سپهد رزم‌آراء (نخست وزیر)، حسین علاء (وزیر دربار)، حسن امامی (امام جمعه تهران) و دیگران نتیجه‌اش قوت گرفتن نیروی مشترک روحانیون و بازاریان شد. جامعه روحانیت دولت شاه را به گروگان گرفت و میزان قدرت خود و ضعف دولت را در زورآزمایی‌های متعدد، با عکس‌العمل دولت در برابر این ترورها و وسعت ظلم‌هایی که بر بخشی از ایرانیان یعنی بهائیان روا می‌داشتند برآورد می‌نمود. دستیار دیگر روحانیت در این مبارزه،

دولت‌های ضعیف، رؤسای ادارات و مامورین متنفذ محلی بودند که با اعمال نفوذ و یا سهل‌انگاری‌های عمدی جلوی هر نوع اقدام قضائی و امنیتی را می‌گرفتند.

روش کار روحانیت در مبارزه با بهائیان کشتار آنان ویران ساختن خانه و زندگانی ایشان، آواره ساختنشان از زادگاه و شهر خود و نشان‌نشان به خاک سیاه بود. اعمال نفوذ بر دستگاه دولت برای تبریئه قاتلان و عدم رسیدگی به شکایات بهائیان و سرانجام بستن پرونده پس از تبریئه سریع قاتلان و مجرمان ورق برنده‌ای بود که روحانیت در مقابل دولت شاه بر زمین می‌زد. تنها پس از ضعف و عقب نشینی کامل دولت‌ها و شاه در این زمینه بود که روحانیت توانست در طول چند دهه مردم ایران را علیه شاه بسیج کند و به حکومتی که قرن‌ها بر آن چشم دوخته بود برسد.

هدف ما در این صفحات بررسی تاریخ اخیر ایران نیست بلکه نشان دادن وضع جامعه بهائی در دوران محمد رضا شاه و نمودن رنج‌های این جامعه و ظلم‌هایی است که بر آنها رفته. در این راستا در صفحات آینده به بررسی چند واقعه خواهیم پرداخت و از آوردن صدها مورد اخراج بهائیان از کار و ضرب و شتم و پایمال نمودن حقوق ایشان که مثنوی را هفتاد من کاغذ خواهد کرد خودداری می‌کنیم.

در این زمینه عدالت حکم می‌کند باز اضافه نمائیم ظلم‌هایی که در آن دوره بر جامعه بهائی رفت (از جمله آنچه در صفحات بعد خواهد آمد) با آنچه در دوران جمهوری اسلامی از خشونت و دشمنی و کشتار و آتش سوزی بر سر بهائیان آمده قابل مقایسه نیست. در دوره پهلوی نیز بهائیان فراوانی را کشتند، خانه‌ها را غارت نمودند و ظلم‌های فراوان روا داشتند. اما عامل اصلی مآلایان و اشرار بودند با بهره‌مندی از ضعف و ناتوانی دولت‌ها و تظاهر شاه به مسلمانی به این شرارت‌ها دست می‌آلودند.

عدالت‌مداری در مورد بهائیان در زمان پهلوی‌ها در قاموس مآلایان مساوی با انحراف از موازین اسلامی بود و به نارضایتی آنان از دستگاه و وسعت‌گرفتن انتقاداتشان از دولت از منابر مساجد و حسینیه‌ها می‌انجامید. اما وقتی دولت و شاه در مقابل کشت و کشتار بهائیان ساکت می‌نشستند و در نتیجه دستگاه عدلیه متهمین جنایات را با سلام و صلوات آزاد می‌ساختند آنگاه انتقادات فرو می‌کشید و دعا به جان ملوکانه چاشنی و عظم آخوندها می‌شد.

با این همه در آن دوران به طور رسمی از بهائیان کسی را به زندان نیانداختند و مورد شکنجه‌های غیر انسانی قرار ندادند، ایشان را از مدرسه و دانشگاه نراندند، اخراجشان از کار دولتی نه عمومی و دسته جمعی بلکه گاه به گاه بود، بهائیان از تجارت و داشتن کسب و کار ممنوع نشدند، برخی اساتید بهائی در دانشگاه تدریس می‌کردند و از کسانی که دارای تخصص بودند در مشاغل مهم استفاده می‌شد. تفاوت بهائی آزاری در دوران محمد رضا شاه با دوران جمهوری اسلامی در این است که اینک همان ملّایان که دشمنان قسم خوردهٔ دین بهائی بوده و هستند در جای شاه قرار گرفته‌اند و با استفاده از قدرت بیکران مالی و نیروی نظامی و دستگاه‌های امنیتی دستشان در هر نوع آزاری باز است. با برشمردن گزیده‌هایی از توطئه‌پردازی‌ها، شایعه‌سازی‌ها، قتل و کشتارها، ردّیه نویسی‌ها، و جریان‌ات ضد بهائی در زمان محمد رضا شاه پهلوی به شرح یک یک آن‌ها خواهیم پرداخت.

- ۱ - توطئه پردازی و دشمن‌تراشی.
- ۲ - یادداشت‌های کینیناز دالگوروکی یا اسرار پیدایش مذهب باب و بها در ایران.
- ۳ - کشتار بهائیان در شاهرود.
- ۴ - هشتاد و یک ضربه چاقو بر پیکر یک طیب.
- ۵ - عشق، حسادت و خباثت، قتلی فجیع در ابرقو و پی آمدهای آن.
- ۶ - بهائی ستیزی آیت‌الله بروجردی و حجة الاسلام فلسفی، اشغال نظامی مرکز اداری بهائیان ایران (حظیرةالقدس).
- کشته شدن هفت نفر در هرمزک یزد- وقایع حصار خراسان.
- ۷ - انجمن ضد بهائیت حیجّیه.
- ۸ - دکتر فریدون آدمیت، مورّخ یا ردّیه نویس.
- ۹ - سفرنامهٔ ناصر خسرو و بهائیان، سفالینه‌ای بی ارزش.
- ۱۰ - بهائیان: جاسوس، عاملان روس، انگلیس امریکا، صهیونیسم.
- ۱۱ - تهمت بی‌علاقگی به میهن.
- ۱۲ - هویدا، وزراء و بلندپایگان معروف به بهائی در زمان شاه.
- ۱۳ - تحقیر، خوار داشتن و نجس شمردن.

۱- توطئه‌پردازی و دشمن تراشی

تنها پادزهر شایعه و توطئه چیزی جز آزادی اطلاعات و اندیشه‌ها از یک سو و جامعه‌ای خود بنیاد و متکی به خود از سوی نیست.

عباس میلانی

این بخش از کتاب را با بحثی دربارهٔ تئوری توطئه آغاز می‌کنیم زیرا همانگونه که خواهیم دید بیشتر اتهاماتی که بر بهائیان وارد شده و می‌شود ریشه در توهم توطئه دارد و بکلی با حقایق بیگانه است.

در علم جامعه شناسی «تئوری توطئه» Conspiracy theory مطلبی شناخته شده است^{۴۷} و آنطور که تحقیقات دانشمندان نشان می‌دهد این امر برای مردم کشورهای شرقی جاذبهٔ بیشتری دارد. اما در میان شرقیان، ایرانیان از هر جامعهٔ دیگری در ساختن پذیرفتن و پراکندن شایعات و اعتقاد به اینکه پشت هر واقعه‌ای توطئه‌ای خارجی قرار دارد با استعدادترند.^{۴۸}

^{۴۷} دکتر احمد اشرف اصطلاح تئوری توطئه Conspiracy theories را به درستی «توهم توطئه» ترجمه نموده و در چند مقاله به بحث جامعی از این مساله پرداخته، نک: (Ashraf 1993: 138-47; 1997: 57-88) و نیز: (اشرف ۱۹۹۵: ۷-۴۵).

^{۴۸} از جمله نگاه کنید به کتاب دانیل پایپر به نام «دست پنهان: واهمهٔ خاور میانه از توطئه»، که در صفحهٔ ۷۶ ایرانیان را از نظر اعتقاد به تئوری توطئه در همهٔ جهان اول می‌داند (Piper, 1996).

تئوری توطئه بر این مبنا است که بر اساس شایعات و یا باورهای مردم یک یا چند گروه (دینی، سیاسی، اقتصادی، نژادی، و یا صنفی) بطور سری بر علیه گروه‌های دیگر (معمولاً همان گروهی که شایعه آن توطئه را دامن می‌زند) مشغول تباری و دسیسه چینی هستند. این شایعات با بروز بحران‌های سیاسی و اجتماعی ازدیاد می‌یابد. دکتر احمد اشرف می‌نویسد: «عوامل این توطئه‌ها، خواه خیالی و خواه حقیقی، در نظر [گروه دیگر]، دشمنی واقعی و نیروی اهریمنی پر قدرت سازمان یافته‌ای بشمار می‌آیند که چهره‌ه کریه و غیر انسانی خود را زیر نقابی پنهان می‌دارند» (Ashraf 1997: 58).

در ایران این توطئه‌ها مجموعه باورهایی است که بر آن مبنا سیر تاریخ و تحولات سیاسی و اجتماعی ایران را از زمان هخامنشیان تا به امروز حاصل سیاست‌ها و اقدامات دشمنان خارجی و دست‌های مخفی آنان می‌داند.

آنچه این توهمات را در میان ایرانیان قوی‌تر و باورکردنی‌تر ساخته پیش‌زمینه تاریخی و دینی است که در ذهن و ضمیر ملی مردم ایران حضور دارد. اعتقاد به دو وجود اهورائی و اهریمنی در دین کهن ما ایرانیان (زردشتی) که عرصه کیهان را میدان مبارزه همیشگی بین خوب و بد می‌داند - و نفوذ این فکر در اسلام (شیطان - رحمن)، موجب گردیده که سازمان فکری ما جهان را در دو اردوی خوب و بد، زشت و زیبا، خودی و بیگانه، و غریبه و آشنا ببیند. تفکر تاریخی شیعی در توطئه خلفا برای پایمال نمودن حق خانواده پیامبر اسلام، دخالت‌های آشکارا و فراوان روس و انگلیس در امور ایران در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و حمایت سفارتخانه‌های ایشان از برخی رجال و وزراء، سران عشایر، علما و بازرگانان عمده که به انتساب خود به قدرت خارجی می‌بالیدند، و نیز حوادث سیاسی ایران از دهه ۱۹۴۰ تا ۱۹۸۰ میلادی، خواه ناخواه موجب بروز حالتی از سوء ظن و واهمه از حضور و دخالت‌های قدرت‌های خارجی در ایران شد و زمینه را برای اعتقاد به توطئه‌ای پنهانی در همه امور کوچک و بزرگ آماده ساخت.

با آنکه این وقایع تاریخی می‌تواند زمینه‌ساز تصور و توهم توطئه باشد و با توجه به

اینکه باور به توطئه در بیشتر جوامع در حدی معقول و محدود حضور دارد،^{۴۹} پژوهشگران نمی‌دانند علیرغم تحولات گوناگونی که در جهان رخ داده و با این همه اسناد و کتاب‌های مستندی که در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران نشر شده چرا هنوز در افکار ایرانیان چند دولت خارجی مثل انگلیس و روس و آمریکا و یا صهیونیست‌ها از چنان قدرت جادویی و تسخیرناپذیری بهره‌مندند که به قول احمد اشرف می‌توانند در جزئیات زندگانی ما دخالت کنند و خواسته‌های خود را در همه زمینه‌ها - آن هم به دست رجال و مردم ما - برآورند. ضرب المثل رایج که اگر زن و شوهری با هم نزاع کنند سیاست انگلیس‌هاست و اصطلاحاتی مثل «سیاست انگلیس‌ها»، «نوکر اجنبی»، «کار کار انگلیس‌هاست»، «وجیه المله» (کسی که عامل سیاست خارجی است ولی چهره‌ای ملی به خود دارد)، و اینکه انگلیس را «روپاه مکار» بنامند نشانه نفوذ دامنگیر و عمیق این طرز تفکر در همه سطوح اجتماعی ایران است. (Ashraf 1993: 139) کتاب محبوب و پرفروش دانی جان ناپلئون به قلم ایرج پزشک‌زاد، داستان مردی که دست انگلیس‌ها و دخالت آن‌ها را در تمام شئون زندگانی خود می‌دید و از سایه خود نیز شک داشت، نمونه روشن این طرز فکر رایج است.

دکتر احمد اشرف در مقاله یاد شده در بالا نوشته‌های برخی از تاریخ‌نگاران و صاحب‌نظران ایرانی را در سی و چهار سال اخیر مورد بررسی قرار داده و توطئه‌های خارجیان را که بر اساس تصور یا توهم ایشان بیان گردیده در چند بخش طبقه‌بندی نموده که ما بر حسب تقدم تاریخی در اینجا می‌آوریم. برای آگاهی از جزئیات هر سر فصلی خوانندگان می‌توانند به مقاله مزبور مراجعه نمایند:

توطئه دولت مقدونی یونان (برای یونانی کردن رقیب بزرگ خود ایران در زمان هخامنشیان) - توطئه مانویان از زمان باستان (با نام‌های مختلف) برای آنکه مانع گردند ایران مقام طبیعی خود را (که کشوری قدرتمند و پیشرفته باید باشد) در جهان

^{۴۹} مثل شایعات در مورد قتل پرنسس دیانا در پاریس و نسبت دادن آن به این و آن، یا اینکه فرستادن انسان به ماه توطئه‌ای از سوی آمریکا برای نشان دادن قدرت خود به شوروی سابق بوده و این که هرگز بشر به ماه پا نگذاشته بلکه همه آنچه از تلویزیون‌ها پخش شد در صحرایی در آمریکا فیلم برداری می‌شد، یا شایعات مربوط به بشقاب‌های پرنده و غیره.

احراز نماید - توطئه برای در هم شکستن قدرت ایران ساسانی با حمله اعراب مسلمان - ایجاد تزلزل و بدبختی در ایران با حمله مغول و یا قبایل ترک زبان دیگر - توطئه ایجاد جنگ‌های صلیبی به همین هدف - ایجاد مذهب شیعه در ایران در عهد صفویه برای ایجاد نفاق در اسلام. و در رابطه با وقایع دوره قاجار تا امروز موارد زیر را می‌توان نام برد: توطئه‌های روس‌ها - توطئه‌های انگلیس‌ها - توطئه‌های سیا و CIA و امریکا، دست داشتن این سه قدرت در تمام انقلابات و تحولات ایران مثل تغییر رژیم‌ها، تغییر دولت‌ها، قتل‌های سیاسی، و سرانجام توطئه‌های فراماسون‌ها، صهیونیست‌ها و بهائیان (که به نظر آنان جملگی با دست خارجیان ایجاد شده‌اند). در مورد یک واقعه نیز ممکن است چند تهمت و شایعه رواج یابد. مثلاً در واقعه جمعه سیاه پیش از انقلاب (۱۷ شهریور ۱۳۵۷ / ۸ سپتامبر ۱۹۷۸) که در میدان ژاله تهران جمعی کشته شدند دو تئوری از سوی مخالفان و موافقان انقلاب رواج یافت. موافقین انقلاب آن تیراندازی را کار سربازان اسرائیلی، و مخالفان انقلاب کار چریک‌های فلسطینی دانستند (Ashraf 1993: 145).

بهائیان و تهمت‌های رایج

این شرح را برای آن آوردیم که نشان دهیم فقط بهائیان نیستند که در معرض این تهمت‌ها قرار دارند بلکه آویختن به چنین تصوّراتی عام و وسیع است و حدّ و مرزی نمی‌شناسد. اگر هر یک از وقایع تاریخی و تحولات اجتماعی ایران را که در بالا بر شمرديم ارتباطی با سیاستی خارجی داشته و یا مورد علاقه قدرت‌های بیگانه بوده در مورد دیانت بهائی به دلایل روشن چنین نیست. در سالیان اخیر اسناد محرمانه دولت انگلیس از حالت «حفاظت» خارج شده و در دسترس همگان قرار گرفته است. ده‌ها محقق ایرانی برای کارهای پژوهشی خود در این اسناد کندوکاو نموده و آنچه در مورد ایران بوده زیر ذره بین قرار داده‌اند. اما حتی یک سند که نشان ارتباط انگلیس با آئین بهائی باشد نیافته‌اند. در مورد دین بهائی محققان روس در اسناد دولتی روسیه تزاری تحقیق کرده و کتاب‌ها نگاشته‌اند و آن اسناد نیز مانند اسناد انگلیس هم اکنون در دسترس همگان است. در آنجا نیز هیچ سندی نیافته‌اند که بر آن مبنی

روسیه تزاری سازنده آئین بهائی باشد و یا با سران این آئین بند و بستی داشته باشد. پس از انقلاب اسلامی اسناد ساواک به دست دولت انقلابی افتاد، اسناد وزارت کشور، وزارت امور خارجه، رکن دوم ستاد ارتش نیز برایشان آشکار گشت. هیچ سندی که مبنی بر ارتباط محرمانه دولت و رژیم سابق با دیانت بهائی و یا دلیل بر جاسوسی آنان و یا ارتباط با ساواک باشد یافت نشد. با اشغال سفارت امریکا اسناد آن سفارتخانه کشف شد و در کتابهای قطور منتشر گشت. در هیچکدام از اسناد آن «لانه جاسوسی» نیز سندی که حاکی از ارتباط بهائیان با سازمان سیا و یا امریکائیان باشد وجود نداشت. اگر چنین بود امروزه آن اسناد با آب و تاب منتشر می گردید و به عنوان مدرکی مستند علیه بهائیان به کار می رفت.

اسمعیل رائین که دشمنی او با دیانت بهائی از ردیه هایی که نگاشته آشکار است کتابی در مورد سازمان فراماسونری ایران منتشر کرد و نام و نشان فراماسون های ایران و ارتباط ایشان را با دستگاه های مختلف افشا نمود. اما جز در یک مورد - آن هم یک بهائی ایرانی در امریکا - در هیچ جای آن کتاب از این که افراد بهائی در ایران عضو انجمن فراماسونری باشند حرفی به میان نیامده.

اتهام ارتباط دین بهائی با دولت اسرائیل و صهیونیسم فقط به خاطر حضور اماکن مقدس بهائی در حیفا و عکاست. تصور نمی رود آنان که چنین اتهامی به بهائیان می زنند از این حقیقت تاریخی غافل باشند که بهاءالله و خانواده ایشان زمانی با توافق دو دولت مسلمان ایران و عثمانی به سرزمین اسرائیل کنونی تبعید شدند که آنجا متعلق به امپراطوری عثمانی و زیر نفوذ و سلطه آن دولت بود. می بایست هشتاد سال بگذرد تا تحولات جهانی و دو جنگ بین المللی تشکیل دولت اسرائیل را میسر سازد و حربه ای به دست مخالفان دیانت بهائی بدهد تا آتش دشمنی و نفرت از بهائیان را در قلب هم میهنانشان شعله ور سازند. به این نکته نیز توجه نمایم که هیچیک از این اتهامات، که دین بهائی ساخته دست این و آن است و یا با دولتی خارجی بند و بست دارد تا اواسط دهه ۱۹۳۰ میلادی یعنی قریب هشتاد سال پس از ظهور این آئین مطرح نبود و همه اینها زمانی مطرح شد که ملایان در مباحثه علمی و دینی با بهائیان احساس درماندگی نمودند.

ملاحظه پایداری و دوام آئین بهائی در ایران، علیرغم یکصد و شصت پنج سال رنج و آزار و کشتار و شکنجه، عامل دیگری است که برخی باورکنند قدرتی بزرگ و نامرئی پشت سر این نهضت است. چگونه می‌توان تصور نمود یک نهضت دینی کاملاً ایرانی بتواند این چنین در مقابل آزارها مقاومت کند، بهترین منابع انسانی خود را در زندان‌ها، بالای دارها و جلوی مسلسل پاسداران از دست بدهد و کماکان مقاومت ورزد؟ چگونه است که همه گروه‌ها و نهضت‌هایی از اواخر قرن نوزدهم در ایران سربرافراشتند به نحوی سرکوب ملایان شدند و فراموش گشتند، حتی نهضت مشروطیت ایران با آن همه عظمت، که فصل نوینی در تاریخ سیاسی ایران گشود، به فراموشی سپرده شد ولی آئین بهائی هنوز از بین نرفته است؟ پس مطمئناً دست قدرتمند سیاست‌های خاصی پشت آن قرار دارد.

اما کسی نمی‌پرسد سیاست‌های خارجی چه سودی می‌برند که ایرانیان بهائی باشند. جز آنست که بهائیان به تصدیق هم‌میهنانشان مردمانی درستکار و صدیق، مهربان و خیرخواه، آراسته به صفات انسانی، آگاه و با سواد، و دور از اعتیاد به مشروب و مواد مخدر و یا ارتکاب به جنایت و قاچاق هستند. آیا چند تن بهائی به این اتهامات در پشت میله زندان‌های حکومت اسلامی به سر می‌برند؟ در روزگاری که اعتیاد به انواع مواد مخدر در میان جوانان غوغا می‌کند و همگان از پستی گرائیدن مبانی اخلاقی در جامعه ایران می‌نالند آیا یک دختر یا پسر بهائی را می‌توان نشان داد که مشمول این گروه جوانان باشد؟ آیا این‌هاست خواسته‌های صهیونیسم و سیا و انگلیس برای ایران که به دست بهائیان اجرا می‌شود؟

برای تایید سخنان بالا به کتابی به نام *بهائیت در ایران* که مرکز اسناد انقلاب اسلامی آن را نشر نموده اشاره می‌نمایم. این کتاب کوششی است بی‌فرجام در اثبات این نکته که دیانت بهائی را قدرت‌های بزرگ برای ایجاد شکاف در اسلام و عقب ماندن و انحطاط کشورهای اسلامی ایجاد کرده‌اند.

جامعه‌شناسان و متخصصین علم تاریخ در غرب سال‌هاست در مورد علل عقب‌ماندگی مردم مسلمان و انحطاط کشورهای شرقی تحقیق می‌کنند و حاصل آن تحقیقات در دسترس همگان است. شیوع وسیع بیماری طاعون در هند و چین و

ایران در پی حمله مغول علاوه بر اتلاف هزاران تن از مردم خسارات عمده اقتصادی و مالی همراه آورد و رکود چشمگیری را سبب شد. از آن سو کشف معادن فراوان نقره در امریکا مستعمره چیان اروپایی را از لحاظ مالی و تجاری پیش انداخت و سرازیر شدن کالاهای ماشینی اروپایی به شرق صنایع بومی کشورهای مسلمان مخصوصاً نساجی را مورد خطر شدید قرار داد. پیشرفت اقتصادی و فرهنگی غرب را استفاده از راه دریایی کانال سوئز و رنسانس اروپا تسریع کرد و شرق از آنچه که بود هم از اروپا عقب تر افتاد. بر همه اینها باید اختلافات داخلی و التیام ناپذیر بین فرقه‌های دین اسلام و گرایش به خرافات و شیوع تریاک را افزود.

از تازه‌ترین تحقیقاتی که در این زمینه به عمل آمده کتاب ایلیا گایدوک پژوهشگر روس به نام «اروپا و اسلام در طول قرن‌ها» است. وی روابط سیاسی، اقتصادی، نظامی اروپا و غرب را از قرن هفدهم به این سو مورد تحقیق قرار داده و سرانجام به این نتیجه رسیده که عقب ماندگی اسلام - مخصوصاً از قرن هفدهم میلادی به این سو - به خاطر قشری گرائی، اسیر کردن روشنفکران اسلامی در تار عنکبوتی از خرافات، عقب ماندن جهان اسلام از کاروان علم، و پشت کردن مسلمانان به عصر روشنگرائی است.

وی می‌گوید آنچه امروز جهان را تهدید می‌کند اختلاف تمدن‌های دینی مثل اسلام و مسیحی نیست بلکه اختلاف بین نیروی تازنده تمدن و روشنفکری و نیروی باز دارنده مخالف آن است (Gaiduk 2003).

با این همه تحقیقات علمی این ادعا که بهائیان علل شکست کیان اسلام بوده‌اند جز اتهامی بی اساس و بچگانه چیز دیگری نیست.

جاسوسان و قاضیان شرع

با چنین بار سنگینی از گناه که برگردن بهائیان نهاده‌اند عجب اینجاست که با ردّ بهائیت و آوردن اسلام تمامی اتهامات جاسوسی‌ها و تهمت ایجاد تفرقه در کیان اسلام و مبارزه با رژیم و غیره و غیره یکباره محو و نابود می‌شود. بهائیان زندانی شغل و کار خود را پس می‌گیرند، بر سر خانه و زندگانی خویش می‌روند و پرونده «سیاه»

اعمالشان چون برف سپید می‌گردد! دلیلی روشن‌تر از این برای بی‌پا بودن تهمت جاسوسی بهائیان نمی‌توان یافت.

در دوران انقلاب بیش از دویست بهائی را از زن و مرد به اتهام جاسوسی برای اجانب - ولی بخاطر اعتقاد به بهائیت - به دست جوخه‌های آتش سپردند. این بهائیان می‌توانستند حرف قاضی را بپذیرند و با تشرف ظاهری به اسلام بخشوده شوند. از مرگ رهائی یابند و تمام سوابق و تهمت‌های جاسوسی ایشان ناگهان از بین برود. اما مرگ و شهادت را برخدعه و دروغ ترجیح دادند.^{۵۰}

بهائیان قوم و ملتی جدا از ملت ایران نیستند که در پایان قرن نوزدهم از خارج به این سرزمین آمده باشند. مردمی هستند برآمده از قلب و دل ایران با سابقه اسلامی و زردشتی و یهودی. اینان با ایمان به آئین بهائی دین سابق خود را نفی نمی‌کنند. بسیاری خانواده‌هایی که برخی از افراد ایشان مسلمان و برخی بهائی هستند و موضوع را بسیار عادی و طبیعی می‌دانند. چه بسیار روستاها و مزارعی که کشاورزان بهائی و غیر بهائی دوش به دوش هم در آن به آبادانی و کشت و زرع می‌پردازند. چه فراوان پیشه‌وران و کارگران و کارمندان و دانشجویان که با همکاران بهائی خود بدون تبعیض و تعصب در محیط کار و تحصیل سال‌ها کنار هم دوستی صمیمانه و خدشه‌ناپذیر داشته‌اند. ازدواج‌های مختلط نیز بین بهائیان و مسلمانان کم نبوده است. وقتی به اینان می‌گویند که همسر یا دوست یا همکار بهائی شما جاسوس امریکا و انگلیس و صهیونیسم است، اگر این حرف را شوخی نگیرند لاقلاً در سوء نیت گوینده تردید نخواهند کرد.^{۵۱}

^{۵۰} نگاه کنید به فصل نهم، بخش فاجعه بهائی‌کشی شیراز.

^{۵۱} هم‌چنین نگاه کنید به فصل پانزدهم «بالا رفتن تب توهم توطئه در جمهوری اسلامی».

۲ - یادداشت‌های کینیاژ دالگوروکی یا اسرار پیدایش مذهب باب و بها در ایران

برای آن که یک نمونه از ماهیت مخالفت با دیانت بهائی را نشان داده باشیم جزوه‌ای را در این صفحات معرفی می‌نمائیم که ظاهراً پیش از جنگ جهانی دوم یعنی حدود سال ۱۳۱۴ شمسی / ۱۹۳۵ م. نوشته شده است. اگر این جزوه هفتاد ساله هنوز در ایران چاپ و منتشر نمی‌شد ضرورتی برای معرفی و بحث در آن نمی‌یافتیم. اما با آنکه بارها دانشمندان ایرانی جعلی بودن آن را به دلایل مختلف ثابت کرده‌اند، و با اینکه ساختار و سازمان داستان حکایت از افسانه‌ای پوچ و تخیلی دارد، باز هم امروزه این جزوه در مبارزه با دیانت بهائی مورد استفاده قرار می‌گیرد و ناآگاهان را بیشتر می‌فریبد.

یادداشت‌های کینیاژ دالگوروکی ابتدا به صورت جزوات خطی به نام «زنجیر خوش‌بختی» برای این و آن فرستاده می‌شد و بر بالای آن نسخ خطی آمده بود:

زنجیر خوش‌بختی

چون قرائت این سطور از نظر مذهبی و اخلاقی و مملکتی و تاریخ واجب شمرده شده او را زنجیر خوش‌بختی قرار دادیم در هر خانواده وارد شود خوش‌بختی با خود خواهد برد و چنانچه نگاهداری شده یا استنساخ نشده رد شود ملال خاطر فراهم خواهد آمد. آنچه تاکنون شنیده شده و به تجربه رسیده است چندین خانواده بواسطه استنساخ خوش‌بخت شده و چندین خانواده بواسطه نگاه‌داری به سختی معیشت و مرض مبتلا شده‌اند. یک نسخه سواد

بردارید و به نزدیک‌ترین دوست خود هدیه کنید، قطع زنجیر خوش‌بختی باعث بدبختی است.^{۵۲}

خوانندگان ملاحظه می‌نمایند که به چه ترفندهایی در سال‌هایی که امکان کپی و چاپ کم بود در گسترش این جزوه کوشیده‌اند.

این اثر برای نخستین بار در سالنامه خراسان در سال ۱۳۲۲ / ۱۹۴۳ به طبع رسید و بعد چاپ‌های دیگری از آن در تهران منتشر شد. نسخه خراسان و نسخه‌های اولیه تهران دارای اشتباهات فراوان تاریخی بود و جعلی بودن داستان را آشکار می‌ساخت. لذا با هر چاپ جدید غلط‌های فاحش تاریخی چاپ قبلی به صورتی اصلاح گردید تا از وقاحت جعلی بودن آشکار آن بکاهد.^{۵۳} به طوری که اکنون نسخه چاپ سالنامه خراسان و نسخه‌های مکرر چاپی بعدی اختلاف فاحش در تاریخ‌ها و عبارات و وقایع دارند.

نویسنده این یادداشت‌ها هنوز ناشناس مانده است. نخستین توزیع نسخ خطی آن در خراسان و نیز نخستین چاپ آن در سالنامه خراسان می‌تواند آن را با آقای حلبی، از مشهد، که بعدها سازمان حجّتیّه را به منظور مبارزه با بهائیت ایجاد کرد ارتباط

^{۵۲} حسن اعظام قدسی، اعظام الوزراء در کتاب خود: *خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله* (جلد دوم، تهران ۱۳۴۲) از جزوه‌ای خطی بنام «زنجیر خوشبختی» نام می‌برد که از یکی از دوستان خود دریافت داشته و آن را عیناً در کتاب بالا نقل کرده است (صفحات ۴۴۹ تا ۴۷۱). وی می‌نویسد: «این جزوه مبارک از یادداشت‌های کینیاژ دالگورکی یا شیخ حسین لنکرانی موجد مسلک بابی و ازلی و بهائی است که در زمان سلطنت محمد شاه قاجار در ایران ماموریت داشته». (ص. ۴۴۹).

^{۵۳} آقای حسن اعظام قدسی (یادداشت بالا) پس از نقل کامل جزوه زنجیر خوشبختی (یادداشت‌های دالگورکی) می‌نویسد: «اینک شرحی از احکام را که به وسیله انگلیس‌ها به دست آورده ذیلاً درج می‌نمایم» و به دنبال آن احکام و فرائض دیانت بهائی را که همگان می‌دانند و از هر بهائی می‌توان پرسید تقریباً بی‌کم و کاست آورده است. وی در پایان برای آنکه از قافله عقب نماند باز تأکید می‌کند که همه این اطلاعات را با زحمت از انگلیس‌ها به دست آورده بدون آن که بگوید انگلیس‌ها چه خصوصیتی با وی داشته‌اند که این اسناد محرمانه! را در اختیارش گذارده‌اند (صص ۴۷۱ - ۴۷۴).

دهد ولی هیچ دلیلی بر اثبات این امر نداریم. زمانی که در ایران بودم نیز در جایی دیدم آقای علی جواهر کلام را نویسنده این یادداشت‌ها معرفی کرده بود. آقای سید محمد باقر حجازی مدیر روزنامه وظیفه در شماره ۴۱ مورخ ۱۸ مهر ۱۳۲۳ می‌نویسد: «این یادداشت‌ها توسط یکی از رجال ایران در سال ۱۳۱۴/۱۹۳۵ منتشر شده بود و سبک عبارت آن توسط مدیر وظیفه (خود آقای حجازی) تصحیح و بعد به پیوست کتاب اسلام و مهدویت به طبع رسید». از این جمله معلوم می‌گردد هر که دستش به این آش شله قلم کار رسیده محض رضای خدا نخودی به آن اضافه نموده است^{۵۴}.

محتوای یادداشت‌ها

بر اساس این یادداشت‌ها، کینیاژ دالگوروکی دیپلمات سفارت روس است که پس از تکمیل زبان فارسی در دانشگاه روسیه از طرف وزارت امور خارجه آن کشور روانه ایران می‌گردد و مأموریتی دارد که حتی سفیر روسیه در ایران نباید از آن با خبر شود. در ایران احساس می‌کند که باید فارسی و عربی خود را کامل‌تر نماید لذا توسط منشی سفارت با معلمی که اصلاً مازندرانی است به نام شیخ محمد، آشنا می‌گردد. وی یکی از طلاب مدرسه پامنار است و دالگوروکی توسط او به حوزه شخص عالمی به نام حکیم احمد گیلانی راه می‌یابد و بزودی مورد اعتماد حکیم احمد قرار می‌گیرد. سپس اصول دین اسلام را می‌آموزد و مسلمان می‌شود. تمام وظایف دینی مثل نماز و روزه را بجا می‌آورد ولی از ختنه کردن که به خاطر سن بیست و هشت سالگی به قول خودش برای او خطر داشته، به قول خودش، به اصل «التقیة دینی و دین آبائی» (تقیه کردن دین من و اجداد من است) معاف می‌گردد. سپس با دختری ایرانی به نام زیور، برادرزاده شیخ محمد، ازدواج می‌کند.

از قلم جاعلین این ردیه، این دیپلمات روس برای آنکه کاملاً به صورت ملایان در آید از هیچ ترفندی روگردانی نمی‌نماید. برای آشنائی خوانندگان با سبک نگارش

^{۵۴} از آخرین تحقیقات در این زمینه مقاله‌ای است که در آن شیخ ابراهیم زنجانی از علمای اوایل مشروطه و نماینده مجلس دوم را نویسنده این رساله می‌داند. نگاه کنید به: (یزدانی: ۱۳۸۷).

این یادداشت‌ها آنچه دربارهٔ ملا شدن او نوشته شده می‌آوریم:

در این رمضان علاوه بر کسب معلومات و اطلاعات مفیده طریقه عمامه پیچیدن را هم آموخته بودم و چندین دست لباس و عمامه و قبا و کفش‌های ساغری^{۵۵} و نعلین و شال‌های ظریف خریده تمام این البسه مانند لباس علمای مشخص و با عنوان تهیه شده بود. در وقت نماز تحت‌الحنک^{۵۶} می‌انداختم و اذکار و ادعیه زیاد در تعقیب نماز می‌خواندم. خلاصه یک آخوند به تمام معنی با سواد و معنی بودم. به هر ظهوری بی اعتماد و هر ترقی علمی را برای ایران کفر قلمداد می‌کردم و کماهو دستورات وزارت خارجه و دربار امپراطوری را به موقع اجرا می‌گذاشتم... (یادداشت‌ها: ۱۳).

ماجرا را بر اساس مندرجات کتاب دنبال می‌کنیم: در خانقاه حکیم احمد گیلانی با میرزا آقاخان نوری و نیز با نوکرها و بستگان نزدیک او میرزا رضا قلی و میرزا حسینعلی [بهاءالله] و میرزا یحیی دوستی نزدیک پیدا می‌کند و این دوستی آغاز فعالیت‌های وسیع و خارق‌العاده او برای یک سلسله عملیات ماجراجویانه سیاسی می‌گردد که قتل قائم‌مقام فراهانی و زهر دادن به حکیم احمد گیلانی جزئی از آنست. اما از هیچ یک از اقداماتش حتی سفیر روسیه کوچکترین اطلاعی ندارد. سپس به روسیه باز می‌گردد، به حضور امپراطور می‌رسد و به او می‌گوید که مسلمانیش از روی تزویر و برای خدمت به امپراطوری روس بوده است. شرحی که از حضور خود به امپراطور روسیه آورده مشتی از خروار و نمونه متن این جزوه سرپا دروغ است:

یک دختری که به تن و توشهٔ زیور عیالم بود چند روز و شب او را ادب زن ایرانی و پوشیدن لباس و چادر و چاقچور کردن و روئنده زدن و طریقه روئنده بالازدن و چشم و ابرو بیرون گذاشتن و چند کلمه سخن گفتن به او آموختم و

^{۵۵} ساغری: نوعی کفش که علما و طلاب می‌پوشند.

^{۵۶} تحت‌الحنک: دنبالهٔ عمامه که آن را از زیر چانه می‌گذرانند و به سر می‌پیچند و یا بر شانه می‌اندازند.

شب یکشنبه ۲۷ ژویه [کذا] ۱۸۳۸ به قصر بیلاقی امپراطوری با عیال ساختگی خود که چادر و چاقچور و تنبان زری و آرخالق سمبوسه دار ترمه کشمیری و روپند و نعلین زرد به او پوشانده بودم حاضر شدم و در حضور امپراطور تقلید علماء ایران را در آورده و با عصا زوجه خود را کتک زدم و او هم صدای شغال درآورده نمایش غریبی شد و این نمایش و تقلید از همه زحمات و عملیات پنج‌ساله من در ایران بیشتر موثر افتاد و بی اندازه طرف توجه امپراطور شدم ...

(یادداشت‌ها: ۳۲)

نمی‌توان توهینی از این بالاتر از دست و زبان نویسندگان این جزوه در مورد زن ایرانی و حتی علمای اسلام تصور نمود. سوای آنکه عملیات آرسن لوپنی که به دالگوروکی نسبت داده‌اند ملت ایران را از بالا تا پائین مردمی نفهم، بیسواد، و ناآگاه جلوه‌گر می‌سازد که به آسانی می‌توانند اسیر دست شیادی چون او باشند.

سرانجام موافقت امپراطور را برای رفتن به طرف عتبات جلب نموده به نام آقا شیخ عیسی لنکرانی وارد کربلا می‌شود و پس از کوشش بسیار در مجلس درس آقا سید کاظم رشتی [از روسای فرقه شیخیه] حاضر می‌گردد و به قول خودش با بعضی از طلاب گرم می‌گیرد. در آن کلاس با طلبه‌ای که در نزدیکی منزلش خانه داشته به نام سید علی محمد [باب] از اهل شیراز آشنا می‌گردد و با تمهیداتی، که فقط می‌تواند از مغزهای افیونی و مالیخولیائی تراوش کند، آن طلبه را وادار می‌نماید که ادعای باب علم بودن و صاحب‌الزمانی کند. یادداشت‌ها با همین کیفیت ادامه پیدا می‌کند و اوست که در ادعای بهاء‌الله به آوردن شریعتی نو و تبعید او و همراهانش به بغداد و اعزام مردم بیسواد و عادی به بغداد (با دادن پول) برای ازدیاد جمعیت ایشان و سپس تبعید بهاء‌الله و همراهان به ادرنه و عکا دست دارد.

اشتباهات فاحش تاریخی

این یادداشت‌های مجعول، همانطور که گفتیم، علیرغم دستکاری‌های فراوان هنوز دارای اشتباهات فراوان تاریخی است، و این اشتباهات به تفصیل طی جزوه‌ای

در ۱۲۵ صفحه که از طرف بهائیان ایران نشر شده بررسی گردیده است.^{۵۷} آشفتنگی‌ها و اشتباهاتی که در زمینه امور سیاسی ایران و قتل قائم مقام فراهانی و حکیم احمد گیلانی و غیره در این جزوه وجود دارد از موضوع بحث ما خارج است لذا در این مختصر به چند اشتباه که با جعلیاتش در مورد ساختن آئین بابی و بهائی ارتباط دارد اکتفا می‌کنیم.

در نسخه خراسان می‌نویسد در ژانویه ۱۸۳۸ وارد ایران شده پس از پنج سال اقامت و تشرّف به اسلام و اقدامات گوناگون در ایجاد دین جدید باز به روسیه برمی‌گردد و به قول خود در ژوئیه ۱۸۳۸ (هفت ماه قبل از سفر به ایران!) به قصر ییلاق امپراطور حضور می‌یابد تا گزارش اقدامات را به عرض برساند. در چاپ تهران تاریخ ورود را ۱۸۳۴ نگاشته‌اند که بتوانند فاصله دو سفر را توجیه نمایند. صرفنظر از اینکه چه تاریخی به ایران آمده باشد، جزوه در زمانی از ماجراهای دالگوروکی خیالی با بهاءالله و میرزا یحیی ازل و قتل حکیم احمد گیلانی و قائم مقام سخن می‌گوید که بهاءالله هفده سال و میرزا یحیی (ازل) پنج سال داشته‌اند. سوی آن، تاریخی که برای کشته شدن قائم مقام فراهانی با توطئه خود می‌دهد به هیچوجه با حقایق تاریخی نمی‌خواند زیرا دالگوروکی اصلی که شخص اول سفارت و سفیر روس بود در سال ۱۸۴۶ م. یعنی ده سال پس از قتل قائم مقام (۱۸۳۶ م.) به ایران وارد شد.

در زمینه حضور خود در کلاس درس سید کاظم رشتی و آشنائی با طلبه‌ای به نام سید علی محمد [باب] از اهل شیراز می‌نویسد: «نسبتاً از سایر طلبه‌هایی که با من هم‌درس بودند متمول‌تر و پدرش در شهر شیراز کاسب بود و ماهیانه خوبی برایش می‌فرستاد». بر اساس تمام تواریخ موجود، باب هیچگاه در سلک طلبه‌ها نبود. در آغاز جوانی چند ماهی برای زیارت به عتبات عالیات سفر کرد و فقط یک بار در مجلس درس سید کاظم رشتی حضور یافت و هرگز به صورت طلبه با کسی هم‌درس نگردید. پدر باب آقا سید محمد رضا، که از تجار شیراز بود در ابتدای طفولیت سید

^{۵۷} بحثی در ردّ یادداشت‌های مجعول منتسب به کینیناز دالگوروکی، موسسه مطبوعات امری، نشر اول ۱۳۲۴ شمسی، نشر دوم ۱۳۴۸ شمسی.

علی محمد [باب] مرحوم شد و نامبرده تحت سرپرستی دائی خود میرزا سید علی قرار داشت و از جوانی در امور تجارتنی با دائی همکاری می‌کرد.

در نسخه چاپ خراسان در وصف باب می‌نویسد «ریش مشگی طلائی، و خوش چشم و ابرو، و دماغی کشیده و میانه بالا و لاغر اندام و بسیار خونگرم و به قلیان علاقه مفروطی داشت». چون داشتن ریش مشگی و طلائی از عجایب بوده لذا در نسخه تهران آن را به «ریش تُنک طلائی» تبدیل کرده‌اند که آن هم خلاف واقع است. علاقه مفراط باب به قلیان نیز کاملاً دور از حقیقت است و این را بدان سبب نوشته‌اند که بتواند مصرف حشیش و تریاک را که همین شخص می‌گوید سبب اعتیاد او گردید توجیه نماید. باب به دخانیات معتاد نبود و به حدی از این عادات کراهت داشت که در کتاب «بیان» استعمال آن را منع نمود. پاکی و لطافت و نظافت باب حتی مورد قبول دشمنانش نیز می‌باشد. منع دخانیات در کتاب بیان موجب شد که هر کس را می‌گرفتند و می‌خواستند بدانند بابی است یا نه به او تکلیف کشیدن قلیان می‌کردند، اگر امتناع می‌کرد بابی بودنش مسلم بود.

در نسخه چاپ خراسان پس از ذکر اعلام رسالت باب می‌نویسد: «غوغا برخاست اول کسی که بر ضد او قیام کرد سید رضا پدرش بود که او را از خانه بیرون کرد». چنانچه در بالا دیدیم آقا سید محمد رضا پدر باب بیست و چند سال پیش از برخاستن باب مرحوم شد. سوای آن، از خاندان باب بسیاری به او ایمان آوردند. گروهی که بابی نشدند نیز هیچ‌گاه از احترام و کوشش در حفظ حرمت او کوتاهی نکردند. از نخستین کسانی که در طهران به نام بابی شهید شد یکی هم میرزا سید علی دائی باب بود که چون از آیین خود برنگشت و تبری نکرد همراه با شش تن دیگر از بابیان در سبزه میدان تهران جان خود را در این راه داد.

بقیه مطالب که در مورد سفرهای باب و تیرباران او در تبریز آورده و نیز آنچه در مورد بهاء‌الله و وقایع بعدی آن نگاشته تماماً از این دست است و امیدواریم چند نمونه بالا برای آنکه ماهیت و کیفیت این ردیه را بنماید کافی باشد.

کینیاژ دالگوروکی که بود؟

پرنس دالگوروکی (کلمه کینیاژ روسی به معنی پرنس یا شاهزاده است) Prince Dimitri Ivanovich Dolgorokov از خانواده بسیار معروف روسیه و یکی از دیپلمات‌های برجسته آن کشور بود که از سال‌های ۱۸۴۶ تا ۱۸۵۴ به عنوان وزیر مختار روسیه در ایران خدمت می‌کرد (باب در سال ۱۸۴۴ میلادی یعنی دو سال پیش از آمدن دارلگوروکی واقعی به ایران ادعای خود را در شیراز اعلام کرد). دالگوروکی در خانواده‌ای اشرافی از بهترین تربیت بهره‌مند گردید و در عالم ادب و هنر نیز صاحب ذوق بود. شرح احوال کامل او را می‌توان در نشریه رسمی «شرح حال رجال روسیه»^{۵۸} و یا سالنامه‌هایی مثل Almanach de Gotha یافت. بر اساس اطلاعات این کتاب‌ها وی در سال‌های ۳۷-۱۸۳۲ در هلند، و از ۴۲-۱۸۳۸ در ناپل، و از ۱۸۴۳ تا ۱۸۴۵ در استانبول مأموریت داشت. (این تاریخ‌ها را تطبیق کنید با سال‌های ۱۸۳۴ یا ۱۸۳۸ که نویسندگان جزوه کذائی سال ورود او به ایران نگاشته‌اند). در ژانویه ۱۸۴۶ به عنوان وزیر مختار روسیه وارد ایران شد و تا ماه مه ۱۸۵۴ در سمت خود باقی بود. در آن زمان به فرمان امپراطور به عضویت سنای روسیه انتخاب شد و در عین حال در شورای عالی هنر و ادبیات روسیه عضویت داشت. وفات او در ۳۱ اکتبر ۱۸۶۷ بود.^{۵۹}

در سال ۱۹۳۹ دانشمند روس میخائل ایوانف کتابی با نام قیام‌های بابیه در ایران در سال‌های ۱۸۴۸-۱۸۵۲ نگاشت (Ivanov: 1939). وی برای آنکه به تمام وقایع دسترسی داشته باشد به اسناد وزارت امور خارجه شوروی مراجعه کرد و از آن جمله گزارش‌های کینیاژ دالگوروکی وزیر مختار روسیه را در ایران در مورد نهضت بابی مورد بررسی قرار داد.

دکتر موژان مؤمن در یادداشتی می‌نویسد:

«ایوانف پژوهنده‌ای کمونیست، که دیدگاهش به دیانت بابی و بهائی دوستانه

^{۵۸} Russkii Biograficheski Slovar (vol. 6. St. Petersburg, 1905)

^{۵۹} این شخص با سفیر دیگر روسیه، نیکلای سرکویچ دالگوروکی که در زمان ناصرالدین شاه در ایران مأموریت داشت اشتباه نشود.

نبود، با مطالعه گزارش‌های رسمی دالگوروکی از ایران نشان می‌دهد که وی تا سال ۱۸۴۷ یعنی سه سال پس از ظهور [این آئین]، حتی از وجود دیانت بابی خبر نداشته و گزارش‌هایی که از سال‌های بعد در این زمینه به وزارت امور خارجه فرستاده نیز ناقص و نادرست است. این گزارش‌ها نشان‌دهنده تضاد با آئین بابی است زیرا نامبرده هراس داشته که توسعه این آئین در قفقاز موجب تزلزل قدرت نویافته روسیه در آن نواحی شود. وی در گزارشی پافشاری می‌ورزد که دولت ایران باب را از قلعه ماکو که نزدیکی مرز روسیه زندانی بود به جای دیگری منتقل سازد. دالگوروکی در سال ۱۸۵۴ بازنشسته شد و در سال ۱۸۶۷ وفات یافت بنا بر این از محالات است که نامبرده بتواند در وقایع بغداد و ادرنه و عکا دست داشته و آنطور که می‌نویسد از بهاء‌الله پشتیبانی کرده باشد.»

(Momen 1981: 114-24)

نظریات دانشمندان درباره این جزوه

تکرار چاپ‌های گوناگون یادداشت‌های جعلی که به نام دالگوروکی نشر می‌دادند و اقبال عامه مردم نسبت به خواندن آن توجه دانشمندان ایران را به خود جلب نمود. نظریات ایشان که در زیر ارائه می‌شود جاعلین این نشریه را بیشتر رسوا می‌سازد:

عباس اقبال آشتیانی استاد تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران می‌نویسد: «در باب داستان کینیاژ دالگوروکی حقیقت مطلب این است که آن به کلی ساختگی و کار بعضی از شیادان است. علاوه بر اینکه وجود چنین سندی را تا این اواخر احدی متعرض نشده بود آن حاوی اغلاط تاریخی مضحکی است که همان‌ها صحت آن را به کلی مورد تردید قرار می‌دهد.» (مجله یادگار سال پنجم شماره ۸ و ۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۸ شمسی).

مجتبی مینوی استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی و استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران پس از شرحی که در اثبات عدم انطباق این یادداشت‌ها بر مطالب تاریخی دارد و ذکر ضد و نقیض‌های آن می‌نویسد: «... از روی همین مطالب خلاف

واقع و اغلاط تاریخی که در این یادداشت‌های منسوب به دالقرورکی موجود است می‌توان حکم کرد که تمام آنها مجعول است و این جعل هم باید در ایران شده باشد...». (مجله راهنمای کتاب، سال ششم شماره ۱ و ۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۲، ص ۲۲).

سید احمد کسروی که خود ردّیه‌ای هم به آئین بهائی نگاشته شرحی در شماره چهارم «پرچم نیمه ماهه» در مجعول بودن و حتّی مفتضح بودن این یادداشت‌ها نگاشته و در کتاب بهائی‌گری خود اینطور می‌نویسد:

«... از سه چهار سال پیش نوشته‌ای به نام یادداشت‌های کینیا ز دالغورکی به میان آمده که زنجیره خوش‌بختی گردانیده شده و کسانی نسخه‌هایی برداشته به این و آن می‌فرستند ... بی‌گمان این چیزها ساخته‌ایست و چنانکه به تازگی دانسته شد یک مرد بی‌مایه بلند پروازی که در تهران است و سال‌ها به شناخته گردانیدن خود می‌کوشد این را ساخته و از یک راه دزدانه در میان مردم پراکنده».

فریدون آدمیت می‌نویسد: «این معنی باید دانسته شود که در پیدایش بابیه، عنصر سیاست خارجی هیچ تصرّفی نداشته و مانند صدها فرقه دیگر زاده فرهنگ و جامعه ایرانی بود. جزوه‌ای که بنام یادداشت‌های کینیا ز دالغورکی چاپ زده‌اند ... هیچ اعتبار تاریخی ندارد. دانشمند فقید احمد کسروی نخستین بار از ساختگی بودن آن سخن گفت. این داستان حتّی لطف قصه کودکانه را ندارد. سراپا لوس و مطلوب ذهن مردم متعصّب افسانه‌پسند است» (آدمیت ۱۳۷۸: ۴۵۶).

بدین ترتیب جزوه‌ای که با آن کیفیت نوشته و به قول کسروی از آن «راه دزدانه» در میان مردم پراکنده شد اکنون که سال ۱۳۸۹ شمسی و ۲۰۱۰ میلادی است هنوز مانند حرز حائل برگردن ردّیه نویسان جمهوری اسلامی حافظ جان ایشان است و با انواع وسایل در بین مردم و دانشجویان و سربازخانه‌ها توزیع می‌شود. عجب‌ا که اینان درک نکرده‌اند مردم ایران در این دوره اینترنت و جهانی شدن مردم هفتاد سال پیش که این جزوه جعل شد نیستند و با خواندن چند صفحه اول به دروغ بودن آن پی می‌برند.

۳- کشتار بهائیان در شاهرود

در صفحات پیش نوشتیم که با رفتن رضا شاه از ایران [۱۳۲۰ش.] و آمدن نیروهای متفقین به کشور فعالیت‌های ضد بهائی محافل مذهبی نیز از سر گرفته شد. تحریکاتی که در آن سال‌ها در سراسر کشور علیه بهائیان صورت می‌گرفت و مقالاتی که در روزنامه‌هایی مثل پرچم اسلام و ندای اسلام علیه بهائیان منتشر می‌شد وضع متشنجی بوجود آورد و جامعه‌های کوچک و بزرگ بهائی را در دهات و شهرهای مختلف مورد خطر قرار داد. بر این تبلیغات باید توطئه‌هایی که به طور نهران و آشکار در انجمن‌های اسلامی هر شهر و قریه چیده می‌شد اضافه کرد. ناآگاهی جوانان مسلمان از حقایق زمینه خوبی برای زهرآگین کردن ذهن ایشان و برانگیختن آنان علیه بهائیان بود. با این تبلیغات افرادی که تا دیروز دوست و همسایه و فامیل بودند ناگهان به عنوان فردی خارج از دین، گمراه، کافر و نجس معرفی می‌گشتند. در آن سال‌ها این تبلیغات به اوج خود رسید و روحانیت با چرخشی به سوی دوره قاجار آماده بود که بار دیگر بهائی‌کشی را آغاز و بهائیان را آواره دشت و صحرا کند. هرگاه بهائی‌کشی با مقاصد قدرت‌های محلی و یا سیاست‌های خارجی در ایجاد بلوا هماهنگی می‌یافت آنگاه با یک تیر دو نشان زده می‌شد. هم بهائیان را می‌کشتند و از خانه و شهر بیرون می‌کردند و هم با خدمت به آن قدرت به نان و آبی می‌رسیدند. این بار بهائی‌کشی در شهر شاهرود که به تازگی شخصی به نام یاور فاطمی به ریاست شهربانی آنجا برگزیده شده بود رخ داد.^{۶۰}

^{۶۰} فاطمی در واقعه غرق ساختن مهندس شهیدزاده در بحر خزر [تابستان ۱۳۲۶] رئیس

شاهرود بین دشت گرگان، دامغان، خراسان و کویر نمک واقع شده و قصبه‌هائی مثل بیارجمند، بسطام و میامی اطرافش را فرا گرفته است. در سال ۱۳۲۳ ش. [۱۹۴۴ م.] که این حادثه خونبار در آنجا رخ داد «حدود پانزده خانواده بهائی در آن ساکن بودند. چند نفر از آنان از رؤسای عالی‌رتبه و چند نفر تجار سرشناس و عده‌ای هم کسبه بودند و روابط ایشان با غیر بهائیان بسیار حسنه بود» (نامدار ۱۹۹۳: ۵).

این شهر آرام به خاطر دسیسه‌هایی که در طول چند ماه به دست مردمی متعصب و عاری از خرد و ادراک چیده شد، صحنه آنچنان خونریزی و غارت و وحشیانه‌ای قرار گرفت که به قول نویسنده کتاب حقایق گفتنی، لکه سیاه و ننگ بزرگ دیگری بر هزاران لکه‌ها و ننگ‌های بی‌شمار موجوده در تاریخ قرن حاضر این کشور گذارد و «غفلتاً و بطور ناگهانی و نامردانگی در ظرف دو سه ساعت، با حمله و هجوم صدها نفر اوباش و ولگرد و بیکاره و دزد و دغل بر سر یک عده زن و مرد و بچه بی‌گناه و غافل از همه جا... چنان بی‌نظمی در شهر تولید [شد] که تمام پاسبانان شهربانی و کلیه ژاندارم‌های گروهان آنجا و عده‌ای سواره نظام و توپ و مسلسل ارتش بیگانه را به کار انداخت!» (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۲).

نویسنده حقایق گفتنی بهائی نیست، از پیروان آقای کسروی است که از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ شاهرود اقامت داشته، ظاهراً کارمند یکی از ادارات شاهرود بوده و از نزدیک با رویدادهای شهر آشنایی داشته است. عاملی که او را به نگارش این گزارش تکان دهنده بر می‌انگیزد دیدن کتابی به نام «دسائس و فتنه/انگیزی‌های بهائی‌ها» است. این کتاب از انتشارات دفتر نشریات دینی نور، نوشته و گردآورنده شیخ عبدالله شاهرودی یکی از ملایان و مجتهدین شیعه شاهرود است. نویسنده حقایق گفتنی با دیدن جمله «واقعه تائر آور ۱۷ مردادماه ۱۳۲۳ شاهرود» به قول خود «با عجله و علاقه وافر به مطالعه کتاب» می‌پردازد زیرا «هنوز آن همه مناظر

شهربانی شاهی بود. در واقعه کاشان و کشتن وحشیانه دکتر سلیمان برجیس در آن شهر که به دنبال آمده است [بهمن ۱۳۲۸] رئیس شهربانی کسی جز سرگرد فاطمی نبود. سهل‌انگاری‌های او در هر سه مورد، دادن گزارش‌های خلاف واقع و لوٹ کردن پرونده‌های قتل و جنایت در هر سه شهر، نشانی از یک تبانی قبلی و حکایت از ارتباط این جنایت‌ها با انتصاب او به مقام ریاست شهربانی این شهرها دارد.

وحشی‌گری و قتل و غارت از نظر [ش] محو نشده است». یکی دو ساعت بعد کتاب را با ناباوری به پایان می‌آورد و آرزو می‌کند که کاش آن را نخوانده بود و «میزان انصاف راهبران دین بر [او] پوشیده می‌ماند» (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۲).

آنچه در آن کتاب می‌بیند بازگونه نمایاندن وقایع، دروغ‌پردازی و پامال نمودن حقیقت است. مجتهد و ملای شهر در کتاب خود سوای همه حق‌شکنی‌ها بخشی از گزارش دور از حقیقت یک مأمور عالی‌رتبه دولت را به نام غلامرضا فولادوند که برای بررسی این جنایت از تهران اعزام شده نقل می‌کند و او را به این خاطر که برای متهمان حکم عدم پی‌گرد صادر کرده می‌ستاید.

با خواندن آن کتاب نویسنده حقایق گفتنی می‌پذیرد که «در این سرزمین عجایب... همه کس از عالی و دانی، باسواد و بی‌سواد فقط و فقط به فکر حفظ مقام و موقعیت و نفع شخصی خود بوده در رسیدن به این آرزوی پلید از هیچ‌گونه حق‌کشی - خلاف‌گویی - تبعیض حتی اجحاف و تعدی و زورگویی و جنایت فروگذار نمی‌کند...» (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۳). لذا تصمیم می‌گیرد آنچه خود در شاهرود شاهد بوده بر روی کاغذ بیاورد.

واقعه شاهرود پس از ماه‌ها زمینه‌چینی و فتنه‌انگیزی رخ می‌دهد و بر اساس حقایق گفتنی اختلافات محلی و رقابت‌های انتخاباتی از عوامل موثر روشن شدن آتش این بلوا بوده است. در این کتاب نام چند نفر از منتقدین و ملاکان، که هر یک کاندیدای مجلس هستند آورده شده. انتخاب یکی از ایشان به دوره چهاردهم مجلس امید دیگران را به یأس مبدل می‌سازد. تنها یک راه باقی می‌ماند، ایجاد یک بلوا و آشوب بزرگ تا به آن بهانه انتخابات را از تهران باطل اعلام دارند، بار دیگر در شاهرود انتخابات انجام شود و این بار کسی که اینان می‌خواهند سر از صندوق در آورد. آسان‌ترین شیوه ایجاد بلوا، تحریک مردم به قتل و کشتار بهائیان است.

در سنگسر، میامی، انارک و شاهرود جمعیت‌های بهائی وجود دارد. در خود شاهرود نیز بهائیان ساکن میامی و سنگسری سال‌هاست زندگی می‌کنند و دارای کسب و کار هستند. اگر به آزار این اقلیت دینی در هر یک از این نقاط پردازند

دیگران هم از قصبات مجاور به یاری هم‌دینانشان بر می‌خیزند و زد و خورد مذهبی رخ می‌دهد. خانه‌ها غارت می‌شود، بناها در آتش می‌سوزد و کسانی کشته می‌شوند. این‌ها حتماً دوستان و فامیل غیر بهائی دارند که به یاریشان خواهند شتافت. آنگاه دامنه نزع بالا می‌گیرد و آشوبی که طرحش را ریخته‌اند عملی می‌گردد. این اصل نقشه است که در ملاقات‌های شبانه و جلسات بزرگ و کوچک محرمانه مطرح می‌شود. اما برای اجرای آن ابتدا باید مردم را علیه بهائیان شوراند. این کار را بر عهده ملایان شاهرود و میامی به رهبری مجتهد بزرگ شاهرود شیخ عبدالله شاهرودی می‌گذارند. این گروه همواره برای بهائی ستیزی آمادگی دارند خاصه وقتی که مورد مرحمت مالی ملاکین و منتقدین شهر نیز قرار گیرند (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۲۵). رئیس شهرانی سرگرد فاطمی نیز از دشمنان بهائیان است و یاری‌اش مؤثر خواهد بود. «او از دشمنان سرسخت احباء [بهائیان] بود. در ظاهر اظهار محبت می‌کرد ولی در خفا... در تحریکات مردم علیه بهائیان شاهرود دست داشت و با علما... همکاری می‌کرد» (نامدار ۱۹۹۳: ۵).

شرحی که نویسنده حقایق گفتنی از سهل‌انگاری‌های آشکار و عمدی رئیس شهرانی در این ماجرا آورده، تردیدی در پشتیبانی او از ماجراجویان باقی نمی‌گذارد. ماجرا از میامی آغاز می‌شود. جمعی از اهالی میامی شبی به منزلی که در آن چند نفر بهائی سنگسری سکنی داشتند حمله کرده، گوسفندان ایشان را می‌دزدند^{۶۱} شب دیگر درب خانه آن‌ها را آتش می‌زنند و سپس دور منزلشان را گرفته آن قدر سنگ پرتاب می‌کنند که پشت بام پر از سنگ شده و از سنگسری‌ها چند نفر مجروح می‌شوند. شکایتشان اینست که بهائی‌ها از سنگسرها آمده با توزیع کتاب بین مردم دین بهائی را تبلیغ می‌نمایند.

سنگسری‌ها می‌گویند ما همه ساله برای خرید گوسفند به این شهر آمده‌ایم با همه

^{۶۱} ستوان ژاندارمی که برای تحقیق به محل اعزام شده در شرح واقعه، به دوست خود نویسنده حقایق گفتنی می‌گوید: «شش رأس از گوسفند سنگسری‌ها را شبانه از منزلشان دزدیده با اجازه علمای محل کشته و از گوشتش به تمام ساکنین میامی تقسیم کرده‌اند. کباب هم از آن درست کرده با عرق هم خورده‌اند که خبر صحیح آن را دارم» (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۳۳).

در صلح و صفا بوده‌ایم و کتابی به کسی نداده‌ایم. گزارش ستوان ژاندارمری که از شاهرود برای رسیدگی به قضیه اعزام شده حاکی است که کتابی در میان نبوده حتی از میامی‌های شاکی کسی نتوانسته کتابی بهائی به او نشان دهد. بهائی‌های سنگسری به مقامات دولتی شکایت می‌برند ولی کسی به آن شکایت‌ها توجه نمی‌کند. پس از چند روز ایشان را با اعمال زور از میامی بیرون می‌کنند (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۳۲). در شاهرود نیز تحریک مردم علیه بهائیان صورت آشکاری به خود می‌گیرد. مآلها از بالای منبر شروع به لعن و نفرین بهائیان می‌نمایند تا مردم را علیه آنان برانگیزانند. اما این حرف‌ها «تا چندی در اهالی تاثیر چندانی ننمود چون روابط بهائیان با مردم شهر بسیار حسنه و دوستانه بود ... محفل بهائیان شاهرود به اوضاع و تحریک علماء و نتایج خطرناکی که برای بهائیان داشت کاملاً واقف بود و کراراً به مقامات مسئول کشوری و شهردار شاهرود مراجعه و تقاضای رفع مزاحمت می‌نمود ولی جواب آنان همیشه این بود که مطمئن باشید هیچگونه خطری شما را تهدید نمی‌کند» (نامدار ۱۹۹۳: ۶). اما تجاوز و آزار هر روز بیشتر می‌شد. یک شب درب حظیرة القدس شاهرود را آتش زدند و قفل مغازه همه بهائیان را با کثافت و گِل آلودند. محفل شاهرود از فرماندار تقاضای اعزام بازرس از مرکز و رسیدگی به امور کرد. ولی این تقاضا هرگز انجام نشد. از بهائیان چند نفری با احساس خطر شاهرود را ترک کردند و برخی مغازه را تعطیل نمودند و خانه‌نشین شدند. نویسنده حقایق گفتنی وقایع را از دیدگاه بهائیان بررسی می‌کند:

رفتار خصومت‌آمیزی که شیعه‌ها چندی است به آنان اتخاذ کرده‌اند نه جای خونسردی و بی‌اعتنایی است. زیرکاسه نیم کاسه است. راه رفتن، نگاه کردن، روبرو شدن، حرف زدن شیعه‌ها غیر عادی به نظر می‌رسد و همین کردار غیر عادی ندای دلخراشی را به گوش بهائیان می‌رساند. مگر این بهائیان تازه به این شهر آمده‌اند؟ مگر اختلاف مذهبی آن‌ها تازه با شیعه‌ها آشکار شده؟ خیر. اینان سال‌هاست که در شاهرود هستند و سال‌هاست که به میامی و اطراف آمد و رفت دارند و اختلافات مذهبی‌شان هم از روز اول آشکار بوده و در عین حال جان و مالشان در این شهر و سایر

نقاط در امان بوده. با شیعه‌ها تماس تجارتي، اقتصادي، اجتماعي هم داشته‌اند. پس اين رفتار از کجا پيدا شده؟ چرا حرفي را که در دل نگاهداشته‌اند نمي‌گويند؟ چرا مقصودشان را بيان نمي‌کنند؟ چرا برخشم و تنفرشان تدريجاً افزوده مي‌گردد؟ اين خصومت‌ها از چه جايي سرچشمه گرفته؟ بهائيان دستبردي به آنان زده‌اند؟ خير. مالشان را از دستشان خارج کرده‌اند؟ خير. به نواميس آنها تخطي کرده‌اند؟ خير. پس چه چيز سبب انزجار و دوري جستن آنان گشته؟ خدا عالم است.

(حقايق گفتني ۱۳۲۴: ۳۴)

گروه‌هاي دو نفره تا ده بيست نفر دستور مي‌گيرند که در گوشه و کنار خيابان‌ها در معابر و اجتماعات «به آئين بهائيتگري و پيشوايان اين کيش پست‌ترين هتاکي‌ها را شروع کنند» به اطفال ده تا پانزده ساله نيز شعر کرهبي که توهين به يکي از پيشوايان اين دين است آموخته‌اند که آنان به طور گروهی به صدای بلند در معابر مي‌خوانند، همه اينها به اين اميد که بهائيان عکس‌العملی نشان دهند و مرافعه آغاز گردد. اما بهائيان کمتر در معابر ديده مي‌شوند و دست به اقدام مشابه نمي‌زنند. «نهایت سعی و جدیت را مبذول مي‌داشتند که کوچکترین بهانه به دست طرف نداده عنوانی برای انجام نقشه خطرناکشان درست نکنند» (حقايق گفتني ۱۳۲۴: ۳۷).

محفل بهائيان شاهرود مرتب در اين زمينه مشورت مي‌کنند و از محفل ملی بهائيان در تهران راهنمائي مي‌خواهند. سرانجام تصميم مي‌گيرند که هر چند عائله را در يک منزل جای دهند. توصیه‌هاي محفل ملی از تهران حاکی بر اين است که به دعا و مناجات توسل جويند و به مقامات دولتي و مراجع رسمي شکايت برند. از آن سو محفل ملی بهائيان نامه‌هايی به نخست‌وزير، وزير کشور و وکلای مجلس شورای ملی مي‌نويسد و ضمن بيان اعتقادات بهائيان ايشان را به وضع خطرناک شاهرود متوجه مي‌سازد. مطابق معمول پاسخی دريافت نمي‌دارند.

(*Baha'i World*, 1944-46:42)

شهر متشنج و آماده یک آشوب و خونريزي است. اما مامورين دولتي بجای رسيدگی به امور و جلوگیری از تحريك مآلها با کمال خونسردی مشغول رد و بدل

کردن نامه و نگاه کسب تکلیف از مرکز هستند تا مسئولیت را از دوش خود بیندازند. برای ابراز ارادات نسبت به آقایان علماء و روحانیون در شهر انتشار می‌دهند که «در اثر اقدامات مؤثر ما، از مرکز دستور صریح رسیده که کلیه بهائیان باید هر چه زودتر از شاهرود خارج شوند و ما بر حسب وظیفه به همگی این موضوع را اطلاع داده‌ایم و از عواقب وخیم عدم اجرای دستور مستحضرشان ساخته‌ایم حال نرفته‌اند خودشان می‌دانند!»

خوب دقت کنید و این چند جمله را مجدداً بخوانید. آن وقت دقیق شوید در شهری که در حال انفجار و تلاطم است يك چنین انتشاراتی چه صورتی دارد و تا چه اندازه غارتگران و آدمکشان را جری و پشتگرم و مطمئن می‌سازد. (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۴۱)

حبیب نامدار که آن زمان در شاهرود گروهبان ژاندارم بوده در خاطرات خود می‌نویسد که روزی فرمانده ژاندارم‌ها او را احضار می‌کند و به خاطر دوستی قدیم با او نامه سرگرد فاطمی رئیس شهربانی را نشان می‌دهد مبنی بر اینکه چون شهر غیر عادی است و قوای شهربانی از عهده نظم بر نمی‌آید چند ژاندارم برای همکاری با افراد شهربانی معرفی و اعزام نمایند. به عقیده نامدار نامه رئیس شهربانی برای این بوده که در وقایع بعدی مسئولیت را از دوش خود بردارد. فرمانده ژاندارم‌ری که «از اوضاع شهر و تحریکات علماء علیه بهائیان و اینکه رئیس شهربانی نیز با علماء همکاری می‌کرد اطلاع کامل داشت...» راضی می‌شود که نامدار را با ده تن ژاندارم به شهربانی معرفی نماید. نامدار چنین ادامه می‌دهد:

رئیس شهربانی حقیر را خوب می‌شناخت و از بهائی بودن بنده اطلاع کامل داشت. با دیدن بنده و اطلاع از نامه ژاندارم‌ری که نوشته بودند لایق‌ترین درجه‌داران را به سرپرستی ده ژاندارم اعزام می‌داریم رنگ از رخساره‌اش پرید. ناچار سکوت کرد زیرا نمی‌توانست با اعزام بنده مخالفت کند... بالاخره با افراد خود به شهر رفته و امور نظامات را عهده‌دار شدیم به شکلی که حتی اگر یکی از مامورین شهربانی خطائی می‌کرد مورد اعتراض افراد ما قرار

می‌گرفت. مدت ده روز این وضع ادامه داشت و از هرگونه رفتار ناهنجار اوپاش جلوگیری به عمل می‌آمد... اوپاش و متعصبین... چون اوضاع را چنین دیدند به محرکین خود اطلاع دادند که با وجود نامدار در رأس ژاندارم‌ها امکان هر نوع عملی از ما سلب گردیده. شب بعد در یکی از مساجد یکی از پیشوایان مذهبی اظهار می‌دارد که باید رئیس ژاندارمری را راضی کنیم که نامدار را برده درجه‌دار دیگری به جای ایشان بفرستد...

روز بعد... رئیس گروهان [ژاندارمری] بنده را احضار نمود... فرمودند بنشین. سپس کشوی میز خود را کشید و مبلغی پول به بنده نشان دادند و گفتند بین این سه هزار تومان است که به من داده‌اند که ترا عوض کنم و یک درجه‌دار دیگری به شهر بفرستم که هر کاری می‌خواهند بکنند و کسی مانع اعمالشان نشود. حال اگر این مبلغ را شما بهائی‌ها به من بدهید من آن پول را مسترد می‌کنم و ترا هم چنان در پست خودت می‌گذارم باشی... من شما را دوست دارم ولی پول را زیادتر دوست دارم.

یک روز وقت خواستم تا پس از مشورت جواب بدهم... محفل روحانی پس از مشورت زیاد صلاح ندانستند که به این شخص وجهی داده شود... بنابراین [فرمانده ژاندارمری] بنده را تعویض و یک نفر درجه‌دار دیگر بجای بنده به شهربانی معرفی نمود.

(نامدار ۱۹۹۳: ۷-۹)

ماه شعبان که در پانزدهم آن به اعتقاد شیعیان تولد امام زمان رخ داده فرا می‌رسد و اهالی شاهرود، سوم شعبان [۲ مرداد ۱۳۲۳] را که مصادف با شب تولد خامس آل عباس است جشن مفصلی برپا می‌کنند.

در مقابل کوچکترین دکان لااقل صد نفر شاهرودی ایستاده یا نشسته به صرف شیرینی و چای سیگار و قلیان و استماع ساز گرامافون و رادیوهای امانتی و کرایه مشغولند. در این شب و روز مولود و دو روز و دو شب بعد از آن که هنوز چراغان برجا بود بهائیان بر تأکید و توصیه بزرگترهاشان در بیرون از منازل خود دیده نمی‌شدند. مگر در روز آن هم در موقع ضرورت و حتی الامکان از کوچه

و معابر خلوت عبور می نمودند (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۴۲).

اما گزارش بازپرس، آقای فولادوند حاکی است که بهائیان: «... اخیراً به طریق تجاهر [علنی، آشکار] و تجاسر [با جسارت] عملیات خود را تعقیب و حتی در شب ۳ شعبان (شب تولد خامس آل عبا) دوم مرداد، ولی الله سبحانی سنگسری مقیم شاهرود در خیابان تهران به طور علنی نسبت به مذهب اسلام هتاکی... [نموده]» (شاهرودی ۱۰۰).

می توان از این جمله، به میزان بی طرفی بازپرسی که از مرکز برای رسیدگی به این بلوا اعزام شده پی برد. نویسنده حقایق گفتنی با نقل این جمله می نویسد: «وجداناً شما را به انصاف و عقالتان، ممکن است قبول کرد که یک نفر بهائی و تنها در یک چنین موقعیت با آن شهر مشرف به اشتعال به خصوص در این شب مساعد فتنه که آن بهائی هایی هم که حتی از منزل خود خارج نشده اند و خویشان را در امان نمی بینند، در میان خیابانی که مقابل کوچک ترین دکانش صد نفر شیعه به ساز و آواز مشغولند علناً به مقدّسات مسلمین و آئین آن هتاکی کند؟ غرض تا چه اندازه، اغفال تا به کجا؟» (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۴۲).

سرانجام روز ۱۷ مردادماه فرا می رسد. چند تن از بهائیان به اتفاق رهسپار بازار می شوند که هر یک بر سر کار خود برود. فولادوند بازپرسی که از مرکز اعزام شده می نویسد طفلی به این چند نفر بهائی بدون سابقه و مقدمه فحاشی می کند (شاهرودی ۱۴۰). نویسنده حقایق گفتنی روایت دیگری شنیده است مبنی بر این که روی قفل مغازه خدائی یا مهاجرزاده «کثافت» مالیده بودند. «صاحب مغازه به این عمل پست ناسزا می گوید و کسبه و دکانداران اطراف دخالت می کنند... این دخالت از حدود میانجیگری گذشته به تعرض می رسد... در چند دقیقه سرتاسر بازار بسته می شود و هیاهو و غوغا بر پا می گردد. چند بهائی مزبور بلافاصله به قصد خروج از بازار و پناهنده شدن به شهربانی روانه می شوند. بازاریان و دیگر مردمی که ناگهان از شهر به آنها پیوسته اند از هر سوراخ را بر ایشان می بندند. بهائیان اوضاع را بسیار وخیم می بینند و باید به هر قیمتی شده از بازار خارج شوند... فریاد و غوغا، حمله و هجوم، جسارت و شهادت از طرفین دست به هم داده در نتیجه ضربت چوب دو سر

می‌شکند: یکی سر محمد حسین عمودی قناد شیعه دیگری سر یوسف سبحانی یکی از بهائیان سنگسری^{۶۲}... سرانجام فراریان مجروح خود را به شهربانی می‌رسانند، درب بزرگ آن را می‌بندند و پناهنده می‌شوند» (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۴۶). فاصله شهربانی تا محل وقوع حادثه بیش از صد متر نیست با این حال در تمام مدت ازدحام و هیاهو حتی یک پاسبان در ماجرا دخالت نمی‌کند. با ورود بهائیان به شهربانی مأمورین به آنها حمله کرده و ایشان را مورد ضرب قرار می‌دهند. در نتیجه استخوان کتف یکی از بهائیان، آقای قباد که حسابدار صندوق راه آهن شاهرود بوده می‌شکند (نامدار ۱۹۹۳: ۹). مردم به سوی در شهربانی هجوم آورده خواستار بهائیان می‌شوند و از خیابان به ساختمان شهربانی سنگ پرتاب می‌کنند. رئیس شهربانی از بالکن طبقه دوم در حالی که خود را در محاصره چند تن درجه‌دار و پاسبان محفوظ داشته... خطاب به شاهرودی‌ها می‌گوید: «آخر چطور چند نفر بهائی را به دست شما دهم که قطعه قطعه‌شان کنید. خودم فردا آن‌ها را اعدام می‌کنم. متفرق شوید، بروید پی کارتان، آدم شوید» (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۴۷).

نویسنده حقایق گفتنی سهل انگاری و سست آمدن رئیس شهربانی و وعده اعدام بهائیان را دلیل جسارت مهاجمان و اطمینان بیشتر ایشان به ادامه اقدامات بلوا آمیزشان می‌داند و می‌پرسد: «آیا این مأمورین شریک جرم نبوده‌اند؟ یا این رئیس شهربانی تواند دم از شرافت زد؟». پس از اطمینان از ناکارائی شهربانی است که «دستجات مهاجم هر یک به سراغ یک منزل و یک دکان رفته بهائیان را جستجو می‌کنند» (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۴۷). یک دسته به طرف محله معروف شبدری رفته چشمشان به آقای محمد جذبانی رئیس پست و تلگراف شاهرود می‌افتد. وی به خاطر حسن رفتار محبوبیت زیادی در بین مردم داشت و از یک پا کمی می‌لنگید (نامدار ۱۹۹۳: ۱۰). جمعیت با دیدن او با هلهله و غریو شادی «مانند گرگانی که یک بره عقب مانده از گله... را در بیابان تنها دیده، هر یک سعی می‌کند زودتر خود را به او رسانیده شکمش را بدرد» (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۴۸). هنگامی که هنوز فاصله اشرا را تا جذبانی زیاد بود یکی از دوستان مسلمانش به او می‌رسد و

^{۶۲} یوسف سبحانی پس از انقلاب اسلامی به خاطر بهائی بودن زندانی و تیرباران شد.

می‌گوید «اینها به قصد جان شما می‌آیند بیائید شما را به دوش بکشم و از این مهلکه نجات دهم» (نامدار ۱۹۹۳: ۱۰). جذبانی نمی‌پذیرد. گوئی باور ندارد کسانی که تا دیروز در خیابان به تواضع به او سلام می‌کردند حال قصد جانش را داشته باشند. اشرار به او می‌رسند و با چاقو و چماق به جانش می‌افتند. جذبانی مجروح و بیهوش در خیابان می‌افتد و مهاجمین به خیال این که او مرده است سراغ غارت مغازه یکی از بهائیان می‌روند. دو نفر رهگذر مسلمان جذبانی را به مطب دکتری که در طبقه دوم ساختمانی نزدیک حادثه بوده می‌برند. دکتر به معالجه و پانسمان زخم‌های سر و گردن مشغول می‌شود. یک گروه که از غارت مغازه آقای خدائی باز می‌گشته‌اند از این امر آگاه می‌شوند. به مطب دکتر هجوم می‌آورند. جذبانی را به خیابان می‌کشند و بار دیگر با دشنه و چماق به سر و گردنش ضربه وارد می‌آورند و پس از اطمینان از مرگ او را سنگ باران می‌نمایند.^{۶۳} غروب آن روز به پلیس اطلاع رسید که جسد بی‌جانی در وسط خیابان مزار افتاده است. چهار نفر را برای بردن جسد به بیمارستان اعزام داشتند. آنان جذبانی را روی برانکار گذارده از جلوی اداره پلیس به سوی بیمارستان شهرداری بردند. گفته می‌شود که چندین بار برانکار را به قصد به زمین انداختند تا آخرین آثار حیات از جسد متلاشی شده جذبانی خارج شود (*Baha'i* World, 1944-46: 42). گروه دیگری که مغازه خدائی را غارت کرده و به آتش

^{۶۳} کتاب *عالم بهائی 1944-46 Baha'i World*، ص ۴۱، از مطب دکتر و هجوم مردم به آنجا چیزی نمی‌نویسد. نامدار محل حادثه را در یکصد متری شهربانی می‌داند که رئیس شهربانی از ایوان طبقه دوم تمام این وقایع را شخصا نظاره می‌کرد. نویسنده حقایق گفتنی می‌نویسد جذبانی با دیدن مهاجمان خود را سراسیمه در منزل دکتر مبارک می‌اندازد، غارتگران و آدمکشان به دنبال او وارد خانه می‌شوند. هر چند نفر اطاقی را جستجو می‌کنند، عده‌ای به طبقه دوم رفته پس از یافتن او با چوب و سنگ و چاقو بر سر و گردن و صورتش چندین ضربه وارد می‌آورند سپس او را بلند کرده از پنجره به وسط خیابان پرتاب می‌نمایند. صدها شاهرودی که در میان آنان پاسبانان شهربانی نیز یافت می‌شود ناظر این واقعه هستند. جذبانی در همان لحظات نخست پس از اصابت با زمین جان می‌سپارد. جانیان سپس از منزل دکتر مبارک خارج شده بار دیگر جسد بی‌جان را با چماق و کارد مورد حمله قرار می‌دهند (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۴۸-۴۹).



حسن مهاجرزاده (جاهد)



اسدالله نادری



محمد جذبانی

کشیده‌اند از آنجا روانهٔ دکان آقازاده می‌گردند. آن‌جا را نیز غارت می‌کنند و سپس با نفت به آتش می‌کشند. آنگاه مغازه‌های مهاجرزاده، طباطبائی و اطهری را مورد حمله قرار می‌دهند، می‌چاپند، آتش می‌زنند و از آنجا روانهٔ خانه‌های نادری و رهبانی می‌شوند. (1) (*Baha'i World*, 1944-46: 41) رهبانی همراه با زن و دو فرزند چند روز پیش روانهٔ تهران شده و خود را از حادثه رها کرده است (نامدار ۱۹۹۳: ۱۶).

نادری رئیس اداره دخانیات شاهرود «با تمام مردم و مراجعین حتی دهاتیان و روستائیان، با نهایت تواضع و فروتنی و با کمال رأفت رفتار کرده فرماندار را با رعیت، شیعه را با بهائی، شاهرودی را با انارکی، از نظر مقررات اداری کمترین فرقی نگذاشته با یک چشم می‌نگریست» (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۵۰). «جوانی بود نازنین، برومند و مؤمن... و در بین عموم مردم شهر محبوبیت مخصوصی داشت» (نامدار ۱۹۹۳: ۱۱). نویسندهٔ حقایق گفتنی به نامهٔ فرماندار شاهرود اشاره دارد که از نادری خواسته بود شاهرود را ترک کند.^{۶۴} سرانجام «به سبب نامه فرمانداری و اصرار دوستان و خواهش همسرش حدّ اکثر این کار را توانسته بود بکند که مسئولیت

^{۶۴} از این نامه در گزارش فولادوند عضو عالی‌رتبه دادگستری که برای تحقیق از تهران اعزام شد یاد گردیده ولی به گزارش تورج امینی (نک: آخر این فصل) دختر نادری که آن زمان ناظر واقعه بوده صدور چنین دستوری را از سوی فرماندار مورد تردید قرار می‌دهد.

اداره را موقتاً به یکی از کارمندان زیر دستش محول [نمایند] ... و ثانیاً برای آنکه همسرگرمی و اطفال معصومش را تنها نگذاشته باشد اختفای در منزل خویش را بر خروج از شاهرود ترجیح داده و در آن ساعت که فرمان قتل عام و حکم جهاد مقدس و غارت و چپاول صادر شده بود در منزل خود واقع در کوچه حمام ثمره مقابل شهربانی پنهان بود» (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۵۱). با رسیدن به خانه نادری مهاجمان با فریاد یا حسین و یا صاحب‌الزمان درب خانه را شکسته و به داخل آن هجوم می‌آوردند. اشرار یک یک اطاق‌ها را جستجو می‌کنند و چون کسی را نمی‌یابند به چاپیدن و غارت ااثیه خانه می‌پردازند. آنچه می‌توانند می‌برند بقیه، حتی در و پنجره را به آتش می‌کشند. در این موقع گروهی که محمد جذبانی را به قتل رسانده بود خود را به اشراری که در خانه نادری به غارت مشغول بودند می‌رسانند و یکی از ایشان در آشپزخانه «مردی را با حالت تشویش و اضطراب و رنگ پریده در گوشه‌ای مشاهده می‌کند» (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۵۱). با فریاد او دیگران با کارد و چماق به آشپزخانه می‌ریزند و با لگد و کتک نادری را از زیر زمین به صحن خانه می‌آورند. نادری قرآنی که در دست دارد بلند می‌کرده و می‌گوید «شما را به این قرآن به من و به زن و فرزندانم رحم کنید». اما کسی به حرف او اعتنا نمی‌کند «شیعه دین داری، غفلتاً به یاد ضربت زدن ابن ملجم افتاده تبر خود را بلند و چنان بر مغز آن جوان فرود می‌آورد که تا نیمه به سرش فرو رفته مغزش را متلاشی می‌کند به طوری که تکه‌های مغزآلود چندین نقطه از دیوار زیر زمین و پله‌های آن را فرا می‌گیرد» (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۵۴).^{۶۵} پس از آن بقیه مهاجمین بدون آن که به فریاد و شیون زن و فرزندان او توجه کنند با چاقو و قمه و چماق آخرین ضربات کاری را بر بدن نادری وارد می‌آورند. «آن روز بعد از ظهر یک [آشنای] غیر بهائی توانست با زحمت زیاد وارد منزل نادری شود. وی جسد نادری را در حالی که خون تمام سر و صورت را گرفته بود مشاهده کرد. چشمان نیمه بازش گوئی به آسمان نگاه می‌کرد از جمجمه‌اش فقط قسمت جلو باقی مانده بود. ستون فقراتش نیز متلاشی شده تنها بازوها سر جای خود قرار داشت» (*Baha'i World*, 1944-46: 41-2).

^{۶۵} شکافتن سر نادری را با تبر گزارش همه منابع تایید می‌کند.

نویسنده حقایق گفتنی از چهار گروه صحبت می‌کند که «تحت هدایت سردسته‌ها و بر طبق دستورات و نقشه قبلی مرتکب قتل و غارت و چپاول منزل مقتولین بودند». پس از کشتن نادری و غارت و آتش زدن خانه او مهاجمین سپس روانه منزل دیگر بهائیان شدند. در میان راه به یکی از جوانان بهائی هدایت‌الله اعظمیان برخوردند و با دشنه و تبر و چماق آنقدر بر سر و بدنش وارد آوردند که نامبرده بیهوش و نقش زمین گشت. او را به خیال آنکه مرده است رها نمودند. این جوان در حال مرگ به تهران منتقل گردید و پس از معالجه در بیمارستان بالاخره از مرگ حتمی نجات یافت^{۶۶} (Baha'i World, 1944-46: 42).

جمعیت اشرار سپس به خانه‌های تیبانی، آقازاده، جذبانی و خدائی هجوم بردند. جذبانی چند ساعت پیش به قتل آمده بود و دیگران به تهران رفته بودند. لذا کسی را در این خانه‌ها نیافتند و به چپاول و غارت اثاثیه خانه و تمامی آنچه که بردنی بود پرداختند. پس از غارت خانه‌ها را طعمه آتش ساختند. پس از فراغت از این کار متوجه خانه حسن مهاجرزاده شدند که پیرمردی بود و حدود هفتاد سال از عمرش می‌گذشت. مهاجرزاده در خانه حبیب نامدار همراه با جمعی دیگر از بهائیان برای آنکه محفوظ‌تر باشند دور هم گرد آمده بودند. «در آن روز حدود ده صبح برخاسته و به قصد منزلش از خانه [نامدار] خارج می‌شود. هر چه دیگران اصرار می‌کنند که چند روزی آنجا بماند نمی‌پذیرد» (نامدار ۱۹۹۳: ۱۰). در خیابان اوضاع را بسیار وخیم‌تر از آنچه تصور می‌کرد می‌یابد.

عده‌ای سرشان به غارت و کشتن گرم است. او مضطربانه به سوی منزل خود (خیابان شبدری) می‌دود تا لاقفل زن و بچه بیگناه خود را از مهلکه نجات داده و در سوراخی پنهان کند... ولی نقشه بسیار دقیق طرح شده و افتخار قتل او نصیب سردسته و جنگجویان دیگری است... هنوز جریان را به همسر پریشان و اطفال معصوم خود نگفته بود که اشرار بی رحم و تراکمه پستان بر او

^{۶۶} حقایق گفتنی، پیش گفته، او را به اشتباه کشته شده می‌داند لذا تعداد قربانیان این حادثه را به چهار نفر می‌رساند (ص ۵۰).

افاغنه شکم پاره کن، از درب و دیوار چون جانوران درنده به داخل منزلش ریخته مجال ناله و زاریش ندادند. عده‌ای به کشتن خودش مشغولند و عده‌ای به فحاشی و کتک زدن همسر بی پناه و اطفال بی گنااهش (زیرا دستور کشتن زنان و کودکان صادر نشده، این کار در دین اسلام جایز نیست) عده‌ای نیز به غارت و چپاول اموال خانه‌اش [مشغول می‌شوند].

(حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۵۰)

پس از قتل دو پای مهاجر زاده را با طناب می‌بندند، عده‌ای سر طناب را به بالای بام مرتفع منزلش برده او را بالا می‌کشند و سپس از آنجا به خیابان پرتاب می‌کنند و می‌گویند این فرشته بهائیان است باید پرواز کند. این کار را چند بار تکرار می‌نمایند.

(*Baha'i World*, 1944-46: 42)

آخرین محلی که آن روز در شهر مورد حمله قرار گرفت خانه حبیب‌الله نامدار گروهبان ژاندارم بود. وی را از چند روز قبل در اداره ژاندارمری توقیف کرده بودند تا مبادا مانع تجاوز اشرار به خانه‌های بهائیان شود. ولی تفنگ خود را در خانه گذارده بود. خانه نامدار کمی بیرون از شهر و در نزدیکی ستاد نیروهای شوروی بود.

در خانه او چندین بهائی جمع آمده و از عاقبت خود بیمناک بودند. پس از قتل نادری جمعیت انبوهی به سمت منزل نامدار حرکت نموده شروع به فحاشی و پرتاب سنگ به در و پنجره می‌نمایند. درب منزل نامدار محکم است و نمی‌شکند ولی مردم دست بردار نیستند و با چوب و سنگ به در خانه یورش می‌آوردند. بهائیان ساکن خانه روی بام آمده با سنگ ریزه و آجر کوشش می‌کنند مردم را دور سازند. یکی از آنان تفنگ نامدار را بالای بام برده با آن مهاجمین را می‌ترساند. ازدحام جمعیت و فریاد آنان و بانگ الله اکبر موجب می‌شود که سرباز قراول ستاد شوروی با دیدن این مناظر مراتب را به فرمانده خود خبر دهد. فرمانده نیروی شوروی بلافاصله چند جیب و یک آمبولانس به سوی منزل نامدار می‌فرستد. جمعیت با دیدن جیب شوروی‌ها بلافاصله تار و مار و متفرق می‌شوند. سپس روس‌ها به منزل نامدار وارد شده و پسر دوازده ساله‌ای را که به خاطر پرتاب سنگ مجروح شده بود پانسمان می‌نمایند. «در تمام این جریانات رئیس شهربانی ناظر به امور بوده و کوچکترین

اقدامی جهت جلوگیری از این اغتشاش و غارت و کشتن ننمود. مأمورین شهربانی را به [اداره] شهربانی احضار نموده و مأمورین ژاندارمری را به [ساختمان] ژاندارمری عودت داده بود» (نامدار ۱۹۹۳: ۱۳).

در همین حال دستجات دیگری به جستجو و تعاقب مردان بهائی پرداخته چند نفری را در گوشه و کنار و کوچه باغها دستگیر و آن قدر می‌زنند که لاشه بی حس و حرکتشان بر روی زمین نقش و سر و صورت و بدنشان را چنان خاک و خون فرا می‌گیرد که تشخیص و شناسائی آنها غیر ممکن بوده است.

(حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۵۵)

با فرا رسیدن غروب ۱۷ مرداد شاهرود منظره دیگری به خود می‌گیرد. نویسنده حقایق گفتنی از شهری شلوغ و آشفته گفتگو می‌کند که اینک دادستان و رئیس شهربانی و دیگر روساء ادارات که پنهان بودند با دیدن قوای شوروی در شهر خود را آفتابی کرده این سو و آن سو دویده هر یک فرمانی می‌دهد. سرانجام تصمیم می‌گیرند گروه‌های چند نفره ژاندارم در شهر به راه افتاده امنیت را عهده‌دار گردند. دود باقی مانده از حریق‌ها هنوز از اینجا و آنجا بر می‌خیزد و مردم در خرابه خانه‌ها در جستجوی بقایای اجناس غارتی‌اند... مردان و زنان و کودکان بهائی با وضعی پریشان و سر و صورت ژولیده مضطربانه به گرد هم جمع شدند. هر یک کسانی از خویشان و بستگان یا همسر و اطفال خود را جستجو می‌کنند و چون آنها را نمی‌یابند کشته تصور کرده شیون و واویلا راه می‌اندازند... جنازه متلاشی مقتولین بی‌گناه در بهداری کنار هم نهاده شده، تشریفات قانونی! خاتمه یافته، اجازه دفن صادر می‌شود. بهائیان از اداره شهربانی تقاضا می‌کنند که در ساعات خلوت و آرام شب به آنان اجازه داده شود تحت حفاظت پاسبانان و ژاندارم‌ها بر بالین کشتگان خود آمده‌گریه کنند و آخرین تودیع را... نموده خود به کفن و دفنشان پردازند. تقاضای آنان رد می‌شود. گاری کثیفی حاضر می‌کنند جنازه‌ها را بر روی هم در آن ریخته به خارج شهر می‌برند و در گودالی انداخته خاک به رویشان می‌ریزند (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۶۱).

فردای آن روز تمامی بهائیان شاهرود را از کوچک و بزرگ در یک کامیون باری

جمع کرده و بدون آنکه اجازه دهند کوچکترین چیزی از وسایل خانه با خود بردارند به ایستگاه راه آهن می‌برند. در آنجا همه را در دو واگن باری ریخته شبانه مانند اسرای جنگ روانه تهران می‌سازند. بار دیگر غارت خانه‌ها و مغازه‌هایی که اینک بی صاحب مانده بود آغاز می‌شود. «آنچه موجود بود به یغما بردند حتی جاروب و خاک انداز را هم بردند» (نامدار ۱۹۹۳: ۱۴).

نویسنده حقایق گفتنی از سر درد، از زبان بهائیان رنج کشیده‌ای که بدین ترتیب از هستی و زندگی ساقط شده‌اند می‌پرسد:

ای مسلمانان، معنی مسلمانی همین است؟ ای پیروان محمد، تعالیم و دستورات دینی شما این‌هاست؟ ای قرآنیان، قرآن چنین سرمشق می‌دهد؟ پس چرا ما بهائیان تاکنون واجب القتل نبودیم اکنون شدیم؟ چرا اموال ما بهائیان پاک و حلال بود ولی جوانان و مردان ناپاک و حرام... شرم نکردید که با صدها نفر اوپاش و اراذل و جانی به دستور یک مشت ملایان خائن و مفتخوار ناگهان بر سر چند خانوار بی‌پناه و بی دفاع ریخته به قتل و غارت پرداختید؟

(حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۵۹)

نویسنده حقایق گفتنی شرح می‌دهد که چگونه مسببین این جنایات و سرکردگان آن‌ها مبلغ یک صد هزار تومان پول (که آن زمان مبلغ قابل توجهی بود) جمع‌آوری کردند و همراه با «چند نماینده از سوی علماء، ملایان، رؤسا، بازاریان و غارتگران» به تهران فرستادند. آقای غلامرضا فولادوند عضو عالی‌رتبه وزارت دادگستری ملاقات شد و با وعده شفاهی و قولنامه کتبی قول و قرارها تحکیم گردید. فولادوند به سمت بازپرس پرونده تعیین گردید و با تبانی با روحانیون و منتقدین محلی، در گزارشی شامل ۳۴۴ برگ یکصد قرار منع تعقیب برای متهمین و مجرمین صادر کرد و همه آنان را بیگناه دانست (حقایق گفتنی ۱۳۲۴: ۶۳). کسی یافت نشد که بپرسد اگر همه آنان از رئیس شهربانی تا شاگرد سید جعفر علاقبند بی‌گناه بودند پس آن همه فاجعه را چه کسانی در شاهرود آفریدند. فولادوند به پاداش این خدمت در دو دوره پانزدهم و شانزدهم به وکالت مجلس از شهر شاهرود انتخاب گردید.

*

یک هفته پس از این ماجرا روزنامه مهر ایران دو مقاله در این زمینه درج کرد که از لحاظ تاریخی عیناً هر دو را در اینجا می‌آوریم.

تبر ارتجاع

نمی‌دانم چه عواملی در کار بوده که مشتی مردم بی‌خبر از همه جای دنیا به بهانه خیلی احمقانه و تعصب جاهلانه به عنوان اینکه «شماها بهائی و ما مسلمان هستیم» در جلو چشم مأمورین دولت و با اطلاعی که قبلاً شهربانی و سایر رؤسای ادارات دولتی داشته‌اند چهار نفر را در شاهرود به وضع فجیع و دلخراشی کشته‌اند. نادری کارمند اداره کلّ دخانیات و رئیس دخانیات شاهرود نیز جزو این چهار نفر بوده است. ده روز پیش از اینکه چنین واقعه اسف‌آوری روی دهد شهربانی شاهرود به آقای نادری رئیس دخانیات اطلاع می‌دهد که شما ممکن است مورد خطر جانی قرار بگیرید و بهتر است از شهر خارج شوید. نادری در جواب می‌نویسد که من به چه اسمی می‌توانم کار رسمی خود را رها کرده و از شهر خارج شوم و اصلاً این چه تکلیفی است شما به من می‌کنید. اگر به شما ثابت شده که من در شهر تأمین جانی ندارم چرا درصدد اقدام نیستید و از مرکز دستور نمی‌گیرید. در هر حال من نمی‌توانم بدون اجازه مرکز اداره را ترک گفته و از شهر خارج شوم. ده روز پس از این مقدمه با اطلاعی که شهربانی قبلاً داشته مردمی با داس به حمله پرداخته و نادری بیچاره را در میدان عمومی با تبر کردن می‌زنند.

من نمی‌دانم اسم واقعه را چه باید گذاشت و علل وقوع آن را به چه چیز باید حمل کرد. در نیمه قرن بیستم که دنیا از نظر تمدن و فرهنگ و صنعت و همه چیز به اوج ترقی رسیده و در صورتی که جهالت و نادانی حتی در بیغوله‌های افریقا ریشه‌کن شده و خرافات و موهومات و عناوین بهائی‌گری و امثال آن هیچ معنی و مفهومی ندارد در یک چنین وضعی در مرکز کشوری که به تمدن درخشان و گذشته تاریخی خود افتخار می‌کند باقیمانندگان و اعقاب ایرانیان پاک‌نهاد با تبر کردن هم‌نوع خود را می‌زنند و شهربانی محل که قبلاً از یک چنین توطئه‌ای اطلاع داشته برای تأمین جان

مأمور دولت کوچکترین اقدامی نمی‌کند در نتیجه یکی از مأمورین و خدمتگزاران این آب و خاک فدای افکار پلید مشتی می‌شود که قطعاً بین فرق و مذاهب و عقاید سیاسی به درستی نمی‌توانند فرقی قائل شوند.

من خیال می‌کنم که خطر عظیمی هستی و زندگی و استقلال و حق حاکمیت ما را تهدید می‌کند. مشتی جاهل و بی‌خبر از همه جا وقتی به عناوین مسخره نظم و آرامش مملکت را بهم زدند. موقعی که یک عده آخوندهای بی‌ایمان از عدم توجه توده مردم به حقایق سوء استفاده کرده و تصمیم گرفتند بساط یک قرن پیش را در مملکت برقرار سازند، زمانی که دولت برخلاف افکار مردم در برابر این قبیل مسائل از خود کوچکترین عکس العمل و خشونت قانونی نشان نداد و خود در رواج دادن این بی‌نظمی‌ها شرکت نمود آن وقت همه چیز ما دچار خطر می‌شود و مجموع این حوادث و این بی‌علاقگی نسبت به آب و خاک سرنوشت کشور ما را محکوم به فنا و اضمحلال می‌نماید.^{۶۷}

د. امینی

یادداشت

در تاریخ عمومی یک دوره که قریب به هزار سال است به نام قرون وسطی نامیده می‌شود. در این دوره اروپاییان در ظلمات جهل و نادانی می‌زیستند و از مشخصات بزرگ این دوره مظالم و فجایعی است که به نام دین و مذهب ارتکاب می‌شد. رؤسای کشورها یا ایالات یا کشیش‌ها و اسقف‌ها وقتی اراده می‌کردند مقاصد شخصی را از پیش ببرند یا یک منظور سیاسی را عملی کنند به حربه مذهب متوسل می‌شدند. تاریکترین و ننگین‌ترین صحایف تاریخ اروپا همین مظالم و فجایعی است که به نام مذهب ارتکاب می‌شد. جنگ‌های بزرگ و کوچک پیش از این که صورت حقیقی سیاسی یا اقتصادی خود را نشان بدهد وجهه مذهبی داشت. خرابی‌های داخله کشورها و بیدادگری‌ها به نام مذهب ارتکاب می‌شد و فاجعه تاریخی «سنت بارتلمی» در زمان شارل نهم پادشاه فرانسه نمونه فجایع مذهبی است

^{۶۷} مهر ایران، شماره ۲۴ مرداد ۱۳۲۳، ص ۱، تأکید از ماست.

که در آغاز دورهٔ رنسانس رخ داد. حالا اروپا مدّتی است که از آن حالت نجات یافته و دوره‌ای را طی می‌کند که بزرگترین و مهمّ‌ترین مسائل فلسفه را که «زمان» و «مکان» باشد مغلوب فکر و عمل و ارادهٔ خود نموده است و کرهٔ زمین را به هم فشرده قطعات مسکون آن را همسایهٔ دیوار به دیوار ساخته، در یک پرواز دقیق و ثوانی طوماروار بهم می‌پیچد. بر میزان عمر فکر و عقل بشر افزوده شده است و خدا را در دل ذره جستجو می‌کند. دل هر ذره را که بشکافی / آفتابیش در میان بینی. همین عملی است که فرزندان همان جهلهٔ قرون وسطی برای خورد کردن اتم معمول می‌دارند و کسی چه می‌داند شاید پرواز دادن این بمب‌های بال‌دار افتتاح یک دورهٔ تازه‌ای در شکافتن ذره باشد؟

ما چه می‌کنیم؟ یک چیزی در همین شماره در باب واقعهٔ شاهرود نوشته شده است که هر ایرانی وطن‌پرست و مسلمان خداشناس بخواند دلش ریش و احوالش پریش می‌شود که ما با همهٔ تظاهری که به تمدّن و اسلامیت و تجلّد می‌نماییم هنوز در دورهٔ قرون وسطی زندگی می‌کنیم و مدلل می‌دارد که اعمال این مدّت یعنی از بدو انقلاب مشروطیت و حتّی دورهٔ حکومت بیست سالهٔ گذشته که اصرار داشتند ایران را متجدّدترین کشورهای شرق یا لا اقل شرق میانه به دنیا بشناسانند طبل میان تهی بوده است و هنوز همان روح سرکش جهل و طغیان تعصّب که مخصوص به جهلهٔ قرون وسطی بود در ما هست وگرنه به سبب بهائی‌گری یا بابی‌گری یا صوفی‌گری و خدا بازی آدم‌کشی نمی‌کردیم.

اینکه گفتم خدا بازی، این گزاره نیست و هنوز صاحب آنقدر رشد عقلی و فکری نشده‌ایم که خدای خویش را از خدای دیگر خداپرستان جدا ندانیم و فهم ما قاصر از درک این معنی است که این خورشیدی که ایران را روشن نموده سایر قطعات مسکون کره را نیز بی‌ریا و دریغ روشن کرده است و اینقدر دچار مرض جهل و حمق هستیم که ملاحظهٔ مقاصد بعضی آخوندهای بی‌همه‌چیز می‌شویم. بیشتر قضیه مورد تأسف می‌گردد وقتی استشمام رایحهٔ سیاست هم در این واقعه بنماییم. من کاملاً اطلاع ندارم ولی آن طوری که شرح قضیه خبر داده شده رئیس شهربانی محل مسبوق از این پیش‌آمد بوده یا لا اقل پیش‌بینی می‌کرده چنین فاجعه‌ای در کمون

است و با این همه نخواستہ یا نتوانستہ جلوگیری نماید.

من با این هم کار ندارم ولی وقتی قضیہ غائلہ عجیب مشہد را کہ در چند سال پیش در مشہد رضوی (ع) رخ داد با این واقعہ برابر ہم می‌گذارم این افراط و تفریط را سرسام آور می‌بینم. یک روز برای اینکه با مقاصد تجدّدخواہی حکومت وقت عدہ‌ای پیرزن مخالفت کردند حکومت آنها را بہ توپ و مسلسل می‌بندد و امروز چون یکی یا دو تا بہ خلاف مسلک ما متہم شدہ‌اند بہ نام دین و مذهب سر می‌بریم! این وقایع مدلل می‌دارد کہ سیر ترقّی و تکامل را نمی‌شود بہ تصنع درست کرد و ما با اینکه صاحب پارلمان و حکومت مشروطہ و قوانین مدون و تشکیلات حکومتی مشابه دنیا هستیم و با اینکه صاحب مدرسه و دبیرستان و دانشکدہ و دانشگاه می‌باشیم و از اسباب و ابزار تمدّن و تجدّد خیلی چیزها در زندگی خویش داخل کردہ‌ایم ولی از حیث فکر و ادراک در قرون وسطی زیست می‌کنیم و آن حکومتی کہ بتواند با کمال صداقت و بی‌ریا سطح این فکر و ادراک را آنقدر ترقّی بدهد کہ ما را بہ قرن کنونی برساند مستحقّ ہمہ‌گونہ ستایش است. ولی آن حکومت این نیست کہ فعلاً داریم زیرا این ہم با حکومت‌های قرون وسطی از حیث تفکر و تمشیت امور چندان تفاوتی ندارد!^{۶۸} ع. هاشمی حائری

نویسنده حقایق گفتنی کیست؟

نویسنده «حقایق گفتنی» کہ با صداقت تحسین‌آمیزی حقایق واقعہ شاهرود را در موقع خود نگاشت و با نام «بی. پ» منتشر ساخت شخصی بنام ناصر سمینو است کہ در واقعہ شاهرود ستوان ژاندارمری و از نزدیک شاهد این جنایات بودہ است. پدر جدّ او بارتلمی اتوان سمینو افسری ایطالیایی در خدمت فتح‌علیشاه بود، در ایران ماندگار شد و نام (سمینو) در خاندان ایشان باقی ماند. ناصر سمینو در دسامبر سال ۱۹۱۸ در تهران متولد گردید، در سال ۱۹۸۳ با خانوادہ بہ امریکا (اریزونا) کوچ کرد و همانجا در سال ۱۹۹۹ وفات نمود. از خانم مونا محمودی (سنا)، دوست خانوادگی ایشان کہ در نامہ ۴ نوامبر ۲۰۱۰ خود این اطلاعات را در اختیارم گذاردند سپاسگزارم.

^{۶۸} مهر ایران، ۲۴ مرداد ۱۳۲۳، صفحه اول. تأکید از ماست.

۴ - هشتاد و یک ضربه چاقو بر پیکر یک طیب قتل هولناک دکتر برجیس در کاشان^{۶۹}

واقعه کاشان و کشتن یک طیب بهائی به نام سلیمان برجیس در بهمن ماه ۱۳۲۸ لگه ننگین دیگری بر دامن فتنه‌انگیزانی بود که با تفرقه‌اندازی و توطئه‌های گوناگون موجب قتل و آزار هم‌میهنان خود شدند و با وعده ثواب و بهشت مشتی جوانان ناآگاه را به جنایت و آدم‌کشی گماشتند.

این بار شهر آرام و بی‌هیاهوی کاشان در حاشیه کویر صحنه جنایتی خونبار قرار گرفت و دکتری کارآموده و پرتجربه که همه مردم شهر شیفته اخلاق و رفتارش بودند فقط به خاطر بهائی بودن در روز روشن با بیش از ۸۰ ضربه کارد از پای در آمد و چند ماه بعد «دادگاه جنائی تهران با شرکت پنج قاضی عالی مقام و با رأی آنان، چهار نفری را که صریحاً به ارتکاب قتل اعتراف کرده بودند و شخصاً با دست خود و آزادی تمام اعترافات خود را نوشته و امضاء کرده بودند تبرئه کرد» (دامغانی ۱۳۸۲: ۲۱۰).

به خاطر شرحی که دو هفته پس از واقعه روح‌الله مهرباخانی از بهائیان حاضر در

^{۶۹} در تدوین این بخش، از مقاله آقای ناصر مهاجر با نام «کاردآجین کردن دکتر برجیس» که در مجله باران، شماره ۱۹ و ۲۰، سوئد ۲۰۰۸، آمده بهره برده و وام‌دار او هستم. از خانم نورا امانت (صمیمی) که یادداشت‌های در حال انتشار پدرشان مرحوم موسی امانت را در کمال گشاده‌دستی در اختیارم گذاردند و از آقای دکتر ناصر برجیس که دو مجلد نسخه خطی یادداشت‌ها و خاطرات گرانبهای خود را برای استفاده در این مقاله فرستادند سپاسگزاری می‌کنم.

صحنه نگاشته و نیز با دسترسی به خاطراتی که قاضی شهر محمد تقی دامغانی در کتاب خود *جامه آلوده در آفتاب آورده* و سرانجام با دسترسی به یادداشت‌های خانواده برجیس و آقای موسی امانت اکنون اطلاعات جامعی از این جنایت در اختیار داریم. اسناد و نامه‌های نخست وزیر و وزیر دادگستری و مندرجات روزنامه‌های آن زمان که حال در دسترس است، و نیز نشریه مخصوص جامعه بهائی ایران به نام *اخبار امری* (شماره ۱۰، بهمن ماه ۱۳۲۸) تصویر دقیقی از این جنایت هولناک به دست می‌دهد و ما را با شیوه اجرای بهائی‌کشی‌های سازمان یافته آشنا می‌کند.

با پایان حکومت رضاشاه و با آزادی‌هایی که به دست آمده بود نه تنها بهائیان بلکه طرفداران کسروی، اعضای حزب توده ایران و نیز چنانچه در پیش گفتیم جامعه‌های اسلامی گوناگون به فعالیت و تبلیغ آراء و افکار خود در سراسر ایران پرداختند. صدها بهائی از تهران و شهرهای بزرگ راهی شهرها و دهات دیگر شدند تا به کمک جامعه‌های محلی بهائی هم‌وطنان خود را به این دین بخوانند. این کار آتش مخالفت ملّایان را شعله‌ور ساخت و برای مقابله با بهائیان به حربه همیشگی یعنی تحریک مردم ساده و خرافاتی و در تنگنا قرار دادن بهائیان پرداختند. تاریخ نشان می‌دهد که در قاموس روحانیون تنها پاسخ به تبلیغات بهائیان آزار ایشان و آفریدن فاجعه‌های خونبار است. در کاشان که این واقعه رخ داد «به تشکیل انجمن‌هایی مثل سازمان فدائیان اسلام، انجمن تبلیغات اسلامی و هیات دعاة اسلامی پرداختند که هدف همه آنها جلوگیری از پیشرفت بهائیت و قلع و قمع بهائیان بود» (برجیس ۱۳۷۵: ۹۰). هم‌زمان آخوندها و پیشوایان مذهبی از بالای منابر مردم را علیه بهائیان تحریک می‌کردند و می‌شوراندند. یکی از این ملّایان آخوندی به نام تربتی بود که در منطقه سابقه داشت و برای حادثه سازی از قم به کاشان اعزام شد. *مهرابخانی* او را «آخوندی مفتن، وقیح‌اللسان و در ایقاد آتش فتنه و فساد راخی العنان» [فتنه انگیز، دریده دهان و در روشن ساختن آتش فتنه و فساد عنان گسیخته] می‌داند که «بارها در کاشان و آران به تعصبات مذهبی دامن زده و آتش‌ها بر افروخته و بعد از اطمینان به موفقیت اقدامات خود از میان گریخته است» (مهرابخانی ۱۳۲۸: ۲۰).

ترتی از بالای منبر و به کمک بلندگوهای قوی که بیشتر شهر را زیر پوشش داشت به طور روشن و صریح بنای زشت‌گویی و کینه توزی نسبت به بهائیان گذارد. اخلاقشان را فاسد خواند، خونشان را حلال دانست و باز به قول مهرباخانی آنچه در توانایی و قدرت خود داشت «در اغواء [فریب] قوم چشم بسته و کمر در زیر بار خرافات شکسته کوتاهی نمود» (مهرباخانی ۱۳۲۸: ۲۰).

محفل روحانی کاشان (که ریاستش را دکتر سلیمان برجیس داشت) نامه‌ای به رئیس شهربانی سرهنگ فاطمی نگاشت و در آن عواقب خطرناکی که این سخنرانی‌ها برای جامعه بهائی داشت شرح داد. روح‌الله مهرباخانی که خود عضو محفل بود مأمور شد نامه را به دست رئیس شهربانی بدهد و شخصاً او را متوجه مسئولیت سنگینی که داشت بنماید. پاسخ رئیس شهربانی همان بود که بارها گفته بود: «مطمئن باشید طوری نخواهد شد». مهرباخانی می‌نویسد: «ساعتی بعد [از این ملاقات] رئیس آگاهی شهربانی به نام علی نراقی به مغازه یکی از بهائیان مراجعه نموده اظهار می‌دارد که بهائیان بی جهت به شهربانی مراجعه می‌نمایند ما نمی‌توانیم مردم را از انجام شعائر مذهبی خود ممنوع کنیم» (مهرباخانی ۱۳۲۸: ۲۰).

ناصر برجیس متن کامل نامه محفل روحانی ملی بهائیان ایران را به رئیس کل شهربانی کشور سرلشکر زاهدی نقل می‌کند (نمره ۹۴۲۰، مورخ ۱۳۲۸/۱۱/۱۷) در این نامه موارد متعدد همدستی سرگرد فاطمی و علی نراقی با فعالین مسلمان ذکر شده و آمده است که «علی نراقی تربتی مزبور را به ضدیت با بهائیان تشویق و او را به مساعدت و همراهی مامورین شهربانی امیدوار می‌کرده است» (برجیس ۱۳۷۵: ۱۶۹).

فعالیت‌های تربتی ادامه می‌یابد و چند ملای دیگر نیز دنبال کار او را می‌گیرند. سرانجام وی در «انجمن تبلیغات اسلامی» با برافروختن عصبیت و غیرت مسلمانی، شماری از اعضاء آن انجمن را در دسته‌ای به نام «هیئت دعاة اسلامی» سازمان می‌دهد تا علیه «منحرفین و مشرکین» وارد عمل شوند.^{۷۰} این اقدامات در شهر

^{۷۰} مجله فردوسی، شماره ۳۲، ۷ اسفند ۱۳۲۸.

خاموشی مثل کاشان هیجان بزرگی بوجود می‌آورد. مردم احتمال وقوع حادثه‌ای ناگوار می‌دهند و حتی احتمال قتل دکتر برجیس شایعه‌ای بر سر زبان‌ها می‌شود. دکتر سلیمان برجیس^{۷۱} در سال ۱۲۷۶ ش. [۱۸۹۸ م.] در خاندانی بهائی به دنیا آمد. پزشکی حرفه نیاکان این خاندان بود. پدر او حکیم یعقوب «مورد احترام و اعتماد قاطبه اهالی کاشان بود... زمانی به معالجه حاکم زنجان پرداخت و بر اثر ابراز لیاقت به لقب شمس‌الحکما مفتخر و معروف به حکیم شمس گردید». در پشت کتاب قانون ابوعلی سینا متعلق به خود نوشته بود: «من این کتاب را سی و دو مرتبه از اول تا آخر خوانده‌ام و الان تمام امراض و مداوای مندرج در آن را از حفظ دارم» (امانت ۳۹۶؛ فاضل مازندرانی ۱۳۵۴: ۷۰۳).

سلیمان برجیس دوران دبستان را در مدرسه بهائیان کاشان به نام «وحدت بشر» گذراند، در سن ۱۹ سالگی راهی طهران شد. «نزد اطبا در مریضخانه دولتی و مریضخانه صحت بهائیان خدمت و تحصیل و عمل نمود پس به کاشان برگشته در محکمه پدر به معاونت و معالجات پرداخت و مشهور به تاثیر معالجات... گردید» (فاضل مازندرانی ۱۳۵۴: ۷۰۳). موسی امانت که ساکن کاشان و از بیماران دکتر برجیس بوده در یادداشت‌های خود می‌نویسد: «علاوه بر کار آموزی در بیمارستان‌های فوق‌الذکر در مدرسه دارالفنون نیز به تکمیل تحصیل پرداخت» (امانت ۴۰۰).

دکتر برجیس در بهداری کاشان استخدام شد و عصرها مطب خود را داشت. رفتار و اخلاق انسانی او بزودی او را محبوب مردم شهر ساخت. فقرا را مجاناً معالجه می‌کرد و اغلب پول داروی ایشان را نیز می‌پرداخت.^{۷۲} این امر مورد تایید مجله

^{۷۱} برجیس کلمه‌ای عربی و به معنای ستاره مشتری است.

^{۷۲} مهربانانی در مقاله دیگری با عنوان «چهل سال بعد از شهادت دکتر برجیس» چنین می‌نویسد: تنها طیب شهر بود که مردم او را به حقیقت ملجاء و پناه خود می‌دانستند. مقداری از وقت روزانه او صرف دیدار مریضان فقیری می‌شد که به مطب او بدون پرداخت حق ویزیت می‌آمدند و اگر ملازم بستر بودند خود دکتر به ملاقاتشان می‌رفت و بسیار اتفاق می‌افتاد که بعد از ملاقات و نسخه دادن به نوعی که کسی ملتفت نشود وجهی زیر متکای مریض می‌نهاد. روزی بنده به منزل او که قسمتی از آن به مطبش اختصاص داشت رفتم و چون آخر

فردوسی نیز هست که بر آن اساس می‌نویسد «روی همین اصل در آن شهرستان به نیک‌نامی معروف و مورد احترام همگان بود...».^{۷۳} بر نکوکاری و نیک‌نامی او همگان - جز متعصّبین شیعی - یک زبانند، از جمله محمد تقی دامغانی قاضی کاشان می‌نویسد: «دکتر برجیس یک پزشک سرشناس و محبوب عامّه [بود] که با اولین اطلاع کیفیتش را بر می‌داشت و بدون توجه به دوری و نزدیکی راه بدون مطالبه حق‌القدم برای عیادت بیماران روانه می‌شد» (دامغانی ۱۳۸۲: ۲۰۷).

وی در تشکیلات بهائی کاشان فعال بود، سال‌ها به عضویت محفل روحانی کاشان که نهادی محلی برای اداره امور بهائیان آن شهر بود برگزیده شد و به ریاست آن رسید. چندین بار نیز از سوی بهائیان کاشان به نمایندگی آنان در «انجمن شور ملی بهائیان ایران» که سالی یکبار در تهران تشکیل می‌شد شرکت جست. مهرابخانی از معلومات عمیق اسلامی او و آشنائی فراوانش با آیات قرآنی و احادیث اسلامی نام می‌برد که دکتر برجیس «در گفتگوهایش با جویندگان حقیقت آنها را به تناسب بیان می‌کرد» (مهرابخانی ۱۹۹۰: ۱۷). این امر به قول ناصر مهاجر، «بی ربط با نیازمندی‌های تبلیغ اثر بخش دیانت بهائی در ایران [نبود]» (مهاجر ۲۰۰۸: ۲۱). زیرا در گفتگوهای دینی با هم‌میهنانشان بهائیان ایران معمولاً درستی آئین خود را با ارائه دلایلی از قرآن و احادیث و یا انجیل و تورات ثابت می‌کردند.

آزار بهائیان از دهات و قصبات اطراف کاشان آغاز شد. درخت باغ‌های بهائیان را شبانه می‌بریدند، گوسفندهای آنان را می‌دزدیدند، خرمن‌ها را آتش می‌زدند و با غصب باغ و خانه آنان را آواره می‌ساختند. هر چند روز یکبار مردمی که زندگانی خود را از دست داده بودند برای شکایت و پناهجویی به کاشان رو می‌آوردند.

(برجیس ۱۳۷۵: ۹۰)

وقت بود در اطاق انتظار برای اتمام کار او منتظر ماندم. در اطاق باز شد و دکتر آخرین مریض را به اطاق انتظار برای رفتن به خارج هدایت کرد. دیدم شخص مریض رو به دکتر کرده خواست از او تشکر کند و از اینکه پول نمی‌دهد عذر بخواهد ولی دکتر متوجه وجود بنده در اطاق شده بود سخن او را بریده و با عجله او را بیرون برد و نگذاشت که او در حضور شخص دیگری مطلب بی پولی خود را اظهار دارد (مهرابخانی ۱۹۹۰: ۱۷).

^{۷۳} مجله فردوسی، شماره ۳۲، ۷ اسفند ۱۳۲۸

سرانجام ملایان نیش حمله را متوجه دکتر برجیس کردند. آخوندی به نام خالصی زاده مرتبا به کاشان سفر می‌کرد «و در بالای منبر صریحا مردم متعصب و خوش‌باور را برای ریختن به منازل و دکاکین بهائیان و غارت و قتل آنان و سوزاندن درب منازل ایشان تشویق می‌نمود و این قبیل اعمال را برای مسلمین ثوابی عظیم می‌دانست و حتی در موقعی در بالای منبر گفت: دکتر برجیس را که رئیس بابی‌هاست از مطب بیرون بیاورید و بکشید او کافر است و خدانشناس است، او بابی نجس است» (برجیس ۱۳۷۵: ۹۱). رسول جعفریان درباره خالصی زاده می‌نویسد:

شیخ محمد خالصی زاده فرزند آیت الله محمد مهدی خالصی افزون بر تحصیل علوم دینی، شور کارهای سیاسی در سر داشت... در شهر کاشان به فعالیت‌های مذهبی فراوان دست زد و مدارس علمیه را احیا کرد. وی تعداد زیادی از نسل جوان را که شیفته مذهب بودند متشکل کرد و وارد فعالیت‌های دینی - سیاسی کرد. برخی از اینان طلاب جوانی بودند که در جریان فعالیت فدائیان اسلام و مبارزه علیه بهائیان شرکت فعال داشتند.^{۷۴}

(جعفریان ۱۳۸۵: ۱۱۶)

با چنین تحریکاتی وضع بهائیان مخصوصاً دکتر برجیس سخت‌تر شد. «در آن زمان در کاشان اتوموبیل یا درشکه برای رفت و آمد وجود نداشت و معمولاً اطباء با الاغ یا اسب به عیادت بیمار می‌رفتند. متعصبین هرگاه دکتر برجیس را بر اسب سوار می‌دیدند به عنوان اینکه بابی نباید سوار بر اسب شود او را مسخره می‌کردند و یا به او سنگ پرتاب می‌نمودند. سرانجام اسب را شبانه در طویله منزل دکتر کشتند و وقتی پس از چندی اسبی دیگر خرید آن اسب را نیز از بین بردند. از آن پس دکتر برجیس از اسب سواری منصرف شد و پیاده به عیادت بیماران می‌رفت» (برجیس ۱۳۷۵: ۹۱). سپس آخوندها طبقات مردم را از مراجعه به مطب دکتر برجیس منع کردند و

^{۷۴} خالصی زاده در تحریک مردم در کشتن ایامبری کنسول امریکا در واقعه سقاخانه دست داشت (نگاه کنید به فصل چهارم) و در سال ۱۳۲۷ در شهر یزد از منبر مساجد مردم را علیه بهائیان می‌شوراند. قضیه ابرقو (نگاه کنید به فصل پنجم، ۵) بازتاب اعمال همین آخوند بود.

این کار «لطمه شدیدی به کار طبابتش [زد]...جز نفوسی که می‌خواستند مجاناً
معالجه شوند کمتر کسی به مطبش می‌آمد ولی او ابداً توجه به این امور نداشت»
(مهرابخانی ۱۳۲۸: ۷).

پس از این مقدمات نقشه قتل او را کشیدند زیرا تصور می‌نمودند «چنانچه او را از
میان بردارند محفل بهائیان منحل و پیشرفت امر در آن شهر متوقف خواهد شد. لهنذا
عده‌یی [برای این کار] هم‌پیمان [شدند]» (امانت ۴۰۲).

فعالیت‌های تربیتی و شایعه‌تباری قتل دکتر برجیس احتیاط‌هایی را ضروری
می‌کرد. او را به خطری که تهدیدش می‌نمود متوجه کردند و آنطور که مهرابخانی
نگاشته، اعضای محفل روحانی می‌خواستند که شب پس از پایان جلسه او را تا منزل
همراهی کنند. ولی او همواره با «خنده و شوخی و صفا و محبت» آنان را اطمینان
می‌داد و می‌گفت «نترسید، طوری نخواهد شد، شهادت لیاقت می‌خواهد». روزی
در میان جمعی از بهائیان گفت: «دیروز فلان عالم شهر مرا دیده و گفته دکتر بیا و
دست از این دین بردار. به او گفتم: می‌دانی، من و خانواده‌ام قبل از بهائی بودن
یهودی بوده‌ایم و کار ما در خلوت فحش و لعنت به شماها بود. حال من به وسیله
ایمان به دیانت بهائی پی به حقانیت رسول عربی برده‌ام و اگر از بهائیت برگردم
مسلماً یهودی خواهم شد و دوباره همان آس و همان کاسه خواهد بود... سپس ادامه
داد... می‌دانید چه جوابی به من داد؟ گفت ترجیح دارد برگشته یهودی شوی تا
بهائی بمانی».

با تبلیغات شدید تربیتی و آماده‌گشتن زمینه، سرانجام عاملین این قتل انتخاب
می‌شوند و شب جمعه چهاردهم بهمن ماه پشتگرم به «همکاری و مساعدت
دستگاه‌های انتظامی شهر» (امانت ۴۰۲) در خانه رسول‌زاده از عاملین اصلی قتل
گردآمده با قرآن برای این قتل تفاعل می‌نمایند. براساس اظهارات احمد امامی یکی
از قاتلین اصلی قرار بر این بوده که دکتر برجیس را در منزل شیخ باقرنامی که «هیئت
دعاه اسلامی در آنجا جمع بودند بکشانند او را وادار به توبه نمایند و چنانچه توبه
نکرد او را بکشند و در چاهی که در منزل روبروی آن حفر کرده بودند بیاندازند».

(امانت ۴۰۲)



روز جمعه حدود ساعت ۱۰ صبح دو تن از ایشان با نام‌های عباس توسلی و علی نقی پور به مطب دکتر برجیس می‌روند. در اطاق انتظار قریب ده تن نشسته‌اند اما آنان منتظر نمی‌مانند و با زاری و التماس از دکتر تقاضا می‌نمایند که برای معالجهٔ پیرزنی که حالش وخیم است همراه آنان برود. دکتر برجیس به تصور نجات بیماری که سخت نیاز به کمک دارد پس از عذر خواهی از بیمارانی که در اطاق انتظار

نشسته بودند به همراهی دو جوان در هوای سرد برفی به راه می‌افتد. مقصد ایشان کوی کِلَهَر

دکتر سلیمان برجیس

است، «از محلات متروک و کم رفت و آمد شهر» (برجیس ۱۳۷۵: ۹۱).

در برابر خانهٔ شیخ باقر که در آنجا بساط روضه‌خوانی برپا بوده توقف می‌کنند. محمد رسول‌زاده و چند تن دیگر جلوی آنان پدیدار می‌شوند و از دکتر برجیس می‌خواهند وارد مجلس روضه‌خوانی شود. وی که خطر را احساس کرده با شجاعت تمام بدون آنکه به حرفشان اعتنا کند راه بازگشت پیش می‌گیرد (برجیس ۱۳۷۵: ۹۱). آنان او را دور می‌گیرند و «با مشت و لگد و سنگ و چاقو»^{۷۵} به جانش افتاده و در خانه‌ای که درش باز بوده پرتاب می‌کنند. سپس بدن‌بالش دویده ضربات جانفرسا بر او وارد می‌آورند بعد او را از طبقه‌ای که سه متر با کف حیاط فاصله داشته به پائین پرتاب می‌نمایند. به این نیز اکتفا نکرده دوباره بر سرش می‌ریزند. در این موقع محمد رسول‌زاده کاردی در آورده روی جسد نیمه جان دکتر برجیس می‌نشیند شریان گردن او را قطع کرده و رگهای شریان دو دست را با قساوت می‌برد. قاتلین پس از آن که همگی بدن نیمه جان دکتر برجیس را با ضربات کارد شرحه شرحه می‌کنند. با دست و روی خونین از محل خارج می‌شوند (مهرابخانی ۱۳۲۸: ۵).^{۷۶} رسول‌زاده که

^{۷۵} اطلاعات، یکشنبه ۱۶ بهمن ۱۳۲۸، در اینجا نقل از (مهاجر ۲۰۰۸: ۱۴).

^{۷۶} کتاب عالم بهائی (Bahá'í World, 1950-1954: 685) می‌نویسد صاحبخانه آن منزل

گلوی دکتر را بریده است در پیاده روی کنار خانه لحظه‌ای می‌نشیند و دستهای خونینش را با برفی که بر زمین نشسته می‌شوید.^{۷۷}

سال‌ها بعد احمد امامی یکی از قاتلین اصلی در گفتگو با عنایت‌الله بنیادی مازگانی بدون آن که بداند او بهائی است افتخار قتل دکتر برجیس را چنین به گردن می‌گیرد: «رسول زاده و دیگران اسلحه برنده‌ی نداشتند و بی جهت افتخار کشتن دکتر برجیس را به رسول زاده داده‌اند چون او جز یک گزلبک گُند و نازک سلاح دیگری نداشت که پس از چند ضربه کج و بی‌ثمر شد. ولی در دست من یک خنجر شیرخان بود و تمام ضربه‌های موثر که منجر به قتل گردید از طرف من با همین اسلحه بود و بالاخره گردنش را گرفتم و با همان شیرخان رگ گردن را زدم که ناگهان خون مانند فواره به دست و لباسم ریخت. بعد دستهایم را با برف‌های موجود پاک کردم و آمدم بیرون..» (امانت ۴۰۴؛ برجیس ۱۳۷۵: ۱۵۲).

پس از انجام این جنایت قاتلین «لااله الاالله گویان صحنه را ترک می‌کنند». (کرباسچی: ۱۳۸۰، ۲۹۶). مردم بیکار و کنجکاو هم به دنبال آنان راه می‌افتند و الله‌اکبر گویان سراسر بازار را می‌پیمایند. قاتلین در هر راسته‌ای از بازار فریاد می‌زنند «ما یک بهائی را کشتیم، ما یک نفر قاتل را کشتیم»^{۷۸}. شماری از کسبه دکان‌های خود را بسته دنبال دسته راه می‌افتند (دامغانی ۱۳۸۲: ۲۰۷). جمعیت تا مقابل شهربانی با آدمکشان می‌آیند. به نظر مهرباخانی هدف آن بوده که «چند صد نفر خود را قاتل معرفی کرده و در نتیجه خون آن جان پاک را هدر نمایند... ولی آن اسلام دوستان و عهد بستگان [با رسیدن جلوی شهربانی] تقرب [نزدیکی] (و هم‌بستگی با قاتلین) را جاز نندیده و بالتیجه همان هشت نفر تحویل زندان می‌گردند» (مهرباخانی ۱۳۲۸: ۵). قاتلین در اداره شهربانی به افسر کشیک اعتراف می‌کنند که «به تکلیف شرعی خود عمل کرده و رئیس فرقه ضالّه بهائیت کاشان را به

کوشش زیاد کرد که وساطت کند اما قاتلین توجهی نکردند سپس به بام دوید و از آنجا از مردم کمک خواست.

^{۷۷} فردوسی، پیش گفته؛ *Bahá'í World* پیش گفته.

^{۷۸} مجله فردوسی، نقل از باران پیش گفته.

دیار عدم فرستاده‌اند. افسر شهربانی و پاسبان‌ها به آدم‌کشانی که هنوز چاقو در دست دارند و لکه‌های خون بر دست و لباس هاج و واج و هراسیده می‌نگرند. پس از اندک زمانی آن‌ها را به اطاق سرهنگ فاطمی هدایت می‌کنند و او شماری از مأموران را نزد رئیس دادگستری شهر اعزام می‌دارد و شماری دیگر را به محل ارتکاب جنایت که چند هزار نفری در آنجا گرد آمده و رفت و آمد را مشکل ساخته بودند» (مهاجر ۲۰۰۸: ۱۴).

محمد تقی دامغانی (۱۳۷۷-۱۳۰۴ ه. ش.) قاضی شهر به هنگام این آدمکشی هولناک در بیابان‌های اطراف کاشان مشغول شکار بود. چهل و پنج سال پس از آن فاجعه هولناک می‌نویسد:

... تاریخ وقوع آن به درستی یادم نیست ... همین قدر کافی است... بگویم که در پاییز سال ۱۳۲۹ بوده است. یک روز جمعه، با هوای ملایم و مطبوع... حوالی ظهر بود. از دور متوجه شد [م] که دو تا پاسبان... می‌آیند و با حرکت سر و دست و داد و هوار می‌خواهند [مرا] متوجه خود کنند... جناب قاضی دکتر برجیس را کشته‌اند در شهر نه باز پرس است و نه دادستان. جناب رئیس دادگستری فرموده‌اند که در غیاب آنان، تنها قاضی صالح برای رسیدگی به این واقعه شما هستید.

- چه کسانی او را کشته‌اند؛ از قاتلین کسی هم دستگیر شده است؟
- بله جناب قاضی، از فدائیان اسلام هستند. چهار نفر هستند. خودشان را معرفی کرده‌اند و الان در شهربانی نشسته‌اند و منتظرند که شما بیاید و تحقیقات را شروع بفرمائید. جنازه دکتر برجیس هم در همان محل وقوع قتل افتاده است. پزشک قانونی هم منتظر شما برای صدور اجازه دفن است.
... فاصله کوتاه بود. نیم ساعت گذشت به شهربانی رسیدیم. سردسته قاتلان رسولی [رسول زاده] نام مردی که در بازار به شغل رنگ و خامه فروشی^{۷۹} اشتغال داشت با چانه‌ای باریک و ریشی خضاب بسته به همراه سه تن از

^{۷۹} رنگ و خامه دو اصطلاح قالی بافی است. رنگ به پود می‌گویند و خامه به تار قالی.

هم‌دستانش سه تا جوان که تازه ریش درآورده بودند و موهای نرم به صورت آن‌ها اندک سایه می‌داد در اتاق رئیس شهربانی آرام و خونسرد نشسته بودند و زیر لب آهسته دعا می‌خواندند یا صلوات می‌فرستادند. رئیس شهربانی، معاون او، پاسبان‌ها، چند تا مامور آگاهی، همه هاج و واج و برخی رنگ‌پریده، اینجا و آنجا بی صدا نشسته بودند. شهربانی را یک غم و هراس فرا گرفته بود ... تحقیقات از متهمان را ... شروع کرد [م]. آن‌ها بدون هیچ تکلف و تردیدی صریحاً به ارتکاب قتل اعتراف کردند. هر یک از آن‌ها مدعی بود که اولین ضربه را او نزده بلکه هر چهار نفر الله اکبر گویان با هم ضربه وارد کرده‌اند. معلوم بود که دقیقاً کوشش می‌کنند که به این قتل جنبه لوث بدهند. در این کار به آن‌ها آموزش داده شده بود ... از آن‌ها پرسید [م] که به چه علت دکتر برجیس را کشتید؟ آن‌ها یک زبان گفتند که او ملحد بوده و برای آن که مسلمانان را از راه به در ببرد کوشش می‌کرده است. گفت [م] که [او] مردی خیر و انسان دوست پزشکی حاذق و ضعیف پرست بوده. گفتند همه این‌ها را برای گمراه کردن مسلمانان انجام می‌داده است او می‌خواسته در جامعه مسلمانان تخم نفاق بکارد او مردم را برای ورود به فرقه بهائیت تبلیغ می‌کرده، و گفتند که بر حسب فتوای *اعلم علمای زمان*، شرعاً مکلف به اجرای حکم قتل این شخص بوده و وظیفه شرعی خود را انجام داده‌ایم. اما به تصریح نامی از صادرکنندگان حکم قتل نمی‌بردند... اقرار صریح متهمان، معاینه جسد، گزارش پزشک قانونی و وجود چاقوهای خون‌آلود جای هیچ‌گونه تردیدی نمی‌گذاشت ... قرار بازداشت هر چهار نفر را صادر کرد [م].^{۸۰}

^{۸۰} با نقل این بخش، ناصر مهاجر (مهاجر ۲۰۰۸: ۱۲)، به تصحیح برخی از اشتباهات زنده یاد دامغانی پرداخته. از جمله این که قتل در ماه بهمن صورت گرفته و نه فصل پائیز، [و در سال ۱۳۲۸ و نه ۱۳۲۹]. دیگر، نام قاتلی که رگهای دکتر برجیس را گشود رسول زاده است نه رسولی. وابستگی قاتلین به گروه فدائیان اسلام که دامغانی به نقل از پاسبانان آورده نیز به قول مهاجر سهو قلم است، گرچه گروهی مثل علی دوانی در اعلامیه‌ای پس از انقلاب سعی نموده‌اند این امر را واقعیتی جلوه دهند. (علی دوانی، *نهضت روحانیون ایران*، مرکز اسناد

(دامغانی ۱۳۸۲: ۸-۲۰۶)

بازداشت قاتلان شهر را به هیجان می‌آورد و چند صد نفر در جلوی شهربانی اجتماع کرده قصد بیرون بردن قاتلین را دارند. کشمکش میان ماموران شهربانی با حامیان آدم‌گشان تا پاسی از شب به طول می‌انجامد. سرانجام ماموران شهربانی با «پیک نگهبانی» موفق می‌شوند جمعیت را پراکنده و راهی خانه‌هایشان کند (مهاجر ۲۰۰۸: ۱۵)^{۸۱}. قاضی شهر پزشک قانونی را به محل قتل می‌فرستد. گزارش او حاکی است که دکتر برجیس با ۸۱ ضربه چاقو از پای درآمده است.

از آن سو جامعه بهائی کاشان که دستخوش این فاجعه ناگوار شده در اضطراب می‌افتد. تاریخ نشان داده که کشتن یک فرد بهائی در یک شهر سرآغاز هجوم به جامعه بهائیان و قتل و تاراج وسیع‌تری است. بیم دارند که متعصبین خون‌های بیشتری بریزند. بهائیان از زن و مرد در منزل دکتر برجیس اجتماع کرده «با قلوب مضطربه منتظر ماندند تا از پس پرده قضا چه برون آید و کار به کجا انجامد» (مهرابخانی ۱۳۲۸: ۵).

جسد دکتر برجیس در محل قتل افتاده و به خاطر حضور چند صد مردم متعصب که آنجا گرد آمده و فریاد الله‌اکبر سر می‌دهند کسی را یارای رفتن و برداشتن جسد نیست. «بعد از ظهر آن روز از طرف شهربانی مراجعه نموده اظهار کردند که احباب [بهائیان] آمده نعش را ببرند. ولی این کار امر محالی بود ... تصور حدوث واقعات

انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۷، صص ۶-۵۵۵). مهاجر هم چنین اشاره دارد به اشتباه دیگر علی دوانی از جمله اینکه آیت‌الله غروی ساکن کاشان فتوای این قتل را داده. به نظر مهاجر در آن زمان *اعلم علمای زمان آیت‌الله بروجردی* بود و نه آیت‌الله غروی (۱۳۵۷-۱۲۷۵) که جایگاه بلندی در جامعه روحانیت شیعی آن زمان نداشت و در شهر خاموشی مثل کاشان زندگی می‌کرد.

با آوردن نظریات ناصر مهاجر باید بیافزاییم که دو سال اقامت خالصی زاده در کاشان که مسلماً با فدائیان اسلام ارتباط داشت و تصریح علی دوانی که خود آخوند است و می‌داند از چه صحبت می‌کند تردیدی در ارتباط قاتلین با فدائیان اسلام باقی نمی‌گذارد. فتوای قتل‌های بهائیان را برای دادن مجوزی به فدائیان اسلام معمولاً آخوندهای درجه دو و سه صادر می‌کردند و نه مراجع بزرگ دینی.

^{۸۱} با استناد به روزنامه اطلاعات یکشنبه ۱۶ و دوشنبه ۱۷ بهمن.

مدهشۀ [اتفاق حوادث خطرناک] دیگری می‌رفت لذا برداشتن نعش به ورود بستگان شهید که بایستی همان شب از تهران بیایند موکول شد... مقداری از شب گذشته چند تن افسر شهربانی با جمعی پاسبان و نگاهبان به محل اجتماع احباب آمده... حضور خود را برای هرگونه مساعدت ابراز داشتند. بالاخره ساعت ده بعد از ظهر در حالی که چشمان فتنه به خواب و کوجه‌ها خالی از ذهاب و ایاب [رفت و آمد] بود عده‌ای از رجال [مردان] احباب به محل حادثه رفته جسد را به کمال تجلیل در حالی که چند تن افسر و عده زیادی افراد نگاهبانی و شهربانی اطراف آن را احاطه نموده بودند به گلستان جاوید [محل خاکسپاری بهائیان] که فاصله نسبتاً زیاد داشت نقل کردند. آن شب را احباب در آنجا با وضعی عجیب در کنار آن هیکل مطهر [پاک]... بسر بردند. صبح شنبه که برادران ارجمند و فرزندان برومند حضرتش ورود نمودند جسد در حدود ظهر دفن شده و آن یاقوت سرخ فام در مقام خود آرام یافت... برادر ارجمندش در موقع دفن جنازه در حالی که بدن لخت برادر در مقابلش قرار داشت و احباً آن را احاطه نموده بودند، در ضمن نطق موثر خود بعد از تشکر از زحمت احباب از آنها تمنا نمود که درباره‌ی عاملین این قتل دعا کنند و برای آنها عقاب و عذاب نطلبند بلکه رحمت و هدایت آرزو کنند... همین موقع خبر آوردند که مردم شهر بازار را بسته و در صدد غوغا و هجوم به شهربانی هستند... از قراری که معلوم شد بعد از بستن بازار و ازدحام مردم جهت خلاصی زندانیان رئیس شهربانی نیز اظهار عجز نموده و گفته بود که من عهده‌دار جلوگیری نتوانم بود. ولی در این موقع دادستان محترم ایشان را بدین اظهار عجز سرزنش نموده و آمادگی خویش را برای اسکات [ساکت کردن] مردم به قیادت قوای تأمینیه [کمک و واسطه‌ی نیروهای امنیتی] ظاهر ساخته. بالاخره شهربانی دخالت کرده و با کمک افراد نگاهبانی و شهربانی و خالی کردن چند تیر مردم متفرق شدند و احباب [بهائیان] نیز به تدریج از باغ [گلستان جاوید] بیرون آمده به منازل خود رفتند» (مهرابخانی ۱۳۲۸: ۵).

گزارش خبرنگار اطلاعات نیز از ناآرامی شهر در این روزها و اینکه «اهالی فوق‌العاده نگران و بلا تکلیف» بودند سخن می‌گوید. متعصبان شیعی «اهالی را به

اجبار به تعطیل و بستن بازار و ادارات و می‌داشتند و نیروهای اضافی پلیس و ژاندارمری که برای تقویت شهربانی کاشان به آن شهر اعزام شده بودند با خالی کردن تیر به هوا می‌کوشیدند مردم را متفرق سازند « (مهاجر ۲۰۰۸: ۱۵) ^{۸۲} .
دامغانی می‌نویسد:

فردا در شهر زمزمه برخاست که بازاریان در صدد هستند به حمایت از رسولی [رسول زاده] و سه تن از هم‌دستان او بازار را ببندند و دست به اعتصاب بزنند و در این عمل آیت‌الله غروی یکی از مجتهدان بزرگ کاشان آنان را تأیید می‌کند... و نیز... خبر دادند عده‌ای می‌خواهند به دادگستری هجوم بیاورند و مختصر زهر چشمی از آن قاضی خیره سر که این چهار تن مؤمن مسلمان که حکم الهی را اجرا کرده‌اند بازداشت کرده بگیرند.

دامغانی شرح می‌دهد که چگونه چشمش در حیاط دادگستری به یک وکیل دادگستری که باجناق آیت‌الله غروی مجتهد بزرگ شهر بود می‌افتد. از اتاقش بیرون می‌آید، آن شخص را صدا می‌کند و به او می‌گوید:

می‌روی خدمت حضرت آیت‌الله غروی، از قول این میرزا به ایشان می‌گوئی که اگر شهر شلوغ شود، اگر دادگستری مورد تعرض قرار گیرد من تو را مسئول شناخته و بازداشت خواهم کرد. نه از آن حضرت و نه از بزرگ‌تر از آن حضرت نه حتا از خدا می‌ترسم. حدّ اعلی این است که مرا از این شهر خاموشان، از این شهر بی‌حاصل، از این شهر بی‌دوست، از این بیغولّه سالوسان و ریاکاران منتقل خواهند کرد. نه زنی دارم و نه بچه‌ای نه اسباب و اثاثیه‌ای و نه تعلق دیگری... هر جا که منتقل شوم از این شهر بهتر است که من طالب رفتن از این شهر هستم. اما یک هفته بازداشت برای حضرت آیت‌الله غروی خیلی گران تمام می‌شود. تو برو و این پیغام مرا به ایشان برسان. آن بیچاره... رفت و یک ساعتی بعد برگشت... سلام و دعای حضرت آیت‌الله را... هدیه آورد و این که ایشان ابداً در این جریان‌ات دخالتی ندارند و رسولی

^{۸۲} به نقل از اطلاعات یکشنبه ۱۶ و دوشنبه ۱۷ بهمن.

[رسول زاده] و هم‌دستانش و طرفدارانش از جای دیگری حمایت می‌شوند و فتوای قتل دکتر برجیس را کس دیگری داده است. فرموده بودند اگر فلانی... [یعنی محمد تقی دامغانی] مصلحت می‌دانند چند روزی از شهر خارج شوند. چنین شد و آب‌ها از آسیاب افتاد (دامغانی ۱۳۸۲: ۲۱۰).

کیهان روز دوشنبه ۱۷ بهمن می‌نویسد: «...امروز خبر رسید که وضع شهر عادی است و امنیت کامل برقرار گردیده است. کلیهٔ دکاکین باز است و کسبه به کار خود ادامه می‌دهند» (مهاجر ۲۰۰۸: ۱۷).

ناصر مهاجر تعجب می‌کند که چگونه دو روزنامه خبری مهم پایتخت این قتل مهم و ناآرامی‌های کاشان را بی اهمیت تلقی کرده و آن را با حروف ریز در صفحه آخر در ستون حوادث! آورده‌اند. برای جامعهٔ بهائی ناچیز انگاشتن کشتار بهائیان توسط جراید و آن را به باد فراموشی سپردن روشی تجربه شده بود و تعجبی بر نیانگیخت.

اطلاعات از بازداشت هشت تن در واقعهٔ قتل خبر می‌دهد و کیهان نسبت به شمار قاتلین بازداشت شده سکوت اختیار می‌کند. هیچ یک از دو روزنامه به جنبهٔ بهائی ستیزی قتل دکتر برجیس اشاره نمی‌کنند و بیش و کم قتل را جنایتی عادی جلوه می‌دهند. «اطلاعات حتی نمی‌نویسد که دکتر برجیس بهائی است؛ گرچه تصریح دارد که آدم‌کشان وابسته به انجمن تبلیغات اسلامی هستند و این که پیش‌آمد جنبهٔ مذهبی به خود گرفته است. کیهان گرچه پنهان نمی‌کند که مقتول رئیس محفل بهائیان کاشان بود اما نشانه‌ای دال بر این که قتل جنبهٔ عداوت فرقه‌ای و کشتار مذهبی داشته در گزارشش نمی‌آورد و هرگونه رد پای مسلمانان متعصب را از صحنهٔ جنایت پاک می‌سازد... روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های احزاب سیاسی از چپ‌گراها گرفته تا ملی‌گراها نیز از کنار این جنایت به خونسردی می‌گذرند. همه سخت سرگرم انتخابات مجلس شانزدهم بودند و مصلحت نمی‌دیدند که برادران دینی و مسلمانان مکتبی را برنجانند و خود را از رأی آنها محروم سازند. ترس از وحشت‌آفرینان و آدم‌کشان فدائیان اسلام هم چه بسا به کار بود» (مهاجر ۲۰۰۸: ۱۶).

دو هفته نامه ملت ایران و نیرسان (نشریه یهودیان ایران) در مقالاتی، این قتل ناگوار را مخالف روح اسلام و قوانین حقوق بشر دانسته‌اند. مهاجر از آن‌ها یاد کرده بخش‌هایی از آن مقالات را آورده است. بر اینها باید شرحی که مجله فردوسی و روزنامه آتش آورده نیز اضافه کرد که هر دو تأکیدی بر نیکنامی و فقیر نوازی دکتر برجیس دارند و قتل را به خاطر تعصبات مذهبی می‌دانند. فردوسی می‌نویسد که قرار بوده هر ۹ نفر اعضاء محفل روحانی بهائیان کاشان را به قتل آورند. اتحادیه پزشکان ایران نیز همان زمان طی بیان نامه‌ای از شاه تقاضا می‌کنند که محرکین و مسببین واقعه هر چه زودتر مورد مجازات قرار گیرند تا از تکرار این گونه امور جلوگیری شود (نیکو صفت ۱۳۸۵: ۳۸).

جامعه بهائی که از داشتن روزنامه و مجله ممنوع بود تنها وسیله در دسترس را بکار برد. ارسال نامه‌های متعدد به دفتر شاه، نخست وزیر، وزیر دادگستری، رئیس کل شهربانی و جراید و تقاضای اجرای عدالت در مورد قاتلین این جنایت.^{۸۳} نمایندگان جامعه بهائی هم‌چنین با ساعد مراغه‌ای نخست وزیر و سرلشکر زاهدی رئیس کل شهربانی کشور ملاقات داشته و تقاضای احقاق عدالت و جلوگیری از وقایع مشابه کرده‌اند (اخبار امری ۱۳۲۸: ۱۲).

*

دامغانی می‌نویسد که پرونده بسیار زود تکمیل شد، در همان مراحل اولیه چهار تن دیگر نیز به اتهام مشارکت در قتل بازداشت شدند که یکی از ایشان بنام رضا گل‌سرخ (بعداً آیت‌الله رضا گل‌سرخ از اساتید برجسته حوزه علمیه قم) شهادت داده که محرک او و هفت تن دیگر که دکتر برجیس را کشتند بعد هم لاله‌الله گویان صحنه را ترک کردند همان تربیتی واعظ بوده است (گل‌سرخ ۱۳۷۰: ۱۸۳). به خاطر نبودن دادگاه جنائی در کاشان این هشت تن را پس از تکمیل پرونده به تهران اعزام می‌دارند (دامغانی ۱۳۸۲: ۲۰۹).

وقتی روحانیون دیدند که با بستن بازار و ازدحام و غوغا و فرستادن صلوات آزادی

^{۸۳} نامه ۱۳۲۸/۱۱/۱۷ به آقای ساعد نخست وزیر و همه وزراء؛ در همان تاریخ به رئیس کل شهربانی کشور سرلشکر زاهدی؛ و در تاریخ ۱۳۲۸/۱۱/۲۴ به شاه.

قاتلین میسر نشد راه دیگری در پیش گرفتند: فرماندار گلپایگان در تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۲۸ طی تلگرافی به وزیر کشور چنین گزارش می‌دهد:

ساعت ۱۷ امروز حجّت‌الاسلام آقای ابوالقاسم محمدی امام جمعه گلپایگان به اتفاق ۲۴ نفر به تلگرافخانه آمده و با مخابره تلگرافی به مقامات عالیه و مراجع تقلید به مرکز و قم تقاضای جلوگیری از تبلیغات بهائی و استخلاص زندانیان کاشان را نموده و خیال تحصّن داشتند. ضمناً مراتب را تلفوناً به آقای فرماندار اطلاع داده بودند. همان ساعت در تلگرافخانه حضور به هم رسانیده و متفقاً آقایان را به مراحم اولیاء معظم امیدوار نمودیم و بالنتیجه از تحصّن خارج شدند.

در زیر تلگراف با خط وزیر کشور (به احتمال زیاد) نوشته شده است: «عطف به سابقه اقدام شود و باید قاتلین شدیداً مجازات شوند دین اسلام اجازه قتل و وحشی‌گری نمی‌دهد و تحصّن فایده ندارد. ۱۱/۲۸» (نگاه کنید بخش اسناد، ص. ۷۰۰). از اظهار نظر وزیر کشور بر می‌آید که ظاهراً تا این مرحله دولت متوجه ضعف خود و قدرت عظیم روحانیون که در پشت سر این ماجرا قرار دارند نیست و قصد ندارد در کار وزارت دادگستری مداخله کند. چند روز بعد نامه‌ای که تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۲۸ را دارد از سوی رئیس دفتر شاه، هیراد، برای نخست وزیر محمد ساعد مراغه‌ای ارسال می‌گردد:

شماره ۱۷۱۶ - ۱۳۲۸/۱۱/۲۷ محرمانه،

جناب آقای نخست وزیر

آقای میرزا محمد فیض که از علماء درجه اول قم می‌باشند راجع به قضیه قتل دکتر سلیمان برجیس در کاشان تلگرافی به پیشگاه مبارک ملوکانه عرض و استدعای مساعدت با مسلمین آنجا نموده. عین تلگراف بر حسب فرمان مطاع مبارک شاهانه به پیوست ارسال می‌شود که قدغن فرمائید جوابی که مقتضی باشد به ایشان بدهند.

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی هیراد

نخست وزیر در زیر نامه با خط خود نوشته است:

عطف به سابقه امر جواب تهیه و ارائه شود که بعد از تصویب مخایره شود و
جواب دفتر مخصوص صادر گردد. ۱۱/۲۹

در این رابط نامه‌ای در دست داریم که از دفتر نخست وزیر در تاریخ ۱۳۲۸/۱۲/۱۱ صادر شده ولی نام گیرنده بالای آن نیست. در نامه تصحیحاتی به عمل آمده و فاقد امضاء است و احتمالاً پیش نویس نامه اصلی است. از این که چنین نامه‌ای سرانجام پاکنویس و ارسال شده نیز چیزی نمی دانیم. لحن کلام و محتوای نامه ما را بر آن می دارد که بپذیریم این نامه از نخست وزیر ساعد مراغه‌ای به میرزا محمد فیض است. کلمات و اصطلاحات عربی و جمله آخر نامه این حدس را تقویت می کند.

نخست وزیر

به عرض می رساند. تلگراف مورخ ۱۳۲۸/۱۱/۱۴ راجع به قتل دکتر برجیس به عرض پیشگاه مبارک ملوکانه رسیده است. آن جناب تصدیق دارند که اگر سفک دماء [ریختن خون] آزادی یابد و هر کس به دلخواه خود دست به خون دیگران آلود رشته انتظام امور از هم گسیخته می شود و این نه بر مراد دل اصلاح طلبان است و نه بر وفق مصالح کشور و مردم. چون رسیدگی به موضع قتل از لحاظ شرع انور مورد تایید و تاکید است ضروری بود دستور تحقیقات لازم و تعقیب قضیه بر طبق موازین قانونی صادر گردد. بدیهی است پس از روشن شدن مطلب نتیجه به استحضار خواهد رسید ایام افاضت مستدام.

(نگاه کنید به بخش اسناد، ص. ۷۰۲)

ساعد سیاستمدار ورزیده‌ای بود تحصیلات خود را در لوزان سویس به پایان رسانده و زبان‌های فرانسه و روسی و ترکی را به خوبی می دانست. چنین کسی حاضر نمی شد قتلی چنان خونبار را لوٹ کنند. یک هفته‌ای پس از مبادلات این نامه‌ها وزیر کشور نامه زیر را برای نخست وزیر ارسال می دارد. چنانچه از محتوای آن بر می آید سیل تلگرافات و نامه‌ها که درخواست آزادی قاتلین را دارند از شهرستان‌ها به سوی وزارت

کشور جاری است:

تاریخ ۱۳۲۸/۱۲/۸ - شماره ۱۷۱۵۰/ن ۱۱۹۰۹ م.

محرمانه

جناب آقای نخست وزیر عطف به مرقومه ۱۹۲۹/۴ - ۲۸/۱۱/۲۹ جریان قتل دکتر برجیس طی شماره ۱۱۹۹۵/۱۷۱۶۴ م - ۲۸۱۲۲ معروض گردیده و طبق گزارش رسیده از ژاندارمری کل کشور عدّه لازم از طرف ژاندارمری و نگهبانی برای تقویت نیروی شهربانی در اختیار شهربانی محل گذاشته شده و آرامش شهرکاشان نیز برقرار و متهمین هم از طرف دادسرا تحت تعقیب می باشند. اینک با عرض این که همه روزه تلگرافاتی از روحانیون و اهالی شهرستانها مبنی بر تقاضای استخلاص متهمین و انزجار از فرقه بهائیان می رسد، مستدعی است امر و مقرر فرمایند مقتضیات اراده عالی را نسبت به معروضه شماره ۱۱۹۹۵/۱۷۱۶۴ م. ابلاغ فرمایند. وزیر کشور

در پاسخ این نامه، ساعد نخست وزیر در نامه‌ای به وزیر کشور باز هم بر مجازات قاتلین پای می فشارد.

دفتر نخست وزیر، شماره خصوصی ۲۵۱۲/۴

تاریخ ۱۳۲۸/۱۲/۱۸

وزارت کشور عطف به نامه ۱۳۲۸/۱۲/۸ - شماره ۱۷۱۵۰/ن ۱۱۹۰۹ م.

راجع به جریان قتل دکتر برجیس اشعار می دارد:

قاتلین باید بر طبق مقررات قانون مورد تعقیب قرار گیرند.

نخست وزیر

(نگاه کنید به بخش اسناد)

این آخرین نامه‌ایست که از ساعد مراغه‌ای در مورد قضیه دکتر برجیس در دست داریم. او در تاریخ ۱۴ فروردین ۱۳۲۹ (۳ آوریل ۱۹۵۰) کنار رفت و پس از چند ماه و دو کابینه موقت متزلزل (مرتضی قلی بیات و ابراهیم حکیمی)، علی منصور نخست وزیر شد. با آمدن منصور لحن دولت در قضیه قاتلین دکتر برجیس کاملاً تغییر یافت.

گوئی این دولت را آوردند که قاتلین را از مجازات نجات دهند. دو روز پس از تشکیل دولت، نخست وزیر در نامه محرمانه‌ای به وزارت کشور چنین دستور می‌دهد:

دفتر نخست وزیر

شماره ۲۲۶۴/۴ - ۲۹/۱/۱۶

وزارت کشور

عطف به نامه ۲/۱۱۹۹۵ و ۵/۱۷۱۶۳ - ۲۸/۱۲/۲ راجع به قتل دکتر برجیس و تظاهرات و تشبثاتی که از طرف بعضی عناصر به عمل می‌آید اشعار می‌دارد: نامه‌هایی که تحت عنوان محفل بهائی‌ها به دوائر دولتی می‌رسد به هیچوجه رسمیت ندارد و قابل جواب هم نیست. تظاهرات و تحریکاتی هم که از طرف این قبیل عناصر در مرکز یا شهرستان‌ها بعمل می‌آید جداً باید جلوگیری شود و محرکین مورد تعقیب قانونی قرار گیرند. در این زمینه دستور لازم به استانداران و فرمانداران مربوطه صادر خواهند فرمود.

رونوشت بضمیمه رونوشت نامه وزارت کشور برای اطلاع و اقدام فوری وزارت دادگستری و شهربانی کل کشور فرستاده می‌شود. نخست وزیر^{۸۴}

ناصر مهاجر با نقل این نامه می‌پرسد:

کدام «تظاهرات» و چه «تشبثاتی» کی و کجا و چگونه؟ نشان و نگاری از آن در دست نیست. جامعه بهائیان ایران هیچ زمان نسبت به تبعیض‌های دولت و تنگ‌گرفتن‌های جامعه مدنی آشکارا اعتراضی نکرده و توده گسترده غیر بهائیان^{۸۵} را مورد خطاب قرار نداده و نخواسته از این رهگذر حق قانونی به دست آورد. سبک کارش همواره تظلم‌نامه نوشتن بوده و توسل جستن به مقامات مملکتی. در آن برش تاریخی و درواکنش به آن «موضوع دینی» نیز از این مرز پا بیرون نگذاشتند.

^{۸۴} برای دسترسی به اسناد بیشتری در مورد این قتل نگاه کنید به: (نیکو صفت ۱۳۸۵: ۴۳-۵۰).

^{۸۵} در اصل «نابھائیان».

(مهاجر ۲۰۰۸: ۱۷)

سی و پنج سال پس از کشته شدن دکتر برجیس، روزنامه کیهان که اینک صاحب امتیاز آن آیت الله علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران است در شماره ۱۸ خرداد ۱۳۶۷، پرده از «تظاهرات» و «تشبثاتی» که در رابطه با این قتل به عمل آمد برمی‌دارد. اما اینک می‌بینیم این تلاش‌ها نه از سوی مدافعان مقتول بلکه از سوی همدستان قاتلین بوده است:

روحانیت شیعی کشور برای جلوگیری از اعدام جمعی از جوانان مسلمان که صرفاً به خاطر انجام یک تکلیف خدائی دست به این اقدام زده بودند وارد صحنه شد. مرحوم آیت الله بروجردی، مرحوم آیت الله کاشانی و... همه برای ممانعت از اعدام این برادران بسیج شدند. هیئت‌هایی از حوزه علمیه قم به استان‌های سراسر کشور گسیل و اعزام شدند تا روحانیت استان‌ها را در جریان دقیق امر قرار دهند و پس از آن سیل تلگراف‌ها از اقصی نقاط کشور... جهت اعلام پشتیبانی از این جمع سرازیر شد... (مهاجر ۲۰۰۸: ۱۸).

هفت ماه بعد از این جنایت یعنی روز ۶ شهریور ۱۳۲۹ محاکمه قاتلین در دادگاه عالی جنائی در تهران تشکیل شد.

مهاجر می‌نویسد: «نه اثری از آثار حبس هفت‌ماهه گل‌سرخ و رسول‌زاده که ردّ پایشان در شکل‌گیری جمهوری اسلامی برجاست در دست داریم و نه از حبس عباس توسلی و علی نقی پور و چهار متهم دیگری که نامشان تاکنون فاش نشده است. نمی‌دانیم اینها در آن زمان که فضای زندان‌ها باز و آزاد بود از چه تسهیلات و امتیازاتی برخوردار بودند و اگر محدودیت و محرومیتی کشیدند در چه حدود بوده» (مهاجر ۲۰۰۸: ۱۸).^{۸۶}

روزنامه کیهان در رثای محمد رسول زاده می‌نویسد که وی از زندان نامه‌ای به نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام طی نامه‌ای خدمات خود و هم‌دستانش را شرح

^{۸۶} موسی امانت از چهار قاتل دیگر به نام‌های احمد امامی، جواد درودگر، محمد رئیس زاده و حسین سلیمانی نیز نام می‌برد (امانت ۴۰۵).

می دهد. نواب برایش پیغام می فرستد که «شخصاً در دادگاه حضور یافته و جلوی صدور حکم اعدام را خواهد گرفت» (مهاجر ۲۰۰۸: ۱۸).^{۸۷}

جلسات دادگاه در محیط پر اضطرابی برگزار شد. جایگاه تماشاچیان پر از عمّامه بصران و بازاریان بود که با فرستادن صلوات و یا سر دادن «الله اکبر» متهمین را دلگرم قضاات را متزلزل و محیط دادگاه را متشنج می کردند. سپهد علی رزم آراء بجای منصور به نخست وزیر برگزیده شده بود و آیت الله کاشانی که اینک ریاست مجلس شورای ملی را نیز داشت بسختی با او مخالفت می کرد. جلسات دادگاه پر از بازاریان و طرفداران کاشانی و مصدق و مخالفان رزم آراء بود که علیه قرارداد نفت تظاهرات می کردند (دامغانی ۱۳۸۲: ۲۰۹).

برای متهمین ۱۲ وکیل مدافع برگزیده بودند که در میان آنان کسانی چون ارسلان خلعت بری و صادق سرمد دیده می شد که هر دو از وکلای برجسته دادگستری و خوش نام بودند. ارسلان خلعت بری به آزادی خواهی و میهن پرستی شهرت داشت و صادق سرمد روزنامه نگار، شاعر، عضو هیئت مدیره کانون وکلای دادگستری بود. مهاجر انتخاب این دو نفر را در میان وکلای مدافع آدم کشان «نشان از تدارک همه جانبه و سنجیده طیف جریان های فکری و سیاسی [...] می داند» که بر آن بودند خون از دست جانیان بشویند و واقعیت را لاپوشانی نمایند» (مهاجر ۲۰۰۸: ۲۰). موسی امانت از سیزده وکیل که نام می برد «که از طرف اصناف مختلف تهران قبول وکالت نموده بودند و خانواده مقتول فقط یک نفر وکیل بنام آقای رازی داشتند که مسلمان بود و به علت تهدیدات فقط توانست دو جلسه در دادگاه حضور یابد و دفاع نماید و بس» (امانت ۴۰۶). مهاجر با شگفتی می نویسد:

از دوشنبه ۵ شهریور که دادگاه کار خود را آغاز می کند تا چهارشنبه بیست و دوم شهریور که دادگاه کارش را به پایان می رساند، کلمه ای - تکرار می کنم - کلمه ای درباره آن چه در دادگاه گفته شد و داده هایی که ارائه شد در

^{۸۷} برای بحث بیشتری در مورد نقش گروه های اسلامی و تشکیلات مذهبی در سیاست ایران نگاه کنید به: علی رهنما، نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی، ناشر گام نو، تهران ۱۳۸۴.

روزنامه‌ها نمی‌بینیم. سیاست کیهان تا روز اعلام حکم سکوت کامل است. اما اطلاعات هر چند روز یکبار چند کلمه‌ی درباره‌ دادگاه می‌نویسد.

(مهاجر ۲۰۰۸: ۲۰)

آنچه اطلاعات گاه به گاه می‌نویسد نه از متن مدافعات و اتهامات بلکه درباره‌ جریان دادگاه است که با شرکت که تشکیل شد، به خواسته‌ آقای سرمد، پزشک قانونی سن بعضی متهمان را تعیین کرد، در فلان جلسه کدام یک از وکلای مدافع سخن گفتند، در فلان جلسه نماینده‌ دادستان توضیحاتی داد، وکلای مدافع آخرین دفاع را ایراد داشتند... و اینگونه مطالب. سرانجام روزنامه اطلاعات در شماره ۲۱ شهریور ماه خود نوشت:

امروز دادگاه جنائی شماره دو، هشت نفر متهمین به قتل دکتر برجیس در کاشان را به علت فقد دلیل در پرونده پس از پنج ساعت مشاوره (از ساعت ۱۱ تا ۱۶) تبرئه نمود.

کیهان نیز با شکستن سکوت شانزده روزه خود مشابه این خبر را آورد.

موسی امانت نام اعضای دادگاه را می‌آورد: احمد جدی (رئیس)، محمد حسین خاتون آبادی، عبدالحسین طالقانی، لطفعلی بیگدلی و جواد حریر فروش. رای دادگاه بشماره ۲۱۰۹۳ در تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۲۹ با چهار نفر موافق با تبرئه قاتلین و یک نفر مخالف (احمد جدی) صادر شد (امانت، ۲۰۶). دامغانی در خاطرات خود می‌نویسد:

گرچه می‌گفتند که رزم‌آرا شخصاً از وزیر دادگستری خواسته که برای تسکین افکار عمومی این‌ها باید تبرئه شوند [اما] باید بگویم که این تبرئه شدن ننگی بود بر دادگستری ایران. دادگاه جنائی تهران با شرکت پنج تن قاضی عالی مقام... [کسانی] را که صریحاً به ارتکاب قتل اعتراف کرده بودند و شخصاً با دست خود و با آزادی تمام اعترافات خود را نوشته و امضاء کرده بودند تبرئه کرد.

(دامغانی ۱۳۸۲: ۲۰۹)

مجرمین با سلام و صلوات در حالی که نقل و نبات جلوی قدمشان ریخته می‌شد و گاو و گوسفند قربانی می‌گردید از ساختمان دادگستری خارج شدند. مهاجر می‌نویسد:

[تبرئه این] هشت متعصب شیعی که خودشان بی هیچ پرده‌پوشی همدستی‌شان را در کشتن یک پزشک بهائی به زبان آورده بودند و دادگاه جنائی تهران بی هیچ آزمی آن‌ها را تبرئه کرده بود اعتراضی در جامعه بر نیانگیخت. نه از سوی آزادی‌خواهان و روشنفکران صدائی برخاست نه از روزنامه‌ها و نشریه‌ها، نه از جرگه‌ها و جریان‌های سیاسی پیشرو و ترقی‌خواه و نه حتی از درون جامعه بهائیان ایران که از هرگونه حرکت اعتراضی در عرصه عمومی سر باز می‌زدند... تنها روزنامه جهان ما بود که به این کردار ننگین دستگاه دادگستری کشور واکنشی در خور نشان داد و آن را نمود بارز تبعیض قومی، تعصب دینی و تجاوز به حقوق شهروندی «اقلیت»‌ها خواند.^{۸۸}

(مهاجر ۲۰۰۸: ۲۱)

دامغانی می‌نویسد:

متعصبان شیعی تا سی کیلومتری کاشان به استقبال رسول زاده و هم‌دستانش آمدند و صدها گاو و گوسفند در پایشان قربانی کردند. رسول زاده و برادران دینی اش ... در عداد فرمانروایان کاشان قرار گرفتند که همه کس از آنان حساب می‌بردند... رسول زاده تا حوالی ۱۳۷۰^{۸۹} که درگذشت از فعالان و پیش‌کسوتان این حکومت عدل الهی [جمهوری اسلامی] بشمار می‌آمد.

(دامغانی ۱۳۸۲: ۲۱۰)

مهاجر می‌افزاید:

از آن پس، افسارگسیختگی و گستاخی متعصبان شیعی روبرو فرزونی گذاشت. فدائیان اسلام نخستین کسی را که در پی این پیروزی از پای در آوردند همانا

^{۸۸} برای قدردانی از یک نویسنده شجاع متن این مقاله را در پایان این بخش می‌آوریم.
^{۸۹} مرگ رسول زاده در اردیبهشت ۱۳۶۷ رخ داد.

سپهبد رزم‌آراء بود (۱۶ اسفند ۱۳۲۹). سکوت- اگر نگوئیم تأیید تلویحی- شخصیت‌ها، نشریه‌ها و جریان‌های دموکرات در برابر این قتل به تبرئه قاتل خلیل طهماسبی انجامید، آن هم نه با حکم قاضی دادگستری که این بار با رای نمایندگان مجلس هفدهم (۱۶ مرداد ۱۳۳۱).

(مهاجر ۲۰۰۸، ۲۲)

دامغانی جریان قوت گرفتن نهضت اسلامی را در ایران و مبارزه با بهائیت را با استقرار جمهوری اسلامی مربوط می‌داند و با اشاره به نقش حاج محمد رسول زاده قاتل دکتر برجیس در شکل‌گیری و موفقیت انقلاب اسلامی می‌نویسد:

در روزهای وقوع این جریان در کاشان کمتر کسی فکر می‌کرد که این جریان ممکن است با آن مبارزه اساسی که در ایران جریان داشت مربوط باشد و شاید هم هنوز کمتر کسی باور کند که این جریان می‌تواند یکی از سرچشمه‌های رودخانه عظیم جمهوری اسلامی باشد.

(دامغانی ۱۳۸۲: ۲۰۶) ۹۰

نقطه پایان این خونریزی وحشیانه آب طهارتی بود که روزنامه کیهان سی و پنج سال پس از این واقعه (۱۸ خرداد ۱۳۶۷) بر سر رسول‌زاده ریخت و بار دیگر نمونه‌ای از

^{۹۰} دکتر محمد توکلی طرقي، در راستای همین نظریه، در مقاله‌ای با عنوان «بهائی ستیزی و اسلام‌گرایی» چنین نوشته است:

جنبش ضد بهائی که از دهه ۱۳۲۰ با تبلیغات اسلامی در آمیختن نقش مهمی در تبدیل «ایمان اسلامی» به «مبارزه سیاسی» داشت. بجای بررسی مبانی ایمانی آئین بهائی مبارزان اسلامی از آن پس تأکید داشتند که آئین بهائی «مذهبی سیاسی» است که دولت‌های استعمار برای تضعیف اسلام بر پا ساخته‌اند... بدین دلیل جلسات هیئت‌ها و انجمن‌های ضد بهائی مکان‌های مناسبی برای جلب افراد به سوی سازمان‌هایی همچون مجاهدین خلق، امت واحده، حزب ملل اسلامی، و هیئت مؤتلفه بودند. با در هم پیوستن جنبش ضد بهائی با جنبش‌های ضد صهیونیستی، ضد استعماری، و ضد امپریالیستی، مبارزه برای پاکسازی بهائیان به مبارزه برای سرنگونی سلطنت پهلوی تبدیل گردید. در جنبش «آزادی‌خواهانه مردم ایران» آزادی مدنی بهائیان اسارت «ملت مسلمان» پنداشته شد و در نتیجه جامعه مدنی ایران در نیمه دوم قرن بیستم دچار تناقضی شد که هم‌چنان ادامه دارد (توکلی طرقي ۱۳۸۰).

شیوه کار تاریخ‌نگاران رژیم را در دروغ‌پردازی و جعل حقایق به دست داد. این روزنامه چهل روز پس از مرگ رسول زاده (۱۳۶۷) در «اربعین ارتحالش و به بهانه یادی از دل‌آوری‌ها و از جان‌گذشتگی‌هایش» نوشت:

زندگی سیاسی رسول زاده در سال ۱۳۲۰ شمسی آغاز شد و در سال ۱۳۲۸ با ترور منتهی به قتل یک عنصر صهیونیست وارد مرحله جدیدی شد. او در معیت هفت تن از دوستان خود کمر به قتل سرکرده صهیونیست‌های منطقه کاشان و اطراف آن جا بست، که به عنوان صهیونیستی سرشناس در قالب و پوشش طبابت (در حالی که اصلاً درس پزشکی نخوانده بود) به جان و نوامیس مسلمین تجاوز کرده و علناً قرآن را آتش زده بود. فرزند صهیونیست مقتول که خود از چهره‌های بانفوذ صهیونیست در کشور و پزشک مخصوص شاه بود با یک اعمال نفوذ قوی وارد عمل شد و با پرونده سازی، پس از گذشت هشت ماه از بازداشت حاج رسول زاده و یارانش دادگاه فرمایشی برای صدور حکم اعدام تشکیل داد.^{۹۱} روحانیت کشور وارد صحنه شد... و به هر حال پس از طی یک دوران سخت، وقتی حاج رسول زاده و یارانش از زندان آزاد شدند در تهران مورد استقبال عجیبی واقع شدند... با فعال شدن حرکت فدائیان اسلام در سال‌های ۱۳۳۲، شهید نواب صفوی... او را به عنوان نماینده خود و سرپرست فدائیان اسلام در کاشان مشخص و معرفی نمود... در سال ۱۳۴۱ هنگامی که فریاد اسلام خواهی و کفرستیزی رهبری انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی از کانون فقاقت تشیع (قم) برمی‌خیزد او از اولین افرادی است که ندای حضرت امام را از دل و جان لبیک گفته و از همان اوان در همه صحنه‌ها حضور فعال خود را به نمایش می‌گذارد... پس

^{۹۱} در هیچ یک از مراحل بازپرسی از قاتلین و گزارش‌های جراید آن زمان صحبتی از صهیونیست بودن دکتر برجیس این که به دروغ خود را دکتر جا زده و به جان و نوامیس مسلمین تجاوز کرده نبود. این اصطلاحات از اختراعات بعد از انقلاب اسلامی و احیاء مبانی اخلاقی اسلامی است که به قول آقایان در زمان پهلوی‌ها پایمال شد. دادگاه را وزارت دادگستری تشکیل داد و نه پسر دکتر برجیس و هیچ یک از فرزندان دکتر برجیس هرگز طبیب شاه نبودند، اگر هم بودند چه جرمی برایشان است؟

از پیروزی انقلاب... همواره به مردم سفارش می‌کند لحظه‌ای و ذره‌ای از پیروی امام غافل نشوید. در کمک به نهادهای انقلاب و جریان‌های در خط انقلاب پیش قدم است...

*

مقاله روزنامه جهان ما در رابطه با قتل دکتر سلیمان برجیس

پا بند بودن به اصول حق و عدالت، برابری و یکسانی همه مردم در مقابل قانون، وجود یک دستگاه دادگستری بی غرض و استوار که عملاً با حفظ استقلال خویش در برابر نفوذهای نامشروع و یا قضاوت‌های بی‌غرضانه خود اطمینان و احترام مردم را نسبت به خویش جلب کرده باشد، این‌ها یکی از مظاهر برجسته یک جامعه مترقی و آزادی‌خواه است که متأسفانه کشور ما به کلی فاقد آن است... دستگاهی که بی‌گناهی را محکوم می‌کند، گناهکار را تبرئه می‌نماید... از زیر بار وظایف خود شانه خالی می‌کند... دستگاهی که در صحن دادگاه آن روز روشن یکی از برجسته‌ترین قضات و وکلای دادگستری را قطعه قطعه می‌کنند و در عوض مجرمین را تبرئه می‌کنند^{۹۲}... تعجیبی نیست که هر دم از این دستگاه حق کش نفوذ پرور رسوائی تازه‌ای بر می‌خیزد و داستانی بر داستان‌های گذشته اضافه می‌شود. داستان محاکمه قاتلین دکتر برجیس تازه‌ترین برگه است که بر این کتاب رسوائی افزوده شده است. همه کس داستان اسف انگیز قطعه قطعه کردن یکی از اتباع این کشور، یک فردی که حق زندگی در این کشور داشته است، داستانی که در روزنامه‌های هیئت حاکمه با آب و تاب شرح داده شده بود به یاد دارد. همه کس نیز حکم دادگاه و تظاهرات

^{۹۲} اشاره است به قتل احمد کسروی تاریخ نگار مشهور و تبرئه قاتلین او از جمله سید حسین امامی، که در پی سیل تلگراف‌ها، نامه‌ها، فتواها و تومارها از نجف و شهرستان‌ها و نیز دخالت و درخواست آیات عظام خوئی، آسید جواد تبریزی و قمی، از دادگاه تجدید نظر رأی براءت گرفت و با سلام و صلوات از زندان آزاد شد. برای شرح مستند و مشروح این واقعه نگاه کنید به (پاکدامن ۱۹۸۰).

چند روز اخیر را دیده و شنیده است. بی شک هر بیننده با وجدان پس از مقایسه نمی‌تواند جز نفرت نسبت به این دستگاه دادگستری احساس دیگری داشته باشد. هر انسان با وجدانی می‌اندیشد که این قضیه از دو شق خارج نیست: یک احتمال اینست که فرض کنیم متهمین حاضر بی‌گناه بوده و حکم تبرئه به حق بوده است و در این حالت این سؤال پیش می‌آید که این چه دستگاهی است که بی‌گناهان را بدون دلیل به زندان و دادگاه می‌کشد و گرفتار فقر و مسکنت می‌کند. مهم‌تر از آن سؤال این سؤال دیگر که پس قاتلین حقیقی کجاستند؛ زیرا گویا نتوانستند منکر این حقیقت آشکار شوند که طبیعی را کشته و مثله کرده‌اند! آیا کافی است که متهمین را تبرئه کنند و یا دادگستری برای این است که مجرمین واقعی را دستگیر کرده و به مجازات برساند؟ احتمال دوم اینست که دستگاه دادگستری مانند موارد متعدد دیگر این بار نیز تحت نفوذ قرار گرفته و برائت گناهکاران را صادر کرده باشد به خصوص انسان هنگامی که آن تظاهرات و حشم‌کشی‌های روزهای اول و این گاوکشی‌ها و دسته راه انداختن‌ها و مهمانی کردن‌های پس از رأی را مشاهده می‌کند، این احتمال برای او قوی‌تر می‌گردد. زیرا نمی‌توان تصور کرد که این حشم‌کشی‌ها و گاوکشی‌ها صرفاً از لحاظ بی‌گناهی متهمین بوده است. متهمین بی‌گناهی که حتی پای دار هم رفته‌اند در این دادگستری زیاد بوده‌اند و در هیچ مورد جز محاکمه حاضر و دادرسی قاتلین مرحوم کسروی چنین تظاهراتی سابقه نداشته است!

قضیه قتل دکتر برجیس صرف نظر از اصل جنایت، دارای دو جنبه اجتماعی بسیار مهم است. نخست این که با حقوق اقلیت‌ها در کشور ما ارتباط دارد... در روزگاری که منشور ملل متفق آزادی و برابری نژادها و مذاهب و حفظ حقوق اقلیت‌ها را سر لوحه خویش قرار داده است برای هر ایرانی شرافتمند که خواهان سربلندی کشور خویش در میان ملل جهان است بسیار جای تاسف است که این گونه حقوق و زندگی اقلیت را در این کشور دستخوش تعرض مشاهده کند. هر ایرانی بشر دوست وقتی که مشاهده می‌کند وزارت فرهنگ دستور تهیه صورت کارمندان اقلیت را می‌دهد تا آن‌ها را محدودتر سازد، هنگامی که می‌بیند بعضی جرائد می‌نویسند دستور داده شده است دانش آموزان اقلیت را به مدارس نپذیرند، وقتی که تشویق و تحریک

احساسات دشمنی نژادی را در میان بعضی دسته‌های سیاسی می‌نگرد حق دارد که از رأی‌کذائی این دادگاه بر خود بلرزد و قلباً احساس تنفر کند. جنبه دیگر آن است که با نشر و توسعه تعدیات خرافاتی وابسته است و گمان می‌کنیم هیچ ایرانی شرافتمندی حاضر نباشد با رجاله بازی و گاوکشی و قمه‌کشی خون‌یکی از اتباع این کشور هر که و هر چه باشد پامال شود. اگر قرار باشد هر روز مشتی رجاله به اسمی و عنوانی بریزند و فردی را قطعه قطعه کنند و دادگاه قانونی نیز از ترس یا در نتیجه تهدید یا در اثر سفارش‌ها و سیاست‌بازی‌های خاص آن خون را پایمال کند دیگر برای هیچ فردی از افراد این کشور امنیتی وجود نخواهد داشت! دیگر این دستگاه عریض و طویل تأمینیه و دادگستری به چه درد می‌خورد؟ به هر حال این قضیه یک اعلام خطری به تمام مردمان ترقی‌خواه ایران است و هیچ ایرانی شرافتمندی نباید در برابر آن ساکت بنشیند. به خصوص مطبوعات پیشرو نباید این موضوع اصولی را به سکوت برگزار کنند.^{۹۳}

^{۹۳} جهان ما، یکشنبه ۲۶ شهریور، ۱۳۲۹ در اینجا نقل از: (مهاجر ۲۰۰۸: ۲۲)

۵ - عشق، حسادت و خبائت قتلی فجیع در ابرقوو پی آمدهای آن

بیش از یک قرن ضربات بیرحمانه بر پیکر جامعه بهائی آنان را طعمه مناسبی برای هر نوع توطئه و آزار قرار داد به گونه‌ای که هر آخوندی در گوشه دهی، هر لات باج بگیری در شهر یا محله‌ای، هر رئیس اداره زورگویی، هر معلم متعصبی و یا هر همسایه بد طبیعتی به خود اجازه داد آنچه عقده و خبائت و نفرت در وجودش بود بر سر هر بهائی، هر کجا که دستش می‌رسید، خالی کند. نه واهمه‌ای از مجازات داشته باشد و نه غم پاسخ به وجدان او را رنج دهد.

شرحی که در زیر می‌خوانید یعنی قتل زنی بیگناه و پنج فرزندش در ابرقوو به خاطر یک واقعه عشقی و انداختن آن قتل بر گردن بهائیان نمایشنامه کاملی از یک سناریوی دروغ و خدعه و تقلب بر اساس بهائی ستیزی است که با زور پول و روابط خانوادگی اجرا شد. گروهی مرکب از چند ملاک ثروتمند، عده‌ای مأمور انتظامی و ژاندارم و بازپرس رشوه‌خوار و جمعی بند و بست‌چی در لباس دادستان و وکیل مدافع و روزنامه‌نویس همگی دست در دست هم می‌دهند و با پشتیبانی همه جانبه از نیروی عظیم روحانیت و لشکری از مردم عامی جاهل داستانی غمبار می‌آفرینند. بیگناهی را بر سردار می‌فرستند، مشتی انسان شریف از همه جا بی خبر را سال‌ها اسیر زندان و از دست دادن زندگی و هستی می‌سازند، موجی از غارت و کشتار در شعاع وسیعی از دهات و شهرهای محل حادثه به راه می‌اندازند و سرشار از باده پیروزی به ریش هر چه ایمان و وجدانیات و اخلاق و انسانیت و عدالت است

می‌خندند. عملی که در قاموس کمتر ملتی مانند آن را می‌توان یافت. در تاریخ قضائی ایران سابقه نداشته که یک نفر بهائی دستش به خون کسی آلوده بوده و به عنوان قاتل به خاطر اختلافات مالی یا ناموسی و امثال آن محاکمه شده باشد. اما در چند مورد بهائیان را به قتل متهم ساخته و علت را توهین و فحاشی مقتولان به آئین بهائی قلمداد نموده‌اند. واقعه‌ای که در ابرقو قریب شصت سال پیش اتفاق افتاد از شواهد این تزویر و دروغ پردازی است.

این حادثه به کام دل ملّایان و ماموران فاسد دولتی عده‌ای بهائی بی‌گناه را گرفتار زندان و مرگ در زندان کرد اما شهرت و نام نیک ایرانیان شریفی که به این ماجراها آلوده نمی‌شوند نیز لکه‌دار ساخت. حال پس از گذشت شش دهه با اوج گرفتن موج بهائی ستیزی در سال‌های اخیر، روزنامه‌های جمهوری اسلامی بار دیگر سراغ آن رفته و با آب و تاب بهائیان را به قتل افراد بیگناه متهم می‌سازند تا زمینه ماجرای دردناک دیگری را بریزند. از جمله روزنامه کیهان در شماره‌های بهمن ماه ۱۳۸۴، [فوریه ۲۰۰۶] مقالاتی در این زمینه آورد و شبکه تلویزیونی جمهوری اسلامی بنام سه سیما، روز ۲۳ بهمن ماه ۱۳۸۷ در برنامه‌ای با عنوان «نفوذ نامرئی» از سلسله برنامه‌های «اسرار تاریکی»، آن اتهام را تکرار نمود و با نشان دادن تصویر اجساد قربانیان بار دیگر کوشید تا افکار هم‌میهنان را بر ضد بهائیان برانگیزد. شرح این واقعه را یکی از بهائیان یزد از آغاز تا انجام در کتابی بنام بیگناهان نگاشته (افغان، بی تاریخ) که بر آن مبنا در اینجا به طور خلاصه نقل می‌گردد.^{۹۴}

واقعه قتل فجیع صغری و فرزندانش در ابرقو

در زمان وقوع این حادثه (دی ماه ۱۳۲۸ شمسی [۳ ژانویه ۱۹۵۰]) خاندان امید سالار از مقتدرترین و ثروتمندترین ملاکین منطقه آباده و ابرقو بشمار می‌آمدند.

^{۹۴} کتاب بیگناهان (نسخه تاپی) در ۲۸۰ صفحه بر مبنای مشاهدات شخصی مندرجات جراید و اسناد و مدارکی که از سوی وکلای مدافع و حتی رئیس دادگاه در اختیار نویسنده آن گذارده شده تدوین گردیده است و سواى واقعه ابرقو به دیگر وقایع مشابه نیز که بهائیان را در یزد مورد آزار قرار داده‌اند می‌پردازد.

محمد رضا خان امید سالار تنها پسر سالار نظام و داماد حاج شیخ احمد، امام جمعه آباده، از اعتبار ویژه‌ای برخوردار بود. چند دوره به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و همیشه می‌بالید که احمد شاه قاجار همراه سردار سپه و ملتزمین رکاب آنها در آباده ناهار را در منزل پدری سالار نظام صرف کرده‌اند. هم‌چنین در سال ۱۳۱۶ رضا شاه با ولیعهد و در بهار سال ۱۳۲۳ محمد رضا شاه و ملکه فوزیه و همراهان در آباده توقف کرده و افتخار پذیرایی را به او داده‌اند.

این مقدمه لازم بود تا واضح گردد که چنین شخص مقتدری تا چه حد در عزل و نصب روسای ادارات و مامورین دولت در آباده و ابرقو مداخله و اعمال نفوذ می‌کرده است. خواهر او، مریم سالاری همسر پسر عمویش محمد حسن خان سالاری، بدون آن که خود بخواهد، نقش کلیدی در واقعه ابرقو دارد. بدین قرار که پس از مرگ نابهنگام محمد حسن خان سالاری و بیوه شدن مریم، برادر شوهر او، اسفندیار خان سالاری با این که متأهل بود و اولاد نیز داشت به طمع ازدواج با بیوه زیبا و ثروتمند برادرش، که دختر عمویش هم بوده، از او خواستگاری می‌کند. ولی با همه کوششی که بکار می‌برد موفق نمی‌شود زیرا با رقابت سید محمد قیومی روضه خوان ابرقویی که جوانی بلند بالا و قوی هیكل و خوش سیما بود و صدای گرم و گیرا و دلپذیری نیز داشت روبرو می‌گردد. واسطه ارتباط قیومی و مریم زنی به نام صغری کلفت مریم بود. ملاقات‌های محرمانه شبانه آن دو عاشق نیز - که به خاطر کوچکی ابرقو همه از آن خبر داشتند - در منزل صغری انجام می‌گرفت. خانواده سالاری از این جریان عصبانی بود و قیومی بارها مورد تهدید قرار گرفت به طوری که با مراجعه به مقامات انتظامی اعلام داشت اگر بلائی سر او و یا مریم بیاید از ناحیه سالاری‌هاست. سرانجام آن دو محرمانه به اقلید چهار فرسنگی آباده سفر کردند و ازدواج خود را آنجا به ثبت رساندند.

به دنبال این ازدواج، در شب سیزدهم دی ماه ۱۳۲۸ ش. [۳ ژانویه ۱۹۵۰] صغری پنجاه ساله کلفت مریم همراه با خانواده‌اش شامل دو پسر چهارده و شش ساله و سه دختر پانزده و یازده و هشت ساله در خانه خود به قتل می‌رسند. همه شواهد حاکی بر آن بود که قاتلین با صاحبخانه آشنا بوده و از در خانه (بدون شکستن

در و یا هیچگونه تخریبی) وارد شده‌اند. آلت قتل بیل و چکش خون آلودی بود که در صحن حیات یافت شد و نشان می‌داد کسی به هدف قتل با آلت قتاله وارد خانه نشده است. ظاهراً یک مشاجره شدید لفظی تبدیل به کتک کاری خشونت آمیزی می‌شود و زن به قتل می‌آید. قاتلین سپس با کمال سنگدلی شاهدان جرم یعنی فرزندان او را نیز به قتل می‌رسانند.

پرونده در مراحل ابتدائی

بدنبال آشکار شدن جنایت، در بازجوئی‌های اولیه توسط صدی پور رئیس ژاندارمری ابرقو، سه نفر به نام‌های جعفر و علی دامادهای صغری و رمضان برادر جعفر، که تا ساعات دیر وقت شب وقوع حادثه در منزل صغری بودند بازداشت می‌شوند. جریان قتل به دادسرای یزد اعلام می‌گردد. سابقه دشمنی و کینه دیرینه اسفندیار خان با قیومی و صغری بر همگان روشن بود و عموم مردم او را مسبب این جریان می‌دانستند مخصوصاً که سحرگاه روز بعد یکی از همسایگان صغری که برای گرفتن وضو به کنار جوی روان کوچه می‌رود سالاری را می‌بیند که آشفته و هراسان در حالی که عازم سفر است از قتلی که در همسایگی رخ داده سخن می‌گوید (افنان، بی تاریخ: ۶۱).

بنی آدم فرماندار یزد به استناد گزارش صدی پور و بخشدار ابرقو، خبر و انگیزه وقوع قتل را به مرکز اعلام می‌دارد و خبر این جنایت با شرح همین انگیزه در روزنامه‌های محلی و نیز در روزنامه‌های باختر امروز و داد چاپ تهران منتشر می‌گردد. بلافاصله جواد صادقی بازپرس یزد، به همراهی رئیس ژاندارمری یزد به سوی ابرقو حرکت می‌کنند و از اینجا مسیر رسیدگی پرونده تغییر می‌کند. صادقی که قبلاً از سوی سالاری‌ها ملاقات شده بجای ابرقو به مهریز می‌رود تا در آنجا با استوار خاکپور فراغه‌ای، رئیس دسته ژاندارمری مهریز که از سرسپردگان مورد اعتماد اسفندیار خان سالاری و وارد به امور ناحیه بود به چاره‌جوئی پردازند. برای آن که پای سالاری‌ها به طور رسمی وارد این قتل فجیع نشود می‌بایست عاملین قتل را رها ساخته و افراد دیگری را به عنوان متهم دستگیر نمایند.

این دو سپس به ابرقو می‌روند. رئیس ژاندارمری یزد، صدری پور رئیس ژاندارمری ابرقو را از کارش برکنار می‌سازد و استوار خاکپور به جای او منصوب می‌گردد. خاکپور بلافاصله سه متهم بازداشتی را آزاد می‌سازد و اوراق بازجوئی قبلی را که حاکی از سخنان ضد و نقیض متهمین بوده و نیز برگه انگشت نگاری را از پرونده خارج می‌سازد. آنگاه یکی از همسایگان صغری بنام محمد شیروانی و فرزند هفده ساله او علی محمد و شخصی بنام محمد حسین نکوئی را به اتهام قتل بازداشت می‌کند. اتهام اینست که شیروانی از صغری پولی طلب داشته و چون صغری هنگام مطالبه پول به او فحاشی کرده وی را با کمک دو تن دیگر به قتل رسانده است.

پرونده در مسیری تازه

پس از سه روز صادقی به یزد می‌رود و در بازگشت اعلام می‌دارد که ریشه قتل در برخورد مذهبی بوده و این مساله مطرح می‌شود که محمد شیروانی بهائی است. موضوع طلب پول از پرونده خارج می‌شود و در کیفرخواست ادعا می‌گردد که شیروانی صغری را به خاطر فحاشی او به دیانت بهائی به قتل رسانده است. شیروانی که هرگز بهائی نبوده به شدت بهائی بودن خود را انکار و بر مسلمانی خود پافشاری می‌کند و در پرونده نیز هیچ نکته‌ای وجود ندارد که بتواند مبنایی بر این ادعا باشد. مردم ابرقو می‌دانند شیروانی بهائی نیست و این تهمت را به دروغ به او می‌بندند ولی کسی جرأت اعتراض نمی‌یابد. از این پس روزنامه‌ها نیز در این زمینه سکوت می‌کنند. در این هنگام شایعه اینکه بهائی‌ها صغری را کشته‌اند بالا می‌گیرد. سالاری‌ها با قیومی داماد جدید خانواده خود بر سر آشتی می‌آیند و قیومی گواهی می‌دهد که هنگام وعظ در مسجد هرگاه علیه بهائیان حرف می‌زده صغری با صدای بلند (لابد با معرفی خود از قسمت زنانه از میان جمعیت زنان) به بهائیان و مقدسات آنها فحاشی می‌نموده و لعنت می‌فرستاده است.

اما مشکل اینجاست که در ابرقو یک تن بهائی نیز یافت نمی‌شود زیرا از چند سال پیش که سه تن بهائی را در آن شهر با قساوت تمام کشته‌اند دیگر هیچ بهائی جرأت اقامت در ابرقو نیافته است. خاکپور ضمن بازپرسی از یکی از بازداشتی‌ها در

می‌یابد که یکی از سه متهمین بنام محمد نکوئی برادری به نام احمد دارد که بهائی است و در ده‌بید زندگی می‌کند. لذا خاکپور اعلام می‌دارد که محمد نکوئی اثاثیه به سرقت رفته از منزل مقتولین را شبانه به منزل برادر خود احمد نکوئی در ده‌بید برده و مجدداً به ابرقو بازگشته است. این سؤال هرگز مطرح نمی‌شود که او، در آن سال‌ها که اتوموبیل و وسیله نقلیه‌ای در میان نبوده با چه وسیله‌ای در آن وقت شب سیصد کیلومتر فاصله ابرقو تا ده‌بید را طی کرده و توانسته باز صبح زود در ابرقو حاضر باشد، و اصولاً چه نیازی به این عمل داشته است؟ مهم این بود که بالاخره پای یک بهائی به این معرکه باز شود. دستور بازداشت احمد نکوئی به ده‌بید صادر می‌گردد. ولی معلوم می‌شود احمد مدتهاست در شیراز بسر می‌برد. قرار جلبش به شیراز صادر می‌گردد اما کاروانسرداری که احمد در آن دستفروشی می‌کرده همراه با دیگر مسلمانان گواهی می‌دهند که او در شب قتل در آنجا حضور داشته لذا دادستان شیراز از دستگیری احمد نکوئی خودداری می‌کند.

در این موقع اسفندیار خان که خود در مظان اتهام است به خاطر دلسوزی در اجرای عدالت روانه شیراز می‌شود تا با جلب موافقت مقامات انتظامی احمد نکوئی را بازداشت و به این معرکه بکشاند. اما موفق به گرفتن برگه جلب او نمی‌شود. شتابان به یزد باز می‌گردد و با گرفتن ورقه جلب احمد نکوئی از صادقی بازپرس پرونده، به شیراز بر می‌گردد. احمد را توقیف می‌کند و شخصاً به ابرقو می‌برد و تحویل سردسته ژاندارم‌ها خاکپور می‌دهد. چنین کنند بزرگان که کرد باید کار. احمد و دیگر متهمین از آن پس به زندان یزد منتقل می‌شوند.

اما با یک گل بهار نمی‌شود. باید پای بهائیان بیشتری را به پرونده کشاند. استوار خاکپور علیرغم همه نوع شکنجه و فشار موفق نمی‌شود از محمد شیروانی اعتراف به بهائیت بگیرد اما علی محمد، فرزند ۱۷ ساله وی زیر شکنجه‌های سخت (آویختن او از سقف و شلاق زدن و داغ کردن و روی یخ گذاشتن در زمستان سرد) تحمل نمی‌آورد و به هر آن چه می‌خواهند اعتراف می‌کند. بر اساس اقرار وی سه تن از بهائیان اسفند آباد شبانه به ابرقو آمده و به همراهی پدرش، صغری و فرزندانش را به قتل می‌رسانند.

استوار خاکپور همراه علی محمد به اسفند آباد می‌رود و سه تن از بهائیان آنجا را به انتخاب علی محمد به عنوان مجرم در قتل دستگیر و به زندان یزد می‌فرستند. اما شهود مسلمانی شهادت می‌دهند که این سه تن در شب قتل، در بوانات، که فرسنگها با ابرقو فاصله دارد بوده‌اند. بازپرس که آش را بسیار شور می‌یابد ایراد اتهام را غیر ممکن می‌بیند و به ناچار آنها را آزاد می‌سازد.

در این میان فرماندار یزد بنی آدم که اولین بار حقیقت ماجرا را اعلام نمود و شخص با انصافی بود با اقدامات اسفندپار خان و دوستانش در یزد و تهران از کار برکنار می‌شود و احمد معاون زاده رئیس دادگستری یزد که از هر حیث مورد اعتماد آنها بود به کفالت فرمانداری انتخاب می‌گردد و به این ترتیب همه موانع برطرف می‌گردد. شکست درگیر ساختن سه تن بهائی اسفندآبادی در شرکت در قتل بایستی جبران می‌شد لذا حاج میرزا حسن شمسی رئیس محفل اسفند آباد را (که از دادن رشوه به خاکپور امتناع ورزیده بود) متهم به شرکت به قتل کرده به زندان یزد می‌فرستند. کشور بهلبشو و بی حساب و کتاب است لذا یکه‌تازی را به حدّ اعلی می‌رسانند و کم کم در فکر درگیر کردن بهائیان یزد به این معرکه می‌افتند.^{۹۵}

توطئه‌چینی در یزد

در حالی که پرونده سازی‌ها در حال شکل‌گیری است و کار از مرحله اتهام فراتر نرفته افرادی که از پشت پرده این جریانات را ترتیب می‌دهند از مساجد یزد و در روزنامه‌ها شروع به نشر اتهاماتی واهی و بی اساس علیه بهائیان یزد می‌نمایند. در نتیجه از نه نفر اعضاء محفل روحانی یزد هشت نفر به اتهام شرکت در قتل صغری

^{۹۵} تورج امینی <http://www.goftman-iran1.info/-othermenu-13/1228> می‌نویسد: حاج میرزا حسن شمسی اسفندآبادی که در ماجرای ابرقو به ۱۰ سال حبس محکوم شد، زمانی که استوار خاکپور (رئیس ژاندارمری ابرقو) از او درخواست پول کرد و گفت که اگر خواسته‌اش را برآورده نکند قتل را به گردنش خواهد انداخت به استوار مزبور جواب داد: «با صد من سریش هم نمی‌توانی این قتل را به من بچسبانی!» جریان اوضاع نشان داد که در آن خانه از پای‌بست ویران هرکاری امکان پذیر است. حسن شمسی با زندانی شدن از هستی ساقط شد و در زندان مرد.

دستگیر می‌شوند. در بی‌پایگی این کار همین بس که دکتر منشادی عضو نهم محفل را که در تمام جلسات محفل و تصمیم‌گیری‌های آن شرکت داشته دستگیر نمی‌کنند. وی طیب مشهوری است و بین مردم شهر محبوبیت دارد. دستگیری چنین شخصی به اتهام توطئه در قتل صغری کلفت مریم در ابرقو ممکن است مردم را در مورد بقیه دستگیری‌ها نیز به شک بیاندازد.

هم‌زمان حکم جلب بهائی دیگری به نام جلال بینش که بازرگانی درستکار و علیل المزاج بود صادر می‌گردد. اتهام او این است که نامه‌ای خطاب به حاج میرزا حسن شمس مبنی بر اعلام وصول تنباکوی ارسالی از ابرقو نوشته. به نظر بازررس یزد این نامه پیام رمزی دال بر اعلام انجام قتل بوده است.

در این موقع مرد جوانی در یزد می‌میرد و شایعه‌ای منتشر می‌شود که بهائیان او را کشته‌اند. جمعی در حالی که جسد را در تابوتی بردوش دارند به راه پیمایی در شهر پرداخته و با شعارهای خود جو منفی شدیدی علیه بهائیان ایجاد می‌نمایند. گفتگو از حمله به منازل بهائیان و قتل عام آنان است. چند نفر از بهائیان به شدت و تا سرحد مرگ مضروب می‌شوند و دارائی آنها به غارت می‌رود. سرانجام دولت در یزد حکومت نظامی اعلام می‌کند. اما آشوب و ناآرامی به شهرهای تفت و کرمان نیز سرایت نموده و منجر به قتل عده‌ای از بهائیان می‌شود. اردکان و امیرآباد نیز ناآرام می‌شود و ۳۰۰ نفر از بهائیان را از شهر اخراج می‌کنند. در الله‌آباد، سرشناس‌ترین بهائی مورد هجوم واقع شده و به خاطر شدت جراحات چندین ماه در بیمارستان بستری می‌گردد. قتل و آزار بهائیان هیچگونه پیگرد قانونی به دنبال ندارد.

شکایات بهائیان به اولیاء امور از جمله به رزم آرا نخست وزیر وقت بی‌جواب می‌ماند و سودی ندارد. وی رسماً دستور داده که به شکایات بهائیان ترتیب اثری داده نشود زیرا بیم دارد که او را نیز به بهائیت متهم نمایند.

سرانجام دادستان یزد ادعای خود را صادر می‌کند و در آن سوی سه تن دستگیر شدگان ابرقو، هشت تن از اعضای محفل روحانی یزد، حسن شمس رئیس محفل روحانی اسفندآباد، و سه تن اسفندآبادی که دادستان هنوز نامشان را نمی‌داند

متهم به قتل صغری می‌کند.^{۹۶}

متهمین را برای محاکمه از یزد به کرمان می‌فرستند اما دادگستری کرمان موضوع را آنقدر شور و پرونده را آنچنان تقلبی می‌بیند که خود را از درگیری در آن دور می‌دارد و پس از دو ماه در تاریخ ۷ اسفند ۱۳۲۹ [۲۶ فوریه ۱۹۵۱] پرونده را همراه با زندانیان به تهران می‌فرستد. شایع است که به فرمان رزم‌آراء، قرار است همه متهمین را با یک سانحه ساختگی در راه کرمان به تهران سر به نیست کنند و دولت را از این درد سررها سازند. در این میان رزم‌آراء به دست فدائیان اسلام ترور می‌شود و اتوبوس نیز سالم به تهران می‌رسد. در تهران نیز پرونده را ساختگی تشخیص می‌دهند و برخی افتادگی‌ها و نقایص چشمگیر آن (و نه همه را) خاطر نشان می‌سازند. از جمله این که چگونه سه تن اسفندآبادی در قتل شرکت داشته‌اند اما شیروانی قاتل اصلی نمی‌داند همدستان او چه کسانی بوده‌اند و دادستان یزد نیز که علیه‌شان ادعا صادر نموده هنوز نام ایشان را نمی‌داند؟

از تهران بازپرس دیگری به نام اسدالله زمانیان مامور تکمیل پرونده می‌شود. ابتدا به یزد می‌رود و با یورش به منازل بهائیان و دفتر محفل یزد مقدار زیادی اسناد و

^{۹۶} تورج امینی (پیش گفته) در شرح این ماجرا می‌نویسد: حتی ظاهر اتهام مزبور به بهائیان یزدی خنده دار و مضحک است، زیرا ایشان به واسطه فشارهایی که بر آنان وارد شده به حدی محتاط و سر بزنند که حد و وصف ندارد. از بدو ظهور آیین بهائی، بهائیان یزدی به نسبت بهائیان دیگر مناطق ایران چندین برابر در معرض فشار و فحش و ناسزا و قتل و غارت بوده و هیچگاه عکس‌العملی نسبت به این ظلم‌های بی حد و حساب نشان نداده بودند. زدن چنین اتهامی به جامعه بهائی یزد بدان معنا است که این بهائیان که هر روز در یزد فحش می‌شنیدند، کتک می‌خوردند، مسلمانان درب خانه‌هایشان را می‌سوزاندند، درب مغازه‌هایشان را به کثافت می‌آلودند و یا گاه آن‌ها را به قتل می‌رساندند، آن قدر نادان و جاهل تشریف داشتند که اعضای محفلشان دور هم نشستند و چون در کوره دهی در اطراف ابرقو زنی رختشوی به بهائیان فحش می‌داده است عقل‌های خود را روی هم ریخته و با برنامه‌ای کاملاً مرموز آن پیرزن را به قتل رساندند!... مضحک‌تر آن که دادستان یزد در کیفرخواست خود اشاره نموده است که ابرقویی‌ها تحمل وجود بهائیان را نداشتند و آنان را یا به قتل رسانده و یا از منطقه خارج کرده بودند. معلوم نیست که صغرای مزبور برای چه و به چه دلیل به کسانی که در ابرقو حضور فیزیکی نداشته‌اند فحاشی می‌کرده است؟! کاملاً واضح است که این ادعا تنها بهانه‌ای برای گرفتار ساختن و در محاصره انداختن بهائیان بوده است.

نامه‌ها و اوراقی که کوچکترین ارتباطی به پرونده ندارد ضبط کرده به تهران می‌فرستد. سپس به اسفندآباد می‌رود و سه بهائی اسفندآبادی یعنی محمد رفاهی، حسن کرم بخش و حسن همّتی را که یک بار بیگناهی‌شان ثابت شده بود مجدداً تحت بازجویی قرار می‌دهد. با نیرنگ و مهربانی این سه بهائی بی سواد را که کارشان تهیه ذغال چوب است به امضاء سندی وامی‌دارد که بعد معلوم می‌شود اعتراف نامه‌ای حاکی از شرکت آن‌ها در قتل است. چنین است که تعداد متهمین بهائی، در کنار چهار متهم مسلمان، به ۱۴ نفر می‌رسد.

واقعه ابرقو و گرفتار ساختن بهائیان را اسفندیار خان سالاری در ابتدای امر فقط برای اینکه خود را از معرکه رهایی بخشد راه می‌اندازد. ولی در مراحل بعدی نیروهای قوی‌تری که منتظر چنین فرصت طلائی بودند وارد کار می‌شوند و او آسوده از مجازات برای شرکت در قتل صغری دنبال کار خود می‌رود.

زمینه‌چینی‌ها در رابطه با تشکیل دادگاه

با نزدیک شدن موعد محاکمه متهمین واقعه ابرقو دستگاه روحانیت به رهبری آیت‌الله بهبهانی برای تهییج احساسات ضد بهائی مردم و مرعوب ساختن قاضیان و دستگاه دادگستری به کار می‌افتد. اعلامیه‌های فراوان با لحن تهدید آمیز در سطح شهر منتشر می‌شود مبنی بر این که هرگاه حکم اعدام همگی متهمین داده نشود مردم خود ایشان را مجازات خواهند کرد. قریب هفتصد هزار تومان برای استخدام وکلای مدافع مدعیان خصوصی جمع می‌شود. روزها و شب‌ها در جلسات مختلف با شرکت افراد فدائیان اسلام و دیگر متعصبین مسلمان گفتگو از تجهیز کامل برای بهره‌مندی از جریان دادگاه است. تحریک مردم و ایجاد بلوای عمومی هم‌چنین به این هدف است که دست اندرکاران امور قضائی مرعوب شوند و روی نقایص و کاستی‌های پرونده را ببوشانند.

ده نفر وکلای عدلیه برای دفاع از ورثه مقتول انتخاب می‌شوند. حاجی علی اکبر خان طه وکیل دادگستری که بعد ها رئیس کانون وکلای دادگستری شد، به احمد نصیری یکی از وکلای مدافع متهمین می‌گوید که تا این منبع در آمد باقیست هر

ساله یا یک نفر بهائی را می‌کشند و برای قاتلین اعانه جمع می‌کنند و به جیب می‌ریزند و یا یک بهائی را به ارتکاب قتل متهم می‌کنند و برای حمایت مدعی خصوصی تحصیل درآمد می‌نمایند.

محاکمه در روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ [۷ مه ۱۹۵۲] در دیوان عالی جنائی در تهران با حضور پنج نفر از قضات شروع می‌شود. سه نفر از بهائیان، آقایان عزیزالله نویدی، کاظم کاظم زاده، احمد نصیری و چند نفر از وکلای مسلمان از جمله آقای عبدالله رازی از بهائیان دفاع می‌کنند.

همه روزه در سالن دادگاه تعداد زیادی از ارباب عمائم و گروهی از بازاریان متعصب و عصبانی حاضرند. اینان نه برای تماشا بلکه برای برهم زدن نظم دادگاه و ارباب قضات در جایگاه تماشاچیان حاضر می‌شوند و با ایجاد هیاهو و جنجال خواستار صدور حکم محکومیت متهمین می‌گردند.

خلیل صبری، دادیار سنی مذهب برای رفع سوء ظن مذهبی نسبت به خود، کاسه داغ تر از آش شده و طی سخنرانی فتنه انگیز و تأسف بار خود اظهار می‌دارد بهائیان پنجاه سال است که آدم می‌کشند. در پایان می‌گوید: من مجازات شدید تمام متهمین را از دادگاه تقاضا دارم تا مردم خود در صدد انتقام از آن برنیایند (افنان، بی تاریخ: ۱۶۰). پس از این اظهارات تحریک‌آمیز که در هیچ محکمه‌ای سابقه نداشته، چهار نفر از وکلای متهمین آقایان نویدی، رازی، کاظم زاده و نصیری ضمن شرحی خطاب به دادگاه از وکالت استعفا داده و متذکر می‌گردند که نطق نماینده دادستان به قدری تحریک‌آمیز و خارج از رویه بود که سبب تهییج افکار تماشاچیان شده و تأمین جانی را از وکلای مدافع سلب نموده است. رئیس دادگاه مجدداً آقایان نویدی و کاظم زاده را به عنوان وکیل تسخیری تعیین می‌کند و قول می‌دهد که اجازه ندهد از طرف تماشاچیان تظاهراتی شود. سپس آقایان نصیری و رازی نیز از طرف متهمین به عنوان وکیل معرفی و پذیرفته می‌شوند.

سوی محیط رعب‌آور دادگاه، در بیرون و خیابان‌های اطراف دادگستری جمعیت انبوهی از ملایان و طلبه‌ها و جوانان بازاری همه روزه مشغول شعار و صلوات فرستادن هستند. جزواتی حاوی اکاذیب، تهمت‌های واهی و فحش‌های رکیک و ناسزا چاپ

و منتشر می‌شود. بطور مثال در اعلامیه ای همراه با نقاشی آمده است: «بانو صغری و پنج طفل بیگناه او چگونه به قتل رسیدند؟ چرا آنها را کشتند؟ قاتل و محرک کیست؟ همه روزه از ساعت ۹ در دادگاه جنائی حاضر شوید و در این محاکمه نظارت داشته باشید. شما ای مقامات مسئول کشور و هیئت حاکمه قضات محترم، در برابر این فاجعه عظیم چه قضاوت می‌کنید؟ آیا قاتلین و محرکین این جنایت را به دار مجازات بالا می‌برید و یا قضاوت را به دست ملت می‌سپارید؟ با دلی خونین تا آخرین روز محاکمه ناظریم که رای محکمه صادر شود».

سخنان وکلای مقتولین، جز دوسه نفر، سراسر حاکی از حملات شدید به دیانت بهائی و مقدسات آن و توهین و دروغ‌بافی و تحویل دادن مشتی خرافات و دروغ به عنوان تعالیم بهائی است و رئیس دادگاه علی‌رغم اعتراض وکلای مدافع متهمین مانع آنان نمی‌شود. از جمله عمیدی نوری مدیر روزنامه داد که در ابتدا در روزنامه‌اش از رابطه قتل صغری با ماجرای عشق و حسادت نسبت به مریم خبر داده بود با قبول وکالت مدعیان خصوصی و ایراد سخنان بی ربط کوشش فراوان در جبران مافات می‌کند. صفحات فراوان از خاطرات جعلی که از قول وزیر مختار روسیه کینیاژ دالگوروکی^{۹۷} نگاشته شده می‌خواند و متهمین را بی وطن و خائن به میهن می‌نامد.^{۹۸}

سید مهدی رضوی، یکی دیگر از وکلای خصوصی رقیه، تنها دختر زنده مانده صغری، اظهار کرد: «ما در محاکمه قاتلین بهائیان مهدورالدم، مانند قتل در شاهرود و دکتر برجیس در کاشان، با ایجاد ازدحام و هیاهو قضات را تهدید و مرعوب کردیم

^{۹۷} در مورد این جزوه جعلی نگاه کنید به فصل پنجم (۲).

^{۹۸} بهرام چوبینه <http://memory-and-history.blogfa.com/post-42.aspx> می‌نویسد: پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تمامی خدمات او را به ملایان نادیده انگاشتند و بسرنوشتی شوم گرفتار گردید. در تاریخ پنجشنبه ۱۷ مهر ماه ۱۳۷۶، روزنامه کیهان چاپ لندن شماره ۶۷۷ در صفحه ۱۱ خبری بدین مضمون منتشر کرد: ابوالحسن عمیدی نوری مدیر روزنامه داد که از وکلای برجسته دادگستری و نماینده مجلس شورای ملی بود در جمهوری اسلامی اعدام گردید. بعداً به بستگانش اطلاع دادند که اعدام او اشتبهاً رخ داده، لذا حکم مصادره اموالش لغو گردید.

تا برائت قاتلین را از دادگاه گرفتیم» و با این سخنان علناً به قضات و تماشاچیان می فهماند که چه باید بکنند. وکیل دیگری، ادیب رضوی یزدی می گوید که قبل از مشروطیت هر کس در یزد علناً خود را بهائی معرفی می کرد واجب القتل بود و تا کنون صدها بهائی را به فتوای علما در یزد کشته اند ولی از وقتی که قانون وضع شده علما اجازه ندارند فتوای قتل کسی را بدهند. پس باید بهائیان را محکوم و بدین گونه معدوم کرد. وکیل دیگری در مورد لزوم سپردن بهائیان به اصناف برای کشتن آنها داد سخن می دهد. همان کاری که ناصرالدین شاه قاجار با بابیان در تهران کرد. یکی از وکلای مزدور آیت الله بهبهانی ادعا می کند که میرزا تقی خان امیر کبیر را بهائیان کشتند و دیگری می گوید که بهائیان به این دلیل صغری را کشته اند که پنجاه سال قبل ابرقوئی های مسلمان دو نفر بهائی را کشته بودند. وی هم چنین از قول کنت گوینو، ادوارد براون و برنارد شاو! مطالب دروغ و عجیب و غریبی نقل و بی پرده به مقدّسات متهمین دشنام داده و فحش های چندش آور بیان می کند. در تمام این احوال عمّال فدائیان اسلام که بعنوان تماشاچی گوش تا گوش در دادگاه نشسته اند به حمایت و تأیید گفته های وکیلان مزبور بانگ الله اکبر سر می دهند و گاهی صلوات می فرستند. فضای ارباب و تهدید آنچنان وکلای متهمین و طبعاً خود متهمین را ترسانده که دیگر امیدی به زنده ماندن ندارند و پریشان و وحشت زده در انتظار پایان کار خود هستند.

هر قدر وکلای شاکیان خصوصی در بیانات خود آزادی داشتند، وکلای متهمین دچار محدودیت بودند و سخنانشان بارها و بارها از سوی رئیس دادگاه به عنوان این که وارد نیست قطع می شد. رئیس دادگاه همین که ملاحظه می نمود وکلای مدافع می خواهند در جواب اعتراضات و جعلیات طرف دیگر مطالبی به استناد آثار بهائی بیان بکنند تذکر می داد که این مطلب مربوط به موضوع نیست. وقتی گفته می شد که طرف این مطلب را برخلاف حقیقت و با تحریف قضایا بیان نمود و باید برای رفع سوء تفاهم جواب داده شود می گفت: چون این مطلب تأثیری در اصل موضوع ندارد، لازم به بیان نیست.

بهرام چوبینه که شرح این دادگاه (یا بیدادگاه) را آورده به یاد هم میهنان غیر

بهائی که در آن دوران پر بحران وکالت بهائیان را پذیرفتند شرحی آورده که عیناً نقل می‌کنیم:

جای آن دارد از کسانی که در آن دوران پر دلهره و وحشت وکالت بهائیان را پذیرفتند یادی و نامی بریم تا شاید دلیری و انساندوستی آنان سر مشق شایسته‌ای برای هم‌میهنانمان در این دوران پر وحشت باشد.

جسورترین و با تجربه‌ترین وکیلی که متهمین بهائی یزد داشتند عبدالله راضی بود. وی مسلمان متدبّینی بود که معتقد بود بهائیان در نظم عمومی جامعه ایران اخلال نمی‌کنند. مالیات می‌پردازند، به همین سبب باید حقوق بهائیان رعایت و محفوظ باشد و حیثیت و معتقداتشان از تعرض بدخواهان مصون ماند. او بارها وکالت بهائیان را در دادگستری پذیرفته بود و با صمیمیت و علاقه تام و تمام در انجام وظایف وکالتی سعی فراوان می‌کرد. در محاکمه متهمین ابرقو با اعتقاد به بیگناهی آنان وکالت متهمین را قبول کرد. وی وکیلی با تجربه و ماهر بود. علاوه بر دفاع شفاهی دفاعیات خود را به صورت لایحه ای مرقوم داشت و به دادگاه داد تا نتوانند علیه او ادعایی واهی نمایند و یا به خلافی متهم سازند. عبدالله راضی که فضای آلوده به پلیدی دادگاه را بخوبی درک کرده بود و شقاوت فدائیان اسلام را می‌شناخت یک جلد قرآن بر سر گذاشت و به پای میز دفاع رفت و با صدای بلند سوگند خورد که من مسلمانم و به حکم وظیفه از عده‌ای بی‌گناه دفاع می‌کنم. او به دفاعیات مستند و مدلل خود گاهی با آیاتی از قرآن و یا شواهد تاریخی اسلام چاشنی دلخواه رئیس دادگاه و فدائیان اسلام را می‌زد و بی‌باکانه کلّ ماجرا را پرونده سازی برای عده‌ای مردم بی‌گناه نامید. رئیس دادگاه بارها سخنان مهیج و مستند او را قطع کرد. اما عبدالله راضی از دفاع بی‌گناهان دست نمی‌کشید. عریده‌ها و تهدیدات مستمر فدائیان اسلام او را مقهور و مغلوب نکرد و در کمال شجاعت و دلیری در بی‌گناهی متهمین داد سخن داد.

(چوبینه ۱۳۸۸: ۷۲)

روز بیست و یکم، [۶ خرداد ۱۳۳۱، (۲۷ مه ۱۹۵۲)] دادگاه آخرین اظهارات متهمین را که خیلی مختصر و ساده بود استماع نمود و همان روز ختم دادرسی اعلام و هیأت دادگاه برای صدور رأی به اطاق مشاوره رفت. جمعیت زیادی که بیشتر آنان را طلبه‌های جوان تشکیل می‌دادند مثل روزهای قبل در دادگاه به عنوان تماشاچی حاضر بودند بعد از یکی دو ساعت انتظار متفرق شدند زیرا به طور قطع نمی‌دانستند که در چه ساعتی حکم دادگاه اعلان خواهد شد. ولی از ساعت سه بعد از ظهر به تدریج جمعیت وارد دادگاه شد. اقدامات احتیاطی شدیدی به عمل آمده بود یعنی عدّه زیادی پاسبان جلوی تماشاچی‌ها و در راهروها و ایوان و اطراف تالار دادگاه ایستاده بودند. هر چند این عملیات احتیاطی در تمام مدت بیست و یک روز صورت گرفته بود ولی در موقع اعلام حکم بر شدت آن افزوده بودند.

حکم دادگاه در حدود ساعت هفت و نیم تا هشت عصر از طرف منشی با حضور هیأت پنج نفری قضات و متهمین و تماشاچیان قرائت شد. طبق این حکم محمد شیروانی (مسلمان) و حسن همتی و حسین کرم بخش و محمد رفاهی (هر سه بهائی اسفندآبادی) محکوم به اعدام و عباس علی پور مهدی و میرزا حسن شمس هر یک به ۱۰ سال حبس با اعمال شاقه و اعضای محفل روحانی یزد هر کدام به سه سال حبس با اعمال شاقه محکوم شدند. دو نفر از متهمین، احمد نکویی و محمد حسین نکویی تبرئه گردیدند.

بهائیان علیه این احکام استیناف دادند و پرونده به قاضی دادگاه استیناف حائری شاه باغ ارجاع شد. او به طور خصوصی به وکلای مدافع اظهار داشت که احکام صادره نادرست است و باید کنار گذاشته شود. بعداً تحت فشار روحانیون و بازاریان فقط توانست حکم اعدام سه بهائی اسفندآبادی را به ۱۰ سال حبس تقلیل دهد. اما شیروانی در حالی که بر بی‌گناهی خود اصرار می‌ورزید و اسفندیار سالاری را مقصّر اصلی اعلام می‌کرد در یزد اعدام شد. وی تا فرجام کار بر مسلمان بودن خود تاکید داشت.

اعضاء محفل یزد بعد از پایان دوره حبس، در سپتامبر ۱۹۵۳ (شهریور ۱۳۳۲) آزاد شدند. جلال بینش پس از یازده ماه تحمل مشقّات طاقت فرسای زندان قبل از

آغاز محاکمه وفات کرد (دوم ژانویه ۱۹۵۲، ۱۲ دی ماه ۱۳۳۰). میرزا حسن شمسی در اول آوریل ۱۹۵۵ (۹ فروردین ۱۳۴۰) بعد از آن که آپاندیس او با وسایل آلوده و ضد عفونی نشده عمل جراحی شد در بهداری زندان درگذشت. بهائیان اسفندآبادی در عین بیگناهی بعد از ده سال حبس در سال ۱۹۶۰ (۱۳۴۰) آزاد شدند.

کوتاه سخن آنکه قتل مادری و فرزندانش این چنین به گردن بهائیان نهاده شد. شیروانی که هیچگاه بهائی نبود به جرم دروغین قتل و اتهام بهائی بودن اعدام شد و گروهی بهائیان بیگناه دور از ماجرا نیز بر اساس شواهد ساختگی به حبس‌های بلند مدت محکوم شدند و یا در زندان از بین رفتند. بهائیان زیادی در شهرستان‌ها و دهات کشور نیز مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و تنی چند از ایشان کشته شدند. از شرح آن‌ها می‌گذریم، کشته از بس که فزون است کفن نتوان کرد. با بهرام چوبینه هم‌داستان می‌شویم که در پایان مقاله خود نوشت:

اکنون که به پایان این بررسی مجمل رسیده‌ایم چاره‌ای برای من و شما نمی‌ماند [جز آن] که یاد صغری و فرزندان معصوم و نگون‌بخت او و مسلمانان و بهائیان بی‌گناهی که قربانی این جنایت شوم و تعصب دینی شدند را گرامی بداریم.

امتنان و سپاسگزاری

این مقاله بر اساس کتاب «بیگناهان» (افغان، محمدتقی بی تاریخ) و چهارمقاله زیر در اینترنت تنظیم گردیده است. تمامی این مقالات در سال‌های اخیر، پس از آن که روزنامه‌ها و تلویزیون‌های جمهوری اسلامی بار دیگر آن واقعه را علم ساخته و بهائیان را در آن دخیل قلمداد نمودند منتشر شده است.

- ۱ - مقاله بهیار نیک‌روان در سایت الکترونیکی <http://www.goftman-iran1.info/-othermenu-13/1228> که با نام «توطئه‌ای تازه بررسی واقعه‌ای در ابرقو» به شرح نکات مهم واقعه و بیگناهی بهائیان پرداخته است.
- ۲ - مقاله تورج امینی <http://www.goftman-iran1.info/-othermenu-13/1228> با

نام «پرونده سازی علیه بهائیان در دوره پهلوی» که در شرح واقعه ابرقو، متن ادعانامه دادستان و بخشی از گزارش محفل ملی بهائیان ایران (به نقل از نشریه اخبار/مری آن زمان) نقل کرده و موارد متعدد نقص پرونده و زمینه سازی های غیر انسانی را بررسی نموده است. امینی هم چنین قتل هایی که به دروغ در زاهدان و یزد برگردن بهائیان انداخته اند و پی آمدهای خونبار آن که منجر به غارت و ویرانی خانه های بهائیان و کتک خوردن و نقص عضو ایشان شده بررسی کرده است.

۳ - مقاله شینتو با عنوان «اتهام جنایت به بهائیان، بازخوانی یک پرونده» <http://www.khandaniha.eu/items.php?id=683> به طور مشروح دست داشتن خانواده امید سالار را در این قتل و سبب درگیر نمودن بهائیان را در این فاجعه نگاشته و تصویر زنده ای از وضع دادگاه و خیابان های اطراف آن ترسیم کرده. مقاله شینتو هم چنین شامل متن برخی از اعلامیه هایی است که در روزهای محاکمه بین مردم منتشر می شد.

۴ - مقاله بهرام چوبینه در اینترنت با نام «دکتر محمد مصدق و بهائیان» <http://memory-and-history.blogfa.com/post-42.aspx> که ضمن بررسی اوضاع دینی و سیاسی ایران در سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰، شرح جامع و مستندی از آزارها و رنج هایی که در آن دوره بر جامعه بهائی رفته - از جمله واقعه ابرقو و نقش خانواده امید سالار (برادران سالاری) در آن - آورده و بحرانی بودن وضع کشور و ناتوانی دولت های وقت را در مقابله با توطئه های ملایان در بهائی ستیزی روشن می دارد. این مقاله شرح مستندی درباره تفکر عادلانه و انسانی دکتر مصدق در قبال اقلیت های دینی و بهائیان دارد. از هر چهار نویسنده گرامی بالا که بدون دسترسی به آثارشان نگارش این بخش ممکن نبود سپاسگزارم.

۶ - بهائی ستیزی آیت‌الله بروجردی و حجة الاسلام فلسفی اشغال نظامی مرکز اداری بهائیان ایران (حظيرة القدس)^{۹۹}

مبارزه رسمی دولت شاه با بهائیان در ماه رمضان [اردیبهشت] سال ۱۳۳۴ ش. [مه ۱۹۵۵ م.] نمونه کامل پیچیدگی روابط دولت و روحانیت در زمان محمد رضا شاه و بخشی از خواسته‌های تمام نشدنی علما برای حضور دین در تمامی صحنه‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی کشور بود. اقدامی بود عجولانه و ظاهراً از روی اضطرار که بزودی رشته کار را از دست دولت چنان خارج ساخت که به ناچار برای بقای خود مبارزه با بهائیان را، برخلاف خواست ملایان، نیمه‌تمام رها نمود و روحانیت شیعه را تا زمان سقوط رژیم با خود رودر رو ساخت.

پیش زمینه این مبارزه، که با اشغال نظامی مرکز اداری بهائیان همراه بود، قدرت‌نمایی روحانیون با حضور روشن‌تر در زندگانی روزانه مردم و رشد و ظهور گروه‌هایی بود که به نام دین دست به ارتکاب جنایاتی سهمگین می‌زدند. گروه فدائیان اسلام احمد کسروی تبریزی را به خاطر مبارزات او با شیعه‌گری و خرافات اسلامی به قتل آورد (۲۰ اسفند ۱۳۲۴)؛ عبدالحسین هژیر وزیر دربار شاه را که شخصیتی سیاسی بود به دروغ به بهائیت متهم کرد و او را در مسجد سپهسالار هنگام

^{۹۹} اسناد و مطالب روزنامه‌ها که در این بخش آمده از کتابی منتشر نشده به نام «تضیقات ایران، غائله سال ۱۲۲ بدیع مطابق با ۱۳۳۴ شمسی و ۱۹۵۵ میلادی» به قلم زنده یاد حبیب ثابت نقل شده است.

شرکت در مجلس عزاداری امام حسین کشت (۱۳ آبان ۱۳۲۸) ^{۱۰۰} و چندی بعد سپهبد رزم‌آراء نخست وزیر کشور را نیز هنگام شرکت او در مجلس ختم یک آیت‌الله به قتل رساند (۱۷ اسفند ۱۳۲۹). ^{۱۰۱}

رزم‌آراء به شجاعت و اینکه افسر کارآمدی بود شهرت داشت. با این همه برای به دست آوردن دل ملّایان در زمان نخست وزیری خود (تیر تا اسفند ۱۳۲۹) [۲۶ ژوئن ۱۹۵۰-۷ مارس ۱۹۵۱]، سخت‌گیری بر بهائیان را شروع کرد. روزنامه *اتحاد ملّی* (۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۴) تحت عنوان «از کی و چگونه و با چه مقدماتی وارد مبارزه با بهائیان شدند؟» در مصاحبه‌ای با شمس‌الدین جزایری وزیر فرهنگ رزم‌آراء شرح ملاقات او را با آیت‌الله بروجردی می‌نویسد که آیت‌الله از او می‌خواهد: «این پیام را برای شاه ببر که به فرمان شوقی افندی بهائیان تظاهر می‌کنند و این موجب شکوه مسلمانان است... [پس از آن هیئت دولت] طی بخشنامه‌ای عدم رسمیت مذهب بهائی را به کلیه استانداران ابلاغ نمود ولی من تصمیم گرفتم که در [وزارت] فرهنگ بهائی‌ها را برکنار کنم» (توکلی طرفی ۱۳۸۰، ۱۰۵).

شکایت آیت‌الله بروجردی بر این اساس بود که در آن سال‌ها بهائیان به تدریج تقیه را کنار گذاشته و در برگه‌های استخدامی خود را بهائی معرفی می‌کردند. در همان دوران بود که دکتر برجیس را قطعه قطعه کردند و وزیر دادگستری رزم‌آراء قضات را مجبور به تبرئه قاتلین کرد. در زمان نخست وزیری دکتر مصدق شور ملّی‌گرایی مردم و هم‌بستگی آنان در زمینه ملّی شدن نفت بالا گرفت. پرداختن مردم به موضوع مهم نفت و تظاهرات و راه‌پیمائی‌هایی که همه روزه بر پا بود کمتر اجازه می‌داد که فتنه‌گران به آشوب دینی و اختلاف افکنی پردازند. دکتر مصدق نیز شخصیتی نبود که بخواهد کشور را دچار کشاکش‌های مذهبی ببیند. محمد تقی فلسفی که در صفحات بعد به نقش او در تسخیر نظامی *حظیره‌القدس* بهائیان ایران خواهیم

^{۱۰۰} توکلی طرفی قتل هژیر را «نشانی دیگر از آغاز مرحله خشونت علیه بهائیان» می‌داند زیرا در آن زمان شایعه بهائی بودن او را در همه جا بر سر زبان‌ها انداخته بودند و طرفداران آیت‌الله کاشانی مبارزه با او را «حمایت دین و قرآن» می‌دانستند (توکلی طرفی ۱۳۸۰: ۵-۱۰۴).

^{۱۰۱} برای تاریخچه و شرح فعالیت‌های فدائیان اسلام نگاه کنید به (Kazemi 1984: 158).

پرداخت در خاطرات خود از ملاقاتش با دکتر مصدق، به منظور مبارزه با بهائیان، که در نخستین سال نخست وزیری او [۱۳۳۰] صورت گرفت می‌نویسد:

به او گفتم شما رئیس دولت اسلامی ایران هستید و الان بهائیانها در شهرستانها فعال هستند و مشکلاتی را برای مردم مسلمان ایجاد کرده‌اند. لذا مرتباً نامه‌هایی از آنان به عنوان شکایت به آیت‌الله بروجردی می‌رسد. ایشان لازم دانستند که شما در این زمینه اقدامی بفرمائید. دکتر مصدق بعد از تمام شدن صحبت من به گونه‌ای تمسخرآمیزی قاه قاه و با صدای بلند خندید و گفت: «آقای فلسفی، از نظر من مسلمان و بهائی فرق ندارد. همه از یک ملت و ایرانی هستند». این پاسخ برای من بسیار شگفت آور بود زیرا اگر سؤال می‌کرد فرق بهائی و مسلمان چیست برای او توضیح می‌دادم. اما با آن خنده تمسخر آمیز و موهن دیگر جانی برای صحبت کردن و توضیح دادن باقی نماند. لذا سکوت کردم و موقعی که به محضر آیت‌الله بروجردی رسیدم و این جمله را گفتم ایشان نیز به حالت بهت و تحیر پیام وی را استماع کرد.

(فلسفی ۱۳۷۶: ۱۳۳)

نه دکتر مصدق از نوع مشکلاتی که بهائیان برای مردم ایجاد کرده بودند از محمد تقی فلسفی می‌پرسد و نه فلسفی توضیحی بر این تهمت دارد. هر دو می‌دانند این سخن ناروا و دروغ است بلکه بهانه‌ای است برای روشن کردن آتش اختلاف بین مردم ایران.

در دوران پایانی نخست وزیری دکتر مصدق، با قدرت گرفتن نیروهای چپ روحانیون بیش از پیش از مصدق بریدند و به دربار نزدیک شدند. تا آنجا که آیت‌الله کاشانی و دیگر آیات عظام مثل آیت‌الله بهبهانی در مخالفت با دکتر محمد مصدق و در طرفداری از کودتای ۲۸ مرداد ۱۹۵۳ نقش عمده‌ای ایفا کردند. از پی آمدهای این کودتا محاکمه دکتر مصدق، سرکوب گروه‌های سیاسی از جمله حزب توده و کشف شبکه نظامی آن حزب بود که به زندانی گشتن و کشته شدن بسیاری از اعضاء آن انجامید. در این دوران پرماجرا نیز طبق روال جاری بهائیان شهرها و دهات مورد آزار و اذیت و تبعیض قرار می‌گرفتند.

پس از تثبیت شاه در قدرت، در زمان نخست وزیری سپهبد زاهدی، روحانیت بار دیگر مسأله بهائیان را مطرح ساخت و [شاید] به عنوان دستمزدی برای پشتیبانی‌های خود در جریان کودتا از دربار خواستار راه حل نهائی برای از بین بردن بهائیان شد. آتش بهائی آزاری که همواره در جامعه ایران زیر خاکستر وجود دارد ناگهان در بسیاری از شهرها شعله‌ور گردید و در همان هنگام شایعه احتمال اشغال ساختمان مرکز اداری بهائیان تهران (حظیرةالقدس) قوت یافت. هر روز عصر عده‌ای از افراد فدائیان اسلام و جوانان بازار در جلوی در ورودی حظیرةالقدس اجتماع کرده صلوات می‌فرستادند، اذان می‌گفتند و یا مزاحمت کسانی که وارد آن باغ می‌شدند فراهم می‌آوردند. بعضی شب‌ها برق آنجا را نیز قطع می‌نمودند و این موضوع در تشکیل جلسات اختلال بزرگی فراهم می‌آورد.

باید توضیح دهیم که حظیرةالقدس بهائیان نه عبادتگاه بود و نه یک مکان مقدس دینی. بلکه ساختمانی بود برای امور اداری و تشکیلاتی بهائی. منتهی بهائیان به خاطر علاقه به فرهنگ ایران این بنا را با گنبدی زیبا بر اساس معماری صفوی ساختند تا نمونه‌ای از ساختمانی اصیل و ایرانی در برابر معماری درهمی که تهران را به شهری زشت تبدیل می‌ساخت عرضه نموده باشند. جز در شهر تهران هیچ یک از بناهای حظیرةالقدس در ایران در آن زمان گنبد نداشت.

عامل اصلی اشغال نظامی حظیرةالقدس بهائیان واعظ معروف محمد تقی فلسفی بود که در اردیبهشت ۱۳۳۴ مصادف با ماه رمضان، با سخنرانی‌هایی که ظهرها از رادیوی دولتی پخش می‌شد زمینه این کار را فراهم ساخت. وی در خاطرات خود یادآور شده که سخنرانی‌های او علیه بهائیان با توافق قبلی شاه و آیت‌الله بروجردی انجام گرفت. در مصاحبه‌ای که روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۴ با روزنامه اتحاد ملی انجام داد گفت:

قبل از اینکه ماه مبارک رمضان پیش آید من به قم مشرف شدم و در آنجا آیت‌الله بروجردی را بسیار ملول دیدم و گفتند «حالا که قضیه نفت حل شده و کار توده‌ای‌ها هم به اتمام رسیده باید برای بهائی‌ها فکری کرد و قد علم نمود».

پس از این جلسه بنا به پیشنهاد آیت‌الله بروجردی، فلسفی با محمد رضا شاه ملاقات و در این دیدار به ایشان گفت: «آیت‌الله بروجردی نظر موافق دارند مسئله بهائی‌ها که موجب نگرانی مسلمانان شده است در سخنرانی‌های ماه رمضان که از رادیو پخش می‌شود مورد بحث قرار گیرد. آیا اعلیحضرت هم موافق هستند؟» به روایت فلسفی «او لحظه‌ای سکوت کرد و بعد گفت بروید بگویند».

(توکلی طرخی ۱۳۸۰: ۱۰۵) ۱۰۲

فلسفی بعدها در کتاب خاطرات خود نیز همین موضوع را نوشت.

(فلسفی ۱۳۸۲: ۱۹۱)

مجله خواندنیها (شماره ۶۷، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۴) نوشت:

در یکی دو هفته اخیر شایع گردید که بین تهران و قم شخصیت‌های مهم سیاسی رفت و آمد نمودند و با حضرت آیه‌الله بروجردی ملاقات کرده‌اند و اکنون آشکار گردیده که پیشوای مسلمین از مقامات موثر مملکت خواسته‌اند تا از فعالیت بهائیان جلوگیری شود. آقای فلسفی در این مورد می‌گفتند که این تقاضای حضرت آیت‌الله بروجردی خیلی صریح بوده و حتی پیغام دادند که صلاح نیست پزشک مخصوص اعلیحضرت همایونی پیرو مذهب بهائی باشد. ۱۰۳

سخنرانی‌های فلسفی در ظهرهای ماه رمضان که در مسجد شاه ایراد می‌گردید همه روزه به مدت یک ساعت مستقیماً از رادیو دولتی پخش می‌شد. وی ابتدا به طور منظم در روزهای اول به انتقاد از دولت پرداخت، سپس سخن را به سوی بهائیان کشاند و به تدریج حملات خود را با گفتن مسایل و تهمت‌هایی که هیچ دلیل و مدرکی پشت سر خود نداشت شدت بخشید. از جمله اظهار داشت که بهائی‌ها قصد

^{۱۰۲} به نقل از اتحاد ملی، شماره، ۳۶۵، ص. ۱، «کامل‌ترین جریان و فعالیت‌هایی که منجر به اشغال حظیره‌القدس گردید».

^{۱۰۳} پزشک شاه سرلشکر عبدالکریم ابادی بهائی بود.

دارند در سال ۱۳۳۵ کودتا نمایند و مقدمات آن را از حالا فراهم می‌آورند. وی هم‌چنین از شاه خواست که طبیب دیگری بجای طبیب بهائی خود انتخاب نماید. شخص دیگری بنام شکوهیده به همان ترتیب از رادیوی نیروی هوایی که یک رادیوی محلی نظامی برای تهران بود سخنانی بر ضد بهائیان می‌گفت و خطر آنان را از خطر توده‌ای‌ها بیشتر دانست. سکوت دولت در مقابل این حملات به روشنی معلوم می‌داشت که سخنانی‌های فلسفی با موافقت قبلی دولت انجام می‌گیرد. بهائی‌ها در اضطراب کامل بودند و می‌گفتند حرف‌ها و اتهامات سراپا دروغ فلسفی بخشی از طرح گسترده روحانیون برای «دولتی» ساختن مبارزه با دین بهائی، به مانند دوره قاجار است. شایعات دیگری نیز بر سر زبان‌ها بود و هرکس آن واقعه را به سیاست خاصی ربط می‌داد. از جمله این که عوامل انگلیس با این نوع آزار اقلیت‌های مذهبی می‌خواهند ایران را در خارج بدنام سازند تا شرکت‌های خارجی، مخصوصاً امریکائیان، از سرمایه‌گذاری در ایران سر باز زنند. شایعه دیگر این بود که سرملت را با بهائی ستیزی گرم کردند تا الحاق ایران به اتحادیه نظامی ناحیه‌ای (سنتو) بین ترکیه، ایران و پاکستان که امریکا پشت آن قرار داشت عملی گردد. دلیل دیگری که برای این کار ارائه می‌شد مذاکرات دولت ایران با کنسرسیوم تازه تأسیس نفت بود. ظاهراً این بار سهم دولت ایران کمتر از سهمی بود که کنسرسیوم حاضر بود در زمان مصدق پرداخت کنند و دولت می‌خواست توجه مردم جای دیگری معطوف گردد (Akhavi 1980: 77).

چیزی که کمتر کسی در ایران از آن آگاه بود و بعدها بیشتر شهرت یافت مربوط به خود شاه می‌شد. ظاهراً در آخرین سفر شاه و ثریا به امریکا عکسی با مایوی بسیار کوتاه از ملکه ثریا در یکی از مجلات امریکائی و عکسی از شاه در یکی از مجالس عشرت او منتشر شده بود. در همان مجله آمده بود که شاه از یک دختر امریکائی به نام Caboty Lodge فرزند دارد. این مجله را به دست بروجردی می‌رسانند و وی شاه را توسط فلسفی تهدید می‌کند که اگر خواسته روحانیون را در مورد بهائیان برنیارود مورد تکفیر قرار می‌گیرد و سلطنتش بر باد خواهد رفت. به دنبال این تهدید بود که شاه دست ملایان را در مبارزه با بهائیان آزاد گذارد. دلیل شاه، هر چه بود

نمی‌توانست با وقایع حسّاس کشور پس از کودتای ۲۸ مرداد و سرکوبی ملی‌گرایان و تحکیم موقعیت او بین مردم با پشتیبانی از روحانیون بی‌ارتباط باشد. رضایت ملّایان در قضیه بهائیان همواره تضمینی برای سکوت ایشان در قبال مسایل سیاسی نیز بوده این بار نیز چنین بود.

با آغاز سخنرانی‌های محمد تقی فلسفی اقداماتی در چندین شهر علیه بهائیان صورت گرفت و به سوزاندن خانه و مغازه آنان، آتش زدن دام و حشم ایشان، ضرب و شتم آنان و اطفالشان، ربودن دخترانشان و مجبور ساختن آنان به ازدواج با مسلمان انجامید. در رشت، آباءه، اصفهان، اهواز، تکور و حصار، رضائیه [ارومیه]، شیراز، کرج و ماهروزک املاک و خانه‌های بهائیان غارت و تخریب شد و منازل و دفاتر تجاری و مراکز بهائی غارت شده به آتش کشیده شد (Zohuri 1994: 197). امیر اسدالله علم که آن زمان وزیر کشور بود خاطرات خود را چنین می‌دهد:

فلسفی توانست هم شاه و هم مقامات نظامی را فریب دهد و مبارزه‌ای را علیه بهائیان آغاز کند که مملکت را به مرز فاجعه کشانید. ماه رمضان بود و سخنرانی‌های ظهر او به وسیله رادیو در سراسر کشور پخش می‌شد و در بسیار نقاط خشونت و وحشت ایجاد می‌کرد. مردم در این جا و آن جا چند بهائی را کشتند. فلسفی این کارها را به عنوان اینکه حیثیت شاه را افزایش خواهد داد توجیه می‌کرد. من چاره‌ای نداشتم جز اینکه به سبک خودم بی‌ملاحظه رفتار کنم و دستور بدهم مادام که نظم برقرار نشده از سخنرانی خودداری کند. (مهدوی ۱۳۷۱: ۷-۶۶)

فلسفی از دستور علم سرباز زد و پیغام داد:

پخش رادیویی من را می‌خواهید بگیریید وگرنه حتما باید تا آخر ماه مبارک رمضان ادامه بدهم... به هر تقدیر اگر می‌خواهید قطع کنید که چیزی نگویم آبروی اسلام و مرجعیت و روحانیت می‌رود و من هرگز این کار را نمی‌کنم. (مهدوی ۱۳۷۱: ۲۰۷)

دولت بیمناک شد که مبادا به بهانه بهائی ستیزی، هرج و مرج و آدم‌کشی و قتل و

غارت گسترش یابد. لذا وزیر کشور از فلسفی خواستار گردید که مردم را به آرامش و سکوت دعوت کند. توصیه فلسفی به مردم که از حدود قانون تجاوز نکنند موثر واقع نمی‌شد. ماجراجویان و فرصت طلبان مخصوصاً ملّایان شهرها و دهات که می‌خواستند برای خود مقام و شخصیتی کسب کنند از این فرصت برای حمله و آزار بهائیان استفاده می‌جستند. برعکس بسیاری از روشنفکران و مردمان تحصیل کرده از این نفاق افکنی‌ها و تبلیغات ناروا ابراز انزجار می‌نمودند. مجله خواندنیها به نقل از روزنامه سحر نوشت:

از روز سه شنبه آقای فلسفی بحث راجع به مذهب بهائی‌ها را شروع کرده... خیلی زود این موضوع باعث تعجب شد که چرا در چنین موقعی که کشور در آستانه اصلاحات و اولیای امور مبارزه دامنهداری را با فساد شروع کرده و بیش از پیش تقویت وحدت ملی لازم است چنین موضوعی به میان کشیده می‌شود. مایه تعجب و تأسف است، روز جمعه که آقای فلسفی حملات خود را متوجه یکی از افراد خوشنام نزدیک به شاه نمودند جای خود را به نگرانی شدیدی داد و بی پرده این نحو تبلیغات دینی و دخالت در امور خصوصی شاه مورد گفتگو قرار گرفت. نکته قابل تعجب برای مردم این بود که این اظهارات که از طرف شخص غیر مسئولی می‌شد عیناً در رادیو منعکس و به طور محسوس مقدمه یک هیجان عمومی را در تهران و هم در شهرستان‌ها فراهم می‌کرد...^{۱۰۴}

دولت برای آنکه ظاهراً از تشنج فراوان محیط بکاهد و در واقع برای همراهی بیشتر با ملّایان تصمیم به اشغال نظامی حظیره القدس گرفت و فرماندار نظامی وقت سرتیپ تیمور بختیار در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۴ [۷ مه ۱۹۵۵] اعلامیه زیر را صادر کرد:

اعلامیه شماره ۹۳ فرمانداری نظامی شهرستان تهران

تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۴

^{۱۰۴} خواندنیها، سال ۱۵ شماره ۶۷، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۴. اشاره به امور خصوصی شاه در مورد اعتراض فلسفی به بهائی بودن دکتر شاه بود.

چون تظاهرات و تبلیغات فرقه بهائی موجب تحریک احساسات عمومی شده است لذا به منظور حفظ نظم و انتظامات عمومی دستور داده شد قوای انتظامی مرکز تبلیغات این فرقه را که حظیره القدس نامیده می‌شود اشغال نمایند که از هرگونه پیش‌آمدهای احتمالی سوء جلوگیری شده باشد...
فرماندار نظامی شهرستان تهران

در پایان این بیانیه خواسته شد که مردم رعایت نظم عمومی را نموده و از تظاهرات و تحریکات خودسرانه خودداری کنند. روزنامه سحر در این زمینه نوشت:

هنوز آخرین کلمات اعلامیه فرماندار نظامی از رادیو تهران تمام نشده بود که قیافه کریه و زشت سیاست کهنه و شکست خورده انگلیس‌ها در پشت پرده جنگ مسلمان و بهائی جلو چشم مردم مجسم بود و موضوع صحبت هر دو نفری این بود که انگلیس‌های ناشی نمی‌دانند که در ایران این بازی‌ها کهنه شده و ایران امروز با صد سال پیش فرق دارد...^{۱۰۵}

حظیره القدس (به معنای بهشت) در یکی از محله‌های شمالی شهر تهران در خیابان حافظ قرار داشت. این محل شامل باغ وسیع مشجری به مساحت سی هزار متر مربع با گل‌کاری‌های زیبا و ساختمانی بزرگ بود. در کنار آن، محوطه محصور دیگری شامل زمین‌های ورزش برای بازی‌هایی مثل والیبال، بسکتبال و تنیس قرار داشت. بنا شامل تالارهای متعدد مثل تالار کتابخانه - با چندین هزار جلد کتاب - و نیز دارای چندین سالن اجتماعات بود. بزرگترین سالن که چندین صد نفر در آن جا می‌گرفت در زیر گنبد بنا قرار داشت. گنبد به سبک معماری دوران صفوی و با تزیینات بسیار زیبا در سطح خارجی و داخلی آن بنا گشته بود. سطح داخلی گنبد نشان‌دهنده چندین طاووس بزرگ بود که سرهای آنها در منتهی‌الیه داخل گنبد قرار گرفته و بال‌های ظریف و دم‌های گسترده و زیبای آنها در وسط و پائین گنبد به پائین می‌رفت. تمام بنا که از نمونه‌های برجسته معماری ایران بشمار می‌آمد با گچ‌بری‌های زیبا که دست توانای هنرمندان ایرانی بوجود آورده بود زینت می‌یافت. خبرنگار

^{۱۰۵} خواندنیها، پیشین.

روزنامه اتحاد ملی که همراه با سربازان وارد حظیره القدس شده بود مشاهدات خود را چنین شرح می دهد:

در باغ وسیع حظیره القدس یک گردان سرباز متمرکز شده بود و دور تا دور باغ به وسیله قراول محافظت می شد و در برابر هر در ورودی عمارت مرکزی یک پاسبان مسلح گداخته بودند و از ورود و خروج اشخاص جداً جلوگیری می شد. در صحن وسیع حظیره القدس یک سروان با شمع و لاک و مهر به اتفاق مردی که یک مشت کلید در دست داشت ایستاده بودند و منتظر بودند تا نمایندگان قانونی دیگر برسند و اطاقها را لاک و مهر کنند. کسی که کلیدها را در دست داشت اسمش حسن رضائی سرایدار حظیره القدس بود.^{۱۰۶} در این وقت تیمسار سرتیپ بختیار وارد حظیره القدس شدند و دستور دادند که لاک و مهر کردن لزومی ندارد. دو نفر سرایدار بمانند و مسئول حفظ اثاثیه باشند و دو نفر هم باغبان روزها برای رسیدگی به گل کاریها بیایند و شبها بروند.

در این وقت حضار تقاضا کردند که اجازه داده شود اطاقها و سالن سخنرانی حظیره القدس مورد بازدید قرار گیرد و مورد قبول واقع شد. در عمارت مرکز حظیره القدس سالن بزرگی وجود دارد که بر بالای آن گنبد قرار گرفته و دارای سن بزرگی است که حضار بخوبی بر سن مسلط هستند و در این سالن قریب هزار تا هزار و پانصد نفر جای می گیرند و بر دیوارهای آن تابلوها و عکسهای سران بهائی نصب شده ... در قسمت جلو، سالن کوچکتری به طول ۳۰ متر و به عرض ۹ متر وجود داشت که دور تا دور آن صندلی لهستانی چیده شده بود و یک میز خطابه و تریبون هم در وسط قرار گرفته بود و بر بالای تریبون تابلوی تمام قدی نصب بود... وقتی که از متصدیان حظیره القدس نام صاحب عکس سؤال شد گفتند «حضرت

^{۱۰۶} چند ماه بعد سربازان حکومت نظامی ساکن در محل رضائی را به بهانه ای بالای نردبام بلندی فرستادند و بعد نردبام را کشیدند. رضائی از آن ارتفاع بلند به زمین غلتید و روز بعد در بیمارستان جان سپرد.

عبدالبهاء». یکی از حضار گفت «از این ساعت دیگر حضرت مَصْرَت تو کار نیست...» بدین ترتیب اشغال و بازدید حظیره القدس پایان پذیرفت ولی مثل اینکه این رشته سر دراز دارد... آقای فلسفی مصرّاً تقاضا دارند اسناد و کتابخانه حظیره القدس مورد بررسی قرار گیرد. هم چنین گفته می شود برای برکناری کارمندان دولت که در تعرفه خدمتی مذهب خود را بهائی قید کرده اند فعالیت هائی آغاز شده. بد نیست خوانندگان بدانند که از اهمّ دستورات این مذهب اینست که در هیچ مورد کتمان نکنند و بهائی بودن خود را اعلام دارند و معلوم نیست با این دستورات وضع بهائی ها چه خواهد شد...^{۱۰۷}

در ساعت یک و نیم بعد از ظهر همان روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۴ [۶ مه ۱۹۵۵] فلسفی نطقی از رادیو تهران ایراد کرد:

گوش کنید مردم ایران... افسر و سرباز مسلمان کشور لانه فساد بهائی ها را اشغال کردند... درود بر آن ارتش، درود بر آن افسران، درود بر آن درجه داران، درود بر آن سربازان ... سربازان، افسران که رفته اید حظیره القدس را اشغال کرده اید شما روزه بگیرید در آنجا نماز بخوانید. تیمسار وزیر جنگ، تیمسار رئیس ستاد ارتش ... خواهش می کنم همانطور که جیره غذای فرداشان [را] به حظیره القدس می برند، برنامه افطار [و] سحر ... به قاضی عسکر هم بگوئید نماز بخواند ... برادران نظامی در آنجا نماز جماعت بخوانید، اجازه بدهید سربازها بلند در آنجا اذان بگویند، اجازه بدهید قاضی قشون برود در آنجا مسئله بگوید، برود به افتخار پرچمدار لشکر حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله سخن بگوید...

در پایان فلسفی از مردم خواست دست به عملی که تشنج آفرین باشد نزنند فقط «از دولت و شخص شاهنشاه بخواهند قانون در کشور احیاء شود».

روزنامه کیهان نوشت با اشغال حظیره القدس صدها نفر از طبقات مختلف مردم

^{۱۰۷} خواندنیها، پیشین.

برای دیدن آنجا به خیابان حافظ رفتند و تقاضا داشتند برای اقامه نماز وارد محل شوند. از سوی طبقات مختلف تلگرافات تشکر و تبریک برای شاه فرستادند و گذرگاه‌ها و مغازه‌ها را چراغانی نمودند. آیت‌الله بهبهانی و سایر مراجع دینی نیز با ارسال تلگراف‌هایی از شاه تشکر کردند.^{۱۰۸}

تلگراف‌های تبریک آیت‌الله بهبهانی به شاه و آیت‌الله بروجردی

حضور مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

با تقدیم ادعیه خالصانه در این موقع که ذات همایون این اقدام خداپسندانه را فرموده و مطابق آمال چندین ساله این دعاگو و تمام ملت اسلام امر به بستن کانون فساد دینی و مملکتی فرموده و به وسیله ارتش اسلام امر به ضبط آن محوطه مشئومه صادر فرمودید تشکرات صمیمانه تقدیم و چون در نظر دعاگو این روز عیدی از اعیاد مذهبی بشمار می‌رود تبریک عرض می‌کنم و یقین دارم قلب مبارک حضرت ولی عصر ارواحنا فداه مسرور و توجه مخصوص در این موقع به ذات شاهانه خواهند فرمود. در خاتمه مزید تأیید و توفیق ذات شاهانه برای حفظ و صیانت مذهب مقدّس و قوانین مقدّسه اسلام و قلع و قمع هر امر مخالف با دین از خداوند علی‌اعلی در خواست دارم.

محمدالموسوی البهبهانی عفی الله عنه

پاسخ شاه، رضامندی خاطر شاهانه

جناب مستطاب حجة الاسلام حاجی میرزا سید محمد بهبهانی دامت برکاته، تلگراف جناب عالی که مشعر بر تهنیت و ادعیه خالصانه بود ملاحظه شد و موجب خرسندی و امتنان گردید. بطوری که مکرراً از ما شنیده‌اید همیشه خود را به اجرای مقررات اسلام موظف دانسته و ادامه این توفیق را از خداوند متعال خواهیم.

^{۱۰۸} کیهان، سال سیزدهم شماره ۳۵۷۲، یکشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۴.

۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۴ شاه

آیت‌الله بهبهانی تلگراف تبریک مشابهی نیز همان روز برای آیت‌الله بروجردی ارسال داشت.^{۱۰۹} آیت‌الله بروجردی طی نامه‌ای به فلسفی از جمله نوشت:

به عرض می‌رساند، خدمات پر قیمتی را که این چند روزه نسبت به دیانت مقدسه اسلام بلکه مطلق دیانات و نسبت به قرآن کریم بلکه مطلق کتب سماوات و نسبت به استقلال مملکت و حفظ مقام سلطنت و دولت و آرتش و تمام افراد ملت ایران و مسلمانان جهان انجام داده‌اید... موجب مسرت حقیر و عموم مسلمانان بلکه مسرت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه می‌باشد...^{۱۱۰}

آیت‌الله بروجردی در این نامه بار دیگر فعالیت‌های بهائیان را فعالیت سیاسی خواند و خواستار دنباله گرفتن کار با بیرون کردن بهائیان از ادارات شد.

به دنبال تصرف حظیرةالقدس تهران، فعالیت‌های شدیدی از سوی روحانیون آغاز شد که با گذراندن لوایح قانونی در مجلس، وضع بهائیان را تا حدّ ممکن سخت‌تر سازند. در جلسات خصوصی و عمومی مجلس گفتگو بر سر چگونگی این لوایح بود.

محتوای سخنان نمایندگان که اظهار نظر می‌کردند معمولاً در وارد آوردن تهمت به بهائیان و پیشی گرفتن از یکدیگر در شرح سابقه خودشان در مبارزه با بهائیگری بود. برخی از نمایندگان نیز ساکت بودند و با حیرت به این ماجرا می‌نگریستند. روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۴ سید احمد صفائی نماینده قزوین و تنها نماینده معمم مجلس، لایحه‌ای که حمایت آیت‌الله بروجردی را پشت سر داشت برای تصویب به مجلس تقدیم کرد. لایحه پیشنهادی چهار ماده‌ای صفائی به شرح زیر بود:

ماده ۱ - جمعیت فاسد بابی‌ها و وابستگان به آنها از ازلی و بهائی، مخالف امنیت کشور و غیرقانونی اعلام می‌شود.

ماده ۲ - از این پس عضویت در این جمعیت و تظاهر و بستگی به آن به هر

^{۱۰۹} کیهان، پیش گفته. متن کامل تلگراف در کیهان آمده است.

^{۱۱۰} اطلاعات، سال ۲۹، شماره ۸۶۷۲، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۴.

نحوی که باشد بزه بوده مرتکب به حبس مجرد از دو تا ده سال و محرومیت از حقوق مدنی محکوم می‌شود.

ماده ۳ - اموال غیر منقولی که مرکز اجتماع و سازمان‌های وابسته به این جمعیت می‌باشد یا عواید آن صرف امور مربوطه به این جمعیت می‌شود به وزارت فرهنگ منتقل می‌گردد که برای تأسیس سازمان‌های تربیتی و اشاعه معارف دینی و اصول خداپرستی اختصاص یابد.

ماده ۴ - افرادی که از این جمعیت در دوائر دولتی و وابسته به آن‌ها مشغول خدمت می‌باشند از این تاریخ از خدمات دولتی اخراج و به هیچ وجه مشمول قانون استخدام نخواهند بود.

هم‌زمان با گفتگو در طرح صفائی در مجلس، تلگراف‌هایی از شهرستان‌ها به امضاء علمای هر شهر به مجلس شورای ملی واصل می‌گردید که تصویب طرح مزبور را از وظایف وکلا در مورد اسلام می‌دانستند.

این طرح مورد مذاکرات مفصل قرار گرفت ولی با مقاومت علم وزیر کشور روبرو شد. طرح مزبور دارای مواردی بود که صریحاً با قانون اساسی و میثاق‌های بین‌المللی که ایران خود را به آن پای‌بند می‌دانست تناقض داشت. سوی آن فشار مجامع بین‌المللی به ایران در قضیه بهائیان افزونی می‌یافت. لذا ضمن نپذیرفتن طرح صفائی، نمایندگان دولت در سخنانشان اطمینان می‌دادند که قوانین کافی در مورد مبارزه با بهائیان وجود دارد و دولت اقدامات لازم را انجام خواهد داد. لذا نیازی به تصویب لوایح جدید نیست. در همین زمینه دکتر پرویز ناتل خانلری استاد دانشگاه و از ادبای بنام کشور که آن زمان معاون وزیر کشور (اسدالله علم) بود در مصاحبه با خبرنگار روزنامه اطلاعات در مورد جلوگیری از فعالیت‌های بهائیان اظهار داشت:

جلوگیری از فعالیت‌های این فرقه امر تازه‌ای نیست چون به نظر مقررات مملکتی چنین فرقه‌ای در ایران به رسمیت شناخته نشده است. در سال ۱۳۲۹ نخست وزیر وقت (سپهد علی رزم‌آراء) دستوری به وزیر کشور (محسن نصر) داد که به استانداران و فرمانداران ابلاغ نمایند مأمورین دولتی حق ندارند در مکاتبات خود نامی از فرقه بهائی ببرند زیرا این فرقه در ایران

رسمیت ندارد.^{۱۱۱}

سوای مقامات دولتی، سردار فاخر حکمت رئیس مجلس شورای ملی نیز علاقه‌ای به تصویب این طرح نداشت و همواره تأکید می‌کرد که مسأله بهائیان مربوط به دولت است و به مجلس مربوط نیست.

آشوب و تشنجات در شهرستان‌ها رو به فزونی می‌گرفت و همه روزه گزارش‌هایی از آزار و زجر بهائیان و خرابی و آتش زدن خانه و زندگی ایشان می‌رسید. در آباده و اردستان تمام بهائیان را از خانه و زندگی تاراندند و خانه‌های آنان را به آتش کشیدند. بهائیان از زن و مرد متواری شدند و در مغاک کوه‌ها، قنات‌ها و یا زیرکاه و خاشاک پنهان می‌گشتند. در نی‌ریز، ده بید، نجف‌آباد، منشاد، نطنز، کاشان، بیرجند، رشت، کرج، ماه‌فروزک و مشهد هم وقایع مشابهی اتفاق افتاد. در هرمزک در نزدیکی یزد ۷ تن بهائی که بین نوزده تا هشتاد سال داشتند در حمله اهالی کشته شدند و تشنج و هیجانی که با تحریک ملّایان در نقاط دور و نزدیک شروع شده بود اوج می‌گرفت. در شیراز چندین بار به خانه‌ای که زادگاه باب بنیان‌گذار این آیین بود حمله شد و خرابی‌های زیادی وارد آمد.

سرانجام برای آرام ساختن هیجان عمومی دولت دستور داد که مقامات نظامی ساختمان‌های حظیرةالقدس بهائیان را در سایر شهرستان‌ها نیز توقیف نمایند. در نیمه شب ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۴ دو حظیرةالقدس اصفهان و اهواز به اشغال نیروی نظامی در آمد. به گزارش روزنامه کیهان «حظیرةالقدس اصفهان با محوطه به مساحت هفت هزار متر مربع بوده و مشغول ساختمان بنای عظیمی بوده‌اند که ظرفیت پنج هزار نفر را داشته است. در اهواز پس از اشغال حظیرةالقدس اهالی پرچمی که بر آن نصر من‌الله و فتح قریب بوده بر بالای بنا نصب کرده‌اند».^{۱۱۲} در شیراز و بندر پهلوی و دیگر شهرها نیز این بناها توسط قوای نظامی اشغال شد.

جامعه بهائی ایران که برای نخستین بار با چنین حملات گسترده و دامنه‌داری آن هم با مشارکت دولت روبرو می‌شد در نامه‌هایی به مراجع مختلف مثل دربار، مجلس

^{۱۱۱} اطلاعات، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۴، ص ۱۲.

^{۱۱۲} کیهان، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۴.

شورای ملی و دولت شدیداً به این امر اعتراض کرد و ضمن دروغ خواندن تهمت‌های فلسفی تقاضا نمود که دولت برای جلوگیری از وقایع ناگواری که چنین تحریکاتی به وجود می‌آورد اقدامی به عمل آورد. هم‌چنین نامه‌های مشابهی برای استانداران و روزنامه‌ها فرستاده شد. این نامه‌ها بدون جواب ماند و در روزنامه‌ها انعکاسی نیافت. در آن روزها با آن هیجان و اضطرابی که به خاطر تحریک احساسات دینی مردم جامعه را فراگرفته بود کمتر کسی آن قدرت را در خود می‌دید که جز در جهت جریان آب شنا کند. استاندار فارس سرلشکر همت، به خاطر عکس‌العمل علیه آشوبگران ضد بهائی و تحریک کنندگان ایشان متهم به بهائی بودن گشت و از کار برکنار گردید.^{۱۱۳}

آتش‌افروزی‌های مآلیان در دهات و شهرهای کوچک و بزرگ، سخنان روزانه فلسفی، درج آن مطالب در جراید و تصادف همه این وقایع با ماه رمضان، موجب بالا گرفتن احساسات ضد بهائی مردم ناآگاه شد و کسانی که همواره آماده ماجراجویی هستند این بار با پشتگرمی به روحانیون وارد معرکه شدند. گزارش‌های فراوانی که از غارت و آتش زدن و زجر و آزار بهائیان از دهات و شهرستان‌ها به مرکز می‌رسید نه در جراید انعکاس می‌یافت و نه در مذاکرات مجلس از آن گفتگو می‌شد. بهائیان مجروح و محنت دیده که تمام هستی خود را از دست داده بودند، از زن و مرد، به دنبال پناهگاهی، خود را از شهرستان‌ها و دهات به تهران می‌رساندند. آنان در تهران در منازل بهائیان مسکن می‌یافتند و در بیمارستان میثاقیه که متعلق به جامعه بهائی بود، و دیگر مراکز درمانی مورد معالجه قرار می‌گرفتند.

دولت از سوی استانداران و فرمانداران از این وقایع و ناآرامی‌ها آگاه می‌شد و بیم آن داشت که گسترش آن‌ها به سرکشی‌ها و شورش‌های سیاسی بکشد. روز ۲۶ اردیبهشت علم وزیر کشور لایحه‌ای به مجلس تقدیم کرد که در آن به استانداران و فرمانداران اختیار می‌داد تا نسبت به جلوگیری و سرکوب کلیه تظاهرات ضد مذهبی اقدام نمایند. این لایحه چون به تصریح نامی از بهائیان نمی‌برد با اعتراضات چند

^{۱۱۳} «استاندار فارس تغییر می‌کند»، روزنامه ستاره اسلام، شماره ۱۷۷، ۲۴ تیر ۱۳۳۴.

تن از نمایندگان روبرو شد. سرانجام دکتر شاهکار وکیل مجلس برای آنکه طرح چهار ماده‌ای صفائی را با طرح دولت پیوند دهد پیشنهاد کرد که جمله زیر به طرح دولت افزوده شود:

از تشکّل فرقه‌هایی که به عنوان دین اخلاّ لگري نموده و عنوان بهائیت را برای اجرای مقاصد سیاسی اتخاذ کرده‌اند چون وجودشان بر خلاف قانون و موجب اخلاّ ل نظم و امنیت و بر خلاف دین مبین اسلام است جلوگیری می‌شود. (Akhavi 1980: 77)

این تبصره نیز در لایحه دولت نیامد.^{۱۱۴} در جلسه ۲۷ اردیبهشت مجلس شورای ملی وزیر کشور اسدالله علم ضمن گزارش تسخیر حظیرة القدس شهرستان‌ها گفت:

دولت با نهایت قدرت از هرگونه اخلاّ لگري و فساد جلوگیری می‌کند. ضمناً به استانداران و فرمانداران دستور داده شده است مراکزى را که موجب فتنه دینی و دنیوی و محلّ امنیت کشور است منحل نمایند... [هم‌چنین] امروز دستور تکمیلی و تأکیدی به استانداران و فرمانداران ابلاغ می‌گردد...

و در متن بخشنامه‌ای که «دستور تکمیلی و تأکیدی» دولت را شامل بود وزیر کشور دستور داد:

... هرگاه کسانی به بهانه و عنوان مبارزه با فرقه‌های گمراه‌کننده به تحریک مردم بر ضد امنیت مملکت پردازند و یا خود مرتکب عملی شوند که کوچک‌ترین لطمه‌ای به امنیت عمومی و انتظامات کشوری رساند طبق مقررات قانون مجازات عمومی ... با کمال قدرت اقدام نمائید.

وزیر کشور^{۱۱۵}

^{۱۱۴} ولی به طوری که خواهیم دید همراه با چهار ماده پیشنهادی صفائی و ده‌ها سخت‌گیری شدیدتر در دستور کار جمهوری اسلامی در مبارزه با بهائیان قرار گرفت.
^{۱۱۵} اطلاعات، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۴.



یکی از خبرنگاران کلنگی به دست تیمسار باتمانقلیچ می دهد تا عکسی هنگام خراب کردن گنبد از او بگیرد.

در تمام این احوال در میان مقامات کشوری گفتگو بر سر اینکه با این ساختمان‌های تسخیر شده چه کنند ادامه داشت. ابتدا تصمیم داشتند آن‌ها را از جامعه بهائی بخرند. سوای آنکه جامعه بهائی این پیشنهاد را رد می‌کرد، نفس این کار نوعی شناسائی جامعه به عنوان شخصیتی حقوقی به حساب می‌آمد. برخی پیشنهاد کردند که آن ساختمان‌ها تبدیل به مسجد شود که در اینجا مسأله غصبی بودن محل مساجد پیش آمد. سرانجام تصمیم به ویرانی بنای حظیرةالقدس تهران گرفتند.

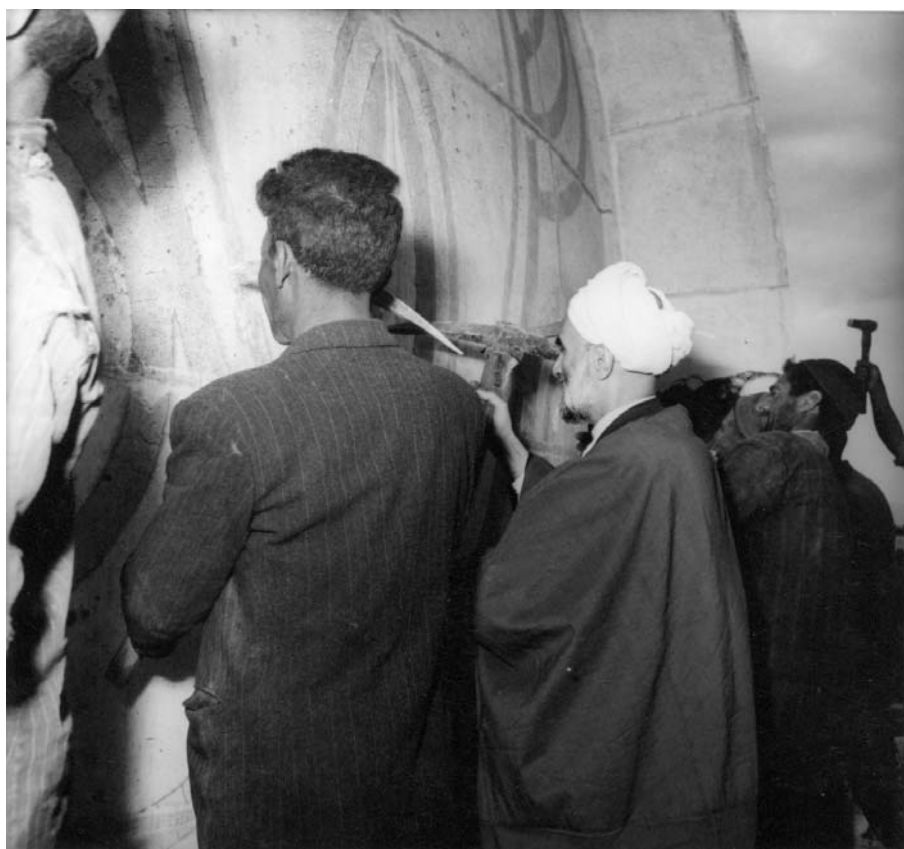
در آخرین روزهای ماه رمضان گروهی مرکب از تیمسار باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش، سرتیپ بختیار رئیس فرمانداری نظامی تهران، محمد تقی فلسفی واعظ، و گروهی خبرنگاران برای ویران ساختن آن بنا عازم شدند. در همین بازدید بود که تیمسار باتمانقلیچ چند کلنگ برای ویران ساختن گنبد وارد آورد. مجله ترقی نوشت: جمعیت خیلی زیادی اطراف حظیرةالقدس را احاطه کرده و چون اجازه ورود به اشخاص متفرقه داده نمی‌شد همه از سر و کول هم بالا رفته می‌خواستند



بفهمند در داخل ساختمان چه می‌گذرد... تعداد پنجاه نفر عمله با پتک و کلنگ مشغول خراب کردن پایه‌های اطراف گنبد [بودند] ولی ساختمان آنقدر محکم [بود] که به این ضربات خراب نمی‌شد... خراب کردن آجر و پی و ستون‌ها و پیاده کردن اسکلت و استخوان بندی عمارت که میله‌های آهنی در آن بکار رفته است محتاج دستگاه جوش اکسیژن [بود]... بنا بر این همان روز یکشنبه قرار شد برای تسریع در خراب کردن عمارت حظیرةالقدس از صنف مهندسی ارتش و جرثقیل‌های بزرگی که مهندسی ارتش دارند استفاده شود... تقریباً یک ساعت از شروع خراب کردن عمارت گذشته بود که چند نفر اهالی در حالی که یک پرچم سبز در دست داشتند وارد شدند و با اجازه آقای سرهنگ حریری که فرماندهی سربازان را در آن محوطه داشتند پرچم سبز را در بالای سر حظیرةالقدس نصب کردند. روی این پرچم عبارت یدالله فوق ایدیهم نوشته شده بود...^{۱۱۶}

پس از خراب کردن کامل گنبد، تا مدتی ساختمان بدون سقف بود. سرانجام به جای آن گنبد یک شیروانی حلبی قرار دادند که از ریختن برف و باران در عمارت جلوگیری شود. سپس دفاتر حکومت نظامی تهران و دفتر سرتیپ بختیار به حظیرةالقدس منتقل گردید. اماکن بهائی که در شهرهای دیگر به تصرف مامورین

^{۱۱۶} مجله ترقی، ۴ خرداد ۱۳۳۴.



حجّة الاسلام فلسفی در حال شرکت در ثواب تخریب گنبد حظيرة القدس

دولت در آمده بود نیز یا بسته ماند و یا از سوی ماموران محلی مورد استفاده قرار گرفت. تمام این رویدادها همراه با دستوری که مامورین انتظامی برای جلوگیری از هر نوع بی نظمی و آشوب داشتند موجب شد که به صورت ظاهر آهنگ مبارزه با بهائیت در این مرحله کندتر شود. عامل دیگر در کندتر شدن این مبارزه اقدام جامعه جهانی بهائی بود که در یک حرکت هماهنگ هزاران تلگراف اعتراض از تمام نقاط بهائی نشین دنیا به شاه و دولت و مجلس ایران مخابره کردند و اقدامات ایران را مخالف حقوق انسانی و منشور ملل متحد دانستند. همزمان، بهائیان کشورهای گوناگون با دولت‌های خود تماس گرفتند تا در مجامع بین‌المللی به این روش دولت

ایران در برابر یک اقلیت دینی اعتراض کنند. انعکاس اخبار ایران در مجلات و روزنامه‌های جهان که اغلب با چاپ عکس سپهبد باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش ایران هنگام وارد آوردن کلنگ بر گنبد حظیرةالقدس همراه بود موضوع مبارزه با بهائیت را در سطح جهانی مطرح ساخت.

تا آن زمان نام بهائی برای بسیاری مردم عادی ناشناخته بود. بازتاب این اقدامات دولت ایران را دچار مشکل ساخت. شاه که اینک با پشتوانه در آمد نفت قصد یک سلسله اقدامات عمرانی و اساسی در کشور داشت به هیچوجه مایل نبود که در اذهان خارجیان در مورد ایران تصویری از خشونت و عدم تساهل دینی شکل گیرد. ایران به سرمایه‌گذاری و دانش فنی غرب نیاز فراوان داشت و چنین امری جز در یک محیط امن و مطمئن امکان نمی‌یافت. همه این عوامل موجب شد که دولت در مساله بهائیان همه نظریات روحانیت را برآورده نسازد و قضیه را به هر نحوی که می‌توانست سرو صورتی دهد. علی دوانی می‌نویسد:

پس از ناکامی مبارزه بر ضد بهائیان، روابط آیت‌الله بروجردی و دربار و دولت به تدریج به سردی گرائید و بدبینی و یأس بر ذهن ایشان حاکم گشت. شاه و دولت به درخواست‌های آیت‌الله بروجردی وقعی نمی‌نهادند و با سخنان کنایه آمیز و بعضاً موهن سبب نگرانی و رنجیدگی خاطر ایشان را در واپسین سال‌های عمر فراهم کردند. (دوانی ۱۳۷۰: ۲۱۰)

دو دستگی که در این زمان در قم بین علماء رخ داد موضوع مبارزه با بهائیان را از اهمیت انداخت. شایعاتی بر این مبنی رواج یافت که جمعی از علماء به رهبری آیت‌الله صدر گروه تازه‌ای در مقابله با آیت‌الله بروجردی تشکیل داده‌اند. باید اینجا بلافاصله تاکید کرد که این جبهه‌گیری به هیچ رو ارتباطی با مبارزه بروجردی با بهائیان نداشت بلکه مربوط به سوابق طولانی و قدیمی می‌شد که ورود در آن ما را از موضوع این فصل خارج می‌سازد.

پس از قریب دو سال، زمینه برای باز پس دادن مراکز بهائی به بهائیان هر شهر آغاز شد. با اتمام حکومت نظامی در تهران و ایجاد سازمان امنیت کشور دفتر حکومت نظامی در حظیرةالقدس تعطیل شد و جز چند سرباز کسی دیگر در محل

نماند. سرانجام حظیرةالقدس تهران در ۱۲ آبان ۱۳۳۶ [۲ نوامبر ۱۹۵۷] بدون سرو صدا به شرط آن که در آنجا جلساتی برپا نسازند به بهائیان پس داده شد. جامعه بهائیان این قول را محترم داشت و هرگز در حظیرةالقدس تهران جلسات عمومی برپا نساخت.

با انقلاب اسلامی این بنا بار دیگر به تصرف دولت در آمد و نه تنها آن، بلکه تمامی برنامه‌های مبارزه با بهائیان که روحانیت اسلام از سال‌ها پیش طرح ساخته بود به شدیدترین وجه اجرا شد. از آقای حجةالاسلام فلسفی به خاطر این خدمتش به اسلام تجلیل گردید و کتاب خاطرات وی که سراسر شرح خدمات او به اسلام است نشر گردید. سال‌های بعد از انقلاب شاهد انتشار خاطرات دیگری نیز بودیم از جمله خاطرات اسدالله علم وزیر دربار شاه که پس از مرگش منتشر می‌گشت. وی درباره فلسفی چنین نوشت:

چند شب مجلس روضه خوانی رفتیم. در یکی محمد تقی فلسفی روی منبر بود. این آخوند تاریخچه درازی دارد. اولاً بسیار واعظ زبردستی است. ثانیاً حافظه بسیار خوبی دارد. ثالثاً لحن صدای او در نطق کردن واقعاً گیرا است. ولی افسدالناس است. مرد پلیدی است. این همه که سنگ اسلام به سینه می زند خود فاسق‌ترین آدم‌ها است. تریاک کش و عرق خور است ولی ظاهری بسیار آراسته دارد... وقتی نخست وزیر بودم باز هم علمدار علما و فتودال‌ها بر علیه اصلاحات شاه شد تا غائله ۱۵ خرداد... پیش آمد. آن وقت من او را گرفتم و حبس کردم. در محبس فقط از من عرق و تریاک خواسته بود که برایش فرستادم.

(عالیخانی ۱۹۹۲: ۱۶۲)

بازتاب سخنان فلسفی در شهرستان‌ها

کشته شدن هفت نفر در هرمزک یزد - وقایع حصار خراسان

سخنرانی‌های فلسفی تشنجات و اقدامات تحریک‌آمیزی در دهات و قصبات و شهرستان‌ها به دنبال داشت. همانطور که در صفحات پیش گفتیم در آباد و اردستان تمام بهائیان را از خانه و زندگی تاراندند و خانه‌های آنان را به آتش کشیدند به

طوری که بهائیان از زن و مرد مجبور شدند در مغاک کوه‌ها، قنات‌ها و یا زیرکاه و خاشاک پنهان گردند. در نی‌ریز، ده بید، نجف‌آباد، منشاد، نطنز، کاشان، بیرجند، رشت، کرج، ماه‌فروزک و مشهد هم وقایع مشابهی اتفاق افتاد. عامل اصلی آن حوادث ملایان و آخوندهای هر محل بودند که با لشکری از رجاله همواره آمادگی مصیبت‌آفرینی به نام دین و مذهب داشته و دارند. هدف ایشان آزار و زجر بهائیان و گرفتن انتقام از مردمی بود که کورکورانه به دنبال آنان نرفته بودند بلکه به خود حق داده بودند با اراده و منطق دین و روش زندگی دیگری انتخاب نمایند.

دیده ما به آسانی از روی لغات و جملاتی چون کتک خوردن بهائیان و تحقیر و توهین به ایشان، ضرب و شتم آنان با چاقو و چماق، سوزاندن خانه و مزرعه‌شان، فحاشی به اطفال و بانوان ایشان، نفروختن جنس و تهدید روزانه به مرگ و اقداماتی نظیر آن می‌گذرد. این مطالب را چون در مورد بهائیان است عادی تلقی می‌کنیم و بزودی به دست فراموشی می‌سپاریم. اما در پس هر یک از این رخدادها رنج‌ها و دردهای ناگفتنی نهفته که برای التیام آن حتی گذشت یک عمر نیز کافی نیست. زندگی‌هایی مختل و آشیانه‌هایی پریشان گشته که با هیچ چیز جبران نمی‌شود و زخم‌های عمیق روانی و روحی ایجاد گشته که هرگز التیام نمی‌پذیرد. همه اینها برای اینکه کسانی حق ندارند در مسائل دینی و وجدانی خود به چیز دیگری سوی آنکه روحانیت شیعه دیکته می‌کند بیندیشند.

از میان صدها فجایع اسف بار که در آن ماه رمضان رخ داد به دو واقعه درهرمزک یزد و حصار خراسان که جزئیات بیشتری از آن در اختیار نگارنده است می‌پردازیم.

خواندن شرح این فجایع برای هر انسانی، صرف‌نظر از مذهب و اعتقاداتش، دردناک است و می‌شد با اشاره و به اختصار از آن‌ها گذشت، ولی ما به دو دلیل قدری وارد جزئیات شدیم. یکی نمایاندن مسألت جوئی و انسانیت جامعه بهائی ایران که در برابر همه این تجاوزات هرگز یک تن از ایشان حتی دست به روی کسی برای دفاع بلند نکرده است. دیگر نشان دادن الگوی این تعرض‌ها و قتل و غارت‌ها است که با پشتیبانی و تأیید رهبران مذهبی و حکومتی ظاهراً به بهانه دین و دفاع از

اسلام و در باطن برای تسکین غرائز وحشیانهٔ مثنی ددمنش آغاز می‌شود. قتل و غارت مثنی بیگناه را همراه دارد، با سربلندی و مجالس شکرانه بدون آن که مجازاتی در پی داشته باشد خاتمه می‌یابد. عجباً که هنوز بهائیان بدهکار باقی می‌مانند تا بار دیگر مؤمنین مسلمان کجا با ایجاد جنجالی خون‌هایی از آن بیگناهان بر زمین بریزند.

هرمزک از دهات کوچک خوش آب و هوای یزد است. در آن زمان ساکنان آن بهائی بودند و اغلب با یکدیگر نسبت خانوادگی نیز داشتند. در کنار هرمزک دهکده دیگری به نام سخوید قرار دارد که ساکنان آن بهائی نبودند ولی با هرمزکی‌ها نسبت خانوادگی داشتند. در سه کیلومتری هرمزک یک پاسگاه ژاندارمری قرار داشت.

با شروع تحریکات فلسفی از رادیو دولتی رفتار غیر بهائیان با بهائیان دگرگون شد. نگاه‌های آشنا بیگانگی گرفت و روابط خانوادگی به سردی گرایید. کم‌کم آزار و اذیت بهائیان به صورت راه ندادن ایشان به حمام ده، قطع درختان میوهٔ باغ‌های ایشان و کشتن یا زخمی نمودن حیوانات و احشام آغاز شد. در پشت سر این تحریکات چند تن، از جمله ملا علی از اهالی باغ بید که معمولاً برای موعظه و روضه‌خوانی به سخوید می‌آمد، کدخدا میرزا علی اکبر توکلی و محمد جلالی سخویدی قرار داشتند. بهائیان از این آزارها به پاسگاه ژاندارمری شکایت می‌بردند ولی شکایت‌ها سودی نمی‌بخشید. استوار سرپرست آن پاسگاه، سرجوخه جمیلی، بجای تامین امنیت و آسایش مردم به فتنه‌انگیزی و آتش‌افروزی بین اهالی می‌پرداخت تا کار به زد و خورد و جدال بکشد و او بتواند از هر دو سو با گرفتن رشوه درآمدی به دست آورد.

سرانجام تحریکات ملا علی و دیگران به نتیجه رسید و در آن قریهٔ آرام یک عائلهٔ هفت نفری را به شرح زیر در کمال مظلومیت به خاطر اعتقادشان به بهائیت به قتل رساندند:

استاد فریدون هرمزکی، هفتاد ساله

رقیه خانم همسر او، شصت ساله

عبدالرزاق برادر استاد فریدون، هفتاد ساله

غلام علی برادرزاده فریدون، چهل و پنج ساله
هدایت الله برادرزاده فریدون، سی ساله
امان الله برادرزاده فریدون، بیست و پنج ساله
علی اکبر حسینی برادر رقیه خانم، هفتاد ساله

استاد فریدون هرمزکی پیرمرد هفتاد ساله نسبت به بقیه فامیل سمت بزرگی و ریش سفیدی داشت. از آنجا که جلسات بهائی معمولاً در خانه او تشکیل می شد بهائیان آنجا را در اصطلاح خود حظیره القدس می نامیدند. پس از آن که دستور اشغال همه حظیره القدس ها از سوی دولت به سراسر کشور ابلاغ شد سرپرست ژاندارمری به این بهانه که منزل استاد فریدون حظیره القدس نام دارد یک ژاندارم به نام روان بخش در خانه او جای داد. وی بلافاصله همه اطاقها را در اختیار خود گرفت و فقط اجازه داد استاد فریدون و همسر سالمندش رقیه خانم در بالکن خانه زندگی کنند.

ضیاء امیری فرزند استاد فریدون در تهران به مقامات امنیتی و قضائی شکایت برد و در نامه های متعدد وضع ناگوار هرمزک و بحرانی بودن اوضاع را به اطلاع ایشان رساند. تنها نتیجه این شکایات این بود که روزی رئیس و منشی پاسگاه همراه با چند ژاندارم به هرمزک آمده و ساعت ها چند تن از بهائیان، از جمله استاد فریدون را مورد بازجوئی و تحقیر و توهین قرار دادند و تهدید کردند که باید از شکایات خود به مقامات یزد و تهران خودداری نمایند. در پایان همان جلسه منشی پاسگاه به ژاندارمی به نام حسن می گوید برو به سخوید به خسرو و دیگران بگو بیایند این بهائیان فلان شده را سقط کنند.

دو روز پس از این بازجوئی یعنی در ۵ مرداد ۱۳۳۴ رئیس پاسگاه کلیه ژاندارم های خود را به سخوید می برد و به روان بخش، ژاندارمی که در منزل استاد فریدون ساکن است نیز دستور می دهد که آنجا را ترک کرده با ایشان به سخوید برود. ظاهراً تمام مقدمات برای آغاز یک فاجعه چیده شده. چند ساعت بعد ماجرا آغاز می شود.

در قریه سخوید زنی مسلمان به نام خاور که بستگان بهائی در هرمزک دارد

ناگهان در میدان وسط ده فریاد و اسلما سر می دهد و با شیون و زاری می گوید ایها الناس چرا نشسته اید، غیرت به خرج دهید، بهائی ها دین و ایمان ما را بردند. مشتی ناآگاه و گروهی ماجرا طلب که از پیش مورد تحریک قرار گرفته و آماده این ساعت هستند دورش جمع شده با طبل و سنج و چوب و چماق، سوار بر اسب و خر به سوی هرمزک راه می افتند. طبل و سنج را معمولا در مراسم تعزیه برای نمایش شهادت امام حسین بکار می بردند. فرمانده ژاندارمری که با تمام افراد خود در سخوید است کوچکترین اقدامی برای جلوگیری از اقدامات آنان به عمل نمی آورد. جمعیت به راه می افتد و پیشاپیش آنان خاور و پسرش رضا حرکت می کنند.

جوانی از بهائیان هرمزک به نام هدایت الله امیری با شنیدن صدای هلهله و سنج و دهل از خانه بیرون می آید و از روی کنجکاوای به سوی جمعیت می رود. رضا پسر خاور به مجرد دیدن او با لبه تیز بیل ضربه شدیدی به گردن او وارد می آورد. هدایت با گردن مجروح به سوی خانه استاد فریدون هرمزکی فرار می کند تا ماجرا را بیان کند. جمعیت با هجوم به منزل استاد فریدون هرمزکی درب منزل را می شکنند و وارد خانه می شوند. با دیدن آنان، رقیه خانم همسر استاد فریدون، برای آگاهی از پله ها پائین می آید. جمعیت به او حمله برده با چماق ضحیمی که سر آن شئی آهنی با پره های تیز و بران قرار دارد او را می کشند.

عده ای خود را به طبقه بالا رسانده آقا فریدون را که هر دو پایش بخاطر شکستگی در گچ بود کشان کشان از پله ها پائین می آورند و با همان حربه او را نیز به وضع زاری می کشند. سپس به آقا علی اکبر حسینی برادر رقیه خانم که در حال پائین آمدن از پله ها بود حمله نموده او را نیز از پای در می آورند.

برادر هفتاد ساله فریدون به نام عبدالرزاق برای آگاهی از ماجرا و خاموش ساختن فتنه سراسیمه از خانه خود در همسایگی به این محل می آید. او را نیز با ضربات متوالی چاقو و چماق می کشند. عده ای در همین حال به غارت و سوزاندن اطاق ها و لوازم خانه می پردازند و حتی کندوهای زنبور عسل را نیز آتش می زنند و از چارپایان به دو الاغ که فرار نکرده بودند دست یافته با کارد شکمشان را می درند.

سپس به بالاخانه عمارت هجوم می برند. هنگام جستجوی گنجینه ها نو جوانی را

به نام امان‌الله که مادرش او را در آنجا پنهان ساخته بود می‌یابند. او را به وضعی فجیع به قتل می‌آورند و از پنجره به کوچه پرتاب می‌نمایند. جمعی که زیر پنجره جمع شده‌اند با سنگ بزرگی فرق او را می‌شکافند. به همین کیفیت برادر او هدایت‌الله را که از گردن زخمی بود در گنجۀ دیگری یافته با چند ضربت از پای در می‌آورند. سپس لحافی را نفت‌آلود کرده روی او می‌اندازند و لحاف را با جسد آتش می‌زنند.

با کشتن بیشتر افراد خانواده، سرمست از این پیروزی و ثواب، مهاجمان راه بازگشت پیش می‌گیرند. در راه چشمشان به غلام علی برادرزاده استاد فریدون می‌افتد که بی‌خبر از این ماجرا از باغ خود خارج می‌شده. در حال جملگی بر او هجوم می‌آورند و او را نیز به قتل می‌رسانند.

پس از بازگشت مهاجمان به سخوید چند تنی از اعضای خانواده که با دیدن جنایتکاران در تنور یا چاه پنهان شده بودند به سراغ کشتگان می‌آیند و عزیزان خود را غرقه در خون می‌یابند. منظر امیری که دو برادر خود را از دست داده در یکی از آن‌ها، هدایت‌الله، هنوز آثار حیات می‌بیند. در این هنگام سر و کله دو ژاندارم پیدا می‌شود. منظر از آنان تقاضا می‌کند که برای نجات برادرش کمک کنند. ژاندارم‌ها با قول آوردن کمک می‌روند ولی باز نمی‌گردند. تنها بعد از ظهر روز بعد یعنی پس از بیست و چهار ساعت فرمانده ژاندارمری و افراد او وارد هرمزک می‌شوند تا دستاوردهای خود را که حاصل توطئه‌چینی‌های او و بالادستانش بود مشاهده نمایند.^{۱۱۷}

وقایع حصار خراسان^{۱۱۸}

حصار منطقه‌ای است کوهستانی که به فاصله هفت فرسنگی شمال تربت حیدریه

^{۱۱۷} این گزارش بر اساس شکوائیه‌ای که خانم منظر امیری خواهر دو تن از مقتولین (هدایت‌الله و امان‌الله) در تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۳۴ (۳ اوت ۱۹۵۵) به فرماندار و دادستان یزد نوشته و نیز شرحی از واقعه هرمزک با عکس شهداء به قلم محمد لیب که ترجمه انگلیسی آن در دسترس است. (Labib: 1981) تنظیم گردیده.

^{۱۱۸} نقل از گزارشی از مشهد در تاریخ ۵ بهمن ۱۳۳۴ مطابق ۲۵ ژانویه ۱۹۵۶ به محفل ملی بهائیان ایران.

و نیم فرسنگی نامق واقع است. از نخستین روزهای ظهور نهضت بابی و بهائی افراد فراوانی از آن ناحیه به این دیانت ایمان آوردند و همواره مورد تعرض و آسیب دیگران قرار داشتند. وقایع ماه رمضان سال ۱۳۳۴ به این اختلاف دامن زد و اقدامات ملای ده علیه بهائیان شدت گرفت.

۱ - در تاریخ ۲۸ دی ماه ۱۳۳۴ چند تن بهائی با نام‌های عباس‌علی حسنعلی زاده، عباس‌علی روشنی، حسن قوتی، حسن صدری، محمد اسمعیل ثابتی را گرفته پالان الاغ بر پشت آنها گذاشته و با ریسمان برگردنشان در کوچ‌ها گردش داده و با مشت و لگد ضربات سختی به شکم آن بیچارگان وارد می‌ساختند.

۲ - در تاریخ ۲۹ دیماه ۱۳۳۴ به منزل عطاءالله عظیمی حمله نموده پس از خالی کردن چند تیرخانه را به آتش می‌کشند. در همان روز به خانه پیرزنی به نام ماه پری غفاری رفته آنجا را غارت می‌کنند. هم‌چنین به بهانه تفتیش وارد خانه چند بهائی دیگر شده اشیاء آنان را به یغما می‌برند.

۳ - در تاریخ ۳۰ دیماه با نقشه قبلی گروه‌های اشرار به منازل همان پنج نفری که در فقره اول نام بردیم حمله برده آنان را دستگیر می‌کنند. سپس به خانه‌های علی عرفانی، علی محمد بدیعی، خواجه علی اکبر میثاقی، حسن غلامی، محمد حسن حمدی، نورالله حمدی، رجب‌علی باکراد، حاجی نورائی، محمدعلی همایونی، یدالله مفتاح، رحمت‌الله مفتاح، محمد مهدی کامیاب، سید جلیل مصباح، علی اکبر متدین و محمد قدرتی ریخته پس از دستگیری به گردنشان ریسمان بسته آنان را با توهین و کتک به مسجد می‌کشند و وادار به تبری و بدگوئی و دشنام به مقدسات خود می‌نمایند.

۴ - روز اول بهمن ۱۳۳۴ اشرار و رجاله در کوچه و بازار به بانوان بهائی حمله‌ور شده چهل و شش نفر زن‌های بی‌پناه را دستگیر نموده و با زجر و شکنجه و اعمال وحشیانه‌ای که در بین قبایل آدمخوار مشاهده نشده آنها را برای توبه و تبری به مسجد می‌برند. در این بین به گردن ذبیحه وحدتی، عظیمه عظیمی، معصومه نظری، فاطمه الهی و روح‌انگیز رخشنده غربال انداخته و چند زنگوله به غربال‌ها آویخته، با طنابی به گردن هر یک آن زنان را با هیاهو و قیل و قال دور شهر می‌گردانند. زنی

پست طینت که جزء اشرار بوده به عظیمه خانم عظیمی حمله ور شده موی سر او را با قساوت و بی شرمی می کند و جمعیت مهاجمین با فریاد و هلهله کلمات رکیکی نسبت به آن مظلومین بر زبان می رانده اند که قلم از ذکرش حیا دارد.

۵ - به دستور شیخ میرزای ایزدی شیخ مسیح الله ذبیحی شیخ محمد معدی معصومی و در رأس آنها عبدالکریم معروف به حاجی خان شجاعی که از پیشوایان و متفدین محل، افرادی در راه های اطراف حصار قراول می دهند که از خروج بهائیان و سفرشان به مشهد برای شکایت و دادرسی جلوگیری کنند. هم چنین بهائیان را تهدید می کنند که اگر لب به شکایت باز کنند جان و مال و ناموس آنان مباح و حلال اعلام می شود.

۶ - چون از طرف مامورین ژاندارمری و سایر مقامات اقدامی به عمل نمی آید بر جسارت اشرار افزوده می شود. شب ۱۴ بهمن ۱۳۳۴ شخصی بنام حسن اسحاقی به منزل عطاءالله عظیمی رفته و با تهدید و فحاشی از همسر او زینت خانم می خواهد که جای شوهرش را به او نشان دهد. وقتی مشارالیها از محل شوهر خود اظهار بی اطلاعی می نماید حسن اسحاقی با گذاردن کارد بر گلوی زن مظلوم و بی پناه به او حمله ور شده و با تهدید به قتل به آن زن تجاوز می نماید. صبح روز بعد از طرف زن ستم دیده به پاسگاه موقتی انتظامی و سرجوخه ناصری شکایت می شود ولی این شکایت بی اثر می ماند.

در تمام ماه بهمن آن سال چنین وقایعی تکرار گردید. با آن که پس از وقوع این حوادث چند تن از مردان خود را نیمه شب از بیراهه به مشهد و کاشمر رسانده و اوضاع را به اطلاع مقامات مربوطه رساندند اقدامی صورت نپذیرفت و این کارها ادامه یافت. تا سرانجام کار به استاندار و فرمانده کل ژاندارمری خراسان رسید و با مسلط گشتن دولت به اوضاع حصار نیز آرامش یافت.^{۱۱۹}

^{۱۱۹} برای آگاهی از ستم های جانکاهی که از آغاز نهضت بایی و بهائی بر جامعه بهائیان حصار (و نامق که در نیم فرسنگی آن واقع است) رفته رجوع کنید به (فؤادی بشروئی ۲۰۰۷: ۲۵۵-۳۰۰).

۷ - انجمن ضد بهائیت حجّیه

مخفی‌ترین و سازمان یافته‌ترین گروهی که در زمان شاه برای مبارزه با دیانت بهائی به وجود آمد انجمن حجّیه بود که به تدریج از صورت اولیّه خود که گروهی کوچک برای مبارزه با دیانت بهائی بود تبدیل به تشکیلاتی عظیم و سازمانی وسیع با نفوذی فراوان در همه ارکان اداری و سیاسی در ایران بعد از انقلاب گردید. مؤسس این انجمن آقای شیخ محمود ذاکرزاده تولّایی موسوم به حلبی بود که هنگام طلبه‌گی در زادگاهش مشهد با دوست طلبه دیگری به نام آقای عباس علوی به توصیه استادشان میرزا مهدی اصفهانی با هم به بررسی دیانت بهائی به هدف مبارزه با آن پرداختند. آقای عباس علوی بر اثر مطالعه کتاب‌های بهائیان و شنیدن استدلال ایشان و سازگار یافتن آن با آنچه مورد انتظار مسلمین بود به دیانت بهائی گروید، به خاطر معلومات عمیق دینی و اسلامی خود جزء مبلغین و ناشرین این دیانت قرار گرفت و کتابی نیز در اثبات آن منتشر کرد. ایمان آقای علوی به آئین بهائی ظاهراً برای آقای حلبی تجربه‌ای فراموش نشدنی گردید و از آن پس هدف زندگانی خود را مبارزه با دیانت بهائی و جلوگیری از گسترش آن قرار داد. نامبرده که ناطق و خطیبی توانا به شمار می‌آمد ابتدا در صدد برآمد که با مطالعه آثار بهائی کتابی در ردّ آن منتشر نماید و در مقابل تبلیغات بهائیان بطور علمی از اسلام دفاع نماید. پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۹۵۳ که منجر به برکناری دکتر محمد مصدق و ایجاد جوّ خاص سیاسی گردید وی انجمن حجّیه را به هدفی که در بالا گفتیم در شهر مشهد تأسیس نمود که در آن خود او و چند تن دیگر از جمله پدر دکتر

شریعتی، افرادی را آمادهٔ مبارزه با دیانت بهائی می‌نمودند. موفقیت آقای حلبی وقتی آغاز شد که وی از مشهد به طهران آمد و شروع به گردآوری جوانان از بازار تهران و دبیرستان‌ها نمود و در کلاس‌های متعدّد به طور منظم به تعلیم ایشان پرداخت. در دههٔ ۱۹۷۰ این سازمان وسعت و رشد فراوان یافت و دارای شعبه‌ها و نهادها و گروه‌های گوناگون شد که هر یک برای مبارزه با دیانت بهائی وظیفه‌ای برعهده داشتند.

سازمان و تشکیلات انجمن حجّیه و نحوهٔ تعلیم اعضا تا قبل از انقلاب کاملاً مخفی بود. پس از انقلاب اسلامی به خاطر چند دستگی‌های سیاسی و عقیدتی که بین گروه‌های مختلف پیش آمد انجمن حجّیه مورد بی‌مهری ظاهری قرار گرفت و از آن پس از سوی مخالفان آن در ایران افشاءگری‌هایی از کیفیت سازمان و ادارهٔ آن آغاز شد. با دسترسی به این منابع است که امروزه می‌توانیم تا حدّی از کم و کیف و نحوهٔ کار این سازمان، که از سوی برخی «مافیای حجّیه» نام گرفته، اطلاعاتی به دست آوریم. آنچه در این مقاله می‌آید فقط در رابطه با فعالیت‌های ضدّ بهائی حجّیه است. در مورد روابط این انجمن با دولت جمهوری اسلامی و دیگر فعالیت‌های سیاسی آن و اتهاماتی که بخاطر وابستگی‌های سیاسی بین‌المللی به آن وارد می‌آورند و نیز وضع کنونی حجّیه که ظاهراً اینک تمامی ارکان کشور را در اختیار دارد می‌توان به منابع دیگر و نیز سایت‌های اینترنتی مربوطه رجوع نمود.^{۱۲۰} در دوران قبل از انقلاب که فعالیت‌های گروه‌های سیاسی و یا دینی با مشکلاتی روبرو بود انجمن حجّیه به خاطر آنکه دخالت در سیاست را برای اعضا خود منع می‌کرد به راحتی اجازهٔ فعالیت یافت و به زودی وسعت گرفت. رژیم شاه از اینکه تعداد فراوانی جوانان مذهبی با تعهد عدم دخالت در سیاست سرگرم به کاری

^{۱۲۰} از جمله نگاه کنید به مقالهٔ *دانشنامه ایرانیکا* جلد دوازدهم مخرج Hojjatiya به قلم آقای محمود صدری که تصویر ملایمی از حجّیه ترسیم نموده است (Sadri 2004)، هم‌چنین نگاه کنید به: طاهر احمدزاده، «انجمن حجّیه در بستر زمان»، در *چشم‌انداز ایران*، مهر-آبان ۱۳۷۸ / اکتبر-نوامبر ۱۹۹۹؛ عمادالدین باقی، در *شناخت حزب قاعدین زمان*، تهران ۱۹۹۰؛ «مافیای حجّیه»، *راه توده*، شماره ۲، اردیبهشت ۲۱/۱۳۷۹ آوریل ۲۰۰۰، صص ۱۷-۲۳.

می‌شدند که خطری برای رژیم در پی نداشت از این گروه احساس امنیت می‌کرد و به آنها آزادی عمل فراوان داد. آقای مهدی غنی، ظاهراً یکی از اعضای قدیمی همین انجمن، در مورد این فعالیت‌ها چنین می‌نویسد:

قبل از انقلاب انجمن [حجّتیّه] تنها تشکیلات غیر دولتی بود که در همه شهرها و حتی روستاهای کشور پایگاه تشکیلاتی داشت. در همه ادارات و تشکیلات دولتی افراد ذی نفوذی وابسته به انجمن بودند. حتی در ارتش که از سوی حاکمیت سخت کنترل می‌شد کادرهایی از انجمن حضور مؤثر داشتند که وزیر دفاع اسبق یکی از آنهاست. انجمن با این توجیه که جلوی نفوذ بهائیان را بگیرد تلاش می‌کرد در هر ارگان دولتی نفوذ مؤثر داشته باشد. این کار یا از طریق حضور افراد تشکیلاتی در پست‌های مهم انجام می‌شد و یا با جلب حمایت مقامات دولتی که تا حدی گرایش‌های مذهبی داشتند. به این ترتیب گرچه عدم دخالت در سیاست از شرایط عضویت در تشکیلات انجمن بود اما با گسترش تشکیلات، غیر مستقیم بر سیاست‌های حاکم تأثیر می‌گذاشتند و اعمال نفوذ می‌کردند. این کارکرد پس از پیروزی انقلاب نیز دنبال شد... اعضاء با حضور خود در هیأت حاکمه خطوط فکری خود را از این مجرا دنبال می‌کردند به عبارت دیگر گرچه به صورت رسمی و جمعی در سیاست دخالتی نداشتند اما با حضور اعضای تشکیلاتی در ارگان‌های اجرایی معیارهای اعتقادی خود را در سیستم اعمال می‌کردند.

(غنی: ۱۳۸۳)

ابوالحسن بنی صدر نخستین رئیس جمهور اسلامی ایران می‌نویسد:

انجمن ضد بهائیت (حجّتیّه) در دوران اختناق شاهی و درست در هنگام و زمانی که نیرو و توان نسل ایران یا بر ضد استبداد وابسته حاکم جهت گرفته و در جوش و خروش و کوشش بود و یا در این جهت و مجرا شکل می‌گرفت، درست در جهت انحراف این کوشش و بازدارای این نسل از مبارزه بی‌امان و خستگی ناپذیر بر علیه ستم شاهی و وابستگی، به وسیله شخصی به نام شیخ

محمود حلبی به وجود آمد... این انجمن که هدف و غایت خود را در منحرف کردن نسل فعال از مجرای اصلی مبارزه ضد بیداد و سلطه و به کار گرفتن نیرو و استعداد این نسل در جهتی که بی خطر و ضرر برای رژیم حاکم باشد قرار داده بود موفق شد با انگشت گذاردن بر مسئله بهائیت... پرده بر اهداف واقعی خود اندازد و جوانان مؤمن و مسئول را از کار اصلی مبارزه بر ضد علت به مبارزه بر علیه معلول کشاند. این انجمن اساس خویش را علاوه بر شیخ محمود حلبی مدیون شخص دیگر معروف به مهندس سجادی است که به کار مقاطعه و شرکت داری ظاهراً مشغول و باطناً مسئول تشکیلاتی این جمعیت و جذب نیرو و به کارگیری اعضاء مخلص و احتمالاً ناآگاه در جهت معین شده بود. وی اگر چه به اصطلاح نقش کلیدی را در این انجمن دارا است اما چهره‌ای ناشناخته باقی مانده و به اصطلاح گرداننده پشت پرده تشکیلات ضد بهائیت در ایران است. انجمنی که بعدها به گفته شیخ علی تهرانی با ساواک منحل قرار و مدار کتبی گذاشت که نه تنها در فعالیت‌های سیاسی وارد نشود بلکه هم و غم خود را در جذب و خنثی سازی جوانانی بگذارد که بالقوه استعداد فعالیت سیاسی ضد رژیم شاهی را دارا هستند و نگذارد که این نیروی بالقوه بدل به فعل گردد. شبکه اطلاعاتی این سازمان گرچه ظاهراً تنها به کسب اطلاع از کم و کیف جامعه بهائیت ایران اکتفا می‌کرد و مبارزه با بهائیت را وجهه همت خویش قرار داده بود ولی عملاً وسعت و میزان فعالیت این شبکه ختم به بهائیت نمی‌شد و از قرار رابطه تنگاتنگ اطلاعاتی با دستگاه حاکم بر ایران داشت...

(بنی صدر: ۱۳۶۰)

تشکیلات و سازمان انجمن

اعضاء انجمن حجتیه به طور منظم در کلاس‌های شبانه و جلسات آخر هفته که ابتدا در خانه‌های افراد تشکیل می‌شد تعلیم می‌دیدند. مواد درسی مبانی فقه شیعه و مذهب اسلام و تاریخ و تعالیم بهائی بود که به سه دوره پایه، ویژه، و نقد/یقان

تقسیم می‌گردید. آنان سپس به چند گروه تقسیم می‌گردیدند. «گروه ارشاد» موظف به حضور در جلسات تبلیغی بهائی و بحث و جدل با بهائیان به منظور خنثی نمودن فعالیت‌های تبلیغی بود. وظیفه دیگر این گروه آن بود که بهائیان را به دین اسلام برگرداند. «گروه تدریس» و «گروه نگارش» وظیفه بسط و بهبود و یکسان کردن مواد درسی را داشتند. دروس به صورت ماشین نویسی و پلی کپی تهیه و در حوزه‌ها تقسیم می‌گردید و پس از یک هفته تمام اوراق برای آنکه به دست دیگران نیفتد جمع‌آوری می‌شد. شاگردان هم چنین اجازه نداشتند در مورد فعالیت‌ها و دروس خود با هیچکس گفتگو نمایند. «گروه سخنرانی» وظیفه داشت با برگزاری جلسات هفتگی افراد انجمن حجّتیّه را با مذهب شیعه و نیز اعتقادات بهائی آشنا تر ساخته و سؤالات را جمع‌آوری و پاسخ‌گویی نماید. وظیفه دیگر این گروه آموزش اعضاء انجمن به سخنرانی و بیان مطالب بود. «گروه تحقیق» که نامی سرپوشیده برای «گروه جاسوسی» انجمن بود وظایف گوناگونی را دنبال می‌کرد. یکی ورود و نفوذ در سازمان و تشکیلات بهائی به عنوان ستون پنجم. بر اساس اطلاعاتی که نویسنده مقاله حجّتیّه در دانشنامه ایرانیکا داده:

[این گروه] موفق شد که بطور مؤثر در تشکیلات بهائی رخنه کند و برخی اعضاء آن بدون آنکه بهائیان بو ببرند توانستند جزء مهاجرین/ مبلغین بهائیان درآیند.

(Sadri 2004)

از وظایف دیگر این گروه کسب اطلاع از محل تشکیل و تاریخ جلسات بهائی، آگاهی از وقایع مهمی که در عالم بهائی رخ داده، ورود شخصیت‌های بهائی از خارج و نیز کسب اطلاع از چگونگی سفرهای بهائیان بود که برای تبلیغ و یا برای دیدار از جامعه‌های بهائی به شهرهای دیگر می‌رفتند. وظیفه این گروه خنثی نمودن سفر آنها و آمادگی دادن به اعضاء محلی انجمن برای برهم زدن جلسات ایشان بوده است.

سه دفتر روابط با کشورهای خارجی، آرشیو، کتابخانه و حفظ اسناد و نیز دفتر انتشارات، وظیفه یاری رساندن به فعالیت‌های ضد بهائی اعضاء انجمن را بر عهده

داشته‌اند. به طور کلی فعالین عمده انجمن در اصطلاحی که بین حجّتیہ رایج بود به این گروه‌ها تقسیم می‌شدند: «مبارز» که کارشان بحث و جدل در جلسات بهائیان بود، «سخنران» که در جلسات عمومی ایشان سخنرانی می‌نمودند، «مدرّس» که وظیفه تدریس نوآموزان را بر عهده داشتند، و سرانجام «محقق» که کارشان جاسوسی و خبرگرفتن و رخنه در تشکیلات بهائی بود. فعال‌ترین اعضاء انجمن لا اقل دو تا از وظایف بالا را در فعالیت‌های هفتگی خود بر عهده داشتند (Sadri 2004). بر اساس نوشته مهدی غنی:

روش کار انجمن کاملاً تشکیلاتی و سازمان یافته بود. به تدریج در همه شهرها و سپس بخش‌ها و روستاها شعبه دایر کرد. آموزش واحد و سراسری برای همه شعبات انجمن اجرا می‌شد و افراد در هر نقطه‌ای از ایران با فرهنگ و آموزش یکسانی پرورش می‌یافتند.

(غنی ۱۳۸۳)

نویسنده مقاله *ایرانیکا* معتقد است در مقابله با فعالیت‌های حجّتیہ بهائیان به احتیاط و به احتراز از بحث‌های عمومی و روبرو شدن با آنان متوسّل شدند و همین امر حجّتیہ را در کوشش خود استوارتر و به روش خود مطمئن‌تر نمود (Sadri 2004).

انجمن در هند و پاکستان نیز شعباتی دایر نمود و «در برخی از نقاط ایران بدون تناسب با تعداد بهائیان رشد کرد به طوری که موجب نارضایتی دیگر گروه‌های اسلامی شد که می‌خواستند فعالیت‌های آن را تقلید نمایند و یا از نیروی جوانان با استعدادی که به حجّتیہ پیوسته بودند بهره ببرند».^{۱۲۱} (Sadri 2004).

به طور کلی در بیست سال بین ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ گروه بزرگی از سردمداران انقلاب اسلامی تعلیم دیده انجمن حجّتیہ، و در مرحله‌ای از تحوّل فکری و ایدئولوژی خود از روش‌های تربیتی و عملی انجمن سود جسته بودند (Sadri 2004).

انجمن حجّتیہ نخستین گروه اسلامی بود که میز و صندلی و تریبون خطابه را جانشین فرش و نشستن روی زمین کرد و اعضاء آن ظاهری آراسته با ریش تراشیده

^{۱۲۱} از مصاحبه با آقای هاشم آغاچری از زمان عضویت خود در انجمن حجّتیہ.

داشتند و به تحصیل در رشته‌های دانشگاهی تشویق می‌گشتند. یکی از اعضای سابق حجّتیّه در گفتگویی خصوصی به نگارنده اظهار داشت:

آقای حلبی روزی پیش آیت الله بروجردی می‌رود و به طور چالش آمیز می‌گوید من به جوانهایم می‌گویم ریشهایشان را بتراشند چای بهائی‌ها را بخورند و با آنها دست بدهند. شما چه می‌گویید؟ بروجردی سه بار دستهایش را بالا کرده می‌گوید «چه باید کرد، چه باید کرد، چه باید کرد؟» زیرا تا آن زمان دستگاه مآلها که حلبی به بی‌سوادی آنها اعتقاد کامل داشت بکلی در مقابل استدلال‌ات منطقی و محکم بهائیان فلج و خلع سلاح شده بودند و هیچ کاری از دستشان بر نمی‌آمد.

درآمد این انجمن عبارت بود از مبالغی که گروه‌های مختلف بازار و انجمن‌های مذهبی می‌پرداختند ولی درآمد عمده آن در صدی از سهم امام بود که مردم به روحانیون بزرگ می‌پرداختند و از سوی ایشان به انجمن پرداخت می‌گردید. اعضای انجمن حقوقی دریافت نمی‌کردند و درآمدها فقط صرف مخارج جاری می‌شد. (Sadri 2004)

سوی تامین هزینه‌های جاری موفقیت بزرگ حجّتیّه در داشتن حمایت و پشتیبانی ساواک بود. ارتباط ساواک با حجّتیّه موجب می‌شد که هم‌زمان با اخلاص در تشکیلات بهائی، به کمک اهرم مقامات انتظامی، شکایت‌های بهائیان از رفتار غیرقانونی ایشان بی‌اثر بماند.

روزنامه مجاهد چاپ تهران در شماره ۸۴ مورخ ۱۹ خرداد ۱۳۵۹ سندی به امضاء مدیر کلّ اداره سوم ساواک منتشر نموده (شماره نامه ۲۴۱/۱۹۵۰ تاریخ ۵۱/۸/۲۷) که می‌نویسد:

مسئول انجمن تبلیغات اسلامی در مرکز به منظور مبارزه علمی و منطقی با بهائیان تقاضا نموده است ساواک در این زمینه مساعدت‌های لازم به عمل آورد. با اعلام خواسته مسئول انجمن مزبور خواهشمند است ضمن تماس با عوامل یاد شده در منطقه به آنها تفهیم گردد که اقدامات آنها نباید جنبه

تحریک و اخلا لگري داشته باشد.

امضاء مدير كل اداره سوم

بدین ترتیب می بینیم که ساواک کمک به انجمن حجّتیّه را در مبارزه با بهائیان تأیید می کند به شرطی که آن مبارزه از دایره بهائیان خارج نشود و صورت اخلا لگري در جامعه را که برای ساواک دردسر می آفرید، نیابد.

این مبارزه در دوران حکومت شاه به صورت های زیر انجام می گرفت:

۱- افرادی از اعضاء انجمن خود را ظاهراً علاقمند به دیانت بهائی نشان می دادند و با اظهار ایمان ظاهری و ورود به جامعه و احتمالاً انتخاب به عضویت برخی تشکیلات از جزئیات فعالیت های جامعه آشنایی می یافتند.

۲- از طریق همین افراد و با اطلاع از تشکیل جلسات بهائی، اعضاء حجّتیّه بدون دعوتنامه و یا با دعوتنامه جعلی در اجتماعات بهائی حضور می یافتند و با ایجاد سرو صدا، اهانت، و یا برپا کردن جنجال سرانجام صاحبخانه و چند تن از مدعوین را به کلانتری محل می کشاندند. کلانتری که از پیش منتظر چنین شکارهایی بود و چه بسا افسر کشیکی که خود عضو حجّتیّه بود از صاحبخانه تعهد می گرفت که از آن پس در منزل خود جلسات بهائی برقرار نکند. سوای آن با ایجاد محیط آشوب و اهانت سعی می کردند که دیگران را از حضور به جلسات بهائی بی رغبت سازند.

۳- در تمام جلساتی که برای گفتگو با غیر بهائیان تشکیل می شد یک یک یا دو به دو نمایندگانی می فرستادند و با تکرار همان کارها و یا با تخدیش اذهان و هیاهو و گفتگوهای خارج از موضوع جلسه را بر هم می زدند. در پایان جلسه به دنبال فرد غیر بهائی که برای تحقیق آمده بود راه می افتادند و با تهدید و ارباب و یا تطمیع و سایر وسایل وی را از حضور مجدد در چنین جلساتی و یا تماس با بهائیان بر حذر می داشتند. اگر شخص مزبور به حرف های آنها توجه نمی کرد با مراجعه به منزل یا محل کار و یا محل تحصیل او موجبات ناراحتی وی را فراهم می آوردند و دوستان و همسایگانش را بر ضد او تحریک می کردند. نمونه های متعددی در دست است از کسانی که به خاطر ادامه تماس با بهائیان و احتمالاً ایمان به آئین بهائی مورد مجازات حجّتیّه قرار گرفتند و شغل و تجارت خود را از دست دادند.

- ۴- در جوار خانه‌های بهائیان که قرار بود جلسات بزرگتری تشکیل شود جلسات مذهبی که برنامه آن صرفاً در جهت مبارزه با بهائیان بود تهیه می‌دیدند و با بلندگو و وعظ و خطابه توأم با توهین و تهدید و ایجاد سر و صدا و هیاهو جلسه بهائیان را مختل می‌ساختند.
- ۵- در دهات و قراء مردم را از معامله با بهائیان منع می‌کردند و نمی‌گذاشتند حتی مایحتاج ضروری به آنان فروخته شود.
- ۶- با نفوذ در جامعه بهائی کوشش در ربودن آمار و اسامی بهائیان کردند و با سرقت قسمتی از آن و دسترسی به نام و نشانی بهائیان مزاحمت‌ها را به خانه‌های افراد کشاندند. همین آمار بعد از انقلاب برای پاکسازی و دستگیری و بی‌خانمان کردن بهائیان مورد استفاده قرار گرفت.
- ۷- نشریات مخصوصی به تقلید از لحن و ادبیات بهائی اما با انحراف از اصول و تعالیم آن و یا در لباس انشقاق و گروه بندی ظاهری همراه با انتقاد از افراد و تشکیلات منتشر می‌کردند و به نشانی بهائیان می‌فرستادند.
- ۸- با وسایل گوناگون از سیر و سفر بهائیان که برای تبلیغ به شهرهای کوچک و بزرگ می‌رفتند جلوگیری می‌نمودند. شرحی که یکی از بهائیان برای نگارنده تعریف کرد نمونه چنین فعالیتی بود. می‌گفت: «قرار بود برای دیدار خواهر پیرم به یکی از شهرهای کوچک جنوبی ایران بروم و طبعاً دیدن سایر بهائیان آنجا نیز به خاطر کوچکی جامعه بهائی جزء برنامه همه ساله‌ام بود. در اتوبوسی که مرا به اصفهان می‌برد در صندلی پشت من دو جوان قرار گرفتند که از دقیقه اول سفر تا رسیدن به اصفهان لحظه‌ای از توهین به مقدّسات بهائی خودداری نکردند. همین امر در اتوبوسی که از اصفهان به زاهدان می‌رفت توسط دو جوان مذهبی دیگر تکرار شد و در مقصد نماینده شهربانی پای اتوبوس منتظر من بود و مرا به کلانتری برد و می‌خواست تعهد بدهم که با بهائیان تماس حاصل ننمایم».
- ۹- در مساجد در پای منابر و در جلسات مذهبی و حسینیه‌ها افرادی که اصلاً بهائی نبودند به دروغ از این دین تبرّی می‌کردند.
- ۱۰- به خانواده‌های بهائی تلفن‌های ناشناس مزاحم می‌کردند و با دادن اخبار

- خلاف واقع موجبات تشویش و نگرانی خانواده را فراهم می‌آوردند.
- ۱۱- در مراجع قضائی هر جا که پای یک بهائی در میان بود با اعمال قدرت بر ضرر بهائی حکم می‌گرفتند.
- ۱۲- انتشار و فروش کتاب‌هایی که ناشرین یا نویسندگان آن بهائی بودند- با آنکه کتاب مطلب بهائی نداشت- مانع می‌شدند و بر دولت و شهربانی برای توقیف آن فشار می‌آوردند.
- ۱۳- به نام افراد بهائی در روزنامه‌ها تویه نامه منتشر می‌ساختند و مانع درج اعلان تکذیب آن می‌شدند.
- ۱۴- افرادی را در مقامات بالاتر مشاغل دولتی که اسامی ایشان شباهت با نام‌های بهائی داشت و یا از خانواده‌های بهائی بودند- بدون آنکه خود بهائی باشند- به بهائیت و شایعه بهائی بودن معرفی می‌کردند تا هم بهائیان را متهم به ارتباط و نزدیکی با دولت نمایند و هم آن افراد را وادار سازند که برای تبری خود از اتهام بهائیت موجبات فشار و گرفتاری برای کارمندان بهائی خود فراهم آورند.
- ۱۵- با اعمال نفوذ در قوانین استخدامی و سایر قوانین کار شرط استخدام به کار دولتی را اعتقاد به چهار مذهب: اسلام، زردشتی، یهودی و مسیحی قرار دادند. هزاران آگهی استخدام که در زمان رژیم سابق در روزنامه‌ها منتشر می‌شد دلیل و شاهد روشنی بر این تبعیض و دلیل محکم‌تری بر وجود دین دیگری بود که دولت و نیروهای مذهبی وجود آن را تصدیق نمی‌کردند ولی به آرامی و با فشارها و تبعیض‌های یاد شده در بالا در نابودی آن می‌کوشیدند.

حجتیه و جامعه بهائی در دوران انقلاب

انقلاب اسلامی برای گروه حجتیه فرصتی مغتنم به وجود آورد که اینک با دستی باز و با بهره‌مندی از همه امکانات به نابودی جامعه بهائی و کشتن افراد سرشناس آن پردازد. بیشتر رهبران انقلاب از اعضاء حجتیه بودند و شغل‌های کلیدی مانند وزارت، عضویت شورای عالی انقلاب، استانداری، وکالت مجلس، قاضی شرع، و بازپرسی محاکم و غیره جملگی در اختیار ایشان بود. اطلاعات کافی از کماکیف

جامعه بهائی در دست داشتند و از همه مهم‌تر با جامعه‌ای روبرو بودند که بر اصل صداقت و راستی تمام امورش آشکار و روشن بود، چیزی برای پنهان کردن نداشت و نخستین بار بود که پس از زمان ناصرالدین شاه قاجار با چنین یورش وحشیانه‌ای از سوی دولت روبرو می‌گردید. جامعه‌ای بود بی تجربه در امور اختفا و کتمان و به راحتی می‌توانست مورد حمله مخالفانش قرار گیرد.

آنچه گروه حجّتیّه و دیگر ارکان‌های دولت جمهوری اسلامی بر جامعه بهائی وارد آوردند قصه خونباری است که جملگی تا حدّی از کماکیف آن آگاهی دارند و به گوشه‌ای از آن در بخش دیگر این کتاب پرداخته‌ایم. دستگیری اعضاء محافل و شکنجه‌های جانکاهی که برای تبری از دیانت بهائی به آنان وارد می‌آوردند و سرانجام شهادت ایشان، ربودن شخصیت‌های بهائی و نابودی ایشان در زندان‌ها و یا بازداشتگاه‌های حجّتیّه، قتل بهائیان سرشناس در روز روشن مانند به شهادت رساندن پروفیسور منوچهر حکیم استاد دانشکده پزشکی،^{۱۲۲} ایجاد تصادم‌های مصنوعی با موتورسیکلت و کامیون که موجب کشتن چند تن از بهائیان سرشناس گردید و صدها واقعه جانکاه دیگر از نمونه‌های این کینه تسکین ناپذیرست.

عده‌ای از بهائیان زندانی توانستند از داخل زندان‌ها وضع خود را بنویسند و نامه‌ها را به کمک یک زندانی غیر بهائی که آزاد می‌شد به دست خانواده خود برسانند. بیشتر اینان از بازپرسی حکایت می‌کنند که از جزئیات زندگانی بهائی بازداشت شده آگاهی داشته‌اند و حتی صدای بازپرس برای متهم بهائی که با چشم بسته بازجویی می‌شده آشنا بوده است.

آقا بزرگ علویان مرد شجاعی که به مانند دویست بهائی دیگر جلوی گلوله پاسداران قرار گرفت در نامه‌ای از زندان برای خانواده خود می‌نویسد:

^{۱۲۲} پروفیسور منوچهر حکیم استاد دانشکده پزشکی که صدها طبیب برای میهن تربیت کرده بود روز ۲۲ دی ماه ۱۳۵۹ (۲۲ ژانویه ۱۹۸۱) در مطب خود واقع در خیابان تخت جمشید به قتل رسید و قاتلین در حالی که دیگر بیماران در اطاق انتظار بودند در حال فرستادن صلوات سوار جیب شده محلّ جنایت را ترک کردند. روز بعد ساکنان و بستگان را از خانه رانده و تمام اثاثیه منزل را به یغما بردند و منزل او را ضبط کردند. پروفیسور حکیم در وقت قتل هفتاد سال داشت.

نحوه بازجویی نشان می‌داد که گروه خاصی از من بازجویی می‌کردند و این گروه شاید ارتباطی با بازجوهای شعبه ۹ بازرسی نداشته باشد ولی پرونده من نزد آنها بود و به نظر می‌رسید کلیه اطلاعات مرا از مرکز اسناد ملی بهائیان که کلیه اوراق و اسناد محافل در آنجا جمع است تهیه نموده‌اند. این گروه با طرزی که با من رفتار می‌نمودند مسلماً از گروه ضد بهائی [حجّتی] و از افرادی بودند که نسبت به بهائیان کینه شدید داشتند. قیافه این اشخاص را که عنوان بازجو داشتند ندیدم. از من سؤال می‌کردند و خودشان جواب‌ها را می‌نوشتند و از پشت چشم مرا باز می‌کردند و از اطاق بیرون می‌رفتند. من مطالب نوشته شده را می‌خواندم و امضاء می‌کردم... البته وقتی [پاسخ] سؤالات مطابق میل آنها نبود در حالی که چشم من بسته بود مرا کتک می‌زدند. پس از بازجویی با توهین و کتک به همان ترتیب با چشم بسته مرا به دفتر بند می‌آوردند، چشمم را باز می‌کردند و مرا تحویل بند می‌دادند.^{۱۲۳}

مطالعه کیفیت مبارزه حجّتی با دیانت بهائی نشان می‌دهد مبارزه «منطقی و اصولی و علمی» که حجّتی مدعی آن بود، مبارزه‌ای بی‌رحمانه و ناجوانمردانه را هدف داشت که از منطق و اصول هزاران فرسنگ به دور بود.

حجّتی و سایر اقلیت‌های مذهبی

در دوران پیش از انقلاب سازمان حجّتی همین روش را در حدی محدود در مورد مسیحیان ایرانی به کار برد. مرحوم اسقف دهقانی تفتی برای نویسنده حکایت می‌کرد که در اصفهان چند تن جوان ایرانی پس از شرکت در جلسات تبلیغی کلیسا به مسیحیت ایمان آوردند. دو سه تن از ایشان به این عنوان که از طرف خانواده و دوستان مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند تقاضای کار در دفتر کلیسا کردند و از جمله یکی از آنها تلفنچی دفتر ایشان شد. اسقف دهقانی پس از انقلاب مورد سوء قصد اعضاء حجّتی قرار گرفت. سحرگاهی دو سه نفر ناشناس از دیوار منزل او وارد شده و در

^{۱۲۳} از نامه‌ای که بزرگ علویان از زندان برای همسرش فرستاده. نقل از یادداشت‌های منتشر نشده همسرش: برگی از دفتر زندگی بزرگ، تألیف اعظم علویان، صص ۴۵-۴۶.

حالی که وی و همسر انگلیسی‌اش هنوز در رختخواب بودند چند تیر از نزدیک به سر او شلیک کردند و با اطمینان از اینکه به قتل رسیده است منزل را ترک گفتند. تیرها به بالشی که زیر سر داشت اصابت کرد. اسقف معجزه‌آسا از مرگ رهایی یافت و بلافاصله ایران را همراه با همسر خود ترک گفت. چند روز بعد فرزند برومند او بهرام تفتی یزدی را که تازه از دانشگاهی در انگلستان فارغ التحصیل شده و به ایران بازگشته بود دستگیر نمودند و در بیابان‌های اطراف ونک به ضرب گلوله کشتند. اسقف دهقانی تفتی تردیدی نداشت که نودینان مسیحی همگی اعضای حجّتیّه بودند که وظیفه ایشان جاسوسی و کسب خبر از فعالیت‌های کلیسا بود و همان‌ها بودند که در ازای آن همه نیکویی قصد جان او را نمودند و سرانجام فرزندش را به شهادت رساندند.

سرانجام گروه حجّتیّه

در حال حاضر گروه فراوانی از اعضای سابق سازمان حجّتیّه مقامات مهمّ و کلیدی کشور را در دست دارند. گروهی نیز به روشنفکری گرائیده با تجدید نظر در اعتقادات دینی خود و شاید به خاطر فعالیت‌هایی که از نظر حکومت اسلامی نامطلوب بوده است مدتی را در گوشه زندان‌ها گذرانده‌اند. برخی نیز از آن طریق برگشته و حتی چند نفری در تلویزیون یا رادیوها از ظلم‌هایی که در زمان عضویت در حجّتیّه به بهائیان روا داشته‌اند عذر خواسته‌اند. سازمان مخالفان اصولی و اعتقادی نیز در میان برخی از قدرتمندان رژیم دارد (نه در مسأله مبارزه با دین بهائی بلکه در موضوع حکومت اسلامی در غیاب امام زمان).

بسیاری از ناظران معتقدند که سازمان حجّتیّه امروزه در ایران در پشت پرده قدرت پنهان است و با نفوذ در همه دستگاه‌های نظامی و اجرائی و با بهره‌مندی از پشتیبانی برخی از آیات عظام به صورت مرموزی اهرم قدرت را در دست گرفته است. در این میان هیچگاه مبارزه با دیانت بهائی را از برنامه خود حذف نکرده و در هر زمان به اقتضای سیاست روز آن را ادامه داده و می‌دهد.^{۱۲۴}

^{۱۲۴} محتشمی پور عضو شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز در این زمینه نوشت:

مبارزات حجّتیّه با جامعه بهائی اگر چه در ظاهر موجب تضعیف این جامعه شد ولی درسی بود که بهائیان در دراز مدت می‌بایست فرا می‌گرفتند و خود را آماده مخالفت‌های شدیدتر می‌نمودند. آزارها و به بند کشیدن‌ها و کشتن بهائیان در دوران پس از انقلاب موجب شهرت فراوان این جامعه دینی در جهان شد و هزاران روزنامه و تلویزیون جزئیات این فجایع را به میلیون‌ها خواننده و بیننده بازگو نمودند. نقشی که جامعه بین‌المللی بهائی در سازمان ملل متحد برای احقاق حقوق بهائیان ادا کرد به این جامعه اعتبار و اهمیتی داد و آن را در صف دیگر ادیان درآورد.

از بازی‌های روزگار یکی هم این که انجمن حجّتیّه سازمانی بود با هدف جلوگیری از خروج مسلمانان ایرانی از دین اسلام و به اعتقاد اکثری از پژوهشگران، مکتب تربیتی مهمّی بود که بسیاری از برگزیدگان و سران انقلاب اسلامی در آن تحوّل عقیدتی و فکری یافتند و انضباط حزبی فرا گرفتند. اما همان سازمان و همان انقلاب موجب شد که چند میلیون ایرانی از ایران بگریزند و هزاران تن از ایشان در غرب گروه گروه به مسیحیت و بهائیت و دیانت زردشتی روی آورند، و نه تنها آن، که هزاران جوان در ایران نیز محرمانه به این ادیان پیوندند حتی بودایی و برهمنی شوند و یا از دین روگردان گردند و به دنبال سکولاریسم و جدایی دین از سیاست بروند. عواملی که بدون تردید در سیمای دینی ایران فردا تأثیر فراوان خواهد داشت.

«در این میان جوان هایی که سرشار از عشق به امام زمان بودند به وسیله انجمن حجّتیّه جمع آوری می شدند و یک حرکت انحرافی به وجود آمده بود. شرط کار آنها هم این بود که ابتدا در کار سیاسی حضور نداشته باشند و این یعنی تئوری دین منهای سیاست که در انجمن حجّتیّه به شدت وجود داشت و بسیاری از شایعات در مورد مبارزان انقلاب و امام خمینی (ره) را مطرح می کردند». محتشمی پور اظهار داشت: «پس از انقلاب نیز انجمن حجّتیّه راهی برای جولان دادن نداشت و حتی یک بار در ظاهر اعلام انحلال کردند ولی نظام تشکیلاتی آنها همچنان به طور مخفیانه پابرجا بود و ادامه داشت و الان نیز در بسیاری از جاها حضور جدی و فعال دارند». روزنامه اعتماد ملی چاپ تهران، مورخ سه شنبه ۲۹ مرداد ۱۳۸۷/۱۹ اوت ۲۰۰۸ م.

۸ - دکتر فریدون آدمیت، مورخ یا ردیه نویس

از آغاز نهضت بابی- بهائی کسان بسیاری به آن ردیه نگاشته‌اند و این ردیه‌ها که تعداد آن‌ها به صدها می‌رسد خود می‌تواند کتابخانه قابل توجهی را تشکیل دهد. در نخستین دهه‌های این نهضت ردیه‌نویسان معمولاً از جامعه روحانی بودند که از زاویه اعتقادات دینی با آن برخورد می‌کردند. پس از آن که این‌گونه پاسخ‌گوئی‌ها را ناکافی و کوششان را ناکام یافتند آنگاه گفتگوی دینی را کنار گذاردند و کوشش نمودند با تهمت‌های سیاسی این آئین را لجن مال نمایند.^{۱۲۵} از این دست است ده‌ها نشریه و ردیه که در دوران جمهوری اسلامی نگاشته شده و گفتگوئی را که می‌توانست سازنده و روشنگر باشد با ناسزاگوئی و تهمت به ابتذال کشانده است. نویسندگان این گونه نشریه‌ها نه مورخ‌اند و نه محقق بلکه بدون داشتن هیچ‌گونه سابقه و یا صلاحیت علمی یا دینی وظیفه‌ای که بر عهده‌شان گذارده شده با تکرار تهمت‌های سابق و جعل سند و یا ادعاهای واهی انجام می‌دهند. در میان افراد تحصیل‌کرده و فرهیخته کشور نیز مسلمانانی هستند که برای عقب نماندن از قافله هر جا توانسته‌اند با تکرار تهمت‌های معمولی دیانت بهائی را مشمول خشم و نفرت خود قرار داده‌اند. یکی از ایشان که هیچ فرصتی را برای نشان دادن تنفر خویش از آئین بهائی از دست نداد و در وارد ساختن تهمت‌های رنگارنگ حتی به بهای جعل تاریخ دریغ نداشت دکتر فریدون آدمیت بود.

دکتر آدمیت یکی از پرکارترین و برجسته‌ترین نویسندگان ایران در زمینه تاریخ

^{۱۲۵} این تهمت‌ها را در صفحات بعد بررسی کرده‌ایم.

قاجاریه و زندگانی رجال آن دوره بود و کتاب‌های متعدد از خود به یادگار گذارد. ولی افسوس که پژوهش و تحقیق را با تعصب و یکسونگری همراه کرد تا جایی که کارش در برخی موارد به تحریف تاریخ کشانده شد.

انحراف او از حقایق تاریخی در دو زمینه بیشتر نمودار است که هر کدام به قطبی از افراط و عدم اعتدال کشیده شده. یکی در مورد امیر کبیر و سپهسالار، دو صدر اعظم ایران در دوره قاجار، و دیگر در مورد آئین بهائی. آدمیت برای بزرگداشت و تجلیل از امیر کبیر و سپهسالار تمام هنر خود را بکار برد، چندین مجلد کتاب در مناقب و محاسن آنان نگاشت و آن آثار را به اسناد و مدارک تاریخی آراست. اما با زیرکی تمام به پوشیده‌کاری پرداخت و حتی اسناد مهمی که از ضعف شخصیت و اشتباهات تاریخی آن دو در اختیار داشت نادیده گرفت. در قطب مخالف، آدمیت با آنکه تمسکی به اسلام نشان نمی‌داد و خود را روشنفکری عرفی (سکولار) می‌دانست، برای مبارزه با آئین بهائی با نادیده گرفتن حقایق و اسناد به جعل تاریخ و توهین‌هایی که به ناسزاگویی پهلو می‌زند پرداخت و تمام کوشش خود را در خدشه‌دار ساختن این نهضت بکار برد. آدمیت نمونه دیگری از روشنفکران اسلام‌زده ماست که علیرغم بریدگی از اسلام و با هر تفکر سیاسی، در دشمنی با بهائیت دست در دست ملایان دارند. کسروی نمونه دیگری بود که علیرغم مایه علمی و سواد عربی که بدان می‌بالید رذیه‌ای بنام بهائیگری سر هم کرد و مشت خود را در بی‌مایگی استدلال‌هایش باز نمود.^{۱۲۶}

به آدمیت بازگردیم. هما ناطق مرید و شاکرد و همکار او اظهار نظری در برداشت ما ایرانیان از تاریخ دارد که به درستی درباره استادش صدق می‌کند:

معیار ما در هر زمینه، در هر آرمان و هر جا که باشیم مذهبی است. چه معتقد به مذهب باشیم و چه نباشیم. داوری تاریخی برایمان حکم تکبیر یا تکفیر دارد. یا بزرگداشت مطلق است و یا طرد مطلق. مردان تاریخ یا منجی هستند

^{۱۲۶} برای پاسخی به اتهامات کسروی به آئین بهائی در کتاب «بهائیگری» او نگاه کنید به (نیک‌اندیش: ۲۰۰۸). این کتاب در اینترنت نیز قابل دسترسی است:

<http://www.kasravi-va-bahaigari.com>

و برگردانی از امام زمان و یا ملعونند و چهره‌ای از ابلیس...

(ناطق ۱۹۸۸، ۴۵)

چهره‌های امیر کبیر و سپهسالار در آثار آدمیت چیزی شبیه «منجی و [عکس] برگردانی از امام زمان» است و تصویری که از نهضت بابی و بهائی ارائه می‌دهد زشت و نامطبوع و چهره‌ای از ابلیس. در زیر به چند مثال از تحریفات او در مورد دو شخصیت بالا می‌پردازیم:

در اواسط سال ۱۸۵۱ م. بحران روابط بین ناصرالدین شاه و امیرکبیر بالا گرفت و سرانجام منجر به عزل امیر کبیر، اعزام او به حکومت کاشان و قتل او در حمام باغ فین کاشان شد. با توجه به سابقه «وزیرکشی» در تاریخ ایران و در حالی که هنوز خاطره قتل قائم‌مقام فراهانی در افکار زنده بود طبعاً امیر از جان خود نگران شد. هراس از توطئه‌های درباریان و وقایع گوناگونی که جای بحث آن در اینجا نیست نگرانی او را بالا برد. بحرانی بودن امور و خطری که متوجه جان امیر بود از دیده دو وزیر مختار روس و انگلیس نیز پوشیده نماند تا آنجا که وزیر مختار روس دالگوروکی و وزیر مختار انگلیس شیل به رقابت یکدیگر آماده بودند که او را در سفارتخانه خود پناه دهند. اما بازی‌های سیاسی، توطئه‌های گوناگون، و خشم ناصرالدین شاه، جریان امور را تغییر داد و امیر کبیر بیش از پیش در تار پیچیده و گسترده توطئه‌گران درباری و در دست پادشاهی ضعیف که از او هراس داشت گرفتار آمد. در این هنگام بود که امیر کبیر نامه ترحم‌انگیزی به شیل وزیر مختار انگلیس نوشت و از او درخواست تحت‌الحمایگی کرد:

آن جناب اغلب گفته‌اند که از جانب دولت انگلیس خاصه دستور دارند ضعفا و ستمدیدگان را معاضدت فرمایند. من امروزه در ایران احدی را نمی‌شناسم که از خود من ستم‌دیده‌تر و بی‌کس‌تر باشد. این مختصر را در دم آخر به شما می‌نویسم. من بدون هیچ تقصیری نه فقط از مقام و منصب خود معزول بلکه ساعت به ساعت در معرض مخاطرات تازه می‌باشم. افراد ذی‌نفع که دور شاه حلقه زده‌اند به این اکتفا ندارند که غضب همایونی تنها شامل حال من شود بلکه اولیای دربار را چنان بر ضد من برانگیخته‌اند که

دیگر امیدی به جان خود و عائله و برادرم ندارم.
علی‌هذا من و خویشان و برادرم خود را به دامن حمایت دولت بریتانیا
می‌اندازیم. اطمینان دارم که آن جناب به معاضدت اقدام می‌کنند و طبق
قواعد انسانیت و شرافت و به طرزی شایسته تاج و تخت بریتانیای کبیر و شأن
ملت انگلیس، در حق من و خانواده و برادرم عمل خواهید فرمود.
فقدان هر گونه تقصیر این جناب از یادداشت رسمی وزیر امور خارجه
[بریتانیا] به وزیر خارجه این دربار مشهود است. دیگر توان نوشتن ندارم.
(امانت ۱۳۸۳: ۲۲۸)

شیل به دلایل گوناگون، از جمله به خاطر پشتیبانی از نوری صدراعظم جدید،
تقاضای امیر کبیر را نادیده گرفت. امیر کبیر به کاشان تبعید شد و چهل روز بعد به
دستور ناصرالدین شاه در حمام باغ فین به قتل آمد.
فریدون آدمیت که در تدوین کتاب خود/امیر کبیر و ایران از آرشیو وزارت امور
خارجه انگلستان و نامه‌های شیل به وزیر خارجه انگلیس سود بسیار برده و جا به جا
در کتاب خود از آن‌ها نقل نموده نامه بالا را بکلی نادیده گرفته و نه تنها آن را به
دست فراموشی سپرده بلکه در کتاب خود می‌نویسد:
اسناد ما حکایت از این می‌کند که امیر هیچ‌گاه در اندیشه پناهندگی به
سفارت خارجی نبود.

(آدمیت ۱۳۷۸: ۷۱۰)

در مثبت‌ترین و پرتفاهم‌ترین برداشت این اقدام آدمیت را باید بر این حمل کرد
که لابد به زعم او در کارنامه سراسر سیاه صدراعظم‌ها و وزرای زمان قاجار می‌بایست
نقطه‌های سپیدی یافت که بتوان به یکی دو تن از آنان جامه قهرمانی پوشاند و چهره
«پاک» و «مردانه» و زندگانی «بی لکه» ایشان را چون آئینه‌ای فراروی نسل‌های آینده
قرار داد. امیر کبیر با اصلاحات فراوانی که در زمان صدارت خود انجام داد
کاندیدای مطلوبی برای این کار بشمار می‌آمد و چه باک اگر نامه ترحم‌آمیزی که
برای پناهنده شدن به دامن حمایت دولت بریتانیا خطاب به وزیر مختار انگلیس

نگاشته نادیده گرفته شود و آدمیت استناد به سندی ناشناخته کند مبنی بر اینکه وی چنین قصدی نداشته است.

با این پیش فرض، این پرسش را نیز باید پاسخ گفت که آیا هدف تاریخ نگار بزرگداشت و ستایش چهره‌های تاریخی با پوشیده داشتن مدارک از سوئی و از سوی دیگر لگه‌دار ساختن و لجن‌مال نمودن افراد، آن هم به یاری جعل و تهمت است یا عرضه حقایق تاریخی آنچنان که رخ داده.

دکتر عباس امانت با اشاره به کتاب آدمیت «امیر کبیر و ایران» در مورد این سند می‌نویسد:

آدمیت از گزارش شیل (FO 60/164, no 214) و منضماتش فراوان استفاده می‌کند ... ولی کوچکترین اشاره‌ای به ضمیمه شماره ۵، حاوی متن عریضه امیر کبیر مبتنی بر درخواست پناهندگی در میان نیست. فریدون آدمیت که امیر کبیر را بی حد می‌ستاید از این قبیل برگزیدن و دست‌چین کردن‌ها زیاد دارد. چهره امیر کبیر هر چه قدر هم مستأصل و مأیوس اما نا تاریخی باشد باز زندگانی نویسنش نمی‌تواند اجازه دهد قهرمانش به سفارتخانه‌ای خارجی پناه ببرد، آن هم سفارت انگلیس.

(امانت ۱۳۸۳: ۶۱۹ پاورقی ۱۱۳)

در مورد سپهسالار (مشیرالدوله) نیز مدارکی در دست داریم که آدمیت نقاط ضعف او را نادیده گرفته است. هنگامی که سفیر ایران در عثمانی بود کنسول ایران در مصر، میرزا حسن خان گرانمایه خوئی، تمام کوشش خود را صرف زجر و آزار بهائیان ساکن مصر و ضبط اموال آنان نمود و مطابق اسنادی که در دست هست نیمی از آن درآمدها را برای مشیرالدوله می‌فرستاد. آدمیت به این اسناد دسترسی داشت ولی در کتاب خود به نام *اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار* که سراسر بزرگداشت سپهسالار است کوچکترین اشاره‌ای به آن وقایع ندارد.^{۱۲۷} اینک که نمونه‌ای از برگزیدن‌ها و دست‌چین کردن‌های آدمیت را نشان دادیم،

^{۱۲۷} این اسناد در آینده انتشار می‌یابد. توضیح بیشتر را به آن زمان وا می‌گذاریم.

به نقش ردیه‌نویسی و مبارزه او با نهضت بابی و بهائی در همان کتاب /میرکبیر و ایران می‌پردازیم.

در نخستین چاپ کتاب خود /میرکبیر و ایران (آدمیت ۱۳۲۳) (بخش سوم، فصل هفتم، ص ۲۴۱) نامبرده شرحی از آغاز نهضت بابی با عنوان «فتنه باب» دارد و در این فصل است که می‌کوشد ارتباط آئین بابی را با فعالیت‌های یک جاسوس انگلیسی ربط دهد. آدمیت شرح می‌دهد که چگونه ملا حسین بشروئی [نخستین کسی که به باب ایمان آورد و از نامداران این آیین] برای آنکه در سیاست صاحب قدرت گردد با جاسوس انگلیسی آرتور کانلی Arthur Conolly که در سال ۱۸۳۰ در لباس یک تاجر از مشهد دیدار می‌کرد، ملاقات نمود و کارشان به دوستی و رفاقت صمیمانه کشید و از آن پس رسماً در خدمت سازمان جاسوسی انگلیس در آمد. دکتر آدمیت عقیده دارد کانلی ملا حسین را برای یک مأموریت محرمانه به هرات فرستاد و سپس وی را روانه کوفه نمود تا خبر نزدیکی ظهور امام زمان را در میان طلاب پراکنده سازد. پس از چند سالی ملا حسین به شیراز رفت و سید علی محمد باب را به ادعای بابیت ترغیب نمود و در پراکندن آئین او کوشش فراوان کرد. از آنجا که دکتر آدمیت یک مورخ است و مورخین باید مرجع مطالبی را که به عنوان حقیقتی تاریخی طرح می‌کنند نقل نمایند لذا او در پاورقی با رجوع دادن به کتاب *خاطرات آرتور کانلی* (بدون ذکر صفحه) به خیال خود به این ادعا مهر صحت زده است.

کانلی، افسری انگلیسی که نام مستعار «خان علی» بر خود گذاشته بود (به خاطر شباهت لفظی با نام خود) در آسیای مرکزی سفر می‌کرد و در حفظ منافع انگلیس برای رفع خطر روسیه در ایجاد شورش در هند می‌کوشید. وی در سال ۱۸۳۰ به بخارا سفر کرد و در ماه ژوئن سال ۱۸۴۲ در سفر آسیای مرکزی به فرمان حاکم بخارا نصرالله خان همراه با یک افسر انگلیسی دیگر به اتهام جاسوسی برای انگلیس اعدام شد. شرح خاطرات و سفرهای او در دو جلد در سال ۱۸۳۴ در لندن نشر گردیده است. (Conolly 1834)

زمانی که کتاب آرتور کانلی در لندن نشر می‌شد ملا حسین بشرویه‌ای چهارده یا

پانزده ساله بود، به طور قطع از وجود شخصی به نام آرتور کانلی خبر نداشت و پای او هرگز به هرات نرسید. ملا حسین بشروئی پس از تحصیل در مکتب سید کاظم رشتی در عتبات و بازگشت به ایران در جستجوی موعود به باب ایمان آورد. آئین باب نه تنها نفوذ و قدرتی برایش نیاورد بلکه حاصل آن بی‌سرو سامانی و سفرهای پایان ناپذیر و سرانجام قتل او در قلعه طبرسی بود. در سرتاسر کتاب *خاطرات آرتور کانلی* نیز حتی یک کلمه درباره ملا حسین بشرویه‌ای یا نهضت بابی نمی‌توان یافت زیرا کتاب او ده سال پیش از شروع نهضت باب منتشر شد و خود او دو سال پیش از آغاز این نهضت در بخارا اعدام گردید.

میزان موثق بودن مرجع دکتر آدمیت را شرحی که دکتر موژان مؤمن آورده روشن‌تر می‌سازد. وی از قول حسن بالیوزی، که زمانی در بخش فارسی رادیوی بی‌بی‌سی کار می‌کرد، نقل می‌کند که روزی دکتر آدمیت برای اجرای برنامه‌ای به بی‌بی‌سی دعوت شده بود. آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه تهران که او نیز آن زمان در بی‌بی‌سی سمتی داشت با عصبانیتی که خاص او بود کتاب آرتور کانلی را که از کتابخانه لندن قرض گرفته بود جلوی دکتر آدمیت انداخت و از او پرسید: در کجای این کتاب کانلی درباره روابطش با ملا حسین بشرویه‌ای نوشته است که تو از قولش آن داستان را اختراع کرده‌ای؟ دکتر آدمیت که می‌فهمد دستش رو شده با اعتراف به اشتباه بودن کار خود خواهش می‌کند مینوی این تقرب را فاش نسازد. در عوض قول می‌دهد که در چاپ‌های بعدی آن داستان را از کتاب حذف نماید.^{۱۲۸} این داستان در چاپ‌های بعدی کتاب امیرکبیر نیامد اما دکتر آدمیت سیاست ضد بهائی خود را از دست نگذارد و نوعی دیگر از جعل و افترا پیشه گرفت.

دکتر عباس امانت در کتاب *خود رستاخیز و تجدید* که منحصراً به تاریخ نهضت بابی در ایران اختصاص دارد، در بررسی تحقیقاتی که مورخان در مورد بایان ارائه نموده‌اند شیوه تحقیق آدمیت را «مشکل‌زا» می‌داند و می‌نویسد:

اگر چه در مقدمه کتابش نویسنده قول می‌دهد که روشی «تحقیقی و بدون

¹²⁸ Persian Heritage, vol. 9, no. 35 (fall 2004), p. 29. fn. 13.

تعصب و یکسونگری در پیش گیرد»، و نیز ادعا دارد که تجزیه و تحلیل‌های او «واقع بینانه» و «علمی» است اما به هیچوجه آمادگی ندارد که به این همه ادعا در کتاب خود جامه عمل پوشاند. علاوه بر اشتباهات واضح او در مورد حقایق تاریخی که نمایانگر آشنائی اندک و بی دقتی او در متدلوژی تاریخ است، در سرتاسر فصل «داستان باب»، در شرح باورها و فعالیت‌های بابیان لحنی کاملاً اعتراض آمیز و زبانی ناسزاگویانه بکار می‌گیرد. افکار باب را «انبانی پر از کاه» که «جائی در جهان خرد و اندیشه» ندارد می‌نامد، رزمندگان بابی زنجان را احمق‌های بیچاره و دیگر بابیان را شارلاتان، قاتل، جلاد، اهریمن می‌خواند. آدمیت با این کار خود تصویر نگران‌کننده‌ای از مکتب تاریخ نگاری مدرن ایران که خود راهبر آن بود بدست می‌دهد.

(Amanat 1989: 439)

آدمیت که در کتاب *امیرکبیر و ایران* هر جا دستش رسیده از توهین و نسبت دروغ به بابیان و بهائیان خودداری نکرده همین قضاوت را در اثر دیگرش *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی* تکرار می‌کند. می‌نویسد:

بیشتر آنچه سید باب گفته و سراسر آنچه در الواح میرزا حسینعلی و عباس افندی آمده، خرمن خرافات بشری را سنگین‌تر کرده است و در عالم فکر به مفت نمی‌ارزند.^{۱۲۹}

(آدمیت ۱۳۵۲: ۱۴۶ پاورقی ۱)

آدمیت با این نوع تاریخ نویسی به درک و تعقل هزاران ایرانی که به این آئین ایمان آوردند و هزاران تن دیگر که در راهش جان باختند توهین می‌کند و با آگاهی به حقایق تاریخی که در زیر می‌آوریم در نقش یک ملاً ظاهر می‌گردد. هما ناطق می‌نویسد:

^{۱۲۹} دکتر عباس میلانی اینگونه قضاوت‌های آدمیت را در کتاب‌های تاریخی او چنین برآورد می‌نماید: «گمانم نیازی به توضیح این نکته نیست که این گونه تکرار اندیشه‌های قالبی و چنین لحنی، کتابی جدی و تحقیقی را نمی‌برازد» (میلانی ۱۳۷۸: ۳۴۲ پاورقی ۱۰).

از رویکرد باب به دانش و اهل دانش هم بارها یاد کرده‌اند. از زبان خود او بشنویم که گفته بود: «شما تا از دانش و علوم بهره نگیرید، بیگمان گمراهانید و اسیر جهل». نکته‌ای که جهانگردان و نویسندگان فرنگی هم از یاد نبرده‌اند. چنانکه باز گوینو گواهی داد: باب مریدانش را از میان «افراد با فرهنگ بر می‌گزید». خودش هم به دنبال اهل علم می‌رفت. کاظم بیک هم می‌گفت هنگامی که مردمان از او می‌پرسیدند: غرض از دانش چیست؟ پاسخش این بود که: «دانش انسجام اخلاقی در معبد خرد است» و نه در «تفاوت میان قرآن و تورات»...^{۱۳۰}

در زمینه دانش طلبی بایان باز هم از هما ناطق نقل می‌کنیم که از قول دکتر پولاک نوشت: «در شیراز، مازندران، اردستان و زنجان پیروانی برخاستند که بسیاری از آنان از شمار سادات یعنی باسوادهای مملکت بودند». هم‌او به نقل از گوینو می‌نویسد «...باب مریدان نخستین خود را نه میان جهال بلکه در طبقات بالای کشور یافت» (ناطق: ۱۹۸۸، ۶۵). بیشتر کسانی که در آغاز به او ایمان آوردند از طبقه ملایان روشنفکر یعنی باسوادان کشور بودند. «از میان شاهزادگان هم ملک قاسم میرزا، کامران میرزا و فرهاد میرزا معتمدالدوله به او روی خوش نمودند» (ناطق: ۱۹۸۸، ۶۵).

تجّار معتبر نیز مثل حاجی میرزا جانی کاشی که باب را در راه تبعیدش به قلعهٔ ماکو یک شب در کاشان میهمان کرد بخش دیگری از مؤمنین به او را تشکیل می‌دادند.

می‌بینیم صفاتی که آدمیت بر روی پیروان باب گذارده با سرشت ایشان نمی‌خواند. سوای آن مگر در اسلام خرافات کم بود که سران بهائیت بخوانند خرمن خرافاتی که پشت این ملت را شکسته سنگین‌تر سازند. آیا گسترش جنشی که با آن شور و غوغا به بهای جان هزاران تن از مردم برگزیدهٔ این سرزمین پا گرفت فقط به خاطر ترویج خرافات و اندیشه‌هایی بود که در عالم فکر به مفت نمی‌ارزیدند؟

^{۱۳۰} هما ناطق، «روحانیت از پراکندگی تا قدرت» از جمله در سایت الکترونیکی:
<http://www.fravahr.org/spip.php?article436#nb129#nb129>

نمونه پیروان باب که جان خود را در راه اعتقادش داد طاهره قره‌العین بود که زندگانی، شجاعت و اشعار ترقی جویانه‌اش بازتاب افکار و آمل پیروان این آئین در دوران سیاه قاجار است. هما ناطق می‌نویسد:

دکتر پولاک پزشک شاه هم که او را از نزدیک می‌شناخت و شاهد اعدامش بود، گواهی می‌داد که این زن که به نحله بابیان پیوست خود از دانشمندترین زنان سراسر مملکت محسوب می‌شد. هوآر، پژوهشگر جنبش باب طاهره را «برجسته‌ترین شخصیت» فرقه بابی و زنی «آراسته به دانش و خودساخته» می‌شناساند. اما در ستایش او، ادوارد براون بود که سنگ تمام گذاشت و نوشت: «پیدایش زنی مانند قره‌العین در هر سرزمین و به هر عصر پدیده‌ایست کمیاب و البته معجزه‌آسا در کشوری مانند ایران ... برای دین بابی همین بس که قهرمانی مانند قره‌العین آفرید».^{۱۳۱}

آدمیت که به این بی‌پروائی به تعالیم بهائی توهین می‌کند حتی یک خط از آثار بهائی درباره اعتقادات «خرافی» بهائیان و آنچه در این دین «در عالم فکر به مفت نمی‌ارزد» نیآورده. داوری درباره ادعاهای آدمیت و ارزش فکری آثار بهائی را با آوردن چند مثال بر عهده خوانندگان می‌گذاریم:

از سخنان بهاء‌الله:

• راه آزادی باز شده بشتابید و چشمه دانائی جوشیده از او بیاشامید ... به راستی می‌گویم آنچه از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید او پسندیده آفریننده بوده و هست ... امروز بهترین میوه درخت دانائی چیزی است که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید...

یاران پارسی ۱۹۵۵: ۲۲

• کل باید به علوم و حکم ظاهر شوید...
• کنز [کنج] حقیقی برای انسان علم اوست و اوست علت عزت و نعمت و فرح و نشاط.

^{۱۳۱} هما ناطق، پیشین

- سبب علو [بلندی] وجود... علوم و فنون و صنایع است... علم به منزله جناح [بال] است از برای وجود. تحصیلش بر کل لازم.
- در تحصیل کمالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمایند... انسان بی علم و هنر... مثل شجری بی ثمر [درخت بی میوه] بوده و خواهد بود.
- عطیة کبری و نعمت عظمی [بزرگترین موهبت و نعمت] در رتبه اولی [بالا ترین مرتبه] خرد بوده و هست. اوست حافظ وجود و معین و ناصر [یار و کمک] او. خرد پیک رحمن [پیام آور خداوند] است و مظهر اسم علام [نشانی از نام خداوند داننده]. به او مقام انسان ظاهر و مشهود است. اوست دانا و معلم اول در دبستان وجود و اوست راهنما و دارای رتبه علیا. از تربیت او عنصر خاک دارای گوهر پاک شد و از افلاک گذشت...
- قوه متفکره مخزن صنایع و علوم و فنون است. جهد نمائید تا از این معدن حقیقی لثالی [جواهر] حکمت و بیان ظاهر شود و سبب آسایش و اتحاد احزاب مختلفه عالم گردد.

امر و خلق ۱۹۸۶: ۷-۳۰۵

و برخی تعالیم اجتماعی او را بررسی نمائیم در بیانات عبدالبهاء:

- دین با علم توأم است زیرا دین و علم هر دو حقیقت است. اگر دین مخالف حقیقت باشد وهم است و هر مسأله دینی که مخالف علم صحیح و عقل کامل باشد شایان اعتماد نه.
- دین باید سبب اتحاد باشد، قلوب را به یکدیگر ارتباط دهد. پس اگر دین سبب اختلاف شود نبودن آن مرجح است.
- عالم انسانی باید در صلح اکبر باشد. تا نور این صلح بر دول و ملل عالم نتابد عالم انسانی آسایش نیابد.
- در این دور بدیع تعلیم و تربیت امر اجباری است نه اختیاری. یعنی بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را به نهایت همت تعلیم و تربیت نمایند...
- تا مساوات تامه بین ذکور و اناث [مردان و زنان] در حقوق حاصل نشود

عالم انسانی ترقیات خارق العاده ننماید. زنان یک رکن مهم از دورکن
عظیم اند و اول مربی و معلم انسانی زیرا معلم اطفال خردسال مادرانند.
(پیام ملکوت ۱۹۸۵: ۵۹، ۲۱۵، ۲۳۵)

برای آن که بنمایانیم مبنای قضاوت آدمیت در مورد دین بهائی پیشداوری غیر علمی
اوست به نقل مثال دیگری از یکی از آثار او می پردازیم. در مورد زیر آدمیت رساله ای
به قلم عبدالبهاء را مورد بررسی قرار می دهد که در سال ۱۲۹۰ هـ. ق. / ۱۸۷۳ م.
نگارش یافت و در بین بهائیان به «رساله مدنیّه» مشهور است. این رساله که
نظرگاه های دیانت بهائی را در مورد پیشرفت و ترقی ایران بیان می دارد از همان آغاز
نام نویسنده بر خود نداشت تا بتواند در حد وسیعی در ایران منتشر گردد. به همین
جهت آدمیت که به نسخه ای خطی (متعلق به سال ۱۲۹۲) دسترسی داشته بدون
آگاهی از منشاء آن و نام نویسنده به بررسی تمجید آمیزی پرداخته در طی چهار صفحه
جا به جا مطالبی از آن نقل کرده و در پایان این بررسی نقل قولی از بهاء الله را در این
رساله «پیامی بدیع» دانسته مطلب را اینگونه پایان می دهد:

سخن نویسنده با این پیام بدیع پایان می پذیرد: «ای پسران خاک، از تاریکی
بیگانگی به روشنی خورشید یگانگی روی نمایید. این است آن چیزی که
مردمان جهان را بیشتر از همه چیز بکار آید... چون جهان را تاریکی فراگرفت
دریای بخشش به جوش آمد و روشنائی هویدا گشت تا کردارها دیده شود...
ای مردمان گفتار را کردار باید چه که گواه راستی کردار است ... راه آزادی
باز شد، بشتابید و چشمه دانائی را از او بیاشامید».
(ناطق - آدمیت ۱۹۸۹: ۱۷-۱۱۴)

آدمیت، سپهسالار و بهائیت

نمونه دیگر از ضدیت بی منطق او را با آیین بهائی از کتاب دیگرش *اندیشه ترقی*
و حکومت قانون در عصر سپهسالار نقل می کنیم. این کتاب بررسی اقدامات
ترقی خواهانه میرزا حسین مشیرالدوله (سپهسالار) صدر اعظم ایران در بخش کوتاهی

از سلطنت ناصرالدین شاه است و طبعاً فصولی درباره امتیاز رویتر دارد. این امتیاز در سال ۱۸۷۲ با پادرمیانی و کوشش‌های میرزا حسین خان مشیرالدوله به امضای ناصرالدین شاه رسید. قرارداد مزبور امتیازهای فراوانی به یک کمپانی انگلیسی که صاحب آن بارون جولوس رویتر Baron Julius Reuter بود واگذار می‌کرد. از جمله کشیدن خط آهن در سراسر ایران و حق استفاده از آن به مدت هفتاد سال، کشف معادن، استفاده از جنگل‌ها، برگرداندن آب رودخانه‌ها، ساختن سدها و ده‌ها امتیاز دیگر.

رقیب انگلیس یعنی دولت تزاری روس با این قرارداد موافق نبود. علماء بر ضد آن تحریک شدند و از مساجد بانگ وادینا برآوردند. زن شاه و برخی از رجال نیز به خاطر اختلافات دیگری که با سپهسالار داشتند با مخالفان قرارداد هم‌داستان شدند. سرانجام ترس دولت از شورش عمومی و فشارهایی که بر شاه وارد می‌آمد موجب لغو قرارداد گردید و ایران مجبور به پرداخت غرامت بزرگی به کمپانی مزبور شد.

دکتر فریدون آدمیت در شرح این قرارداد اشاره‌ای به کتاب دکتر فیروز کاظم‌زاده به نام «روس و انگلیس در ایران از ۱۸۶۴ تا ۱۹۱۴، مطالعه‌ای در امپریالیسم» دارد که در سال ۱۹۶۸ به زبان انگلیسی در امریکا منتشر شده (Kazemzadeh 1968). دکتر کاظم‌زاده در کتاب مزبور انگیزه شاه و مشیرالدوله را در امضای قرارداد رویتر «حرص خیانتکارانه» دانسته و معتقد است که: «میرزا حسین خان [مشیرالدوله] به آن رشته از کارهای تجدّدخواهی علاقه داشته که سبب افزایش مکنت شخصی او گردد و امتیازنامه رویتر حاصل آن کیفیات است» (آدمیت ۲۵۳۶: ۳۴۸).

مطلبی که دکتر کاظم‌زاده طرح کرده نظریه شخصی او نیست بلکه بر اسنادی که در کتاب از آن نام می‌برد استوار است. مورّخین دیگر ایرانی نیز به همین مطلب تأکید کرده‌اند.^{۱۳۲} آدمیت می‌توانست آن نظریه را در کتاب خود نیاورد و یا به عنوان

^{۱۳۲} از جمله نگاه کنید به (تیموری ۱۳۵۷: ۵۰) که در مورد سپهسالار اینطور می‌نویسد: «سپهسالار نفوذ انگلیس‌ها را با کمک و همکاری دوست خود ملکم خان در این کشور آنچنان شیوع داد که انگلیس‌ها در هیچ جا نمی‌توانستند دلال و واسطه بهتری پیدا کنند... وقتی سپهسالار روی کار می‌آید چیزی نمی‌گذرد که تمام منابع حیاتی کشور یکجا به نام امتیاز بارون جولوس رویتر به انگلیسها بخشیده می‌شود».

برداشتی متفاوت از محقق دیگری به خوانندگانش عرضه کند. اما کاظم زاده بهائی است و آدمیت نمی‌تواند به آسانی از این موضوع بگذرد. لذا ناگهان در جلد یک ردیه‌نویس فرو می‌رود و در یک پاورقی مفصل کتاب دکتر کاظم زاده را از نظر فن تاریخ‌نگاری دارای کاستی‌های فراوان می‌بیند و درباره خود او می‌نویسد: «... مؤلف... در سنجش تاریخی و نقد مدارک ناتوان است. شمّ تاریخی ندارد و با تکنیک نگارش تاریخ دیپلماسی آشنا نیست... از تعقل تاریخی چیزی نمی‌گوئیم چه به کلی فاقد آن است. به علاوه کینه تعصب آمیزی نسبت به ایران و ایرانی دارد (تعصب خاص ضد ایرانی نویسنده از تعصب او در اعتقاد به بهاییگری ریشه می‌گیرد)...» (آدمیت ۲۵۳۶: ۳۴۸).

یک خواننده بی طرف که قصدش بررسی زندگانی و افکار سپهسالارست با دیدن این پاورقی طبعاً نمی‌تواند از تعجب خودداری نماید. دکتر فریدون آدمیت که در تمام کتاب پانصد صفحه‌ای خود کوشیده است خدمات و کارهای شایسته سپهسالار را به جزئیات برشمارد با دیدن نظری متفاوت نه تنها آن تحمل علمی که باید شیوه کار هر محقق باشد نشان نمی‌دهد بلکه ناگهان مسأله مجعول «کینه تعصب آمیز» یک نویسنده ایرانی بهائی را به ایران و ایرانی مطرح می‌کند بدون آنکه برای این ادعای خود دلیلی بیاورد.

پیش از آنکه به موضوع مورد علاقه آقای دکتر آدمیت یعنی «تعصب خاص ضد ایرانی بهائیان» پردازیم باید دید دکتر کاظم زاده در کتاب خود واقعاً چه آورده که آدمیت این گونه به او تاخته است. در اینجا قصد دفاع از دکتر کاظم زاده و کتاب او در میان نیست و اگر دکتر آدمیت موضوع مجعول «کینه تعصب آمیز» بهائیان را نسبت به ایران پیش نمی‌کشید به آن کتاب اشاره هم نمی‌کردیم. اما برای آنکه خوانندگان با ترفندهای این گونه «روشنفکران» و «مورّخین» در مبارزه با دیانت بهائی آشنا شوند مجبوریم قدری به تفصیل بگرائیم و با توجه به آن قسمت از متن کتاب دکتر کاظم زاده که مورد استناد دکتر آدمیت قرار گرفته و با بررسی تاریخ موضوع را روشن نمائیم.

دکتر کاظم زاده در فصل مربوط به قرارداد رویتر پس از نقل موادی از قرارداد و

نشان دادن اینکه چگونه تمامی منابع حیاتی کشور تقریباً به رایگان در اختیار یک شرکت خارجی گذارده شده می‌نویسد:

بدین ترتیب شاه شاهان، ظل‌الله، بدون هیچگونه فشاری از سوی قدرت‌های خارجی و بدون کمترین دخالتی از طرف سفارت انگلیس تمامی منابع کشور فقیر و از هم پاشیده خود را به مفت به بازرگانی حریص و پشت هم انداز که شهرت خوبی هم نداشت واگذار کرد. وی در ازای مبالغی ناچیز که حتی کفاف خرج دربارش را هم نمی‌داد بدون کوچکترین تأملی ثروت نسل‌های آتی کشورش را فروخت. جملات زیبای این قرارداد مثل آوردن ثمره پیشرفت اروپائیان به ایران و تظاهر به رفاه و آسایش رعیتش این عمل شاه فاسد و وزاری مثل خود فاسدش را زنده‌تر می‌کرد چرا که به حرص خیانتکارانه ایشان رنگ دورویی نیز می‌زد. (ترجمه) (Kazemzadeh 1968:108)

وقتی دعوی ایران و کمپانی مزبور بالا گرفت میرزا حسین خان مشیرالدوله در یادداشتی رسمی حقانیت دولت ایران را برای رد قرارداد برشمرد. دکتر کاظم زاده در این زمینه می‌نویسد:

یادداشت میرزا حسین خان آنچنان که باید از صداقت بهره نداشت. این یادداشت از اشتیاقی که شاه و وزرایش به بستن هر نوع قراردادی با هر کسی داشتند حرفی به میان نمی‌آورد. در مورد رشوه‌های کلانی که خود میرزا حسین خان، محسن خان معین الملک و میرزا ملکم خان و دیگران دریافت کردند نیز ساکت بود. (ترجمه) (Kazemzadeh: 1968: 128)

بدین ترتیب دکتر کاظم زاده در مورد قرارداد به سه مطلب اشاره می‌کند: عدم دخالت دولت انگلیس در مذاکرات مربوط به بستن قرارداد؛ حرص خیانتکارانه شاه و وزرایش به خاطر منافع شخصی خود؛ و در نتیجه بستن هر نوع قراردادی با هر کسی بدون آنکه منافع کشور را در نظر بگیرند.

مطالب و اسناد فراوانی که از دوران قاجار در دست است حرص مأمورین دولت و وزراء را در اندوختن مال پوشیده نمی‌دارد. در آن دوران گرفتن رشوه در لباس

«پیشکش» یا «تعارف» کاری عادی بود و در سطوح بالای مملکتی از شاه به پایین رواج داشت. از کسانی که دست اندرکار بستن قراردادهای خارجی بودند باید میرزا ملکم خان و میرزا محسن خان معین الملک وزیر مختار ایران را در لندن نام برد که کارشان دلالتی نزد کمپانی‌های معتبر اروپایی با سوء استفاده از مقام دولتی‌شان بود. اینان چنین وانمود می‌کردند که دولت ایران علاقه فراوان به ساختن راه آهن یا استخراج معادن دارد و پس از مذاکراتی به ظاهر جدی، و با گرفتن حق دلالتی کلان، نماینده کمپانی را با سفارش نامه‌هایی به ایران می‌فرستادند. مأمور مزبور اگر هشیار بود بزودی پس از رسیدن به پایتخت در می‌یافت که کسی در ایران موضوع را جدی نمی‌گیرد. و اگر ساده لوح بود آنجا نیز مبالغی متعهد می‌شد و سرانجام دست از پا درازتر به اروپا باز می‌گشت. یک نمونه آن قراردادی بود که میرزا محسن خان معین الملک با دکتر استروبرگ Strouberg اهل پروس برای احداث راه آهن تهران به حضرت عبدالعظیم بست. اما دکتر استروبرگ که شرکت معتبری داشت و در رومانی راه آهن احداث کرده بود خیلی زود به بی‌حاصلی کار خود پی برد و با پرداخت ۴۰۰۰ لیره به میرزا محسن خان معین الملک قرارداد را لغو کرد.

چنین اقداماتی موجب شد که وزیر مختار انگلیس در ایران، چارلز الیسون، Charles Alison در سال ۱۸۷۱ دولت خود را هشدار دهد که ایرانیان گاه به گاه علاقه به کشیدن خط آهن نشان می‌دهند ولی این کار در اصل بهانه‌ای برای استفاده وزرای مختار ایران و دلالت آن‌ها می‌باشد (Kazemzadeh 1968: 102-3).

در مورد همین قرارداد رویتر میرزا محسن خان معین الملک وزیر مختار ایران در لندن مبلغ ۲۰ هزار لیره از رویتر دریافت کرد و رویتر او و برادرش را که کارمند سفارت ایران در لندن بود در منافع آتی کمپانی نیز شریک نمود. ضمناً قرار بود رویتر در سفر شاه به اروپا مبلغ ۲۰۰ هزار لیره در پایتخت‌های بزرگ به تدریج به شاه بپردازد که مخارج سفر همایونی و همراهانش تأمین شود و در ازای آن در ایران ریال دریافت دارد. اما رویتر فقط ۲۰ هزار لیره پرداخت و مشیرالدوله را در سفر شاه دچار گرفتاری‌های ناشی از بی‌پولی نمود (Kazemzadeh 1968: 127).

آدمیت نیز در کتاب خود موضوع عدم دخالت دولت انگلیس در بستن قرارداد

رویتور رشوه‌هایی که برای بستن آن داده شده تأیید کرده می‌نویسد:

... اغلب مؤلفان ما قرارنامه رویتور را از شاهکارهای سیاسی انگلیس پنداشته‌اند... باید بگویم از ساعتی که معین‌الملک گفتگوی خود را در لندن با رویتور آغاز نهاد تا زمانی که قرارداد به امضاء رسید مطلقاً دستوری از وزارت امور خارجه انگلیس صادر نشده... از نظر حقیقت تاریخ توهم دخالت دولت انگلیس را در کار مذاکره و بستن قرارنامه رویتور باطل می‌دانیم... این مطلب هم گویا راست است که برای آن پول زیاد خرج شد؛ می‌خواهید اسمش را پیشکش، تعارف، حق‌العامل، و هر چیز دیگر بگذارید.^{۱۳۳}

(آدمیت ۲۵۳۶: ۸-۳۴۷)

تا اینجا هر دو مورخ یک نظر دارند. هر دو معتقدند که دولت انگلیس در کار بستن قرارداد نقشی نداشته و هر دو می‌نویسند که رویتور برای بستن قرارداد رشوه‌های کلان پرداخته است. پس ببینیم سبب اصلی حمله دکتر آدمیت به دکتر کاظم‌زاده چیست؟ سوای گناه بهائی بودن دکتر کاظم‌زاده ظاهراً آنچه خشم دکتر آدمیت را برانگیخته آن است که دکتر کاظم‌زاده انگیزه شاه و وزیران را در بستن قراردادها حرص شخصی دانسته ولی دکتر آدمیت معتقد است که قراردادها با دلسوزی بسته شده و هدف سپهسالار جلب سرمایه‌های خارجی به ایران، تضمین امنیت ایران توسط انگلیس به خاطر درگیر بودن سرمایه‌های انگلیسی در ایران و بالاخره بالا رفتن سطح زندگانی مردم بوده است.

در زمینه همین قرارداد دکتر عباس امانت در شرح زندگانی زنان حرم ناصرالدین شاه در گفتگو از انیس‌الدوله و یاری او در توطئه‌ای که منجر به عزل مشیرالدوله (سپهسالار) از صدارت شد می‌نویسد: برکنار کردن مشیرالدوله (با دستیاری انیس‌الدوله) برای ایران موهبتی ناخواسته بود. این اقدام ... مانع اجرای قراردادی شد که به طور تهدید آمیز خطوط ارتباطی، حمل و نقل، معادن، منابع کشاورزی و

^{۱۳۳} در اینجا مورخ ما که نمی‌توانسته گرفتن رشوه‌ها را نادیده انگارد برای آنکه نگوید رشوه گیران چه کسانی بودند با آوردن «گویا راست است که...» به آسانی از موضوع گذشته است.

بانکداری ایران را در اختیار خارجیان قرار می‌داد (Amanat 1993: 30). صرفنظر از قضاوت این دو استاد دانشگاه ییل Yale بیائیم حق را به دکتر آدمیت بدهیم و بگوئیم که سپهسالار در کارها و خدماتش صداقت داشت، گرفتن رشوه در آن زمان امری عادی و بدیهی بود و کسی آن را بد نمی‌دانست و به هر حال وی خدمتگزار رژیم فاسد بود و بیش از این از دستش بر نمی‌آمد و شاید ندانسته با کمک شاه قراردادی منعقد نمود که ایران را درست به شرکت رویتر می‌فروخت. اما اصلاحاتی که دکتر کاظم‌زاده حضورش را در فضای کشور خالی می‌بیند و از فرط بدیهی بودن حتی از آن‌ها نام هم نمی‌برد، چیزهایی بود که می‌بایست پیش از هر برنامه عمرانی جاه طلبانه‌ای مثل قرارداد رویتر زیر بنای توسعه اقتصادی کشور قرار گیرد. کارهایی که هیچ‌یک نیازی به تخصص خارجی و سرمایه کلان نداشت ولی در دوره قاجار از آن‌ها خبری نبود. شاه و وزرایش در سفرهای خود به فرنگ خیابان‌های وسیع و تمیز و درختکاری شده را می‌دیدند ولی به تصورشان هم نمی‌آمد که در شهرها و یا حتی پایتخت ایران به جای کوچه‌ها و خیابان‌های باریک خاکی خیابان‌های وسیع و تمیز احداث کنند. راه کالسکه‌رو در کشور وجود نداشت و در بازگشت شاه از سفر اروپا همین کمپانی رویتر بود که برای تظاهر چند عمده را به صاف کردن چند کیلومتر راه از رشت به تهران گمارد تا موکب همایونی از آن گذر کند. باقی راه‌ها مال روئی بود که زمستان‌ها به صورت باطلاقی از گل و لای در می‌آمد و در تابستان‌ها جهنمی از گرد و خاک می‌شد. آیا استخدام عمده و ایجاد جاده‌ای هر چند ابتدائی در قدرت دولتمردان قاجار نبود؟

در دوره قاجاریه سالی یکی دو بار به خاطر بروز وبا که سبب عدم نظافت شهرها و لاشه‌های متعفن حیوانات در جوی‌های آب بود هزاران نفر تلف می‌شدند. خاطر همایونی از این لحاظ آزرده نمی‌گشت فقط شاه و دربارش برای فرار از این بیماری به بیلاقات لواسانات و دریند پناه می‌بردند. اما کسی به فکرش خطور نمی‌کرد که در نظافت شهرها و کوچه‌ها و معابر بکوشد و لاشه سگان و قاطرهای مرده را از خیابان‌ها جمع کند. مردم مرگ زودرس را، که به سبب نداشتن بهداشت و نبودن طبیب بود، سرنوشت محتوم خود می‌دانستند و در موقع بروز چنین امراضی به جای دکتر و یا

حتی حکیم‌باشی دست به دامان دعا نویسان و رمالان می‌شدند. شاه و وزیرانش در خیابان‌های اروپا گروه گروه کودکان را از دختر و پسر در راه مدرسه می‌دیدند اما متوجه بی‌سوادی فاحشی که در ایران حکمفرما بود نمی‌گشتند. البته دارالفنون را بنا کردند و مشیرالدوله مدرسه سپهسالار را به یادگار از خود باقی گذارد ولی هدف‌های آن دو مؤسسه فرسنگ‌ها با تعلیم و تربیت عمومی فاصله داشت. سرنوشت تاریک دختران و زنان و مرگ و میر غیرعادی در میان بانوان در رابطه با زایمان، باز به خاطر نبودن بهداشت، یکی دیگر از فصول دردناک عقب‌ماندگی اجتماعی دوره قاجار است. از قحطی‌های مداوم که نیمی از مردم را به کام مرگ می‌کشید چیزی نمی‌گوئیم و این در حالی بود که برخی از شاهزادگان و مآله‌های بزرگ با تباری قبلی انبارهای خود را پر از غله می‌کردند و با فروش آن سرمایه‌های کلان می‌اندوختند.

ناصرالدین شاه و وزیرانش به اوضاع اجتماعی کشور بی‌اعتنا بودند و اگر فهمشان اجازه درک پیشرفت‌های فرنگ را می‌داد لابد مردم ایران را لایق آن نمی‌دانستند. تنها سوغات ناصرالدین شاه از فرنگ آوردن لباس بالرین‌ها و پوشاندن آن بر تن زنان حرم بود که کم‌کم به عنوان لباس دوره قاجار برای بانوان مد شد.

به قضاوت همه مورخین، ایرانیانی بودند که با سرمایه خود توانایی براه انداختن برنامه‌های عمرانی و توسعه داشتند. اما به خاطر نبودن امنیت مالی و جانی جرأت چنین کاری نمی‌یافتند زیرا هر لحظه میل شاه یا یکی از شاهزادگان یا مآله‌های منتفذ می‌توانست زندگانشان را برباد دهد. سبب آنکه خارجیان حاضر به سرمایه‌گذاری در ایران می‌شدند آن بود که بر حسب قانون کاپیتولاسیون حقوق قانونی ایشان توسط سفارتخانه‌هایشان و بر طبق قوانین کشور خودشان محافظت می‌شد و شاه و وزیرانش جرأت در افتادن با قدرت‌های خارجی را نداشتند.

از همه بالاتر قدرت بی‌چون چرای علمای دینی بود که هیچ نیرویی یارای مقاومت با آن نداشت و می‌توانست محکم‌ترین قرار دادها را بلرزاند و ملغی سازد. کما آنکه وقتی دولت روس برای الغاء قرارداد رویترا با عوامل داخلی ایرانی یعنی شاهزادگان، مآلیان و انیس‌الدوله زن محبوب شاه (به انتقام از مشیرالدوله)^{۱۳۴} متفق

^{۱۳۴} شاه در سفر به اروپا انیس‌الدوله زن محبوب خود و چند تن از زنان دیگر را با تعدادی

شد آنگاه به تحریک دولت روس علما در مورد سپهسالار حکم کفر و زندقه صادر کردند و از بالای منابر صدا برخاست که به بهانه کشیدن راه آهن می‌خواهند امامزاده‌ها و مقابر متبرکه را ویران کنند.

این‌ها بود تفاوت برداشت این دو مورخ از کارهای اصلاحی زمامداران دوره قاجار. آیا این اختلاف نظر مستحق وارد آوردن تهمت کینه به میهن است؟ اما قضاوت این که دکتر آدمیت مؤلف بهائی مزبور را فاقد تکنیک نگارش تاریخ دیپلماسی و از تعقل تاریخی عاری می‌داند به دانشگاه ییل Yale امریکا که چنین شخصی را استادی کرسی تاریخ ایران داده بود و می‌گذاریم. فقط یادآور می‌گردیم که کتاب دکتر کاظم‌زاده بعداً به فارسی نیز ترجمه شد و مورد استقبال قرار گرفت. آنچه که مورد بحث ماست، همانطور که گفتیم آن قسمت از پاورقی کتاب دکتر آدمیت است که پای بهائیان را به میان کشیده و نموداری است از توطئه‌ای گسترده و مرموز برای خدشه‌دار ساختن نام بهائیت در تمام سطوح کشور از منبر و مسجد تا بازار و روزنامه‌ها و حتی کتاب‌های به ظاهر تاریخی است، و فراموش نکنیم که این کتاب در سال‌های قبل از انقلاب نگاشته شده است.

هر کس این پاورقی را بخواند طبعاً آرزو می‌کند حال که اشاره به کینه بهائیان نسبت به ایران این چنین ضروری بوده مورخ ما لا اقل نمونه‌ای، شاهدی، و مثالی بر این ادعا بیاورد نه آنکه به سان مسأله‌ای بسیار بدیهی که مورد قبول همگان باشد به آسانی از کنار آن بگذرد. انتظار دارد دکتر آدمیت روشن سازد مطالب کتاب دکتر کاظم‌زاده چه ارتباطی به خیانتکاری بهائیان به ایران دارد و یا لا اقل بنویسد در این صد و شصت و چند سالی که از عمر این دیانت می‌گذرد چند مقام مسئول بهائی کدام قراردادهای خانمان بر باد دهی برای نیستی ایران با خارجی‌ان بسته‌اند؟ می‌گفت کدام بهائی کدام قطعه از خاک ایران و یا ذخایر زیرزمینی کشور را تقدیم

ندیمه‌هاشان همراه برد. اما ظاهراً به خاطر چادر و روینده که نمی‌شد آنان را به دیدارهای رسمی برد، و اشتیاق زنان به رفتن تاتر، آنان را به توصیه مشیرالدوله همراه با چند ملا از مسکو به ایران بازگرداندند و همین امر انیس‌الدوله را با او دشمن ساخت. امانت معتقد است این تصمیم از شاه بود نه از القات مشیرالدوله (امانت ۱۳۸۳: ۵۶۸).

اجانب ساخته است؟ روشن می‌ساخت که چه نوع تبلیغات ضد ایرانی از طرف بهائیان در نقاط مختلف دنیا جریان داشته و دارد؟ خیانت‌های بهائیان را بر می‌شمرد و اگر بهائیان در ویرانی و نابودی ایران دست داشته‌اند آن را آشکار می‌ساخت. ولی همانطور که گفتیم دکتر آدمیت نیازی به آوردن دلیل برای ادعای خود نمی‌بیند زیرا می‌داند فریاد اعتراض بهائیان در ایران به جایی نمی‌رسد و کسی در مقام بررسی و نقد کتاب او بر نمی‌آید.

۹ - سفرنامه ناصر خسرو و بهائیان سفالینه‌ای بی ارزش

از دیگر ردیه‌های گوناگونی که به لباس آثار به ظاهر علمی منتشر شده یکی هم کتابی بنام نگاه‌های نو به سفرنامه ناصر خسرو به قلم آقای فیروز منصوری است. کتاب آقای منصوری بر این نظریه متکی است که کتاب معروف ناصر خسرو که آن را بنام سفرنامه ناصر خسرو می‌شناسیم از آن او نیست بلکه توسط انگلیس‌ها جعل شده تا دولت ایران را تضعیف کنند و تبعید بهاء‌الله را به شهر عکا و دفن او را در آن شهر مهر تثبیت زده باشند. اگر آقای منصوری در اثبات نظریه خود موفق نبوده لااقل جای خود را در صف اول کسانی که همه چیز را در ایران «توطئه» اجانب می‌دانند باز کرده زیرا برای نخستین بار مبتکر نسبت یک اثر ادبی مشهور فارسی به انگلیسی‌ها شده است.

ناصر خسرو که بود؟

ناصر خسرو از دانشمندان و سخنوران ممتاز فارسی زبان بود که در سال ۳۹۴ هـ. ق [۱۰۰۴ م.] در قبادیان مرو به دنیا آمد و در سال ۴۸۱ هـ. ق [۱۰۸۸ م.] در یسگان بدخشان جهان را بدرود گفت. در بزرگداشت هزاره تولد او در سال ۲۰۰۴ م. مراسمی در برخی کشورهای اسلامی برپا شد. مردی بود با فکری جویا و منطقی استوار که در جوانی به دنبال حقیقت دست به سفری دور و دراز در جهان اسلام آن روز زد و سفرنامه‌ای نگاشت که از لحاظ گیرایی بیان روانی و ژرف‌بینی در بازگو نمودن

آنچه دیده و شنیده از شاهکارهای نثر فارسی به شمار می‌آید. آنچنان که خود می‌نویسد بر اثر دیدن خوابی که او را به سفر قبله برای دستیابی به حقیقت فرا می‌خواند به دل‌آگاهی و روشن‌روانی و بیداری وجدان می‌رسد و بامدادان به قول خود «از خواب چهل ساله» بر می‌آید و بار سفری می‌بندد که قریب هفت سال به طول می‌انجامد. آغاز این سفر ۲۳ شعبان ۴۳۷ هجری بوده و پایان آن جمادی الاخر سال ۴۴۴ هجری. ناصر خسرو در این سفر پر ماجرا از صدها شهر و دهات از جمله تبریز، طرابوزان، بیروت، صیدا و صور، عکا، طبریه، حیفا می‌گذرد و پس از یک سال به بیت‌المقدس می‌رسد. از آنجا به مکه می‌رود و از راه شام به بیت المقدس باز می‌گردد و با کشتی به قاهره می‌رسد. دو بار از قاهره به مکه و از آنجا به بصره می‌رود و سرانجام با کاروانی به خانه خود در بلخ باز می‌گردد. در قاهره به مذهب اسماعیلی در می‌آید و از «دعاة» [مبلّغین] آن مذهب می‌گردد و پس از بازگشت به بلخ سراسر زندگانی وی صرف تبلیغ مذهب اسماعیلیه می‌گردد. گرفتاری‌های فراوانی که تبلیغ این مذهب برای او فراهم می‌آورد داستان دیگری است که از موضوع مقاله ما خارج می‌باشد. به اعتقاد آقای منصوری نویسنده کتاب *نگاهی نو به سفرنامه ناصر خسرو*:

حکیم ناصر خسرو قبادیانی آن مرد دانشمند و شاعر آزاده سفرنامه نوشته است. این کتاب را به نام او ساخته و از شهرت وی سوء استفاده کرده‌اند تا تحریفات تاریخی و مطالب نادرست را موثق و معتبر قلمداد نمایند... حقیقت این که در نیمه دوم قرن نوزدهم دولت انگلیس سرزمین فلسطین را مرکز فعالیت‌های سیاسی قرار داده و جنبش صهیونیستی و کانون یهود را پایه گذاری می‌کرد. در این سال‌ها و دهه‌ها دولت فحیمه انگلستان برای تضعیف دولت مرکزی ایران و در دست داشتن وسایل تحریک و تهدید جهت اجرای مقاصد استعماری، علاوه بر اغوای ایلات و عشایر محلی، فرقه‌های مذهبی افراطی و انحرافی را تقویت می‌کرد که یکی از آنها فرقه نوظهور بهائیان بود که همسر کلنل شل در خاطرات خود از آنها جانبداری کرده و مرام و مسلک آنان را نوعی سوسیالیسم و کمونیسم دانسته است. دولت انگلستان با استقرار

میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) در عکّه آن جا را زیارتگاه و کعبهٔ بهائیان ساخت.

(منصوری ۱۳۷۲: ۹-۱۶۸)

مهم‌ترین دلایلی که آقای منصوری در تایید نظر خود ارائه داده به طور خلاصه به این شرح است:

۱ - نخستین نسخهٔ چاپی سفرنامهٔ ناصرخسرو تاریخ ۱۸۹۱ م. را دارد که توسط شارل هانری اوگوست شفر خاورشناس فرانسوی بر اساس دو نسخهٔ خطی مورخ سال‌های ۱۸۷۳ و ۱۸۷۷ که در کتابخانهٔ ملی پاریس نگاهداری می‌شود منتشر شده است. (منصوری ۱۳۷۲: ۳)

آقای منصوری تصور می‌کند که این دو نسخهٔ قدیمی‌ترین نسخ خطی موجود از این سفرنامه است. سواى آن چون این نسخه‌ها هر دو در هند قلمی شده و از رسم الخط غلط و املاى نادرست کلمات و قرائتی دیگر بهره برده لذا برای ایشان این گمان حاصل شده که نویسندگان نسخ مزبور از فارغ التحصیلان موسسات آموزشی کمپانی هند شرقی بوده‌اند.

۲ - اما چون قرن‌ها پیش از تاریخ نسخه‌های بالا در کتاب‌های ادبی دیگر نیز به این سفرنامه اشاره شده و حتی بخشی از آن را به شعر نقل کرده‌اند آقای منصوری می‌نویسد:

پس از جعل این نسخه در قرن نوزدهم برای آنکه به آن سندیتی بدهند مطالبی الحاقی که سندیت سفرنامه را ثابت کند در آثار ادبای پنج شش قرن پیش مثل مقدمه شاهنامهٔ بایسنقری (که در سال ۸۱۹ ه. ق. نگارش گردیده) زبدهٔ التواریخ حافظ ابرو (که در سال ۸۳۰ ه. ق. نوشته شده) تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی (که در سال ۸۲۹ ه. ق. تالیف گردیده) گنجانده‌اند.

۳- دلیل دیگری که آقای منصوری برای جعلی بودن سفرنامه ارائه می‌کند واژه‌هایی است که در سفرنامه آمده. به اعتقاد ایشان در زمان ناصرخسرو کاربرد چنین واژه‌هایی معمول نبوده است و چند دهه بعد رایج شده است. ضمناً نامبرده بر این اعتقاد است

که جاعلین این کتاب مطالب تاریخی آن را از روی کتاب الکامل ابن اثیر نقل کرده و برای شیوه نگارش از تاریخ بیهقی استفاده کرده‌اند.

آقای منصوری برای اثبات نظر خود مبنی بر جعلی بودن سفرنامه دلایل دیگری در زمینه‌های تاریخی، جغرافیایی، زبان شناسی، و غیره آورده که این مقاله جای نقل آنها را ندارد. آنچه در بالا آوردیم از مهمترین دلایل ایشان به شمار می‌آید.

بر این کتاب آقای رضا صابری در مجله *ایران شناسی* چاپ امریکا نقدی نگاشته و در مقاله‌ای با عنوان «سفالینه‌ای بی ارزش» با دلایلی استوار یک ایرادهای آقای منصوری را رد کرده‌است. آقای صابری از شیفتگان ناصر خسرو است و در زندگانی و آثار آن مرد بزرگ مطالعات گسترده‌ای دارد. وی به مناسبت هزارمین سالروز این دانشمند بزرگ پا به پای او سفری از سرخس به مکه رفت و از شهرها و جاهایی که ناصر خسرو وصف نموده دیدن کرد و فیلم و عکس گرفت. بنا بر این بجاست برای پاسخ به آقای منصوری قلم را به دست آقای رضا صابری بسپاریم.

بر اساس نقد آقای صابری دلایلی را که آقای منصوری آورده می‌توان به این شرح

پاسخ گفت و رد کرد:

۱ - قدیم‌ترین نسخه سفرنامه بسیار قدیم‌تر از نسخه سفر است و در موزه بریتانیا به شماره Add: 18418 نگهداری می‌شود و تاریخ کتابت آن سال ۱۱۰۲ هجری قمری (۱۶۹۱ میلادی) است... به این ترتیب تاریخ قدیم‌ترین نسخه موجود مربوط به ۱۸۳ سال پیش از نسخه سفر است... دستگاه سیاسی و نظامی انگلستان در سال ۱۶۹۱ هنوز در خاورمیانه مستقر نشده بود. اولین مامورین انگلیسی که به ایران آمدند برادران شرلی بودند که از سوی ملکه الیزابت اول در سال ۱۵۹۹ میلادی به دربار شاه عباس رسیدند. نسخه خطی شرح سفرهای انتونی شرلی به تاریخ ۱۶۱۳ میلادی در کتابخانه بادلیان اکسفورد موجود است. بنا بر این تئوری توطئه انگلیس‌ها در ساخت و پرداخت سفرنامه اصلا پایه‌ای ندارد (صابری: ۱۳۸۳، ۲۹۵).

۲ - وجود کتابهای ادبی، که قرن‌ها پیش از نشر سفر نامه توسط سفر، به سفرنامه ناصر خسرو اشاره کرده و حتی بخش‌هایی از آن را نقل کرده‌اند... خود دلیل بزرگی بر بی‌اعتباری ادعای ایشان است. هر دلیل و سند محکمی هم که آورده شود وجود

این کتاب‌ها و کتاب‌های دیگری که پیش از تاریخ قدیمی‌ترین نسخه سفرنامه موجود (سال ۱۱۰۲ م.) به آن اشاره دارند مهمترین سند بر باطل بودن ادعاهای این نویسنده و تئوری ایشان است و هیچ دلیل دیگری نمی‌تواند اعتبار این مدارک را از میان ببرد (صابری: ۱۳۸۳، ۲۹۶).

۳ - در مورد ساختگی بودن لغات و سبک ادبی این استدلال هم قوت چندانی ندارد و دلیل ساختگی بودن سفرنامه توسط انگلیسی‌ها نمی‌شود. باید توجه داشت که این کتاب در طی ده قرن بارها رونویسی شده است و زبان فارسی نیز در این مدت در تغییر و تحوّل بوده است و به همین دلیل کاتبان با سواد و یا کم سواد بعضی واژه‌ها را نفهمیده و به جای آن واژه دیگری به کار برده و یا آن را حذف کرده‌اند یا به دلخواه خود واژه‌هایی را تغییر داده‌اند تا آن را روزآمد زمان خود کنند تا مردم بهتر بفهمند و واژه‌هایی بگذارند که در آن عصر بیشتر معمول بوده است ... همه ایرادها و انتقادهایی را که [نویسنده این کتاب] بر سفرنامه می‌گیرد به همین ترتیب می‌توان به کتابهایی که در آن دوره نوشته شده است مانند تاریخ بیهقی، سیاستنامه و قابوسنامه وارد آورد. در آنها هم اشتباهات تاریخی و زبانی وجود دارد که اکنون بر ما که وراثت هزارساله همه این گنجینه عظیم هستیم آشکار است و در آن زمان برای آنها آن چنان واضح و مشخص نبوده است (صابری ۱۳۸۳: ۲۹۷). رضا صابری در بخش دیگری از انتقاد خود می‌نویسد:

ناصر خسرو در مسیر کاروان شام به مکه که از معروفترین راههای کاروان رو به مکه است، از عکه (عکا) می‌گذرد و پس از یک روز توقف در این شهر به سفر خود ادامه می‌دهد اما چیزی درباره این شهر نمی‌نویسد. اما ببینیم نویسنده دانشمند ما در این باره چه می‌نویسد: «عکه همان جایی است که برانگیخته بریتانیا، حسینعلی نوری مشهور به بهاءالله، در آن جا رحل اقامت افکند و همان جا هم مرد؛ و این مرکز تبلیغ از آن زمان قبله و سجده‌گاه بهائیان شد. از این رو هرگاه برای تقدیس مدفن او از این طریق که مشهد انبیاء و اوصیاء و قبله زایران قلمداد شود تلاش کنند، معنی دار خواهد بود».

(منصوری ۱۳۷۲: ۷۳)

تاریخ قدیمترین نسخه سفرنامه مربوط به ۱۲۲ سال پیش از تولد بهاءالله است. آیا انگلیس‌ها این قدر دوراندیش بوده‌اند؟ مگر آن که ادعا کند که این نسخه هم همانند همه کتابهایی که به سفرنامه اشاره دارند جعلی است. در این حال مؤلف باید برای همه این ادعاهای بزرگ خود مدرک و سند ارائه کند. اما گمان من این است که نویسنده بیش از دانی جان ناپلئون به قدرت انگلیسی‌ها بها می‌دهد. (صابری ۱۳۸۳: ۳۰۶)

*

برای آن گروه خوانندگان کنجکاو که مایلند بدانند ناصر خسرو واقعا درباره شهر عکا چه نوشته آن بخش از سفرنامه را عینا نقل می‌کنیم و سپس به موارد دیگری در مورد عکا که به احتمال فراوان آقای منصورى نویسنده کتاب از آن آگاهی داشته ولی به روی خود نیاورده اشاره خواهیم کرد.

و چون ما از آنجا هفت فرسنگ برفتیم به شهرستان عکّه رسیدیم و آن را مدینه عکا نویسند. شهر بر بلندی نهاده است، زمینی کج و باقی هموار. و در همه ساحل که بلندی نباشد شهر نسازند از بیم غلبه آب دریا و خوف امواج که بر کرانه می‌زند. و مسجد آدینه در میان شهر است و از همه شهر بلندتر است، و اسطوانه‌ها همه رخام است. و ساحت مسجد را بعضی فرش سنگ انداخته‌اند و بعضی دیگر را سبزی کشته‌اند و گویند که آدم علیه السلام آنجا زراعت کرده بود. و شهر را مساحت کردم درازی دو هزار آرش بود و پهنا پانصد آرش. باره‌ای بغایت محکم، و جانب غربی و جنوبی آن با دریاست و بر جانب جنوب مینا [لنگرگاه] است - و بیشتر شهرهای ساحل را میناست - و آن چیزی است که جهت محافظت کشتیها ساخته‌اند. پنجاه گز بگذاشته‌اند بی دیوار، الا آنکه زنجیرها از این دیوار بدان دیوار کشیده‌اند که چون خواهند که کشتی در مینا آید زنجیرها سست کنند تا به زیر آب فرو روند و کشتی بر سر آن زنجیر از آب بگذرد و باز زنجیرها بکشند تا کس بیگانه قصد آن کشتی‌ها نتواند کرد.

و به دروازه شرقی بردست چپ چشمه‌ای است که بیست و شش پایه فرو باید شد تا به آب رسید و آن را عَيْنُ الْبَقَرِ گویند و می‌گویند که آن چشمه را آدم علیه السلام پیدا کرده است و گاو خود را از آنجا آب داده و از آن سبب آن چشمه را عَيْنُ الْبَقَرِ می‌گویند. و چون از این شهرستان عگه سوی مشرق روند کوهی است که اندر مشاهد انبیاست علیهم السلام و این موضع از راه برکنار است کسی را که به رَمَلَه رود. مرا قصد افتاد که آن مزارهای متبرک را ببینم و برکات از حضرت ایزد تبارک و تعالی بجویم...

(دبیر سیاقی ۱۳۷۵: ۶-۲۵)

سوای شرح بالا در دو نوبت دیگر نیز که ناصر خسرو راهش از عکا می‌گذرد از این شهر فقط به بردن نام اکتفا می‌نماید.

باید پرسید آیا تمام کوشش انگلیس‌ها برای جعل کتابی به آن عظمت به خاطر آوردن همین چند جمله است. آیا انگلیس‌ها از تمام دنیای اسلام و شهرهای پربرونق و زیبای فاطمیان مثل قاهره و دمشق و غیره سخن گفته‌اند تا فقط زمینه را برای آمدن آئین بهائی و اقامت بهاء‌الله در عکا آماده سازند؟ آیا اگر این بخش در سفرنامه نبود آقای فیروز منصوری زحمت نگاشتن آن کتاب مفصل را به خود نمی‌داد و به خیال خود پرده از جعلی بودن یکی از بزرگترین آثار نثر فارسی بر نمی‌داشت؟

حقیقت آن است که حساسیت آقای منصوری به کلمه عکاست و آن هم تنها نه به خاطر آمدن آن در کتاب ناصر خسرو بلکه به خاطر احادیث اسلامی که در مورد این شهر هست. این احادیث آن چنان مشهور است که مصحح کتاب سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی، آقای دکتر محمد دبیر سیاقی، در شرح مفصل و بسیار مفیدی که به نام‌های کسان و جایها و نسبت‌ها و قبیله‌ها و کتاب‌ها نگاشته زیر کلمه عکا پس از بیان مختصری از تاریخ آن شهر می‌نویسد: طوبی لمن یری عگه [خوشا بر حال کسی که عکا را زیارت کند] نیز در حدیث است و منوچهری در اشاره بدان حدیث گوید:

نبید پیش من آمد به شاطی برکه به خنده گفتم «طوبی لمن یری عگه». ۱۳۵

۱۳۵ یعنی: به خجستگی و نیک‌بختی در ساحل رود شراب به دستم رسید، به خنده گفتم خوشا بر آن کس که عکا را زیارت کند.

(دبیر سیاقی ۱۳۷۵: ۲۶۲)

در این احادیث از حضرت محمد مطالبی در شرافت و منقبت و کرامات عکا نقل گردیده که می‌تواند تعجب همگان را برانگیزد که چگونه و چرا چنین شهر ساحلی دور افتاده‌ای مورد اینهمه ستایش قرار گرفته است؟ کسی که از چشمه عین البقر بنوشد خداوند قلبش را پر از نور خواهد کرد، همه گناهانش را خواهد بخشود و او را از عذاب روز قیامت ایمن خواهد داشت. فقرای عکا شاهان و بزرگان بهشت خواهند بود، خوشا به حال زائر عکا را و کسی که زائر عکا را زیارت کند...^{۱۳۶} بدیهی است آقای فیروز منصوری در اینکه آمدن این احادیث را در کتاب‌های معتبر اسلامی به انگلیس‌ها نسبت بدهند مشکل خواهند داشت. اما بیایید بپذیریم که احادیث زمان صفویه هم جعلی و کار انگلیس‌هاست که برای اقامت و دفن بهاء‌الله در عکا در زمان قاجاریه، آن‌ها را در زمان صفویه در بحار الانوار مجلسی و یا دیگر کتاب‌های حدیث گنج‌انده‌اند. اما جعلی شمردن منابع منوچهری دامغانی، شاعری که معاصر فردوسی است و لااقل هزار سال از عمر آثار او می‌گذرد نمی‌تواند کار آسانی باشد. زیرا هزار سال پیش انگلیس‌ها حتی نمی‌دانستند کشور ایران خوراکی است یا پوشاکی تا بخواهند تدارک آمدن دین بهائی را در عکا ببینند.

به نظر ما دلیل دیگری که آقای فیروز منصوری رنج نگاشتن این کتاب را بر خود هموار کرده بر نتافتن روح بی‌تاب و حقیقت‌جوی ناصر خسرو بوده. زندگانی ناصر خسرو با مذاق امثال آقای فیروز منصوری و حوزه فکری ایشان هم‌خوانی ندارد لذا باید به هر نوع که ممکن باشد به پایمال ساختن او و خدشه‌دار ساختن چهره نوجو و بی‌پروایش پردازند. ناصر خسرو سالیان دراز در اعتقاداتی که از اجدادش به ارث برده بود در حالتی از شک و تردید نگرست. سرانجام به راه افتاد و پرسنده و جوینده از این شهر به آن شهر رفت تا گوهر گمشده‌اش را بیابد. با قلبی روشن با هر طریقه و فرقه‌ای آمیخت، از افکار و اندیشه‌هایشان پرسید و به احترام در اعتقادات ایشان

^{۱۳۶} نگاه کنید به کتابهای زیر: ۱- الرقیم بتحذیر أعلام البشر من أحادیث عکا و عینها المسمّاة بعین البقر / محمد بن محمد المغربي الأزهری التافیلاتی (ت ۱۱۹۱هـ) ۲- فصل فی فضائل عکا / مجهول. <http://www.fustat.com/books/princeton.shtml>

نگریست. پیشداوری و بغض را کنار نهاد و حقیقت‌جویی را چراغ راه خود نمود. سرانجام در مصر به مطلوب خویش که آئین اسماعیلیه بود دست یافت. در آن آئین آگاهی و یقین پیدا کرد و پس از چند سال با سری بلند و اندیشه‌ای استوار برای دعوت دیگران به آن طریقه به خراسان بازگشت. وی می‌دانست که در آن روزگاران دم زدن از آئین اسماعیلی مساوی با مرگ و شکنجه است. اما از این حقیقت نهراسید. با اطمینان به انتخاب خود و با گام‌هایی محکم راه خویش را ادامه داد و زندگانی پر احترام و آرام را با زندگانی پرهراس در تبعید و رنج بی‌خانمانی تاخت زد.

آیا داستان زندگانی او بایان و بهائیان تاریخ جدید ایران را به یاد نمی‌آورد؟ آیا اینان ناصر خسروهای قرن ما نیستند که با همان تلاش و حقیقت‌جویی به چراغ‌هایی فروزنده برای رویارویی با تاریکی‌ها دست یافته‌اند. آیا همین دلاوری بهائیان در جهشی مردانه از عقب‌ماندگی‌های فکری اجدادی به بلندی‌های درخشان اندیشه نیست که موجب آزار فکری آقای منصوری و همکاران ایشان گشته؟

۱۰ - بهائیان: جاسوس، عاملان روس، انگلیس امریکا، صهیونیسم

در مبارزه با بهائیت ایجاد شایعات جاسوسی و وابستگی ایشان به یک قدرت خارجی کاربرد فراوانی دارد. این امر بی سابقه نیست. در فصول پیش گفتیم که بنا بر اصل «تئوری توطئه» معمولاً شکست‌های سیاسی یا نظامی، انقلاب‌ها، دگرگونی‌های اجتماعی، و ترور اسرار آمیز رجال و امثال این وقایع را به دست پنهان خارجی‌ان نسبت می‌دهند. این ساده‌ترین و آسان‌ترین راه حل برای روشن ساختن علل رویدادها و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی است. بر اساس اصل شناخته شده دیگری در روانشناسی جامعه، هر گاه یک دروغ مکرر در مکرر و به دفعات و به شکل‌های مختلف تکرار گردد تقریباً همگان آن را باور خواهند کرد.

آنچه امروزه در جراید و مجلات و سایت‌های اینترنتی ایران بر ضد بهائیت می‌آید کوشش در اثبات این نکته است که آن را توطئه کشورهای خارجی به وجود آورد و مورد حمایت قرار داد. مبارزان با این دین چنین توطئه‌ای را از روسیه تزاری آغاز می‌کنند و با دست پنهان انگلیس و توطئه صهیونیسم و امریکا ادامه می‌دهند.^{۱۳۷} با آن که تاکنون دلیل و مدرکی بر جاسوسی بهائیان و وابستگی ایشان به خارجی‌ان

^{۱۳۷} نویسندگان دیگری مدعی اند که در ساختن این دین از ابتدا دست خارجی نقشی نداشته بلکه ادعای باب به خاطر اختلالات مغزی و روانی او بوده است (چنین تهمتی را به شهادت قرآن به پیامبر اسلام هم وارد آوردند). یهودی‌ها دنبال کار باب را گرفتند و دیانت بهائی را ایجاد کردند و بعداً پیروان یهود در ایران به دستور صهیونیسم بین‌المللی گروه گروه به آن آئین پیوستند! هدف این توطئه ایجاد چند دستگی و اختلاف در اسلام است.

ارائه نشده با این حال چنین اتهامی در اذهان بیشتر مردم جا افتاده و کمتر کسی خواهان مدرک و دلیل شده است. در حالی که زعیم الدوله در کتابی که بر ردّ دین بهائی نگاشته این تهمت را ساخته دست بهائیان می‌داند: «مقصود آن‌ها از این انتشارات مغرور ساختن مردم عوام به عزّت و عظمت مقام و منزلت خودشان می‌باشد» (زعیم الدوله، ۲۱۵). شیوع این تهمت‌های انبوه ما را بر آن می‌دارد که این زمینه را بررسی نمائیم.

جاسوسی از مشاغل بسیار کهن جهان است. در تاریخ در کشور خودمان از جاسوسانی می‌خوانیم که در زمان هخامنشیان یعنی ۲۵۰۰ سال پیش با عنوان چشم و گوش پادشاه به این کار اشتغال داشتند. قریب ۲۶۰۰ سال پیش فردی چینی به نام سان زو Sun Tzu که متخصص تئوری‌های جنگ بود کتابی با نام «هنر جنگ» نگاشت که بخشی از آن به حرفه جاسوسی و اهمیت این کار در مبارزات بین دولت‌ها و جنگ‌ها اختصاص دارد.^{۱۳۸} اگرچه شرایط و وسایل جاسوسی از آن زمان تا امروز فرق کرده ولی کیفیت و ماهیت آن با زمان کهن تفاوتی نکرده است. در شغل جاسوسی شاه کلمه «مخفی بازی» و «پنهان کاری» است. جاسوس باید جزئی از مردم عادی باشد، به مرام و مشرب همگان راه رود، حساسیت و توجه کسی را بر نیانگیزد، وجودش احساس نشود، در نقاط حساس و مشاغل کلیدی رخنه کند تا بتواند به بهترین شیوه انجام وظیفه نماید. سوی آن جاسوسی کار هر کسی نیست. باید افرادی را یافت و برای این کار تعلیم داد که ساختمان فکری و عاطفی آنان از دیگر مردم متفاوت باشد. جاسوس باید بپذیرد که به میهنش خیانت کند و برای این خیانت از هیچ خبثت و جنایتی واهمه نداشته باشد. باید بتواند برای گرفتن اطلاعات حساس حتی برادر خود را فریب دهد و واهمه‌ای از این نداشته باشد که ممکن است برادر او در صورت کشف واقعه نابود گردد. باید در پنهان کاری چنان ماهر باشد که نزدیکترین فرد به او نتواند سوءظنی به زندگانی اسرار آمیزش پیدا کند.

^{۱۳۸} این کتاب در سال ۱۹۷۰ توسط لو چین چن Lu Chin-Chen استاد علوم سیاسی دانشگاه تایوان به طور کامل به انگلیسی ترجمه شد و تا امروز به چندین زبان منتشر شده و مورد استفاده همه کسانی که در کشورداری مسئولیتی دارند قرار گرفته است.

جاسوس باید به انواع وسایل جاسوسی و دستگاه‌های خبرگیری و خبردهی مجهز باشد، باید احتمالاً بر حسب وظیفه‌ای که بر عهده‌اش می‌گذارند چگونگی ساختن مواد منفجره را بداند و در صورت لزوم دست به خرابکاری بزند و بهترین جاسوس‌ها آنانند که به مناصب عالی دست می‌یابند. مثلاً در ایران امروز جاسوس خوب برای توفیق در این کار باید به لباس طلبه و روحانیت و مرجعیت درآید و یا پست‌های حساس در مراکز نظامی و امنیتی در اختیار داشته باشد.

*

تهمت دیگر یعنی ساختن دیانت بهائی به دست روس‌ها یا انگلیس‌ها و هم‌بستگی آن را با یکی از سیاست‌های خارجی را نیز باید به طور کلی در رابطه با تئوری توطئه مطالعه کرد که به موجب آن مردم هر اتّفاقی را به قدرتی یا توطئه‌ای خارجی نسبت می‌دهند. این موضوع به خاطر سوابق تاریخی، همانطور که در پیش گفتیم در ایران رایج‌تر از سایر کشورها است.^{۱۳۹} فضای تاریخ و فرهنگ ما آکنده از چنین اتهاماتی است و با اندک جستجو می‌توان در کتاب‌ها و مقالات گوناگونی که در رابطه با تاریخ ایران نشر می‌شود با دنیائی از این اتهامات که دامان تمام شخصیت‌های تاریخی و نهضت‌های مهم را گرفته آشنا شد. در این زمینه تاکنون چندین کتاب نشر شده^{۱۴۰} و تئوری‌های حیرت‌آوری در مداخلهٔ اجانب در تمامی امور ایران عرضه گردیده است- از تأسیس فرقه اسماعیلیه در قرن هشتم میلادی و یا استفاده از کانال سوئز برای حمل و نقل دریائی که به قول این نویسندگان، توطئهٔ خارجیان در جهت ضعیف ساختن ایران بوده است. در همین کتاب‌ها از سرسپردگی دولتمردان و صدراعظم‌های ایران و روحانیون بلندپایه و شاهان قاجار به یکی از دو قدرت بزرگ یعنی روس یا انگلیس صفحات فراوان پر شده است.

همین امر را امروزه در روزنامه‌ها و پایگاه‌های اینترنتی جمهوری اسلامی می‌بینیم که هر روز یکی از مخالفان خود را اعم از اینکه از چه رسته و طبقه‌ای باشد به

^{۱۳۹} نگاه کنید به کتاب اول فصل پنجم (۱) و کتاب دوم فصل دهم.

^{۱۴۰} از مهم‌ترین آن‌ها نگاه کنید به: غریزدگی جلال آل احمد؛ حقوق بگیران انگلیس در ایران تالیف اسمعیل رائین؛ دست پنهان سیاست انگلیس در ایران نوشتهٔ خان ملک ساسانی.

جاسوسی خارجیان متهم می نمایند.

دو نکته را ناگفته نگذاریم: یکی این که در تاریخ یکی دو قرن اخیر قدرت‌های بزرگ خارجی برای تامین منافع خود در برخی از انقلاب‌ها، کودتاها، تغییر رژیم‌ها و جنگ‌های ناحیه‌ای و غیره موثر بوده‌اند. دیگر این که کشور ما متأسفانه سال‌ها دستخوش رقابت دو قدرت بزرگ قرن نوزدهم یعنی انگلیس و روسیه بود و کم نبودند رجالی که در دوران قاجار صریحاً از حمایت یکی از این دو دولت بهره‌مند می‌گشتند و یا حتی تابعیت یکی از این دو دولت را داشتند. به همین دلایل مردم ایران هر تهمتی که در این زمینه‌ها به هر مقام یا واقعه‌ای زده شود آسان‌تر می‌پذیرند و کمتر درباره آن تردیدی به خود راه می‌دهند.

با زمینه قوی فکری که برای حضور توطئه در پشت سر هر واقعه تاریخی هست، مخالفان آئین بهائی این دین را ابتدا به دولت روس سپس با کم شدن قدرت آن کشور در ایران به انگلیس، پس از جنگ جهانی دوم با قدرت یافتن نفوذ امریکا در ایران و خاور میانه به امریکا، و اینک به اسرائیل و صهیونیسم نسبت می‌دهند. اما این منابع نمی‌گویند که قدرت‌های خارجی چه هدفی از این کار داشته و چه منفعی بدست آورده‌اند. آیا بهائیان آشوبگرند، مدرکی دلیل بر خیانتشان به کشور به دست آمده است؟ قراردادهایی با دولت‌های بیگانه برای بخشیدن منابع نفتی و ملی ایران به ایشان بسته‌اند؟ سرچشمه فقر و فحشاء و ترویج مواد مخدر و فساد مالی در کشور بوده‌اند؟

البته دانشمندان مسلمانی نیز هستند که دین بهائی را نهضتی اصیل و برخاسته از فرهنگ و هویت ایرانی می‌دانند. برخی از ایشام چنین تهمتی را توهین مستقیم به ملت ایران و شعور و درک و قدرت خلاقیت معنوی این ملت می‌دانند. اینان می‌گویند ایران از دیرباز زادگاه عقاید و افکار گوناگون عرفانی، فلسفی و دینی بوده و بهائیت نیز یکی از جلوه‌های تفکر دینی ایران است.^{۱۴۱}

^{۱۴۱} در دوران پیش از اسلام نیز سوی جنبش‌های کوچک فکری دو نهضت دینی بزرگ توسط مانی و مزدک در مقابل دین زردشتی قد علم کرد ولی از سوی موبدان زردشتی و پادشاهان ساسانی قلع و قمع شد و نابود گردید. در دوران اسلامی این چشمه جوشان

اساس اعتقادات بهائیان، بر پایه آثار و نوشته‌های دینی ایشان راستی، صداقت، درستی و امانت است. بر اساس همان آثار عشق به ایران و خدمت به این سرزمین جزئی از اعتقادات دینی بهائی است و تصور نمی‌رود کسی با چنین اعتقادی بتواند با حرفه جاسوسی و یا هر اقدام دیگر به کشورش خیانت کند.^{۱۴۲} بهائیان اکنون سی سال است که در هیچ سازمان اداری و نظامی و آموزشی حق استخدام ندارند و رژیم با توسل به شدیدترین محرومیت‌های اجتماعی و فرهنگی قصد دارد آنان را تا حد ممکن به پایین‌ترین طبقات اجتماع سوق دهد. با این کیفیت اتهام جاسوسی نمی‌تواند جز دستاویزی برای آزار بیشتر ایشان به چیز دیگری تعبیر گردد.

دین بهائی ساخته دست روسیه تزاری

اولین کوشش که بتواند افترای ارتباط دیانت بهائی را با یک قدرت سیاسی خارجی، آن هم روسیه تزاری، ثابت کند انتشار کتابی با نام یادداشت‌های کینیاژ دالقرکی در دهه ۱۹۳۰ میلادی بود. در این جزوه ساختگی، یک دیپلمات روس به نام کینیاژ دالگوروکف (که در این یادداشت‌ها از او به دالقرکی نام برده شده) مخترع دیانت بهائی و حوادث مربوط به آن قلمداد شده است. جزوه‌ای که جعلی بودنش را دانشمندان غیر بهائی مثل عباس اقبال آشتیانی، مجتبی مینوی، و نیز احمد کسروی تأکید کرده‌اند. ما در فصل پنجم (۲) به بررسی این جزوه مجعول پرداخته‌ایم. در اینجا به بررسی موارد دیگری که روسیه را جزء سازندگان دین بهائی معرفی می‌کند خواهیم پرداخت.

در زمان قاجاریه چند واقعه رخ داد که هر یک ارتباطی با دولت روس و نهضت بابی - بهائی پیدا می‌کند.

پس از تیرباران باب در تبریز در ژوئیه ۱۸۵۰ م، جمع کوچکی از بابیان به خیال انتقام افتادند و در ماه اوت ۱۸۵۲ م. هنگامی که ناصرالدین شاه برای شکار عازم

هم‌چنان در فوران بود و منجر به ظهور ده‌ها نحله فکری و نهضت اجتماعی و روحانی گردید که در صفحات پیش مختصراً به آن اشاره کردیم.
^{۱۴۲} نگاه کنید به کتاب اول فصل پنجم (۱۱): بهائیان و ایران.

خارج از شهر بود به جان او سوء قصد نمودند. در این سوء قصد که با استفاده از تفنگ ساچمه‌ای صورت گرفت زخمی سطحی بر شاه وارد آمد. کوشش یکی از سوءقصد کنندگان به این که شاه را از اسب پایین بکشد نافرجام ماند. دو تن از آنان دستگیر شدند و سه تن دیگر فرار نمودند. خبر سوء قصد و این که شاه کشته شده بلافاصله در پایتخت منتشر شد. مردم به داخل شهر هجوم آوردند، دروازه‌های شهر بسته شد، مغازه‌ها و بازارها تعطیل گردید، نان و ارزاق به سختی به دست می‌آمد و وحشت گسترده‌ای مردم و دولت را فرا گرفت. بازگشت شاه به دربار و ملاحظه زخم مختصری که برداشته بود وضع آشفته دربار به خصوص اندرون شاه را که از آن صدای شیون به آسمان می‌رسید آرامش داد. برای بازگشت شهر به حالت عادی بلافاصله ۱۱۰ تیر توپ به سلامتی وجود ملوکانه شلیک شد. شاه در حضور سران کشور و روحانیون از لشکریان سان دید، بازارها را چراغانی کردند و اوضاع به حال عادی بازگشت.

ولی سوء قصد به جان شاه امر کوچکی نبود و بلافاصله کوشش برای یافتن عاملین این جنایت آغاز شد. در ابتدا به تصور شاه، رقبای سلطنت از خاندان قاجار عامل این کار بودند. با اعترافی که دو نفر دستگیر شده زیر شکنجه کردند معلوم شد که عاملین این سوء قصد چند تن از بابیان بوده‌اند و این کار برای انتقام از قتل مولای ایشان باب بوده است. بلافاصله اقدامات گسترده‌ای برای دستگیری همه بابیان و مجازات ایشان انجام گرفت. کشور را تب بابی‌کشی فرا گرفت و مردم از همه طبقات با تعصب و حرارت فوق‌العاده‌ای در این ثواب شرکت می‌جستند. این کشتن‌ها فقط به زدن گلوله و یا حلق‌آویز از دار ختم نمی‌شد بلکه همواره همراه با شکنجه‌هایی غیر انسانی و ظالمانه بود. جریان بابی‌کشی از محدوده تهران خارج گشت و بابیان را اعم از مرد یا زن و کودک در سراسر ایران در کام مرگی فجیع و جانکاه فرو برد.

شرح این شکنجه‌ها در روزنامه‌های آن زمان اروپا، و در گزارش‌های سفارت‌های خارجی به دولت‌های خود آمده است و هر یک حکایتی جانگداز از قساوت و سنگدلی بشر به دست می‌دهد. اعضای بدن برخی را با آره زنده زنده می‌بریدند و در

آخر سر او را با پتک متلاشی می‌کردند. زن و فرزند را جلوی پدر خانواده با فجیع‌ترین وضع می‌کشتند و به هیچ جنایتی در مورد آنان اکتفا نمی‌کردند. شاید تکان دهنده‌ترین گزارش از این کشتارها از یک افسر اطریشی کاپیتان آلفرد فون گومونز Capitan Alfred von Gumoens باشد که آن زمان در ایران مأموریت داشت. چند جمله از گزارش او را نقل می‌کنیم:

.... روشی که این شکنجه‌گرها بکار می‌برند، شرایط محیط، مصیبتی که بدن این محکومین بخت برگشته تا لحظه دادن جان باید تحمل کنند، همه و همه بقدری ناگوار است که یادآوری آن خون را در رگهای من به غلیان می‌آورد. بدن محکومین را با میله‌های سرخ داغ می‌کنند، چشمهای آنان را با مته سوراخ می‌کنند، سرشان را با پتک خُرد می‌کنند، در بدنشان سوراخ‌های متعدّد ایجاد کرده در آن شمع می‌گذارند، پوست کف پای ایشان را کنده پایشان را در روغن مذاب می‌گذارند و بعد به آن نعل می‌کوبند و مجبورشان می‌سازند که با همان حال در بازارها راه بروند. محکوم بدبخت کوشش می‌کند بدود اما بر زمین می‌خورد. تصور نکنید حال با یک تیر او را خلاص می‌کنند. خیر، بدن متلاشی شده این محکومین را بطور واژگون با دستهایشان از درخت آویزان می‌نمایند و آنگاه حاضران باید با طپانچه مهارت خود را با نشانه رفتن مغز و یا قلب و یا چشم محکوم نشان دهند... در اسلام چیزی به نام ترحم وجود ندارد.

(Momen 1981: 132-4)

به دستور میرزا آقاخان نوری صدر اعظم، هر گروه از متهمین بابی را به دست یکی از اصناف سپردند که آنان را بکشند تا هم از این ثواب‌ها سهم برند و هم بدینترتیب عده بیشتری را در مسئولیت خون بایان سهیم گردند. تعدادی از آن بخت برگشتگان نیز نصیب درباریان و حتی خود شاه شدند. ولی شاه یکی از پیشخدمت‌هایش را مامور کشتن بابی مزبور کرد.

در تاریخ ۱۷ اوت ۱۸۵۲ وزیر مختار انگلیس در ایران، کلنل شیل و وزیر مختار روس پرنس دالگوروکی نامه مشترکی به وزیر امور خارجه میرزا سعید خان نوشته و شاه

را از ادامه این شکنجه‌ها بر حذر داشتند:

با کمال تأسف دریافته‌ایم نسبت به کسانی که متهم به شرکت در این عمل خیانت‌آمیز و ناگوار نسبت به جان اعلیحضرت هستند شکنجه روا می‌دارند تا نام همراهان خود را فاش سازند. با آنکه در اهمیت جنایت ایشان شکی نیست ولی ما امضاء کنندگان زیر امیدواریم که اجازه ندهید چنین اقداماتی که مخالف هر اصل بدیهی انسانی است رخ دهد. ممکن است این افراد زیر فشار شکنجه نام کسانی بیگناه را بر زبان رانند ولی این امر جز اینکه سوء ظن اعلیحضرت را نسبت به افراد بیگناه برانگیزد ثمری ندارد. اعلیحضرت در جریان واقعه مهلک چند روز پیش از خود شجاعت و پایمردی نشان دادند. امیدواریم همین علو طبع و بزرگ همتی و گذشت اعلیحضرت ادامه یابد و سرمشقی در سراسر کشور باشد. خائنین باید به مجازاتی که در خور آنند برسند اما بگذارید مردم اروپا بپذیرند که پادشاه ایران روح تمدن عصر حاضر را دریافته و حاضر نیست اجازه دهد حتی به خاطر خود او در کشورش اقدام به شکنجه و زجر افراد شود.

(Momen 1981: 131)

باید دانست این نخستین بار نبود که این دو وزیر مختار نسبت به شکنجه یا قتل افراد به دولت ایران اعتراض می‌کردند. دامنه این کار مخصوصاً هنگام عزل امیر کبیر از صدارت بالا گرفت و همین دو وزیر مختار به عنوان نمایندگان سیاسی دو قدرت خارجی، صرفنظر از سیاست‌های کشورشان، در یک اصل موافقت داشتند و آن این که ناصرالدین شاه نباید امیر را به قتل رساند. شیل وزیر مختار انگلیس برای جان امیر کبیر از شاه ضمانت گرفت و دالگوروکی وزیر مختار روسیه اعضاء سفارت روس را لباس نظامی روس پوشاند و آنان را برای حفظ جان امیر و اعطای تحت‌الحمایگی روسیه به او به خانه‌اش اعزام داشت^{۱۴۳} (امانت ۱۳۸۳، ۹-۲۳۱).

پس از قتل امیر کبیر نیز دولت بریتانیا طی نامه شدیداللحنی شاه را از این عمل

^{۱۴۳} این کار به خاطر عکس‌العمل شدید ناصرالدین شاه و بیم او از عواقب آن انجام نگرفت.

دور از تمدن ملامت کرد و تهدید نمود که هرگاه نظائر این کار تکرار شود،

بر دولت انگلیس لازم خواهد شد که به دقت بپرسند که آیا شایسته فخر تاج انگلیس و لایق حقوق مملکت آدمی منش انگلستان است که وزیر مختار انگلیس مقیم مملکتی باشد که در آن جا مشاهده کند ارتکاب اموری را که آن قدر مصادم انسانیت باشد.^{۱۴۴}

(امانت ۱۳۸۳: ۹-۲۳۸)

دولت روسیه نیز با احضار سفیر ایران به وزارت امور خارجه شدیداً به واقعه قتل امیر کبیر اعتراض کرد و «این جنایت را عملی جا برانه» شمرد (امانت ۱۳۸۳: ۲۳۹). اینک واقعه دیگری شبیه قتل امیرکبیر در شرف وقوع بود. سوء قصد به جان شاه مطلب کوچکی نبود. مهدعلیا مادر شاه در پی دستگیری عاملین اصلی که در پشت سر این توطئه بودند بی تابی می کرد و از جمله بهاءالله را که از بایان معروف و پدرش از نزدیکان دربار محمد شاه بود دست اندرکار این قضیه می دانست. در محیطی چنین متشنج و پر سوء ظن، فقط یک نجوا یا اشاره کافی بود که کسی را دستگیر و بلافاصله به جرم بابی بودن با بدترین شکنجه نابود سازند.

در چنین احوالی بهاءالله، که آن زمان به میرزا حسینعلی نوری مشهور بود، بخاطر آشنائی دیرباز با خانواده نوری در منزل جعفر قلی خان برادر صدر اعظم در افجه شمیران توقف داشت. وی در آن زمان از پیروان فعال باب بود. بستگی او به این نهضت و احترامی که بایان و غیر بایان به عنوان یکی از برجستگان بایه برای وی قائل بودند بر کسی پوشیده نبود. بایان سرشناس یکی پس از دیگری دستگیری شدند از جمله شیخ علی ترشیزی از بزرگان پر شور بایه که به لقب «عظیم» شهرت داشت در قریه اوین دستگیر شد. وی قبل از ایمان به باب از مجتهدین معروف

^{۱۴۴} مؤلف قبله عالم می نویسد: این نامه «شاید یکی از شدیدالحن ترین نامه‌هایی بود که در تاریخ روابط ایران و انگلیس به قلم آمد و گناه را مستقیماً به گردن شاه نهاد. وزیر خارجه بریتانیا برای اطمینان از این که پیغامش بی کم و کسر به شاه برسد تا آن جا پیش رفت که حتی متن نامه را در لندن به فارسی ترجمه و به لاتین حرف نویسی کرد و آنگاه به تهران ارسال داشت». (امانت ۱۳۸۳: ۲۳۸)

مسلمان بشمار می‌آمد.

بهاء‌الله در افجه شمیران «نه تنها توانسته بود با رجال و بزرگان پایتخت تماس برقرار کند بلکه عظیم پیشوای بابیه را نیز دیده و در این ملاقات حتی او را از اجرای نقشه قتل شاه بر حذر داشته بود. به گفته نیل زرنندی بهاء‌الله به عظیم با تأکید هرچه تمام‌تر متذکر شد تا از طرحی که در سر پرورده دست بردارد... نقشه‌اش را محکوم کرد، [و] از عملی که قصد ارتکاب آن را داشت خود را کاملاً کنار کشید. بهاء‌الله، به این قرار به او هشدار داد که چنین کاری باعث وقوع فجایع بزرگ و بی نظیر تازه‌ای می‌گردد» (امانت ۱۳۸۶: ۲۸۸).

با شنیدن خبر سوء قصد به شاه بهاء‌الله عازم تهران شد و در سر راه در زرگنده به منزل خواهر خود نساء خانم رفت که همسر مجید آهی منشی سفارت روس بود. «قصبه زرگنده [در زمان قاجار] به صورت تیول به هیئت نمایندگی روسیه واگذار شد، وزیر مختار روسیه آنجا را اداره می‌کرد و بخشی از محوطه تابستانی سفارت به شمار می‌رفت و بنا بر این مصونیت سیاسی داشت. (قلهک نیز به همین ترتیب در اختیار انگلیسی‌ها بود)» (امانت ۱۳۸۶: ۶۲۳ پاورقی ۳۷).

مامورین دولت توانستند با شکنجه‌های جانفرسا از برخی از بابیان نام و نشان بابیان دیگری را نیز به دست آورند. وزارت امور خارجه ایران فهرستی از بابیان مظنون را طی یادداشتی در اختیار دالگوروکی وزیر مختار روسیه گذاشت و تقاضای استرداد آنان را که احتمالاً در قصبه زرگنده پنهان شده بودند نمود. نام بهاء‌الله نیز در فهرست بود و ماموران سفارت وی را در خانه شوهر خواهرش یافتند (امانت ۱۳۶۸: ۲-۲۹۱).

این تقاضا دالگوروکی را با وضع مشکلی روبرو ساخت. شاهزاده دالگوروکی به شهادت همه مورخین مردی بود اشراف زاده، تند خو، بی شکیب و آتشین مزاج. در سنت پطرزبورگ آن زمان، مرکز هنر و فرهنگ و ادبیات اروپا رشد کرده بود و سابقه سفارت در پایتخت‌های اروپائی داشت. مردی با این سابقه ناگهان در کشوری عقب مانده و واپس‌گرا ماموریت یافته بود که وزیر کشی در آن هنوز رسم بود و امیال یک شخص، یعنی شاه قاجار، می‌توانست حاکم بر جان و مال مردم باشد. از قتل قائم

مقام فراهانی آن وزیر با فرهنگ و دانش هنوز چند دهه نمی‌گذشت (۱۸۳۶ م.) که عزل امیر کبیر و بلافاصله قتل ناگوار او در حمام باغ فین کاشان رخ داد (نوامبر ۱۸۵۱ م.). کوشش‌های دالگوروکی برای نجات امیر کبیر بجائی نرسید. اینک یکسال از آن واقعه نگذشته، سوء قصد به شاه و بابی‌کشی وحشیانه‌ای با پشتیبانی دولت در کشور روی می‌داد. عمق فاجعه و قساوت و سنگدلی مردم به حدی بود که دو وزیر مختار خارجی را وادار به نوشتن نامه یاد شده در صفحات پیش کرد و شاه را از ادامه آن وحشیگری برحذر داشت. بهاء‌الله برای دالگوروکی شخصیت ناشناخته‌ای نبود. پدرش میرزا بزرگ نوری از معروفین نور و بزرگان ایران بحساب می‌آمد. منشی سفارت روس مجید آهی شوهر خواهر بهاء‌الله و طبعاً خواستار حفظ جان او بود. بنا بر این عجبی نیست که شاهزاده روس بخواهد در چنین کشور بی حساب آشفته‌ای جان کسی که همه به بیگناهی اطمینان داشتند نجات دهد. وی به بهاء‌الله پیشنهاد کرد که در سفارت روس تحصن جوید تا سفیر او را بزودی در کشور روسیه پناهندگی دهد. بهاء‌الله با سپاسگزاری از دالگوروکی این پیشنهاد را رد کرد و آمادگی خویش را برای رفتن به اردوگاه شاه اعلام داشت (Shoghi Effendi 1965: 106).

در اردوگاه پس از سه روز بازجوئی بهاء‌الله را به زندان سیاه چال تهران منتقل ساختند. زندان محل تاریک کوچکی در زیر زمین و محل فاضلاب یک حمام قدیمی بود که به نوشته خود بهاء‌الله قریب صد و پنجاه نفر از سارقین و قاتلین اغلب در وضعی ناگوار و بدون لباس کافی در آن زندانی بودند. بوی عفونت شدید تنفس را مشکل می‌ساخت و منفذی برای هوا جز در ورودی نبود. بهاء‌الله کمی بیش از چهار ماه در زندان سیاه چال بود و از زندان به فرمان دولت به عتبات تبعید گردید و به سفری رفت که بازگشت در پی نداشت. در این سفر مأموری از ایران و مأموری از سفارت روس بهاء‌الله و خانواده‌اش را همراهی کردند.

پیشنهاد دالگوروکی مبنی بر پناهندگی دادن به بهاء‌الله و اقدامات بعدی او در خلاصی بهاء‌الله از زندان را باید از دریچه انسان‌دوستی او دید. هر حدس دیگری از جمله این که این اقدام در تحکیم دیانت بابی بوده گمان‌زنی بیهوده و ساده‌لوحی است که فقط تبلیغات آخوندها می‌تواند به آن رنگ و آب بدهد.

دالگوروکی اهل دین و مذهب نبود و تمام شواهد حاکی است که از نهضت بابیه اطلاع بسیار اندکی داشت. علاقه او، از جمله به حفظ امنیت و آرامش در شهرهای مرزی ایران و روسیه بود که چند سالی پیش تر در تصرف و زیر نفوذ آن کشور رفته بود. به همین جهت هنگامی که باب در قلعه ماکو در آذربایجان زندانی بود از بیم توسعه نفوذ دین او در آن منطقه از دولت ایران خواست که باب را از قلعه ماکو به زندان دیگری دور تر از مرزهای روسیه منتقل سازند (آدمیت ۱۳۷۸: ۴۴۶). به دنبال این تقاضا باب به زندان چهریق منتقل گشت و بزودی در تبریز تیرباران شد.^{۱۴۵} چنین شخصی نمی توانست علاقه ای به توسعه و نفوذ دین جدید داشته باشد و کمک او در نجات بهاء الله جز به یک کمک انسانی و شاید اجابت خواهش منشی سفارت نمی تواند به چیز دیگری تعبیر گردد. احتمالاً میل پنهانی میرزا آقاخان نوری صدر اعظم که با پدر بهاء الله دوست نزدیک بود نیز می تواند در نفوذ او در خلاصی بهاء الله از آن مهلکه موثر افتاده باشد.

به سختی می توان وضع امیر کبیر و بهاء الله را زمانی که جان هر دو در خطر مرگ بود با یکدیگر مقایسه نمود، ولی مطالعه احوال امیر کبیر در آن دوران حساس می تواند تصویری از دوره قاجار به دست دهد و کیفیاتی که حاکم بر زندگانی یا مرگ هر دو مرد بود بر ما بنمایاند. در کشوری که هیچ دادگاه صالحه ای برای رسیدگی به کار متهمین وجود نداشت امیر کبیر برای نجات جان خود هم به وزیر مختار انگلیس، کلنل شیل، و هم به وزیر مختار روس پرنس دالگوروکی رو آورد. وقتی یک بار تقاضای پناه گرفتن او در سفارت انگلیس با عدم اعتنای وزیر مختار روبرو شد نامه دیگری به او نوشت. هراس خود را از مرگ خود و خانواده اش اعلام داشت، خود را «به دامن حمایت دولت بریتانیا» انداخت و از او تقاضای حفاظت و پناهندگی نمود.^{۱۴۶}

این نامه نه دلیل خیانت امیر کبیر بود و نه دلیل سرسپردگی او به سفارت انگلیس.

^{۱۴۵} انگلیس ها پایبند شدند زیرا هوای ملایان را داشتند و بابیه را نزدیک به حکومت و روحانیت را نزدیک به خود می دیدند. (ناطق ۱۹۸۸: ۶۷)
^{۱۴۶} برای متن کامل این نامه نگاه کنید به فصل پنجم (۸) در همین کتاب.

اگر امیرکبیر در کشوری می‌زیست که در آن نشانی از قانون و اصول انسانی بود هرگز مجبور به نگارش چنین نامه‌ای نمی‌شد و خود را به دادگاهی می‌سپرد که در حق او و شاه قضاوت کنند. اما چنین نبود. او در کشوری زندگی می‌کرد که بی‌عدالتی و ظلم مدار کار بود نه قانون و عدالت. آنچه سرنوشت امیرکبیر را رقم می‌زد و سوسه‌های مادر شاه در گوش فرزند جوانش، خوی ایلیاتی مستبدی که با هستی و وجود شاه قاجار عجین شده بود، و تملق اطرافیان فریبکار بود که همه و همه خواهان برکناری مرگ امیر بودند. به همین جهت امیرکبیر مجبور شد به قول خودش در نهایت «درماندگی» چنین تظلم نامه‌ای به وزیر مختار انگلیس بنویسد.

بر اساس تواریخ بهائی دو چیز موجب آزادی و تبعید بهاءالله از ایران گردید. یکی کوشش‌های میرزا مجید آهی، شوهر خواهر بهاءالله و منشی سفارت روس که دمی از پاننشست تا در آن ماجرای بزرگ بابی‌کشی که بیگناه و باگناه را به قتل می‌رساندند مانع قتل بهاءالله شود. دیگر که عامل اصلی بشمار می‌رفت اعتراف صریح ملا شیخ علی ترشیزی «عظیم» بود که پس از دستگیری خود را عامل اصلی سوء قصد معرفی کرد و به صراحت همراهان خود را نام برد که همگی دستگیر و به فجیع‌ترین وضع کشته شدند.

رفتن بهاءالله به قریه زرگنده و پیشنهاد وزیر مختار روس برای دادن پناهندگی به او دستاویز مخالفان دین بهائی برای انتساب این دیانت به روسیه قرار گرفت. البته اگر داستان را از نمای امروزین و در زمینه روابط دیپلماسی قرن بیست و یکم بنگریم چنین واقعه‌ای ممکن است سؤال برانگیز باشد. ولی در دورنمای زمان، وقتی وقایع را به قرن نوزدهم و سلطنت مطلقه قاجار منتقل نمائیم و وقایع مشابه آن را بررسی کنیم حتی مداخله وزیر مختار روس را در رهاندن یک بیگناه از کام مرگ امری عادی خواهیم دید. بهاءالله در کمال شجاعت خود عازم اردوی شاهی شد و روانه زندان گشت. نامه عاجزانه‌ای به هیچ‌جا نوشت ولی پنهان نداشت که مساعی وزیر مختار روس در نجاتش موثر بوده است. سال‌ها بعد وقتی از زندان ادرنه در خاک عثمانی نامه‌ای به امپراتور روس الکساندر دوم نگاشت به این موضوع اشاره کرد و از مساعی

وزیر مختار تشکر نمود^{۱۴۷} (Shoghi Effendi 1965: 106).

اعزام مأمور سفارت روس همراه با بهاء‌الله و خانواده‌اش هنگام تبعید از ایران نیز در تاریخ قاجاریه سابقه دارد. معمولاً شخصیت‌هایی که مورد غضب شاه واقع شده و جانشان با پادرمیانی یک سفارت خارجی نجات می‌یافت هنگام تبعید، برای اطمینان از سلامت ایشان، مأموری از آن سفارت همراهشان می‌شد. از جمله امین‌الدوله (عبدالله خان سردار اصفهانی) صدر اعظم فتح‌علیشاه که پس از سرنگونی از قدرت با پادرمیانی سفیر انگلیس و حمایت آن دولت عازم عتبات گردید (Amanat 1985: 939-41). هم‌چنین بود در مورد حاج میرزا آقاسی وزیر با نفوذ دربار محمد شاه قاجار که پس از مرگ شاه و رسیدن ناصرالدین شاه به سلطنت از بیم جان خود و به خاطر تباری درباریانی که مخالف او بودند، مخصوصاً مهد علیا مادر شاه جوان، ابتدا در حضرت عبدالعظیم پناهنده شد سپس با پادرمیانی دو وزیر مختار روس و انگلیس از شاه امنیت جانی گرفت و با قراول‌های دو سفارت عازم عراق گشت و یک سال بعد در همانجا وفات یافت (Amanat 1987: 183-8).

همانطور که گفتیم بهاء‌الله در آن زمان یکی از سران و فعالان بابیه بود. ادعای خود را مبنی بر این که بنیان‌گذار دین جدیدی به نام بهائی است دوازده سال پس از ورود به عراق در بغداد آشکار ساخت. زندانی شدن بهاء‌الله در سیاه چال و نجات او به کوشش وزیر مختار روسیه و بعدها نامه تشکر او به تزار روس در تمام کتاب‌های تاریخی بهائی آمده و به هیچوجه درباره آن پنهان کاری نشده است.

دو مورد دیگر نیز دستاویز مخالفان بهائیت برای انتساب آن دیانت به روسیه تزاری شد. یکی جمع شدن بسیاری از بهائیان ایران در عشق‌آباد روسیه و دیگر دستگیری و مجازات قاتل یک نفر بهائی در همان شهر. پس از آنکه دولت روسیه تزاری مناطق آسیای مرکزی را به تصرف خود درآورد و شروع به آبادانی آنجا نمود جمع زیادی از ایرانیان، بهائی و غیر بهائی، از شهرهای مختلف مخصوصاً از خراسان روانه آن

^{۱۴۷} بهاء‌الله از زندان ادرنه نامه‌هایی به سران کشورهای دنیا فرستاد و آنان را به صلح و آشتی و خلع سلاح دعوت کرد. نامه به تزار روس در همین زمینه است که در آن او را یادآور یاری وزیر مختار روسیه در نجات خود می‌نماید (بهاء‌الله ۱۹۹۶: ۵۱).

سرزمین شدند. محمد حسن خان اعتمادالدوله در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد (۵ جمادی الثانی ۱۲۹۹ [۲۴ آوریل ۱۸۸۲]):

دیروز ایلچی [سفیر] روس می‌گفت رعایای خراسان بواسطه قرب جوار ما به خاک خراسان، بعد از فتح گوگ تپه و عشق آباد، دسته دسته بواسطه تعدّیات حکمران خراسان بما پناه می‌آورند و رعیت ما می‌شوند.

(بامداد ۱۳۵۷: ۳۱۴)

این امر در مورد تعداد فراوانی از بهائیان ایران که بخاطر ظلم مداوم مآلها و حکمرانان شهرها در اضطراب و عدم امنیت جانی بسر می‌بردند صادق بود.^{۱۴۸} بهائیان در آن شهر مدارس دخترانه و پسرانه و هم‌چنین نیایشگاه [مشرق‌الاذکار]^{۱۴۹} بزرگی ایجاد کردند و تعدادشان رو به فزونی گذاشت. اما در عشق‌آباد روسیه نیز از تعصب و آزار هم‌میهنان شیعه خود در امان نبودند. روز ۱۲ محرم سال ۱۳۰۷ ه.ق. [= ۸ سپتامبر ۱۸۸۹] یک بهائی به نام حاجی محمد رضا به ضرب قمه در بازار شهر عشق‌آباد از پای در آمد و با این عمل جامعه ایرانی دچار تشنج شد. برخی از مسلمانان به هم تبریک می‌گفتند و عقیده داشتند باید از فرصت سود جست و تعداد بیشتری از بهائیان را کشت. برخی دیگر نیز سر به تأسف و اندوه تکان می‌دادند. طبعاً بهائیان با نگرانی شدید بیم وقوع حوادث مشابهی داشتند. این قتل دولت روسیه را در آن منطقه با وضع جدیدی روبرو می‌ساخت و قدرت آن دولت را برای ایجاد نظم

^{۱۴۸} شبیه این واقعه در زمان پیامبر اسلام رخ داد که به خاطر وضع خطرناک مسلمین در مکه پیغمبر دستور داد جمعی از ایشان از جمله جعفر بن ابیطالب از بنی‌هاشم و عثمان بن عفان از بنی امیه، و عبد الله بن جحش و زبیر بن عوام از بنی اسد و عبد الرحمن بن عوف از بنی زهره و دیگران به حبشه فرار کردند و در پناه امپراطور مسیحی آنجا قرار گرفتند. در روایات اسلامی هم‌چنین از نامه‌ای گفتگو می‌شود که پیامبر اسلام به امپراطور حبشه نگاشت و از او سپاسگزاری کرد و دیدگاه‌های اسلام را در مورد مسیحیت بیان داشت. نگاه کنید به: رسولی محلاتی، *درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام* جلد ۳ صفحه ۱۹۰ به بعد.

^{۱۴۹} هر مشرق‌الاذکار بهائی دارای نُه در به نشان نُه دین عمده جهان است. پیروان هردینی می‌توانند در آنجا حضور یابند و مطابق اعتقاد دینی خود به نیایش پردازند.

به چالش می‌گرفت. چهار نفر مسبب قتل را بلافاصله دستگیر و محاکمه کردند و در دادگاه حکم اعدام دو نفر و تبعید دو تن دیگر را به سبیری صادر نمودند. این نخستین بار در تاریخ دیانت بهائی بود که قاتل یک بهائی به مجازات می‌رسید. برای مردمی که در ایران خونشان به فتوای ملا و همکاری حاکم مباح بود و قاتلین بهائیان با سربلندی در اجتماع عزیز می‌شدند اینک مجازات یک قاتل واقعه‌ای تاریخی بشمار می‌آید. باید از این نکته نگذشت که بهائیان از حق خود گذشتند و قاتل مزبور به حد اکثر مجازات محکوم نشد.^{۱۵۰} بهائیان از اقدام قاطع و سریع حاکم عشق‌آباد شادمان شدند زیرا آن را نویدی برای زندگانی آسوده و بدون خطر می‌دیدند. با انتشار این خبر در ایران بر تعداد مهاجران بهائی به عشق‌آباد افزوده شد - بویژه آنکه موج دیگری از ستم و آزار نیز در سالهای ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۱ منطقه‌های اصفهان، یزد، تهران و خراسان را فرا گرفته بود. چندی بعد بهاء‌الله از زندان عکا نامه‌ای به امپراطور روس مبنی بر تشکر خود به خاطر اجرای عدالت در کشورش نگاشت که موجود است (مؤمن ۲۰۰۶: ۳۴).

شاید خوانندگان ما باور نکنند که تنها دلایل مخالفان بهائیت در حمایت دولت روسیه تزاری از بهائیان و اینهمه هیاهویی که با آن اذهان مردم را آلوده می‌کنند همین دستاویزی به کتابی سراپا جعلی و دروغ به نام یادداشت‌های کینیاژ دالگوروکی، و چند واقعه‌ای باشد که در بالا از آن گفتیم. شاهد این مطلب آخرین مقاله‌ای است که در این زمینه در ایران نگاشته شده و البته باید شامل آخرین تحقیقات تاریخی و علمی باشد. این مقاله در روزنامه خراسان با عنوان «نگاهی به نقش قدرت‌های استعماری در ایجاد حمایت از بهائیت» آمده است.^{۱۵۱}

دربارهٔ تهمت هم‌بستگی بهائیان با انگلیس

دلایلی که بر حمایت انگلیس از بهائیان ارائه می‌شود از دلایل ارتباط دین بهائی

^{۱۵۰} برای تاریخچهٔ جامعهٔ بهائی در عشق‌آباد و کشته شدن حاجی محمد رضا و محاکمهٔ قاتلین اونک: (مؤمن ۲۰۰۶: ۴-۳۳؛ اصفهانی ۲۰۰۹: ۳۶-۳۰۷).

^{۱۵۱} روزنامه خراسان شماره ۱۷۰۱۲ تاریخ ۲ تیرماه ۱۳۸۷ [= ۲۳ ژوئن ۲۰۰۸].

با روسیه کم مایه‌تر و در هم‌تر است. عامل موثر در باور این تهمت همان جو حاکم بر تفکر اجتماعی در ایران است که در هر واقعه‌ای انگشت انگلیس را موثر می‌دانند. کتاب دانی جان ناپلئون که شهرت آنچنانی یافت و طنزی فکاهی تلقی گردید در واقع بیان یک درد اجتماعی بود که چگونه به تصور برخی، ملت ایران در طول تاریخ خود همواره دست بسته منتظر سرنوشتی که دولت انگلیس برایش مقدر داشته نشسته و هیچ اراده‌ای برای تعیین سرنوشت خود نشان نداده است. بزرگترین حربه‌ای که این افراد برای اثبات هم‌بستگی بهائیان با انگلیس در دست دارند عکسی است که در سال ۱۹۲۰ م. در مراسم دادن لقب سر به عبدالبهاء برداشته شده و در کتاب‌های بهائی نیز چاپ شده است.

دادن لقب سر Sir به عبدالبهاء

لقب Sir یکی از چندین لقب افتخاری است که دولت انگلستان و یا دربار آن کشور به شخصیتی اهداء می‌کند. بزرگترین لقب و نشان امپراطوری انگلستان Garter (بند جوراب) است که در سال ۱۳۴۸ م. توسط ادوارد سوم ایجاد شد. این نشان فقط به افراد بسیار مهم از خانواده سلطنتی اعطا می‌شود و خود دارای نشان‌ها و درجاتی است. پس از آن از لحاظ اهمیت نشان Thistle (بوته خار) قرار دارد که اصل آن از دربار اسکاتلند است. در مجموع، دو نشان بالا قدیمی‌ترین و محترم‌ترین نشان‌ها و لقب‌هایی است که از طرف دربار انگلیس به افرادی داده می‌شود. از دیگر نشان‌ها که بگذریم باید به نشان و لقب Knighthood اشاره کنیم که در سال ۱۹۱۷ توسط ژرژ پنجم پادشاه انگلستان ایجاد شد تا به افراد نظامی یا غیر نظامی که در دوران جنگ خدماتی انجام داده بودند اعطاء شود. یک سال بعد بخش نظامی از این نشان جدا شد و از آن پس این نشان منحصراً افراد غیر نظامی را شامل گردید. این نشان نیز به پنج درجه مختلف تقسیم می‌شود از جمله درجه Knight of the British Empire (KBE) یعنی نشانی که تقدیم عبدالبهاء گردیده است و عنوان Sir را با خود دارد. این لقب به کسانی داده می‌شود که خدماتی به جامعه کرده باشند، شخصیت

اجتماعی و دینی و علمی بزرگی باشند، و یا از شیوخ و بزرگانی بشمار آیند که به خاطر دانش و مقامشان مورد احترام و ستایش قرار دارند. یک نگاه کوچک به اسامی چند تن از کسانی که این نشان را دریافت داشته‌اند این تنوع و وسعت را نشان می‌دهد. از زمان تأسیس این نشان تا به امروز عده زیادی از اساتید دانشگاه‌ها، برندگان جوایز نوبل، ورزشکاران، صاحبان صنایع و بازرگانان، هنرمندان، و نیز کسانی که خدماتی به جامعه خود یا عالم کرده‌اند چنین لقبی دریافت داشته‌اند و هیچ یک از آنان نه جاسوس انگلیس بوده‌اند و نه هرگز تصور جاسوسی در مغزشان خطور می‌کرده است.

برای مثال به چند تن از ایشان اشاره می‌کنیم: علامه محمد اقبال از پیشروان نهضت تجدد و اتحاد اسلامی، شاعر و فیلسوف بلندآوازه مسلمانان در شبه قاره هند. (دکتر شریعتی کتابی بنام «اقبال معمار تجدید بنای اسلام» نوشته و جمهوری اسلامی تصویر او را بر تمبری چاپ کرده). در هیچ نشریه‌ای اقبال را به این خاطر جاسوس انگلیس ننمایدند ولی حتی امروزه از او با لقب «سر» یاد می‌کنند. ادmond هیلری Sir Edmund Hillary کوهنورد؛ پاول مکارتنی Sir Paul McCartney عضو گروه موسیقی بیتل؛ هنری دیل Sir Henry Dale جامعه شناس و برنده جایزه نوبل در سال ۱۹۳۶. این اسامی بالغ بر ۶۴۰ تن می‌شود و خوانندگان می‌توانند در دانشنامه بریتانیکا به آن مراجعه نمایند. هم‌چنین دانشنامه ویکیپدیا صورت دریافت کنندگان این نشان‌ها را بر اساس کار و خدمات ایشان در طبقه دسته‌بندی کرده مثل: تأثر و سینما، علم، اکتشافات، ورزش، سیاست، نظام و ارتش، دین، پزشکی، تعلیم و تربیت و غیره. در رشته خدمات انسان دوستانه از جمله نام عبدالبهاء (۱۹۲۰)، آلبرت شوایتزر (۱۹۵۵) و مادر ترزا (۱۹۸۳) دیده می‌شود.^{۱۵۲}

عبدالبهاء قریب شصت سال عمر خود را در منطقه عکا و حیفا گذرانده و از احترام فراوان اهالی برخوردار بود. شخصیت جذّاب، دانش فراوان، و محضر گرم و لذت بخش او باعث می‌شد که جمعی از رجال و بزرگان عکا و حیفا پروانه‌وار دور او باشند و صحبتش را غنیمت شمرند. مهربانی و عشق فراوانش به همه، مخصوصاً فقرا

^{۱۵۲} http://en.wikipedia.org/wiki/List_of_honorary_British_Knights#Humanitarian

و محتاجین او را به صورت پدر مهربانی درآورده بود که حاجت هر دردمندی را بر می‌آورد. روزهای جمعه فقرا از صبح به صف جلوی منزلش می‌ایستادند تا از محبت او و سگه‌هایی که در دستشان می‌گذارد بهره‌مند گردند. دکتر حبیب مؤید در خاطرات خود از عشق و احترام مفراط مردم قریه ابوسنان به عبدالبهاء می‌نویسد. در آن قریه چند زارع بهائی ایرانی زندگی می‌کردند که عبدالبهاء گاه برای سرکشی ایشان به آنجا می‌رفت. مؤید می‌نویسد اهالی دروژی مذهب ابوسنان مخصوصاً رهبران ایشان شیخ سعید و شیخ سلمان او را از مقدسین بشمار می‌آوردند اطافی که در آن شبها بسر می‌برد متبرک می‌دانستند و شب‌های جمعه در آنجا شمعی روشن می‌کردند (مؤید ۱۹۹۸: ۱۳۷).

سفرهای پر اهمیت عبدالبهاء پس از رهائی از زندان به ممالک غربی و گسترش دیانت بهائی در مناطق مختلف هزاران تن دیگر را با شخصیت بارز او آشنا ساخت و لقب پیامبر صلح را نصیب او ساخت. پیش از آن در سفرهای کوتاهی که به بیروت داشت، در ملاقات‌هایش با رهبران فکری عرب، تاثیر فراوانی بر آنان گذارد. دانش شگرف و هوش سرشار عبدالبهاء و اطلاعات او در زمینه‌های فلسفه و ادبیات و ادیان اعجاب ایشان را بر می‌انگیخت.

جنگ اول جهانی، منطقه فلسطین یعنی محل زندگانی عبدالبهاء را که بخشی از امپراطوری عثمانی بود نیز در بر گرفت. چندین سال جنگ مصیبت بار وضع همه مردم عثمانی از جمله ساکنان فلسطین را ناگوارتر از آنچه بود کرد. دکتر حبیب مؤید در خاطرات خود می‌نویسد:

اوضاع جنگی روز به روز شدیدتر می‌شد، وضع زندگی و تهیه آذوقه هر روز مشکل‌تر می‌گردید، اضطراب و نگرانی هر آن رو به فزونی بود. قدرت به دست یک عده نظامی خونخوار افتاده بود و حساب و کتابی در بین نبود. روز بخور و بیچاپ مامورین عثمانی بود... کسی نه صاحب مال خود بود نه صاحب جان. در رأس حکومت اشخاص بی ایمان و سفاک و بی باک قرار گرفته بودند ... روز کینه‌جوئی و تصفیه حساب پاشاهای عثمانی بود. جمال پاشا فرمانده مستقل جلاد غریبی بود. او یکی از افسران و سران ترکان جوان

(ژن ترک) بود. سپاه بیشماری تهیه کرده بود و می‌خواست حمله به مصر و شمال سوئز بکنند... آنچه آذوقه و ملبوس و اسلحه و پول و اندوخته بانکی و انبار غله هر جا سراغ داشتند ضبط نمودند و همه را به عنوان احتیاجات قشونی می‌گرفتند... آنچه ظلم و فحشا و تعدی و تهمت و افترا و جنایت و خیانت بود برای نیل به مقصود پلید خود به کار می‌بردند و اسمش را کمیته دفاع وطن می‌گذاشتند...

(مؤید ۱۹۹۸: ۱۳۳)

در طول جنگ عبدالبهاء کوشش خود را برای کمک به مردم ستم کشیده چند برابر کرد. از جمله از بهائیان دهکده عدسیه و دیگر نقاط خواست که ذخیره غله خود را به عکا بفرستند تا با ترتیب مخصوصی بین مردم فقیر تقسیم شود (فیضی ۱۹۷۱: ۲۵۷).

در سال ۱۹۱۸ با پایان یافتن جنگ و شکست آلمان و متحدین آن کشور، امپراطوری وسیع عثمانی در مرزهای کنونی که کشور ترکیه باشد محدود گردید. سرزمین فلسطین جزء بخشی بود که تحت قیمومت انگلیس‌ها قرار گرفت. در سرزمینی که سال‌ها با فساد و رشوه مأموران ترک اداره می‌شد و خدمات اجتماعی و شهری نامی بیش نبود انگلیس‌ها به ترمیم خرابی‌ها و اصلاح امور پرداختند. شخصیت عبدالبهاء برای ایشان ناشناخته نبود. در طول جنگ نگرانی بهائیان انگلیسی از جان عبدالبهاء و خانواده او آنقدر شدید بود که با مراجعه به وزارت امور خارجه آن کشور خواستار آگاهی از سلامتی او و حفظ جانش گردیدند. مقام بلند و مورد احترام عبدالبهاء و آوازه او به انسان‌دوستی و راستی و پاکی موجب گردید که مقامات ارتش انگلیس در مورد اصلاح وضع مردم و شهر نظر او را جویا کردند. عبدالبهاء اطلاعات نظامی و سیاسی نداشت. اما می‌دانست محرومیت در کدام منطقه شدید است. کجا حتی آب مشروب ندارد، نیاز مردم به دکتر و دارو تا به چه درجه‌ای است و کجا بیش از همه از لحاظ آذوقه در مضیقه‌اند. چنین راهنمایی‌هایی در راحتی مردم فلسطین بسیار موثر می‌افتاد و موجب کمک رسانی فوری به آنان می‌شد.

با توجه به این حقایق، و کمک‌های عبدالبهاء به مردم فلسطین است که می‌توان دادن لقب سر را به عبدالبهاء مورد بررسی قرار داد. اما نباید گمان رود که تصمیم دادن این لقب افتخاری در پشت درهای بسته مقامات سیاسی یا نظامی انگلیس در لندن گرفته شد. در ۱۸ ژوئیه ۱۹۱۹ فرماندار غیر نظامی مناطق اشغالی جنوبی در فلسطین پیشنهاد تقدیم لقب سر را به عبدالبهاء به خاطر خدمات ذیقیمت او به سرفرماندهی نیروهای انگلیس در مصر فرستاد. این نامه در تاریخ ۷ اوت ۱۹۱۹ به وزارت جنگ در لندن ارسال شد. روز ۳ سپتامبر ۱۹۱۹ این نامه از وزارت جنگ برای لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس فرستاده شد. در وزارت امور خارجه به این درخواست با تأمل رسیدگی کردند زیرا بیم آن داشتند که دادن لقب سر به عبدالبهاء در روابط انگلیس با ایران تأثیر نامطلوب بگذارد. لذا از سفیر انگلیس در ایران و نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه ایران در این مورد استعلام گردید. هر دو پس از چندی اعلام داشتند که مخالفتی با دادن این لقب ندارند. پس از این مقدمات پیشنهاد برای تصویب پادشاه انگلستان به دربار فرستاده شد و دربار انگلیس در پاسخ کوتاهی موافقت خود را با دادن لقب و نشان آن اعلام داشت (-Momen 1981: 343).

مراسم اهداء نشان به عبدالبهاء در روز ۲۷ آوریل ۱۹۲۰ با حضور روسای ادارات فلسطین، شیخ محمد مراد مفتی مسلمانان حیفا، فرماندار ارتش انگلیس در حیفا، و دیگر رجال انجام گرفت و عکسی نیز برداشته شد. عبدالبهاء در طول عمر خود هرگز لقب مزبور را بکار نبرد. دادن و گرفتن این لقب نه محرمانه بود و نه نشان حمایت انگلیس از عبدالبهاء تلقی گردید بلکه قدردانی آن کشور را از خدمات انسانی او بیان می‌داشت.

آنچه در بالا آمد مقایسه کنید با ردیه‌ها و مقالاتی که در برخی از روزنامه‌های ایران درج می‌شود و عکسی که در این مراسم برداشته شده دلیل بر جاسوسی و وابستگی بهائیان به انگلیس وانمود می‌سازند.

عبدالبهاء در ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱ در شهر حیفا درگذشت در حالی که شخصیت والایش برای هم‌میهنانش ناشناخته ماند. جز بهائیان که به خاطر آشنائی با آثار و

افکار او این شخصیت بزرگ را می‌ستودند دیگر ایرانیان به خاطر تبلیغات ضد بهائی‌مآلیان نه تنها با زندگانی و آثار این ایرانی استثنائی آشنا نشدند بلکه در فحاشی‌های علیه بهائیان نام او را هم اضافه می‌کردند.

*

از آنجا که عبدالبهاء و شخصیت او در ایران نادیده گرفته شده و دچار فراموشی عمدی گردیده ناچار به قضاوت‌هایی از چند تن از مورّخین بلندپایه لبنانی و مصری که با عبدالبهاء آشنائی داشته‌اند می‌پردازیم، و در آن میان اظهار نظر یک محقق ایرانی را نیز نقل می‌کنیم. از میان صدها اظهار نظر مثبت و تمجید آمیز درباره شخصیت و دانش عبدالبهاء از دانشمندان، مستشرقین، روزنامه نگاران و شخصیت‌های غربی، فقط به نقل قولی از ادوارد براون محقق برجسته انگلیسی که از عبدالبهاء در زندان عکا ملاقات کرده اکتفا می‌نمائیم. شکیب ارسلان نویسنده و اندیشمند نامی لبنانی (۱۸۶۹-۱۹۴۶)، که لقب «مجاهد کبیر» و «امیرالبیان» گرفته در مورد او می‌نویسد:

... عبدالبهاء آیتی از آیات بزرگ خدا بود. خداوند جمیع حقایق بزرگی و اصالت و نجابت و فضائل و مناقب را در وجود او جمع فرموده بود. بسیار نادر و کمیابند کسانی که به این همه کمالات علمی و روحانی آراسته باشند... آخرین درجه عقل و حکمت را دارا بود... در اصالت رأی و نظر عمیق و قوت برهان و محکمی استدلال نظیری برای او نبود... در عظمت اخلاق و علم در مقامی بود که اگر کسی بگوید عبدالبهاء فرید [یگانه] دهر و وحید عصر و اعجوبه دوران است راه مبالغه نپیموده است.

(فیضی ۱۹۷۱: ۳۷۴-۳۶۷) ۱۵۳

استاد سلیم افندی قبعین نویسنده و ادیب معروف فلسطینی می‌نویسد: ۱۵۴

۱۵۳ اصل عربی مقاله شکیب ارسلان در این مأخذ آمده است.
۱۵۴ برای آگاهی از تالیفات وسیع او نگاه کنید به لغت نامه دهخدا زیر واژه «قبعین». برای شرح حال او نگاه کنید به ویکیپدیا عربی.

... مجالس حيفا و عكا وقتی که به انوار حضرت عباس افندی [عبدالبهاء] نورانی می‌گشت، روح و جوهر علم و ادب و فلسفه و حکمت بر فضای آن مجالس حکمفرما می‌شد و قلوب تشنه و نفوس پژمرده را سیراب می‌کرد...

(قبعین ۱۹۲۲: ۱۲۰)

شیخ محمد عبده اندیشمند اصلاح طلب دینی و مفتی الازهر (۱۸۴۹-۱۹۰۵) می‌نویسد:

... عباس افندی [عبدالبهاء] مشهورتر از آن است که نجابت و شرافت او معرفی گردد... دارای بیانی فصیح و صورتی شکوهمند، محترم و با وقار و در اعلی درجه ادب و کمال است، ما او را مردی بزرگوار و جوانمرد می‌دانیم که دارای بیانی فصیح، چهره‌ای شکوهمند، محترم و با وقار و در نهایت درجه ادب و کمال است..

(قبعین ۱۹۲۲: ۱۲۳)

ادوارد براون مستشرق و ایران شناس (۱۸۶۳-۱۹۲۶)، نخستین اروپایی که نهضت بابی و بهائی را به دقت و از نزدیک مطالعه کرده بود، در سال ۱۸۹۰ در عکا از بهاء‌الله و عبدالبهاء دیدن کرد. از ملاقات خود با عبدالبهاء در عکا اینطور نگاهشته است:

کمتر کسی را دیده‌ام که دیدارش این همه در من تاثیرگذارده باشد. شخصی بلند قامت، دارای اندامی موزون و محکم و قامتی استوار، عمامه کوچکی بر سر داشت و از پیشانی بلند و قوی او کمال عقل و هوش و اراده‌ای محکم و خلل ناپذیر نمایان بود. چنین بود احساسی که از نخستین برخورد با او داشتم. جلسات پی در پی ملاقات با عباس افندی [عبدالبهاء] و گفتگو با او، بر احترامی که در دیدار اول برایم حاصل شده بود افزود. سخنان فصیحی که در هر موضوع تازه بدون تأمل ایراد می‌داشت، آمادگی او برای بحث، نکته‌دانی و ظرافت و قدرت او در وصف مطالب و شاهد آوردن امثله، احاطه بی نظیر او

در کتاب‌های مقدس یهودیان مسیحیان و مسلمانان از نوادر و حتی در میان هم‌نژادان او [ایرانیان] که آگاه بر نکات و لطائف مسائلی بی نظیر بود. این صفات که با رفتاری شکوهمند و پر لطف و مهربانی همراه بود همه تردید مرا که چرا عباس افندی حتی ماوراء حوزه پیروان پدر خود از چنین احترام و ستایشی برخوردار است برطرف کرد. در مورد بزرگواری و عظمت این مرد هر کس او را دیده باشد نمی‌تواند تردیدی به خود راه دهد.

(Browne 1891: xxxvi)

علامه محمد قزوینی که شرح دیدار خود را با عبدالبهاء در پاریس نگاشته می‌نویسد:
...من چند سؤال راجع به اسماعیلیه از او کردم، چون در آن حین مشغول طبع جلد سوم جهانگشای جوینی بودم. عبدالبهاء همه را جواب متین و صحیح داد...

(قزوینی ۱۳۲۷: ۳۳-۱۲۴)

درباره هم‌بستگی بهائیان با صهیونیسم

تهمت هم‌بستگی بهائیان با کشور اسرائیل و صهیونیسم از بزرگترین و موثرترین حربه‌هایی بود که پس انقلاب اسلامی علیه بهائیان به کار گرفته شد. سبب این تهمت یکی اشاراتی در آثار اولیه بهائی در مورد جمع شدن یهودیان در فلسطین است و دیگر حضور مرکز جهانی بهائی در شهر حیفا در اسرائیل.

بهائی‌ستیزان معمولاً به این حقیقت آگاه نیستند که وعده جمع شدن یهودیان در خاک فلسطین از بشارات قرآن است نه آن که خواسته و اراده بهائیان باشد: «و قلنا من بعدہ لبنی اسرائیل اسکنوا الارض فاذا جاء وعد الاخره جننا بکم لفیفاً: و گفتیم سپس به بنی اسرائیل که در زمین ساکن شوید و هنگامی که وعده آخرت رسد گرد می‌آوریم شما را به هم در اجتماعی گوناگون (سوره الاسراء ۱۰۳)» و در سوره بقره آمده است: «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم و انی فضلتمکم علی العالمین: ای بنی اسرائیل به یاد بیاورید نعمت‌های مرا که به شما بخشیدم و به

درستی که من برتری دادم شما را بر اهل جهان» (سوره بقره، ۴۸). حضور مرکز جهانی بهائی در اسرائیل نیز مربوط به دیروز و امروز نیست بلکه سابقه تاریخی یکصد و شصت ساله دارد و به دوران ترکان عثمانی که آن منطقه را تحت تصرف داشتند باز می‌گردد.

پس از تبعید بهاء‌الله و همراهانش به بغداد، دولت ایران که از ازدیاد جمعیت ایشان در نزدیکی مرزهای خود نگران شده بود خواهان تبعید بهائیان به مناطق دورتری شد. در نتیجه به فرمان سلطان عثمانی بهائیان ابتدا از بغداد به استانبول سپس به شهر ادرنه و پس از آن در سال ۱۸۶۸ به شهر خرابه‌دوره افتاده‌ای به نام عکا منتقل گشتند. بهاء‌الله و همراهان در یکی از اطاق‌های سربازخانه آن شهر زندانی شدند و سال‌ها بعد بهاء‌الله در همانجا وفات یافت و در نزدیکی عکا مدفون گشت. بعدها، باز در زمان حکومت عثمانی بهائیان بقایای جسد باب که مدت شصت سال در ایران پنهان بود به فلسطین بردند و به دست عبدالبهاء [فرزند و جانشین بهاء‌الله] در یکی از ارتفاعات کوه کرمل در شهر حيفا مدفون گشت.

دولت عثمانی با انقلاب ترکان جوان و جنگ اول جهانی دستخوش تحولات فراوان شد. در آن جنگ آلمان و هم‌پیمانانش از جمله ترکیه شکست خوردند. خلافت عثمانی بر افتاد و آن امپراطوری وسیع در مرزهای کنونی خلاصه گردید. پس از پایان جنگ جهانی دوم، دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ در آن بخش از عثمانی سابق که به فلسطین مشهور بود تشکیل شد.

نهضت صهیونیسم که هدف اصلی آن تأسیس اسرائیل بود توسط یک روزنامه نویس اطریشی مجاری در حدود قرن بیستم میلادی به وجود آمد و سالیان دراز طول کشید تا کوشش‌های آنان و شرایط بین‌المللی تأسیس دولت اسرائیل را میسر سازد. نه بهائیان که آن زمان جمعیت اندکی بودند نفوذی در ایجاد اسرائیل داشتند و نه نهضت صهیونیسم سهمی در ایجاد و حمایت از دیانت بهائی داشت.^{۱۵۵}

^{۱۵۵} امروزه حتی مسلمانانی در کشورهای مختلف یافت می‌شوند که با نهضت صهیونیسم موافقت و تأسیس کشور اسرائیل را بر اساس بعضی از آیات قرآن (الاسراء، ۱۰۳ و بقره ۴۷) و کتاب انجیل صحه می‌گذارند. برای آگاهی از آن می‌توان به منابع مختلف رجوع کرد. از

چند عامل دست به دست هم داد و در نتیجه فرصت خوبی به دست رهبر انقلاب آقای خمینی افتاد که بهائیان را با صهیونیسم ارتباط دهد و آن را به عنوان حربه‌ای علیه حکومت شاه بکار برد.

اول آنکه: ایران بر خلاف چندین کشور مسلمان دیگر کشور اسرائیل را در همان سال ۱۹۴۸ به رسمیت شناخت^{۱۵۶} و در سال‌های قبل از انقلاب با آن کشور دارای روابط دوستانه و داد و ستد تجاری شد. این موضوع همواره دستاویزی برای خشم روحانیون علیه شاه بود ولی در سال‌های اول هرگز پای بهائیان به میان نیامد.

دوم: نخست وزیر ایران هویدا اگر چه شخصی عرفی (سکولار) بود و به مسلمانی تظاهر می‌کرد، اما به خاطر آنکه پدر بزرگش زمانی بهائی بود از سوی ملّایان در چسب بهائی خورد و این برجسب به چند تن دیگر از اعضاء دولت او که نامشان شباهتی با نام‌های بهائیان داشت و یا یکی از بستگان دورشان بهائی بود زده شد. در حالی که هیچ کدام بهائی نبودند و بارها این موضوع را تکذیب کردند. خود ملّاهای هم به این موضوع وقوف داشتند ولی پای منافع سیاسی ایشان در میان بود و نمی‌شد به آسانی از این فرصت گذشت.^{۱۵۷}

با نفرتی که در طول یک قرن و نیم ملّایان از کلمه بهائی در مردم ایجاد کرده بودند در مبارزه نهائی علیه شاه اینان رابطه ایران را با اسرائیل، حضور مراکز بهائی را در حیفا و عکا، و شایعه بهائی بودن دولت هویدا را در هم ساختند و برای رویارویی با شاه حکومت ایران را متهم به بهائیت کرده شاه را مورد حمله قرار دادند. معلوم است که در مبارزه‌ای این چنین کسی دنبال منطق و دلیل نمی‌گردد بلکه هر چیز که هیجان و شور مردم را بیشتر برانگیزد آن مباح تر است. از جمله شعارهای آقای خمینی در بیانات خود قبل از انقلاب اسلامی اینست:

وای بر این مملکت؛ وای بر این هیات حاکمه! وای بر این دنیا! وای بر ما!
وای بر این علمای ساکت! وای بر این نجف ساکت! این قم ساکت

جمله نگاه کنید زیر کلمه Zionism در انسیکلوپدی ویکیپدیا Wikipedia در اینترنت.

^{۱۵۶} ابتدا به صورت دوفاکتو. de Facto.

^{۱۵۷} در مورد شایعه بهائی بودن هویدا و وزارتیش نگاه کنید به کتاب اول، فصل پنجم (۱۲).

است. این تهران ساکت است. این مشهد ساکت! این سکوت مرگبار اسباب این می‌شود که زیر چکمه‌های اسرائیل، به دست همین بهائی‌ها، این مملکت ما؛ این نوامیس ما، پایمال شود... اگر همه علمای اسلام یک مطلبی را بگویند حالا که خطر بر اسلام وارد شده و آن خطر یهود است و حزب یهود- که همین حزب بهائیت است- این خطر که حالا نزدیک شده. اگر آقایان، علمای اعلام، خطباء، طلاب، همه با هم هم صدا بگویند که آقا ما نمی‌خواهیم که یهود بر مقدرات مملکت ما حکومت کند.

دین شما مردم مسلمان در معرض مخاطره و هجوم قرار گرفته است. دولت شما می‌خواهد به دست بهائی‌ها و اسرائیلی‌ها شما را از بین ببرد. بدانید که دولت شما به دو هزار بهائی هریک پانصد دلار کرایه داده که به لندن بروند جمع شوند و علیه قرآن و پیغمبر شما تصمیم بگیرند.^{۱۵۸}

این بیانات آقای خمینی مربوط چندین سال پیش از انقلاب اسلامی است، زمانی که لازم بود ایشان از تمام وسایل برای برانگیختن مردم علیه رژیم شاه بهره بگیرد. آقای خمینی روانشناس خوبی بود و راه برانگیختن احساسات مردم را می‌دانست. مقام دینی او نیز موجب می‌گشت هر چه بگوید مردم ناراضی بپذیرند. ولی ما از خوانندگان خود می‌خواهیم یک بار دیگر آن سخنان را بخوانند و انصاف دهند که آیا جز مقداری سخنان پر هیجان ولی بدون ارتباط با یکدیگر چیز دیگری هست یا نه. این تهمت‌ها کوچک‌ترین مدرک و دلیلی پشت سر نداشت و وقتی انقلاب پیروز شد انقلابیون نتوانستند در اسناد ساواک و دولت و ارتش و نیز در اسناد ضبط شده از مراکز بهائیان کوچکترین سند و یادداشتی که ارتباط بهائیان را با صهیونیسم نشان دهد بیابند. اما همین شعارها و تبلیغات زمینه‌ساز کشتار بهائیان به دست گروه‌های گوناگون از آغاز انقلاب شد. به خاطر همین شعارها و تبلیغات توخالی حتی بسیاری از رهبران انقلاب و مردم باور داشتند که بهائیان در زمان شاه در امور کشور صاحب

^{۱۵۸} صحیفه نور جلد ۱، ص. ۲۷۷ در پایگاه اینترنتی:

<http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=19673&ParentID=6171&Language=1>

رأی و دخیل و دارای نفوذ بوده‌اند.^{۱۵۹}

از پیروزی انقلاب اسلامی اکنون سه دهه گذشته و به جای آن که به قول آقای خمینی «یهود بر مقدرات مملکت ما حکومت کند» اینک آخوندها و روحانیون هستند که بر مقدرات مملکت ما حکومت می‌کنند. عدم دستیابی به هر سند و مدرکی به دولت انقلابی ثابت کرد که بهائیان نه جاسوس قدرت خارجی بودند و نه با صهیونیسم ارتباط داشتند. در این سی سال دولت اسلامی نیز با آن سازمان امنیت گسترده و عریض و طولیش، که در پستوی هر خانه‌ای سر می‌کشد، نتوانسته مدرکی که دال بر جاسوسی بهائیان برای صهیونیسم و ارتباط با ایشان باشد ارائه دارد. اما تهمت مزبور مانند حربه‌ای جاودانی در دست رژیم اسلامی باقی ماند و هنوز هم برای مبارزه با بهائیان از آن استفاده می‌کنند. جای تحقیقی در این زمینه خالی است که معلوم دارد سبب این همه ترس و واهمه جمهوری اسلامی از بهائیان چیست؟

بهائیان و شکست کیان اسلام

بهائیان را هم‌چنین متهم می‌سازند که باعث شکست «کیان اسلام» شده‌اند. ما در صفحات پیش در این مورد گفتگو کردیم. در اینجا تأکید می‌کنیم که این تهمت هیچگاه توضیحی پشت سر ندارد که کیان اسلام کدام است و چگونه بهائیان موجب شکست آن می‌شوند. اگر منظور از کیان اسلام ایجاد تفرقه و نفاق در این دین باشد باید گفت جز در سالیان اولیه نبوت پیامبر اسلام نمی‌توانیم در تاریخ از کیان بکر و دست و نخورده اسلام ردپایی بیابیم. حضور ده‌ها فرقه و دسته و شعبه مذهبی در اسلام نمایانگر انشقاق و تفرقه در این دین، از قرن‌ها پیش تا امروز می‌باشد. این نخستین بار نیست که گروهی متهم به ایجاد تفرقه و اختلاف در اسلام شده‌اند. از مهم‌ترین گروه‌هایی که متهم به خدشه و شکست در اسلام شدند شیعیان می‌باشند. این حزم از اهالی اندلس می‌گوید که «ایرانی‌ها صرفاً به سبب دشمنی که با اسلام داشتند بعد از آن که به دیانت اسلام در آمدند سعی کردند که مذهب‌ها و بدعت‌ها اختراع کنند و مسلمانان را گمراه نمایند» (زرین کوب ۲۵۳۶: ۱۷۲). این همان

^{۱۵۹} در مورد روابط ملایان با اسرائیل نک: <http://negahedigar1.blogfa.com/post-420.aspx>

تقسیم اسلام به هفتاد و دو ملت یا فرقه است که هفتصد سال پیش حافظ از آن یاد کرد:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
هرگاه منظور از «کیان اسلام» آبرو و حیثیت این دین باشد باید گفت گروه‌های
زیادی در پی لکه‌دار ساختن و شکست آن هستند و در وهله نخست باید آنان را در
میان افرادی که بیش از همه سنگ این دیانت را بر سینه می‌زنند جستجو کرد.
نمونه‌اش تروریست‌ها که در لباس دوست بزرگترین ضربه را به اسلام وارد می‌آورند و
با «شهادت انتحاری» و کشتار مردم بیگناه تصویر مخدوش و تاریکی از اسلام به
جهانیان عرضه می‌دارند. طبعاً سیاستمدارانی که با اظهارنظرها و حرفهای ناشیانه و
گاه عمدی کشورهای دیگر را با ایران و جهان اسلام بیگانه می‌سازند نیز از رسته‌اند.

۱۱ - بهائیان و ایران: بی‌علاقه به میهن یا پیشگامان روشنفکری در ایران

از قدیمی‌ترین تهمت‌ها که هنوز نیز رواج دارد متهم ساختن بهائیان به عدم علاقه به ایران و بی‌وطنی است. آنان که از این حربه استفاده می‌کنند جهانگرایی و عالم دوستی که بهائیان سخنگوی آن هستند با میهن دوستی در تضاد قرار می‌دهند و عشق و ستایش بهائیان را به ایران که از اساس دین ایشان است نادیده می‌نگارند. تهمت عدم علاقه بهائیان به وطن هم‌زمان با اوج ملیت پرستی در ایران آغاز شد. به همین جهت بجاست که نگاهی به آن نهضت بیاندازیم.

آغاز ظهور ملیت پرستی را در تاریخ معاصر ایران باید در اوایل قرن نوزدهم و در عوامل زیر جستجو کرد: شکست‌های تحقیرآمیزی که در دو جنگ ایران و روس (۱۸۰۵-۱۸۱۳ و ۱۸۲۶-۱۸۲۸) نصیب ایران گردید؛ مداخلات سیری ناپذیر دو قدرت بزرگ سیاسی جهان آن روز یعنی روس و انگلیس در تمامی امور ایران که در اواخر دوره قاجار (۱۷۸۵-۱۹۲۵) به اوج خود رسید؛ ازدیاد روابط فرهنگی بین ایران با عثمانی، مصر و هند و نفوذ عقاید غربی در ایران از طریق سفرهای ایرانیان به خارج و یا سفرهای خارجیان به ایران.

این عوامل همراه با مقالات، رسالات و اشعاری که نویسندگان و شاعران برای زنده ساختن ملیت پرستی ایرانیان می‌نگاشتند ایران سنتی و خواب زده را بیدار ساخت و موجب تحوّل در برداشت مردم ایران از خود و بیرون راندن احساس ذلت و

حقارتی که بدان دچار بودند گردید.^{۱۶۰} شاعران و نویسندگان کوشیدند گذشته شکوهمند ایران را زنده سازند و تاریخ سالاری‌ها، فتوحات، و برتری‌های این کشور را بر پرده کشند. این تاریخ آکنده از نام قهرمانان نام‌آور و شاهان دادگر در فراخنای امپراطوری توانای ایران بزرگترین قدرت جهان باستان بود. بدینترتیب احساس ملیت و افتخار به ایرانی بودن به تدریج در مردم جان گرفت. دکتر محمد توکلی طرقي می‌نویسد:

ایران مورد تصوّر کنونی از میان زوایای متون و خرابه‌های باستان‌شناسی سر برکشید و شیوه نوینی برای بازسازی گذشته و ساختار ملیت، تمامیت ارضی، نظم اجتماعی، فرهنگ، سیاست به دست داد. زبان که وسیله ایجاد ارتباط، تبادل مفاهیم و بیان‌کننده سنت و خاطرات فرهنگی بود صورت نوینی به خود گرفت. لغات عربی بیرون ریخته شد، واژه‌های «اصیل» ایرانی اختراع گردید و ساختن لغت‌های جدید و واژه‌های نوین همگی در خدمت «بیداری ملی» به کار گرفته شد. تاریخی که ایران مرکز و محور آن بود جانشین تاریخ و وقایع نگاری‌های اسلام‌محوری شد. برای بازیابی خاطرات گم شده تاریخی، ایران پیش از اسلام آن چنان بازسازی شد که در آن کیومرث پیامبری بود پیش از آدم، مزدک تئوریسین آزادی طلب و مساوات جو بود، کاوه آهنگر «همت ملی» را بنیان نهاد و انوشیروان نمونه یک پادشاه عادل دموکرات منش به شمار آمد (ترجمه).

(Tavakoli 1990: 78)

در دوران سلطنت رضاشاه پهلوی (۱۹۲۵-۱۹۴۰) این روند با شدت بیشتری ادامه یافت. رضا شاه که قصد داشت ایران را در کمترین مدت به کشوری مدرن و امروزی تبدیل کند نفوذ دیرپا و کهن ملّایان را کاهش داد، بکار بردن چادر را ممنوع ساخت، به ساختن مدارس دخترانه و دانشگاه دست زد و حتی برای مردان به کار

^{۱۶۰} برای آگاهی بیشتر از چند و چون این نهضت از جمله نگاه کنید به دو اثر ارزشمند تالیف دکتر ماشاءالله آجودانی: *یا مرگ یا تجدید؛ و هدایت، بوف کور و ناسیونالیسم*. انتشارات فصل کتاب، لندن.

بردن نوعی کلاه که به کلاه پهلوی معروف شد، و نیز لباسی یکسان را برای کودکان دبستانی متداول نمود. در زمان او نهضت بیرون ریختن لغات عربی از زبان فارسی ادامه یافت و سازمانی به نام فرهنگستان ایران برای بازیابی یا ساختن لغات فارسی تشکیل گردید. با ساختن مقداری لغات و بخشنامه آن به همه مؤسسات کوشش گردید که از زبان فارسی عربی زدائی شود، اقدامی که تا حد مؤثری می توانست نفوذ ادبیات اسلامی را بر فرهنگ ایران آهسته و کند نماید.

در این دوران دیانت زردشتی مورد تحسین و ستایش قرار گرفت و به صورت دینی دلپذیر و کامل جلوه گر شد و حتی در برخی محافل گفتگو از این می رفت که دولت قصد دارد دیانت زردشتی را به جای اسلام دیانت رسمی کشور سازد. احساسات ضدّ عربی و ضدّ اسلامی در ادبیات داستانی فارسی نیز خود را نمایان ساخت. آثار نویسندگانی چون هدایت و علوی نمونه های روشن چنین احساساتی می باشند.

این شوق میهن پرستی و عشق به وطن که از اواسط قرن نوزدهم آغاز گردید و در بحبوحه انقلاب مشروطیت ایران (۱۹۰۶) به غلیان خود رسید توانست با ادامه در دوران پهلوی ها مفهوم ملیت را در فرهنگ ایران تثبیت نموده و هویت ایرانی و ایرانیّت را استوار سازد.

کشور در برابر جهان

در چنین محیطی بیان مشهور بهاء الله که افتخار تنها در دوست داشتن وطن نیست بلکه افتخار در دوست داشتن همه عالم است به عنوان حربه ای که عدم علاقه بهائیان را به وطن توجیه کند به کار گرفته شد.^{۱۶۱}

این تعلیم بهاء الله مطلب عجیبی در بر ندارد بلکه هدفش ایجاد صلحی پایدار در جهان و بهبود و پیشرفت همه مردم است. قرن ها سوء استفاده از میهن دوستی و برافروختن آتش تعصب وطنی دستاویزی برای خون آشامان تاریخ به هدف حمله به کشورهای دور و نزدیک بوده است. این امر را متأسفانه در کشور خود به تلخی تجربه

^{۱۶۱} اصل بیان بهاء الله به عربی و این است: لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحب العالم . (بهاء الله ۱۹۲۰: ۲۹۰).

کرده‌ایم. ایران پس از حمله اسلام مورد بیشترین حملات از جانب اقوام و قبایل گوناگون قرار گرفته. آنچه از ویرانی‌ها، آتش‌سوزی‌ها و کشتار مردم، با اصطلاح آشنای «خون جاری کردن» در تاریخمان می‌خوانیم نتیجه چنین جنگ‌افروزی‌هایی بوده است. همین داستان اسف‌بار در بخش‌های دیگر جهان تکرار گردیده. این تعلیم می‌تواند در ایجاد صلحی پایدار در جهان کمک نماید و نگذارد منابع عظیم انسانی و مالی که باید صرف آبادانی و رفاه گردد در راه کشتن و نابود ساختن بکار رود.

هدف دیگر بهاء‌الله از این تعلیم، بهره‌مندی هر کشوری از میوه‌های علم و دانش و دستاوردهای فرهنگی و صنعتی کشورهای دیگر است. اگر فرهنگی رشد نماید که همه مردم جهان مردم دیگر کشورها را صرف‌نظر از نژاد، دین و زبان دوست بدانند آنگاه خواهان خوشبختی و بهروزی ایشان نیز خواهند بود و در هر زمینه از جمله مبادلات علمی و صنعتی به یاری و همکاری با یکدیگر خواهند پرداخت تا شاهد پیشرفت جامعه بشری باشند.

سوی آن، امروزه سوانح طبیعی مثل سیل‌های خانه‌برانداز، زلزله، طوفان و یا خشکسالی میلیون‌ها نفر را بی‌خانمان می‌سازد، زمین‌های مزروعی را از بین می‌برد، میلیون‌ها نفر را به خاطر گرسنگی به کام مرگ می‌فرستد و موج‌های عظیم مهاجرت‌های انسانی را موجب می‌شود. همه پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که با گرمای کره زمین در آینده شاهد سوانح سهمگین‌تری از این دست خواهیم بود. در رابطه با این سوانح نوعی دوستی بین‌المللی جوانه می‌زند. کمک مردم کشورهای که از این سوانح دورند، جمع‌آوری اعانه از میان مردم، تخصیص در صدی از بودجه کشورهای غنی به کشورهای فقیر، و ارسال غذا و چادر و دوا و دکتر و بیمارستان و مدرسه برای میلیون‌ها آواره و گرسنه امری رایج است و می‌تواند به طور موثرتری افزایش یابد. آیا باید گفت که این کارها که به سائقه انسان دوستی صورت می‌گیرد مخالف میهن‌پرستی است؟

به طور خلاصه می‌بینیم این پیام بهاء‌الله کوششی در آنست که در دراز مدت کل بشریت به کمال مطلوب برسد و در همه امور ترقی کند. این وظیفه را بردوش فرد فرد مردم دنیا می‌گذارد تا افق‌های جهان‌بینی خود را وسعت بخشند و دوست‌دار همه

جهانیان باشند. چنین هدف والائی جز با احترام به مردم دیگر از هر نژاد و جز با همکاری و یاری همه کشورهای و همه مردم جهان برای ایجاد زندگانی بهتری بر روی کره خاک میسر نخواهد شد.

فاصله عمیقی که اکنون بین کشورهای ثروتمند و کشورهای فقیر دنیا ایجاد شده جهان را به مرز فاجعه‌ای جبران ناپذیر کشانده است. در حالی که در آمد متوسط هر نفر در لوکزامبورگ سالانه چهل هزار دلار است، در آمد سالانه یک سودانی فقط ۶۳ دلار می باشد. یک ژاپنی در سال به طور متوسط ۱۹۷۰۰ دلار خرج می کند. این رقم برای یک سومالیایی فقط ۱۷ دلار می باشد.^{۱۶۲} بی جهت نیست که سیل مهاجران از کشورهای گرسنه آفریقایی و آسیایی به سوی مرزهای اتحادیه اروپا روان است و آن بخت برگشتگان از ابتدای جوانی کوشش دارند با تحمل خطر فراوان و حتی احتمال غرق قایق‌هایشان هر طور شده خود را به سرزمین موعود برسانند.^{۱۶۳}

تعلیم جهان دوستی که در آثار بهائی آمده نیز مانند برخی از آموزه‌های دیگر این دین بازتابی از تمدن و فرهنگ کهن ایران دارد. برای آشنائی با این چهره درخشان از تمدن پیشینیان خود، قلم را به دست مرحوم محمد علی فروغی نویسنده و دانشمند معروف می دهیم:

هر چند برای ملت ایرانی به اقتضای طبیعت روزگار متأسفانه دوره‌های تنزل و انحطاط نیز پیش آمده که در آن دوره‌ها از ابراز استعداد و مایه خداداد ممنوع و محروم گردیده است ولیکن ظلمت آن ایام همه وقت عارضی و موقتی بوده و با این همه هیچ‌گاه تندباد حوادث که بر ایران و مردم آن هجوم آورده چراغ معرفت را در آن مملکت خاموش ننموده. به قول حافظ شیرازی
از آن به دیر مغانم عزیز می دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

^{۱۶۲} دارائی بیل گیت Bill Gate صاحب کمپانی مایکروسافت را ۳۰ بلیون دلار تخمین می‌زنند. خانم اپرا وینفری Oprah Winfrey که هنرش مصاحبه با خانواده‌ها و راهنمایی خانوادگی است از شرکت در یک مصاحبه تلویزیونی ۱۷۱ میلیون دلار به دست آورد.
^{۱۶۳} رفتار اروپائیان با این پناهندگان و بالا گرفتن موج بیگانه‌ستیزی در این قاره بحث تأثیر آور دیگری است که باز یک جنبش دوستی جهانی را ضروری می‌سازد.

قوم ایرانی هر وقت شوکت و سیادت داشته قدرت خود را برای استقرار امنیت و آسایش و رفاه مردم به کار برده، اقوام زیر دست خویش را به ملاحظت و رأفت اداره کرده، مزاحم آداب و رسوم و زبان و خصوصیات قومیت آنها نشده. هرگز به هدم و تخریب آبادی‌ها و قتل عام نفوس نپرداخته و با آن که از طرف دشمنان مکرر به بلیات نهب و حرق و قتل و چپاول گرفتار گردیده هنگام قدرت در صدد تلافی بر نیامده است.

کیش باستانی ما ویرانی و درندگی را مانند بیماری و تاریکی از آثار شیطان و اهریمن خوانده و ایجاد وسایل آبادی و روشنایی و تندرستی را مایه تقرّب یزدان دانسته است.

در تمام دوره سه هزار ساله تاریخ ما از صاحبان شوکت، آن‌ها که ایرانی حقیقی بوده‌اند نام خود را به عملیاتی مانند فجایع آشوریان و بابلیان چنگیزیان و تیموریان و امثال آن‌ها ننگین و ملوث ننموده‌اند. آزار و اذیت و قتل و غارت و ویرانی و تعصب جاهلانه در مملکت ایران کمتر وقتی از خود ایرانیان ناشی شده و غالباً عمل خارجی‌ان یا از تاثیر نفوذ ایشان بوده است...

هر یک از ادوار شوکت و سلطنت ایرانی را که بنگریم می‌بینیم در آن دوره آثار و خصایص انسانیت از علم و حکمت و شعر و ادب و زراعت و تجارت و صناعت و کلیه لوازم مدنیت رونق و رواج داشته است. ایرانی‌ها خود رأساً به آن امور اشتغال می‌ورزیدند و بیگانگان را هم در این راه تشویق و ترغیب و تقویت و حمایت می‌نمودند. داراها و اردشیرهای ما دانشمندان و حکمای یونان و غیره را به دربار خود دعوت می‌کردند و فلاسفه و علمایی که از وطن خود طرد و تبعید می‌گردیدند به مهربانی پذیرفته شده و در دارالعلم‌های ما به مطالعات و عملیات علمی اشتغال می‌ورزیدند...

بزرگ‌منشی و استعداد و دانشمندی ایرانیان چنان بوده که همه اقوام و مللی که با آن‌ها سروکار داشته‌اند حتی دشمنان ایشان از آن‌ها به خوبی یاد می‌کرده‌اند و همه وقت نام ایرانی در اذهان و خواطر مردم شهامت و ملاحظت و ذوق و شور و ظرافت و حکمت و عرفان به یاد می‌آورده است. هر

گاه به گفته‌های بزرگان دنیا از هر قوم و مملکت و دوره و زمان رجوع شود و از دوست و دشمن از یونانی و رومی و عرب و یهود و هند گرفته تا اقوام عدیده اروپائی از هرودوت و گزنفون و افلاطون تا ولتر و مونتسکیو و ارنست رنان و مستشرقین گذشته و معاصر اگر در کلماتشان تتبع به عمل آید دفاتر چند می‌توان ترتیب داد از آن چه در حق ایرانیان گفته و به صراحت یا کنایه و عامداً یا من غیر قصد مستقیم یا غیر مستقیم آنان را ستایش نموده‌اند. از طرف دیگر هر وقت سیادت از ایرانی سلب شده و غلبه اقوام خارجی ذوق سلیم و طبع رفیق ایرانی را محجوب کرده، عالم انسانیت در این قسمت دنیا که ما هستیم تنزل و انحطاط یافته است...^{۱۶۴}

آیا جهان دوستی مساوی با بی‌وطنی است؟

تعلیم بهاء‌الله که ما همه مردم جهان را مانند مردم کشور خود و همه کشورهای دنیا را مانند وطن خود دوست بداریم در فرهنگ ایران چیز تازه‌ای نیست. اما این تعلیم انسانی و جهانی در افکار پیچیده و تعصب زده بهائی‌ستیزان جای نگرفت و تعبیر به این شد که بهائیان به کشور خود علاقه‌ای ندارند زیرا فقط علاقه به زادگاه خود را مایه افتخار نمی‌دانند.

ادوارد جی. براون مستشرق معروف انگلیسی شاید نخستین کسی بود که با توجه به این آموزه، میهن پرستی بهائیان را زیر سؤال برد. وی در کتاب *انقلاب مشروطیت ایران ۱۹۰۵-۱۹۰۹* با نقل جمله بهاء‌الله که در بالا آوردیم نوشت:

احساسی قابل تمجید است اما شاید نتواند در این مرحله بحرانی از تاریخ ایران [انقلاب مشروطیت] ایرانیان را به کار آید. (Browne: 1910: 424)

^{۱۶۴} نقل از مقاله «چرا ایران را باید دوست داشت»، به قلم محمد علی فروغی (۱۲۵۴-۱۳۲۱ ش. [۱۹۱۶-۱۹۴۲ م.]). *یادنامه جیوانجی جمشید مودی* Modi (از پاریس دانشمند هند)، ۱۹۳۰، تجدید چاپ: در مجموعه مقالات محمد علی فروغی (ذکاء الملک)، جلد ۱، چاپ سوم، انتشارات توس ۱۳۸۷، و نیز به همت استاد ایرج افشار در نشریه نگاه نو، شماره ۸۱ بهار ۱۳۸۸، تهران.

وی هم چنین نوشت:

اغلب با دوستان ایرانی خود این سؤال را مطرح کرده‌ام که یک بهائی مؤمن و معتقد، بین ایران با دیانت رسمی اسلام و یا ایران به عنوان بخشی از روسیه که دیانت رسمی آن بهائی باشد کدام یک را انتخاب خواهد کرد؟ تقریباً در همه موارد جواب این بوده است که وی شقّ دوم را برخواهد گزید.

(Browne 1910: 424)

براون معلوم نمی‌دارد که این سؤال را با دوستان بهائی خود مطرح کرده یا اینکه دوستان غیر بهائی او بجای بهائیان پاسخگوی این پرسش بوده‌اند. ما فرض را بر این می‌نهیم که مخاطب براون دوستان بهائی وی بوده‌اند. براون در ضمن تألیفات مفصل خود درباره ادبیات و ادیان ایران مقالاتی نیز درباره ظلم‌ها و آزارهایی که بر بایان و بهائیان می‌رفته نوشته و خود در کتاب *یک سال در میان ایرانیان* اعتراف نموده که به خاطر محیط ترس و وحشتی که کلمه بابی (یا بهائی) ایجاد می‌کرد ماه‌ها کوشش وی در ایران برای تماس با یک بهائی به جایی نرسید (Browne 1893: 233-34). اما او نخواست به این موضوع توجه نماید که در اینجا برای یک فرد بهائی انتخاب بین یک ایران آزاد و یا یک ایران تحت سلطه روسیه تزاری مطرح نبوده است. بلکه در این سؤال فرضی پاسخ بر انتخاب زندگانی در کشوری با حکومت خشن و متعصب دینی و یا کشوری با تساهل دینی و تساوی حقوق افراد در مقابل قانون مورد نظر بوده است.

علت آنکه براون روسیه تزاری را مثال آورده آن است که در تمام سال‌هایی که کشتار و آزار بهائیان در شهرها و دهات ایران امری عادی بود بهائینی که به خاطر همین ظلم‌ها به شهر عشق‌آباد در ترکمنستان روسیه و دیگر شهرها مثل بخارا و سمرقند و تاشکند پناه برده بودند زندگانی آرام و بدون هراسی داشتند.

قریب یک قرن از اظهار نظر براون می‌گذرد و ایران اینک کشوری قوی و مستقل با حکومت جمهوری اسلامی است. بر اثر پایمال شدن حقوق بشر در آن کشور قریب سه و نیم میلیون نفر ایران را ترک گفته و در کشورهای بیگانه پناهندگی جسته‌اند و اگر امکانات اجازه دهد بسیاری دیگر نیز ایران را ترک خواهند گفت. اکثریت ایشان

را مسلمانان تشکیل می‌دهند و البته در میان ایشان از پیروان ادیان دیگر نیز فراوان می‌توان یافت. اما برای آنان که ایران را ترک کرده و یا بعدها چنین انتخابی نمایند مهم نیست گذرنامه کدام کشور را در جیب داشته باشند، به امریکا بروند، یا در استرالیا و نروژ پناه جویند. در میهن پرستی و ایران دوستی هیچ کدام نیز نمی‌توان تردید نمود. آنچه این مردم را از ایران فراری داده و می‌دهد نه نام ایران است و نه وجود اسلام به عنوان یک مذهب رسمی. بلکه دلیل اصلی چنین مهاجرت دسته جمعی عدم آزادی، فقدان یک سیستم قابل اعتماد قضایی و نقض صریح مبانی حقوق بشر در ایران می‌باشد و این امر در مورد همه قشرها، صرفنظر از اینکه چه نوع اعتقاد دینی یا سیاسی داشته باشند کمابیش یک سان است. سعدی نیز هفتصد سال پیش دچار همین مشکل بود که فرمود:

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است شریف

نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم

اما نظری که ادوارد براون در مورد میهن پرستی بهائیان ایراد کرد از همان روزگار سکهٔ پر رواج ردیه نویسان گردیده و صفحات فراوان در اثبات بی‌وطنی بهائیان و عدم علاقه به میهن و جهان وطنی ایشان سیاه کرده‌اند. از جمله سید محمد باقر نجفی در کتاب *بهائیان* (نجفی، ۱۳۵۷) فصلی را به این امر اختصاص داده. وی نه تنها محو حکم جهاد و عدم مجادله با سایر ملل را که از احکام دیانت بهائی است نتیجهٔ عدم علاقهٔ بهائیان به میهنشان می‌داند بلکه شعری را با عنوان «نغمات آسمانی» که در مجلهٔ *آهنگ بدیع*، نشریهٔ جوانان بهائی ایران، به چاپ رسیده «سرود بهائیان، ساختهٔ سازمان رسمی بهائیت» دانسته و با گراور ساختن آن به عنوان سندی انکار ناپذیر، آن را آموزش بی‌وطنی نامیده است (نجفی ۱۳۵۷: ۷۵۱).

در دیانت بهائی حکمی برای جهاد یعنی جنگ برای تبلیغ دین نیست ولی دفاع از میهن وظیفهٔ هر بهائی است. این امر نه دلیل بی‌وطنی است نه نشان عدم علاقه به میهن. هم چنین سرودی که آن وی را نشان بی‌علاقگی بهائیان به میهنشان می‌داند جز ترویج مهر و دوستی نیست. آن سرود چنین است:

نغمات آسمانی

ترجمه س - ر

کجا متولد شده‌ام؟

نمی‌دانم کجا متولد شده‌ام، اما خوب می‌دانم که نام وطنم کره زمین است
هر کجا منزل کنم احساس غربت نمی‌نمایم
زیرا «کجا» عنوانی است که انسان‌ها به سرزمین خدا داده‌اند،
آنجا می‌تواند مصر، پرو یا فنلاند باشد.

خدا پهنه گیتی را خلق نمود، و انسان مرزها را
خدا نوع انسان را آفرید، و انسان نژادهای سیاه و سفید را
بدان، که چه هندی باشی چه انگلیسی یا چینی،
چه ایرانی، چه آلمانی، چه برمه‌ای... برای من فرق نمی‌کند،
به تو هیچ احساس کینه و دشمنی ندارم،

بلکه مالا مال از عشق دستم را به سوی تو دراز می‌کنم.

چرا که عشق به انسانیت درّی است بس گرانبها،

دشمنی‌ها را می‌راند

و ما را به نغمه خوانی سرودهای نشاط افزا می‌خواند.

نمی‌دانم کجا متولد شده‌ام اما خوب می‌دانم که نام وطنم کره زمین است

هر کجا منزل کنم احساس غربت نمی‌نمایم.

(آهنگ بدیع، سال ۲۷ شماره‌های ۱۲-۱۱ بهمن - اسفند ۱۳۵۱).

این قطعه که عشق به هم‌نوع و دوستی و محبت مطلق به همه جهان از آن می‌بارد از زبان دیگری به فارسی ترجمه شده و چون موافق روح انسان دوستی بهائی بوده در مجله آهنگ بدیع آمده است. به درستی معلوم نیست سراینده آن بهائی بوده است یا غیر بهائی. برخلاف آنچه ردّیه نویس ادعا می‌کند «سرود رسمی بهائیان و ساخته سازمان رسمی بهائیت» نیست زیرا بهائیان سرود رسمی ندارند. سوای آن گفتن اینکه تو را دوست دارم چه ایرانی باشی یا آلمانی یا برمه‌ای دلیل آن نیست که بهائیان به ایران و ایرانی علاقه‌ای ندارند. اما مضامین این شعر آنچنان از ذهنیات ردّیه نویس

دور و با باورهای او در تضاد بوده که آن را به عنوان شاهدهی زنده از بی‌وطنی بهائیان و عدم علاقه‌ی ایشان به ایران تلقی نموده و به عنوان سند در کتاب خود آورده است!
برای آنان که مردم دنیا را به مؤمن و کافر، نجس و غیر نجس، و مشرک و موحد تقسیم می‌نمایند قبول این که همه طوائف و ملل را برادر یکدیگر دانند مشکل است. چگونه می‌توان آنان که در «دارالحرب» زندگی می‌کنند و خونشان مباح و مالشان حلال است برادر و دوست دانست و با ایشان سر نزاع نداشت؟ مگر می‌توان دست از فرهنگ خشونت و ستیز برداشت و با فرهنگ صلح و آشتی در کنار آمد؟

وحدت عالم انسانی و میهن دوستی

از بحث تهمت بی‌وطنی و دشمنی بهائیان با ایران نمی‌توانیم بگذریم مگر آنکه رابطه وحدت عالم انسانی و میهن دوستی را بررسی نمائیم و با نگاهی به آثار بهائی در این زمینه، بی‌پایگی این شائبه را که بهائیان به وطن خود علاقه‌ای ندارند بنمایانیم.

در زمینه اصل وحدت عالم انسانی عبدالبهاء می‌نویسد:

وحدت عالم انسانی یعنی جمیع بشر ... بندگان یک خداوندند و پرورده حضرت ربوبیت... لهذا باید جمیع طوائف و ملل خود را برادر یکدیگر دانند و شاخ و برگ و شکوفه و ثمر [= میوه] شجره واحده [= یک درخت] شمرند.^{۱۶۵}

(عبدالبهاء ۱۹۲۱: ۳۱)

آیا می‌شود گفت که چون من در این خانه منزل دارم باید همسایه را غیر دانم، بگویم چون این خانه من است لذا تو بیگانه هستی، همسایه هم وطن من نیست او را باید کشت و خانه او را باید خراب کرد ... تعصب وطن ... اساس نزاع و جدال [است]. بعضی از اصحاب اغراض می‌خواهند امتیاز و ریاستی حاصل کنند این عنوان را سبب قرار می‌دهند که بشر به هم ریزند و

^{۱۶۵} از سخنان عبدالبهاء در مجمع بهائیان لندن، همانجا، ص ۳۷.

رعایای بیچاره در میدان حرب [جنگ] پاره پاره شوند...

(عبدالبهاء ۱۹۸۴: ۵۵۴)

در اینجا باید بار دیگر تاکید کنیم که تعالیم بهائی در عین حال دفاع از وطن را موجه و لازم می‌شمارد. از جمله بهاءالله در نامه‌هایی از زندان عکا به امپراطوران و سلاطین اروپا فرستاده ضمن بسیاری رهنمودهای دیگر آنان را به خلع سلاح و کم کردن هزینه تسلیحاتی فرا خوانده است ولی تهیه سلاح جنگی را در حدی که برای دفاع از میهن ضروری باشد توصیه می‌نماید.

نکته دیگری که در رابطه با وطن پرستی مورد ایراد منتقدین قرار می‌گیرد این واقعیت است که دیانت بهائی خواهان جهانی با یک حکومت واحد است. دین بهائی خواستار یک حکومت جهانی، با یک طرز تفکر برای میلیاردها مردم، که یکسان زیست کنند و یکسان بیندیشند نیست. ولی در نگاهی بسیار دور به آینده جهان آثار بهائی گفتگو از حکومت‌های متحده عالم دارد و با حفظ تنوع و کثرتی که در مردم جهان و فرهنگ‌ها و اجتماعات گوناگون هست آرزومند اتحاد و وحدتی است که از آن به «وحدت در کثرت» یاد می‌شود. بیان شوقی ربانی در این زمینه رابطه این وحدت در کثرت را با میهن دوستی به روشنی نمایان می‌سازد:

این دیانت ... با هیچ پیوند موجهی در اختلاف نیست و پایه وفاداری‌های طبیعی و ضروری را تضعیف نمی‌کند. هدفش نه خاموش ساختن میهن پرستی حقیقی و خردمندانه در قلب انسان‌هاست و نه از بین بردن نظام حکومت‌های خودمختار ملی زیرا وجود چنین حکومت‌هایی برای مقابله با مضرات نظام تمرکز مفرط امور ضروری است. به هیچ وجه چندگونگی و تنوع در ریشه‌های قومی و نژادی و اقلیمی، تاریخ و زبان و سنت‌ها، افکار و عاداتی را که موجب تفاوت بین مردم و ملت‌های مختلف است نادیده نمی‌گیرد و در پی پایمال ساختن آنها نیست. خواستار پای‌بندی و وفاداری عمیقتر و گسترده‌تری به آنچه تاکنون حیات بخش نسل‌های انسان بوده است می‌باشد... پیام حضرت بهاءالله در مرحله اول متوجه نفی هر نوع تنگ‌نظری و تعصب است. هرگاه آرمان‌های کهنه و موسسات قدیمی و خودبینی‌های حاکم بر جامعه‌ها

دیگر نتواند منافع جامعه بشری را تامین کند و نیازهای انسان‌ها را برآورد بگذارد به یک سو گذارده شده و به برزخ عقاید متروک و بی مصرف سپرده شود... (ترجمه).

(Shoghi Effendi: 1991, 41)

بهایان و ایران

در نیمه دوم قرن نوزدهم که دین بهائی ظاهر شد مفهوم «وطن» و «ملت» در ایران به سانی که امروز مطرح است مورد توجه نبود. در آن زمان کشور به طور عشیره‌ای اداره می‌شد و دایره قدرت حکومت مرکزی از حدود پایتخت فراتر نمی‌رفت. بخش‌های گوناگون ایران هر یک در تیول یکی از بستگان شاه از قبیله ترک زبان قاجار بود که می‌بایست هر ساله مبلغی برای شاه و برای دولت مرکزی بفرستد. در بسیاری از لهجه‌ها و زبان‌های ایرانی «وطن» به معنای خانه و یا ده و ناحیه بود نه تمامی کشور. زبان فارسی که امروز شیرازه اصلی ملیت ما و زبان رسمی کشور است در محدوده کوچکی صحبت می‌شد زیرا قریب یک سوم مردم از جمله شاهان قاجار و تبار ایشان ترک زبان بودند. پراکندگی دهات و شهرها همراه با مشکلات معاشرت و رفت و آمد موجب شده بود که زبان هر ناحیه همان لهجه باستانی و قدیمی آنجا باشد که اغلب برای شهر یا قصبه مجاور قابل فهم نبود. تعداد با سوادان بسیار کم، آن هم منحصر به کسانی بود که علوم دینی تحصیل می‌کردند. اینان نیز زبان مرجع اصلیشان عربی بود و اگر کتاب و رساله‌ای تالیف می‌نمودند به آن زبان بود. طبعاً نه تنها بیسوادی فراوان بود بلکه نیمی از جمعیت ایران یعنی زنان از موهبت سواد و شرکت در اجتماع محروم بودند.

همانطور که در بالا دیدیم به تدریج با کوشش جمعی از روشنفکران و علاقمندان به ایران مفاهیمی مانند وطن و ملت و کشور و وحدت ملی شکل گرفت تا به صورت امروز درآمد. دیانت بهائی از همان نیمه قرن نوزدهم در این زمینه، یعنی زنده ساختن زبان فارسی و ایجاد علاقه به مجموعه‌ای که ایران نام گرفته، نقش فعالی داشت. اما این کوشش تاکنون نادیده گرفته شده است. باب، از بنیان‌گذاران این دین، کتاب

اصلی دیانت خود یعنی کتاب بیان را به فارسی و بخشی را به عربی نگاشت. این کار نه تنها دسترسی به این اثر دینی را برای همگان آسان می‌کرد بلکه پایگاه زبان فارسی را به عنوان زبان رسمی این دین ایرانی مسجّل می‌ساخت. هدف باب، بر خلاف تعصّب زدگانی که نیم قرن بعد به جنگ زبان عربی برخاستند عربی زدایی نبود چه که آن زبان را نیز در آثارش بکار می‌گرفت. ولی این کیفیت ناشناخته که زبان فارسی برای نگارش کتاب اصلی دینی به کار رود و رسمیت و کارآیی یابد، می‌تواند از نخستین قدم‌ها در شکل بخشیدن به هویت ملی ایران در قرن نوزدهم به شمار آید. مخصوصاً که توجه داشته باشیم این کتاب از تقدّس و احترام خاصی بهره‌مند بود و در حدّ وسیع در میان مؤمنان باب رواج داشت.

روشی که بهاء‌الله و عبدالبهاء در آثار خود برای ایجاد وحدت ملی و علاقه به کشور پیش گرفتند از یک سو یادآوری مکرر گذشته درخشان ایران و از دیگر سو قبولاندن این حقیقت بود که مردم ایران از هوش و استعداد چیزی کم ندارند و قادرند آن همّت و غیرتی که ایران را به تمدن و شوکت و قدرت سابق برساند از خود نشان دهند.

بهاء‌الله در لوح دنیا مردم ایران را با سخنان والا می‌ستاید، بر تیره روزی مردم ایران در قرن نوزدهم حیرت می‌ورزد و گذشته شکوهمند ایران را به یادشان می‌آورد:

...ای اصحاب ایران شما مشارق رحمت و مطالع شفقت [= خاستگاه خورشید مهر و دوستی] و محبّت بوده‌اید و آفاق وجود به نور خرد و دانش شما منور و مزین بوده آیا چه شد که به دست خود بر هلاک خود و دوستان خود قیام کردید ...

آیا چه شده که اهل ایران مع اسبقیتشان [= با سابقه ایشان] در علوم و فنون حال پست تراز جمیع احزاب عالم مشاهده می‌شوند.

لازال [= همواره] آفتاب بزرگی و دانائی از افق سماء [= آسمان] ایران طالع و مُشرق، حال به مقامی تنزل نموده که بعضی از رجال خود را مَلعبه [= بازیچه] جاهلین نموده‌اند.

(بهاء‌الله ۱۹۸۰: ۴۶، ۴۷، ۵۴)

بر همین روش، عبدالبهاء در رسالهٔ مدنیّه و سایر آثار خود با تأکید برگزیدهٔ پر شکوه ایران و این که ایرانیان از استعداد فراوان بهره‌مندند آنان را به بیدار شدن از خواب غفلت و حرکتی در مسیر ترقی و تعالی ایران تشویق نموده و تصویری روشن از ایرانی که می‌تواند مورد آرزوی هر کس باشد ترسیم می‌نماید. برخی از این بیانات را در صفحات قبل آورده‌ایم.^{۱۶۶} این بیانات از قلم هر یک از اندیشمندان دورهٔ قاجار صادر می‌شد مورّخین ایرانی اکنون او را کاوهٔ دوم و رهبر رستاخیز ایران بشمار می‌آورند. با ده‌ها دلیل نشان می‌دادند که چگونه نویسنده کوشش در بیدار ساختن ملت و رساندن ایران به جادهٔ ترقی و تمدن داشته است. اما از آنجا که در آثار بهائی آمده مورخین و نویسندگان ایرانی تاکنون آن را نادیده انگاشته‌اند.

بهائیان ایران، در طول یک قرن و نیم گذشته با الهام از تعالیم بهائی تا آنجا که توانسته‌اند در آبادانی و ترقی کشور کوشیده و هنوز نیز با تمام مشکلات در همان راه پویا هستند. اما ردّیه نویسان چشم بر همهٔ این حقایق بسته و با بی انصافی که شیوهٔ این گروه است بهائیان را بی علاقه به کشور و بی وطن می‌خوانند.

بهائیان و نهضت تجدّد خواهی در ایران

تاریخ غنی تجدّدخواهی در ایران گرفتار تاریخ زدایی شده است. صاحب نظران ایرانی مدرنیته، اغلب تبخّری خاص در تاریخ اروپا و نگرش‌های متفاوت مدرنیته دارند اما آشنایی آنها با تاریخ تجدّدخواهی در ایران بیشتر کلیشه وار، زمان زدوده و تجویزی به نظر می‌رسد.

محمد توکلی طرّقی

نام بابی و بهائی بسیار زود با دیگراندیشی، تجدّد، سنّت شکنی و گذشتن از مرزهایی که قرن‌ها کسی از آن جرأت گذر نداشت همراه شد و به دنبال آن شایعاتی

^{۱۶۶} صفحات ۷۵ تا ۸۳.

فراوان در مورد بایبان بر سر زبان‌ها افتاد. کلمه بابی در برخی اعجاب و تحسین، در گروهی بیم و هراس و در طبقه روحانی ایران نوعی دشمنی و نفرت به وجود آورد. ادعای باب در برآمدن دیانتی نوحرفی باورنکردنی و خارق‌العاده بشمار می‌آمد و صدای آن مانند رعد در سراسر ایران پیچید. پس از اندکی صاعقه جدیدی افکار سنتی و کهنه را به آشوب و هیجان افکند و آن چادر برافکندن طاهره از سر خود بود. از آن پس هرگونه نوجویی و تجدّدخواهی با نام بابی و بایبیت همراه شد و روشنفکران ایران تا مدتی انتساب به آن نام را جزئی از هویت روشنگرائی و مایه سرافرازی خود می‌دانستند.

دکتر نگار متّحده در مقاله خود تحت عنوان «پیکر له شده ملتی مدرن، حجاب برداشتن قره‌العین طاهره و کشتار دسته جمعی بایبان» (Mottahedeh 1998: 38-50) بازتاب ظهور باب را بر اجتماع ایران در زمینه اقدام دلیرانه طاهره قره‌العین در برداشتن حجاب بررسی می‌نماید.^{۱۶۷} بخشی از مقاله وی به موضوع پوشاک و لباس اختصاص دارد. از جمله وی از کتاب یکسال در میان ایرانیان به قلم ادوارد براون مستشرق معروف انگلیسی نقل می‌نماید، آنجا که براون چگونگی دوختن لباسی تابستانی را در یزد شرح می‌دهد. لباسی از شال نازک سفید رنگ شبیه کت شلوارهای غربیان که براون قصد داشت بجای لباس سنتی ایرانیان که تا آن زمان بر تن داشت در بر نماید. حاجی صفر (کمک و همراه براون) با دیدن او در آن لباس با خنده می‌گوید، صاحب، مردم خواهند گفت که بابی شده‌ای. (براون در پراتز می‌نویسد: تصوّر می‌کنم این حرف را برای این زد که بابی‌های اولیه عادت داشتند لباس سفید بپوشند).

به نظر متّحده با آنکه براون علاقه و کوشش زیادی به درک روحیات ایرانیان و مخصوصاً بایبان نشان داده معهداً متوجه این نکته تاریخی نشده که در اینجا منظور حاجی صفر برداشت بدیهی مردم از نوآوری و سنت شکنی بایبان بوده که اینک در

^{۱۶۷} در این مقاله نگار متّحده نشان می‌دهد که چگونه [ملایان] نهضت بابی و بهائی را، که مدرن ساختن ایران را هدف داشت، با تبلیغات منفی خود به نوعی فتیش (هیولائی ساخته فکر خود) که مفهومی مساوی با «بیگانه، بیگانه داخلی» داشت تبدیل ساختند.

پوشاک غیر عادی براون جلوه می‌کرد.

متّحده سفرنامه‌هایی که از آن دوران اروپائیان درباره ایران نگاشته‌اند به دو دسته تقسیم می‌کند: پیش از برخاستن باب به ادعای قائمیت و بعد از آن. سیاحانی که پیش از ظهور باب از ایران دیدن کرده‌اند در سفرنامه‌های خود می‌نویسند که ایرانیان به طور طبیعی تفاوت زنان چادری ایرانی را با زنان بی حجاب اروپائی به بی بند و باری و بی عفتی اروپائیان تعبیر می‌کنند. اما گزارش سفرنامه‌هایی که پس از ظهور باب نگاشته شده شاهد قضاوت دیگری است. زنی که با دیگران فرق داشته و از خود صاحب فکر و نظری باشد بابی است. متّحده از خاطرات تاج‌السلطنه شاهزاده قاجار دختر ناصرالدین شاه (۱۸۸۴-۱۹۳۶) مثال می‌آورد که می‌نویسد:

تا هیجده سالگی به من آموخته بودند آسمان با زنجیرهایی که در دست ملایک هست از بالا آویخته شده و رعد و برق نشان غضب و خشم خداست... وقتی که در مطالعات [علمی] خود پیش‌تر رفتم روز به روز بی دین‌تر گردیدم. چون این افکار برایم تازه بود بسیار مایل بودم که آنها را با مادرم، بستگانم و فرزندانم در میان بگذارم. اما تا دهان باز می‌کردم که در این مسائل چیزی بگویم مادرم مرا نفرین می‌کرد و می‌گفت تو هم بابی شده‌ای و بستگانم گوشه‌ایشان را می‌گرفتند و از خدا برای من طلب بخشایش می‌نمودند.

(Mottahedeh 1998: 38-50)

نوجویی‌های بهائیان و سهمی که در تجدّد و پیشرفت ایران داشتند در دهه‌های بعد دوش به دوش مجاهدت‌های دیگر هم‌میهنان ادامه یافت.

میرزا ابراهیم عکاس باشی نخستین فیلم‌بردار ایرانی (۱۸۹۲-۱۹۱۵ م.) که دو بار با مظفرالدین شاه به سفر اروپا رفت و به درخواست شاه وسایل فیلمبرداری از فرانسه خریداری کرد از بهائیان بود. وی «احتمالاً در حدود ۱۳۱۰ ه. ق. [ژوئیه ۱۸۹۲ م.] با عبدالبهاء وارد مکاتبه شد و به دین بهائی درآمد و لقب مصوّر رحمانی گرفت که بعداً نام خانوادگی تبار او شد». نه تنها نخستین فیلم‌بردار ایرانی بود بلکه از اولین کسانی بود که «چاپخانه‌ای خریداری کرد و در تهران مطبوعه خورشید را راه انداخت و

کتاب‌های گوناگونی در زمینه اخلاق (اخلاق مصور)، ورزش و خانه‌داری یا نوشت یا ترجمه کرد و به چاپ رساند» (فرخ غفاری ۱۹۹۷: ۱۵۴). احتمالاً پدر وی صنایع السلطنه که در زمان ناصرالدین شاه برای فراگرفتن صنعت عکاسی به فرانسه اعزام شد نیز به دیانت بهائی مؤمن بوده است.

از پیشروان هنر موسیقی در ایران باید به میرزا عبدالله فراهانی اشاره کرد که در زمان ناصرالدین شاه می‌زیست که «آنچه هم‌اکنون به نام دستگاه ایرانی و موسیقی سنتی اجرا می‌شود حاصل جمع آوری و تدوین توسط این استاد است که او را کتاب موسیقی ایران می‌نامند...» (اشراق ۱۹۹۳: ۱۴۷). در زمانی که در ایران موسیقی‌دانان را مطرب و عمله طرب می‌نامیدند و فقط افرادی از طبقات پایین اجتماع و آن هم محرمانه به این کار می‌پرداختند تعالیم دین بهائی یادگرفتن موسیقی را تشویق کرد و موجب روی آوردن بهائیان به این هنر شد. بهاءالله موسیقی را مانند بالی دانست که با آن روح انسان به آسمان‌های معنوی پرواز می‌نماید. نامه‌های عبدالله به میرزا عبدالله فراهانی که اغلب موجود است هر کدام نه تنها تجلیلی فخرآمیز از هنر موسیقی است بلکه «هادی و راهنمای میرزا عبدالله در کار هنری او بوده است» (اشراق ۱۹۹۳: ۱۴۷). روح‌الله خالقی در مورد میرزا عبدالله نوشت «از او که موجب نگاه‌داری آهنگ‌های زمانه‌اش بوده است با احترام و نیکی یاد کنیم. از این گذشته وی مردی بود خوش طینت و مهربان بود و همه را از گنج هنرش بهره می‌رساند» (اشراق ۱۹۹۳: ۱۴۸).

مطالعه آثار ادبی دوره مشروطه چه نظم و چه نثر شواهد و مثال‌های فراوان‌تری در اختیار ما خواهد گذاشت که نمایانگر نفوذ تفکر دیانت بابی و بهائی بر روشنفکران ایران می‌باشد. نمونه ایشان صابر آذربایجانی است که اشعار و اندیشه‌هایش نشانه گرایش او به این آیین است. او در سال ۱۸۶۲ در شماخی آذربایجان قفقاز به دنیا آمد. صابر زندگانی ساده‌ای داشت و با درست کردن صابون امرار معاش می‌نمود. اشعارش که عموماً به زبان ترکی است تاثیر فراوانی بر انقلاب مشروطیت ایران گذارده است. مؤلف از صبا تا نیما می‌نویسد: «صابر از هر مطلبی که سخن می‌گوید مرجع و معادش یکی است: مردم و سرنوشت مردم. هنگامی که از ظلم و بی

عدالتی، از مفاسد اجتماعی و خلاصه جهات منفی زندگی انتقاد می‌کند همیشه از آرمان‌های بزرگ و ارجمندی که بنیاد آنها بر مردم دوستی و نوع‌پروری است الهام می‌گیرد. صابر زندگی پست و حقیر را به نام زندگی بلندی که آرزومند آن است ردّ و انکار می‌کند. شعر صابر شعر نیکبختی و روشنایی، ترانه زندگی آزاد و آبرومند و نجیبانه است» (آرین‌پور ۱۳۵۷: ۴۹).^{۱۶۸}

کتاب هوپ هوپ نامه صابر دارای قطعه‌ای است که پایگاه روشنفکری بایبان و بهائیان را در آن زمان به خوبی آشکار می‌سازد. قطعه‌ای نسبتاً مفصل شامل گفتگوی آخوند محل با خبرچین خود. آخوند از او می‌پرسد «نه خبر وار مشه دی؟» (چه خبر داری مشهدی؟) و خبرچین اخباری را که شنیده یا چیزهایی که دیده به اطلاع مجتهد می‌رساند. این شعر به طور روشن بازتاب این نکته است که در فکر و ذهن اجتماع دوره قاجار، چه در آذربایجان و قفقاز و چه در فارس و تهران، هر نوع حرکت ترقی جویانه و هر نوجویی با بابی بودن مرادف بوده است مثل روزنامه خواندن، فرزند را به مدرسه فرستادن، مو بلند کردن و چکمه پوشیدن، هزینه تحصیل به کسی دادن، به آخوندها گوشه و کنایه زدن، با معلم مدرسه معاشرت داشتن و غیره و غیره. یک بند از این شعر مفصل او را با ترجمه فارسی در اینجا می‌آوریم و خوانندگان را برای دیدن تمامی آن به اصل کتاب رجوع می‌دهیم:

نه خبر وار مه شه دی؟ - ساغلك - آز چوق ده گنه
- غزیت آلمش حاجی احمدده - با! اوغلان نه منه...؟

^{۱۶۸} شهرت و محبوبیت صابر با انتشار اشعار طنزآمیز و انتقادی او در روزنامه ملا نصرالدین بالا گرفت. این روزنامه در بین روشنفکران ایران، عثمانی و آسیای مرکزی خواهان زیادی داشت. ملایان متعصب تبریز صابر را بی‌دین و بابی خوانده و به دشمنی با او برخاستند. تهمت بایگری در زادگاهش شماخی و در شهرهای اطراف نیز بالا گرفت و صابر کوشش کرد دشمنانش را با شعری که مضمون ترجمه آن در زیر می‌آید ساکت سازد:
اشهد ان لا الله الا الله، من آدم با ایمانی هستم و اقرار به یکتایی خداوند می‌کنم،
ای مردم شیروان، من شیعه هستم اما نه آن شیعه‌ای که شما تصور می‌کنید
من سنی هستم اما نه سنی مثل شما، من صوفی هستم اما نه آن صوفی مانند ابدالی‌ها
من عاشق حقیقتم، ای مردم شیروان (صابر ۱۹۴۱: ۷).

حاجی احمد هم روزنامه خریده - دهه چی داری میگی پسر؟
- سن اوزک / ن گوردک / ن آلا ندک؟ - بیله نقل ایله دیلر
تو خودت دیدی خریدنش را - (نه) اینجوری تعریف می کردند
- داخی کیم خدایا - بو ولایتده منه!
دیگرکی خدایا مانده از امت من - ولایت من
- بو ایسه پس او لعینک ده ایشی قوللابی دُر
دین و ایمانی دانوب، یولدان آزوپ دُر، بابی دُر
اگر این چنین است آن لعنتی کارش قلابی است
دین و ایمانش را منکر شده - از راه به در اومه - بابی شده

(صابر ۱۹۴۱: ۲۳۰-۲۲۷)

شعرهای صابر در همان زمان در روزنامه‌های مشروطه خواهان مثل نسیم شمال و صور اسرافیل به ترجمه درج می‌شد و تاثیر فراوان بر افکار مشروطه خواهان می‌گذاشت. نفوذ و شرکت فعال بابیان و بهائیان در انقلاب مشروطه ایران نیاز به پژوهشی جدا دارد. افرادی از قبیل میرزا آقاخان کرمانی، احمد روحی، سید جمال اصفهانی، ملک‌المتکلمین، یحیی دولت‌آبادی که ما آن‌ها را به نام بابی می‌شناسیم نقش عمده‌ای در نهضت مشروطه داشتند. ده‌ها دیگر نیز در این راه مجاهدت می‌کردند که ما اسم و رسم آن‌ها را می‌شناسیم ولی تحقیقی بیشتر باید معلوم دارد که نشان دهد تاثیر آثار بابی و بهائی بر افکار ایشان تا چه اندازه بوده است.

در دوران پهلوی‌ها نیز مردم هر نوع تحول و تجدیدی را به خاطر نفوذ بهائیت بر افکار دولتمداران می‌دانستند. یکی از موارد حمله آیت‌الله خمینی به شاه در زمینه تساوی حقوق زن و مرد در نهضت «انقلاب سفید» شاه بود. آقای خمینی صریحاً این حرف شاه از تعالیم عبدالبهاء دانست و او را به عزل از سلطنت تهدید کرد.^{۱۶۹}
دکتر عباس میلانی می‌نویسد:

دوران [پهلوی‌ها] در ایران آغازی بر پذیرفتن حقوق شهروندی برای بهائیان

^{۱۶۹} نگاه کنید به ص. ۵۰.

بود. امنیت نسبی که توسط شاهان پهلوی تأمین گردید فوران مؤثری از قوای خلاق و ابتکارات صنعتی، تجاری و عقلانی توسط اعضاء جامعه بهائی را به دنبال داشت. در حین تألیف کتاب *ایرانیان برجسته* - دو جلد در شرح زندگی ۱۵۰ تن از نوآوران و صنعتگران - با خشنودی و تحیر متوجه شدم که تعدادی از آنها از اعضاء جامعه بهائی بودند. بزرگترین صنعت لوازم خانگی، به عبارت دقیق‌تر پیشگام و پیشتاز در این کارگروه صنعتی ارج بود؛ ورود و معرفی پیسی کولا و تلویزیون توسط حبیب ثابت؛ ظهور روانشناسی کودک و خانواده توسط دکتر [مهری] راسخ که دانشجوی استاد غولی چون پیازه بود؛ جمیع اینها نمونه‌هایی از مشارکت گسترده اعضاء جامعه بهائی در توسعه نوین ایران است. میدان و بنای شهید که امروزه نامش بدون ادنی مناسبتی به میدان آزادی تغییر یافته کار یک معمار بهائی بود؛ مرد جوانی که تازه از دانشکده بیرون آمده بود و توانست بر مشکلات و موانع باور نکردنی برای برنده شدن در بزرگترین رقابت معماری نسل خود غلبه نماید. حتی بعد از ۳۰ سال رژیم اسلامی نتوانسته برای این بنای باشکوه، که مشحون از عناصر فرهنگ ترکیبی ایران و تنها جزئی از فرهنگ اسلامی است به عنوان نماد تهران جایگزینی بیابد....

تعداد چشمگیری از نویسندگان، شعرا، محققان، و فیلم‌سازان ایرانی به این نکته پی برده و آن را تصدیق کرده‌اند که ما در باب پوزش خواهی کلامی به بهائیان بدهکاریم و ابراز امتنانی را به آنها مدیونیم. عذرخواهی برای تمام آنچه که از آن رنج برده‌اند، پوزش خواهی برای سکوت جمیع ما؛ و امتنان از برای آن که علی‌رغم تمامی نابرابری‌ها همیشه ادب، احترام، آرامش و صلح‌دوستی را که دین و ایمانشان به آنها تعلیم داده رعایت کرده و هرگز در عشق و علاقه خود به ایران آزاد و دموکراتیک متزلزل نشده‌اند. از *دائرة المعارف ایرانیکا* و کار خستگی‌ناپذیر پروفیسور یارشاطر گرفته تا تحقیق محققانه اساتید، دکتر بنانی و دکتر مؤید، آنها طلایه‌دار مجهوداتی برای نشان دادن این مطلب به اهل عالم بوده‌اند که ایران دچار تعصب مفرط،

خشک‌مغزی، و سببیت حکام فعلی‌اش - از ایرانِ ندا آقا سلطان‌ها و قره‌العین‌ها (از اولین مؤمنین به باب در قرن نوزدهم، شاعره بزرگ، محقق نامی و اولین زنی که کشف حجاب نمود و سخنرانی عمومی در ایران ایراد کرد) - جدا و مجزا و متفاوت است.^{۱۷۰}

بر سیاهه بهائیان که در توسعه ایران نوین سهم داشته‌اند باید نام افراد بیشتری را افزود. از جمله حسن فوادى بشروئى که باید او را به حق بنیان‌گذار علم جدید زبان‌شناسی در ایران دانست. از وی پانزده مقاله در زمینه زبان‌شناسی بین سال‌های ۱۳۱۳ [۱۹۳۴ م.] و ۱۳۱۵ [۱۹۳۶ م.] در مجله مهر به چاپ رسید که بر اساس آخرین دستاوردهای علمی زبان‌شناسان اروپایی بود. افسوس که مرگی زودرس به وی فرصت تکمیل و انتشار دو کتاب مهمی که در علم زبان‌شناسی نیمه‌تمام در دست داشت نداد (فوادى بشروئى ۲۰۰۷: ۳۷-۴۰).

دکتر محمد باقر هوشیار ۱۲۸۳-۱۳۳۶ [۱۹۰۵-۱۹۵۸ م.] از مفاخر علمی ایران در زمینه تعلیم و تربیت، در زمانی به نگارش و تحقیق و تدریس در روانشناسی عملی پرداخت که هنوز در ایران کمتر کسی به آن به عنوان دانش علمی و تجربی نگاه می‌کرد. مرگ نابهنگام او را «عزای بزرگ فرهنگ ایران» نامیدند.^{۱۷۱}

بدین ترتیب می‌بینیم که بهائیان، در طی یک قرن و نیم، هم‌گام با دیگر تجدّدخواهان و روشنفکران استعداد و دانش خود را در راه ترقی ایران بکار گرفته‌اند. پیشگام بودن بهائیان در تأسیس مدارس دخترانه و پسرانه، ایجاد یکی از نخستین بیمارستان‌ها در ایران (بیمارستان‌های روشنایی و صحت)، کوششی همه‌جانبه در سطح کشور برای رفع بیسوادی در ایران در دورانی که هنوز مبارزه با بیسوادی مطرح نبود و دیگر مجاهدات بهائیان در این زمینه‌ها در منابع دیگر مطرح گردیده و بحث

^{۱۷۰} بخشی از سخنرانی دکتر عباس میلانی در اجتماع تاریخ ۱۵ اوت ۲۰۰۹ [۲۵ مرداد ۱۳۸۸] در تئاتر سانفرانسیسکو هربست San Francisco Herbst Theater. این سخنرانی در برابر قریب هزار نفر که برای دفاع از بدیهی‌ترین حقوق بهائیان ایران در آنجا گرد هم آمده بودند ایراد شد و بعداً در روزنامه نیوریپابلیک New Republic درج گردید. در اینجا نقل از پیام بهائی شماره ۳۵۹ اکتبر ۲۰۰۹

^{۱۷۱} مجله سخن، سال هشتم، شماره ۴، مرداد ۱۳۳۶، ص ۴۰۶

آن در این صفحات نمی‌گنجد.^{۱۷۲}

^{۱۷۳} برای بحثی اجتماعی و تاریخی در زمینه نقش نهضت دینی بابی - بهائی در تجدّد ایران و خاورمیانه نک: (Cole, 1998).

۱۲ - هویدا، وزراء و بلندپایگان معروف به بهائی در زمان شاه

متهم ساختن هویدا و برخی دیگر وزرای رژیم سابق به بهائی بودن از حربه‌هایی است که قبل و بعد از انقلاب بر ضد بهائیان بکار می‌رود.

قانون اساسی ایران اشتغال غیر مسلمین را به مقام وزارت و وکالت منع می‌کند. از مشروطیت تاکنون هیچ وزیری که غیر مسلمان باشد نداشته‌ایم و فقط وکلای برگزیده از سوی اقلیت‌های رسمی مذهبی می‌توانند به عنوان نماینده آن اقلیت در مجلس انتخاب شوند. در تمام دوران شاه که هزاران آگهی استخدام در جراید منتشر می‌شد همه یک جمله مشترک داشتند و آن شرط معتقد بودن متقاضی به یکی از مذاهب رسمی مسلمان، یهودی، زردشتی و مسیحی بود. به این ترتیب به طور غیر مستقیم - ولی صریحاً - اعلام می‌شد که اگر متقاضی خود را بهائی اعلام کند نمی‌تواند استخدام شود. در کشوری که یک بهائی نمی‌توانست در هیچ جا استخدام شود چگونه شاه به خود اجازه می‌داد با داشتن گروهی وزیر بهائی در کابینه‌اش حربه به دست روحانیون و مخالفانش بدهد و چسان مجلس شورای ملی که به دولت هویدا رأی اعتماد داد و دستگاه‌های عالی قضائی که بایستی مسئول درستی انجام قانون اساسی باشند همگی افسون زده چشمشان را بر این خطای فاحش بستند؟

قبل از پرداختن به پاسخ این سؤال باید به این نکته ضروری نیز توجه کنیم که با ظهور نهضت بابی و بهائی، یعنی بیش از یکصد و شصت سال پیش، گروه بیشماری از مردم چه از روشنفکران و یا بازاریان و طلاب به آن علاقه یافتند و برخی خود را بهائی دانسته به آرمان‌های آن دین دل بستند. در طول زمان با تغییر وضع کشور و

تحوّلات اجتماعی جمع دیگری به آن پیوستند و بر عکس گروهی از بهائیان دلبستگی‌ها و تمایلات دیگری یافتند و خود را از این دین کنار کشیدند. اما اسم و شهرت بهائی روی برخی از آنها و حتی روی فرزندان و نوادگان ایشان ماند بدون آن که هیچگونه ارتباطی بین این افراد و جامعه بهائی باشد. هم‌چنین به خاطر وسعت و تنوع جامعه بهائی بسیاری از افرادی که در خاندان خود بستگان سببی یا نسبی بهائی دارند بدون آن که خود بهائی باشند.

هم‌چنین باید دانست که تولّد در خانواده بهائی خود به خود به شخص هویت بهائی نمی‌دهد. بهائیت دین ارثی نیست و با نژاد و خون آمیختگی ندارد بلکه دینی انتخابی است که با عقل و انتخاب کاملاً آزادانه شخص ارتباط دارد. هر بهائی هر زمان که بخواهد آزاد است به هر دین یا مرام دیگری که مایلست بگردد و از آن پس، نه او بهائی است و نه جامعه بهائی او را بهائی می‌شناسد. چنین شخصی می‌تواند دارای پدر و مادر و حتی همسری بهائی باشد، با بهائیان معاشرت کند، اما هیچ یک از اینها، اگر او خود را بهائی نداند و نخواند دلیل بر بهائی بودن او و یا بستگی او با جامعه بهائی نیست. برای کسانی که در فرهنگ و تفکر اسلامی رشد کرده‌اند قبول این مطلب مشکل است. مسلمانان اسلام را دینی فطری می‌دانند یعنی اگر حتی یکی از والدین طفل مسلمان باشند او مسلمان محسوب می‌شود و هیچگونه روش و رفتاری این هویت را از او سلب نمی‌کند. اما شاخصه بهائی بودن مجموعه‌ای از اعتقاد و رفتار و برداشت فردی و اجتماعی است که فقدان آن هویت بهائی را سلب می‌نماید. یکی از این شاخصه‌ها ارتکاب به کاری در تضاد با مرام و عقاید بهائی از جمله دخالت در سیاست به صورت احراز پست وزارت و وکالت، عضویت در احزاب سیاسی و امثال آن است. در چنین مرحله‌ای شخص حقوق اداری خود را در جامعه از دست می‌دهد و این موضوع برای آن که از نامبرده در تشکیلات استفاده نگردد اعلام می‌گردد. چنین امری حتی در احزاب سیاسی غرب نیز رایج است. اگر عضوی بکاری دست زند که مخالف اهداف و نظریات حزبی باشد او را کنار می‌گذارند.

حال باید پرسید چرا با آن که وزارت کاری سیاسی است جامعه بهائی در تمام

دوران شاه - جز در یک مورد - مطلبی در این باب که این وزراء بهائی بوده و به خاطر دخالت در سیاست از حقوق اداری خود محروم گشته‌اند اعلام نکرد. سبب آن بود که نه آنان خود را بهائی می‌دانستند و نه جامعه بهائی ایشان را بهائی می‌شناخت.

مشکل می‌توان پذیرفت که دستگاه روحانیت از حقایقی که در بالا نام بردیم بی‌خبر بود. با این حال در زمان شاه ملایان این اتهام را آگاهانه به دو هدف بکار می‌بردند. یکی وادار ساختن هویدا و دولت او به سختگیری به بهائیان که این «بد نامی» از رویشان برداشته شود و دیگر برآورد خواسته‌ها و دادن امتیازات بیشتر به طبقه روحانیت. از سوی دیگر با این شایعات در اذهان عمومی این باور را می‌پروراندند که بهائیان با رژیم همکاری تنگاتنگ دارند. از این حربه هم شاه و دولتش را در اذهان عوام به نام‌سلمانی مشهور می‌ساختند و هم با وابسته نمودن بهائیان به دستگاه دولت و سیاست‌های روز، آنان را دارای قدرت و نفوذی اسرار آمیز و خطرناک برای اسلام و کشور جلوه می‌دادند.

اگر بهائی ستیزانی که امروزه در جمهوری اسلامی قلم به دست گرفته‌اند این همه روی بهائی بودن هویدا هیاهو نمی‌کردند ضرورتی نبود که در این کتاب صفحاتی به این شایعه اختصاص یابد. اما با آنکه حال نه شاهی در کار است و نه هویدا و نه یک بهائی در هیچ سازمان دولتی شغلی دارد، باز به این دروغ پای می‌فشارند که بدان بهانه بهائیان را به داشتن قدرت و شرکت در حکومت شاه متهم سازند و رنج‌هایی که به ایشان وارد می‌آورند موجه جلوه دهند.

اتهام هویدا به بهائیت آنچنان ریشه‌دار بود که دکتر عباس میلانی مورخ مشهور در نگارش شرح حال او بنام *معمای هویدا*، بخشی از کوشش خود را صرف یافتن پاسخ به این پرسش کرد و دستاورد تحقیقات خود را که طبعاً بر بهائی نبودن هویدا منتهی می‌شد در دو اثر انگلیسی و فارسی که در مورد زندگانی هویدا نوشت آورد.

با این مقدمه ابتدا با مطالعه وضع خانوادگی هویدا به بهائی بودن یا نبودن او می‌پردازیم و سپس وضع دینی دیگر بلندپایگان و کسانی که با این نام به شراکت در رژیم پهلوی متهم شدند بررسی می‌نمائیم.

جد پدری هویدا آقا رضا قنّاد، اهل شیراز و بهائی بود. وی بزودی خود را به جرگه بهائینی که در آغاز این نهضت به بغداد تبعید شدند رساند و هنگام تبعید بهاء‌الله و همراهانش به ادرنه و عکا همراه ایشان روانه عکا شد. از معتمدین بهاء‌الله و عبدالبهاء بود و همانجا وفات یافت.

پسر او، میرزا حبیب‌الله تحصیلات خود را در بیروت انجام داد و مدتی از منشیان عبدالبهاء بود. سپس برای ادامه تحصیلات به پاریس رفت. در آنجا با سردار اسعد بختیاری از رجال مشروطه آشنا شد و معلّمی فرزندان را بر عهده گرفت. در سال ۱۹۱۰ به ایران بازگشت، در وزارت امور خارجه استخدام شد و به خاطر استعداد، تسلّط و مهارت در زبان فارسی و دانستن زبان‌های عربی، انگلیسی و فرانسه، بزودی در کار خود پیشرفت کرد. میرزا حبیب‌الله در سال ۱۹۱۸ با افسر الملک دختر میرزا حسین معتمدالملک که از خاندان قاجار بود ازدواج نمود. بواسطه خدماتش در همان سال‌ها لقب «عین‌الملک» گرفت و چندین سال در سمت سرکنسول ایران در دمشق و بیروت انجام وظیفه کرد. درگیری او با امور سیاسی و ازدواجش با دختری از خانواده‌ای مسلمان، فاصله او را از جامعه بهائی زیادتر کرد. سرانجام به خاطر ادامه کار در شغلی سیاسی از سال ۱۹۲۱ به بعد از جامعه بهائی بکلی دور افتاد و خود علاقه‌ای به ایجاد هیچگونه ارتباطی نشان نداد.

تمام شواهد حاکی از آن است که فرزندان عین‌الملک، امیر عباس و فریدون در خانواده‌ای که کوچکترین علائق بهائی در آن نبود رشد کردند. دکتر عباس میلانی ضمن شرح شخصیت سختگیر و پدرسالار عین‌الملک می‌نویسد:

بحث پیرامون باورهای مذهبی سابق و لاحق پدر هم در خانواده ممنوع بود، انگار این ممنوعیت پس از مرگ او نیز ادامه داشت ... به گفته فریدون در گفتگوهای خانوادگی هرگز از بهائیت ذکری نمی‌شد. می‌گوید چهارده ساله بودم که برای نخستین بار واژه‌ی «بهائی» را شنیدم. معنای آن را از دوستی جوپا شدم.

(میلانی ۱۳۸۰: ۵۸)

امیر عباس هویدا تحصیلات ابتدائی و دانشگاهی را در بیروت به پایان برد و سپس

راهی اروپا شد. از دانشگاه آزاد بروکسل در سال ۱۹۴۱ لیسانس علوم سیاسی را دریافت کرد و در بازگشت به ایران به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. از آن پس مشاغلی در نمایندگی‌های سیاسی ایران در فرانسه، آلمان و سوئیس داشت. مدتی یکی از مدیران شرکت نفت ملی ایران بود. در همان زمان با حسنعلی منصور و جمعی از روشنفکران گروهی بنام کانون مترقی تشکیل دادند. هویدا مانند بیشتر روشنفکران ایرانی گرایش دینی نداشت. یکی از دوستان نزدیکش، صادق چوبک، که از نویسندگان مشهور ایران است او را به شدت غیر مذهبی و مذهب‌گریز می‌دانست (میلانی ۱۳۸۰: ۱۰۹).

در ۷ مارس سال ۱۹۶۴ [۱۷ اسفند ۱۳۴۲] در کابینه حسنعلی منصور به سمت وزیر دارائی منصوب شد و در ۲۶ ژانویه سال ۱۹۶۵ [۶ بهمن ۱۳۴۳] پس از ترور منصور به دست فدائیان اسلام، از طرف محمد رضا شاه پهلوی مسئول تشکیل کابینه گردید. هویدا تا سال ۱۹۷۷ نخست وزیر بود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ اعدام شد.

چنین شخصیتی، با این مقام بلند کشوری و سابقه سیاسی و روشنفکری، فقط به خاطر اعتقاد دینی پدر بزرگش (و مدت کوتاهی پدرش) مواجه با شایعه بهائی بودنش گشت که نه تنها از سوی ملّایان و مردم کوچه و خیابان، بلکه از سوی مخالفان سیاسی او یعنی رجال بلند پایه نیز دامن زده می‌شد. امیر اسدالله علم وزیر دربار شاه در خاطرات خود در سال ۱۹۷۳ می‌نویسد:

بعد از ظهر به کاخ گلستان به جشن سالروز تولد حضرت امام عصر رفتیم. من در جلسات مذهبی دربار معمولاً شرکت نمی‌کنم، چون وقت ندارم... ولی این عید بخصوص را مرتب می‌روم که خودم را از جرگه بهائی‌ها کاملاً مشخص و متمایز بکنم. این بهائی‌های بی وطن در همه شئون رخنه کرده‌اند. مخصوصاً مشهور است که نصف اعضاء دولت بهائی هستند و مردم از این بابت خیلی ناراضی هستند. سپهد ایادی طیب مخصوص شاهنشاه هم که متأسفانه مشهور به بهائی است. از این حیث شاهنشاه خیلی صدمه می‌خورد. (عالیخانی ۱۹۹۵: ۱۶۶)

این یادداشت نه تنها نشان گسترش دامنه‌دار شایعه بهائی بودن هویدا و برخی از وزرای اوست، بلکه نشانی از اسارت امیر اسدالله علم در توهم توطئه و ناتوانی او در تشخیص مسائل کشوری نیز می‌باشد.^{۱۷۳} وزیر دربار مقتدر شاه و رفیق حجره و گرمابه و گلستان او، که به مسلمانی شهره است و اجدادش در قائنات خراسان دمار از روزگار بایان و بهائیان در آوردند^{۱۷۴} از وحشت آن که او را نیز در جرگه بهائیان آوردند، علیرغم خواست و وقت و اعتقاد خود، به مراسم سالروز تولد امام عصر می‌رود. می‌ترسد که او را نیز به به این تهمت دچار سازند زیرا در ضمیر ناآگاهش می‌داند شایعاتی که به دیگران در این مورد می‌زنند از حد تهمت و شایعه پیش‌تر نمی‌رود و می‌تواند به آسانی او را نیز شامل گردد. اما حاضر نیست به خود بقبولاند که ممکن است در مورد دیگران نیز این شایعات دروغ باشد.

عجبا همین وزیر مقتدر دربار شاهنشاهی که نگران نارضایتی مردم و صدمه خوردن ولی‌نعمت خود از این بابت است، آنقدر درایت ندارد که به رئیس ساواک یا مقامات امنیتی دستور دهد واقعیت اعتقادات دینی نیمی از وزرای شاه را که به اعتقاد او به بهائیت شهرت داشتند جستجو کنند و به او گزارش دهند، یا آنکه تحقیق کند این «بی‌وطنان» چه خیانت‌هایی به وطن کرده‌اند آن‌گاه آن را به حسب وظیفه با ولی‌نعمت خود شاه در میان گذارد. علم این کار را نمی‌کند. به نگارش احساسات خود در دفتر خاطراتش اکتفا می‌ورزد و لابد در سخنان خصوصی با هم‌پالکی‌هایش همین حرف‌ها را می‌گوید و می‌شنود. متأسفانه باید اعتراف کرد که این بی‌خبری و تسلیم به شایعات مخصوصاً اگر در مورد دیانت بهائی و بهائیان باشد دامنگیر بسیاری از فرهیختگان و روشنفکران ما نیز بوده و هست. دکتر هوشنگ شهابی ضمن بحثی در این زمینه می‌نویسد:

اتهاماتی نظیر اتهام علم مبنی بر بهائی بودن نصف کابینه بی‌پایه و اساس است و با توجه به ظلم و ستمی که [به خاطر چنین اتهاماتی] پس از انقلاب بر بهائیان رفته، چیزی جز گزافه‌گوئی‌های شدت‌گیر مسئولانه نیست.

^{۱۷۳} نگاه کنید به فصل پنجم (۱) و فصل دهم.

^{۱۷۴} نگاه کنید به (فؤادی بشروئی ۲۰۰۷: ۳۹۰-۳۸۸).

شهابی اضافه می‌کند:

حتی اگر بپذیریم که نیمی از کابینه هویدا بهائی بود، این بدان معناست که نیم دیگر مسلمان بود - چون اعضای اقلیت‌های به رسمیت شناخته شده نمی‌توانستند عضو کابینه شوند. پس چرا این واقعیت به نفرت از مسلمانان نمی‌انجامد؟ پاسخ آنست که مسلمان بودن امری عادی است ولی این واقعیت محض که پیشینه دینی اکثریت «عادی» و قابل پذیرش به شمار می‌رود معادل «بیگانه سازی» آنهایی است که دین متفاوتی دارند. این امر نشان می‌دهد تنفر از بهائیان نمی‌تواند به خاطر و در نتیجه [عملکرد] حضور آنها در حلقه‌های درونی قدرت باشد، بلکه در واقع همین انزجار [از بهائی بودن ایشان] است که این حضور را از لحاظ سیاسی ناخوشایند می‌کند... (ترجمه)

(Chehabi 2008: 189)

هویدا بهائی ستیز نبود، مذهبی هم نبود ولی محیطی که به این شایعات انباشته بود او را وادار به چرخش به سوی مسلمان‌نمائی و برآورد خواسته‌های مآلیان کرد و در موارد متعددی که بهائیان دستخوش آزار و تبعیض و رنج بودند کوچکترین قدمی برای رعایت عدالت برنداشت. حضورش در مجالس عزاداری، زیارت عتبات عالیات، رفتن حج و انتشار عکسهایش از این مراسم همگی در جهت خنثی نمودن شایعه بهائی بودنش بود. همانطور که در بالا گفتیم در دوران او در هزارها آگهی استخدام که درج‌رید نشر می‌شد به طور غیر مستقیم استخدام بهائیان ممنوع اعلام می‌گشت. سوی آن بسیاری بهائیان از راه آهن و شرکت نفت و دانشکده پرستاری اخراج شدند و دادخواهی ایشان به جایی نرسید. حتی حقوق بازنشستگی برخی بهائیان در ادارات گوناگون قطع شد.

از ساواک سندی در دست است به تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۴۳ حاکی از توافق‌های هویدا، روحانیون و ساواک برای تیره او از بهائیت. بنابر آن توافق هویدا می‌بایست آب و برق مجانی به مساجد بدهد، در مصاحبه‌های مطبوعاتی از دین اسلام و قرآن و ائمه اطهار یادآوری نماید و محاسن اسلام و قرآن را برای مردم بیان نماید، برای

ریاست اوقاف کسی را برگزیند که با روحانیون درجه یک شناس و مرتبط باشد و سرانجام دولت اقدام به تشکیل دانشگاه الهیات نماید (شهبازی ۱۳۷۰: ۳۸۸).
سوی آن هویدا، به روایت برادرش فریدون هویدا که وزیر کابینه او نیز بود، از بودجه محرمانه دولتس سالانه ۱۱ میلیون دلار به ملایان می‌پرداخت (میلانی: ۱۳۸۰: ۲۹).

دلایل ملایان برای بهائی بودن هویدا

با این همه، ردیه نویسان دست به مزد در جمهوری اسلامی در سال‌های پس از انقلاب با هیاهو و جنجال اسناد و مدارکی مبنی بر بهائی بودن هویدا نشر نموده‌اند. این اسناد که بی‌اعتباری از سر و رویش می‌بارد معمولاً نقل از کتاب‌های دیگری است که باز توسط همین بهائی‌ستیزان حرفه‌ای و یا همکارانشان نگاشته شده و ضرب‌المثل رویاهی که دمش شاهدش بود بیاد می‌آورد. مثلاً از قول زنی بنام پری غفاری که ظاهراً از تن فروشان معروف دوره شاه بوده کتابی نگاشته‌اند که در آن، ضمن رفت و آمدهایی که با دربار شاه داشته به بهائی بودن این و آن پی برده است. هم‌چنین از قول تیمسار فردوست از افسران نزدیک به شاه و رئیس بازرسی شاهنشاهی خاطراتی نقل (یا جعل) کرده‌اند که باز شرحی در همین زمینه دارد. آنگاه این جعلیات را به عنوان سند ارائه می‌دارند.

برای مثال، در کتاب *خاطرات فردوست* سندی از بهائی بودن هویدا آمده که در کتاب ردیه‌ای به نام *بهائیت در ایران* تالیف دکتر سید سعید زاهد زاهدانی به آن استناد شده. این سند نامه‌ای است به امضای شخصی به نام قاسم اشرفی که تاریخ ۱۳۴۳/۶/۱۲ دارد و به مناسبت تصادف هویدا در جاده شمال و شکسته شدن پای او برای دکتر فرهنگ مهر ارسال شده:

جناب آقای دکتر فرهنگ مهر معاون محترم وزارت دارائی
به مناسبت پیشامدی که برای جناب آقای هویدا وزیر محترم دارائی رخ داده خواهشمند است مراتب تأثر و تأسف اینجانب و برادرانم را به عموم هم مسلکان و بخصوص جناب آقای ثابت پاسال مدیر محترم تلویزیون ایران که

بزرگترین خدمتگذار فرقه ما هستند ابلاغ فرمائید.
احترامات فائقه را تقدیم می دارد. قاسم اشرافی

(فردوست ۱۳۶۸: ۵-۳۷۴)

معلوم نیست قاسم اشرافی شخصیتی است حقیقی یا خیالی. چنین شخصی که سید سعید زاهد زاهدانی او را از سران بهائیت نامیده بکلی در جامعه بهائی ناشناخته است و عجباً که پس از انقلاب که بیشتر سران بهائی را به جوخه دار سپردند در میان ایشان از قاسم اشرافی نامی نیست. چرا باید نامه او خطاب به دکتر فرهنگ مهر، از زردشتیان معروف ایران باشد و از او بخواهد که «به عموم هم مسلکان» (لابد بهائیان) تأسف او را از تصادف هویدا ابراز دارد؟ سوای آن ثابت پاسال نام شرکتی تجارتنی بود و با شخصی بنام حبیب ثابت که تلویزیون خصوصی ایران را تأسیس کرد تفاوت دارد. از همه بالاتر هیچ بهائی دین خود را فرقه نمی نامد. البته چنین «سندی» همانا زینده کتاب ردیه «بهائیت در ایران» است که با دیگر مطالب آن هم خوانی کامل دارد. مؤلف همین کتاب از دو سند! دیگر که در کتاب خاطرات فردوست آمده یاد می کند ولی از فرط سست بودن آن اسناد به اشاره ای می گذرد. این اسناد یکی مربوط به گزارش مامور مخفی ساواک از یک جلسه بهائی در شیراز است که شخصی در آنجا به بهائیان اطمینان می دهد با بودن نخست وزیری بهائی مثل آقای هویدا همه مشکلاتشان حل خواهد شد! سند دیگر که با امضای اسکندر نامی در سال ۱۳۴۳ به وسیله پست برای اکثر مقامات دولتی آن زمان ارسال شده سوابق خانوادگی هویدا و برخی دوستان بهائی او را فاش ساخته است. به گفته مؤلف کتاب بهائیت در ایران این سند «گویا توسط منوچهر اقبال^{۱۷۵} تنظیم شده است» (زاهدانی ۱۳۸۰: ۲۴۱).

عجباً که نویسندگان ریز و درشت سازمان های ضد بهائی با دسترسی به همه اسناد و مدارک دولتی، از ساواک و وزارت امور خارجه گرفته تا اسناد زمان انقلاب، برای

^{۱۷۵} دکتر منوچهر اقبال از دولتمردان زمان محمد رضا شاه پهلوی، استاد دانشگاه، وزیر، نخست وزیر و چند سالی مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران بود.

اثبات بهائی بودن هویدا سند و مدرکی که از اعتباری بر خوردار باشد نیافته‌اند و فقط به این سه مورد که بی مایگی و جعلی بودن از آن می‌بارد پرداخته‌اند.

سندی دیگر از ساواک

حرف آخر را، این بار در مورد بهائی نبودن هویدا، می‌توان در یکی از گزارشهای ساواک در سال ۱۳۵۷ یافت. تعجبی نیست که چنین سند محکم و گویائی از دید بهائی ستیزان پنهان مانده باشد. این سند که در بولتن ویژه به شماره ۳۱۲/۶۶۵۸ موجود است، گزارشی از بررسی نهائی و کامل ساواک در مورد اتهام بهائی بودن هویدا است که پس از عزل هویدا از نخست وزیری و انتصاب او به وزارت دربار و با در نظر گرفتن تمام شواهد موجود نوشته شده است.

در باره انتصاب وزیر دربار شاهنشاهی به فرقه بهائی به استحضار می‌رساند: تا زمان انتصاب امیر عباس هویدا به مقام نخست وزیری در هیچ یک از سازمانهایی که وی خدمت می‌نموده به هیچ وجه حتی کوچکترین بحث و شایعه‌ای مبنی بر انتساب وی به این فرقه وجود نداشته و در بین دوستان و نزدیکان وی نیز چنین بحث و گفتگویی نبوده است. پس از انتصاب وی به این سمت، مخالفین او شایع نمودند که پدرش وابسته به این فرقه بوده است. برابر تحقیقاتی که بعمل آمده، پدر هویدا هنگامی که وی و برادرش در سنین طفولیت بوده‌اند، فوت شده است. مادر هویدا و افراد فامیل وی مسلمان بوده و می‌باشند، مادر هویدا که به مکه نیز مشرف شده مسلمان متدین و با تقوی است و فرزندان خود را نیز با تقوی و فضیلت تربیت نموده و دارای خصائل نیکوی انسانی می‌باشند. امیر عباس هویدا هیچگاه منتسب به فرقه بهائی نبوده و به علاوه طبق تعالیم عالیة اسلامی وی را بر یک سنت که از زمان حضرت رسول اکرم (ص) جاری بوده، هر فردی که خود را مسلمان معرفی کند و جملات شهادت... را ادا نماید مسلمان شناخته می‌شود و امیر عباس هویدا طی ۱۵ سال گذشته به مناسبت‌های مختلف پیوسته اعتقاد خود را به دین مبین اسلام صریحاً و علناً بیان داشته.

(رجال عصر پهلوی: ۱۳۸۶، ۵)

با پیروزی انقلاب اسلامی و روی کار آمدن ملّایان اعدام‌ها آغاز شد و بهتان بهائی بودن برجسب تازه‌ای بر پیشانی برخی از بلندپایگان رژیم سابق گردید. اما تعجب آن که در جریان محاکمه و اعدام هویدا، نه در ادعانامه دادستان بهائی بودنش مطرح شد و نه کسی در آنجا به او چنین اتهامی بست (میلانی ۱۳۸۰: ۴۲۷).

بحث ما در بهائی نبودن هویدا و وزرای وی ارتباطی به خدمت یا خیانت آنان به کشور، کارائی یا عدم لیاقت ایشان و فساد مالی یا پاکدامنی‌شان ندارد. قضاوت این امور با تاریخ است و فساد دستگاه اداری ایران از زمان قاجار تا امروز به حدّی است که نه هویدا و نه وزرای او هیچ یک روسیاه‌تر از دیگر دولتمداران ایران نیستند. ما می‌خواهیم بنمایانیم که شایعه بی اساس بهائی بودن هویدا و برخی از وزرایش ساخته و پرداخته دشمنان او و ملّایان بوده که هر یک هدفی دنبال می‌کردند. هدف ملّایان آلوده ساختن دیانت بهائی به سیاست، انتساب ایشان به قدرت‌های سیاسی و نزدیکی با رژیم پهلوی بود تا بتوانند هم آن رژیم را با این تهمت بکوبند و هم این دستاویز را به دیگر تهمت‌هایی که برای بهائیان ساخته‌اند بیافزایند و بهتر دمار از روزگارشان برآورند.

وزرای مشهور به بهائی در کابینه هویدا

گروهی از وزرای هویدا را هر یک به دلیلی به بهائی بودن متهم می‌ساختند، از جمله فرخ رو پارسا وزیر آموزش و پرورش، منصور روحانی وزیر کشاورزی، منوچهر تسلیمی وزیر بازرگانی و مهناز افخمی وزیر مشاور در امور بانوان و غیره. برخی از این افراد در همان ماه‌های اول پیروزی انقلاب اسلامی اعدام شدند.

از اینان، فرخ رو پارسا ارتباطی با جامعه بهائی نداشت. زنی بود تحصیل کرده و بسیار روشنفکر که در دامان خانواده‌ای فرهیخته و فرهنگی دنیا آمد و عمر خود را صرف تعلیم و تربیت زنان و پیشرفت آنان کرد.^{۱۷۶} با سابقه سال‌ها فعالیت فرهنگی و کوشش در پیشرفت‌های بانوان، در سال ۱۹۶۸ به عنوان نخستین زن ایرانی به وزارت آموزش و پرورش انتخاب شد. پس از انقلاب ۱۹۷۹ م. با اتهاماتی چون:

^{۱۷۶} برای شرح حال مفصل او می‌توان در اینترنت به دانشنامه ویکیپدیا مراجعه کرد.

حیف و میل اموال بیت المال، ایجاد فساد در وزارت آموزش و پرورش، کمک به نشو و نمای فحشا در آموزش و پرورش، همکاری موثر با ساواک و اخراج فرهنگیان انقلابی از وزارت فرهنگ ایران و غیره... در دادگاه انقلاب اسلامی شعبه تهران به ریاست صادق خلخالی محاکمه شد و به عنوان «مفسد فی الارض» (عامل فساد بر روی زمین) در تاریخ ۱۸ اردیبهشت سال ۱۳۵۹ برابر با ۸ مه سال ۱۹۸۰ اعدام گردید. وی حاضر نشد در دادگاه چادر بر سر نماید فقط به یک روسری اکتفا کرد. هنگام اعدام او را در یک گونی پیچیدند و با طنابی به بالا کشیدند. بر چوبه دار دیگری کنار او یکی از روسیایان معروف قلعه شهرنورا با چادری که بر خود پیچیده بود بر دار زدند. طناب دار فرخ رو پارسا در نیمه راه پاره شد و وی روی اسفالت پیاده رو پرتاب گردید. بار دیگر به کمک سیم ضخیمی که در یدک کشیدن ماشین ها بکار می رود حکم دادگاه را اجرا کردند.

گفتیم که فرخ رو پارسا ارتباطی با جامعه بهائی نداشت و حتی در خانواده اش یک نفر نیز بهائی نبود. ولی بهائی بودن یکی از اتهاماتش بود. شاید بتوان واقعه زیر را دلیلی بر اتهام او به بهائیت دانست. در یکی از سال های قبل انقلاب هنگام بازدید از مدارس فارس، در سروستان دو دختر که به خاطر بهائی بودن از دبیرستان اخراج شده بودند به او شکایت بردند. فرخ رو پارسا با عصبانیت متصدیان امر را مورد عتاب قرار داد و دستور داد دختران فوراً به کلاس های خود باز گردند.^{۱۷۷} سوای انتقام از این عدالت جوئی، فعالیت شدیدش در پیشرفت زنان و وزیر بودنش نیز می تواند توجیهی بر اعدام او باشد.

مهناز افخمی دومین وزیر زن که به عنوان وزیر مشاور در امور زنان برگزیده شد مادرش بهائی و پدرش شیخی بود. خود هیچگونه تمایلات بهائی نداشت و خوشبختانه توانست پس از انقلاب از ایران بگریزد و فعالیت های خود را در امور فرهنگی و بانوان در امریکا از سرگیرد.

منصور روحانی وزیر کشاورزی، پدرش میرزا علی محمد خیاط بهائی بود، ولی مادرش مسلمان بود. منصور روحانی بدون هیچگونه اعتقاد دینی رشد کرد. دانشگاه

^{۱۷۷} روایت یکی از بهائیان ساکن شیراز، مرحوم محمد تقی افغان به نگارنده.

را به پایان رساند و از زمان تحصیل تا کودتای ۲۸ مرداد در سازمان جوانان حزب توده ایران فعالیت داشت. پس از چند سال دوری از سیاست به گروه «کانون مترقی» که حسنعلی منصور و هم‌فکرانش پایه‌گذاری کرده بودند پیوست و بعدها با رسیدن منصور به نخست‌وزیری سمت وزارت آب و برق و سپس وزارت کشاورزی یافت. همسر منصور روحانی نیز بهائی بود. ولی خود او هرگز ارتباطی با جامعه بهائی نداشت و در سال‌های قبل از انقلاب مسلمان بودن خود را صریحاً در جراید اعلام نمود. هیچ یک از فرزندان ایشان نیز بهائی نبوده و نیستند.

منوچهر تسلیمی وزیر بازرگانی هویدا خود را بهائی نمی‌دانست. خانواده عموی او بهائی بودند و پسر عموی او عبدالحسین تسلیمی از فعالین جامعه بهائی پس از انقلاب بخاطر بهائی بودن تیرباران شد. منوچهر تسلیمی اگر چه از خاندانی بهائی بود ولی پس از ترک قزوین و تحصیل در دبیرستان کالج در تهران دستخوش تمایلات شدید سیاسی شد و از فعالان حزب توده ایران گشت و به همین جهت بکلی ارتباط خود را با جامعه بهائی برید. پس از عزیمت به انگلیس برای ادامه تحصیلات عالی نیز همان راه ادامه داد. در بازگشت به ایران مشاغل گوناگون یافت و به وزارت بازرگانی انتخاب شد. پس از انقلاب مدتی در ایران پنهان بود و سرانجام روانه کانادا شد و در همان‌جا وفات یافت.

از وزرای کابینه هویدا فقط یک تن، **سپهد اسدالله صنیعی**، بهائی بود که به انتخاب و فرمان شاه مجبور به پذیرفتن سمت وزارت دفاع شد. افراد موثق می‌گویند که صنیعی مشکل بهائی بودن خود را به اطلاع شاه رسانده و با عصبانیت شاه روبرو شده که او را متوجه عواقب تخلف یک نظامی از اوامر فرمانده کل قوا نمود. با قبول وزارت دفاع، سپهد صنیعی حقوق اداری خود را در جامعه بهائی از دست داد. وی چندی قبل از انقلاب بازنشسته شد.

بلندپایگان مشهور به بهائی در دوران شاه

در دوره شاه بهائیان در ادارات و شرکت‌های ملی و دولتی مشاغلی داشتند و برخی به مقامات بلندی نیز رسیدند:

دکتر عبدالکریم ایادی پزشک شاه بهائی بود و شاه به او اعتماد مخصوصی داشت. در خاطرات ثریا همسر دوم شاه آمده است که در اوایل ازدواج، روزی شاه محرمانه به او گفته است به تنها کسی که می‌تواند در دربار اعتماد کند ایادی است. روی همین اصل شاه کار سازماندهی بهداری ارتش را با آن تشکیلات وسیع به ایادی محول کرد. جز ایادی شاه طبیبان دیگری هم داشت. از جمله دکتر لقمان‌الدوله ادهم، دکتر امیر اعلم، دکتر جمشید اعلم، پروفیسور پرویز عدل و دکتر عباس صفویان. دکتر جهانشاه صالح هم طبیب دربار بود و هم او بود که زایمان نخستین فرزند ذکور شاه، رضا پهلوی را انجام داد. خدمت طبیب غیر مسلمان در دربار شاهان ایران سابقه دیرین دارد که آخرینشان در دربار قاجار اطباء مسیحی مثل دکتر فوریه، دکتر پولاک و دکتر طولوزان هستند. می‌گفتند آیت‌الله خمینی نیز یک طبیب اطریشی در استخدام داشت. عجب آن که بهائی بودن یک طبیب شاه این همه مورد توجه و گفتگو واقع شد. این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که به نظر بسیاری از آگاهان بهداری ارتش از بهترین و منظم‌ترین واحدها بشمار می‌رفت. این حرف نباید دور از واقعیت باشد. ارتشی که آنطور در نابودیش کوشیدند هشت سال در جنگ با عراق از میهن دفاع کرد و واحد بهداریش در دورترین نقاط خدمات خود را به زخمیان جنگ عرضه داشت.

از آنجا که بهائی بودن ایادی تکذیب نمی‌گشت لذا شایعه سازان برای لجن‌مال ساختنش او را به داشتن سرمایه‌های کلان و اندوختن آن در بانک‌های خارج متهم ساختند. چنین شایعاتی در مورد هیچیک دیگر از وزرائی که به بهائیت متهم بودند (و آن را نفی می‌کردند) وجود نداشت!

فؤاد روحانی که در جریان ملی شدن نفت از مشاوران نزدیک دکتر مصدق بود و بعدها در شرکت نفت و سازمان اوپک به مقامات بالا رسید از خانواده‌ای بهائی بود. ولی با ورود در سیاست از این دین کناره گرفت. روحانی که معلومات غنی در فرهنگ و ادبیات فارسی و عرب نیز داشت، پس از انقلاب هنگام اقامتش در سویس، کتابی با نام مستعار فاروق شریف درباره قرآن تالیف کرد و به شیوه‌ای بدیع این اثر را مورد تحقیق قرار داد. این کتاب ابتدا در شماره‌های مجله روزگار نو به

سردبیری اسمعیل پوروالی در فرانسه و بعدها به صورت جداگانه نشر شد.
دکتر شاپور راسخ معاون سازمان برنامه، بهائی بود و این مطلب را پنهان نمی‌داشت. وی از بنیان‌گذاران رشته جامعه‌شناسی در دانشگاه تهران و دارای تالیفات گرانقدری در این زمینه است. پس از انقلاب به خارج رفت و به سمت مشاور یونسکو در امور تربیتی برگزیده شد.

در خدمتگزاری و پاکدامنی دکتر راسخ همان بس که پس از انقلاب، وقتی در نخستین دوره مجلس شورای اسلامی یکی از نمایندگان مجلس با تهمت بهائی به بدگوئی و افترا به او پرداخت نماینده معمم دیگری با آشفتگی به او پرخاش کرد و گفت که، راسخ بهائی بود ولی کوچکترین خدشه‌ای در زندگی نداشت و به این کشور خدمت کرد.^{۱۷۸}

سپهبد علی محمد خادمی رئیس شرکت هواپیمائی ملی ایران نیز بهائی بود. در کاردانی، صداقت و پاکی او همگان یک زبانند. وی توانست هواپیمائی ملی ایران را از چند فروند هواپیمای کهنه به یکی از مدرن‌ترین شرکت‌های بزرگ هواپیمائی تبدیل سازد و ایران را با شبکه وسیعی از خطوط هوائی به جهان وصل نماید. خادمی در بحبوحه تظاهرات مردم در دوره انقلاب در خانه خود به دست افراد سازمان امنیت ترور شد.^{۱۷۹} روزنامه‌ها سبب قتل را خودکشی با اسلحه کمری قلمداد کردند.

^{۱۷۸} متأسفانه نتوانستم بریده روزنامه‌ای که در این مورد داشتم در اوراقم پیدا کنم. اما این مطلب در صورت مذاکرات مجلس آن دوره باید آمده باشد.

^{۱۷۹} شرحی از زندگانی او در *دانشنامه ایرانیکا* و کتاب *Eminent Persians* اثر دکتر عباس میلانی آمده که در هر دو ساواک مسبب قتل خادمی معرفی گردیده، بدون آن که دلیلی ارائه گردد نک: <http://www.iranica.com/articles/khademi-ali-mohammad> و (Milani 2008). در چاپ اول این کتاب نیز دلیلی بر این مدعا نیاوردیم. ولی چون ادعای کشته شدن شخصیتی چون خادمی به دست ساواک سؤالات بسیاری از خوانندگان را برانگیخت در اینجا به دو شایعه که در این زمینه رواج داشت اشاره می‌کنیم، بدون آن که مدارکی بر صحت آن داشته باشیم. یک شایعه آن بود که شاه در سال ۱۹۷۷ برای کمک به انتخاب جerald Ford نامزد حزب جمهوری‌خواه، مبلغ یک میلیون دلار به سازمان تبلیغاتی او کمک کرد و این کمک به دستور شاه با ارسال چکی از سوی شرکت هواپیمایی ملی ایران صورت گرفت که امضای خادمی را زیر آن داشت. پس از انتخاب کارتر Carter به ریاست جمهوری، موضوع کمک شاه افشاء شد و ظاهراً قرار بود خادمی برای ارائه توضیح

پرویز ثابتی مشهور به مقام امنیتی نیز به بهائی بودن مشهور بود. پرویز ثابتی هنوز کوچک بود که پدر بهائی او حقوق اداری خود را در جامعه از دست داد و به کنار رفت. پرویز ثابتی و برادرانش هرگز در جامعه بهائی عضو نشدند و خود را بهائی نمی‌دانستند. اما او برای پرهیز از مشهور شدن به بهائیت، با پشتوانه عضویتش در ساواک، در آزار و تبعیض در مورد جامعه بهائی ایران بی‌پروا بود. سندی از ساواک به امضاء او در پشتیبانی از اقدامات حجّتی در مبارزه با بهائیان در دست است که در بخش اسناد آن را آورده‌ایم. ثابتی شخصیتی تحصیل‌کرده و از افراد رده بالای ساواک بود. سخنرانی‌های او در رادیو در مقام سخنگوی ساواک با نام «مقام امنیتی» معرف مردی بود خوش بیان، آگاه به مسائل و آشنا به ظرایف زبان. عجب آن که از صدها کارمند و شکنجه‌گر و بازجوی مسلمان ساواک نه نامی از کسی هست و

درباره این چک به کمیته تحقیق سنای امریکا فراخوانده شود. این که پس از انقلاب با جو منفی علیه شاه و امریکا هرگز چنین مطلبی مطرح نگردید می‌تواند دلیلی بر بی‌پایگی این شایعه بحساب آید. شایعه دوم سوء استفاده‌های کلان برخی از اعضای خانواده شاه در احداث و ایجاد تأسیسات جزیره کیش بود که آن زمان زیر نظر هواپیمایی ملی ایران قرار داشت. ظاهراً خادمی با پاکدامنی و رشادتی که به آن شهرت داشت بارها صدای اعتراض خود را به گوش مقامات عالی کشور رسانده بوده. هر دو این نظریه را که هر یک می‌تواند دلیل قتل وی در بحران انقلاب باشد فقط باید در حد شایعه تلقی کرد و منتظر بود تا روزی اسرار این جنایت فاش گردد. در یک مساله تردیدی نیست و آن قتل خادمی به دست عوامل ساواک است. جزئیاتی از این جنایت را با سپاس از اطلاعاتی که فرزندان مرحوم خادمی در اختیارم گذاردند در اینجا می‌آورم: سوی گلوله‌هایی که از پشت به سر خادمی شلیک شده بود دو گلوله نیز به دو گونی روی بالکن خانه اصابت کرده بود. ضاربین به شهادت همسایه‌ها و خانم خادمی سه نفر با کت چرمی سیاه بودند که با خونسردی اتوموبیل خود را سوار شده محل را ترک گفتند. بلافاصله مامورین بیشتری از ساواک و شهربانی در محل حادثه گرد آمدند. روزهای بعد همسر او، خانم بهیه خادمی، برادر خانم خادمی و دو خدمتکار را بازداشت می‌نمایند و از آنان می‌خواهند تا کتباً گواهی دهند خادمی خودکشی کرده است، که البته چنین شهادتی ندادند. خادمی از اوایل سپتامبر ۱۹۷۸ برای استعفا از پست خود به عنوان مدیر عامل ایران‌ایر تحت فشار قرار داشت و بسیار نگران سرانجام آن شرکت بود. جالب آن که از چند روز پیش از حادثه، شایعه خودکشی او در شهر پیچیده بود و دوستان و فامیل با نگرانی به منزل ایشان تلفن کرده صحّت یا سقم آن شایعه را سؤال می‌کرده‌اند.

نه جامعهٔ مسلمان به خاطر کارهای آنها ملامت می‌شود. تنها کسی که نامش بر سر زبان‌ها افتاد پرویز ثابتی بود.

از دیگر کسانی که در افواه به بهائی مشهور بودند باید به دو بازرگان، **حبیب ثابت** و **هژبر یزدانی** نیز اشاره کرد.

حبیب ثابت بهائی بود و به طوری که در شرح حال خود آورده پس از عمری تلاش و کوشش به بازرگانی موفق تبدیل شد. از حبیب ثابت ثروتمندتر در میان بازرگانان مسلمان و یهودی و زردشتی و نیز بهائی دیده می‌شد. آنچه نام او را مشهور ساخت نوآوری‌ها و ابتکارات او از جمله تأسیس نخستین فرستندهٔ تلویزیون ملی در ایران و آوردن کارخانهٔ تولید پیسی کولا بود که در زمان خود از نظر عرضهٔ نوشیدنی خنک غیر آلوده در سراسر ایران تحوُّلی چشمگیر بشمار می‌آمد. آنان که بهائی بودن حبیب ثابت را گناهی برای جامعهٔ بهائی می‌دانند هنوز نتوانسته‌اند بگویند که او به جز بهائی بودن از نظر ایشان چه گناه دیگری مرتکب شده بود.

هژبر یزدانی و خانوادهٔ او سنگسری بودند ولی از سال‌ها قبل در تهران زندگی می‌کردند. پدرش در دامپروری و پرورش گوسفند در کوهپایه‌های سنگسر مرد موفق و ثروتمندی بود. مادر هژبر زنی بسیار با شخصیت و باهوش و باسواد بود. هژبر تحصیلات خود را در تهران به پایان رساند و کار تجارت را با ثروت سرشار پدر آغاز کرد. وی فعالیت‌های پدر را توسعه داد، در گنبدقابوس به پنبه‌کاری پرداخت و در عین حال اقدام به ایجاد کارخانهٔ کفش نمود و تاسیسات صنعتی دیگر نیز ایجاد کرد. در مزارع و کارخانجات او کارگران مسلمان و بهائی دوش به دوش هم کار می‌کردند و به خاطر دست و دلبازی هژبر و کمک‌های فراوانی که به ایشان می‌کرد از هیچ‌گونه وفاداری و کوشش خودداری نمی‌کردند. هژبر بخاطر ازدواج بدون عقد بهائی حق عضویت خود را در جامعه از دست داد. با شراکت با برخی دیگر از سرمایه‌داران و شاید افرادی از خانوادهٔ سلطنتی که خود را پشت او پنهان می‌کردند به بانکداری مشهور شد و جریانات مختلف او را از جامعهٔ بهائی به دور انداخت. شخصیتش با ده‌ها شایعات راست و دروغ در هم آمیخت و حربه‌ای به دست مخالفان دیانت بهائی برای حمله به جامعهٔ بهائی داد. پس از انقلاب به یکی از کشورهای امریکای

جنوبی مهاجرت کرد و در آنجا به آبادانی و کشت و زرع و ایجاد کارخانجات پرداخت. هژبر یزدانی در ماه مه ۲۰۱۰ وفات یافت و در لوس آنجلس امریکا به خاک سپرده شد.^{۱۸۰}

دکتر هوشنگ شهابی در تحلیلی تاریخی - جامعه شناختی از بهائیان سرشناس دوره شاه می نویسد:

حتی اگر چنان که ادعا می‌شد، بهائیان در حلقه‌های درونی رژیم پر تعداد می‌بودند، از دیدگاهی کاملاً سکولار فقط در صورتی می‌شد به این امر اعتراض کرد که می‌توانستیم ثابت کنیم صلاحیت آنها برای احراز آن شغل از ایرانیان مسلمان کمتر بوده، مدّعائی که هیچ دلیل و مدرکی برایش نداریم. در ایران دوره شاه شایسته‌سالاری یعنی دادن کار به کاردان مطرح نبود بلکه اعتماد و اطمینان به افراد بیش از لیاقت و شایستگی آنان اهمیت داشت. در واقع می‌توان گفت همه کسانی که به نوعی با آئین بهائی پیوند داشتند جزو سالم‌ترین اعضای حلقه شاه بودند... (ترجمه).

(Chehabi 2008: 190)

شراکت بهائیان در قدرت شاه

در بالا گفتیم از دیدگاه فرهنگ اسلامی که شخص مسلمان به دنیا می‌آید و مسلمان می‌میرد، طبعاً هر کس که هر نوعی با جامعه بهائی بستگی داشته بهائی بشمار می‌آید و کسی به هیچ دلیل دیگر در رد این موضوع اعتنایی ندارد. هم‌چنین دیدیم که دکتر شهابی دلیل اصلی انتخاب افراد مشهور به بهائیت را به مقامات بالا اعتماد شاه به آنان می‌داند. حال اگر چنین اعتمادی با کاردانی و لیاقت ایشان نیز همراه می‌شد انگیزه چنین انتخابی چندین برابر می‌گشت. با حساسیت نام بهائی در

^{۱۸۰} از افرادی که در بالا نام بردیم می‌توان شرح حال مفصل‌تری از این شخصیت‌ها در جلد اول کتاب «ایرانیان برجسته» یافت: امیرعباس هویدا، سرلشکر خادمی، دکتر شاپور راسخ، فواد روحانی و پرویز ثابتی (Milani 2008).

کشور و با جو منفی که ملایان نسبت به این پیروان این دین برپا کرده بودند طبعاً شاه با انتخاب ایشان به قمار بزرگی دست می‌زد که نشان نیاز فراوان او به افراد امین و دلسوز - و احتمالاً کاردان بود.

شق دیگر آنست که بپذیریم شاه و شاید هویدا چشم بر حقایق بسته بودند و فکر می‌کردند در کشوری که بزودی وارد «دروازه‌های تمدن بزرگ» خواهد شد دیگر مسأله بهائی یا مسلمان بودن افراد بی‌معناست. اما انقلاب اسلامی به آنان و دیگر روشنفکران نشان داد که رنگ و لعابی که سلسله پهلوی بر این کشور زده بود با مدرنیته و انقلاب فکری از درون، که بهائیت مبلغ و پیشوای آن بود و از سوی ملایان ترمز می‌شد از زمین تا آسمان فرق داشت.

از این نکته نیز نگذریم که در دوره شاه کسی را قدرت و یارای تصمیم‌گیری و اظهار نظر نبود. از تعیین نرخ پیاز و سیب زمینی تا انتخاب و عزل وزراء یا مذاکرات مهم سیاسی بین‌المللی همه و همه با شخص شاه بود که فکر می‌کرد کلام الملوک ملوک الکلام است. نه تنها وزراء، حتی وزیر دربار و دوست وفادار او علم نیز جرأت و جسارت ابراز نظر در حضور ملوکانه نمی‌یافت. علم در یکی از یادداشت‌هایش می‌نویسد روزی حرفی زد که شاه را خوش نیامد و چندین ماه تمام، شاه نه او را پذیرفت و نه به میهمانی‌های دربار دعوت کرد. از همین جا می‌توان تکلیف دیگر وزراء و میزان نفوذشان را در جریانات کشوری حدس زد.

در همان حال که وزرای مشهور به بهائی در کابینه هویدا عضو بودند، چنان که در بالا آوردیم بهائیان معمولی مورد آزار و تبعیض قرار می‌گرفتند. همان ساواکی که پرویز ثابتی مشهور به بهائی مقام امنیتی و سخنگویش بود سازمان حجّتی را حمایت و ساماندهی کرد که جوان‌های مسلمان را، به هدف دور داشتن از مبارزات سیاسی، به اسلام‌مداری و مبارزه با بهائیت تجهیز نماید و زمینه‌ساز جنایاتی نسبت به بهائیان گردد که در باره آن باید کتاب‌ها نوشت.^{۱۸۱} و ساواک همان شاه، که به خاطر انقلاب سفید و کابینه غیر عادی او را نیز گاهی به بهائیت متهم می‌ساختند، چند ماه قبل از انقلاب حادثه سعدیه شیراز را آفرید تا مردم را از جریان انقلاب منحرف

^{۱۸۱} نگاه کنید به فصل پنجم (۷).

کند و به مبارزهٔ دینی بکشد. در آن واقعه، چنانکه در صفحات بعد آورده‌ایم ده‌ها خانهٔ بهائیان طعمهٔ آتش شد، خانواده‌ها ویران و نابود گشت و ده‌ها بهائی بیگناه به قتل آمد.

سرانجام وقتی که شاه مضطرب و سرگشته دورنمای پیروزی انقلاب و محاکمهٔ احتمالی خود و نزدیکانش را می‌دید، مشاورینش لزوم قتل چند تن از نزدیکان و افراد امین او را مطرح ساختند. نخستین ایشان سپهبد خادمی بهائی رئیس هواپیمائی ملی بود که ماموران سازمان امنیت، آن‌گونه که در صفحات پیش بیان داشتیم، از دیوار خانه‌اش فرو ریختند و او را با چند گلوله کشتند. ظاهراً قرار بود سپهبد ایادی و سپهبد صنیعی را نیز سر به نیست سازند که آنان با مشاهدهٔ سرنوشت خادمی مخفیانه کشور را ترک کردند.

در آن دوران حساس، در چنگال بی‌رحم سیاست و در جنون افراط‌گرایی انقلابی که رهبران رژیم اسلامی را گرفته بود اطرافیان شاه از بهائی و مسلمان یکسان نابود گشتند. نه تنها هویدا و برخی از وزرای متهم به بهائیت او، بلکه چند تن از برجسته‌ترین رجال و امرای غیر بهائی ارتش نیز جلوی جوخهٔ پاسداران رژیم اسلامی جان سپردند. شاه به غرب گریخت و سرانجام در مصر روی تخت جراحی چشم از دنیا بست. اما پس از گذشت سه دهه، جامعهٔ بهائی هنوز از سوی ملایان به دروغ متهم به هم‌دستی و شراکت در رژیم شاه می‌شود و جوانانی که در دوران شاه حتی به دنیا نیامده بودند باید با محرومیت از دانشگاه و کار و سلب بدیهی‌ترین حقوق انسانی تاوان این تهمت‌های بی‌اساس را بپردازند.

۱۳- تحقیر، خوار داشتن و نجس شماردن

از آغاز انقلاب، در گفتگوها و نوشته‌های رسمی و نیمه رسمی، با تقسیم‌بندی جدیدی از جامعه ایران روبرو بوده‌ایم. این تقسیم‌بندی که به جراید و رادیو و تلویزیون نیز سرایت کرد مردم را در دو گروه می‌آورد یکی دلخواه و مطلوب و دیگری منفور و مردود. در سالهای نخستین انقلاب افراد یا مبارز، انقلابی، متعهد و مؤمن بودند و یا مفسد، ساواکی، بهائی، منافق، ضد انقلاب. انتخاب این صفات تصادفی نبود. دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم هر گروهی را که می‌خواستند لجن مال نمایند در بخش دوم جا می‌دادند و خودی‌ها را در بخش اول. از ابتدا نام بهائیان را با ساواکی‌ها قرین ساختند زیرا کلمه ساواکی حتی قبل از انقلاب دارای زنگی از تنفر و دلزدگی بود. روشن است که به خاطر حساسیت امنیتی کار ساواک تمامی کارمندان و شکنجه‌گران ساواک مسلمانان بودند ولی با این تقسیم‌بندی چنین وانمود شد که همگی یا بیشتر کارمندان ساواک را بهائیان تشکیل می‌دادند.

این چنین تقسیم‌بندی که با یک حيله‌گری حساب شده هنوز نیز جریان دارد، مخالف صریح حقوق انسانی و حیثیت و شرف افراد ملت است. اما این کار آنچنان رایج و بدیهی شده که اکنون توسط افراد عادی نیز در گفتار روزانه و یا روزنامه‌ها به کار می‌رود. یعنی با تبلیغات شدید و پیگیر دو مخزن سفید و سیاه در افکار عمومی تعبیه شده و مسئولان کشور هر کس یا هر گروه را که بخواهند در یکی از آن دو- و بیشتر در مخزن سیاه- می‌اندازند و او را دچار عواقب منفی و پی‌آمدهای ناگوار آن می‌سازند.

یک نمونه را نقل می‌نماییم: در جریان انتخابات ریاست جمهوری ایران سال ۲۰۰۵، آقای قدیری ابیانه که از چهره‌های محافظه‌کار رژیم بود در غرّفه خبرگزاری ایلنا (خبرگزاری کار ایران) بحثی با یکی از اعضاء گروه اصلاح‌طلبان داشته است. مخاطب وی مدعی بوده که در جمهوری اسلامی ایران آزادی نیست و انتخابات آزاد برگزار نمی‌شود. آقای قدیری ابیانه از او پرسیده است:

در بین ایرانیان افراد مفسد هم هستند که شناسنامه ایرانی دارند و آیا از نظر شما یک بهائی یا ساواکی و یا همجنس باز هم باید اجازه یابد به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری خود را مطرح کند؟ [...] ^{۱۸۲}

در اینجا کاری به نتیجه بحث ایشان نداریم. اما می‌خواهیم نشان دهیم آنچه آقای قدیری ابیانه با کمال صراحت در یک سازمان خبری مطرح ساخته نمودار روشنی از جو حاکم بر جمهوری اسلامی است. تصوّر نمی‌رود در هیچ کجای دنیا کسی به خود اجازه دهد گروهی از مردم کشور را این گونه آشکارا جزء مفسدین و مطرودین بشمار آورد. از این نکته نیز بگذریم که اگر آقای قدیری ابیانه در غرب چنین سخنانی ایراد می‌کرد سازمان‌های محلی و بین‌المللی هم جنس‌بازان ایشان را به خاطر این توهین و تبعیض که چرا نباید کاندیدای ریاست جمهوری باشند به پای میز محاکمه می‌کشیدند.

نجس شماردن بهائیان

نجس شماردن بهائیان یکی دیگر از موارد هتک حقوق بشر است که اینک در مورد ایشان رسمیت یافته است. فقه شیعی برخی اشیاء و حیوانات (مثل سگ و خوک)، و یا افرادی را که کافر بشناسد نجس می‌شمارد. به همان سان که از شیئی و حیوان نجس باید دوری کرد از معاشرت و هم‌صحبتی یا تماس با کافران یا غیر مسلمینی که شامل حکم نجاست می‌شوند نیز باید پرهیز نمود.

^{۱۸۲} این خبر از سایت ایلنا وابسته به سازمان‌های کارگری ایران نقل شد که پس از جریان انتخابات انتخاباتی سال ۲۰۰۹ مورد تحوّل قرار گرفت و اینک دسترسی به آن ممکن نیست.

در زمان قاجاریه برخی مجامع قشری بایان و بهائیان را نجس می‌شماردند. اما هم‌میهنان غیر بهائی در طول بیش از یک قرن معاشرت با بهائیان، چه از راه ازدواج و یا آشنایی در ادارات و دانشگاه‌ها و یا تجارت و غیره، نشان دادند که اعتنائی به این تبعیض ندارند و موردی برای نجس دانستن بهائیان نمی‌بینند. با برقراری جمهوری اسلامی این سنت بار دیگر رواج یافت و از ابتدا به طور رسمی در اماکنی که بهائیان و غیر بهائیان با هم بودند، مثل زندان‌ها، مجری گردید. در این زندان‌ها نه تنها بهائیان بلکه زندانیان چپی نیز به عنوان کافر «نجس» محسوب می‌شدند. دکتر رضا افشاری استاد تاریخ دانشگاه Pace آمریکا در کتاب خود با عنوان «حقوق بشر در ایران، سوء استفاده از نسیت سنت» شرحی در این زمینه آورده که گویای وضع و حال انسان‌هایی است که با برچسب نجاست مورد نوع دیگری از آزار و شکنجه روحی قرار گرفته‌اند:

یک وضع بی‌سابقه در زندان‌ها آن است که یک سنت قدیمی به صورت سیاست رسمی در می‌آید. این امر نه تنها مشکلات زندانی بودن را در زندان‌های انبوه از زندانی بیشتر می‌کند، بلکه مجازات تازه و بی‌سابقه‌ای نصیب گروهی از زندانیان می‌نماید. در نظر یک مسلمان سنتی شیعه، غیر مسلمین همیشه نجس هستند چه از نظر جسمی و چه از نظر روانی و معنوی. در زندان‌ها «نجس بودن» برچسبی بود که بر همه زندانیان چپی می‌زدند. بدیهی است بهائیان در طبقه اول از «نجاست» قرار داشتند. در دهه ۱۹۷۰ وقتی که اسلام‌گرایان خودشان در زندان‌های شاه زندانی بودند اصرار داشتند که زندانیان چپی کافر «به اشیاء آنها دست نزنند». در سال ۱۹۸۰ که خودشان زندانبان شدند این سنت فرهنگی دینی را جزئی از قانون زندان کردند. همان طور که در دیگر موارد نشان داده شده جمهوری اسلامی به خوبی از تعصبات سنتی که در ایران رایج بود تغذیه می‌کرد. این رسم، گویای گستردگی استفاده از باورهای سنتی مخصوصاً در زمینه عدم رعایت حقوق بشر و عدم شناسایی حق تساوی افراد در مقابل قانون است. زندانیانی که به توصیه پاسداران دو آتشه توبه می‌کردند (توبان) در کنار

زندانیان چپی که نجس شناخته می‌شدند جا داشتند. نجس‌ها اجازه نداشتند به هیچ چیز که مرطوب یا تر باشد مثلاً فنجان چای دست بزنند زیرا بر اساس اعتقادات سنتی شیعیان آب بزرگترین عامل انتقال نجاست است. در سال ۱۹۸۴ «رها»^{۱۸۳} (دختری وابسته به گروه چپ) به بند ۴ زندان اوین منتقل شد. در آنجا فقط چپی‌ها با چند زندانی زن بهائی در سلول‌های ۴ و ۶ زندانی بودند. بنا بر آنچه «رها» نوشته روابط زندانیان چپ با زندانیان بهائی معمولی، و حتی محترمانه و در مورد خود «رها» بسیار دوستانه بود. آنها با هم گروه نجس آن بند را تشکیل می‌دادند. در شب‌هایی که دوش برای حمام گرفتن آب داشت موقعیت تحقیرآمیزشان بطور دردناکی جلوه می‌یافت. آنها معمولاً آخرین افرادی بودند که باید حمام بگیرند زیرا یک مسلمان معتقد هرگز در محلی که به نجاست آلوده است قدم نمی‌گذارد. در اطاق شماره ۶ یک زن بهائی با دختر سه ساله زیبایش زندانی بود. این دختر نیز نجس بود و اجازه نداشت که به اطاق‌های دیگر برود و یا حتی با بچه مسلمانان که در همان بند بود همبازی شود (رها ۱۹۹۲: ۷۳). شرحی که «آزادی» در کتاب خود بنام «فرار زنی از زندان آیت‌الله» از وضع نجس‌ها در زندان شیراز نوشته نشان می‌دهد که در آنجا رفتار با «نجس»ها حتی از وضع زندان‌های تهران شدیدتر بوده است (Azadi 1987: 168). «آزادی» لقب تحقیرآمیز «نجس» را نوعی شکنجه روانی می‌نامد (Azadi 1987: 15) و «رها» از آن به درد و رنجی همیشگی یاد می‌کند (رها ۱۹۹۲: ۱۱۹).

(Afshari 2001: 51)

این موضوع فقط منحصر به زندان‌ها نبود. در برخی کارخانه‌ها، تا هنگامی که کارگران بهائی اخراج نشده بودند، ملایانی که در کارخانه‌ها برای نظارت گمارده بودند دستور می‌دادند که محل کار کارگران بهائی و غیر بهائی جدا شود، آنان در

^{۱۸۳} رها (نام مستعار) مؤلف کتاب حقیقت ساده است. این کتاب اینک با نام اصلی نویسنده، منیره برادران، توسط بهرام چوبینه به زبان آلمانی نیز ترجمه شده است نک: (Baradaran 1998).

اطاق جدا غذا بخورند و بشقاب‌های خود را همراه بیاورند تا از نجاست مسلمین جلوگیری شود (نگاه کنید به بخش اسناد).

با استفتائی که از آیت الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران به عمل آمده و پاسخ‌های صریح ایشان، موضوع نجاست بهائیان به صورت یکی از سیاست‌های اصلی جمهوری اسلامی ایران در آمده و بر اساس شواهد تاریخی، پی‌آمدهای ناگوارتری برای این جامعه دارد. در رساله *اجوبه الاستفتائات* (ترجمه فارسی) به قلم «مرجع عالیقدر جهان تشیع و ولی امر مسلمین حضرت آیت الله العظمی حاج سید علی حسینی خامنه‌ای» احکامی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر مبنای آنها تدوین شده است؛ احکامی که به سیاست‌های رژیم در قبال اقلیت‌های دینی شکل می‌دهد و احکامی که دستور العمل چگونگی رفتار وابستگان به رژیم و یا مردم را با اقلیت‌های دینی تنظیم می‌کند آورده شده و همین احکام در سایت پایگاه اطلاع رسانی آیت الله خامنه‌ای (سایت رسمی ولایت) تکرار گشته و در اینترنت مورد دسترس همگان است. آنچه مربوط به بهائیان است در زیر می‌آوریم:

س ۳۲۸: لطفاً به سؤالات زیر پاسخ فرمائید:

۱- معاشرت و هم‌نشینی و دست دادن دانش آموزان مسلمان با دانش آموزان پیرو فرقه گمراه بهائیت، اعم از اینکه دختر باشند یا پسر، مکلف باشند یا غیر مکلف، در داخل مدرسه یا خارج از آن، در دوران ابتدائی، متوسطه و پیش دانشگاهی، چه حکمی دارد؟

۲- رفتار استادان و مربیان با دانش آموزانی که بهائی بودن خود را آشکار می‌کنند و یا یقین داریم که بهائی هستند، چگونه باید باشد؟

۳- استفاده از وسایلی که همه دانش آموزان از آنها استفاده می‌کنند مانند شیر آب آشامیدنی، شیر توالت و آفتابه آن، صابون و مانند آن، با اینکه علم به مرطوب بودن دست و بدن داریم، چه حکمی دارد؟

ج: همه پیروان فرقه گمراه بهائیت محکوم به نجاست هستند و در صورت تماس آنها با چیزی، مراعات مسائل طهارت در رابطه با آنها نسبت به اموری که مشروط به طهارت است، واجب است. ولی رفتار مدیران و معلمان و مربیان با دانش آموزان

- بهائی باید بر اساس مقررات قانونی و اخلاق اسلامی باشد.
- س ۳۲۹: خواهشمندیم تکلیف مؤمنین را در برخورد با فرقه گمراه بهائیت و آثار حضور پیروان آن در میان جامعه اسلامی، بیان فرمائید.
- ج: همه مؤمنین باید با حيله‌ها و مفسد فرقه گمراه بهائیت مقابله نموده و از انحراف و پیوستن دیگران به آن جلوگیری کنند.
- س ۳۳۰: گاهی بعضی از پیروان فرقه گمراه بهائیت برای ما غذا یا چیز دیگری می‌آورند، آیا استفاده از آنها برای ما جایز است؟
- ج: از هرگونه معاشرت با این فرقه ضالّه مضلّه، اجتناب نمائید.
- س ۳۳۱: بهائیان بسیاری در اینجا کنار ما زندگی می‌کنند که رفت و آمد زیادی در خانه‌های ما دارند. عده‌ای می‌گویند که بهائی‌ها نجس هستند و عده‌ای هم آنها را پاک می‌دانند. این گروه از بهائی‌ها اخلاق خوبی از خود آشکار می‌کنند، آیا آنها نجس هستند یا پاک؟
- ج: آنها نجس و دشمن دین و ایمان شما هستند، پس فرزندان عزیزم جداً از آنها بپرهیزید.
- در همین رساله آقای آیت‌الله سید علی خامنه‌ای تفاوت بین کافر و غیرکافر را بیان نموده و در پاسخ به دو سؤال دیگر چنین می‌نویسد:
- ۱- ج: نجاست ذاتی اهل کتاب معلوم نیست. به نظر ما آنها محکوم به طهارت ذاتی هستند.
- ۲- ج: مقصود از اهل کتاب هر کسی است که اعتقاد به یکی از ادیان الهی داشته و خود را از پیروان پیامبری از پیامبران الهی «علی نبینا و آله و علیهم السلام» بداند و یکی از کتاب‌های الهی را که بر انبیاء علیهم السلام نازل شده داشته باشند مانند یهود، نصاری، زرتشتی‌ها و همچنین صابئین که بر اساس تحقیقات ما از اهل کتاب هستند و حکم آنها را دارند. معاشرت با پیروان این ادیان با رعایت ضوابط و اخلاق اسلامی اشکال ندارد.
- بدین ترتیب اهل کتاب یعنی عیسویان، یهودیان، زردشتیان، و صابئین کافر و نجس محسوب نمی‌گردند. بهائیان به نظر خودشان از لحاظ دینی هم اهل کتابند و هم به

تمامی ادیان الهی نام برده در بالا اعتقاد دارند، پیامبرانشان را بر حق و فرستاده خدا می دانند و همه کتاب های مقدسه که بر ایشان نازل شده مانند کتاب دینی خود می دانند، و تا آنجا پیش می روند که اگر فی المثل فردی زردشتی بخواهد بهائی شود شرط پذیرفتن او در جامعه بهائی اعتقاد و ایمانش به حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد و کتاب های نازل بر آنها است. تمام بهائینی که در غرب به این دین می گروند نیز باید حضرت محمد را پیامبری از سوی خداوند و دین اسلام را یکی از ادیان راستین بشمار آورند.

در شرح احوال افرادی که از اقلیت های زردشتی، یهودی و مسیحی به آئین بهائی ایمان آورده اند فراوان دیده می شود که یکی از مشکلاتشان از ابتدا همین اعتقاد بهائیان به حقانیت پیامبر اسلام و حتی به کار رفتن آیات قرآنی و یا کلمات عربی در آثار بهائی بوده، ولی به تدریج نه تنها این مشکل برایشان حل شده بلکه نزد بهائیان به آموختن قرآن و عربی نیز پرداخته اند.

در شرح احوال یک زردشتی به نام فیروز تیرانداز (فیروزمند) آمده است که از ظلم و ستمی که مسلمانان در یزد بر زردشتیان روا می داشتند به قول خود روز به روز نفرتش از اسلام بیشتر می شد و این نفرت با خواندن رده ای به نام *میزان الحق* که مسیحیان بر اسلام نوشته بودند شدت گرفت. در سال ۱۳۳۱ قمری که در وضوای یزد بهائیان بسیاری کشته شدند وی در رفسنجان بود. خود می نویسد:

از یزد هر روز خطی به تجار رفسنجان که اغلب یزدی بودند می رسید که امام زمان حکم قتل بهائیان را صادر کرده و در یزد مسلمین چنین و چنان کردند. تجار یزدی ساکن رفسنجان هم ارازل و اوباش را تحریک می کردند تا آنکه روزی یک نفر کفاش بهائی را با سنگ و چوب و ساطور شرحه شرحه کردند و بعد شخص بُنکداری نفت آورد و بر بدنش ریخت و آتش زد به طوری که لباسش سوخت و بدنش عریان ماند و جماعت تماشاچی با لعن و شتم بر جسد او سنگ و کلوخ می انداختند و من چون این ظلم و قساوت را می دیدم متأثر می گشتم و گمان می بردم که بهائیان منکر دین اسلامند که اینطور مورد اذیت شیعیان می گردند و به همین جهت باطناً بهائیان را دوست داشتم. تا

آنکه روزی در یزد در حجره تجاری خودم به آقا محمد حسن اخوان الصفا گفتم که راستی شما بهائیان خوب فهمیده‌اید که محمد پیغمبر خدا نبوده و شخصی [العیاذ بالله] کاذب بوده. آقا محمد حسن از این حرف رنگش پرید و حالش دگرگون شد و با لحن ملایمی گفت حضرت رسول اکرم یکی از پیغمبران بزرگی است که خداوند به سبب بعثت او بر اهل عالم منت گذاشته است. من گفتم او چه پیغمبری بوده که امتش را اینطور تربیت کرده. آقا محمد حسن چون اشخاص گوناگون در حجره رفت و آمد می‌کردند صحبت را برید و گفت این مطلب طولانی است و باید در جای خلوتی این موضوع را مطرح و گفت و شنود کنیم...

(فریدانی ۲۰۰۲: ۲۰-۲۱۵)

فیروز تیرانداز سرانجام با بهائیان تماس گرفت و دو سال تحقیق و گفتگو نمود تا سرانجام ابتدا حقانیت حضرت محمد را پذیرفت و بعد بهائی شد. فریدانی نقل می‌کند:

آقا میرزا فیروز بعد از تصدیقشان همه روزه می‌رفتند خدمت آخوند ملاً عبدالغنی (که از مبلغین بهائی یزد بود) و قرآن را با ترجمه می‌خواندند و قرآن را به طور صحیح و عبارت و معانی را کاملاً تحصیل نمودند و بعضی اخبار و احادیث را در کتب نیز در حفظ و ملکه خود نگاه داشتند.

(فریدانی ۲۰۰۲: ۲۰-۲۱۵)

حال ببینیم تکلیف این زردشتی و صدها نظیر او که به دین بهائی ایمان آورده در مورد حکم نجاست چیست؟ بر اساس فتوای آیت‌الله خامنه‌ای یک زردشتی یا یهودی و مسیحی که حضرت محمد را به پیامبری قبول ندارد «محکوم به طهارت ذاتی» است، ولی وقتی همان شخص به دیانت بهائی ایمان آورد و همانطور که گفتیم شرط ایمان او اعتقاد به حقانیت و نبوت حضرت محمد بود آنگاه درباره او حکم نجاست قابل اجرا می‌گردد!

در زمینه نجاست غیر مسلم نظر برخی دیگر از آیات عظام شیعه با نظر آقای

آیت‌الله خامنه‌ای متفاوت است و از آنجا که در اسلام هر فرد مؤمنی بر اساس نظر و فتوای مرجع تقلید خود رفتار می‌کند بنا بر این وضع اقلیت‌های مذهبی در مقابل همه شیعیان یکسان نیست. اما از آنجا که آقای آیت‌الله خامنه‌ای ولی فقیه و رهبر جمهوری اسلامی هستند طبعاً نظریات ایشان است که مبنای سیاست‌های رسمی دولت قرار در مورد اقلیت‌های دینی می‌گیرد.

برای آنکه تفاوت آراء را در این زمینه نشان دهیم به دو مثال دیگر اکتفا می‌نماییم.

آقای آیت‌الله منتظری در رساله استفتائات (ج ۱) در موارد گوناگون به موضوع اقلیت‌ها و نجاست یا عدم نجاست ایشان اشاره نموده‌اند. از جمله در پاسخ به یک استفتاء در مورد حقوق شهروندی یعنی زندگانی در کشور اسلامی برای اقلیت‌های مذهبی چنین پاسخ داده است.

هر شهروندی دارای حقوق اجتماعی است که در قانون اساسی ذکر شده است و اختصاص به مسلمان ندارد. حقوق غیر مسلمانان در مثل جامعه ایران تابع توافقی‌هایی است که در قرارداد میان آنها و مسلمانان و حاکمیت اسلامی منعقد شده، و یا در قانون اساسی بیان شده است (عقد ذمه).
به نظر اینجانب اهل کتاب در صورتی که به واسطه شرب خمر و اکل میت و گوشت خوک و ملاقات با سائر نجاسات بالعرض نجس نشده باشند نجاست ذاتی ندارند.

در پاسخ سؤال ۵۷۴ که درباره رفتن به آرایشگاه مسیحی است می‌نویسند:

اهل کتاب نظیر مسیحی‌ها و یهودی‌ها گرچه به نظر اینجانب بالذات پاک هستند ولی چون از چیزهایی که در اسلام نجس شمرده شده پرهیز ندارند باید از معاشرت و اختلاط با آنها خودداری شود.^{۱۸۴}

آقای آیت‌الله جنّاتی در سایت رسمی خود «پایگاه اطلاع رسانی مرجع عالیقدر

^{۱۸۴} <http://www.amontazeri.com/farsi/frame4.asp>

حضرت آیت‌الله العظمی جتّاتی «فتوا به طهارت ذاتی همه انسان‌ها داده و می‌نویسند:

غیرمسلمانان از هر نوع و قسمی که باشند (اهل کتاب، مشرکین و ملحدین) ذاتاً و از نظر جسمی و بدنی پاک هستند و اگر از چیزهایی که در نظر مسلمانان نجس می‌باشند اجتناب کنند نجاست عَرَضی هم ندارند.^{۱۸۵}

باید تأکید گردد که نظرات آقایان خامنه‌ای و منتظری در اینکه اقلیت اهل کتاب نجس نیستند خود تحوّل مثبتی در جهت برداشتی است که اسلام تاریخی از این قضیه دارد زیرا در شیعه سنتی حتی اهل کتاب غیرمسلمان نجس شمرده می‌شوند و امروزه نیز مراجع تقلیدی هستند که همین نظریه را دارند. ولی اهل کتاب چه نجس محسوب گردند و یا غیرنجس باید در یک کشور اسلامی تابع عقد ذمه باشند. بر این اساس مردان ایشان باید همه ساله مبالغی به بیت المال پرداخت نمایند تا در عوض جان و مال ایشان در پناه مسلمانان و حکومت اسلامی باشد. این وضع تا یک قرن پیش در ایران وجود داشت و زردشتیان و یهودیان مشمول آن بودند. ولی وضع چنین اقلیت‌هایی به تدریج رو به سختی گذارد، روح قانون ذمه فراموش شد و علیرغم پرداخت ذمه نه مسلمین و نه حکومت اسلامی هیچ یک به تعهد خود عمل نمودند. گزارش برخی از سیاحان غربی و یا خاطراتی که از پیروان این دو آئین به جای مانده داستان‌های دردناکی است از این تبعیض جانکاه. ناپیر ملکم میسیونر مسیحی که در اوایل قرن بیست در یزد زندگی می‌کرد می‌نویسد:

^{۱۸۵} دیگر فتاوی ایشان نیز قابل توجه است از جمله اینکه: «مرد بودن در مجتهدی که مورد تقلید قرار می‌گیرد شرط نیست». هم چنین از ایشان پرسیده شده است: «آیا شما این را قبول دارید که برخی از نظرات در جامعه به عنوان اسلام مطرح است با اینکه اسلام از آن بیزار است؟» و پاسخ ایشان اینست: «بله مورد پذیرش ماست، متأسفانه برخی از نظرات در جامعه اسلامی به عنوان اسلام مطرح و آنها را به عنوان حکم الهی می‌شناسند، در صورتی که چنین نیست و ما نمونه‌های زیادی را در این زمینه داریم و این از عواملی است که ضربات سهمگینی بر پیکر اسلام در طول تاریخ وارد نموده و این نظرات، پوستینی وارونه بر قامت فقه اسلام می‌پوشاند که طبایع سالم را از آن متنفر نموده است». نگاه کنید به:

<http://www.jannaati.com/far/index.php?page=5&row=15&start=15>

تا سال ۱۸۹۵ هیچ زردشتی حق نداشت با خود چتر همراه داشته باشد و حتی زمانی که من یزد بودم (۱۹۰۷) یک زردشتی حق نداشت در خود شهر یزد چتر داشته باشد. تا سال ۱۸۹۵ زردشتیان حق عینک زدن نداشتند و اجازه نمی‌یافتند انگشتر در انگشت داشته باشند. کمربندشان می‌بایست از کرباسی زبر باشد... تا سال ۱۸۶۰ زردشتی‌ها اجازه نداشتند در شهر یزد بر الاغ سوار باشند و حتی در بیابان وقتی مسلمان معتبری از دور می‌آمد می‌بایست به احترام پیاده شوند. تا همان سال اجازه تجارت نیز نداشتند و مجبور بودند کالایشان را مخفیانه از زیر زمین خانه به مشتری بفروشند. و تا سال ۱۸۷۰ هیچ طفل زردشتی حق رفتن به مدرسه نداشت.

(Malcolm 1908: 42)

فیروز تیرانداز در خاطرات خود می‌نویسد:

ولویک بچه هشت نه ساله شیعه می‌دید که یک نفر کلیمی یا زردشتی سوار الاغ شده، با سنگ و چوب یا هر چه به دستش می‌آمد آن بدبخت را می‌آزد. دفعه‌ای یکی از زردشتیان یزد به مرض رماتیسم مبتلا بود و بر الاغ سوار شده به منزل طیب می‌رفت. در بین راه به پیشنهاد محله خودشان برخورد و با کمال خضوع و خشوع سلام کرد. پیشنهاد به عوض سلام جلو الاغش را گرفت و او را پائین آورد و با افسار همان الاغ تا جایی که زور در بازو داشت آن بیچاره را زد...

(فریدانی ۲۰۰۲: ۲۱۶)

در دوره‌هایی شیوه جزیه دادن غیر مسلمین با تحقیر و خواری همراه بوده است. در آئین نامه‌ای که برای تشریفات دریافت جزیه نگاشته شده چنین آمده است:

شخص ذمی، یهودی یا مسیحی، در روز معین به محل امیری که برای دریافت جزیه انتخاب شده می‌رود. امیر بر تخت بلندی نشسته و ذمی باید بایستد. ذمی جلو می‌رود و کف دستش را که مبلغ جزیه بر روی آن نهاده شده جلو می‌برد. امیر به طوری که دستش فوق دست ذمی باشد پول را برمی‌دارد

و بعد به او یک پس گردنی می‌زند، و بعد کسی که پیش تخت او ایستاده با خشونت و خواری ذمی را از در بیرون می‌راند. مردم می‌توانند برای تماشا در این مراسم حضور یابند.

(Tritton 1970: 227)

اما جو حاکم بر اسلام و روابط این دین با غیر مسلمانان و ملحدان همواره اینگونه نبوده است. تمدن شگفت‌انگیزی که در قرن‌های دهم و یازدهم میلادی در جهان اسلام چهره گشود مرهون آن اسلامی بود که دور از این تعصبات فرساینده قرار داشت. در جوامع اسلامی، از اندلس اسپانیا گرفته تا چین و ایران، مسلمان و یهودی و مسیحی و زردشتی و حتی بوداییان و بی‌دینان، با آشتی و صلح با یکدیگر زندگانی می‌کردند، عبادتگاه‌های خویش را داشتند و بین ایشان جدایی نبود. ذمی‌ها حتی به مقامات بلند دولتی می‌رسیدند و آنگاه بود که با دیدن رفتار بی‌تعصب و پرانسانیت مسلمانان اسلام می‌آوردند. آن اسلام بود که محیط را برای شکوفا ساختن علم آماده ساخت و چهره راستین خود را نمودار ساخت. آن کیفیت را مقایسه کنید با فتواهای نفاق برانگیز آیات عظام که در بالا از نظرتان گذشت، یا کار چند جوان مسلمان در باسلان چچین که چند سال پیش سیصد کودک هم‌شهری خود را در یک مدرسه به گروگان گرفتند، تمام مدرسه را بمب گذاری کردند و سرانجام سبب مرگ فاجعه بار ایشان شدند. یا آن عراقی سنی که بمب به خود بست و به محله شیعیان رفت و برای آنکه فاجعه را مرگبارتر کند از بالای وانت، گروهی تیره بخت را که منتظر دریافت کار بودند پیش خود خواند که بیایید برای همه کار دارم. وقتی عده زیادی دورش جمع شدند آنگاه بمب را منفجر ساخت که خود زودتر به بهشت بشتابد. او با این کار غیرانسانی ده‌ها بی‌گناه را کشت و صدها عضو خانواده ایشان را در مرگ شوهران و پدرانشان که نان‌آور خانواده بودند ماتمزده ساخت، آن هم همگی مسلمان، آن هم به نام اسلام. با حافظ هم‌داستان شویم که هفتصد سال پیش فرمود:

گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردائی

کتاب دوّم

جمهوری اسلامی در رویارویی با جامعهٔ بهائی ایران

زجر و آزار بهائیان، گسترده‌ترین، منظم‌ترین و ناگسسته‌ترین آزار یک اقلیت غیرمسلمان، تنها به خاطر اقدامات یک دولت یا یک گروه نیست، بلکه ریشه در مغز و تفکر مردم دارد.

الیزساناساریان

ما امروزه ایرانی نامسلمان را در احساس مکنون خود ایرانی تمام عیار نمی‌شناسیم. هر کوششی برای انکار این احساس، فقط کتمان و تقلب عاطفی ما را آشکارتر می‌کند.

آرامش دوستدار

رفتار جامعه ما با بهائیان در ۱۵۰ سال گذشته، انجام دادن نبایدها و انجام ندادن بایدها بوده. آنچه که گفته یا انجام داده، یا از گفتن و انجام آن سر باز زده‌ایم تماماً لگه ننگ و شرمی نامطلوب و خجالت‌آور بر تاریخ ماست.

عباس میلانی

با استقرار جمهوری اسلامی بهائی‌ستیزی وارد مرحله تازه‌ای شد و ابعاد گسترده‌ای یافت. جامعه بهائی ایران ناگهان با حملات سهمگینی که سیل‌آسا از هر سو آن را هدف داشت روبرو گشت و در مقابله با بزرگترین چالش در حیات کوتاه خود آمد.

تاریخ جهان همواره شاهد تکرار تصادمات و دشمنی‌هایی بین رهبران دینی قدیمی با نهضت دینی جدیدتر بوده است. در حوزه فرهنگی و جغرافیایی خاورمیانه و ایران می‌توان از زجر و آزار مسیحیان اولیه و مخالفت خاخام‌های یهودی با ایشان، از مبارزه مؤبدان زردشتی با پیروان مسیح و مانی و مزدک و کشتار ایشان، از جنگ‌های اولیه مسلمانان در زمان پیامبر با قبایل یهودی و مسیحی و از جنگ‌های لشکر مسلمانان در کشورگشایی‌هایشان که بنام جهاد انجام می‌گرفت و یا از جنگ‌های صد ساله صلیبی بین مسلمانان و مسیحیان یاد کرد.

حتی در داخل هر دین‌دانی نیز نهضت‌های نوجو و پیشرو با مخالفت سخت افکار حاکم سنتی روبرو می‌شود. نزاع کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در عالم مسیحی و نزاع شیعه‌ها با سنی‌ها دو نمونه از این گونه درگیری‌هاست.

همانطور که در فصول پیشین دیدیم، بابیان و بهائیان از نخستین روزهای تولد این دینانت مورد حملات سخت روحانیون و دولت قرار گرفتند که می‌توانست در چارچوب همان تصادم تاریخی که در بالا اشاره کردیم مورد مطالعه قرار گیرد. اما در مراحل بعدی، مخصوصاً در دوران جمهوری اسلامی، این مبارزه صورت دیگری به خود گرفت. به بهائیان اتهام ارتباط با روس و انگلیس و صهیونیسم و اسرائیل زدند و به تدریج این ارتباط نامعقول و غیرتاریخی را تبدیل به حافظه تاریخی دروغینی

نمودند. عجیبی نیست اگر امروزه مردم ایران با شنیدن نام بهائی بیاد حلقه این ارتباط بیافتند که سال‌هاست با طبل و دهل در گوششان کوبیده شده و حضور کاذبش در عرصه تاریخ همانقدر برای بهائیان شوم است که بگوش ناآگاهان.

این تهمت‌ها در عرصه تاریخ ادیان بی سابقه نیست. استفاده از توطئه‌پردازی نیز در لجن‌مال کردن دیگران و نسبت دادن وقایع و حوادث به چیزی غیر از اصل و حقیقت آن، در تاریخ سابقه دارد.

در اسلام، سنّیان با پیدایش و گسترش مذهب شیعه، آن را ساخته دست یهودیان برای ایجاد اختلاف در اسلام و شکست کیان این دین معرفی کردند و از شخصی به نام عبدالله بن سبا نام بردند که یهودی تبار بود و به گمان ایشان ایجاد مذهب شیعه به دست او و یاری یهودیان مقیم کوفه انجام گرفت. شیعیان این حرف را ردّ می‌کنند کما آن که بهائیان تهمت‌های ایجاد این دین به دست روس یا انگلیس و نیز ارتباط با خارجیان را شدیداً مورد نفی قرار می‌دهند.

در مورد بهائیان تهمت ساخته دست خارجی بودن و حمایت دولت‌های خارجی از آن دین نه منشاء تاریخی دارد و نه سندی برای آن ارائه می‌گردد. دفاعی که دولت‌های خارجی در سال‌های اخیر از حقوق انسانی بهائیان کرده‌اند مطلبی عام است، مخصوص بهائیان نیست، همه آزادیخواهان و رهبران روشنفکر شرق و غرب را در بر می‌گیرد و نباید به حمایت دولت‌های خارجی از بهائیان تعبیر گردد.

سخره اینجاست که تهمت حمایت خارجیان از سوی کسانی وارد می‌آید که به «دین عربی» افتخار می‌کنند، لشکرکشی‌های عمر را که اسلام را با خود به ایران آورد از یاد می‌برند و چشم بر این حقیقت تاریخی می‌بندند که شیعیان با حمایت یک نیروی عظیم خارجی، یعنی مغولان، راه رسیدنشان به قدرت باز شد و فراموش می‌نمایند که عالمی شیعی مثل خواجه نصیرالدین طوسی سالیان دراز مشیر و مشار دربار مغولان بود.

متأسفانه تئوری توطئه در مورد بهائیان کارگر افتاد و حتی روشنفکران ما را تحت تأثیر قرار داد. مسخ عوام با اشاعه یک نظریه و یا داستان توطئه‌ای پر آب و تاب کار سهلی است. ولی استادی و تردستی مآلیان و دستگاه تبلیغاتی ایشان را بنگرید که

روشنفکران و افراد سکولار ما را نیز تحت تأثیر قرار دادند.^{۱۸۶} از آوردن یک مثال برای نمایاندن مشتبی از خروار گزیری نداریم. دکتر منصور فرهنگ از فرهیختگان ایران و استاد یکی از دانشگاه‌های امریکا در رشته روابط بین‌المللی و خاورمیانه، که در زمان شاه در امریکا به دفاع از دموکراسی و آزادی در ایران مشهور بود، پس از انقلاب به سمت سفیر ایران در سازمان ملل متحد انتخاب شد.

در بحبوحه تجاوزات جمهوری اسلامی به حقوق بهائیان، جامعه جهانی بهائی شکایتی به سازمان ملل متحد تسلیم کرد. طبعاً از سفیر آن کشور در سازمان ملل متحد انتظار نمی‌رفت که از بهائیان دفاع نماید. ولی این انتظار نیز نمی‌رفت که روشنفکری مانند او با اعتقاد کامل حرف‌های ملّایان و تهمت‌های سست ایشان را تکرار نماید. وی در جلسه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۹۸۰ [۲۳ بهمن ۱۳۵۸]، در پاسخ شکایات بهائیان، هر نوع آزار و تبعیضی را علیه جامعه بهائی ایران تکذیب کرد و اتهامات ملّایان را تکرار نمود که بهائیان شکنجه‌گران ساواک بوده‌اند (Martin 1984: 41).

پس از گروگان‌گیری سفارت امریکا و به خاطر آن که دولت ایران پادرمیانی سازمان ملل متحد را برای آزادی گروگان‌های امریکائی نپذیرفت، دکتر منصور فرهنگ در سال ۱۹۸۲ به اعتراض از کار خود کناره گرفت. وی سفری به ایران نمود و ظاهراً در وضع بهائیان به تحقیق بیشتری پرداخت و در بازگشت به امریکا در سخنان خود به صراحت تجاوز به حقوق بهائیان و زجر و آزار ایشان را محکوم کرد و آن را حاصل اقدامات «گروهی فاشیست و اصولگرا» دانست. دکتر فرهنگ در نامه‌ای که به یکی از همکاران دانشگاهی‌اش نگاشت:

تحقیقات من در تهران روشن ساخت که بهائیان نه فقط در صد سال گذشته مورد حمله و تجاوز قرار داشته‌اند بلکه در مقایسه با دیگر اقلیت‌ها، صرفنظر از

^{۱۸۶} از این بحث می‌گذریم که حتی روشنفکران و بی‌دینان ایرانی تا حدّ فراوان پای‌بند اعتقادات شیعی هستند حتی اگر خود بدان آگاه نباشند.

این که چه رژیم و چه ایدئولوژی در کشور حاکم بوده، از هیچ‌گونه حقوقی برخوردار نبوده‌اند... از آغاز پیروزی جمهوری اسلامی، رژیم خمینی به مانند رژیم شاه در سال‌های ۵۶-۱۹۵۵، بطور فزاینده‌ای نیروهای پیشرو اجتماعی را سرکوب می‌کند و مبارزه با بهائیان را دستاویز سرکوب دستجات دیگر قرار می‌دهد... خمینی به مراتب از شاه قسی‌تر است.^{۱۸۷}

(Martin 1984: 57-8)

شاید دکتر منصور فرهنگ را بتوان از نخستین روشنفکران و فرهیختگان ایرانی که به دفاع از بهائیان برخاستند دانست و شاید بتوان او را از معدود روشنفکرانی بشمار آورد که به خود زحمت تحقیق و مطالعه داد و به نتیجه دیگری رسید، سوای آنچه ملایان یک قرن و نیم است در گوش مردم ایران خوانده‌اند.

مثال دکتر منصور فرهنگ کلید پرسش زیر است: جنبش انقلابی مردم ایران برای برپائی «آزادی و عدالت» در تضاد نمایان با بهائی‌ستیزی رژیم بود که رنگی از عدالت و آزادی نداشت و از اولین ساعات پیروزی انقلاب با خشم و کینه‌ای سهمگین آغاز گردید. باید پرسید چگونه میلیون‌ها مردمی که در میتینگ‌های خیابانی در زمان انقلاب خروش آزادی و عدالت سر می‌دادند در برابر ظلم فاحش رژیم به یک گروه دینی ساکت ماندند، با بالا انداختن شانه از کنار آن گذشتند و حتی بعضی در آن تجاوزات شرکت جستند؟ چرا حزب توده ایران که چند سال اول انقلاب یار و مشیر خمینی بود با آن سابقه مبارزاتی اش حتی یک اعتراض کوچک به سرکوبی بیگناهان بهائی نکرد و در جرایدش یک خط در این مورد مطلبی نیامد؟ یافتن پاسخ این سؤال مشکل نیست. آنچه بهائی‌ستیزی را این چنین آسان و عادی ساخت تبلیغات یک قرن و نیم ملایان علیه این آئین بود که از گهواره تا گور در گوش مردم ایران فرو خوانده می‌شد. کودکان بهائی را حتی همبازی‌های ایشان در کوچه و خیابان نجس و بیگانه می‌دانستند و اگر بازی آنان به دعوی کودکانه‌ای می‌انجامید ناسزای دینی نثارشان می‌کردند بدون آن که حتی معنی آن را بدانند. این

^{۱۸۷} روزنامه The Nation ۲۷ فوریه ۱۹۸۲.

رفتار بازتابی از نگاه خانواده ایشان به بهائیان بود. در زمان شاه نیز معلمین متعصبی در مدارس بودند که در سرکلاس بدگوئی و آزار شاگردان بهائی را یکی از وظایف دینی خود می‌دانستند. طبعاً دانش‌آموزان مسلمانی که شاهد این روش بودند پس از ورود به دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها، چه به حزب توده جذب می‌شدند یا به گروه‌های تبلیغات اسلامی، با پررنگ شدن باورهای سیاسی یا مذهبی، بهائی‌ستیزی‌شان پررنگ‌تر و تبدیل به نفرت از کلمه بهائی می‌گشت. زیرا بقول الیزساناساریان:

بهائیان همان چیزی قلمداد شده بودند که از سوی دولت، علما، مسلمانان شیعه، بی‌دینان و حتی تحصیل‌کردگان غربی مورد نفرت بود، یعنی: ارتداد، تماس با غرب و اسرائیل، طرفداران شاه و نخبگانی که تمایلشان به پیشرفت خود و تبلیغ [دینشان] بود... بر خلاف سایر اقلیت‌های غیرمسلمان، بهائیان در سراسر کشور در دهات و شهرهای کوچک و بزرگ پراکنده بودند [و حضور گسترده ایشان] «جنون زیر دست آزاری» را تشدید می‌کرد.

(Sanasarian 2000: 53)

الیزساناساریان استاد علوم سیاسی دانشگاه کالیفرنیا جنوبی که در جامعه‌شناسی جوامع غیرمسلمان ایران تخصص دارد به چند واقعیت در زندگی جامعه‌های دینی در زمان شاهان پهلوی اشاره می‌کند و پرده از سر «نخبگان زمان شاه» برمی‌دارد. به نظری، این اقلیت‌های دینی، که بهائیان را نیز شامل می‌شود در چند چیز با هم شریک بودند:

- ۱ - تعدادشان زیاد نبود.
- ۲ - بر خلاف سایر گروه‌های قومی مسلمان ادعای مالکیت بر هیچ بخشی از خاک ایران را نداشته و از لحاظ جغرافیایی خارجی محسوب نمی‌شدند.
- ۳ - با ظلم‌هایی که [در دوران قاجار] به خاطر دین خود دیده بودند، در دوران مدرن، شهروندان مطیع بودند و همواره تجربه زندگی رنج‌بار دوره‌های سابق را جلوی چشم داشتند.
- ۴ - این اقلیت‌ها با تاثیرپذیری از موج‌های هویت و ایدئولوژی ملی، آموزش و

بهبود وضع اقتصادی، در اجتماع ترقی کرده و خود را جز ایرانی چیز دیگری ندیدند.
(Sanasarian 2000: 57)

تاثیر پذیری از این امکانات، طبعاً وضع اجتماعی جامعه بهائی را همراه با دیگر جوامع غیر مسلمان بهبود بخشید و انگشت شمار از بهائیان را به مانند شماری از زردشتیان و یهودیان و ارامنه مسیحی در تجارت موفق ساخت. اما مقامات جمهوری اسلامی در این میان بیشتر بهائیان را هدف قرار دادند، آنان را اعم از کارگر کارخانه کفش ملی و یا زارعی در بیرجند، جزء نخبگان زمان شاه بشمار آوردند و به آزارشان پرداختند. بهائی بودن یکی از طیبیان شاه را بهانه آزار و کشتار بیگانه‌هایی قرار دادند که حتی نام چنان طبیعی را نشنیده بودند و انتقام دشمنان خیالی و موهوم خود را که با کلمه بهائی در مغزشان راه می‌یافت از کودکان بیگانه دبستانی و مردان و زنان زحمتکش و مظلوم کشیدند.^{۱۸۸}

در بالا اظهار نظر دکتر منصور فرهنگ را نقل کردیم که در همان سال‌های آغازین انقلاب دریافت مبارزه با بهائیان زمینه ساز مبارزه با دگراندیشان و روشنفکران ایران است. این نظریه در اثر تحقیقی دکتر توکلی طرقی استاد تاریخ دانشگاه تورنتو نیز آمد:

کیشی برآمده از بطن فرهنگ دینی ایران را به کل ساخته استعمارگران تلقی کردند... و این کار در واقع شگردی برای دگرسازی و پاکسازی دگردینان و دگر اندیشان از گستره زندگی سیاسی و دینی ایران بود.

(توکلی طرقی ۱۳۸۰: ۸۰، ۸۱، ۱۱۴)

بر این نکته باید هراس سنتی پاسداران یک دین قدیمی از یک نهضت نوجوی دینی را اضافه کنیم که همواره بطور آشکار و پنهان در صحنه حضور داشته و عامل قوی‌تری در دست ملایان برای کشتار و آزار بهائیان بوده است.

در صفحات آینده مروری گذرا به آنچه از آغاز جنبش انقلاب اسلامی به بعد بر

^{۱۸۸} در این زمینه هم چنین رجوع کنید به کتاب اول، فصل پنجم (۱۲)

سر بهائیان ایران آمده خواهیم داشت. خواندن این وقایع سؤالات گوناگونی را برای خوانندگان مطرح می‌کند که ما کوشش خواهیم کرد در ضمن شرح وقایع آنها را پاسخ گوئیم.

در روزگاری که جمهوری اسلامی در صدد محو تمامی آثار دین بهائی در ایران و خدشه‌دار ساختن تمام کتاب‌های تاریخی و جعل و واژگونه‌سازی تاریخ این دین است^{۱۸۹} لازم دیدیم برای ثبت در تاریخ چند الگو از شیوه بهائی ستیزی رژیم به دست بدهیم، به این امید که شرح کامل این جنایات در آینده به طور مفصل به تحریر در آید.

^{۱۸۹} این امر اختصاص به مطالب مربوط به دین بهائی را ندارد بلکه همه کتاب‌های تاریخی، سیاسی، و حتی ادبی و دینی ایران را شامل می‌شود.

فصل اول: بهائی‌آزاری در روزهای آخر رژیم شاه

در بحبوحهٔ انقلاب و در روزهایی که رژیم شاه آخرین هفته‌ها و روزهای عمر خود را می‌گذراند جامعهٔ بهائی ایران دستخوش هجوم‌ها و تجاوزهای غیر انسانی تازه‌ای شد. این حملات نه با توطئهٔ ملایان، بلکه بر الگوی بهائی‌ستیزی ایشان، با حمایت و دستیاری ساواک و ارتش در استان فارس انجام گرفت.

در زمان قاجار، در مراحل حسّاسی که ایران دستخوش تحوّل و تغییر می‌شد، حمله‌های دسته‌جمعی و آشکار به جامعهٔ بهائی امری عادی بود. در واقعهٔ قتل ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی به این بهانه که قاتل بابی است در چندین شهر و قریه بهائیان غارت شدند و جمعی بیگناه به قتل آمدند. دامنهٔ آزار بهائیان تا به آنجا کشید که امین‌السلطان صدر اعظم تلگرافی به همهٔ شهرستان‌ها فرستاد و به مردم اطمینان داد که قاتل بابی نیست.

در انقلاب مشروطیت ایران بار دیگر موج بهائی‌ستیزی بالا گرفت. این بار بهانهٔ آتش بیاران معرکهٔ بهائی‌ستیزی، بسته به اعتقاد سیاسی ایشان، متهم نمودن بهائیان به موافقت یا مخالفت با مشروطه بود. مهم نبود که کدام از این دو اتهام متضاد درست باشد، مهم بهانه‌ای برای بهائی‌کشی بود.

هم‌چنین در زمان انتقال سلطنت از سلسلهٔ قاجار به سلسلهٔ پهلوی، در تهران و دیگر شهرهای کشور زمینهٔ بهائی‌کشی وسیعی، با علامت‌گذاری منازل بهائیان به منظور مطمئن بودن مهاجمین از هویت ایشان، ریخته شد. این فاجعه با قتل ایمبری کنسول امریکا که در فصل چهارم به آن اشاره کردیم و به دنبال آن اعلام حکومت

نظامی در تهران عقیم ماند. ولی در شهرستان‌ها و دهات دور و نزدیک طبق معمول خانه‌های بسیاری غارت شد و بهائیان به قتل آمدند.

این وقایع در پایان سلسله پهلوی و استقرار جمهوری اسلامی نیز تجدید شد. در ماه‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ظاهراً مغزهای متفکر مقامات امنیتی کشور به این نتیجه رسیدند که بهترین وسیله سرکوب انقلاب، منحرف ساختن آن در مسیر یک شورش مذهبی و بهائی‌گشی است. از آنجا که همواره در اینگونه آشوب‌های ضد بهائی دست ملّایان در کار بوده لذا بالا گرفتن چنین موجی، انقلاب را که به رهبری روحانیون اداره می‌شد، در نظر روشنفکران و افراد غیر مذهبی، یک جنبش دینی تندرو و خشن معرفی می‌کرد و اصالت آن را زیر سؤال می‌برد. اگر این سیاست، که مطمئناً با تأیید مقامات بالای مملکتی اتخاذ شد، موفق می‌گشت آنگاه با جدا شدن روشنفکران از مسیر انقلاب جبهه تازه‌ای گشوده می‌شد و تظاهرات در مسیر دیگری می‌افتاد. به این ترتیب رژیم می‌توانست مهلت بیشتری یابد و فکری برای وضع درمانده خود بکند. هیچ دلیل ارزنده دیگری برای توجیه اقدامات آن جنایت‌آمیز نمی‌توان یافت.

عملی ساختن این نقشه ساده بود. با تبانی و دادن رشوه به چند ملّای محلی، حربه همیشگی ملّایان را علیه خودشان بکار بردند و از زمینه نفرت و خشونت که آنان در سالیان دراز برای آزار و غارت و کشتار هم‌میهنان بهائی آماده کرده بودند به راحتی سود جستند. وقایع سعدیه شیراز و بویراحمد بختیاری که در صفحات بعد به آن اشاره خواهیم کرد پی‌آمد چنین سیاستی بود.

گردانندگان انقلاب زود متوجه این سیاست شدند. در بحبوحه کشتار و آتش سوزی در سعدیه شیراز آیت‌الله بهاءالدین محلاتی و آیت‌الله دستغیب با صدور اعلامیه‌هایی، حمله به خانه‌ها و اموال بهائیان را منع و حتی آن را «حرام» اعلام نمودند. در تظاهرات چند صد هزار نفری در تهران بر ضد رژیم بلافاصله پلاکاردهای جدیدی بر شعارهای پیشین اضافه شد: «برادر بهائی ما با تو کار نداریم» و یا «بهائی، برابر، برادر» و شعاری در دانشگاه تهران که سیاست کلی بهائیان را مبنی بر احتراز از اقدامات تلافی‌جویانه می‌ستود: «بهائی، بهائی، سکوت تو مقدس است نص کتاب

اقدس است». ۱۹۰

برنامه ساواک و ارتش برای منحرف ساختن انقلاب از مسیر خود عملی نگشت، ولی آتش فتنه‌ای که افروختند در هفته‌ها و ماه‌های قبل و بعد از پیروزی انقلاب در سراسر ایران ادامه یافت و از نخستین روزهای پیروزی انقلاب همان آیات عظامی که مردم را از آزار بهائیان منع می‌کردند، خود عامل و مشوق بزرگ آزار و کشتار افراد این اقلیت بیگناه شدند.^{۱۹۱}

کشتار و آتش سوزی در قریه سعیدی شیراز

در مقابل هر مقام دولتی صادرکننده فرمان و هر
آخوند فتوادهنده، ده‌ها و صدها و هزاران تن از ما
روانه شدیم، بهائیان را آزار دادیم و گاه دست به
خون این هموطنان خود آغشته کردیم. چرا؟
خسروشیرانی

قریه سعیدی یا سعدی، که به خاطر نزدیکی با مزار سعیدی شیرازی چنین نامی گرفته در کنار شیراز قرار دارد. این محل کم‌کم از دهکده‌ای کوچک به صورت شهرکی مدرن در آمد که در آن مسلمانان و بهائیان کنار هم زندگی می‌کردند. اینان اغلب با هم نسبت خانوادگی داشتند با اینهمه در زمستان سال ۱۳۵۸ [۱۹۷۸] با آغاز ماه محرم، تعرض و آزار به بهائیان آغاز شد. غروب‌ها گروه‌های مردان و جوانان

^{۱۹۰} مشاهدات شخصی نویسنده. اعلامیه‌ها و اقدامات علماء در عدم آزار بهائیان در صفحات بعد آمده است.

^{۱۹۱} سوی تهاجمات سازمان یافته در سعیدیه و بویر احمد، بهائیان در نقاط دیگری مثل شاه‌آباد، میان‌دوآب، قصر شیرین، شیشوان، کتا، آباد، سوسنگرد، دیزج، شهمیرزاد، رضائیه، طهران، بهنمیر (مازندران)، کشه (نزدیک نطنز) و تبریز مورد حمله و آزار قرار گرفتند. این تهاجمات با حمله به منازل شخصی، آتش زدن خانه و خرمن، ضرب و شتم بهائیان در بحبوحه انقلاب آغاز شد و در برخی نقاط تا یک سال ادامه یافت.

مسلمان بطور دسته جمعی در خیابان‌ها می‌گشتند و ضمن دشنام به بهائیان آنان را به خراب کردن خانه‌هایشان تهدید می‌نمودند. مآلانی به نام زبرجدی که هر ساله در ماه محرم به قریه سعدیه می‌آمد آن سال در مسجد جامع با سخنان تحریک‌آمیز خود مردم را به ویران ساختن قبرستان بهائیان تشویق کرد و تعصب مسلمانان را شعله‌ور ساخت. مردم به قبرستان هجوم آوردند، درختان آنجا را از ریشه کن‌دند، قبرها را شکافتند، مرده‌هایی که هنوز چند روزی از دفنشان نمی‌گذشت بیرون کشیدند و سوزاندند و سپس طالار و ساختمان آن محل را به آتش کشیدند. شکایات بهائیان به مراجع انتظامی به جایی نرسید.

ساعت ۶ بعد از ظهر ۲۲ آذر ۱۳۵۷ [۱۳ دسامبر ۱۹۷۸]، گروهی فریادکنان و سینه‌زنان به کوچه بن بستنی که در آن چند خانواده بهائی زندگی می‌کردند وارد شدند. این گروه جلوی خانه صفت‌الله فهندژ اجتماع کردند و با ناسزا و توهین فریاد می‌زدند که برای بردن دختر او آمده‌اند. فهندژ گروهبان ارتش و رئیس محفل محلی سعدیه بود. وی که تازه از شکار برگشته بود همراه با فرزندان و برادرانش به روی بام رفت و از مردم خواست که متفرق شوند. در این هنگام چند نفر مشغول بالا رفتن از دیوار خانه شدند. فهندژ با تفنگ شکاری خود چند تیر هوایی شلیک کرد. ولی جمعیت بدون اعتنا کار خود را ادامه داد. فهندژ تهدید کرد که اگر وارد خانه شوند به آنها تیراندازی خواهد کرد. این تهدید نیز موثر واقع نشد. در تمام این مدت سربازان مسلح حکومت نظامی در کوچه مزبور کوچکترین اقدامی برای متفرق ساختن مردم نکردند. با چند تیراندازی از سوی فهندژ و از سوی جمعیت به خانه فهندژ، چند تن زخمی و کشته شدند.

ساعت ۵ صبح روز بعد جمعیت انبوهی به خانه صفت‌الله فهندژ و منازل و مغازه‌های بهائیان هجوم آوردند و به غارت پرداختند. صفت‌الله فهندژ در آن هجوم به قتل آمد. جمعیت پس از غارت هر خانه، آن را آتش می‌زدند. در چند روزی که این هجوم‌ها ادامه یافت جمعا ۷۰۰ مغازه بهائیان غارت شد، ۱۷۱ خانه غارت و به آتش کشیده شد و ۱۰۳ خانه غارت و ویران گردید. پس از هجوم و پایان هر غارت، گروه دیگری به خانه‌ها می‌ریختند تا آنچه باقی مانده بود ببرند. غارتگران از در و

پنجره و کنتور برق و آب نیز نگذشتند و حتی پریز برق را کنده با خود می بردند. آتش سوزی ها و غارت ها کاملاً از سوی ارتش هدایت و حمایت می شد. شاهدان عینی می گویند که یک کامیون ارتشی گروهی جوانان را به کارخانه پرسی کولا که می گفتند متعلق به یک بهائی است برد تا آنجا را غارت کنند و به آتش بکشند. برای تشدید هیجان مردم و کشاندن دامنه آشوب به شهر شیراز، چهل جنازه را که در کفن پیچیده شده بود از سردخانه شیراز، جلوی بیمارستان سعدیه ردیف کردند و اذعا نمودند که اینان را بهائیان کشته اند.

همین افراد گزارش داده اند در حالی که تیراندازی و آتش سوزی ها ادامه داشت، مأموران حکومت نظامی به تماشا ایستاده بودند و اقدام به دستگیری مهاجمان نمی نمودند. یک افسر شهربانی در حالی که از قهوه خانه نزدیک ناظر حوادث بود، در مقابل تقاضای مردم برای دخالت قوای نظامی گفته بود هنوز موقع وارد شدن نیست.

پزشک قانونی بیمارستان سعدیه پس از معاینه مجروحین و مقتولین حادثه سعدیه گزارش داد که تمام مقتولین با تفنگ های G3 که فقط سربازان در حال وظیفه از آن استفاده می کنند کشته شده اند و قتل هیچ کدام نمی توانسته با تفنگ شکاری فهندژ باشد.^{۱۹۲}

قرار بود دنباله وقایع قریه سعدیه به شیراز کشیده شود و با قتل برخی بهائیان سرشناس و آتش زدن خانه های بهائیان آتش بلوا بالا گیرد. ولی با هوشیاری و چاره جویی مهندس منیعی استاندار فارس و توسل او به آیت الله شیخ بهاء الدین

^{۱۹۲} اطلاعات این بخش بر اساس گزارش های متعددی است که شاهدان واقعه، از بهائی و مسلمان، نگاشته اند و از سوی آرشیو مرکز جهانی بهائی به تقاضای نگارنده در اختیارم قرار گرفته. در میان این ها بیانیه شخص مسلمانی است که خود شاهد وقایع بوده و با قسم قرآن، به مسلمانی و شیعه بودن خود تاکید می ورزد. وی پس از شرح وقایع سعدیه می نویسد: ای برادر و خواهر مسلمان، این پرسش از شما می شود که اگر شما بودید و به قصد دخترتان خواهرتان به خانه تان حمله می کردند چه می کردید؟ اگر می گوید ساواکی بین مردم بوده چرا مردم مسلمان باید تا این اندازه ناآگاه باشند که فریب چند نفر گمراه را بخورند؟... نمی دانم ما که خود را پیرو مکتب علی می دانیم چرا تا این حد بی رحم و شقی شده ایم...

محلاتی و دیگر روحانیون شیراز این واقعه به سعديه محدود شد و به شیراز سرایت نکرد (کاتوزیان ۱۳۷۲: ۵۵؛ افنان، ابوالقاسم، ۱۳۷۷: ۱۰۴).

دخالت علما برای خاموش ساختن فتنه

روحانیون شیراز خود بزودی متوجه عمق فاجعه شده و دریافتند که این غوغا ساخته دست ساواک برای انحراف مسیر انقلاب و تبدیل آن به یک نزاع مذهبی است. آیت الله شیخ بهاءالدین محلاتی و آیت الله آقا شیخ عبدالحسین دستغیب با دادن بیانیه‌هایی مردم را به آرامش دعوت کردند و فرزند آیت الله محلاتی، شیخ مجدالدین را برای دعوت مردم به آرامش به سعديه فرستادند. در بیانیه مورخ ۲۴ آذر ماه ۱۳۵۷ [۱۵ دسامبر ۱۹۷۸] آیت الله بهاءالدین محلاتی ضمن اشاره به واقعه تاسف آور سعديه نوشت که «در شرایط فعلی تعرض به جان و مال و نوامیس فرقه‌های غیرمسلمان جایز نیست و لواز فرقه ضالّه بهائی باشد و هرکس متعرض آنها شود مورد غضب خداوند است».^{۱۹۳} متن اعلامیه دیگرایشان مورخ ۲۷ آذر ۱۳۵۷ [۱۸ دسامبر ۱۹۸۷] چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

ان الله يأمر بالعدل والاحسان وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغى^{۱۹۴}

بدرستی که خداوند به عدل و احسان امر فرموده و از منکر و

فحشاء و ظلم نهی می‌فرماید:

به اطلاع عموم اقلیت‌های مذهبی و سایر فرقه‌ها می‌رساند که مسلمان‌ها به اطاعت از اوامر الهی هیچگونه قصد سوئی نسبت به مال و جان آنها نداشته و بدینوسیله از هرگونه ایذاء و آزاری که به شما وارد آید ابراز تنفر و انزجار شدید می‌نماید. بموجب مدارک صحیح هرگونه آسیبی به آنها از جانب مسلمان‌ها نبوده و طبق شواهد عینی مأمورین در جلوگیری از این حوادث

^{۱۹۴} گوئی در شرایط دیگر جایز است که هر مسلمانی به جان و مال و نوامیس فرقه‌های غیر مسلمان تجاوز کند، بهائیان که جای خود دارند.

^{۱۹۴} سوره نحل، آیه ۹۰

مسامحه و حتی تحریک می نمایند و این مطلب مورد توافق همه مراجع تقلید می باشد.

۵۷/۹/۲۷ بهاءالدین محلاتی

چند هفته بعد آقای محلاتی در پیام تازه ای از تهران که تاریخ ۲۲ دیماه ۱۳۵۷ [۱۲] ژانویه ۱۹۷۹] را داشت از «برادران مسلمان فارس» تقاضا کرد از دادن بهانه به دست ماجراجویان و عوامل فرصت طلب خودداری کنند و به جان و مال هیچ یک از اقلیت های مذهبی تعرض ننمایند. وی چنین عملی را «در وضع کنونی مضر به جنبش اسلامی و حرام» اعلام نمود.

نماینده شیراز در مجلس شورای ملی آقای ایرج مهرزاد در دو سخنرانی، دولت تیمسار اظهاری و ساواک را مسئول وقایع شیراز دانست و شرح دقیقی از خرابی ها و آتش سوزی ها که خود مشاهده کرده بود بیان داشت. وی هم چنین گله کرد که هیچ یک از سخنان او از رادیو

و در اخبار مجلس شورای ملی در جراید اجازه نشر نیافته است.

در نوارهای مصاحبه ها و بیانات آقای خمینی که به طور وسیع بین مردم پخش می شد مشارالیه مردم را از غارت و ویرانی اموال و خانه های دیگران بر حذر داشت و آن را مضر به جنبش اسلامی دانست. اما هم زمان در سطح شهر شیراز بیانیه هایی نشر می شد که

بسمه تعالی

با اطلاع عموم اهالی محترم فارس میسرساندگرم
حادثه مؤلمه قویه سعدی فوق العاده اسف آوری
و مسلمین را خشمگین ساخته ولی هیچ وجه
در شرایط فعلی تقوی بجان و مال و ذوات
فوقه های غیر مسلمان جانفروست و کوان
فوقه ضاله بهائی باشند و هو کسی متعوض
جان و مال آنها شود مومر و غضب خداوند
است
۱۳۵۷
بتاریخ بیت چهارم آذرماه
۱۲/۱۲/۵۷

مردم را تشویق به ویران ساختن خانه بهائیان و قتل و غارت ایشان می‌کرد. یکی از آنان با امضای سید احمد حسینی الهاشمی، مرجع تقلید بودن آیت‌الله بهاء‌الدین محلاتی را به خاطر بیانیته‌هایش در مورد عدم آزار به بهائیان مورد تردید قرار داد. خوانندگان می‌توانند خود حال صدها خانواده بهائی از هستی ساقط شده را تصور کنند. در آن دوران پر التهاب انقلاب که همه چیز در حال متلاشی شدن بود تعداد زیادی از ایشان در حظیرة القدس [مرکز بهائی] شیراز مسکن داده شدند و بقیه در خانه‌های بهائیان مورد پذیرائی قرار گرفتند. کمک‌های نقدی و جنسی از بهائیان دیگر شهرها به شیراز سرازیر شد تا در آن دوران وانفسا آن درماندگان را یاری کند. با پیروزی انقلاب، اوضاع بکلی تغییر کرد. پاسداران و گروه‌هایی از مردم به رهبری ملایان حمله و آزار بهائیان را شروع کردند و ایشان را مورد تهاجم قرار دادند. با اشغال حظیرة القدس شیراز توسط پاسداران وضع بهائیان پناهنده در آن مکان سخت‌تر گردید. برخی به ناچار به خانه‌های ویرانه خود پناه بردند و برخی آواره و روانه شهرهای دیگر گشتند، برخی را نیز چندین خانواده مسلمان و ارمنی پناه دادند و مدتی پذیرایی نمودند.^{۱۹۵}

یورش بر بهائیان بویر احمدی^{۱۹۶}

ایل بویر احمدی از عشایر کهن و اصیل ایران، مرکب از یازده قبیله است که در دهات و مراکز کوهستانی بین اصفهان و فارس زندگی می‌کنند. بیشتر بهائیان بویر احمدی به قبیله سادات محمودی تعلق دارند. نیمه شب ۲۲ دیماه ۱۳۵۷ [۱۲ ژانویه ۱۹۷۹] قریب دویست نفر از افراد مسلمان قبیله سادات محمودی به دهکده کوچک گروزه که هشت خانوار در آن

^{۱۹۵} برای شرح بیشتری از وقایع سعدیه به روایت شاهد عینی نک: (مهین گستر ۲۰۰۸: ۱۶۲-۹۵).

^{۱۹۶} این بخش بر اساس گزارش مندرج در کتاب عالم بهائی *Baha'i World* 1983-1986 نگاشته شده است.

زندگی می‌کرد حمله نمودند. از این هشت خانوار، شش خانواده بهائی بودند. این حمله با دشنام و توهین به بهائیان، با شلیک تیر هوایی، آتش زدن چپر و حصار دور خانه‌ها و نیز خراب کردن موتور آسیای دهکده همراه بود. اهل ده که منتظر چنین یورش‌هایی نبودند متوحش و سراسیمه به کوهستان فرار کردند و صبح‌گاه به منازل خود بازگشتند.

این حملات شش شب متوالی ادامه یافت و هر شب خرابی‌ها بیشتر شد. چند خانه به آتش کشیده شد، اموال و گوسفندان به غارت رفت، یکی از بهائیان با شلیک تیری زخمی شد و آسیای ده نیز سراسر سوخت. بهائیان ناچار خانه و زندگی را رها کردند و به دهکده «دره شور» پناه بردند. دره شور شامل چهل و هشت خانوار بود که چهل خانوار از ایشان بهائی بودند. همین وقایع در دره شور نیز تکرار شد و ساکنان قریه دستخوش آنچه‌ان حملات بیرحمانه‌ای قرار گرفتند که دو خانواده مسلمان نیز اموالشان به غارت رفت و آنان مجبور شدند همراه با بهائیان به کوهستان فرار کنند. روز بعد اموال مسلمانان را مسترد داشتند ولی آنچه از بهائیان از اثاث خانه و گوسفند و رمه و وسایل زندگی غارت شده بود نصیب رزمندگان اسلام گردید.

این نکته را نباید ناگفته گذارد که بهائیان بویر احمدی نیز مانند دیگر افراد ایل از یک نسب و تخمه و با همان شجاعت و خلق و خوی ایلی بودند. آنچه موجب شد که در برابر تهاجمات غیر انسانی دشمنانشان دست بسته و بی دفاع بمانند نه ترس و ناتوانی ایشان، بلکه قدرت ایمانشان بود که نزاع و جدال و جنگ و کشتار را منع می‌کرد. نه تنها بهائیان دره شور بلکه هم‌زمان دهات اطراف مانند کتک، مرغ چنار، گلادان، آب گرمک، برآفتاب، دره‌گزی، منج و هست دستخوش حمله و غارت گردید و بهائیان آن به همین سرنوشت گرفتار آمدند.

مدت دو ماه حملات شبانه و توهین‌ها و تهدیدهای روزانه ادامه یافت. قبیله‌ای که با پیوندهای خانوادگی سال‌ها در آرامش و صلح با هم زندگی کرده بودند و مردمی که بارها نان و نمک یکدیگر را خورده و در عروسی و عزا شریک بودند ناگهان بنیان‌های اجتماعی و قرارهای سنتی‌شان بر هم ریخت. با تحریک چند تبه‌کار، گروهی از آنان ملعون و کافر قلمداد شدند و مستحق خانه‌بدوشی و آوارگی.

کسی از مسلمانان نگفت که قرآن مجازات این افراد را اگر کافر باشند در آن جهان معین داشته بر ما نیست که این بلاها را بر سرشان بیاوریم. شور انقلابی که با شور مذهبی در هم آمیخته بود جانی برای این پرسش‌ها باقی نمی‌گذارد و ثواب بهائی‌ستیزی دوست و فامیل و هم‌قبیله نمی‌شناخت. معلوم نبود از پاداشی آن جهانی که ملایان به روستائیان وعده می‌دادند و گوسفندان پروار و زمین‌های کشاورزی و باغ‌های آباد بهائیان، کدام یک در برانگیختن شور اسلامی دهائیان سهم بیشتری داشت. به هر حال مملکت انقلاب زده در حال متلاشی شدن بود و می‌بایست از آن وضع آشفته بهره برداری کرد.

با پیروزی انقلاب اسلامی و آمدن رهبر انقلاب به ایران وضع بهائیان در همه جا مشکل‌تر شد و این گروه رنج‌دیده چاره‌ای ندیدند جز آنکه پس از دو ماه پایداری در مقابل مردان مسلح با رها کردن همه چیز به شهرک کتا پناه ببرند.

شهرک کتا دارای هفتاد و هشت خانوار بود که جز ده خانوار بقیه بهائی بودند. پناهندگان گروه گروه یا تک تک به این شهر وارد می‌شدند و در خانواده بهائیان آن شهرک جای می‌گرفتند. با ازدیاد بهائیان در آنجا، فشار مهاجمین غیر بهائی بر آنان شدیدتر شد. باغ‌ها را ویران کردند، آسیای شهرک را به آتش کشیدند و با حملات شبانه و تیراندازی و ایجاد رعب و وحشت زندگانی را بر ساکنین آنجا سخت‌تر نمودند. در پنج مورد چندین آخوند به کتا آمده و به بهائیان اخطار کردند که اگر می‌خواهند جان و مالشان در امان بماند باید دست از این دین بکشند و اسلام بیاورند.

چند هفته‌ای از رفتن مردم عمومی و رای مردم ایران که به استقرار جمهوری اسلامی «آری» گفته بودند می‌گذشت و آزار و تعقیب این گروه وارد مرحله تازه‌ای می‌شد. آمدن یکی از سران ایل، حبیب بهادر به کتا روزنه امید در قلب بهائیان دمید. حبیب بهادر را همه می‌شناختند. او با بیشتر مردم ایل آشنا و هم‌خون بود. با بهائیان به صحبت نشست، از تغییر اوضاع و از بلاهایی که از این بعد ممکن بود بر سرشان بیاید سخن گفت و سرانجام وعده داد که به احتمال زیاد با دادن مبلغی به کسانی که پشت سر این غائله بودند می‌تواند وضع را آرام کند. علاقه او فقط در آن بود که

افراد ایل بر سر خانه و زندگی و مزارع خود باز گردند و این اختلاف از میان برخیزد. نصایح پدرانہ رئیس ایل کہ او را مردی آگاہ و دلسوز می‌شناختند موثر آمد. آخرین سرمایہ باقی مانده در جیب بهائیان جمع‌آوری شد و مبلغ کلانی تقدیم حبیب‌الله بہادر گردید.

این وعده توخالی بود. در اصطلاح اسلامی چنین کاری را «مکر» می‌نامند کہ از عمل تقیہ زیاد دور نیست و چون بہ خاطر اسلام و بہ ضرر غیر مسلمین انجام یافته لابد مجاز و مباح بوده است.

روز بعد، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۸ [۴ مه ۱۹۷۹]، تفنگچیان حبیب بہادر بہ بقیہ مهاجمان مسلح ملحق شدند و با تیراندازی از اطراف عرصہ را ہر چہ بیشتر بر بہائیان تنگ نمودند. عده‌ای مجروح شدند و زنی بہ قتل رسید. سرانجام بہائیان در یک محل اجتماع کردہ تصمیم گرفتند نمایندگانی نزد مهاجمین بفرستند. شرایط مهاجمین معلوم بود. بہائیان سہ انتخاب داشتند. یا باید اسلام آورند، یا از بویر احمد بروند و یا آمادہ کشتار باشند. نمایندگان بہائیان گفتند کہ برخی زنان و دختران ایشان ہمراہ با گلہ در کوهستان هستند. لذا چند روزی مهلت خواستند تا دنبال ایشان بفرستند تا آنان نیز در سرنوشت خود اظهار نظر کنند. بہ ایشان پنج روز فرصت دادہ شد. در این پنج روز بہائیان توانستند کسی را نیز بہ اصفہان بفرستند و وضع خود را با محفل بہائیان آن شہر در میان بگذارند. توصیہ محفل اصفہان آن بود کہ فوراً راہی آن شہر شوند.

راہ کتا بہ اصفہان جادہ‌ای کوهستانی بود و سفر بدون وسائل نقلیہ صورت می‌گرفت. باران شدید بہاری این راہ پیمائی را مشکل تر می‌ساخت خاصہ آنکہ ہر کس کوشش کردہ بود آنچه می‌توانست با خود بردارد.

نخستین گروہ از پناہندگان ساعت ۵ بعد از ظہر ۱۷ اردی بہشت ۱۳۵۸ [۷ مه ۱۹۷۹] با حالتی خستہ و فرسودہ وارد حظیرۃالقدس اصفہان شدند. از پیش برای آنان پتو، غذا، و دیگر وسایل لازم تہیہ دیدہ شدہ بود. یکی از بہائیان از شدت جراحات بہ خاطر ضربہ‌هایی کہ بر سر و بدنش وارد ساختہ بودند در راہ جان دادہ بود. در بین پناہندگان، بیمار و مجروح فراوان بود و در همان نخستین روزها سہ تن از

بانوان حامله به طور پیش‌رس وضع حمل کردند. از آنجا که حظیره‌القدس جای کافی برای این گروه نداشت در دشت مهیار نزدیک اصفهان چادرهایی برپا شد و مردان و جوانان به آنجا منتقل شدند. زنان و پیران کماکان در ساختمان حظیره‌القدس ماندند. سرپرستی و تهیه غذا و دیگر مایحتاج بر عهده گروهی از بهائیان اصفهان بود که به طور شبانه‌روز به این کار می‌پرداختند.

محفل اصفهان هنوز در حال مذاکره در مورد سرنوشت آینده این گروه بود که ناگهان افراد یکی از کمیته‌های انقلاب وارد حظیره‌القدس شدند و با خشونت و تندی و اهانت بهائیان اصفهانی را که مامور کمک به این گروه بودند توقیف کردند و اظهار داشتند که گروه بختیاری باید در ظرف بیست و چهار ساعت بنای حظیره‌القدس را تخلیه کنند و در ظرف ۷۲ ساعت از اصفهان خارج گردند.

کمیته‌های انقلاب گروه‌هایی از جوانان و نوجوانانی بودند که با پشت‌گرمی به سلاح گرم و با بکارگرفتن وقیح‌ترین زبان و خشن‌ترین رفتار، وظیفه انقلابی خود را که زهرچشم گرفتن از مردم بود انجام می‌دادند. از هیچ مقام حرف شنوایی نداشتند و هر یک ساز خود را می‌زدند. هر کمیته را یک روحانی به عنوان رئیس و راهبر ایشان اداره می‌کرد. کمتر کسی از مردم ایران هست که خاطره‌ای از رفتار غیر انسانی افراد کمیته‌ها در اوایل انقلاب به یاد نداشته باشد.

با دادن این اخطار افراد کمیته محل را ترک کردند. ولی دو ساعت بعد کمیته دیگری این بار خشن‌تر و بدرفتار تر از دیگری، به حظیره‌القدس هجوم آوردند و بهائیان را با خشونت و زدن با ته تفنگ و تهدید و ناسزا از آن محل خارج ساختند. مقامات فرمانداری اصفهان قبلاً به نمایندگان جامعه بهائی اطمینان داده بودند که به دستور آنان کسی مزاحم زنان و بیماران ساکن در مرکز بهائی نمی‌شود. ظاهراً ایشان هنوز به ماهیت اصلی انقلاب اسلامی آشنا نبودند. رانده‌شدگان از حظیره‌القدس، آنان که بیمار و ناتوان بودند در منازل بهائیان اصفهان پذیرفته شدند و دیگران به اردوگاه پناهندگان ملحق گشتند. تعداد ساکنان اردوگاه به ۱۲۰۰ رسید.

دو هفته پس از تأسیس اردوگاه مهیار ناگهان تعدادی پاسداران مسلح با بلندگو وارد اردو شدند. آخوندی که در میان ایشان بود با استفاده از بلندگو شروع به

سخنرانی علیه دین بهائی نمود و سیل تهمت و افترا و ناسزا را نصیب جامعه بهائی و بنیان‌گذاران آن کرد. بهائیان با شجاعت و متانت حرف‌های او را قطع می‌کردند اتهاماتش را پاسخ می‌دادند. سرانجام یکی از پاسداران پرسید بزرگ شما کیست بیاید جلو با ما حرف بزنند. مردی از میان جمعیت دست پسر خردسالی را گرفت، جلوی پاسداران آورد و گفت این بزرگ ما است. سپس بلندگو را از پاسدار گرفت و جلوی دهان پسر قرار داد. پسر در کمال آرامش دو دستش را بر سینه گذارد و مناجاتی از عبدالبهاء با صدای رسا خواند. نمی‌دانیم آن طفل چه مناجاتی خواند و پیام آن کلمات چگونه ادا شد. آنچه بود جمعیت را واداشت که در سکوت به این مناجات گوش دهند. شجاعت طفل و کلماتی که با صمیمیت بیان می‌داشت تاثیر ناگهانی بر پاسداران داشت. پس از اندکی سکوت فرمانده ایشان ملایم و آرام گفت، ما فقط آمده بودیم که اگر شما احتیاجی داشتید برآورده کنیم. با این حرف با گروه خود اردوگاه را ترک کرد و آخوند را همراه خود برد.

از همان نخستین روزهای تأسیس اردوگاه، جوانان بهائی اصفهان کلاس‌هایی برای اطفال بهائی تشکیل دادند تا از دروس مدرسه عقب نمانند. اطباء بهائی اصفهان یک چادر را به بیمارستان اختصاص دادند و آن را با وسایل معالجات اولیه و دارو مجهز نمودند. کلاس‌های معلومات بهائی تشکیل شد و هر صبح تمامی افراد اردو در مناجات و دعای دسته‌جمعی شرکت می‌جستند.

(*Baha'i World* 1983-1986: 271-4)

اردوگاه مهیار به مدت سه ماه، تا اوایل مرداد آن سال [۱۳۵۸] برپا بود. سپس اتفاق ساده‌ای افتاد. مقامات دولت انقلابی جدید بر سر مسائلی - کاملاً جدا از قضیه بهائیان - ملای با نفوذ منطقه بختیاری را که ظاهراً از عوامل رژیم سابق بود از آنجا تبعید کردند. رفتن آن ملای که پشت سر همه تهاجمات ضد بهائی قرار داشت امکان داد که بهائیان بتوانند به خانه‌های سوخته و ویران خود بازگردند. ولی کار به اینجا ختم نشد. در سال‌های پس از انقلاب بهائیان بویر احمدی کماکان دستخوش ستم و حمله و یورش و توهین بودند و گاه به گاه با زندان و شکنجه به اتهاماتی واهی مجازات می‌شدند. کار چنان سخت شد که افراد بهائی ایل سرانجام یک یک

تصمیم به ترک ایران گرفتند. امروزه صدها خانواده از ایشان در نشویل تنسی در امریکا زندگی می‌کنند. ایمان خود را به بهای محرومیت از هوای پاک کوهستان و زندگانی اجدادی ایلیاتی حفظ کرده‌اند و در دل آرزوی روزگاری دارند که بتوانند به زادگاه خود بازگردند.

فصل دوم: بهائیان نخستین قربانیان ظلم در جمهوری اسلامی

عدم تحمل اقلیت‌های مذهبی و کشتار بهائیان از همان فردای انقلاب بهمن، نشان داد که آیت الله خمینی، همچون پیشوایش شیخ فضل الله نوری به آزار و اذیت و کشتار اقلیت‌های مذهبی نیز برخاسته است.

پرویز اوصیا

با ورود آیت الله خمینی به ایران [بهمن ۱۳۵۷، ژانویه ۱۹۷۹] و به موازات تشکیل دولت اسلامی، آرزوی میلیون‌ها تن از مردم ایران، در استقرار رژیم بر مبنای عدالت اجتماعی برآورده می‌شد. انقلاب به ثمر رسیده بود و اینک مردم باید روزگار فرخنده‌ای که رهبران انقلاب نوید می‌دادند به چشم می‌دیدند.

جامعه بهائی ایران، جامعه‌ای که بیش از یک قرن در معرض تهاجم و حمله ملّایان قرار داشت به این انقلاب با حالتی از بیم و امید می‌نگریست. در دل بسیاری از بهائیان، مخصوصاً جوانان، امیدی مبهم موج می‌زد که با پیروزی انقلاب دوران بهتری فرا می‌رسد و جامعه روحانیت که بر مسند قدرت قرار خواهد یافت اینک با تساهل مذهبی و ایجاد عدالت همه مردم ایران را در زیر چتر برادری خواهد آورد.

اینان البته با روحیه بهائی ستیزی رهبران انقلاب آقای آیت الله خمینی و تهمت‌هایی که در زمان شاه در مورد ارتباط بهائیان با اسرائیل در آثار یا سخنرانی‌های ایشان تکرار می‌شد آشنا بودند. اما این امیدواری وجود داشت که با دست یافتن انقلابیون

به اسناد و مدارک دولتی و امکان همه نوع تحقیق و پی‌جوئی، به بی‌پائی و دروغ بودن آن تهمت‌ها پی‌برند و بهائیان را نیز جزئی از مردم ایران بشمار آورند. گروه دیگری از افراد جامعه بهائی، از جمله سالخوردگان تجربه دیده، که از دشمنی قدیمی ملّایان با دیانت بهائی ضربه‌ها خورده بودند چشمشان از اوضاع آب نمی‌خورد و نگرانی شدید خود را پنهان نمی‌داشتند. وقایعی که هفته‌های قبل و بعد از تغییر رژیم رخ داد بیهودگی آرزوهای گروه اول و درستی بدبینی گروه دوم را روشن ساخت.

پیش از بازگشت از پاریس به ایران، در یک مصاحبه چند دقیقه‌ای که آقای خمینی روز ۷ دیماه ۱۳۵۷ [۲۷ دسامبر ۱۹۷۸] با پروفسور جیمز کاکرافت James Cockraft از دانشگاه Rutgers داشت، همان حقوق ناچیزی که بهائیان به عنوان شهروند ایرانی در قانون اساسی سابق داشتند از دست دادند و ناگهان با یک اظهار نظر مشارالیه به صورت گروهی مضر به حال مملکت و محروم از هر حقوقی در آمدند.

در پاسخ این سؤال که آیا برای بهائی‌ها در حکومت آینده آزادی‌های سیاسی و مذهبی وجود دارد یا نه آقای خمینی بدون آن که نامی از بهائیان بیاورد اظهار داشت: «آزادی برای افرادی که مضر به حال مملکت هستند داده نخواهد شد» و هنگامی که کاکرافت پرسید: آیا آزادی‌هایی برای مراسم مذهبی آنها داده خواهد شد؟ پاسخ آیت‌الله فقط یک کلمه بود: «خیر».^{۱۹۷} این نظر آیت‌الله پایه سیاست رژیم اسلامی در مورد بهائیان شد.

چندی پس از استقرار رژیم، نماینده جمهوری اسلامی در امریکا در مصاحبه‌ای با نمایندگان جامعه یهودیان امریکا گفت که اقلیت‌های مذهبی در حکومت جدید از حقوق خود بهره‌مند خواهند بود، ولی تأکید کرد که بهائیان چنین حقی ندارند زیرا یک گروه سیاسی هستند نه دینی.^{۱۹۸}

¹⁹⁷ The New York Times, February 13, 1979; Seven Days, February 23, 1979.

¹⁹⁸ U.S. Jews Hold Talks With Khomeini Aide On Outlook For Rights. The New York Times, February 13, 1979.

در همان حال که این مصاحبه‌ها انجام می‌شد صدها بهائی که در اواخر حیات رژیم شاه خانه‌های ایشان در سعیدیه شیراز و در بویر احمدی به تحریک ساواک و ارتش به آتش کشیده شد، اینجا و آنجا آواره بودند و حوادثی از سر می‌گذراندند که قرار بود روال زندگانی آنان و دیگر هم‌دینان ایرانی ایشان در سی سال آینده (و شاید هم دهه‌های بیشتر) باشد.

آزار و تعقیب بهائیان، پیش از تشکیل دولت موقت و با شروع کار کمیته‌ها در مساجد شروع شد. این کمیته‌ها بیشتر از جوانان کم سن مذهبی، اعضای حجّیه، گروه‌های عضو انجمن‌های اسلامی، حسینیه‌ها و سرانجام مشتی فرصت طلب و استفاده‌جو تشکیل می‌شد. وقایع بعدی نشان داد که تعدادی از این کمیته‌ها، مرکب از اعضاء حجّیه، تنها کارشان تعقیب و آزار بهائیان بود. اینان بدون پای‌بندی به هیچ قانونی و با استفاده کامل از تمام امکانات موجود مثل زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های خصوصی، بر آن بودند که آرزوی چندین ساله خود یعنی محو جامعه بهائی را از ایران عملی سازند.

سیاست جامعه جهانی بهائی در قبال این یورش‌ها ارسال تظلم و شکایت به مراجع دولتی ایران بود. محفل ملی بهائیان ایران متوجه وضع بحرانی کشور انقلاب زده و مشکلات آن بود و تجاوزات و بی‌قانونی‌هایی که به جان و مال بهائیان صورت می‌گرفت جزئی از یک جریان زودگذر انقلابی می‌دانست. لذا در این مرحله از شکایت به مراجع بین‌المللی خودداری شد و شکایات منحصر به توسل به مقامات بلندپایه ایران مثل آیت‌الله خمینی و مهندس بازرگان نخست وزیر موقت گردید. بهائیان دیگر نقاط جهان نیز بر مبنای روشی که همواره مرسوم بود تقاضاهای دادخواهی را به صورت تلگراف به مقامات دولت جمهوری اسلامی ایران ارسال می‌داشتند و نه به مراجع بین‌المللی (Martin 1984: 41).

بررسی روابط محفل ملی بهائیان ایران با دو دولت بازرگان و بنی صدر که در سال‌های ابتدای انقلاب زمامدار امور بودند نشان روشنی از وضع جامعه بهائی به دست می‌دهد. جامعه‌ای که از یک سو با هجوم و کشتار و زندان و مصادره اموال روبرو بود و از سوی دیگر کوچکترین اعتنایی به شکایاتش نمی‌شد.

دولت موقت مهندس بازرگان

آیت‌الله خمینی در این که از آغاز کار به همه ارگان‌های کشوری رنگ مذهبی بزند عجله‌ای نشان نداد و حتی از برخی ملّیان که پست‌های بالا گرفتند خواست که به لباس عادی درآیند. نخستین نخست وزیر، مهندس مهدی بازرگان و چند تن از وزرای کابینه او از چهره‌های ملّی مذهبی بودند. بازرگان، به شهادت دانشجویانش در دانشکده فنی به داشتن احساسات ضدّ بهائی مشهور بود، ولی بهائیان امیدوار بودند حال که مسئولیت اداره کشور را بر عهده دارد بتواند با حقیقت‌بینی بیشتری با این امر روبرو شود.

پیش از تشکیل دولت موقت، اعضای کمیته‌های مبارزه با بهائیت به دفاتر محافل محلی بهائی در تهران و شهرستان‌ها حمله برده و تمامی مدارک و اسناد و آمار را با خود برده بودند. در یورش و حمله به خانه بهائیان نیز، ضمن توقیف و بردن ایشان به زندان، آنچه نامه و عکس و کتاب در هر خانه‌ای بدستشان می‌افتاد با خود می‌بردند.

بخشی از آمار جامعه را افراد حجّتیّه در ماه‌های پایانی دوران حکومت شاه با پشتیبانی ساواک ربوده بودند (Martin 1984: 37). بر اینها باید اسناد و مدارکی که در ساواک درباره بهائیان جمع‌آوری شده بود و اینک انقلابیون در اختیار داشتند افزود. با بهره‌مندی از این اطلاعات وسیع و تکیه به قدرتی مهار نشده که از هیچ کس اطاعت نمی‌کرد، این افراد مبارزه خود را علیه بهائیان شدت بخشیدند. در بیش از پنجاه نقطه از ایران وقایعی شرم‌بار رخ داد که منجر به قتل ده‌ها مردم بیگناه، آتش زدن و ویرانی خانه‌ها و مزارع بهائیان گردید.

انبوهی و سرعت حوادث به حدّی بود که گوئی بهائی‌ستیزان با زمان در مسابقه بودند. گوئی بیم داشتند که باز جریان کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ [۱۹ اوت ۱۹۵۳] یعنی گریختن شاه از ایران و بازگشت او تکرار شود، ورق بزودی برگردد و این موقعیت طلائی یعنی استفاده از هرج و مرج دوره تحوّل برای سرکوب بهائیان از دست برود. اما چنین نشد. با تنظیم قانون اساسی جمهوری اسلامی، در حالی که روحانیون بهائی‌ستیز اکنون همگی بر مسند قدرت تکیه زده بودند، تمامی

سازمان‌های نظامی، امنیتی، قضائی، فرهنگی و آموزشی رژیم در این مبارزه بکار افتاد.

قانون اساسی که در زمان بازرگان در مجلس خبرگان تنظیم شد و با رفتار مردم تصویب گردید بهائیان را از هر نوع حقی محروم داشت و مبارزه با دیانت بهائی به صورت یکی از اصول بنیادین جمهوری اسلامی در آمد. مبارزه‌ای که در آن بکار گرفتن هر روشی - هر قدر غیر منطقی و غیر انسانی - مجاز بود. از آن پس حمله و یورش به خانه‌ها و مزارع بهائیان در شهرها و دهات، امری عادی و وظیفه‌ای شرعی بشمار آمد که قوانین جمهوری اسلامی بر آن منعی نمی‌دید.

نمایندگان محفل ملی ایران ابتدا در ملاقات‌های خصوصی و سپس به طور رسمی نظرگاه‌های خود را در مورد تهمت‌های روزافزونی که متوجه جامعه بهائی می‌شد به دولت بازرگان بیان می‌داشتند. تهمت‌هایی که نامه‌های محفل ملی به پاسخ آن می‌پرداخت بر اساس مندرجات جراید آن روز بود که با دست بهائیان را مورد حمله قرار می‌دادند. عکس‌العمل دولت بازرگان در برابر دادخواهی بهائیان در ابتدا سکوت بود. بعدها در همراهی با موج بهائی‌ستیزی که کشور را فرا گرفته بود، این سکوت به ابراز دشمنی و مخالفت تبدیل شد.

بازرگان، در یکی از سخنانش تأکید کرد که در رژیم جدید تمامی ایرانیان بدون توجه به قومیت یا مذهب از حقوق یکسان برخوردار خواهند بود ولی افزود که این امر شامل بهائیان نخواهد شد زیرا ایشان گروهی سیاسی هستند (Afshari 2001: 132). سفارت‌خانه‌های رژیم نیز در دنیا اعلام می‌داشتند که دولت ایران کسی را به اتهام بهائی بودن دستگیر و اعدام نمی‌کند بلکه گناه بهائیان اعدام شده ماهیت ضد انقلابی و رابطه ایشان با اسرائیل و صهیونیسم است.

نمایندگان جمهوری اسلامی در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد هنگام طرح شکایات بهائیان هر نوع آزار و تبعیضی را در مورد این جامعه تکذیب می‌کردند و در روبرویی با اسناد تجاوزات و سرکوب‌ها، اتهامات واهی را از قبیل جاسوسی برای اسرائیل و عامل دولت‌های خارجی بودن تکرار می‌نمودند.

دولت موقت بازرگان دیر نپائید. ماجرای گروگان‌گیری دیپلمات‌های سفارت

امریکا و تسخیر آن سفارت به عنوان لانه جاسوسی، بازرگان را که به آزادی دیپلمات‌ها اصرار داشت با ملایان تندرو در تصادم آورد و در ۱۵ آبان ۱۳۵۸ [۶ نوامبر ۱۹۷۹] وی مجبور به کناره‌گیری شد. پس از آن اداره کشور به مدت ده ماه در دست شورای انقلاب بود.

دوران بنی‌صدر و رجائی

در ۱۵ بهمن ماه ۱۳۵۹ [۴ فوریه ۱۹۸۱] ابوالحسن بنی‌صدر به ریاست جمهوری ایران برگزیده شد. از همان آغاز، وی بر سر انتخاب نخست وزیر با رهبران تندرو جمهوری اسلامی در اختلاف آمد و با پافشاری ملایان، محمد علی رجائی عضو حزب جمهوری اسلامی را به عنوان نخست‌وزیر دولت خود معرفی کرد. رجائی از اعضای سابق حجّتیّه، سازمان دهنده گروه حجّتیّه در قزوین و از فعالان بهائی ستیز در دوران شاه بود. وی که قبل از انقلاب معلّم نیمه وقت دبستانی بود، در سه سال و نیم اول انقلاب برق‌آسا مدارج ترقی را پیمود. در دوره بین بازرگان و بنی‌صدر وزیر آموزش و پرورش بود و سپس به نخست‌وزیری و ریاست جمهوری رسید.

نخستین اقدام رجائی پس از آن که از سوی شورای انقلاب به وزارت آموزش و پرورش منصوب شد، صدور بخشنامه‌ای برای بیرون ریختن آموزگاران و دبیران بهائی از مدارس و دبیرستان‌ها بود. وی به این نیز اکتفا نکرد بلکه خواستار آن شد که آموزگاران و دبیران اخراج شده تمامی حقوق دریافتی طول خدمت را به دولت پس دهند. وی هم‌چنین حقوق بازنشستگی بهائیان را قطع کرد. سایر وزارتخانه‌ها همین سیاست را پیشه کردند و جملگی کارمندان بهائی را اخراج و یا حقوق بازنشستگی ایشان را قطع نمودند.

احراز پست نخست‌وزیری طبعاً دست رجائی را در مبارزه با بهائیان بازتر می‌کرد. رئیس جمهور، بنی‌صدر، از خانواده‌ای روحانی بود و در فرانسه تحصیلات دانشگاهی ناتمامی در اقتصاد جهان سوم داشت. در اوایل پیروزی انقلاب و پیش از رسیدن به ریاست جمهوری با یک سلسله سخنرانی در دانشگاه تهران و مغالطه‌های بیشمار بهائی ستیزی را در جمهوری اسلامی توجیه می‌کرد.

آراء فراوانی که مردم بنام او در صندوق‌ها ریختند طبعاً می‌توانست او را در موقعیتی قرار دهد که بتواند منافع کشور را حفظ کند و تعادلی در مقابل تندروها و افراطیون ایجاد نماید. اما گروگان‌گیری دیپلمات‌های سفارت امریکا، انتخابات مجلس که روحانیون تندرو توانستند اکثر کرسی‌های آن را بدست آورند و سپس جنگ با عراق و از همه مهم‌تر اختلاف عمیق بنی‌صدر با جناح تندرو طبعاً کوچکترین امکانی برای رسیدگی به دادخواهی بهائیان، حتی اگر می‌خواست به وی نمی‌داد.

بنی‌صدر، که عضو شورای انقلاب نیز بود، اگر در هر زمینه با محافظه‌کاران، مخصوصاً نخست‌وزیرش رجائی اختلاف داشت در بهائی‌ستیزی با آنان همگام بود. در زمان او دستگیری و تیرباران اعضاء تشکیلات جامعه بهائی آغاز شد و مصادره و ویرانی اماکن بهائی سرعت یافت. نه تنها حتی حاضر نشد نمایندگان جامعه بهائی را برای شنیدن شکایاتشان ملاقات کند، برعکس در روزنامه خود، انقلاب اسلامی، بخشی از سخنرانی آیت‌الله صدوقی دشمن قسم خورده بهائیان را درج کرد که در آن ادعا شده بود بهائیان در تمام شهرهای ایران مشغول توطئه علیه انقلاب هستند و از مردم خواسته بود بهائیان را که می‌شناسند دستگیر کرده و به کمیته‌های انقلاب تحویل دهند.^{۱۹۹} روزنامه لوموند چاپ فرانسه که آن هنگام اخبار کشتار و آزار بهائیان را درج می‌کرد نوشت: درج چنین مطلب تحریک‌آمیزی در چنین روزنامه مهمی می‌تواند عواقب وخیمی برای جامعه بهائی ایران داشته باشد.^{۲۰۰}

هم‌زمان، حسن حبیبی وزیر فرهنگ در مصاحبه‌ای با روزنامه‌نویسان خارجی در پاسخ سؤالی در مورد وضع وخیم بهائیان گفت: «اسلام دین آزادی است... بهائیت دین نیست بلکه یک مکتب سیاسی است» و بنی‌صدر در مصاحبه با گروهی از خبرنگاران، در پاسخ یکی از آنان که با اشاره به بیگناهی بهائیان خواستار جلوگیری از اعدام اعضای محفل ملی ایران شده بود، با صداقت کامل اظهار داشت:

مخالفان من فقط منتظر بهانه‌ای هستند تا ریشه‌ام را از بیخ بزنند، و چه

^{۱۹۹} انقلاب اسلامی، ۳۱ خرداد ۱۳۵۹ [۲۱ ژوئن ۱۹۸۰]

^{۲۰۰} لوموند ۲۴ ژوئن ۱۹۸۰

بها نه‌ای بهتر از این که خودم را در کار بهائیان وارد کنم.

(Kravetz 1982: 241)

با این حال سی سال بعد، در مصاحبه‌ای در یک برنامه مستند در مورد بهائیان، که روز سی‌ام ژوئن ۲۰۱۰ از بخش بی بی سی فارسی پخش شد، بنی صدر به این پرسش که آیا در قبال این کشتارها احساس مسئولیت نمی‌کردید چنین پاسخ داد:

من این مسأله را در شورای انقلاب مطرح کردم و گفتم حقوق انسانی ذاتی یک انسان است و به طرز فکر او تقدّم دارد. نمی‌شود کسی را به دلیل بهائی شدن از زندگی محروم کرد. شورای انقلاب هم تصویب کرد که آنها زندگانی عادی خودشان را داشته باشند... اما اجرا نشد زیرا در این گونه موارد مراجعه می‌شد به آقای خمینی به محض این که از او دستور می‌گرفتند اعتنائی به مصوّبه شورای انقلاب نداشتند.

خبرنگار پرسید: می‌گویید آقای خمینی مستقیماً دستور کشتن بهائیان را می‌دادند؟ و بنی صدر گفت: قطعاً، و الا غیر از این ممکن نبود که دستور شورای انقلاب اجرا نشود. ۲۰۱

دوران محمد علی رجائی رئیس جمهور

چند ماه آخر دوران ریاست جمهوری بنی صدر با تشنج فراوان روبرو بود. مخالفت روزافزون اعضای حزب جمهوری اسلامی به رهبری آیت‌الله محمد بهشتی، انتقادات شدید از بنی صدر در روزنامه‌های وابسته به آن حزب، و نیز نارضایتی آیت‌الله خمینی جملگی موجب استیضاح و عزل وی در خرداد ۱۳۶۰ [ژوئن ۱۹۸۱] شد. ۲۰۲

عزل بنی صدر پیروزی بزرگی برای ملّایان تندرو از جمله آیت‌الله محمد بهشتی محسوب می‌گردید. یک ماه بعد محمد علی رجائی که با سابقه تعصّب ضد بهائیش

۲۰۲ نک: http://www.bbc.co.uk/persian/tv/2009/02/000000_ptv_documentaries.shtml
۲۰۲ بنی صدر بلافاصله پس از عزل از ریاست جمهوری به فرانسه گریخت و اکنون در آنجا ساکن است.

کاملاً دست در دست ملّایان داشت پست ریاست جمهور یافت و آیت‌الله محمد باهنر را به نخست‌وزیری برگزید. در این دوران که انقلاب اسلامی سوم نام گرفته، آیت‌الله بهشتی با دست باز و با دستیاری شبکه وسیعی از ملّایان در سراسر کشور به عملی ساختن برنامه خود برای اسلامی کردن جامعه و پاک‌سازی آن از عوامل غیر اسلامی پرداخت (Martin 1984: 53).

گزارش نیست اگر بگوئیم بزرگترین ضربات در همین سال‌ها بر پیکر جامعه بهائی ایران وارد آمد. اما قدرت بهشتی دیر پا نبود. وی همراه با حدود هفتاد تن از اعضای مجلس شورای اسلامی و رهبران حزب جمهوری اسلامی در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی کشته شد. محمد علی رجائی که در آن جلسه حضور داشت چند لحظه پیش از انفجار آنجا را ترک گفت ولی خود او سه ماه بعد در حادثه انفجار دیگری در ساختمان نخست‌وزیری به قتل آمد.^{۲۰۳}

دوران وحشت و اختناق

این حوادث نتوانست پایه‌های حکومت اسلامی را متزلزل سازد. بر عکس دورانی از وحشت و اختناق و کشتار آغاز شد که هدف آن در وهله نخست سازمان مجاهدین خلق و اعضای آن بودند. با برنامه‌ای گسترده افراد آن سازمان که بیشتر جوانان و نوجوانان را شامل می‌شد، به تعداد فراوان دستگیر شدند و بیرحمانه در زندان‌های رژیم به قتل آمدند. هم‌زمان با کشتار مخالفان سیاسی رژیم، مبارزه و سرکوبی بهائیان نیز سرعت یافت.

تا سال ۱۹۸۱ [۱۳۶۰] اعدام بهائیان به اتهام واهی جاسوسی صورت می‌گرفت. از آن پس نفس «بهائی بودن» جرم و مستحق مرگ شناخته شد. آیت‌الله صدوقی بهائیان را «مهدورالدم» خواند و آیت‌الله موسوی تبریزی دادستان کل کشور صریحاً اظهار داشت: «قرآن سه گروه را اهل کتاب می‌خواند، مسلمانان، یهودیان و مسیحیان

^{۲۰۳} در این انفجار محمد علی رجائی همراه با آیت‌الله محمد باهنر نخست‌وزیر و جمعی دیگر از وزراء کشته شدند (۸ شهریور ۱۳۶۰ [۳۰ اوت ۱۹۸۱]). سازمان مجاهدین خلق مسئول هر دو انفجار شناخته شد.

و با استثنای خاص زردشتیان. بقیه کافرند و باید نابود شوند»^{۲۰۴} (Martin 1984: 54).
در این میان تکلیف بهائیان معلوم بود.

پی آمدهای چنین حرفی قابل پیش‌بینی بود. محمد حسین معصومی و همسرش شکر نساء را در مزرعه نوک^{۲۰۵} با نفت آغشتند، آن دو را زنده آتش زدند و با سنگدلی سوختن آن دو موجود بیگناه را نظاره کردند. دختران بهائی را دزدیده به زور به ازدواج مردان مسلمان درآوردند و با تهدید و آزار ایشان را وادار به مسلمان شدن نمودند. قبرستان‌های بهائیان را ویران کردند و اجسادى که تازه دفن شده بود بیرون کشیدند و با شادی و پایکوبی روی انبوه زیاله سوزاندند. پس از آن که علمائی مثل آیت‌الله جنتی غیر مسلمین را به حیوان تشبیه کردند در برخی نقاط بهائیان را افسار زدند، به طویله بردند و جلویشان کاه و علف برای تغذیه ریختند. هدف همه این کارها تشویق ایشان به تبری از آئین خود و آوردنشان به اسلام بود. هنگامی که بهائیان را تیرباران می‌کردند، تنها با گرفتن بهای گلوله‌ها حاضر می‌شدند محل دفن ایشان را افشا کنند و یا اجسادشان را تحویل بازماندگان دهند. در زمان جنگ ایران و عراق ابتدا تا آنجا که میسر بود از بهائیان زندانی (و دیگر زندانیان محکوم به مرگ) خون می‌گرفتند و آنگاه ایشان را تیرباران می‌نمودند. در زندان‌ها اعضاء محافل ملی و محلی را مورد شکنجه‌های جانکاه قرار می‌دادند تا توبه نمایند و فیلم اسلام آوردن ایشان از تلویزیون پخش شود.^{۲۰۶} همه اینها در محیطی انجام می‌گرفت که بهائیان به

²⁰⁴ Iran Plans a Final Solution, *Sunday Times*, London, September 20, 1981.

آیت‌الله موسوی تبریزی تنها کسی نبود که نسبت به اقلیت‌های دینی ایران چنین نظری داشت. در مجلس یاد بود شهدای جنگ ایران و عراق آیت‌الله جنتی رئیس شورای نگهبان گفت: «بشر غیر از اسلام، همان حیواناتی هستند که روی زمین می‌چرخند و فساد می‌کنند». کورش نیکنام، نماینده زرتشتیان در مجلس، در یک اعلامیه رسمی مطبوعاتی از اظهارات جنتی به شدت انتقاد کرد و به دنبال آن به اتهام اشاعه اکاذیب بازداشت و زندانی شد. این خبر از جمله در سایت‌های زیر منعکس شد

<http://www.emrouz.info/archives/2005/11/005532.php>

<http://www.raha.gooya.name/politics/archives/038930.php>

^{۲۰۵} مزرعه نوک از دهستان نهارجانان بخش حومه شهرستان بیرجند. (لغت‌نامه دهخدا)
^{۲۰۶} در فصول آینده خواهیم دید که برخی از ایشان زیر شکنجه جان دادند و حاضر به بازگشت از ایمان خود نشدند بطوری که حتی در یک مورد نیز توبه یک بهائی از تلویزیون

عنوان طبقه‌ای نجس، کافر حربی و ضد انقلاب از حق زندگی محروم بودند، از کار و پیشه خود رانده می‌شدند، فرزندان‌شان در مدارس مورد تحقیر بودند، دوستان و بستگان‌شان دستگیر و اعدام می‌گشتند، ازدواج بهائی غیر قانونی شناخته شد و کودکان‌شان نامشروع قلمداد شدند. هم‌زمان اماکن تاریخی بهائی که برخی از آنها برای پیروان این دین مقدس بشمار می‌رفت، از جمله خانه باب در شیراز و خانه بهاء‌الله در تکرمازندران ویران گشت و با اقداماتی وسیع سعی در اختناق اقتصادی جامعه بهائی شد.

در صفحات بعد به شرح وقایع بالا می‌پردازیم.

فصل سوم: تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی سلب همه حقوق انسانی و شهروندی از بهائیان

در ماه‌های تابستان و پائیز سال ۱۳۵۷ [۱۹۷۹] جلسات مجلس خبرگان برای رسیدگی به طرح قانون اساسی تشکیل گردید. طرحی که از سوی دولت موقت به نخست‌وزیری آقای بازرگان، پیشنهاد شده بود توسط دو تن از اعضای شورای خبرگان، آقایان آیت‌الله منتظری و آیت‌الله بهشتی تجدید نظر و بازنویسی شد و اساس کار مجلس خبرگان قرار گرفت.

قانونی که در مجلس خبرگان تصویب شد اصل ولایت فقیه را جزئی تغییر ناپذیر از سیستم سیاسی و دینی ایران نمود، سلطه ملایان را بر کشور تسجیل کرد، قوانین شدید اسلامی را در تمام شئون کشور مخصوصاً آموزش و پرورش و امور قضائی تنفیذ ساخت، حقوقی که زنان ایران در طی یک قرن مبارزه بدست آورده بودند مورد پایمال قرار داد، محدودیت‌های شدید برای اقلیت‌های دینی قائل شد و در مورد بهائیان ایشان را از داشتن هر نوع حقوق انسانی و شهروندی ساقط ساخت. سوی همه اینها، موادی در آن گنجانده شد که هر نوع قساوت و خشونت و حق‌شکنی به نام شیعه اسلام و برای دفاع از این مذهب صورت قانونی یافت.

قانون اساسی جمهوری اسلامی در محیط بحرانی و روزهای پر اضطرابی که در آن زمان در کشور حاکم بود به تصویب رسید. اعدام سران رژیم سابق و امرای ارتش شاه آغاز شده بود، بین نیروهای چپ مذهبی مثل مجاهدین خلق و طرفداران آیت‌الله خمینی درگیری‌های خیابانی به وقوع می‌پیوست، در غرب و شمال غربی

کشور جنگ‌هایی بین نیروهای دولتی و قومیت‌های مسلمان کرد و آذری درگیر بود، برخی از رهبران رژیم از جمله آیت‌الله مرتضی مطهری ترور شدند، روزنامه‌های مخالف توقیف شد (ماه اوت) و سفارت امریکا به اشغال دانشجویان خط امام در آمد (نوامبر ۱۹۷۹) (Sanasarian 2000: 58).

آنچه در این قانون می‌آمد برای اقلیت‌های مذهبی و قومی ایران بسیار مهم بود زیرا با سرنوشت و آینده‌ی ایشان سروکار داشت. به همین جهت از سوی این اقلیت‌ها، از جمله بهائیان، تماس‌های وسیعی با نمایندگان مجلس خبرگان گرفته شد. بهائیان مخصوصاً با نمایندگان اقلیت‌های دینی برسمیت شناخته شده یعنی زردشتی، ارمنی، آسوری (مسیحی) و یهودی تماس گرفتند و خواستار شدند در مجلسی که ایشان را بدان راه نبود سخنگوی این اقلیت نیز باشند.

الیز ساناساریان، پژوهشگر اقلیت‌های دینی ایران، با مطالعه‌ی مشروح مذاکرات مجلس خبرگان که قانون اساسی را به تصویب رساند تصویرگویی از آن مجلس بدست می‌دهد. اکثریت اعضا با ملایان و روحانیون درجه اول تهران و شهرستان‌ها بود. اگر چه آیت‌الله منتظری به ریاست مجلس برگزیده شد ولی نقش اصلی را در اداره‌ی جلسات، تصویب مواد قانون اساسی و گذراندن آن از تصویب نهائی، آیت‌الله بهشتی نایب رئیس مجلس بر عهده داشت. بهشتی حق نمایندگان اقلیت‌های مذهبی را در صحبت رعایت می‌کرد و به آنان اطمینان می‌داد که می‌تواند با کمال آزادی اظهار نظر کنند. بهشتی هم‌چنین مانع می‌شد که اقلیت‌های دینی مورد انتقاد و حمله قرار گیرند، جز در مورد بهائیان که هر نوع حمله‌ای به ایشان در مجلس جایز بود.

یکی از موارد بحث، تصریح دین رسمی کشور به شیعه‌ی اثنی عشری بود. نماینده‌ی سنی مذهب بلوچستان استدلال می‌کرد که به مانند تمام ممالک مسلمان عرب، دین ایران باید اسلام ذکر شود و از سنی و شیعه سخن نرود. وی گفت اصل ۱۴ قانون اساسی زردشتیان، یهودیان و مسیحیان را جزء اقلیت‌های رسمی می‌شناسد. چگونه است که دین اسرائیل و دین ایالات متحده در قانون اساسی می‌آید ولی از سنیان سخنی در میان نیست. آیت‌الله بهشتی که جلسه را اداره می‌کرد او را مطمئن ساخت

که منظور از آنچه در قانون آمده، شیعه و سنی با هم است. با این استدلال اجازه نداد جمله‌ای که سنّیان را در بر می‌گرفت در قانون بیاید.^{۲۰۷}

حرکت در جهت اینکه قانون اساسی شامل همهٔ اقلیت‌ها باشد ادامه یافت. اصل سیزده مصوب قانون اساسی می‌گوید:

ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیت‌های دینی شناخته می‌شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصی و تعلیمات دینی بر طبق آئین خود عمل می‌کنند.

بر این ماده فراوان بحث شد. نمایندهٔ ارمنی‌ها طی سخنرانی خود خواستار «شناسائی حق همهٔ اقلیت‌های قومی و دینی» از جمله فارس، بلوچ، کرد، ترک، عرب، لر، ترکمن، ارمنی، آسوری، کلدانی، یهودی، زردشتی، شیعه، سنی و «دیگر مذاهب» شد. موضوع شناسائی «دیگر مذاهب» از سوی نمایندگان اقلیت‌ها تکرار گشت و می‌توانست به طور غیر مستقیم شامل شناسائی حقوق بهائیان باشد. اما نمایندگان مجلس تسلیم این نظریه و دیگر نظریات اقلیت‌ها نشدند و اجازه ندادند که با نام بردن دیگر مذاهب مثل اسماعیلیان و صابئین و یا ذکر جملهٔ «دیگر مذاهب» تغییری در آن اصل داده شود. ساناساریان معتقد است که موضوع «بهائیان» (یعنی این که هیچ حقی شامل ایشان نشود) در فکر همهٔ نمایندگان موافق این اصل بود.

نمایندهٔ زردشتیان مؤید رستم شهزادی خاطر نشان ساخت که زردشتیان مایل نیستند اقلیت مذهبی نامیده شوند. وی به اصالت و بومی بودن زردشتیان در این آب و خاک اشاره کرد و گفت هنگامی که ایرانیان به اسلام گرویدند فقط نام خدا و نام پیامبر خدا را تغییر دادند ولی دیگر رسوم و آداب خود را، مثل نوروز، حفظ کردند. وی گفت یک ایرانی مسلمان نمی‌تواند با یک عرب مسلمان یکسان بشمار آید. وی

^{۲۰۷} آینده نشان داد که نگرانی نمایندهٔ سنی‌ها بجا بود. سنّیان در طول عمر جمهوری اسلامی مخصوصاً در زمان دولت اصولگرای آقای احمدی نژاد مورد تبعیض بودند، از داشتن مسجد در تهران ممنوع شدند، مراکز دینی ایشان در برخی مراکز سنی نشین کشور تسخیر و ویران شد. تنش بین دولت و اقلیت سنی ایران هنوز هم ادامه دارد و وقایع خونبار بلوچستان در تابستان سال ۲۰۱۰ نمونهٔ آن است.

چندین بار به یکی بودن زردشتیان و مسلمانان تأکید نمود (Sanasarian 2000: 62-4). در مورد دیگری نماینده زردشتیان به سیاست تبعیض آمیز دولت در مورد اخراج معلمین غیرمسلمان از مدارس، حمله به عبادتگاه‌های اقلیت‌های دینی، و اظهارات آیت‌الله خلخالی مبنی بر آتش پرست بودن زردشتیان و نظایر آن اشاره کرد و گفت:

آیا آزادی در محدوده قانون اسلام اینست که معلمین مسلمان، که از تعالیم دیگر ادیان آگاهی ندارند آزاد باشند به اقلیت‌ها اتهام وارد آورند و توهین کنند؟ اگر افرادی از اقلیت‌ها همان تهمت‌ها را بر مسلمانان وارد آورند آنگاه عکس‌العمل ایشان چه خواهد بود؟ آیا بهتر نیست رهبران مذهبی، که خود را عالم و دانا می‌دانند، با صرف کمی وقت، با ادیان دیگر و تعالیم ایشان آشنا شوند و دین را وسیله اختلاف نسازند؟

نماینده یهودیان دانش راد در وضع بسیار متزلزلی قرار داشت. جامعه یهودی ایران در محیطی پر از ناامنی و هراس بسر می‌برد. بسیاری در حال فرار از کشور بودند و در اسرائیل گفتگو از آن بود که در صورت شروع آزار یهودیان در ایران، آن دولت باید با حمله نظامی با ایران روبرو شود.^{۲۰۸} دانش راد در سخنان خود تمام کوشش را بر آن گذارد که به حاضران ثابت کند جامعه یهودی ایران و شخص او نسبت به رژیم وفادارند و دارای احساسات شدید ضد اسرائیلی می‌باشند. وی هم‌پستگی خود را با اصول اسلامی اعلام داشت و در جلسه آخر مجلس خبرگان تا به آنجا پیش رفت که قانون اساسی جمهوری اسلامی را «پیشرفته‌ترین قانون اساسی» در میان ممالک اسلامی و مسیحی جهان دانست. نظریات دیگر نمایندگان اقلیت‌ها در مورد قانون اساسی چنین نبود.

نماینده زردشتیان مؤید شهزادی چندین بار شجاعانه به نقایص قانون اساسی اشاره کرد و گفت در این قانون با اقلیت‌های مذهبی نوعی روبرو شده که گوئی تا دیروز با اسلام در جنگ بودند و تازه امروز اسلحه خود را کنار گذاشته و به آن پناه

^{۲۰۸} برای انعکاس این خبر در جراید نگاه کنید به:

Jewish Chronicle, 18 May 1979, p. 1; Los Angeles Times, 23 May 1979, p. 1.

آورده‌اند... اقلیت‌های دینی از احراز مقام ریاست جمهوری، نخست وزیری، سفارت، وزارت و تمام پست‌های بالا محروم شده‌اند «تا چه حد این سیر انحطاطی باید تنزل یابد؟». مؤید شهزادی با اشاره به تساهل و مدارای مذهبی که کشور هند بدان مشهور است کوشید نشان دهد چگونه می‌توان یک قانون اساسی که منشأ تبعیض دینی نباشد تدوین نمود. در مادهٔ پیشنهادی برای اصل ۱۳ قانون اساسی آمده بود که «ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیت‌های دینی شناخته می‌شوند که در حدود مقررات اسلامی در انجام مراسم دینی خود آزادند» وقتی شهزادی از مجلس پرسید منظور از «در حدود مقررات اسلامی» در اصل ۱۳ چیست کسی نتوانست به آن سؤال پاسخ گوید^{۲۰۹} (Sanasarian 2000: 71).

آنچه که شهزادی نمایندهٔ زردشتیان را از دیگر نمایندگان اقلیت ممتاز می‌ساخت زبان و سبک گفتار رسای او بود. مؤید زردشتی صریحاً، بدون ترس و با تسلط کامل بر زبان فارسی و آگاهی از تعالیم و تاریخ اسلام، به عنوان وجدان ملت ایران سخن می‌گفت و کسی یارای مقابله با او را نداشت. سخنانی که بدون هیچگونه واهمه‌ای، با اطمینان به درستی نظریات خود بیان می‌داشت تمامی اقلیت‌های دینی را در بر می‌گرفت و در هر موردی این سؤال را مطرح می‌نمود که آیا آن ماده برای کشور ایران چه فایده‌ای در بر دارد؟ (Sanasarian 2000: 71).

جمع‌بندی ساناساریان در مورد وضعیت و حقوق بهائیان گویای حقیقت بارزی است:

[احساسات] ضد بهائی در سراسر مذاکرات دیده می‌شد. در هر یک از اصول که مورد بحث قرار می‌گرفت بر سر هر کلمه و یا اصطلاح نوعی بحث می‌شد که اطمینان یابند شامل بهائیان نخواهد شد. یکی از آن موارد، اصل ۲۶ در مورد حق تشکیل گروه‌های سیاسی، انجمن‌ها و سازمان‌های صنفی چه

^{۲۰۹} در متن نهائی، جملهٔ «در حدود مقررات اسلامی» به «در حدود قانون» تبدیل شده که بر ابهام قضیه می‌افزاید. اولاً باید پرسید کدام قانون؟ در ثانی، به موجب این اصل مجلس شورای اسلامی در هر زمان می‌تواند قوانینی که ناظر بر شیوهٔ مراسم دینی اقلیت‌ها باشد وضع و آنان را ملزم به اجرای آن نماید.

توسط مسلمان و چه توسط اقلیت‌های دینی شناخته شده بود. این اصل در کمیسیونی که آن را مورد رسیدگی قرار می‌داد تغییر کرد و جمله «اقلیت‌های دینی شناخته شده» به «اقلیت‌های دینی رسمی» تبدیل شد. منشی آن کمیسیون در نشست عمومی مجلس خبرگان در مورد علت این تغییر گفت که این اصطلاح مخصوصاً برگزیده شده که شامل بهائیان نشود. در گفتگوی دیگری در مورد آزادی مطبوعات یکی از نمایندگان گفت که اگر به مطبوعات آزادی داده شود فرقه ضالّه بهائی از آن طریق به گمراه ساختن مردم خواهد پرداخت.

(Sanasarian 2000: 64)

حتی در اصلی که گفتگو از عدل و رأفت اسلامی نسبت به غیر مسلمانان دارد و آیه قرآن را شاهد می‌آورد جمله‌ای گنجانده که بتواند با چسباندن آن به بهائیان، ایشان را از این اصل مستثنی دارند.

اصل ۱۴: به حکم آیه شریفه «لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین و لم یخرجواکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین»^{۲۱۰} دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیر مسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند. این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند.

دکتر خوبروی پاک مشاور حقوقی در گفتگو از این ماده، واژه‌های «اخلاق حسنه و قسط و عدل» را با توجه به شیوه‌ای که حاکمان به کار می‌گیرند جزء «واژه‌های زیوری» بشمار می‌آورد و می‌پرسد تعریف «حقوق انسانی» [که در این اصل ذکر شده] چیست؟ تنها حق زندگی است، یا حقوق مدنی و سیاسی؟ ضمانت اجرای این

^{۲۱۰} خدا شما را از نیکی کردن و عدالت ورزیدن با آنان که با شما در دین نجنگیده‌اند و از سرزمینتان بیرون نرانده‌اند، باز نمی‌دارد. خدا کسانی را که به عدالت رفتار می‌کنند دوست دارد (سوره ممتحنه، آیه ۸).

اصل کدام است؟ توطئه و اقدام بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی اگر از سوی شیعیان هم باشد جرم است. بنا بر این آوردن آن در این اصل علاوه بر این که خلاف قانون‌نویسی است زائد هم هست، مگر آن که برای ارباب اقلیت‌ها نوشته شده باشد^{۲۱۱} (خوبروی پاک ۲۰۰۸: ۲۵۰). افزون بر آن ماده اول بند ۵ قانون مجازات اسلامی «اقدام علیه حکومت جمهوری اسلامی و امنیت آن» را جرم شناخته است. هم‌چنین ماده ۱۸۳ تا ۱۸۶ همان قانون مرتکب این گونه جرائم را محارب و مفسد فی الارض می‌داند. دکتر خوبروی پاک به اظهار نظر آرتاواز ملیکیان درباره حقوق اقلیت‌ها اشاره دارد:

سیاق و عبارت‌پردازی ماده ۱۴ نشان می‌دهد اقلیت‌های مذهبی از نظر واضعین قانون اساسی چیزی در ردیف برده و اسیر جنگی هستند نه یک فرد متساوی‌الحقوق با افراد مسلمان... در [یک] سخنرانی آیت‌الله مصباح یزدی استناد و اشاره نموده‌اند: «گفته می‌شود حقوق همه شهروندان باید یکسان باشد. اگر این طور است ما باید گاهی رئیس جمهوری یهودی و زردشتی داشته باشیم. این گونه ادعاها از گاوپرستی هم زشت‌تر است...».

(ملیکیان ۱۳۷۹)

پی‌آمدهای حذف بهائیان از قانون اساسی

قانون اساسی جمهوری اسلامی پیروان آئین بهائی را از هر نوع حمایت قانونی شامل حقوق مدنی و آزادی‌ها محروم می‌سازد و زندگی را از بسیاری جهات برایشان تنگ می‌سازد. با به رسمیت نشناختن ازدواج بهائی و اینکه ثبت ازدواج فقط می‌تواند در محدوده افراد مسلمان و یا پیروان اقلیت‌های شناخته شده باشد، تشکیل خانواده، گرفتن شناسنامه برای فرزندان، گرفتن گذرنامه مشترک و ده‌ها موارد حقوقی

^{۲۱۱} ظاهراً این جمله بیش از آن که برای «ارباب» اقلیت‌ها باشد برای بیگانه نشان دادن ایشان و القاء این تفکر زهرآلود است که آنان همواره در پی قیام بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی هستند.

و قانونی نظیر آن، زندگانی بهائیان را با مشکلات اساسی روبرو می‌سازد. این قانون بهائیان را از داشتن شغل دولتی و غیر دولتی و داشتن کسب و کار محروم می‌سازد. دانشجویان بهائی را از ورود دانشگاه‌ها ممنوع می‌کند^{۲۱۲} و سوای همهٔ این محدودیت‌ها هر بهائی را به طور مشخص، فردی مورد سوءظن و مطرود اجتماع می‌شناسد. گوئی اینان از کشوری و یا سیاره‌ای دیگر به ایران آمده‌اند، اجداد و پدران‌شان هرگز ایرانی نبوده‌اند، و اصولاً حق حیات و تنفس در کشور اسلامی ایران ندارند.

^{۲۱۲} وقتی بهائیان خود اقدام به ایجاد دانشگاه در خانه‌های خصوصی کردند مقامات انتظامی با هجوم به خانه‌ها و بردن کامپیوترها و کتاب‌های درسی این فعالیت علمی را نیز تعطیل کردند. در این زمینه در صفحات بعد توضیح داده‌ایم.

فصل چهارم: دستگیری، شکنجه و اعدام اعضاء تشکیلات و بهائیان سرشناس

از همان آغاز انقلاب، بر اساس آماری که از جامعه بهائی بدست گروه‌های بهائی‌ستیز افتاده بود شناسائی دقیق بهائیان آغاز شد و رفت و آمد و فعالیت‌های ایشان زیر نظر قرار گرفت. همه شواهد حاکی از آنست که تلفن افراد مؤثر عضو تشکیلات نیز تحت کنترل بود.

سال‌های بحرانی اوایل انقلاب همراه با گروگان‌گیری دیپلمات‌های امریکائی و اختلاف نظر بین تندروهای مذهبی و میانه‌روها همراه بود. مشغول بودن افکار عمومی به این حوادث در خارج و داخل ایران توجه به وضع بهائیان را تحت الشعاع قرار می‌داد. لذا گروه‌های ضد بهائی از جمله افراد حجّتی و برخی کمیته‌ها و ارگان‌های دولتی با استفاده از این فرصت فعالیت‌های خود را علیه بهائیان تشدید کردند. هم‌زمان با مصادره اموال و اماکن تاریخی بهائیان اینک نوبت به از بین بردن افراد تشکیلات بهائی و در درجه اول اعضای محافل در تهران و شهرستان‌ها رسیده بود. ظاهراً تصور بهائی‌ستیزان آن بود که با از بین رفتن اعضای محافل (که به زعم ایشان رهبران جامعه بودند) و سخت‌گیری‌های دیگر، مخصوصاً مشکلات مالی، بهائیان دسته دسته اسلام خواهند آورد.

منظور از «تشکیلات بهائی» در درجه اول گروه‌های نه نفره به نام محفل محلی است که با رای مخفی بهائیان هر شهر یا قریه سالی یک بار انتخاب می‌شود و امور بهائیان همان جامعه را اداره می‌نماید. هر کشور یک محفل ملی نیز دارد که اداره

جامعه را در سطح کشوری بر عهده می‌گیرد. محفل ملی نیز با رأی بهائیان انتخاب می‌گردد. این محافل کمیسیون‌هایی را برای کمک به امور خود انتخاب می‌کنند مثل امور جوانان، امور کودکان، امور بانوان و غیره. در رأس این تشکیلات بیت‌عدل قرار دارد که انتخاب آن هر پنج سال یک بار با رأی اعضای محافل ملی در سراسر جهان است. از سوی بیت‌عدل، در هر قاره افرادی بنام مشاورین منصوب می‌شوند که با محافل ملی همکاری دارند.



کشتارهای بهائیان که بیشترین آن در سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۵ [۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶ م.] انجام یافت سوای دلایل بالا، فلج ساختن جامعه را هدف داشت که به تصور بهائی‌ستیزان با از بین بردن اعضای تشکیلات میسر می‌گشت. تا سال ۱۳۶۵ نیمی از بهائینی که در زندان‌های رژیم اعدام یا تیرباران گشتند از اعضای محافل بودند، از جمله سه دوره محفل ملی و تقریباً تمام اعضای محافل محلی در شهرهای بزرگ. در زیر به شرح دستگیری و اعدام‌های دسته‌جمعی اعضای تشکیلات می‌پردازیم. برای آن که نمونه‌ای از نحوه بازداشت‌ها، بازپرسی‌ها و اعدام‌ها به دست داده باشیم چند مورد را مفصل‌تر آورده‌ایم. دیگر موارد را که به اختصار آمده می‌توان بر همان اساس برداشت کرد.

در بجنوبه ویران ساختن خانه باب در شیراز، محمد موحد در تهران ربوده شد (۵ خرداد ۱۳۵۸ [۲۴ مه ۱۹۷۹]). موحد از خانواده یکی از روحانیون شیراز و دارای تحصیلات حوزه‌ای بود. به نظر همه نزدیکان و خانواده او، وی می‌توانست بزودی در شیراز از مقام روحانی بالائی برخوردار شود. موحد در مسیر مطالعات خود یک کتاب بهائی به دستش افتاد، پاسخ بسیاری از مبهمات و پرسش‌های دینی خود را در آن یافت و پس از مذاکره با بهائیان به این دین ایمان آورد.

ایمان موحد به بهائیت، در شیراز و در خانواده او که اغلب در لباس روحانیت بودند با بهت و حیرت روبرو شد. ملاقات‌ها، بحث‌ها، تهدید و تحیب‌ها هیچ یک



برای بازگرداندن او از راهی که انتخاب کرده بود موثر واقع نشد. لاجرم شیراز را ترک گفت و به تهران رفت. حوزه‌های دینی دست از دشمنی با او بر نداشتند. در دوره شاه سخت مورد تعقیب و آزار اعضای انجمن حجّتیّه بود. پس از انقلاب او را چند بار مورد بازپرسی قرار دادند و یک بار که در توقیف قرار داشت از او خواستند دلایلی را که سبب تغییر دین او شده است به تفصیل بنویسد. موحد این دلایل را که رساله نسبتاً مفصّلی شده بود نگاشت و به ایشان تسلیم داشت. پس از آن او را آزاد ساختند. ناگهان خبر ناپدید شدن او منتشر شد.

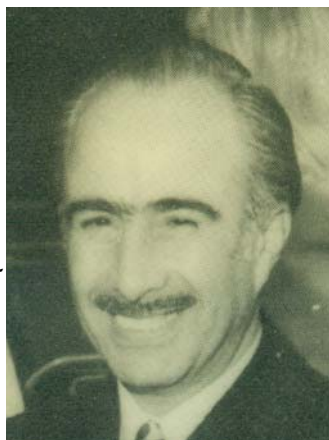
روده شدن موحد نگرانی بزرگی در جامعه بهائی به وجود آورد و تمام کوشش‌های همسرش و مقامات بهائی، برای یافتن رد پای او در زندان‌های رژیم بی نتیجه ماند. سال‌ها بعد در یک سایت اینترنتی غیر بهائی بنام «آسمان آبی» چگونگی مرگ او فاش شد. بر اساس اطلاعات این سایت، در همان ماه‌های اول پیروزی انقلاب، آیت‌الله خلیجی موحد را در زندان اوین به تبری از بهائیت و بازگشت به اسلام دعوت می‌کند. وقتی با پاسخ منفی او روبرو می‌شود بالشی را روی سر موحد قرار می‌دهد و مغز او را با گلوله متلاشی می‌سازد.^{۲۱۳}

در ۲۰ آبان ۱۳۵۸ [۱۱ نوامبر ۱۹۷۹]، دکتر علیمراد داودی منشی محفل ملی بهائیان ایران و استاد فلسفه دانشگاه تهران هنگام گردش در پارک لاله روده شد و تلاش‌های گوناگون برای یافتن آثاری از او نیز بجائی نرسید. احتمالاً وی نیز سرنوشتی مانند موحد یافت. دکتر داودی مؤلف چندین کتاب در رشته فلسفه و سخنوری توانا بود.

روز ۱۳ دیماه ۱۳۵۸ [۳ ژانویه ۱۹۸۰] هنگامی که روحی روشنی منشی محفل روحانی بهائیان تهران از دفتر محفل به منزل می‌رفت روده شد و سر به نیست گردید.

^{۲۱۳} برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به <http://lab.noghtenazar2.info/node/111>

سه روز پیش از ربودن او عده‌ای افراد مسلح به دفتر محفل ریخته و تمامی اوراق و پرونده‌ها و ماشین‌تحریرها را با خود برده بودند ولی او بدون توجه به خطری که تهدیدش می‌کرد همه روزه در دفتر کار خود حضور می‌یافت و به ده‌ها گزارشی که از سوی بهائیان از موج سرکوب‌ها و آزارها می‌رسید رسیدگی می‌نمود.



تا قبل از بهمن ماه سال ۱۳۵۸ [فوریه ۱۹۸۰] قریب بیست بهائی در شهرها و دهات مختلف به قتل رسیده بودند. از آن تاریخ به بعد موج تازه‌ای از فشار و تهدید با حمله‌های متوالی شبانه به خانه‌های اعضاء محافل بهائیان، ربودن و نابودی ایشان و یا دستگیری علنی بدون داشتن مجوز قانونی در سراسر ایران شروع شد.

اعدام دو تن اعضاء محفل محلی بهائیان تبریز

در اردیبهشت ۱۳۵۹ [مه ۱۹۸۰] پنج تن از اعضاء محفل محلی تبریز دستگیر شدند و پس از سه ماه زندان، به دنبال سفر آیت‌الله خلیلی به آذربایجان، دو تن از ایشان، دکتر فرامرز سمندری استاد دانشگاه تبریز و طبیب مشهور شهر و یدالله آستانی بازرگان محترم آذربایجان در نیمه شب ۲۲ تیر ماه ۱۳۵۹ [۱۳ ژوئیه ۱۹۸۰] به اتهام جاسوسی برای اسرائیل، توطئه علیه اسلام و شرکت در کنفرانس‌های بهائیان در لندن و دهلی نو تیرباران گردیدند (Djazayeri 1987: 70).

دادگاه به ریاست آیت‌الله اردبیلی رئیس قوه قضائیه پشت درهای بسته تشکیل شد. نه شهودی حضور داشت و نه متهمین اجازه یافتند از وکیل مدافع استفاده کنند (دیانتی ممنوع: ۳۷). تیرباران این دو تن که از رادیو دولتی اعلام گردید، برای جامعه بهائی غیر مترقبه بود و نشان از آغاز دوره جدیدی از بهائی‌ستیزی داشت. نخستین بار بود که دو بهائی در زندان دولتی تیرباران می‌شدند و اخبار آن در رسانه‌های عمومی نشر می‌گشت.



اعضای محفل ملی ایران که در نخستین ماه‌های پس از انقلاب (مرداد ۱۳۷۹ [اوت ۱۹۸۰]) ر بوده و سر به نیست شدند: نشسته از چپ به راست: ابراهیم رحمانی، عطاءالله مقرّبی، بهیه نادری، هوشنگ محمودی. ایستاده از چپ به راست: مهندس عبدالحسین تسلیمی، دکتر کامبیز صادق‌زاده میلانی، دکتر حسین نجی، یوسف قدیمی، منوهر قائم‌مقامی.

ربودن اعضای محفل ملی بهائیان ایران

از ابتدای انقلاب اعضای محفل ملی بهائیان ایران به طور مستمر مورد تعرض و آزار گروه‌های گمنام قرار می‌گرفتند. چند ماهی پس از ربوده شدن دکتر علیمیراد داودی و روحی روشنی، افرادی برای دستگیری دکتر حسین نجی و یوسف قدیمی، دو تن از اعضای محفل ملی بهائیان ایران به خانه‌های ایشان مراجعه کردند ولی چون آنها را نیافتند همسران ایشان را با خود بردند (اسفند ۱۳۵۸ [مارس ۱۹۸۰]). دکتر حسین نجی تلگراف‌هایی به آیت‌الله خمینی، بنی صدر رئیس‌جمهور، هادی منافی وزیر بهداری، آیت‌الله علی قدوسی دادستان کل دادگاه‌های انقلاب و نیز سازمان نظام پزشکی فرستاد و ضمن شرح چندین فقره حمله افراد مسلح به منزل مسکونی خود و

ربودن همسرش تقاضای دادرسی نمود (دیانتی ممنوع ۲۹: ۱۳۸۶).^{۲۱۴} همه جا به او گفتند که از این موضوع خبر ندارند و اطمینان دادند که هیچ گونه ورقه احضار برای توقیف او صادر نشده است (1983-1986: 256). *Baha'i World*. این امر نگرانی جامعه بهائی را شدیدتر از پیش برانگیخت، زیرا می‌دیدند که دولت بکلی از این مسئولیت شانه خالی می‌کند. سر و کار ایشان اینک ظاهراً با افرادی بی نام و نشان و بدون مسئولیت قانونی بود که از هیچ جنایتی روگردان نبودند.

در ۳۰ مرداد ۱۳۵۹ [۲۱ اوت ۱۹۸۰]، در حالی که جلسه محفل ملی بهائیان ایران با حضور دو تن از همکاران مشاورین در خانه‌ای خصوصی تشکیل بود عده‌ای افراد مسلح هجوم آوردند و همگی را با صاحبخانه به همراه بردند. این افراد عبارت بودند از: مهندس عبدالحسین تسلیمی، هوشنگ محمودی، ابراهیم رحمانی، دکتر حسین نجی، منوهر قائم مقامی، عطاءالله مقرنی، یوسف قدیمی، خانم بهیه نادری، دکتر کامبیز صادق‌زاده میلانی، یوسف عباسیان و حشمت‌الله روحانی.

از نخستین روز ناپدید شدن این گروه، خانواده‌های این افراد با پشتکاری خستگی ناپذیر ضمن ملاقات‌هایی با دادستان کل کشور آیت‌الله قدوسی رئیس قوه قضائیه، آیت‌الله محمد بهشتی و رئیس مجلس شورای اسلامی اکبر هاشمی رفسنجانی تقاضای دادرسی کردند. در ملاقاتی که روز ۱۱ شهریور ۱۳۵۹ همسران مفقود شدگان با آقای رفسنجانی داشتند نامبرده اظهار داشت که این بهائیان به خاطر شرکت در کودتای نوژه بازداشت هستند. این اتهامات صریحاً از سوی بهائیان رد شد.^{۲۱۵} آقای رفسنجانی قول داد که وضعیت زندانیان را بررسی کند و دو روزه به ایشان جواب دهد. در ملاقاتی در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۵۹ [۱۰ سپتامبر ۱۹۸۰]، آقای رفسنجانی گفت که دستور دستگیری یازده نفر بهائی صادر شده ولی خانواده ایشان تا پایان مراحل بازپرسی نمی‌توانند با آنان ملاقاتی داشته باشند. وی اطمینان

^{۲۱۴} به نقل از گزارش دکتر حسین نجی عضو محفل ملی بهائیان ایران.

^{۲۱۵} کودتای نوژه با شرکت برخی از افسران ارتش قرار بود بین ۹ تا ۱۰ ژوئیه ۱۹۸۰ [۱۸ تیر ماه ۱۳۵۹] انجام شود که قبلاً رژیم از آن آگاه شد و با دستگیری و تیرباران سران کودتا و جمعی از افسران ارتش آن را خنثی نمود.

داد که ایشان اگر بیگناه باشند آزاد خواهند شد. روز ۲۷ شهریور ۱۳۵۹ دادستان کشور اعلام کرد که نه نفر بهائی به اتهام شرکت در کودتای نافرجام اخیر دستگیر شده‌اند.

روز ۱۴ مهر ۱۳۵۹ پاسداران به منزلی که این افراد دستگیر شده بودند مراجعه کرده و اظهار داشتند گزارش زندانی شدن این گروه اشتباه بوده و آنان با یک هوپیمای خصوصی به اسرائیل برده شده‌اند.

در تاریخ ۱۷ مهر ۱۳۵۹ [۹ اکتبر ۱۹۸۰] آقای رفسنجانی حرف خود و اعلام رسمی دادستان را عوض کرد و به همسریکی از ربوده شدگان گفت که دولت هیچ عضو محفل ملی را بازداشت نکرده. سپس از آن خانم پرسید آیا او می‌داند شوهرش و بقیهٔ اعضاء محفل کجا هستند؟

در ملاقات بعدی با آقای رفسنجانی به سه نفر همسران افراد بازداشت شده گفت رئیس کمیته‌ای که اعضاء محفل ملی را دستگیر کرده، شخصی بنام لامکان، دستگیر شده و اقرار نموده که با یک تباری قبلی با محفل ملی، همگی را با یک هوپیمای خصوصی از یک فرودگاه مخفی به اسرائیل فرستاده است. هنگامی که این حرف او با اعتراض شدید آن خانم‌ها مواجه شد آقای رفسنجانی گفته بود: مردها همیشه همهٔ حرف‌ها را به زن‌هایشان نمی‌زنند.

در ملاقات‌های مکرر بعدی که همسران اعضاء محفل ملی با مقامات کشوری داشتند، سرانجام همگی از توقیف و ناپدید شدن ایشان اظهار بی‌اطلاعی کردند. در تاریخ ۲۵ آبان ۱۳۵۹ همسریکی از ناپدید شدگان که تا این زمان دو تا سه بار در هفته با دادستان کل ملاقات می‌کرد، گزارش داد که وی قانع شده است که دولت هیچ‌گونه اطلاعی از وضعیت ناپدید شدگان ندارد. حاشا کردن مقامات جمهوری اسلامی در دست داشتن در ماجراهای گوناگون، از جمله ربودن اعضاء محفل ملی بهائیان ایران تازگی نداشت و به همین مورد نیز ختم نشد.

پنج ماه پس از ناپدید شدن این گروه، هنوز در جامعهٔ بهائی این توهم وجود داشت که شاید گروه‌های دیگری - از جمله بهائی ستیزان عضو حجّتیّه- خارج از حوزه دولت عمل می‌کنند و احتمالاً مقامات دولتی از چگونگی فعالیت‌های ایشان

خبری ندارند.^{۲۱۶} اما آن طور که جریانات بعدی نشان داد این دولت اسلامی بود که دست آن گروه را در کشتار و آزار بهائیان آزاد گذارد و با حيله‌گری، خود را بی‌خبر از این جنایات دانست. در ماه‌های بعد، پس از آنکه دستگیری و اعدام محافل صورت رسمی و علنی یافت، جامعه بهائی سرانجام قانع شد که گروه اول نیز پس از تحمیل شکنجه‌هایی که برای آوردن ایشان به اسلام صورت گرفت، اعدام شده‌اند.

(*Baha'i World* 1983-1986: 256-7)

ظاهراً اعضای نخستین محفل ملی، از همان ابتدای انقلاب به اینکه روزی دستگیر و کشته خواهند شد مطمئن بوده‌اند. اقدامات متهورانه‌ای که با از جان گذشته‌گی برای احقاق حقوق بهائیان به عمل می‌آوردند و نامه‌های شجاعانه‌ی ایشان به مقامات دولتی که همگی موجود است، حکایت از جانبازی و از جان گذشته‌گی این گروه دارد. با این اطمینان که به خاطر وخیم شدن وضع جامعه، پس از مرگ ایشان انتخابات دیگری در جامعه بهائی ممکن نیست، لذا نتایج آخرین انتخابات محفل ملی را که شامل صورت مفصل تمام افراد صاحب رأی بود در پاکتی سر به مهر به گروهی چهار نفره سپردند. این گروه مأمور بودند هر زمان، هر واقعه‌ای تشکیل محفل را غیر ممکن سازد، پاکت را با حضور اعضای محفل محلی تهران گشوده و ۹ نفر بعدی را برای تشکیل محفل ملی خبر نمایند.

بدین ترتیب یک روز پس از روده شدن ایشان، محفل ملی جدید تشکیل شد و بکار پرداخت.^{۲۱۷} صورت مزبور از آن پس اساس تشکیل محافل ملی متوالی قرار گرفت که یک یک دستگیر و اعدام شدند.

از این تاریخ به بعد دستگیری و اعدام بهائیان صورت رسمی گرفت و مقامات دولتی تأملی در بر عهده گرفتن مسئولیت بخرج ندادند. در تمام این احوال مصادره

^{۲۱۶} اطلاعات پی‌گیری از سرنوشت اعضای محفل ملی ایران بر اساس گزارش زیر تنظیم شده است: «گزارش جامعه بین‌المللی بهائی مستقر در سازمان ملل متحد، نیویورک، خطاب "به گروه کاری بررسی موارد ناپدید شدن اجباری و یا غیر اختیاری"» Statement to the Working Group on Enforced or Involuntary Disappearances ۳۱ ژانویه ۱۹۸۱.

^{۲۱۷} اظهارات یکی از اعضای محفل ملی دوم به نگارنده.

اموال بهائیان، اخراج آنان از دانشگاه‌ها، مدارس متوسطه، ادارات و مسدود ساختن حساب‌های بانکی ایشان ادامه یافت. به دستور دولت تمامی بهائیان ممنوع‌المعامله اعلام شدند و از صدور گذرنامه به ایشان خودداری شد.

دستگیری و اعدام اعضای محفل محلی بهائیان یزد

شهر یزد از دیر زمان سابقهٔ ضدیت با بهائیان و آزار و کشتار آنان را دارد. یکی از بزرگترین بهائی‌کشی‌های تاریخ در تیر ماه ۱۲۸۲ ش. [ژوئن ۱۹۰۳ م.] در زمان حکومت جلال‌الدوله رخ داد که ما در بخش قبلی این کتاب به آن اشاره کرده‌ایم. در یزد به مانند سایر نقاط ایران، آزار بهائیان و مختل ساختن زندگانی ایشان بسته به وضع سیاسی کشور تغییر می‌کرد. در سال ۱۳۲۹ [۱۹۵۰] که کشور دوران بحرانی را می‌گذراند قتل زنی بیگناه و فرزندانش را در ابرقو بهانه قرار دادند و اعضای محفل روحانی یزد را به اتهام واهی شرکت در آن قتل گرفتار سال‌ها زندان و سرگردانی نمودند.^{۲۱۸}

این آزارها در سال‌های پایانی حکومت شاه افزایش یافت. عامل اصلی مبارزات ضد بهائی این بار آیت‌الله محمد صدوقی امام جمعهٔ یزد بود که با فدائیان اسلام و گروه حجّتیهِ روابط نزدیک داشت و ایشان را مورد حمایت قرار می‌داد. با شروع انقلاب، آزار و سرکوبی بهائیان به انواع مختلف افزایش گرفت. شخصی بنام کشمیری که اینک کمیته‌ای تشکیل داده بود با دستیارانش به غارت و چپاول اموال بهائیان پرداخت. جسارت او و بی‌حسابی کار کشور به جایی رسید که اموال بهائیان را در خانهٔ ایشان، قبل از غارت، به این ضمانت که غارت نخواهد شد به خودشان می‌فروخت و چند روز بعد گروه دیگری را برای غارت آن خانه می‌فرستاد. از اوایل تابستان ۱۳۵۹ [۱۹۸۰] دستگیری اعضای محفل روحانی بهائیان یزد و افرادی از بهائیان منشاد، هرمزک و قصبات دیگر آغاز شد. این دستگیری‌ها در نیمه شب‌ها انجام می‌شد و با ضبط تمامی کتاب‌ها و نامه‌ها و عکس‌ها همراه بود.

^{۲۱۸} نگاه کنید به کتاب اول، فصل پنجم (۵).

بتدریج همهٔ بهائیان دستگیر شده را که تعدادشان به ۱۵ نفر می‌رسید به دادسرای یزد منتقل کردند.

دستگیری پانزده تن از بهائیان یزد و اطراف برای جامعهٔ بهائی ایران امری مهم تلقی می‌شد. نخستین بار بود که پس از انقلاب اسلامی مقامات دولتی رسماً به توقیف بهائیان می‌پرداختند. محفل ملی بهائیان ایران دو وکیل دادگستری بهائی، آقایان یدالله لطفی و ماشاءالله رحمانی را برای کمک به بهائیان دستگیر شده به یزد اعزام داشت. به دستور کشمیری، که به نمایندگی آیت‌الله صدوقی عمل می‌کرد، آن دو نیز بازداشت و زندانی گشتند. شرح زیر بر اساس گزارش آقای لطفی تهیه شده است:

در ابتدا محل زندان بهائیان با دیگر زندانیان اعم از سیاسی یا جنائی مشترک بود. در مرداد ۱۳۵۹ [۱۹۸۰] به خاطر روابط دوستانه‌ای که بین این افراد و دیگر زندانیان ایجاد شد بهائیان را در زیرزمین دادسرا در سلول‌های کوچک که بدون منفذ و هوا بود زندانی ساختند. به ایشان اجازه می‌دادند که هر پانزده روز یکبار برای هواخوری به صحن دادسرا بروند.

در ۱۱ شهریور ۱۳۵۹ [۲ سپتامبر ۱۹۸۰]، محاکمهٔ زندانیان بهائی در دادگاهی که در طبقهٔ بالای دادسرا ترتیب داده بودند آغاز شد. دادگاه بدون حضور قاضی، ولی با حضور حاکم شرع، دادستان و بازپرس شروع به کار کرد. تمام جریان دادگاه برای پخش از رادیو و تلویزیون یزد ضبط می‌شد. کیفرخواست همان اتهامات همیشگی بود: گمراه نمودن مسلمانان و کشاندن ایشان به کفر و الحاد، عضویت در حزب صهیونیستی تحت شعار عوام‌فریب و وحدت عالم انسانی، جاسوسی به نفع اسرائیل و آمریکا.

(*Baha'i World* 1983-1986: 279)

آقای نورالله اخترخاوری لایحهٔ دفاعیه‌ای که شب قبل در زندان با کمک آقای لطفی تهیه شده بود خواند و یک به یک اتهامات وارده را پاسخ گفت. در این موقع بازپرس نامه‌هایی را که ماموران مخفی ساواک از جلسات بهائیان یزد تهیه و ارسال داشته بودند خواند که در آن‌ها آمده بود بهائیان قصد دارند از خود حکومتی در ایران

تشکیل دهند به همین جهت نام افسران و درجه‌داران بهائی را جمع می‌کنند و نیز این که به بهائیان اجازه داده شده با مادر و خواهر خود ازدواج نمایند ولی فعلاً بهائیان ایرانی از این کار مستثنی شده‌اند.

در پاسخ، آقای لطفی این اتهامات را دروغ خواند و با ذکر اعتقادات اساسی بهائیان همه آن را رد کرد. سپس گفت صرفنظر از این که گزارش‌ها صحّت و سندیت ندارد در هیچکدام از آن‌ها اسمی از متهمین این پرونده برده نشده و شرعاً هر کس مسئول کارهای خویش است نه اعمال دیگران. لطفی در دنباله مدافعات از آقای قدس باز پرس، که طرف صحبت او بود، پرسید:

آیا شما بهائیت را محاکمه می‌کنید؟ چون جواب نفی شنید پرسید: آیا جامعه بهائی را محاکمه می‌کنید؟ باز جواب منفی بود. سپس پرسید: چه کسی را محاکمه می‌کنید؟ آقای قدس گفت ما سران جامعه بهائی را محاکمه می‌کنیم. آقای لطفی به آقای بدیع الله سعادت‌مند متهم ردیف ۹ که در کنارش نشسته بود اشاره کرد و گفت: آیا این شخص که از اهالی منشاد است و به زراعت اشتغال دارد و به ندرت به شهر می‌آید از سران بهائی است؟ در این موقع آقای قدس اظهار داشت که ما سران بهائی یزد را محاکمه می‌کنیم. آقای لطفی در جواب گفت: اگر شما سران بهائی یزد را محاکمه می‌کنید پس من در این دادگاه برای چه احضار شده‌ام که نه اهل یزد هستم و نه تاکنون به یزد آمده‌ام؟ چون آقای قدس جوابی در این خصوص نداشت آقایان ذبیحیان و فریدانی را مخاطب قرار داده گفت: این آقایان اعضاء هیات معاونت هستند که با مشاورین قاره‌ای در ارتباط می‌باشند و بالنتیجه جاسوسان صهیونیست هستند. آقای فریدانی اظهار داشت: من بیش از سی سال در اداره آموزش و پرورش مشغول خدمت بوده‌ام و با صداقت و صمیمیت انجام وظیفه کرده‌ام و کسی از من شکایت نداشته است. آقای قدس گفت همین بس که شما جاسوس هستید.^{۲۱۹}

در این هنگام آقای کاظمی پیرمرد هشتاد و پنج ساله اهل منشاد شروع به تلاوت آیاتی از قرآن کرد. آقای قدس گفت: آیا شما بهائی هستید یا نه؟ و این سؤال را

^{۲۱۹} هنگام دستگیری آقای اختر خاوری ضمن ضبط کتاب‌ها و اوراق او، ماشین تحریرش را نیز به عنوان سند جاسوسی با خود برده بودند. (Baha'i World 1983-1986: 280)

بجرم خیانت به ملت مسلمان ایران

۷ جاسوس در یزد تیر باران شدند



محمود حسن زاده فریدون فریدانی علی مطهری تیرزاده دامغان



جلال مستقیم عبدالوهاب کاظمی نوراله اخراخوری

می‌بندد دادگاه انقلاب اسلامی استان یزد ضمن فرستادن فرود فراوان به روان پاک رانندگی که برای سرکوبی رژیم استبداد پهلوی عاشقانه جان بازی کردند و انقلاب مقدس اسلامی ایران را با هزاران خون شهید آبیاری نمودند. باین عمل انقلابی جوان شست به پیام خون شهیدان پاک داده باشد بدینسان اسلام و ایران هشدار میدهد که دیگر ایران عزیز در آغوش بیگانه‌گان نخواهد افتاد و بادشمنان اسلام قاطعانه عمل خواهد نمود.

اسامی اعدام‌شدگان عبارتند از:
 ۱- عزیززاده ذبیحیان فرزند اسداله ۵۶ ساله
 ۲- فریدون فریدانی فرزند گشتاب ۵۸ ساله
 ۳- نوراله اخراخوری فرزند کیخسرو ۶۱ ساله
 ۴- عبدالوهاب کاظمی فرزند حسن ۸۵ ساله
 ۵- جلال مستقیم فرزند عبدالوهاب ۵۲ ساله
 ۶- محمود حسن زاده فرزند محمد ۴۹ ساله
 ۷- علی مطهری فرزند حسن ۴۴ ساله

یزد - خبرنگار کیهان - به حکم دادگاه انقلاب اسلامی یزد ۷ مرد بهائیان بجرم جاسوسی و خیانت به ملت مسلمان ایران به مرگ محکوم و سحرگاه روز هفدهم شهریور (دیروز) در یزد تیرباران شدند.

همین مناسبت از طرف دادسرای انقلاب اسلامی یزد اطلاعیه‌ای منتشر شد.

متن اطلاعیه چنین است:
 قاتلان آله الکبری

انقلاب اسلامی ایران به‌ارزای الله تحت زعامت و رهبری حضرت امام خمینی و پاک‌کف خون یکصد هزار شهید و ملت مستضعف به پیروزی رسید ، اما تداوم آن وظیفه تمام مسلمانان جهان به ویژه ملت ایران و مبارز ایران است ، بنابراین چنین ملت بی‌خاسته هیچ حاضر نیست که در کشوری که همدل اسلام و حکومت قرآن است افرادی خود فروخته بر روی خون پاک شهیدان قدم نگذارند و به آمریکا و اسرائیل غاصب خدمت و به اسلام و قرآن خیانت کنند و او بی‌تفاوت نشسته لذا با شکایت روز افزون ملت و طوماری که متجاوز از هزاران امضاء به دادگاه انقلاب اسلامی استان یزد رسیده و طبق سوابق موجود در وظیفه شرعی و قانونی به پرونده ۷ نفر از افرادی که مستقیماً علیه حکومت جمهوری اسلامی ایران جهت خدمت به بیگانه ست جاسوسی داشتند، با دلائل فراوان که نمونه بارز آن گزارشات اداره مرکز استناد ملی انقلاب اسلامی ایران سرانجام محفل بهائیان یزد را یک ارگان جاسوسی دانسته و سندها دلیل دیگر گسه در پرونده موجود است ، دادگاه انقلاب اسلامی استان یزد بررسی و رسیدگی نموده و حکم شرعی را که اعدام هفت نفر از متهمین است صادر و حکم صادره سحرگاه امروز (دیروز) به مرحله اجرا درآمد تا باشد روز هفدهم شهریور کسانروز شهدای جمعه سپاه تهران

موکداً تکرار کرد. چون جواب مثبت شنید گفت: خیلی خوب همین کافی است. آقای کاظمی در جواب گفت: اینجا محاکمه و عدالت نیست، اینجا میدان جنگ است. سپس کفر و الحادی که به او نسبت می دادند با وضع حضرت علی مقایسه کرد و گفت: زمانی که مردم شنیدند حضرت علی را در مسجد ضربت زده‌اند از همدیگر می پرسیدند، مگر علی به مسجد هم می رفت؟ در این هنگام رئیس دادگاه بدون اینکه از متهمین تحقیقی کند ختم رسیدگی و پایان جلسه را اعلام داشت. آقای لطفی گزارش خود را چنین ادامه می دهد:

ساعت یک صبح دوشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۵۹ [۸ سپتامبر ۱۹۸۰] آقای قدس به همراهی چند نفر سپاهی وارد زندان شدند و اسامی

مه‌شنبه ۱۸ شهریور ماه ۱۳۵۹
بیست و نهم شوال ۱۴۰۰ - شماره ۱۱۰۸۹

کیهان

ساعات شرعی
 اذان مغرب - ۷:۴۱ - اذان صبح - فردا: ۶:۰۹
 طلوع آفتاب - فردا: ۶:۴۱ - ظهر شرعی - فردا: ۱۲:۰۳
 استخراج: دکتر عباس رضایی کرمانی

آقایان ذبیحیان (عزیزالله ۵۶ ساله)، فریدانی (فریدون ۵۸ ساله)، کاظمی منشادی (عبدالوهاب ۸۵ ساله)، اخترخاوری (نورالله ۶۱ ساله)، مستقیم (جلال ۵۲ ساله)، مطهری (علی ۴۴ ساله) و حسن زاده (محمود ۴۱ ساله) را خواندند و گفتند چون پرونده‌های آنها به تهران ارسال شده فوراً ساک‌های خود را برداشته عازم رفتن به تهران شوند... هفت نفر مذکور خداحافظی کرده و رفتند و بقیه را در نگرانی باقی گذاشتند. ساعاتی بعد یک نفر از پاسداران که با آنها رفته بود بازگشت و از پنجره بالای زیر زمین زندان، کلاه آقای کاظمی را به داخل زندان انداخت و گفت: مینی بوس حامل آنها تصادف کرده است. سپس گز برای محبوسین انداخت و در آخر گفت: امشب عباس افندی (عبدالبهاء) زار زار گریه می‌کند. با گفتن این جمله پنجره را بست و رفت.

بقیه دستگیر شدگان پس از چند هفته آزاد شدند ولی ضبط و مصادره خانه‌ها و اموال بهائیان و اخراج آنان از ادارات و مدارس ادامه یافت.

پوشش خبری این محاکمه در یزد، بر خلاف انتظار مقامات قضائی، با عکس‌العملی منفی از سوی مردم روبرو شد. هنوز یک سال از عمر جمهوری اسلامی نمی‌گذشت و کسی با ماهیت رژیم آشنا نبود. مردم یزد که محکومین را از دور و نزدیک می‌شناختند به هیچ‌وجه نمی‌توانستند تهمت‌های دروغینی که به مشتکی زارع و کاسب و کارمند زده می‌شد باور نمایند، آن هم در یک دادگاه انقلاب اسلامی با شعارهای آزادی و عدالت. به همین جهت نامه‌های اعتراض فراوان به دادسرای یزد ارسال شد. از آن پس از پخش جریان محاکمات دادگاه‌ها خودداری کردند.

برای آن که دیدگاه اکثر مردم ایران را به ظلم‌های رژیم به بهائیان نشان دهیم بخشی از نامه سرگشاده‌ای را در اینجا می‌آوریم که چهار سال پس از انقلاب، پس از فرار نویسنده از ایران، خطاب به آقای آیت‌الله خمینی در غرب انتشار یافت. آن طور که از متن این نامه بر می‌آید نویسنده با آقای خمینی و سایر رهبران رژیم از نزدیک آشنائی داشته و می‌توانسته هر وقت بخواهد بدون مانع به دیدن ایشان برود. قسمتهائی از این نامه که مربوط به تیرباران هفت بهائی در یزد است در اینجا می‌آوریم:

صدوقی^{۲۲۰} آن مرد لئیم و بی‌باک هفت بهائی بیچاره را در شهر یزد، شهر دورافتاده حاشیه کویر، به اسم جاسوس گرفت و اعدام کرد و آغاز یک گرفتاری و مصیبت تاریخی برای این ملت بنا گذاشتید. کسی به این شخص نگفت که شهر یزد چه دارد که جاسوس بطلبد آن هم هفت تا با هم. جناب عالی از این فاجعه هولناک آگاه شدید نه که برای جامعه بلکه برای مصلحت خود یک کلام لااقل اظهار تبری نکردید. این سکوت که کاملاً مؤید دستور و تایید از ناحیه خود شما در قتل آن بیچاره‌های بخت برگشته بود سبب گردید که فاجعه و سرنوشت انقلاب و مملکت ابعاد جدیدی پیدا کند که هر روز چند نفر را فقط به جرم داشتن این عقیده در تهران و سایر نقاط دیگر به جوخه اعدام بسپارند و زخم کهنه یکصد ساله‌ای که آن احمق صاحب‌قران^{۲۲۱} به دستور علمای زمانش برای این ملت نگون‌بخت به وجود آورده بود دو مرتبه نو گردد. آخر نمی‌شد... از این وحشیگری‌های رسوا و ننگ آور دامن این انقلاب عظیم را دور نگاه می‌داشتید؟ کوچک نیست روز روشن بریزند به مطب پزشکی که هشتاد سال است در این شهر به خوشنامی زیسته پشت میز طبابتش او را بکشند و فردایش هم آشکارا ماشین بیاورند اثاثش را جمع کنند ببرند. پروفیسور حکیم چه آن وقتی که در خیابان سعدی تهران بیماران این شهر را درمان می‌کرد چه آن وقتی که به خیابان تخت جمشید منتقل شد همواره مورد توجه مردم و متوسطین جامعه بود. اکثر بیماران او را خانم‌های چادری و با حجاب تشکیل می‌دادند. بارها و بارها من در جلوی مطب او که مسیرم بود به روحانیون اهل علم سرشناس این کشور بر می‌خوردم. بلی شما این حادثه تلخ و تکان دهنده را شنیدید و یک کلام

^{۲۲۰} آیت‌الله محمد صدوقی امام جمعه یزد روز جمعه ۱۱ تیر ماه ۱۳۶۱ [۲ ژوئیه ۱۹۸۲] پس از ادای نماز جمعه، هنگامی که یکی از افراد مجاهدین خلق با بمبی که به خود بسته بود او را در آغوش گرفت کشته شد و سومین شهید محراب لقب گرفت.

^{۲۲۱} منظور ناصرالدین شاه قاجار است که در زمان او هزاران تن بابی و بهائی را بیرحمانه کشتند، اما نه به جرم جاسوسی برای این و آن (آن موقع اسرائیل و صهیونیسم وجود نداشت) بلکه فقط به خاطر تغییر دین.

اظهار تأسف و تقيیح نکردید... ۲۲۲

اما روزنامه کیهان چاپ تهران در شماره سه شنبه ۱۸ شهریور ماه ۱۳۵۹ [۹ سپتامبر ۱۹۸۰] خبر این جنایت شرم‌آور را با مقداری شعارهای انقلابی در ابتدا و انتهای آن، و دروغ‌های رایج در جمهوری اسلامی اینگونه لاپوشانی نمود.

... پرونده ۷ نفر از افرادی که مستقیماً علیه حکومت جمهوری اسلامی ایران جهت خدمت به بیگانه سمت جاسوسی داشته‌اند، با دلایل فراوان که نمونه بارز آن گزارشات اداره مرکز اسناد ملی انقلاب اسلامی ایران صراحتاً محفل بهائیان یزد را یک ارگان جاسوسی دانسته و صدها دلیل دیگر که در پرونده موجود است، دادگاه انقلاب اسلامی استان یزد بررسی و رسیدگی نمود و حکم شرعی را که اعدام هفت نفر از متهمین است صادر و حکم صادره سحرگاه امروز (دیروز) بمرحله اجرا در آمد تا باشد روز هفدهم شهریور که سالروز شهدای جمعه سیاه تهران می‌باشد دادگاه انقلاب اسلامی استان یزد ضمن فرستادن درود فراوان به روان پاک رادمردانی که برای سرکوبی رژیم استبداد پهلوی عاشقانه جانبازی کرده‌اند و انقلاب اسلامی ایران را با خون هزاران شهید آبیاری نمودند با این عمل انقلابی جواب مثبت به پیام خون شهیدان پاک داده باشد ...

شکنجه و اعدام اعضای محفل محلی بهائیان همدان

در حالی که در شهرهای مختلف دستگیری و اعدام بهائیان به طور انفرادی انجام می‌یافت، در همدان هفت تن از اعضای محفل محلی را دستگیر و زندانی ساختند. پس از چندین ماه زندانی و شکنجه‌های جانفرسا برای آن که ایشان را به رد آئین خود وادارند سرانجام جملگی را در تاریخ ۲۴ خرداد ۱۳۶۰ [۱۴ ژوئن ۱۹۸۱] تیرباران نمودند. هنوز آغاز انقلاب بود و جنازه اعدام شدگان را برای دفن به بازماندگان نشان تحویل می‌دادند.

۲۲۲ احمد علی بابائی، برسیه دل چه سود خواندن و عطف، روزنامه ایران و جهان، شماره ۹۶، پاریس ۱۲ تیرماه ۱۳۶۲.



عکس اعضای محفل همدان در زندان که قبل از تیرباران از ایشان گرفته شده.
 ردیف جلو نشسته از چپ به راست: طرازالله خزین و حسین مطلق.
 ایستاده از چپ به راست: محمد باقر (سهیل) حبیبی، حسین خاندل، دکتر ناصر
 وفائی، محمد (سهراب) حبیبی، و دکتر فیروز نعیمی

خبر قتل این هفت نفر و آثار شکنجه که بر بدنشان بود بزودی بگوش مردم همدان رسید. برای صدها بیماران شهر که دکتر نعیمی و دکتر وفائی را می‌شناختند و حسن اخلاق و انسانیت ایشان را همواره می‌ستودند باور نکردنی بود که آن دو را به اتهام جاسوسی و یا مفسد فی الارض به قتل آورند. جامعه بین‌المللی بهائی شرح شکنجه‌ها را همراه با عکس در جهان انتشار داد: دنده‌های طرازالله خزین خرد شده و آثار بریدگی در دستهایش نمایان بود. روی ران و پاهای نامبرده جای زخم سرنیزه دیده می‌شد و جراحات وارده موجب سیاهی پوست و تورم ماهیچه شده بود (نامبرده هنگام مرگ ۶۴ سال داشت). پشت سهراب حبیبی با یک حلقه (احتمالا انگشتر خودش) سوزانده شده و بدنش سوختگی‌های شدید داشت. انگشتان حسین خاندل خرد شده و شکمش را دریده بودند. کمر دکتر نعیمی شکسته و ران دکتر وفائی پاره



شده بود. کتف سهیل حبیبی شکسته و خرد شده بود. بدن حسین مطلق آثار شکنجه نشان نمی‌داد اما او هدف بیشترین گلوله شده بود. (Baha'i World 1983- 1986: 281-3) در تمام مراحل بازجوئی، محاکمه، زندان و شکنجه اگر هر یک از ایشان از دیانت خود تبری می‌کردند بلافاصله آزاد می‌گشتند.^{۲۳۳}

تشییع جنازه آنان با شرکت صدها اهالی همدان از بهائی و مسلمان و یهودی برگزار شد و به صورت اعتراض شدید به اعمال وحشیانه عاملان این جنایات در آمد.

دستگیری و اعدام اعضای محفل محلی تهران

به فاصله دو روز یعنی در ۳ و ۴ تیر ۱۳۶۰ [۲۳ و ۲۴ ژوئن ۱۹۸۱] بدیع‌الله فرید، بزرگ علویان، هاشم فرنوش، جملگی اعضاء محفل روحانی تهران، یدالله پوستچی رئیس دفتر آن محفل و دکتر مسیح فرهنگی عضو هیات مشاورین، دستگیر شدند و پس از شکنجه‌های شدید و جانکاه که به هدف توبه و ردّ دین بهائی انجام گرفت، در برابر جوخه آتش جان دادند. فرهنگ مودت عضو محفل محلی کرج و

^{۲۳۳} حسین مطلق آزانی یک بار در ۱۵ ژوئیه ۱۹۷۹ دستگیر و مورد بازجوئی قرار گرفت و پس از ۹ روز با اخذ وثیقه آزاد شد. در دسامبر آن سال وی برای دیدن فرزندانش به اسپانیا رفت ولی احساس کرد که جای او ایران است و باید به همدان بازگردد. از وی سیصد صفحه یادداشت حاوی گزارش آزار بهائیان همدان و توابع و ضبط اموال و خانه‌های آنان و وقایع آن دوران بجا مانده است

ورقا تبیانان نیز همراه این گروه تیرباران گشتند.

در ۸ تیر ماه ۱۳۶۰ [۲۸ ژوئن ۱۹۸۱] بمبی در محل حزب جمهوری اسلامی منفجر شد که به کشته شدن ۷۰ نفر از مقامات بلندپایه کشوری از جمله آیت‌الله بهشتی انجامید. روزنامه Christian Science Monitor به نقل از مقامات



ساق پای دکتر مسیح فرهنگی که روی آن نوشته‌اند: دکتر مسیح فرهنگی ضد اسلام

جمهوری اسلامی نوشت که عامل این انفجار دولت اسرائیل بوده که به دست عوامل بهائی آن را صورت داده است (Baha'i World 1983-1986: 261).^{۲۲۴} در چنین محیط آکنده از دروغ و توطئه که مبارزه بین گروه‌های رژیم به بالاترین حد رسیده بود، بهائیان قربانیان بیگناهی بودند که با این بهانه واهی، بیرحمانه‌تر از پیش مورد حمله حساب شده دولت قرار می‌گرفتند.

دو اعدام در مشهد

در همین احوال ده نفر از بهائیان در مشهد دستگیر شدند و از ایشان دو تن، کمال‌الدین بخت‌آور و نعمت‌الله کاتب‌پور شهیدی در ۴ مرداد ۱۳۶۰ [۲۶ ژوئیه ۱۹۸۱] محاکمه و تیرباران گردیدند.

کمال‌الدین بخت‌آور ساکن تهران، سخنوری توانا و نویسنده‌ای دانشمند بود. پیش از انقلاب افراد سازمان حجّتیّه و فدائیان اسلام مزاحمت‌های بسیار برای او فراهم می‌آوردند و جلساتی که وی در آن به معرفی دین بهائی می‌پرداخت بر هم

^{۲۲۴} بعدها رسماً اعلام گردید که انفجار این بمب و ترور دیگر شخصیت‌های رژیم، مثل رجائی رئیس جمهور، باهنر نخست وزیر و آیت‌الله صدوقی امام جمعه شیراز، توسط افراد سازمان مجاهدین خلق انجام گرفته. احتمال رقابت‌های درونی سران رژیم نیز مطرح است. سازمان مجاهدین خلق هرگز رسماً چنین ترورهایی را برگردن نگرفته است.

می‌زدند. یکی از آن افراد محمد علی رجائی سرپرست گروه حجّتیّه در قزوین که بعدها رئیس جمهور آتی ایران شد. مأموران امنیتی که در جستجوی بخت‌آور بودند سرانجام او را که در مشهد در خفا بسر می‌برد دستگیر نمودند. دادگاه انقلاب اسلامی مشهد با سروصدای زیاد دستگیری بخت‌آور و محاکمه او را اعلام داشت و با نصب بلندگو در میدان بزرگ شهر مردم را به شنیدن جریان محاکمه دعوت نمود. مردم اتهامات دادستان را شنیدند ولی در میانه دفاعیات بخت‌آور به دستور قاضی بلندگوها قطع شد. نعمت‌الله کاتب‌پور شهیدی نماینده شرکت امناء در خراسان نیز همراه با بخت‌آور تیرباران شد.

دستگیری و تیرباران اعضای محفل محلی بهائیان تبریز

روز ۷ مرداد ۱۳۶۰ [۱۹ ژوئیه ۱۹۸۱] هفت نفر اعضای محفل روحانی تبریز، همراه با دو تن دیگر از مسئولین تشکیلات بهائی تیرباران شدند. دستگیری و محاکمه ایشان نیز به مانند موارد مشابه همراه با ضبط کتاب‌ها و اوراق و عکس‌های شخصی و پرسش‌های فراوان درباره فعالیت‌های بهائیان در تبریز و آذربایجان بود. به مانند دیگر اعدام شدگان با راندن زن و فرزندانشان از خانه، اموال و منازل همگی مصادره شد. اینان عبارت بودند از: الله‌وردی میثاقی، مهندس منوچهر خاضعی، عبدالعلی اسدیاری، حسین اسدالله زاده، دکتر اسمعیل زهتاب، پرویز فیروزی، مهدی باهری، حبیب‌الله تحقیقی، دکتر منصور دخیلی.

مرده‌های بهائیان را دفن نکنید

با تصرف و ویرانی قبرستان بهائیان [گلستان جاوید] همه قبرستان‌ها دستور یافتند تا از دفن مردگان بهائیان خودداری نمایند. هم‌چنین به تمام سردخانه‌ها و بیمارستان‌ها دستور داده شد جنازه‌های بهائیان را حتی به طور موقت هم دریافت نمایند. این امر مشکلات بزرگی در شهرهای بزرگ مخصوصاً تهران ایجاد کرد و صحنه‌های دلخراشی بوجود آورد. فرزند نوزده ساله یک خانواده که در آپارتمان

کوچکی زندگی می‌کردند بر اثر سرطان فوت کرد و در گرمای تابستان جنازه فرزند بر روی دست پدر و مادر ماند. روزهای متوالی پدر جنازه را در پشت وانتی با یخ می‌پوشاند و به شهرداری و دیگر ادارات مربوطه می‌رفت تا بلکه جواز دفن بگیرد ولی موفق نمی‌شد. تا آن که ناگزیر شد تهدید کند که جنازه را جلوی در شهرداری رها خواهد کرد. مواردی که جنازه‌ها را در باغچه‌های منازل و یا محرمانه در کوه‌ها و صحراهای اطراف شهرها دفن کردند نیز گزارش شده است. سرانجام چون این موضوع با بهداشت شهر سروکار داشت قطعه زمینی در بیابان‌های راه خراسان به نام کفر آباد یا لعنت آباد به بهائیان و مجاهدین تخصیص دادند که مردگان خود را در آنجا دفن نمایند.

تیرباران پنج زارع بهائی در داران اصفهان

در تابستان ۱۳۶۱ [۱۹۸۱] با توطئه ملایان از جمله با تحریکات شیخ رضی الله سعادت، در بیش از سی قریه در اطراف اصفهان بهائیان تحت فشار قرار گرفتند تا دین خود را نفی کنند و به اسلام بازگردند. با این فشارها جمعی از بهائیان از مزارع و خانه‌های خود متواری شدند، برخی پنهان و برخی دستگیر و زندانی گشتند. بهائیان زندانی عبارت بودند از: عزت‌الله عقیفی کشاورز، بهمن عقیفی برادر کوچک او، (هر دو ساکن افوس دهی نزدیک اصفهان)، گشتاسب ثابت راسخ از چگن (که به تازگی ازدواج کرده و صاحب فرزندی شده بود)، عطاءالله روحانی از فریدن دارای ۷ فرزند و احمد رضوانی ساکن فریدن که او نیز خانواده‌ای بزرگ داشت. ایشان ماه‌ها در زندان تحت شکنجه‌های جسمی و روحی بودند. گاه تهدید به مرگ می‌شدند و گاه به آنان وعده داده می‌شد که در صورت اسلام آوردن صاحب پول و زمین و آب می‌شوند.

یک بار به زندانیان اجازه دادند تا چند روزی برای ملاقات خانواده به دهات خود برگردند. هدف این بود که رهائی از زندان و دیدار افراد خانواده اراده ایشان را سست گرداند. این کار موثر نیفتاد و در مراجعت به زندان محکم‌تر از پیش، حاضر به کتمان عقیده خود نشدند. سرانجام نیمه شب ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۱ ایشان را از

سلول‌هایشان به محوطه زندان آوردند، چشمانشان را با پارچه سیاه بستند و دستور دادند که در حیاط زندان بدون آنگاه شروع به تیراندازی به پاهای ایشان نمودند و در پایان همگی را به رگبار مسلسل بستند. روز بعد به پسر عزت‌الله عیفی اطلاع دادند که برای بردن اجساد به زندان مراجعه کند. به او گفته شد که زندانیان قصد فرار داشتند و تیراندازی به ایشان هنگام فرار صورت گرفته است. به خانواده زندانیان نیز اطلاع دادند که در محلی یک گودال بزرگ برای دفن همگی حفر نمایند. اجساد آن مظلومان هر یک در کیسه پلاستیکی سر بسته قرار داشت و بستگان‌شان اجازه نیافتند حتی صورت آنان را ببینند. اجازه تشکیل مجالس تذکر و یادبود نیز به ایشان داده نشد.

(*Baha'i World* 1983-1986: 284)

دستگیری و اعدام اعضای دومیین محفل ملی بهائیان ایران^{۲۲۵}

محفل ملی دوم به مدت یک سال اداره جامعه بهائی را در یکی از بحرانی‌ترین دوران تاریخ جامعه بهائی ایران بر عهده داشت. در همان نخستین جلسه همه اعضا، به مانند اعضای محفل مفقود شده اول، به این که سرانجام بازداشت و اعدام خواهند شد یقین داشتند. به خوبی می‌دانستند که تمام رفت و آمدشان زیر نظر است و هر آن و هر جا برای ایشان احتمال خطر و بازداشت هست. آگاهی به این دو امر به ایشان رشادت و اطمینان می‌داد که از جان گذشته و شجاعانه صدای اعتراض خود را در مقابل ظلم‌هایی که بر بهائیان می‌رفت بلند نمایند. این اعتراضات به صورت مراجعه به مقامات روحانی و کشوری و یا ارسال لوایح و نامه به مراجع رسمی و نمایندگان مجلس و روزنامه‌ها، تقاضای عدالت و احقاق حق صورت می‌گرفت. اما حساس بودن اوضاع و اهمیت وظایفی که داشتند ایجاب می‌نمود که برای ادامه

^{۲۲۵} این بخش با بهره‌مندی از اطلاعات خانم گیتی وحید (قدیمی) عضو محفل مزبور و نیز شهادتنامه خانم فریده صمیمی، که همراه با همسرش کامران صمیمی منشی آن محفل دستگیر شد تنظیم گردیده است.



اعضای محفل ملی دوّم ایران و محفل روحانی تهران

تمام افراد این عکس - جز یک نفر- تیرباران یا اعدام شده‌اند:

نشسته از چپ به راست: منوهر قائم‌مقامی، حسین نجفی، عبدالحسین تسلیمی، هوشنگ محمودی، ژینوس محمودی، گیتی وحید (قدیمی) (که به خاطر عمل جراحی و غیبت در جلسه دستگیر نشد)، بهیه نادری.

ایستاده از چپ به راست: عطاءالله مقرّبی، کامبیز صادق‌زاده میلانی، ابراهیم رحمانی، یوسف قدیمی، بزرگ علویان، کوروش طلائی، قدرت‌الله روحانی، جلال عزیزی، حشمت‌الله روحانی، خسرو مهندسی، محمود مجذوب، کامران صمیمی.

کار خود احتیاط را نیز پیش گیرند. از جمله، ملاقات‌های ایشان سه نفره و چهار نفره، در نقاط مختلف و حتّی صفوف نفت و بنزین، انجام می‌شد و برخی از ایشان از جمله رئیس محفل دکتر محمود مجذوب و منشی محفل کامران صمیمی هر از چندگاه منازل خود را عوض می‌کردند.

حوادث بعدی نشان داد که نه تنها افراد معینی با موتورسیکلت و اتوموبیل تمام رفت و آمدهایشان را زیر نظر داشته‌اند بلکه تلفن‌های آنان نیز تحت کنترل بوده است. با درهم ریختن تشکیلات محلی و کشته شدن اعضای محافل محلی، اینک تنها مرجع بهائیان ایران محفل ملی و طبعاً منشی آن بود که بایستی روزانه ده‌ها تلفن و پیغام و نامه را که از آزار و کشتار بهائیان از نقاط دور و نزدیک می‌رسید دریافت دارد و به آگاهی دیگران برساند. نداشتن محل ثابت و مناسب برای امور محفل و جا به جا شدن مداوم برخی اعضا موثر، کار را مشکل‌تر می‌ساخت. جامعه بهائی ایران

در چنین حالتی چشم به کوشش‌های نافرجام ایشان بسته بود و همهٔ اینها، همراه با عواملی مثل بی‌اعتنائی مسئولین و تهمت‌های جاسوسی که به بهائیان زده می‌شد بر فشار کار و مسئولیت بزرگی که بردوش داشتند می‌افزود. در یکی از مقاطع حساس، لزوم ملاقات هر نه نفر احساس گردید و قرار تشکیل جلسه داده شد. هشت نفر از اعضاء در جلسه شرکت نمودند (۲۲ آذر ۱۳۶۰ [۱۳ دسامبر ۱۹۸۱]). نفر نهم خانم گیتی قدیمی (وحید) به خاطر جراحی کردن که قرار بود روز بعد انجام گیرد قادر به حرکت نبود و برای اولین بار در جلسه حاضر نشد. دستگیر شدگان عبارت بودند از: کامران صمیمی، ژینوس محمودی (نعمت)، محمود مجذوب، جلال عزیزی، مهدی امین امین، سیروس روشنی، عزت فروهی و قدرت روحانی. خانم فریده صمیمی همسر کامران صمیمی همراه اعضاء محفل دستگیر و پس از چندی آزاد گردید. وی شهادت‌نامه‌ای برای مرکز اسناد حقوق بشر ایران تنظیم نموده و شرحی از چگونگی توقیف اعضاء محفل و بازپرسی‌ها نگاشته است.

...ژینوس (محمودی) و یکی دیگر از اعضاء داشتند می‌رفتند و خداحافظی کردند. چند دقیقه‌ای نگذشته بود که برگشتند با دو نفر پاسدار. به نظر می‌رسید خانه در محاصرهٔ چند پاسدار دیگر بود چون صدایشان را می‌شنیدم. وقتی پاسدارها وارد شدند فوری به ما گفتند که همه بدون هیچ سرو صدا رو به دیوار بایستیم. بازجوئی بدنی کردند و بعد گفتند بنشینید بدون اینکه با هم حرف بزنید. همه نشستیم. تمام جزئیات را می‌دانستند: که من عضو محفل نیستم، که من زن کامران هستم. همه را جزء به جزء می‌دانستند... هیچ حکمی به ما نشان ندادند. جناب امین امین که وکیل دادگستری بودند (سه نفر اعضاء محفل وکیل دادگستری بودند) سؤال کردند شما ورقه‌ای دارید برای جلب ما؟ آن‌ها به ورقه احتیاج نداشتند، هر چه می‌گفتند همان بود. بعد خانه را به دقت گشتند و چیزی نیافتند. هر کدام از آنان کاغذی در دست داشتند که لیست چیزهایی که هر یک از ما نباید داشته باشیم روی آن بود. یک یک اعضاء محفل را بازجوئی بدنی کردند و آنچه در آن لیست بود از ایشان گرفتند. بعد گفتند آماده بشوید. چشمهایمان را بستند و هم‌زمان از همه

سؤالات می‌کردند. گفتند ما را می‌برند اما نگفتند به کجا. پس از مدتی رانندگی اتوموبیل توقف کرد و کامران در گوش من گفت که ما را به کاخ جوانان می‌برند. ظاهراً او توانسته بود از کنار چشم‌بند خود بیرون را ببیند. پشت کاخ جوانان گلخانه‌ای بود که آن را تبدیل به زندان با سلول‌های کوچک کرده بودند.

(دیانتی ممنوع ۱۳۸۶: ۳۱)

ژینوس محمودی و فریده صمیمی را در یک سلول و جدا از دیگران جا دادند. بازپرسی‌های آنان به طور جداگانه انجام می‌گرفت. خانم صمیمی می‌نویسد:

ژینوس را بردند به اطاق دیگری و چهار نفر آمدند محلی که من بودم و از من بازجوئی کردند. از چهار نفر، سه نفر معمم بودند، یک نفر هم همان پاسداری بود که آمده بود به منزل آقای مؤمن و ما را دستگیر کرده بود ... یکی از آنها نماینده مجلس بود و دیگری هم یک نماینده‌ای بود. آنها وارد اطاق شدند و این یک بار هنگام بازجوئی من چشم‌بند نداشتم. شروع کردند به سؤال کردن از من. کسی که از من بازجوئی می‌کرد گفت: اگر دروغی بگوئی، اشتباهی بکنی، می‌پریمت اوین. آنها جواب بیشتر سؤال‌ها را می‌دانستند و اگر اشتباهی می‌کردم من را تصحیح می‌کردند... در [دیگر] بازجوئی‌های روزانه، چشم‌بند مرا باز می‌کردند ولی من را رو به دیوار می‌گذاشتند و نمی‌توانستم ببینم که چه کسی من را بازجوئی می‌کرد. یک آقائی بود، فکر نمی‌کنم پاسدار بود، ندیدمش. کسی که بازجوئی می‌کرد خیلی معلوماتش بالاتر از سطح معلومات یک پاسدار معمولی بود. در این بازجوئی‌ها همیشه از ما اسم بهائی‌های دیگر را می‌خواستند... هنگام بازپرسی فهمیدم که بازجو اسامی تمام دوستان ما، وضع خانوادگی و نشانی خانه‌های ایشان را می‌دانست و اگر به خاطر اضطراب محیط بازجوئی، چیزی را به اشتباه می‌گفتم او مرا تصحیح می‌کرد و هشدار می‌داد که اطلاعات دروغ ندهم.

دو نفر بهائی، یک زن و یک مرد در اطاق‌های دیگر زندانی بودند. آن زن را

خدا می‌داند چه بر سرش آوردند که مجبور شد تبری کند. آن مرد را هم همینطور. بعد برای ما شیرینی آوردند که اینها از این فرقه ضالّه تبری کردند و به اسلام رو آوردند.

(دیانتی ممنوع ۱۳۸۶: ۳۱)

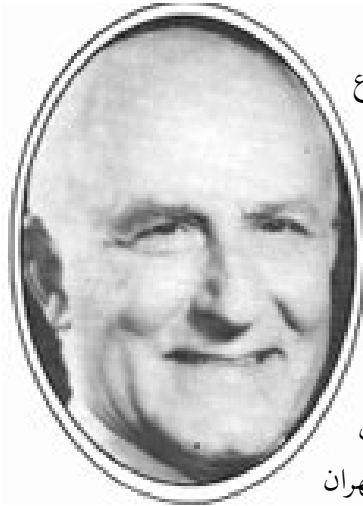
خانم صمیمی پس از یک هفته آزاد شد و هنگام آزادی زندانبانان تأکید کردند اطلاعات فراوانی از فعالیت‌های او و همسرش جمع‌آوری نموده‌اند.^{۲۲۶} حتی پس از آزادی، پاسداران هفته‌ای چند بار به منزل ایشان رفته و او را تحت فشار قرار می‌دادند که در شناسائی سایر بهائیان به آنها کمک کند:

مرتب، هفته‌ای حد اقل دو بار، مرا به سپاه پاسداران می‌بردند و سؤال و جواب می‌کردند. می‌پرسیدند دوستان کامران چه کسانی هستند. مرا به پشت بام خانه می‌بردند و می‌گفتند خانه بهائی‌ها را شناسائی کن... بعد می‌گفتند دوست‌های آقای صمیمی را بگو. من هم تمام کسانی را که اعدام کرده بودند، اسامی آن‌ها را می‌گفتم. می‌گفتند اینها که اعدام شده‌اند، می‌گفتم من همین‌ها را می‌شناسم.

(دیانتی ممنوع ۱۳۸۶: ۳۲)

ظاهراً یک هفته پیش از اعدام، اعضاء محفل ملی را به زندان اوین منتقل ساختند. تیرباران ایشان روز ۷ دیماه ۱۳۶۰ [۲۷ دسامبر ۱۹۸۱] بدون این که در هیچ دادگاهی محاکمه شوند واقع شد. اطلاعات و شواهد جسته و گریخته همه نشان آنست که آنان را برای تبری از دین بهائی و اجبار به مصاحبه تلویزیونی مورد شکنجه‌های شدید قرار داده بودند. در این که کدام یک از زیر شکنجه‌ها زنده به تیر اعدام بسته شدند نیز جای تردید است. اجساد آنان را در حالی که هنوز لباس‌های آغشته به خون بر اندامشان بود شبانه در قبرستان معروف به کفرآباد در گودالی ریختند

^{۲۲۶} آزاد کردن فریده صمیمی به این علت بود که همسر ایشان اعضای سپاه پاسداران را متقاعد کرده بود که او عضو محفل ملی نبوده و هیچ گونه سمتی در آن نداشته، هیچ‌گونه اطلاعات مفیدی نیز ندارد (دیانتی ممنوع ۱۳۸۶: ۳۱ پاورقی ۱۶۸).



کامران صمیمی

و آن را با خاک پنهان ساختند. این خبر نه به طور رسمی انتشار یافت و نه به اطلاع بستگان مقتولین رسید. می‌گویند ملّایی در زندان اوین از اهل جوشقان، دکتر قدرت روحانی یکی از اعضای محفل را که جوشقانی بود می‌شناخت. آن ملّا با تلفن به یکی از هم‌شهریانش در بازار کاشان اطلاع داد که «پسر ارباب فضل‌الله را بردند بکشند، بازار کاشان را چراغان کنید».^{۲۲۷} این خبر سپس به بهائیان جوشقان و از آنجا به بستگان قدرت روحانی در تهران رسید و مراجعات خانواده کشته‌شدگان به مقامات، برای اطلاع از سرنوشت ایشان افزونی یافت.

در مورد نحوه شکنجه‌های آنان نیز به طور غیر مستقیم اطلاعاتی باز از داخل زندان اوین ابتدا به گوش غیر بهائیان رسید و بعدها به طور محرمانه برای چند تن از بهائیان فاش شد. این شکنجه‌ها آنچنان سببانه و ددمنشانه بوده که حتی نگاشتن آن موجب شرم و هتک حرمت انسانی است. ولی برای ثبت در تاریخ‌گیری جز اشاره به برخی از آن نداریم. یکی از ایشان را با اَرّه قطعه قطعه کردند تا جان داد، دیگری را در مخزن آب جوشاندند، سومی را در یک گونی به دنبال کامیونی بستند تا بر اثر حرکت کامیون بر سنگلاخ‌های بیابان اوین متلاشی شود، چهارمی را ...^{۲۲۸} روزنامه لوموند پاریس شرح کامل دستگیری و تیرباران این گروه را در شماره‌های

^{۲۲۷} ارباب فضل‌الله روحانی از بهائیان معروف جوشقان و حوالی کاشان بود ولی هنگام اعدام فرزندش حیات نداشت.

^{۲۲۸} هیچ مدرکی بر صحت چگونگی این شکنجه‌ها نداریم. در عین حال تطبیق جزئیات گفته شده با افراد زندانی، که ما از نگارشش صرف‌نظر کردیم، احتمال صحت وقوع این جنایت را شدیدتر می‌نماید. دکتر ابراهامیان می‌نویسد که بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵، نه تن از بهائیان زیر شکنجه جان داده‌اند ولی نامی از ایشان نمی‌برد (Abrahamian 1999: 141).

۳۰ دسامبر ۱۹۸۱ و ۱ ژانویه ۱۹۸۲ درج کرد.

مقامات دولتی ابتدا این اعدام‌ها را انکار کردند. آیت‌الله موسوی اردبیلی رئیس جدید قوه قضائیه در تاریخ ۱۳ دی ۱۳۶۰ [۳ ژانویه ۱۹۸۲] در یک مصاحبه مطبوعاتی با حضور نمایندگان خبرگزاری‌های داخلی و خارجی، این که چنین گروهی اعدام شده‌اند اکیداً تکذیب کرد و آن را جزئی از کوشش‌های فرقه ضالۀ صهیونیستی برای بدنام ساختن جمهوری اسلامی دانست.^{۲۲۹}

سرانجام، وقتی ورقۀ تدفین آنان که از سوی بهداری اوین برای هر یک صادر شده بود توسط جامعه بین‌المللی بهائی منتشر شد، آیت‌الله اردبیلی حرف خود را پس گرفت و آن هشت بهائی را جاسوس و صهیونیست خواند که به جرم «جاسوسی برای قدرت‌های خارجی» اعدام شده‌اند.

اردبیلی به سازمان خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) گفت که این اعدام‌ها هیچ انگیزه و مبنای مذهبی نداشته است.^{۲۳۰}

پس از چندی بهائیان موفق به کشف محل دفن اجساد در قبرستان کفرآباد شدند. بنا به گفته رامنا محمودی، دختر هوشنگ و ژینوس محمودی (که به ترتیب در محفل ملی اول و دوم تیرباران شدند)، «بعضی از اجساد به طور دسته جمعی دفن شده بودند و بعضی از خانواده‌ها برای اطلاع از محل اجساد عزیزان خود مجبور شدند اول بهای گلوله مصرف شده برای اعدام را بپردازند» (Baha'i Question 2005: 79). با دستگیری و تیرباران محفل ملی دوم، محفل ملی سوم به روشی که قبلاً گفتیم شروع به کار کرد.

^{۲۲۹} لوموند چاپ فرانسه، شماره مورخ ۸ ژانویه ۱۹۸۲، تحت عنوان «تهران اعدام هشت رهبر بهائی را انکار می‌کند [Téhéran dément l'exécution de huit responsables Bahá'is].»

^{۲۳۰} لوموند چاپ پاریس، ۹ ژانویه ۱۹۸۲ «تهران پس از انکار - اعدام هشت رهبر بهائی را تأیید می‌کند - après l'avoir démentie - la mise a mort de huit responsables Bahá'is» لوموند در همین مقاله می‌پرسد: چرا مقامات ایران در مورد محاکمه‌ای که ظاهراً هیچگاه صورت نگرفت سکوت کردند؟ چرا آنان (بهائیان) مخفیانه در دل شب دفن شدند؟ آیا تهران از این ترورها که «عدالت اسلامی» را بی‌ابرو می‌کند شرمندۀ نیست؟

دستگیری و اعدام اعضای محفل دوم بهائیان تهران

هنوز یک هفته از اعدام دسته جمعی هشت نفراعضای محفل ملی ایران سپری نشده بود که در ۱۴ دیماه ۱۳۶۰ [۴ ژانویه ۱۹۸۲] شش تن از اعضای محفل روحانی تهران: کوروش طلائی، خسرو مهندسی، اسکندر عزیزی، فتح‌الله فردوسی، عطاءالله یآوری و شیوا محمودی اسدالله زاده دستگیر و پس از شکنجه‌های شدید تیرباران شدند.

شید رخ بقا که این محفل در منزل او تشکیل شده بود همراه ایشان به شهادت رسید. ظاهراً قرار بود اعضای این دو محفل در یک زمان تیرباران گردند تا نابودی ایشان اثر ویران‌کننده بیشتری بر جامعه بهائی بگذارد. به دلایل نامعلومی، شاید ازدیاد فشارهای بین‌المللی و اعتراضات جهانی، در اعدام محفل ملی عجله کردند و اعدام‌ها در دو مرحله انجام شد.

این بار آیت‌الله محمدی گیلانی، رئیس دادگاه‌های انقلاب مرکز، اعدام دومین محفل ملی را به این صورت توجیه کرد که عضویت در جامعه بهائی مترادف با جاسوسی برای سازمان‌های استعماری است:

روشن شده است که این گروه و یا فرقه برای سازمان‌های استعماری جاسوسی می‌کنند و خساراتی را که این فرقه ضالّه به این مملکت وارد آوردند، الله اکبر ... این عده که اعدام شده‌اند در دادگاه‌های شرع جمهوری اسلامی جاسوسی آن‌ها به نفع اسرائیل و ایادیش محرز شده و به حکم قرآن کریم به سزای اعمالشان رسیده‌اند.^{۲۳۱}

ظاهراً آیت‌الله لازم نمی‌دانست توضیح دهد چه نوع خساراتی از بهائیان به این کشور وارد شده و یا نحوه جاسوسی ایشان چگونه بوده و چه اطلاعات سری را چگونه به سازمان‌های استعماری داده‌اند. بگذریم که «سازمان استعماری» نیز اصطلاحی بی‌معنا و تهی از مفهوم است.

^{۲۳۱} مصاحبه مطبوعاتی حاکم شرع و دادستان انقلاب اسلامی تهران، روزنامه کیهان، شماره ۱۱۴۸۸، ۱۱/۳۰/۱۳۶۰ [۱۹ فوریه ۱۹۸۲].

دستگیری و اعدام اعضای محفل محلی بهائیان قزوین

در سراسر سال ۱۳۶۱ [۱۹۸۲] دستگیری و تیرباران بهائیان در کرمان، ارومیه، کرج، قزوین، شیراز، اصفهان و ساری ادامه یافت. در تاریخ ۱۸ تیرماه ۱۳۶۱ [۹ ژوئیه ۱۹۸۲] چهار نفر اعضای محفل محلی قزوین بشرح زیر دستگیر و اعدام شدند: محمد منصوری، جدیدالله اشرف، محمد عباسی و منوچهر فرزانه مؤید.

فاجعه بهائی کشی در شیراز

از اواسط سال ۱۳۶۱ [۱۹۸۲] بار دیگر فشار بر بهائیان شیراز افزایش یافت. ظاهراً مقامات جمهوری اسلامی، شیراز را که خاستگاه این آیین و زادگاه باب است محل مناسبی برای نخستین پاکسازی بهائیان تشخیص داده بودند.

در اول آبان سال ۱۳۶۱ [نوامبر ۱۹۸۲] تقریباً ۴۵ بهائی دستگیر و برای بازپرسی روانه زندان سپاه پاسداران شیراز شدند. آذرماه همان سال دادستان انقلاب دستور دستگیری ۴۰ نفر دیگر از بهائیان را صادر کرد. دلایل این دستگیری‌ها اعلام نشد. تعدادی از ایشان آزاد شدند و بقیه آن‌ها قبل از آنکه اعدام شوند ماه‌ها در حبس باقی ماندند (دیانتی ممنوع ۱۳۸۶: ۳۲).

این افراد از زن و مرد ساعت‌ها و روزهای متمادی تحت بازجویی‌های خسته‌کننده قرار گرفتند و از ایشان خواسته می‌شد نام و نشان اعضای تشکیلات بهائی، سابقه دقیق فعالیت‌های تشکیلاتی خود و دوستانشان، نام معلمین کلاس‌های بهائی، میزان پولی که به صندوق محفل پرداخته‌اند و غیره را پاسخ گویند.

تهدید و اعمال شکنجه برای بازگشت به اسلام

مرکز اسناد حقوق بشر ایران گزارش دقیق و جامعی درباره این بازداشت‌ها با عنوان «جامعه‌ای در تنگنا، شرح مشقات بهائیان شیراز» منتشر ساخته است. بخشی که در رابطه با شکنجه این افراد بر اساس ده‌ها شاهد عینی و گزارش و سند تهیه شده

در اینجا عیناً نقل می‌کنیم.^{۲۳۲}

«هنگامی که روشهای معمول بازجویی ناموفق می‌ماند، بازجویان زندان سپاه با اعمال خشونت‌های جسمی متوسل به تعزیر می‌شدند. تعزیر اصطلاحی است در حقوق اسلامی به معنای مجازات اختیاری که معمولاً به صورت شلاق اعمال می‌شود. مأموران زندان اعضاء هیئت‌های اصلی اداری بهائی را تحت فشارهای بسیار شدید قرار می‌دادند تا اطلاعاتی راجع به جامعه بهائی شیراز از آنها به دست آورند. این افراد در حبس انفرادی نگاه داشته شده و اگر ثابت می‌شد که همکاری نکرده‌اند مکرراً تعزیر می‌شدند. آقای حبیب‌الله حکیمی يك نمونه جلسه تعزیر را به شکل زیر توصیف کرد:

زندانی را بر روی تخت می‌خواباندند، مچ‌های دست و پا را به تخت و دو شصت پا را به هم می‌بستند و بر کف پا می‌نواختند و یا مردان را دمر می‌خواباندند و بر بدن لخت آنها می‌زدند که خون جاری می‌شد و روز یا روزهای بعد بر روی همان پای باند پیچی شده یا بدن مجروح دوباره برای گرفتن اقرار شلاق می‌زدند... دژخیمان که همگی به نام عبدالله نامیده می‌شدند و می‌بایست با سرعت کار خود را تمام کنند با همان شلاق‌های آلوده به جان دیگری می‌افتادند و باعث جراحات شدید و عوارض بسیار می‌شدند.

دکتر احمد مظلوم جهرمی که دو ماه در جبهه خدمت کرده بود و او را دستگیر و زندانی کرده بودند، از همان شلاق‌ها بر پشتش نواختند. در اثر آلودگی آن دانه‌های ریز چرکی بر پشتش ظاهر شد. به شوخی به آنها گفت، در جبهه من برای دوستان شما سرنگ یکبار مصرف به کار می‌بردم. شما هم لا اقل می‌خواستید از شلاق یکبار مصرف استفاده کنید. این باعث خنده همگی شد.

جمشید سیاوشی یکی از قربانیان مکرر چنین رفتاری بود. برادر خانم ایشان، فرشید ارجمندی، هنگامی که برای ملاقات ایشان به زندان رفته بود، وضعیت وی را چنین مشاهده کرد: او نمی‌توانست درست راه برود و به سختی قادر به سخن گفتن

^{۲۳۲} جامعه‌ای در تنگنا: شرح مشقات بهائیان شیراز در (دیانتی ممنوع، ۲۰۰۹) و نیز:
<http://www.iranhrdc.org/httpdocs/persian/reports/htm>

بود. کف پاهای او را شلاق زده بودند و ناخن‌های پایش چرک کرده و چند تا از ناخن‌ها هم افتاده بود. او را به بیمارستان زندان منتقل کردند و خیلی امکان داشت که او در زندان از بین برود. به منظور تحت فشار گذاشتن همسر جمشید سیاوشی، برای تغییر دین، مقامات زندان تهدید کردند که آقای سیاوشی را آنقدر شکنجه می دهند تا بمیرد. مأموران پاسدار، آقای سیاوشی را به اطاقی آوردند که در آن همسرش خانم طاهره سیاوشی (ارجمندی)، در حال بازجویی شدن بود. آقای سیاوشی مجبور بود به دو مأمور تکیه کند زیرا دیگر قادر نبود به تنهایی قدم بردارد. از وضعیت ظاهری اش پیدا بود که شکنجه شده بود. پشتش بر اثر شلاق خوردن‌های مکرر چرک کرده بود و زیر ناخنهای پایش پر از خون و چرک بود. وی همچنین در معرض بی خوابیهای بسیار طولانی قرار گرفته شده بود. آقای سیاوشی که دیگر بیش از این قادر به تحمل این سوء رفتارها نبود دوبار تلاش کرد تا با قطعات شکسته کاشی‌های دستشویی زندان خودکشی کند، اما موفق به این کار نشد.

بالاخره به آقای سیاوشی اجازه داده شد که به دیگر بهائیان زندانی بپیوندد. هم سلولی اش، آقای پرویز گهرریز موردی دیگر را بازگو می کند که در آن، آقای سیاوشی که صندوقدار محفل بود، بار دیگر مورد آزار و اذیت قرار گرفت: شبی با هم سلولی خود مزاح و خنده می کردند. این کار از دید پاسداران دور نماند ایشان را به دفتر زندان احضار و تنبیه بدنی بسیار شدیدی وارد ساختند. معمولاً برای ضرب و شتم بهائیان از کابل‌های برق ضخیم توپر و توخالی علاوه بر وسایل دیگر مثل شلاق زنجیر و ترکه، مشت و لگد و دگنگ و توسری و فلک و از این قبیل استفاده می کردند ... در آن شب به همین نحو با جناب سیاوشی رفتار کردند ضمن اینکه بلندگوی زندان را تا آخر باز نمودند که صدای ضربات بلندتر و رساتر به گوش برسد و موجب تضعیف روحیه سایر زندانیان شود. در تمام طول مدت فقط صدای ضربات بود که شنیده می شد و از این بنده خدا هیچ صدایی در نیامد. فقط وقتی اعمال وحشیانه آنان به اتمام رسید و ایشان خودشان را به زحمت به سلول رساندند و خامت حال ایشان و محل ضربات حقیقتاً جگرسوز بود.

خانم طوبی زائرپور که در آبان ۱۳۶۱ دستگیر شده بود، اتهامش این بود که



جمشید و طاهره سیاوشی با هم دستگیر شده و پس از تحمل شکنجه‌های طاقت‌فرسا به فاصله سه ماه اعدام گشتند.

عضو علی البدل (ذخیره) محفل روحانی محلی شیراز است. همچون دیگر اعضا مهم جامعه بهائی، خانم زائرپور را از گروه اصلی بازداشت شدگان جدا نگاه داشتند. وی را در یک سلول کوچک به همراه دیگر زندانیان بند عمومی جای داده بودند. در طی این مدت او را سه روز متوالی برای شکنجه بردند و هر بار ۷۴ ضربه شلاق به کف پا یا پشت وی زدند. خانم جهانپور تعریف می‌کند که:

عترت یکی از هم سلولی‌های غیر بهائی خانم زائرپور، به من گفت که خواهر اختری آمد و خانم زائرپور را برد. خانم زائرپور را شلاق زدند. صبح روز بعد خواهر اختری در آستانه در ظاهر شده خانم زائرپور را صدا کرد. آن موقع ما متوجه شدیم که دوباره دارند او را برای شکنجه می‌برند. وقتی که بازگشت دیدیم که پاهایش خون‌آلود است. روز بعد مجدداً خواهر اختری بازگشت. عترت می‌گفت که روز سوم هنگامی که آمدند تا خانم زائرپور را ببرند، او (عترت) و دوستش مهناز به شدت به گریه افتادند زیرا می‌دانستند که باز هم آمده تا خانم زائرپور را برای شکنجه ببرد. او (عترت) می‌گفت که ما از مشاهده اینکه او به طرز بیرحمانه‌ای شلاق زده شده بسیار پریشان و متأثر بودیم. خانم زائرپور مبتلا به نوعی بیماری بود که از عوارض آن



خونریزی زیر پوست بود و به همین علت خون زیادی از او رفته بود. پاهایش به شدت خون آلود بود و خون حتی از انگشتان و ناخنهای پایش هم بیرون می ریخت. خانم زائرپور پاهایش را با چادرش می پوشاند تا هم سلولهای مجبور به دیدن آنها نباشند. خانم زائرپور به عترت می گفت من می خواهم پاهایم را تکان بدهم، رویت را برگردان تا پاهای من را نبینی. عترت هم چنین گفت: برای این که از سلولشان به دستشویی بروند (سلولهای انفرادی دستشویی ندارند) باید مسافتی را طی می کردند. عترت می گفت که او و دوستش مهناز، از زندانبانان خواهش

می کردند اجازه بدهند که به خانم نصرت یلدائی غفرانی ۵۶ ساله و پسرش، بهرام زائرپور کمک کنند اما آنها اجازه یلدایی، در آخرین جشن تولد بهرام ندادند. عترت هم چنین گفت که او

خودش هم شلاق خورده بود و نیز بعضی از زندانبانان سیاسی دیگر را هم که شلاق خورده بودند دیده بود. اما می گفت که هرگز ندیده بود که کسی را به شدت خانم زائرپور شکنجه داده باشند.

عضو دیگر محفل روحانی محلی شیراز، خانم نصرت یلدائی، وضعیت مشابهی را تحمل نمود. او در آبان ماه ۱۳۶۱ همراه با پسرش بهرام دستگیر شد و فوراً درباره هویت دیگر اعضاء محفل مورد بازجویی قرار گرفت. خانم یلدایی از ذکر نام دیگر اعضاء محفل امتناع ورزید و به این سبب او را به زیرزمین برده و به شدت تازیانه

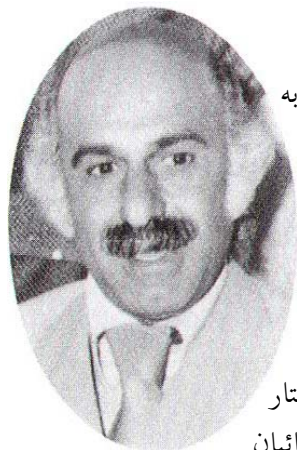
زدند. طی مدتی کوتاه او را چندین بار به اتاق تعزیر برده و به پشت و کف پاهایش شلاق زدند. گفته می‌شد که يك بار در حین تازیانه خوردن بیهوش شد، اما بازجوها به شلاق زدن ادامه دادند که باعث شد زخمهای عمیقی در پشت او به جا ماند. بین پاسداران معمول بود که پس از شلاق زدن به کف پای زندانیان آن‌ها را مجبور می‌کردند که راه بروند. از آنجائی که خانم یلدایی یکی از اعضاء محفل روحانی محلی شیراز بود، مقامات مخصوصاً علاقمند بودند که او را تحت فشار بگذارند تا در رسانه‌های گروهی اعتقادات دینی اش را محکوم و باطل اعلام کرده و علناً بهائیان را به ردّ دین خود و آمدن به اسلام دعوت نماید. بر طبق اظهارات علیا روحی زادگان، خانم یلدایی یکی از جلسات بازجویی اعضاء محفل را بدین صورت شرح داد:

بازجوها در زندان سپاه اعضاء محفل روحانی شیراز از جمله آقایان: یدالله محمودنژاد، دکتر بهرام افغان، عزیزالله محبّ‌پور، حبیب‌الله حکیمی، جمشید سیاوشی را به محل شکنجه‌گاه بردند و در برابر یکدیگر به شدت شکنجه دادند و گفتند شما که عضو محفل روحانی شیراز بودید و اعضاء تشکیلات بهائی را انتخاب می‌کردید، باید اسامی تمام آنها و سایر بهائیان را در اختیار ما بگذارید و باید با ما بیایید خانه بهائیان را به ما نشان دهید.

همان گونه که مشاهدات آقای حبیب‌الله حکیمی به تفصیل شرح می‌دهد، هدف نهایی این جلسات تعزیر این بود که زندانیان را مجبور نمایند تا به جنایات مرتکب نشده اعتراف کنند:

پرونده سازی ابتدایی که در بازجویی به عمل می‌آمد با ضرب و جرح و تهدید و ارباب فراهم می‌شد تا به آنچه که می‌خواهند برسند و اساس پرونده را با ارتباط بین المللی بهائی تشکیل دهند. [یعنی] تشکیلات محلی به ملی و از ملی به بیت‌العدل اعظم و از آن مرجع... به اسرائیل متصل می‌شد... هر يك از یاران که در صدد ارائه دلیل و برهان و مدرك و بیان حقیقت بر می‌آمد به اطاق تعزیر روانه می‌شد و بیرحمانه با کابل و با شلاق... به جانش

می افتادند.^{۲۳۳}



دکتر بهرام افنان یکی از اعضای محفل شیراز، به خاطر نسبت خانوادگی که با خاندان افنان (منسوب به باب) داشت هدف شدیدترین شکنجه‌ها واقع شد تا بلکه تبری کند و اسلام آوردن او در جراید و رادیوها با شادی و پیروزی اعلام گردد. وی برای چندین ماه در سلول جدا از زندانیان دیگر نگهداری می‌شد. نسبت دکتر افنان با خاندان باب باعث شده بود که رفتار خشونت آمیز پاسداران با او حتی شدیدتر از بقیه بهائیان

باشد. بهائیان که گاه اخباری راجع به وضعیت او از زندانیان غیر بهائی می‌شنیدند و از همین طریق بود که اطلاع یافتند دکتر افنان يك بار زیر شلاق سخته کرده است. هم سلولی وی تعریف می‌کرد که روزی وجود مجروح و خونین و پاره شده و بی‌هوش او را به داخل سلول پرتاب کردند. وضع زخم‌ها و پارگی محل کابل‌ها چنان عمیق بود که تنفس برایش با نبودن هوای مناسب در داخل سلول بسیار دشوار بود. دو روز بعد که حالش کمی بهبود یافت دوباره او را به زیر زمین برده و این بار زیر شکنجه دژخیمان سخته دوم دست می‌دهد. وقتی شکنجه‌ها برای درهم شکستن او بی‌ثمر ماند، روی بدن نیمه جانش که با ضربه‌های مفتول مسی شرحه شرحه شده بود گونی آلوده به پهن اسب انداختند. عفونت‌های چرکی دردناک حاصل از این آلودگی و تب شدید جسم دکتر بهرام افنان را تقریباً از پای در آورد. او را ناچار برای معالجه به بیمارستان خارج از زندان بردند.^{۲۳۴}

روز ۱۱ دی ماه ۱۳۶۱ [۱ ژانویه ۱۹۸۳] خبر تیرباران هدایت‌الله سیاوشی اعلام شد. روز ۲ اسفند ۱۳۶۱ [۲۱ فوریه ۱۹۸۳]، در روزنامه خبر جنوب اعلام شد که بنا به اظهار حجّت‌الاسلام قضائی حاکم شرع و رئیس دادگاه انقلاب شیراز، دادگاه

^{۲۳۳} جامعه‌ای در تنگنا: شرح مشقّات بهائیان شیراز در (دیانتی ممنوع، ۲۰۰۹) و نیز: <http://www.iranhrdc.org/httpdocs/persian/reports/htm>

^{۲۳۴} خاطرات همسرش ژینوس افنان و باورقی پیشین.



ردیف بالا - از چپ به راست: مونا محمودنژاد، مهشید نیرومند، سیمین صابری،
 زرین مقیمی ایبانه، اختر ثابت.
 ردیف زیر: از چپ به راست: شیرین (شهین) دلوند، رؤیا اشراقی، عزت اشراقی،
 طاهره سیاوشی، نصرت غفرانی (یلدائی).

فرمان اعدام ۲۲ تن از بهائیان را (بدون ذکر نام آنها) صادر کرده است. این خبر اعتراض شدیدی در محافل بین‌المللی به وجود آورد. اعتراض مزبور بجائی نرسید.^{۲۳۵} در تاریخ ۲۱ اسفند ۱۳۶۱ (۱۲ مارس ۱۹۸۳) یدالله محمودنژاد، رحمت‌الله وفائی هر دو از اعضای محفل روحانی شیراز و نیز خانم طوبی زائرپور عضو علی‌البدل آن محفل تیرباران شدند.

روز ۲۶ خرداد ۱۳۶۲ [۱۶ ژوئن ۱۹۸۳] دکتر بهرام افنان، عبدالحسین آزادی، کوروش حق‌بین، جمشید سیاوشی، بهرام یلدائی (از اعضای محافل شیراز و فارس) و عنایت‌الله اشراقی، جلوی جوخه آتش قرار گرفتند. همه آنان از نخستین ساعت دستگیری تا واپسین لحظه اعدام تحت شکنجه‌های طاقت‌فرسا بودند تا از دیانت بهائی تبری نمایند. هیچگونه دادگاهی برای ایشان تشکیل نشد و کسی جرمی، جز بهائی بودن، برایشان ننوشت.

روز ۲۸ خرداد ۱۳۶۲ [۱۸ ژوئن ۱۹۸۳] ده نفر خانم‌های بهائی شیراز از دختر

^{۲۳۵} برای اعتراض پرزیدنت ریگان به بازداشت این بیگناهان و پاسخ آقای خمینی به او نگاه کنید به کتاب دوم، فصل یازدهم (ص. ۵۷۱).



مونا ۱۷ ساله و پدرش یدالله محمود نژاد
که به فاصله سه ماه اعدام شدند

۱۷ ساله تا زن ۵۴ ساله، که جرمشان تدریس و اداره کلاس‌های تربیت کودکان بهائی بود پس از قریب یکماه زندانی اعدام شدند:

نصرت یلدائی ۵۴ ساله، مادر بهرام یلدائی (که دو روز پیش تیرباران شده بود)، عزت اشراقی ۵۰ ساله، همسر عنایت‌الله اشراقی (که دو روز پیش تیرباران شده بود)، رؤیا اشراقی دختر بیست ساله ایشان، طاهره سیاوشی ۳۲ ساله همسر جمشید سیاوشی (که سه ماه پیش تیرباران شده بود)، مونا محمود نژاد ۱۷ ساله دختر یدالله محمود نژاد (که سه ماه پیش تیرباران شده بود)، زرین مقیمی

۲۴ ساله، شیرین دالوند ۱۹ ساله، اختر ثابت ۱۹ ساله، سیمین صابری ۲۰ ساله، مهشید نیرومند ۱۸ ساله.

در طی بازجویی‌های طولانی و توهین‌آمیز چهار بار به این ده نفر مهلت داده شد که دین بهائی را ترک کنند و به دامن اسلام پناه بیاورند. روز چهارم، که هیچیک از ایشان ورقه‌های آماده برای تبری از آئین خود را امضاء نکردند، حکم اعدام همگی از سوی قاضی و حاکم شرع شیراز به جرم جاسوسی برای اسرائیل صادر شد. ده روز پس از آخرین اعدام‌ها در شیراز، سهیل هوشمند ۲۴ ساله در ۷ تیرماه ۱۳۶۲ [۲۸ ژوئن ۱۹۸۳] به دار آویخته شد.

پس از اعدام ۲۲ بهائی در شیراز (۲۶ و ۲۸ خرداد ۱۳۶۲ [۱۶ و ۱۸ ژوئن ۱۹۸۳]) روزنامه خبر جنوب در شماره ۷۸۲ مورخ ۳ اسفند ۱۳۶۱ مصاحبه‌ای به شرح زیر با حاکم شرع شیراز حجة الاسلام قضائی منتشر ساخت. سخنان حاکم شرع و رئیس دادگاه انقلاب شیراز سند روشنی بر رسوائی ادعای جمهوری اسلامی مبنی بر

جاسوسی بهائیان است و به خوبی نشان می‌دهد که خود نیز به تهمت جاسوسی و نسبت بهائیان با بیگانگان کوچکترین اعتقادی ندارند بلکه هدفشان اجبار ایشان به ردّ بهائیت و آمدن به اسلام است:

حاکم شرع و رئیس دادگاه انقلاب اسلامی شیراز در پاسخ به سؤال خبرنگار ما در مورد حکم اعدام ۲۲ تن از افراد تشکیلات بهائی در شیراز اظهار داشت:

در پاسخ به این سوال باید بگویم که به امید خداوند بزرگ ملت مسلمان ایران که پیاده کننده و پیرو مکتب اهل بیت عصمت و طهارت است انشاءالله به دعای نوح جامه عمل خواهد پوشاند که حضرت نوح عرض می‌کند وَ قَالَ نُوحُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرْنِي يَظْلَمُونَ عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا.^{۲۳۶} ملت ایران بر اساس مکتب قرآن قیام کرد و با اراده الهی اراده کرده است که حکومت خدا را بر روی زمین استقرار دهد. لذا نمی‌توان بهائیان منحرف و بازیچه شیطان و شیطان نماها و ابر قدرت‌ها و عمال آنها و از جمله بیت‌العدل اسرائیل را تحمل نماید. این مساله مسلم است که در جمهوری اسلامی ایرانی برای بهائیت و بهائیان کوچکترین جایی نیست. اینان می‌گویند که ما در هیچ کدام از راه‌پیمائی‌ها علیه طاغوت شرکت نکردیم، شعاری علیه طاغوت ندادیم، در هیچ کدام از رای‌گیری‌های جمهوری اسلامی از اصل تبدیل رژیم منحوس سلطنتی به جمهوری اسلامی تا آخرین آنها که تا بحال صورت گرفته و مجلس خبرگان شرکت نکردیم. چرا که اینها سیاست است و ما از نظر مذهبی دخالت در سیاست را محکوم می‌کنیم ... تذکر می‌دهم ... که تا دیر نشده از بهائیت که عقلاً و منطقاً محکوم است تبری جویند و الا روزی نه چندان دور خواهد رسید که ملت ایران با بهائیان ... به تکلیف شرعی خود عمل خواهد کرد. بهائیان بدانند که

^{۲۳۶} قرآن کریم سوره نوح آیه ۲۷ و ۲۸ «و نوح گفت خدایا بر روی زمین از کافران احدی باقی مگذار، اگر باقی بگذاری بندگان را گمراه می‌کنند و فرزندی جز کافر و فاجر از آنان به ظهور نمی‌رسد».



جمعی از بهائیان شیراز در سوگ شهیدان جامعه‌شان

از منافقین نیرومندتر نبوده و اُمّت حزب‌الله در ریشه‌کنی آنان عاجز نخواهد بود.

حاکم شرع شیراز که ۲۲ زن و مرد بیگناه را از دختر ۱۷ ساله تا پیرمرد ۷۰ ساله بر چوبه دار آویزان ساخته با این مصاحبه مشت خود را باز می‌کند. حکم اعدام بهائیان را می‌دهد چون آنان شرکت در راه‌پیمائی و رفراندم را سیاست می‌دانسته‌اند. از سوی دیگر بهائینی را که جرمشان عدم شرکت در سیاست بوده به بازیچه بودن در دست ابرقدرت‌ها، شیطان‌ها و شیطان‌نماها محکوم می‌کند.

جاسوسی که عمری به دروغ و تزویر و خیانت بسر آورده چگونه است که در مقابل قاضی شرعی که می‌خواهد حکم اعدام او را امضاء کند تزویر به کار نمی‌برد و برای نجات جان خود به دروغی مصلحتی اظهار نمی‌دارد که در تمام راه‌پیمائی‌ها شرکت جسته و در همه انتخابات رای داده است؟ آیا می‌توان ثابت کرد در راه‌پیمائی‌ها و انتخاباتی که میلیون‌ها شرکت می‌جویند چه کسی شرکت جسته و چه کسی شرکت نجسته است؟ این که بهائیان با سربلندی حقیقت را به قاضی می‌گویند، آیا می‌تواند به هیچ چیز دیگر جز صداقت و راست‌کرداری ایشان تعبیر شود؟ و آیا شخصی این چنین که جان خود را بر راستگویی می‌گذارد می‌تواند جاسوس و بازیچه دست این و

آن باشد، کاری که اساسش بر تزویر و ریا و دروغ نهاده شده است؟
اما قاضی شرع و رئیس دادگاه انقلاب شیراز حرف اصلی خود را در جمله بعد زده است و پس از تهدید به کشتار و نابودی بهائیان، فقط می‌خواهد که ایشان از دین خود تبری کنند و مسلمان شوند. هیچ جای جهان دیده نشده که جاسوسی با تبری از دین خود بخشوده شود و از جلوی جوخه آتش به خانه و کاشانه خویش باز گردد؟

مصاحبه قاضی شرع شیراز، که تکرار سخنان تمامی قاضیان شرع جمهوری اسلامی هنگام صدور حکم اعدام بهائیان است، دلیلی است محکم بر بی‌پایگی تهمت جاسوسی و سخافت تهمت ارتباط با انگلیس و روس و امریکا و صهیونیسم و فراماسونری بر این گروه از مردم ایران.^{۲۳۷}

فعالیت‌های بهائی ستیزی در سراسر کشور

دولت جمهوری اسلامی روستائیان بهائی را نیز برای تبری از بهائیت تحت فشارهای شدید قرار داد و کوشش کرد دهات و مناطقی که کلاً یا اکثریت مردم آن بهائی بودند بکلی از سکنه بهائی خالی نماید. در سنگسر، سیستان (آذربایجان)، چندین ده در اطراف قزوین و دیگر نقاط بهائی نشین، روستائیان بهائی مورد سخت‌ترین آزارها قرار گرفتند. در فارس و مازندران تاراج خانه‌های بهائیان، ضرب و شتم ایشان و سوزاندن احشام و محصولاتشان امری عادی شد. در اوایل تیرماه ۱۳۶۲ [اواخر ژوئن ۱۹۸۳]، در قریه ایوال نزدیک ساری بیش از ۱۳۰ بهائی را، از زن و مرد و کودک، سه شبانه‌روز بدون غذا و آب در میان بیابان محاصره کردند و وقتی مطمئن شدند که نمی‌توانند آنان را با زور به تبری مجبور کنند اجازه دادند که به خانه‌هایشان بازگردند. ولی همان شب (۱۰ تیر ۱۳۶۲ [۱ ژوئیه ۱۹۸۳]) به آنان حمله‌ور شدند و بهائیان ناچار به جنگل‌ها فرار کردند.

در طول مرداد، شهریور و مهر ماه ۱۳۶۲ [اوت - نوامبر ۱۹۸۳] ده‌ها بهائی در

^{۲۳۸} برای مشروح جریان دستگیری، بازجویی‌ها، شکنجه‌ها و اعدام بهائیان شیراز نک: (دیانتی ممنوع: ۲۰۰۹).

سراسر کشور بازداشت و زندانی شدند و یا به خاش و دیگر نقاط تبعید گشتند.^{۲۳۸} بازداشت هر فرد منجر به مصادره خانه و اموال شخص مزبور و آواره شدن زن و فرزندش می‌گردید.

انحلال تشکیلات بهائی

در تاریخ ۷ شهریور ۱۳۶۲ [۲۹ اوت ۱۹۸۳] دادستان کل انقلاب، سید حسین موسوی تبریزی، ضمن مصاحبه‌ای تمام فعالیت‌های جمعی و تشکیلات بهائی را ممنوع و غیرقانونی اعلام داشت. وی گفت:

[بهائیان] جاسوسی می‌کنند برای دیگران و تحریک و اخلال در بعضی کارها می‌کنند... این مسائل باعث شده که ما همین الان اعلام کنیم که تمام فعالیت‌های جمعی و تشکیلاتی بهائیت در ایران ممنوع و تا حال هم ممنوع بوده و دولت اسلامی ایران و قانون اساسی اینها را به رسمیت نشناخته [است]... من امروز اعلام می‌کنم که به خاطر این خرابکاری‌ها و خلاف‌کاری‌ها که در تشکیلات بهائیت انجام می‌شود این تشکیلات از نظر دادستانی انقلاب در جمهوری اسلامی محارب و توطئه‌گر شناخته می‌شود و فعالیت به نفع آن‌ها به هر طریقی باشد ممنوع است. حالا اگر کسی خودش بهائی است و اعمال مذهبی خودش را انجام می‌دهد طبق اعتقاد خودشان، دیگران را در رابطه با بهائیت دعوت نمی‌کند، ما با آنها کار نداریم. نه تنها اعدام نمی‌کنیم بلکه زندان هم نمی‌کنیم. فعالیت‌ها در داخل اجتماعات می‌تواند داشته باشد.^{۲۳۹}

دادستان طبق معمول هیچ نمونه و شاهی از «تحریک و اخلال در کارها» و «خرابکاری‌ها و خلاف‌کاری‌ها» که مبنای تصمیم او و دولت انقلابی بود به دست

^{۲۳۸} مجله پیام بهائی، شماره ۴۷، سپتامبر ۱۹۸۳ و شماره‌های بعدی اسامی همه دستگیر شدگان را آورده است.

^{۲۳۹} کیهان هوایی ۱۳۶۲/۶/۳۰، پیام بهائی، شماره ۴۸، اکتبر ۱۹۸۳.

نداد و مستند قانونی این کار را نیز اعلام ننمود. با این همه، محفل ملی بهائیان ایران در آخرین پیامی که برای بهائیان ایران فرستاد به متابعت از اصل وفاداری و اطاعت از حکومت، تمامی تشکیلات بهائی را تعطیل اعلام نمود و هم‌زمان از بهائیان خواست که کماکان اعتقادات وجدانی و ایمانی خود را انکار نمایند.^{۲۴۰}

بدین ترتیب سومین محفل روحانی ملی و حدود ۴۰۰ محفل محلی منحل شد و بر اساس مصاحبه دادستان هر نوع فعالیت برای انتشار افکار بهائی و تبلیغ این آیین غیر قانونی محسوب گردید.

هم‌زمان با ارسال نامه به بهائیان ایران مبنی بر تعطیل تشکیلات، محفل ملی نامه سرگشاده‌ای در زمینه دستور دادستان انقلاب نگاشت. در این نامه که برای ۲۰۰۰ تن افراد سرشناس و عالی‌رتبه رژیم نیز فرستاده شد، ضمن قبول تصمیم دولت مبنی بر تعطیل تشکیلات بهائی، از جمهوری اسلامی درخواست گردید که دست از ظلم و ستم به بهائیان و دستگیری و زندان و شکنجه و اعدام ایشان بردارد. در این نامه دلایل متعدد از واهی بودن اتهاماتی که بهائیان می‌زدند آمده و می‌نویسد: «خداوند می‌داند - و هم‌چنین مقامات - که تنها جرمی که این افراد بیگناه متهم به آن هستند اعتقادات آنهاست ... چگونه یک پیرمرد ۸۵ ساله یزدی که هرگز از ولایت خود خارج نشده می‌تواند جاسوس باشد؟ چگونه دانش‌آموزان، زنان خانه‌دار، دختران جوان بیگناه، مردان و زنان پیر می‌توانند جاسوس باشند؟... چه مدارک و اطلاعات سری از ایشان بدست آمده؟ چه ابزار جاسوسی از آن‌ها بدست آمده است؟...»^{۲۴۱}

انحلال تشکیلات فشار بر جامعه بهائی را کم نکرد بلکه مقدمه‌ای برای تنگ‌تر ساختن زندگی بر بهائیان و فلج ساختن جامعه با آزار و دستگیری و ایجاد وحشت و ترس بین ایشان بود. تا اواسط سال ۱۳۶۲، بیش از ۷۵۰ تن از بهائیان بدون هیچ اتهامی دستگیر شدند. تنها جرم ایشان عضویت در محافل سابق و یا تشکیلاتی بود که حال وجود نداشت (*Baha'i World* 1994: 210).

^{۲۴۰} آخرین پیام محفل روحانی ملی ایران به یاران آن سامان ۶/۱۲/۶۲ [۳ سپتامبر ۱۹۸۳]، پیام بهائی شماره ۴۹، نوامبر ۱۹۸۳.

^{۲۴۱} برای آگاهی از متن کامل نامه نگاه کنید به پیام بهائی، شماره ۵۰، دسامبر ۱۹۸۳.

دستگیری و اعدام اعضای سومین محفل ملی بهائیان ایران

در طول چند ماه هفت تن عضو سابق سومین محفل ملی بشرح زیر دستگیر و اعدام شدند:

۱ - مهندس جهانگیر هدایتی از خاندانی زردشتی تبار که تحصیلات خود را در ایران و انگلستان به پایان آورده بود پیش از انقلاب عضو هیأت مدیره شرکت مصادره شده نونهالان بود. در سال ۱۹۸۲ به عضویت سومین محفل ملی انتخاب شد و این خدمت را تا زمان انحلال محفل ادامه داد. هدایتی در ۹ تیرماه ۱۳۶۳ [۳۰ ژوئن ۱۹۸۴] دستگیر شد و مدت یازده ماه در زندان انفرادی مورد شکنجه‌های جانکاه قرار گرفت. از او می‌خواستند که در تلویزیون از دین بهائی تبری کند، به اسلام ایمان بیاورد و یا به دیانت زردشتی بازگردد. در این مدت، تمام تلاش‌های همسرش برای دیدار با او بی نتیجه ماند. فقط یک بار آن هم برای یک دقیقه به او اجازه ملاقات در زندان اوین دادند. تنها چیزی که توانست به زنش بگوید این بود: نگران مباش حال من خوب است. هنگامی که همسر او روز ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۴ [۱۹ مه ۱۹۸۵] بار دوم برای ملاقاتش به زندان رفت به او گفتند شوهرت پنج روز پیش اعدام گردید.

(*Baha'i World* 1994: 205)

۲ - شاپور مرکزی عضو دیگر محفل ملی از اعضای فعال جامعه بهائی بود و سوابق فراوانی در تربیت اطفال و بالابردن سطح معلومات جامعه بهائی در دهات و شهرهای مختلف داشت. وی در شهریور ۱۳۶۳ [سپتامبر ۱۹۸۴] دستگیر شد و مورد شکنجه فراوان واقع گشت. قفسه سینه او را شکستند و به یکی از چشمانش چنان آسیبی وارد آوردند که تقریباً بینائی خود را از دست داد. از او می‌خواستند به جاسوسی خود و وجود شبکه‌های جاسوسی در جامعه بهائی اعتراف کند. شاپور مرکزی در روز ۳ مهر ۱۳۶۳ [۲۵ سپتامبر ۱۹۸۴] اعدام شد.^{۲۴۲}

(*Baha'i World* 1994: 208)

۳ - احمد بشیری در تیرماه ۱۳۶۳ دستگیر و پس از پانزده ماه زندان همراه با

^{۲۴۲} پیام بهائی، شماره ۶۱، نوامبر ۱۹۸۴.

شکنجه برای اعتراف به جاسوسی، در ۱۰ آبان ۱۳۶۳ [۱ نوامبر ۱۹۸۴] اعدام گردید^{۲۴۳} (*Baha'i World* 1994: 211).

۴ - دکتر فرهاد اصدقی که تا زمان انحلال محفل ملی سوم در سمت خود فعال بود. چون می‌دانست در صدد دستگیری او هستند پس از انحلال محفل مخفی شد. سرانجام در خرداد ۱۳۶۳ دستگیر و در ۲۸ آبان ۱۳۶۳ [۱۹ نوامبر ۱۹۸۴] پس از چهار ماه زندانی و شکنجه اعدام گردید.

۵- فرید بهمردی، بهائی زردشتی تبار، عضو دیگر محفل ملی سوم پس از دستگیری مدت ۲۲ ماه در زندان اوین مورد آزار و شکنجه قرار گرفت. از این مدت نه ماه آن در زندان انفرادی گذشت. در تاریخ ۱۹ تیرماه ۱۳۶۵ [۱۰ ژوئیه ۱۹۸۶] بدون آن که هرگز به او اجازه ملاقات با کسی دهند اعدام گردید و جسدش شبانه در قبرستان کفرآباد دفن شد. علت واقعی مرگ او که اعدام یا بر اثر شکنجه بود نامعلوم است.

۶ - اردشیر اختری توسط چهار تن از گروه ضربت اوین سپاه پاسداران در ۲۰ شهریور ۱۳۶۳ [۱۱ سپتامبر ۱۹۸۴] در خانه‌اش دستگیر شد. وی پس از سه سال تحمّل زندان در تاریخ ۶ مهر ۱۳۶۵ [۲۸ سپتامبر ۱۹۸۶] اعدام گردید.

۷ - امیر حسین نادری نیز هم‌زمان با اردشیر اختری دستگیر شد و پس از سه سال زندان و تحمّل شکنجه در زندان‌های گوهر دشت و اوین در تاریخ ۶ مهر ۱۳۶۵ [۲۸ سپتامبر ۱۹۸۶] اعدام گردید (*Baha'i World* 1994: 385).

اسامی کامل بهائیان که در این دوره از انقلاب به شهادت رسیده‌اند در پایان این بخش آورده‌ایم.

نگاهی به سرکوب، آزار و کشتار بهائیان

آزار و کشتار بهائیان از همان آغاز در خارج از ایران با دقت از سوی پژوهشگران حقوق بشر دنبال می‌شد و تشابه آن با آزارها و کشتارهای مشابه در تاریخ اروپا یا آسیا

^{۲۴۳} پیام بهائی، شماره ۶۱، نوامبر ۱۹۸۴.

بررسی می‌گردید. برخی کشتار بهائیان را با اصطلاحاتی مانند «از بین بردن، نابود ساختن، ریشه‌کن کردن، کوشش در نسل‌کشی»^{۲۴۴} و نظایر آن تعبیر کرده‌اند. و حتی در نشریات مربوط به نسل‌کشی و یا نسل‌براندازی^{۲۴۵} از زوایای گوناگون مورد بررسی قرار داده‌اند (Affolter 2005: 75-114; Momen 2005a: 222-41). با این حال «جامعه بهائی هرگز به طور رسمی دولت ایران را متهم به اقدام در نسل‌کشی ایرانیان بهائی ننموده است» (Ghanea 2002: 118).

دکتر رضا افشاری استاد حقوق بشر معتقد است کشتار بهائیان و آزار ایشان در ایران نه نیاز به برنامه‌ای داشت و نه طرح دقیق منظّمی را دنبال می‌کرد. حمله به بهائیان فقط به این خاطر عملی بود که برنامه هماهنگی نداشت. تنها عامل آن، اقدامات ویرانگرانه و زیانبار ملّایان مخصوصاً آخوندهای طبقه متوسط و پائین بود. ملّایان ضد بهائی در توطئه‌ای موزیانه که سراسر کشور را فرا می‌گرفت دست به مبارزه‌ای زدند که شناختن و به سؤال کشیدن عاملان آن بسیار مشکل بود و هیچ مقام بالاتری نمی‌توانست با آن مخالفتی داشته باشد (Afshari 2008: 239). افشاری نتیجه‌گیری روزنامه‌نگار انگلیسی جان سیمپسون John Simpson را شاهد می‌آورد. وی پس از اقامت در ایران در ۱۳۵۸ [۱۹۷۹] و ۶-۱۳۶۵ [۸۷-۱۹۸۶]، با اشاره به نخستین ۵ سال از عمر رژیم جمهوری اسلامی که خطرناک‌ترین سال‌ها برای بهائیان بود، نوشت: «به مانند بسیاری چیزهای دیگر در ایران، بهائی ستیزی نه به طور رسمی سازماندهی می‌شود و نه به طور رسمی محکوم می‌گردد. کار در دست ملّایان تندرو و تجاوزگر و کمیته‌های محلی است و هیچ اقدامی برای مهار کردن آن صورت نمی‌پذیرد» (Simpson 1988: 216).

دو اظهار نظر بالا نباید این توهم را پیش آورد که «ملّایان ضد بهائی» و «کمیته‌های محلی» خارج از حیطه دولت عمل می‌کردند. ملّایان ضد بهائی همواره بالاترین مشاغل رژیم جمهوری اسلامی را در اختیار داشته و دارند و کمیته‌های محلی چیزی جز دست تجاوزگر دولت نبود که به صورت مشتی افراد پر عقده و

²⁴⁴ Extermination, elimination, calculated attempt at genocide

²⁴⁵ Genocide Journals

کینه‌جو چون گرگی که در گله بیافتد به جان مردم ایران افتادند و از هیچ قانون‌شکنی و جنایتی روگردانی ننمودند.

تعداد بهائیان که به چوبه دار آویخته شدند یا جلوی جوخه‌های آتش قرار گرفتند در بین سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۶ [۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶] به رقم ۱۷۷ رسید و از آن پس تا سال ۱۳۷۹ [۲۰۰۰] سیر نزولی یافت. در همین سال‌ها بود که تقریباً تمامی املاک و مؤسسات بهائی توقیف شد، کارمندان بهائی از کار اخراج شدند، دانشجویان بهائی را از دانشگاه‌ها بیرون راندند، و ده‌ها هزار بهائی را آواره و بی‌خانمان ساختند.

با این حال باید علت کشتار بهائیان را در زندان‌های رژیم از زوایای گوناگون بررسی نمود. پژوهش دکتر افشاری نشان می‌دهد تعداد بهائیان که در سال‌های بحرانی اولیه اعدام شدند در تناسب با اعدام دیگر زندانیان سیاسی و عقیدتی بود که به شمار فراوان جلوی جوخه‌های آتش قرار می‌گرفتند. با تشدید بحران‌های سیاسی، مثل دوران مبارزه با مجاهدین خلق و یا برکناری بنی‌صدر از سمت ریاست جمهور، تعداد کشتارهای سیاسی افزونی گرفت و در گردباد توفنده‌ای که محیط مخوف زندان‌ها را همراه با صدای رگبار مسلسل‌ها در خود می‌پیچید تعداد بهائیان که جلوی جوخه آتش قرار گرفتند هم‌گام با تعداد سایر اعدام شدگان بالا می‌رفت.

از خرداد ۱۳۶۰ [ژوئن ۱۹۸۱] تا تقریباً اواخر ۱۳۶۳ [پایان سال ۱۹۸۴]، یعنی دوره‌ای که بیشترین مخالفان سیاسی در تاریخ ایران به قتل رسیدند، تعداد بهائیان که اعدام شدند و یا جلوی جوخه آتش قرار گرفتند ۱۳۲ نفر بود. در دو ماه تابستان ۱۳۶۰ [۱۹۸۱] که دوران پر تشنج قبل و بعد از عزل بنی‌صدر بود ۲۴ بهائی به قتل آمدند^{۲۴۶} دلیل این افزایش نه تنها ضعف و ناتوانی بنی‌صدر، بلکه ایجاد مشکلات داخلی و بین‌المللی برای تضعیف بیشتر او بود. با آرام شدن محیط سیاسی در سال ۱۳۶۴ [۱۹۸۵] این تعداد به ۷ نفر تنزل پیدا کرد.

(Afshari 2008: 247-8)

عواملی که پشت سر کشتار بهائیان در زندان‌های رژیم قرار داشت بکلی متفاوت

^{۲۴۶} بهائیان که در تمام دوران بنی‌صدر به قتل آمدند به ۵۷ تن بالغ می‌گردند.

از دلایل ملایان سنگ‌دل برای نابود ساختن اعضای سازمان مجاهدین خلق و گروه‌های چپ بود. بهائیان نه قصد براندازی رژیم را داشتند و نه اسلحه به دست گرفته بودند. رنج‌ها و بلاهائی که از سوی جمهوری اسلامی بر سر جامعه بهائی ایران آمد و زخم کهنه یکصد و پنجاه ساله آزارهای دینی را تازه کرد، اگر چه برچسب جاسوسی و ارتباط با اسرائیل و صهیونیسم داشت، در واقع برای رژیم فاقد انگیزه سیاسی و امنیتی بود. به عقیده دکتر افشاری جو و محیط پربحران آن سال‌ها بود که به عوامل ضد بهائی رژیم امکان داد برای وارد آوردن مهلک‌ترین ضربه‌ها به بهائیت به سرعت بهره‌برداری کنند و از هرج و مرج اوضاع در این راستا برای نابودی جامعه بهائی سود برند (Afshari 2008: 249).

بهائیان در بازپرسی‌ها و دادگاه‌ها با سربلندی ایمان خود را به دین بهائی اعلام می‌کردند، بدون پنهان کاری و پرده‌پوشی آنچه مربوط به زندگانی و ایمان و عضویت ایشان در جامعه بهائی بود بیان می‌داشتند و این مرگ‌ها را با شجاعت می‌پذیرفتند. برخی طناب دار را می‌بوسیدند و برخی وصیت می‌کردند که بین قاتلان نشان شیرینی تقسیم شود. همین افراد اگر با یک توبه ظاهری اسلام می‌آوردند از پای چوبه دار روانه خانه خود می‌شدند و تمام سوابق «جاسوسی» ایشان از یاد می‌رفت.

دکتر افشاری نقش محافل بین‌المللی و سازمان‌های حقوق بشر جهانی را در تقلیل اعدام بهائیان مورد تردید قرار می‌دهد و سال ۱۳۶۰ [۱۹۸۱] را مثال می‌آورد که علیرغم بالا گرفتن تعداد اعدام‌ها، تلاش‌های سازمان‌های بین‌المللی در این راه بجائی نرسید. به نظر او مشکل می‌توان ملایان را اصولگرا، فناتیک و دشمن بهائیان دانست و در عین حال انتظار داشت که افرادی با این طرز تفکر به اخطارهای سازمان حقوق بشر و سازمان ملل متحد در مورد حقوق بشر احترام بگذارند. فقط از سال ۱۹۸۹ به بعد بود که به خاطر تغییر شرایط داخلی، رژیم مجبور به بازنگری به وضع خود شد و نسبت به قطعنامه‌های کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد عکس‌العملی [مثبت] نشان داد (Afshari 2008: 249).

در تمام آن سال‌های پربحران، جامعه بهائی ایران کوشش کرد تا با ارسال نامه‌ها و بیانیه‌های گوناگون حقایق را برای زمامداران جدید روشن سازد و در مقابل این

اتهامات و یورش‌ها صدای خود را به گوش این و آن برساند. صدها تن از جوانان بهائی با شجاعتی بی‌نظیر، این بیانیه‌ها را به دست افراد موثر و حتی بالاترین مقامات انقلابی می‌رساندند و هرگاه فرصتی می‌یافتند با آنان به گفتگومی نشستند. در همان هفته‌های اول بازگشت آقای خمینی به ایران، یعنی در ماه بهمن ۱۳۵۷، [فوریه ۱۹۷۹]، نمایندگان بهائیان در شیراز و مشهد و قم و دیگر شهرها با مجتهدین عالی رتبه آن شهرها ملاقات نمودند. بسیاری از این ملاقات‌ها در زمینه تدوین قانون اساسی جدید جمهوری اسلامی بود تا بهائیان نیز از حقوق قانونی بهره‌مند باشند. هیچ یک از بلندپایگان رژیم، حتی آنان که با بهائیان ابراز همدردی می‌نمودند تضمینی برای امنیت جامعه بهائی و اینکه در قانون اساسی جدید حقوقی به ایشان اعطاء شود ندادند.^{۲۴۷}

کوتاه سخن آن که در جریان انقلاب، در دوران تغییر رژیم و هنگامی که سرانجام دولت اسلامی توانست خود اوضاع را در دست بگیرد وضع بهائیان هر روز از روز پیش وخیم‌تر شد. عکس‌العمل بهائیان، دادخواهی از طریق مراجع قانونی بود. در عین حال از این که با پیروی از تعالیم دینشان، دشمنی بیشتر رژیم را برای خود بخزند بیمی به خود راه نمی‌دادند. بهائیان در فراندن عمومی که ابتدای انقلاب برای تغییر رژیم از سلسله پهلوی به جمهوری اسلامی برگزار شد شرکت نجستند و آن را در تضاد با «عدم مداخله در سیاست» که یکی از اصول آئینشان بود دانستند. عدم شرکت بهائیان در فراندن در جراید آن روز انعکاس یافت و بهانه تازه‌ای به دست بهائیان ستیزان داد.^{۲۴۸}

^{۲۴۷} نگاه کنید به کتاب دوم فصل یازدهم، پایگاه‌های آیات عظام در مقابل دیانت بهائی.
^{۲۴۸} فراندن تغییر رژیم سلطنتی به جمهوری اسلامی در روزهای ۱۰ و ۱۱ فروردین ۱۳۵۸ [۳۰ و ۳۱ مارس ۱۹۷۹] برگزار شد و شرکت کنندگان که بایستی ورقه‌های بله یا نه در صندوق‌ها بیاندازند با اکثریت ۹۸/۲ درصد به آن رأی موافق دادند، بدون آنکه بدانند منظور از جمهوری اسلامی چه نوع حکومتی است. گفتنی است که بهائیان در همه‌پرسی زمان شاه در مورد حزب رستاخیز ملت ایران نیز شرکت نجستند و از عضویت آن حزب که برای همه مردم ایران اجباری اعلام شده بود، به خاطر سیاسی بودن آن کار، سر باز زدند.

نام بهائیان که از آغاز انقلاب تا زمان حاضر کشته شده‌اند

۱۳۵۷ [۱۹۷۸] در ماه‌های انقلاب

۱. احمد اسمعیلی (اهرم)
۲. ذبیح‌الله حقیقی (جهرم)
۳. میر محمد عزیزی (خورموج)
۴. حاتم روزبهی (بویر احمد)
۵. جان علی روزبهی (بویر احمد)
۶. شیر محمد دست‌پیش (بویر احمد)
۷. صفت‌الله فهندژ (شیراز)
۸. عوض‌گل فهندژ (شیراز)
۹. پرویز افنانی (میاندوآب)
۱۰. خسرو افنانی (میاندوآب)

۱۳۵۸ [۱۹۷۹-۸۰] دوران نخست وزیری مهندس بازرگان

۱۱. ابراهیم معنوی (حصار)
۱۲. حسین شکوری (اشنویه)
۱۳. محمد موحد (تهران)
۱۴. بهار وجدانی (مهاباد)
۱۵. علی ستارزاده (بوکان)
۱۶. علی مراد داودی (تهران)
۱۷. عظمت‌الله فهندژ (شیراز)
۱۸. روحی روشنی (تهران)

بهمن ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۶۰ [فوریه ۱۹۸۰ تا ژوئن ۱۹۸۱]
دوران ریاست جمهوری بنی صدر و نخست وزیری علی رجائی

۱۹. حبیب الله پناهی (ارومیه)
۲۰. عبدالحسین تسلیمی (تهران)
۲۱. هوشنگ محمودی (تهران)
۲۲. ابراهیم رحمانی (تهران)
۲۳. حسین نجی (تهران)
۲۴. منوهر قائم مقامی (تهران)
۲۵. عطاء الله مقرّبی (تهران)
۲۶. یوسف قدیمی (تهران)
۲۷. بهیه نادری (تهران)
۲۸. کامبیز صادق زاده (تهران)
۲۹. یوسف عباسیان (تهران)
۳۰. حشمت الله روحانی (تهران)
۳۱. غلامحسین اعظمی (تهران)
۳۲. بدیع الله یزدانی (تهران)
۳۳. علی اکبر معینی (تهران)
۳۴. علی اکبر خرسندی (تهران)
۳۵. پرویز بیانی (تهران)
۳۶. میراسدالله مختاری (اندرون)
۳۷. حسن اسمعیل زاده (سنندج)
۳۸. یوسف سبحانی (تهران)
۳۹. فرامرز سمندری (تبریز)
۴۰. یدالله آستانی (تبریز)
۴۱. علی داداش اکبری (رشت)
۴۲. یدالله محبوبیان (تهران)

۴۳. ذبیح الله مؤمنی (تهران)
 ۴۴. نورالله اخترخاوری (یزد)
 ۴۵. محمود حسن زاده (یزد)
 ۴۶. عزیزالله ذبیحیان (یزد)
 ۴۷. فریدون فریدانی (یزد)
 ۴۸. عبدالوهاب کاظمی منشادی (یزد)
 ۴۹. جلال مستقیم (یزد)
 ۵۰. علی مطهری (یزد)
 ۵۱. رضا فیروزی (تبریز)
 ۵۲. محمد حسین معصومی (نوک، بیرجند)
 ۵۳. شکر نساء معصومی (نوک، بیرجند)
 ۵۴. بهروز سنائی (تهران)

۱۹۸۱م.

۵۵. منوچهر حکیم (تهران)
 ۵۶. مهدی انوری (شیراز)
 ۵۷. ذبیح الله دهقانی (شیراز)
 ۵۸. نورانیه یارشاطر (تهران)
 ۵۹. یدالله وحدت (شیراز)
 ۶۰. ستار خوشخو (شیراز)
 ۶۱. احسان الله مهدی زاده (شیراز)
 ۶۲. سهراب (محمد) حبیبی (همدان)
 ۶۳. حسین خاندل (همدان)
 ۶۴. طرازالله خزین (همدان)
 ۶۵. فیروز نعیمی (همدان)
 ۶۶. ناصر وفائی (همدان)

۶۷. سہیل (محمد باقر) حبیبی (ہمدان)
 ۶۸. حسین مطلق (ہمدان)
 ۶۹. بزرگ علویان (تہران)
 ۷۰. ہاشم فرنوش (تہران)
 ۷۱. فرهنگ موذت (تہران)
 ۷۲. مسیح فرهنگی (تہران)
 ۷۳. بدیع اللہ فرید (تہران)
 ۷۴. ید اللہ پوستچی (تہران)
 ۷۵. ورقا تیبانیان (تہران)

مرداد ۱۳۶۰ تا شہریور ۱۳۶۰ [۱ اوت ۱۹۸۱ تا ۳۰ اوت ۱۹۸۱]
 دوران ریاست جمہوری محمد علی رجائی و نخست وزیر آیت اللہ باہنر

۷۶. کمال الدین بخت آور (مشہد)

۷۷. نعمت اللہ کاتب پور شہیدی (مشہد)

۷۸. اللہ وردی میثاقی (تبریز)

۷۹. منوچہر خاضعی (تبریز)

۸۰. عبدالعلی اسدیاری (تبریز)

۸۱. حسین اسد اللہ زادہ (تبریز)

۸۲. اسمعیل زہتاب (تبریز)

۸۳. پرویز فیروزی (تبریز)

۸۴. مہدی باہری (تبریز)

۸۵. حبیب اللہ تحقیقی (تبریز)

۸۶. منصور دخیلی (تبریز)

۸۷. حسین رستگار نامدار (تہران)

۸۸. حبیب اللہ عزیزی (تہران)

شهریور تا آبان ۱۳۶۰ [سپتامبر ۱۹۸۱ تا اکتبر ۱۹۸۱]
نخست‌وزیری آیت‌الله مهدوی کنی

۸۹. عطاء‌الله روحانی (داران، اصفهان)

۹۰. احمد رضوانی (داران، اصفهان)

۹۱. گشتاسب ثابت راسخ (داران، اصفهان)

۹۲. عزت عاطفی (داران، اصفهان)

۹۴. بهمن عاطفی (داران، اصفهان)

مهر ۱۳۶۰ تا مرداد ۱۳۶۸ [اکتبر ۱۹۸۱ تا اوت ۱۹۸۹]
ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای و نخست‌وزیری میر حسین موسوی

۹۴. یدالله سپهرارفع (تهران)

۹۵. کامران صمیمی (تهران)

۹۶. ژینوس محمودی (تهران)

۹۷. محمود مجذوب (تهران)

۹۸. جلال عزیزی (تهران)

۹۹. مهدی امین امین (تهران)

۱۰۰. سیروس روشنی (تهران)

۱۰۱. عزت‌الله فروهی (تهران)

۱۰۲. قدرت‌الله روحانی (تهران)

۱۹۸۲ م.

۱۰۳. کوروش طلائی (تهران)

۱۰۴. خسرو مهندسی (تهران)

۱۰۵. اسکندر عزیزی (تهران)

۱۰۶. فتح‌الله فردوسی (تهران)

۱۰۷. عطاء الله یاوری (تهران)
۱۰۸. شیوا اسدالله زاده (تهران)
۱۰۹. شیدرخ امیر کیا بقا (تهران)
۱۱۰. ابراهیم خیرخواه (بابلسر)
۱۱۱. حسین وحدت حق (تهران)
۱۱۲. احسان الله خیامی (ارومیه)
۱۱۳. عزیزالله گلشنی (مشهد)
۱۱۴. عسکر محمدی (رحیم خان)
۱۱۵. محمود فروهر (کرج)
۱۱۶. اشراقیه فروهر (کرج)
۱۱۷. بدیع الله حق پیکر (کرج)
۱۱۸. آگاه الله تیزفهم (ارومیه)
۱۱۹. جلالیه مشتعل اسکویی (ارومیه)
۱۲۰. ایران رحیم پور (خمرائی) (دزفول)
۱۲۱. سعدالله بابازاده (خانی آباد)
۱۲۲. نصرالله امینی (خانی آباد)
۱۲۳. محمد منصوری (قزوین)
۱۲۴. جدیدالله اشرف (قزوین)
۱۲۵. محمد عباسی (قزوین)
۱۲۶. منوچهر فرزانه مؤید (قزوین)
۱۲۷. منوچهر وفائی (تهران)
۱۲۸. عباسعلی صادق پور (شیراز)
۱۲۹. علی نعیمیان (ارومیه)
۱۳۰. حبیب الله اوجی (شیراز)
۱۳۱. ذبیح الله احراری (شیراز)
۱۳۲. حسین نیری اصفهانی (اصفهان)

۱۳۳. گلدانه یوسفی علی پور (ساری)

۱۹۸۳ م.

۱۳۴. هدایت سیاوشی (شیراز)

۱۳۵. یدالله محمود نژاد (شیراز)

۱۳۶. رحمت الله وفائی (شیراز)

۱۳۷. طوبی زائر پور (شیراز)

۱۳۸. جلال حکیمان (تهران)

۱۳۹. سهیل صفائی (اصفهان)

۱۴۰. بهرام افنان (شیراز)

۱۴۱. ابوالحسین آزادی (اکبرآباد، فارس)

۱۴۲. کوروش حق بین (مرو دشت، فارس)

۱۴۳. عنایت الله اشراقی (شیراز)

۱۴۴. جمشید سیاوشی (شیراز)

۱۴۵. بهرام یلدائی (شیراز)

۱۴۶. شهین (شیرین) دلوند (شیراز)

۱۴۷. عزت جنمی اشراقی (شیراز)

۱۴۸. رؤیا اشراقی (شیراز)

۱۴۹. مونا محمود نژاد (شیراز)

۱۵۰. زرین مقیمی ایبانه (شیراز)

۱۵۱. مهشید نیرومند (شیراز)

۱۵۲. سیمین صابری (شیراز)

۱۵۳. طاهره ارجمندی سیاوشی (شیراز)

۱۵۴. اختر ثابت (شیراز)

۱۵۵. نصرت غفرانی یلدائی (شیراز)

۱۵۶. سهیل هوشمند (شیراز)

۱۵۷. احمد علی ثابت سروستانی (شیراز)
۱۵۸. محمد اشراقی (تهران)
۱۵۹. اکبر حقیقی (خوی)
۱۶۰. بهمن دهقانی (محمدیه، اصفهان)
۱۶۱. عبدالمجید مطهری (اصفهان)
۱۶۲. رحمت الله حکیمان (کرمان)

۱۹۸۴ م.

۱۶۳. غلامحسین حسن زاده شاکری (تهران)
۱۶۴. محسن رضوی (تهران)
۱۶۵. نصرت الله ضیائی (یافت، کرمان)
۱۶۶. کامران لطفی (تهران)
۱۶۷. رحیم رحیمیان (تهران)
۱۶۸. یدالله صابریان (تهران)
۱۶۹. اسدالله کامل مقدم (تهران)
۱۷۰. مقصود علی زاده (تبریز)
۱۷۱. جلال پیروی (تبریز)
۱۷۲. جهانگیر هدایتی (تهران)
۱۷۳. علی محمد زمانی (تهران)
۱۷۴. نصرت الله وحدت (تهران)
۱۷۵. احسان الله کثیری (تهران)
۱۷۶. منوچهر روحی (بجنورد)
۱۷۷. امین الله قربان پور (تهران)
۱۷۸. رستم ورجاوندی (تهران)
۱۷۹. شاپور (هوشنگ) مرکزی (تهران)
۱۸۰. فیروز پردل (مشهد)

۱۸۱. احمد بشیری (تهران)
۱۸۲. یوسف نوروزی ایران‌زاد (کرج)
۱۸۳. ذبیح‌الله معانی اسکوئی (تبریز)
۱۸۴. علیرضا نیکاآئین (تبریز)
۱۸۵. فرهاد اصدقی (تهران)
۱۸۶. فیروز اطهری (کرج)
۱۸۷. غلامحسین فرهاد (کرج)
۱۸۸. عنایت‌الله حقیقی (کرج)
۱۸۹. جمال کاشانی (کرج)
۱۹۰. جمشید پور استادکار (کرج)
۱۹۱. روح‌الله تعلیم (کرمانشاه)

۱۹۸۵.م

۱۹۲. روح‌الله حصوری (یزد)
۱۹۳. روح‌الله بهرامشاهی (یزد)
۱۹۴. نصرت‌الله سبحانی (تهران)
۱۹۵. عباس ایدلخانی (تهران)
۱۹۶. رحمت‌الله وجدانی (بندرعباس)
۱۹۷. نورالدین طائفی (پهلوی دژ، مازندران)
۱۹۸. عزیزالله اشجاری (تبریز)

۱۹۸۶.م

۱۹۹. پیمان سبحانی (سراوان)
۲۰۰. سرالله وحدت نظامی (تهران)
۲۰۱. فدروس شبیرخ (زاهدان)
۲۰۲. فرید بهمردی (تهران)

۲۰۳. حبیب‌الله مهتدی (تهران)
۲۰۴. بابک طالبی (کرج)
۲۰۵. ایرج مهدی نژاد (بندرعباس)

۱۹۸۷م.

۲۰۶. احمد کاوه (اصفهان)
۲۰۷. سیروس جبّاری (تهران)
۲۰۸. ابوالقاسم شایق (تهران)
۲۰۹. اردشیر اختری (تهران)
۲۱۰. امیر حسین نادری (تهران)

۱۹۸۸م.

۲۱۱. بهنام پاشائی (تهران)
۲۱۲. ایرج افشین (تهران)
۲۱۳. مهرداد مقصودی (ارومیه)

مرداد ۱۳۶۸ تا مرداد ۱۳۷۶ [اوت ۱۹۸۹ تا اوت ۱۹۹۷]

ریاست جمهوری علی اکبر هاشمی رفسنجانی

۱۹۹۲م.

۲۱۴. بهمن سمندری (تهران)
۲۱۵. روح‌الله قدمی (نزدیک قم)

۱۹۹۵م.

۲۱۶. شروین فلاح (اراک)

مرداد ۱۳۷۶ تا مرداد ۱۳۸۴ [اوت ۱۹۷۹ تا اوت ۲۰۰۵]

ریاست جمهوری سید محمد خاتمی

۱۹۹۷.م

۲۱۷. منصور دولت (کرمان)

۲۱۸. شهرام رضائی (رشت)

۲۱۹. ماشاءالله عنایتی (اصفهان)

۲۲۰. روح الله روحانی (اصفهان)

مرداد ۱۳۸۴ - [اوت ۲۰۰۵]

ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد

۲۰۰۵.م

۲۲۱. روح الله محرمی (مرگ مشکوک در زندان یزد)

فصل پنجم: ویران ساختن اماکن مذهبی و تاریخی بهائی

هم‌زمان با اعدام اعضای محافل بهائی که به هدف فلج ساختن این جامعه صورت می‌گرفت، بهائی‌ستیزان سرکوبگری‌های خود را در خط دیگری با ضبط و توقیف اماکن و اموال متعلق به جامعه بهائی و یا خانه‌های بهائیان آغاز کردند. روز ۱۵ اسفند ۱۳۵۷ [۶ مارس ۱۹۷۹] (یک ماه و چند روز پس از ورود آقای خمینی به ایران) آیت‌الله قمی اعلام داشت که بهائیان جاسوس انگلیس، روسیه، امریکا و اسرائیل هستند و این امر مصادره و تخریب مراکز بهائی و اماکن متعلق به آن‌ها را توجیه می‌کند. این مطلب که اجازه شرعی حمله به مراکز بهائی و مصادره خانه‌های ایشان بشمار می‌آمد در روزنامه اطلاعات درج شد و از آن پس حملات مزبور آغاز گردید.^{۲۴۹}

^{۲۴۹} محفل ملی بهائیان انگلستان با انتشار دو نشریه با نام‌های Baha'i Centers Confiscated; Baha'i Properties Attacked. April-May 1979 «مراکز مصادره شده بهائیان در فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۸» و «حمله به اماکن بهائیان در فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۸» صورتی از اماکنی که طی دو ماه در اوایل انقلاب مصادره و یا مورد حمله و خرابی واقع شد منتشر کرده است. نقاطی که بیش از همه صدمه دید عبارت بود از: اراک - سنگسر - کتا - فقیه حسنان بوشهر - یزد و اطراف آن مثل اردکان - تبریز، عجب شیر، کندی و مراغه در آذربایجان - کاشان و اطراف مثل وادقان و فاتحه‌آباد - زنجان - خرم‌آباد لرستان - گرگان - مازندران - چالوس - رستم‌رود - کرمانشاه - اصفهان - تهران (شامل امیرآباد، زرگنده، تجریش، باغ تزه، خانی‌آباد) - زواره - خلیج‌آباد - مشهد (آیت‌الله سید عبدالله شیرازی مرجع تقلید شیعیان در مشهد و از رهبران انقلاب، ۲۵ گروه مردان مسلح را به منازل بهائیان فرستاد تا کتاب‌ها و نامه‌ها و عکس‌ها را ضبط کنند. حظیره‌القدس مشهد تسخیر شد و نامش به خانه مهدی تبدیل گشت.

در همان اوایل انقلاب دو شرکت بهائی بنام نونهالان و امناء توقیف و مصادره گردید. شرکت نونهالان نهادی قدیمی بود که در اوایل قرن بیستم با سهامی که کودکان بهائی با پس اندازهای خود می خریدند تشکیل شد و به کارهای تجارتي می پرداخت. شرکت امناء وظیفه اش سرپرستی املاک بهائی در سراسر ایران و یا قبرستان های مربوط به پیروان این دیانت بود. در طی سال ها عده ای از بهائیان خانه یا املاکی را به جامعه واگذار می کردند. شرکت امناء وظیفه تعمیر و حفظ این اماکن را نیز بر عهده داشت. هم چنین اماکنی که با حیات بنیان گذاران این دین (باب و بهاء الله) و یا وقایع تاریخی مهم تاریخ بهائی ارتباط داشت در اختیار این شرکت بود. با مصادره این شرکت صورت کامل این املاک به دست عوامل رژیم افتاد و بلافاصله مصادره و ویرانی اماکن تاریخی بهائی آغاز شد. چند مورد را برای نمونه در اینجا می آوریم:

در فاصله فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۸ [مارچ - آوریل ۱۹۷۹] طبقه فوقانی ساختمانی در ارومیه که باب در راه تبعید به قلعه ماکو در آن اقامت داشت مصادره شد. زندان سیاه چال تهران (در نزدیکی بازار تهران) که بهاء الله با عده ای از بایان مدتی در سال ۱۸۵۳ م. در آنجا زندانی بودند ضبط شد. در اصفهان خانه دوتن از شهدای معروف بهائی سلطان الشهداء و محبوب الشهداء که به فرمان مجتهد بزرگ دوره قاجار آقا نجفی اصفهانی به قتل آمده بودند مصادره گردید. در اراک خانه ای موسوم به دارالشهدا (خانه شهداء) که در اختیار جامعه بهائی بود تخریب شد و استخوان های مدفون در آن بیرون ریخته شد (۲ مرداد ۱۳۵۸ [۲۴ ژوئیه ۱۹۷۹]). در این خانه در سال ۱۹۱۶ م. خانواده ای بهائی مرکب از پنج نفر را به قتل رسانده و حتی کودک شیرخوار آنان را با آب جوش سماور سوزاندند (اشراق خاوری ۲۰۰۹: ۳۴۱-۸).

آیت الله شیرازی تنها ملای مشهد بود که مردم را تشویق به آزار و اذیت بهائیان می کرد - درغوک، کوشکک، چنبر، همت آباد (جملگی در حوالی آباده) - کرمان (شامل بافت، رفسنجان) - نیریز - ارومیه - شاه آباد غرب. در سال های بعد حظیرة القدس دیگر شهرهای ایران نیز مصادره شد. تعداد خانه های خصوصی، املاک و شرکت های متعلق به بهائیان که مصادره شده در این آمار نیامده است.

باغ بدشت محل نخستین گردهم‌آئی بایان، همانجا که در تابستان ۱۸۴۸ م. قره‌العین طاهره نقاب از چهره برگرفت ویران شد (۱۸ شهریور ۱۳۵۸ [۹ سپتامبر ۱۹۷۹]). خانه پدری و اجدادی بهاءالله در تاکرمازندران که ایشان دوران جوانی را در آنجا بسر آورده بود مصادره و با خاک یکسان گردید و زمین آن به قطعات کوچک فروخته شد (آذرماه ۱۳۶۰ [دسامبر ۱۹۸۱]).

ویرانی خانه باب در شیراز

محل زندگانی باب در شیراز از مقدس‌ترین مکان‌های تاریخی بهائیان، خانه‌ای بود بسیار کوچک که در میان ده‌ها ساختمان مشابه و قدیمی دیگر در محله شمشیرگرهای شیراز و کوچه‌های پچاپیچ آن گم بود. معماری این بنا از زمان قاجار حفظ شده بود. این ساختمان با دو خانه مجاور خود دیوارهای مشترک داشت و پلکان تقریباً پر شیبی طبقه هم‌کف را به طبقه دوم وصل می‌کرد. در وسط خانه حوض کوچکی و در کنار آن درخت نارنجی قرار داشت. یکصد و سی سال پیش از آغاز انقلاب اسلامی، باب با همسر و مادر خود در این خانه زندگی می‌کردند. در همین خانه بود که باب، ملا حسین بشروئی، نخستین کسی که به او ایمان آورد پذیرفت، ساعت‌ها با او به بحث و گفتگو نشست و رسالت خود را به او اعلام کرد. در همین خانه بود که یک پیروان اولیه به دیدارش آمدند و در همین خانه بود که وی آثار اولیه آیین خود را نگاشت.

این خانه کوچک با همه گمنامی‌اش برای روحانیون طراز اول شیراز قابل تحمل نبود و در هر ماجرای بهائی‌ستیزی به تحریک ایشان مورد حمله و ویرانی قرار می‌گرفت. بارها در زمان رضا شاه و محمد رضا شاه به این خانه هجوم آورده شد، شیشه‌ها و درهای آن خرد شد و صدمه دید و به ساختمان خسارت وارد آمد. ولی هر بار، پس از فرونشستن آشوب‌ها، توسط بهائیان مانند اول تعمیرگشت و معماری آن به همان صورتی که بود حفظ گردید. خانه‌های مجاور و اطراف نیز متعلق به جامعه بهائی بود که در آن‌ها چندین خانواده زندگی می‌کردند.

روز ۶ اردیبهشت ۱۳۵۸ [۲۶ آوریل ۱۹۷۹] افراد سپاه پاسداران خانه باب را

ضبط کردند. هنوز محفل محلی شیراز و محفل ملی بهائیان ایران در تهران سرپا بود. بهائیان زنگ خطر را احساس نمودند و طبق معمول با ارسال نامه به مقامات دولت انقلابی و توضیح پایگاه و موضع خود خواستار استرداد خانه باب شدند. از سوی سپاه پاسداران طی نامه‌ای به ایشان اطلاع داده شد که:

بدینوسیله اعلام می‌گردد منزل معروف به سید باب در شیراز بنا به حفظ و جلوگیری از انحلال احتمالی بطور امانت تحت نظر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شیراز گردیده است [کذا]. شروع این نظارت ۱۳۵۸/۲/۶ می‌باشد (مهر و امضاء) (نگاه کنید به بخش اسناد).

آنان که تاکنون با زبان جمهوری اسلامی آشنا شده بودند می‌دانستند «امانت» گرفتن خانه باب به چه معنایی است. لذا مقامات بهائی از پای ننشستند و کوششی نافرجام شامل نگاشتن نامه برای مقامات کشوری و مذهبی و ملاقات‌های حضوری با افرادی که ممکن بود در حفظ خانه باب موثر باشند آغاز نمودند. این اقدامات در آن روزهای بحرانی و پر هرج و مرج رشادت بسیار می‌طلبید. سرانجام آنچه مضطربانه بیم داشتند رخ داد. روز ۱۰ شهریور ۱۳۵۸ [۱ سپتامبر ۱۹۷۹] گروهی عمده به رهبری شخصی به نام شمالی که در تمامی حملات قبلی به خانه باب شرکت داشت، نخستین کلنگ‌ها را بر ساختمان شماره ۶، مجاور خانه باب وارد آوردند تا از آنجا وارد خانه باب شده ویرانی بنا را آغاز نمایند. خانواده‌ای که مسئول نگهداری خانه باب بود در آنجا زندگی می‌کرد. در مقابل اعتراض شدید ایشان به این عمل، شمالی تهدید کرد که اگر بلافاصله ساختمان را تخلیه نکنند ایشان را به زور بیرون خواهند انداخت. با آغاز تخریب بنا صدها تلگراف از سراسر عالم از سوی جامعه‌های بهائی برای آیت‌الله خمینی و رهبران رژیم ارسال شد که در آن خواسته بودند بر اصل مدارا و عدالت اسلامی، بناهای تاریخی بهائی را به جامعه بهائی ایران مسترد دارند.

کوروش طلایی، مهندس شرکت امناء بلافاصله به شیراز فرستاده شد و خود را به محل رساند. بر مبنای گزارش دقیق و جامعی که وی از ملاقات‌های خود با افراد مختلف و رویدادهای آن روزها تهیه نموده اینک می‌توان به جزئیات به چگونگی

ویران ساختن خانه باب دست یافت. طلائی هم‌چنین موفق شد از تمامی جریان عکس و فیلم تهیه کند و تا آخرین لحظات در خانه باب شاهد ویران کردن محل باشد.^{۲۵۰} عده‌ای از جوانان بهائی شیراز نیز از پسر و دختر ناظر آن واقعه بودند. کوروش طلائی از معزالدین محلاتی فرزند آیت‌الله بهاءالدین محلاتی بزرگترین مرجع دینی شیراز تقاضا کرد که از پدرش برای او وقت ملاقات بگیرد. چنین ملاقاتی حاصل نشد.

روز ۵ سپتامبر [۱۵ شهریور] ملائی بنام طوبائی از قم وارد شیراز شد. وی ظاهراً مسئول و سرپرست ویرانی خانه باب بود. طوبائی با گروهی پاسدار مسلح و مردمی که همراهی اش می‌کردند در محل ساختمان حاضر شد و شمالی گزارشی از وضع خانه‌هایی که بایستی خراب می‌شد به او داد.

کوروش طلائی اطلاع می‌یابد که تصمیم نهائی برای ویران ساختن خانه باب و منازل اطراف آن در جلسه‌ای در منزل معتکف شهردار شیراز اتخاذ گردیده است. در این جلسه آیت‌الله بهاءالدین محلاتی و پسرش معزالدین، اسدپور مباشر و منشی آیت‌الله و چند تن اعضای برجسته سازمان حجّتیّه شیراز حضور داشته‌اند.

کوروش طلائی موفق شد ساعت ۱۰ همان شب معزالدین محلاتی را ملاقات کند. معزالدین به او گفت که دستور تخریب خانه از سوی دادستان دادگاه انقلاب از تهران صادر شده و کاری از او بر نمی‌آید. وقتی طلائی تقاضای دیدن دستور دادستان را کرد معزالدین اظهار داشت که نامه دادستان نزد اسدپور است. طلائی از معزالدین خواهش کرد تا از پدرش برای متوقف ساختن تخریب بنا تقاضای کمک نماید. وی قول داد پیغام او را برساند.

صبح روز بعد، ۸ سپتامبر [۱۸ شهریور] طلائی به معزالدین محلاتی تلفن کرد و نتیجه ملاقات با پدرش را جویا شد. معزالدین در پاسخ به وی اطمینان داد که بنا به

^{۲۵۰} پس از دستگیری و تیرباران اعضاء محفل روحانی تهران در تیرماه ۱۳۶۰ کوروش طلائی به عضویت محفل جانشین در آمد و همراه با دیگر اعضاء آن در بهمن همان سال دستگیر و تیرباران شد.



گفته پدرش هیچ کس مزاحم بهائیان نخواهد شد. طلائی با این دلگرمی راهی محل شد تا خود اوضاع را ببیند. اما متوجه گردید راهی که به منزل باب منتهی می شود بسته اند و وانت های شهرداری مشغول بردن تعداد زیادی بیل و کلنگ به حسینیه ای بودند که روبروی منزل باب ساخته شده بود. کوروش طلائی در گزارش خود چنین می نویسد:

ساعت ۱۱ صبح گروهی از مردم وارد خیابان شدند. پیشاپیش ایشان مردی بنام حاجی شریف از مسؤولین سازمان اوقاف شیراز حرکت می کرد. در کنار او آخوندی که از قم آمده بود بنام طوبائی با تعدادی مردان مسلح قرار داشت و پشت سر ایشان حدود ۱۵۰ نفر بسوی محله شمشیرگرها می آمدند. حدود سی نفر افراد مسلح از کمیته مهدیه^{۲۵۱} و ۱۰ تا ۱۲ افراد عادی نیز اسلحه بدست در میان ایشان بودند... ایشان وارد خانه شماره ۲ و از آنجا وارد خانه باب شدند و بدون لحظه ای توقف شروع به تخریب بنا نمودند. حاجی شریف و طوبائی به آن ها دستور می دادند که چه کنند. مردم زیادی در خیابان و روی

^{۲۵۱} کمیته مهدیه در دوران انقلاب بلافاصله حطیره القدس بهائیان شیراز را مصادره کرد و آنجا را پایگاه خود قرار داد.



**وحدت حوزه و دانشگاه!: دانشجویان روشنفکر و انقلابی شیراز با ملایان اعزامی
از قم در ویران ساختن خانه باب همکاری می‌کنند**

بام‌های منازل اطراف اجتماع کرده بودند و افراد مسلح با تلفن‌های بی‌سیم همه جا دیده می‌شدند.

کوروش طلائی سپس شرح می‌دهد که در دو مورد، شمالی (که در ویرانی‌های سال‌های قبل دست داشته) و اسدپور (منشی آیت‌الله محلاتی) او را در میان جمعیت دیده و با تعجب اظهار داشته‌اند که از حمله مردم خبر نداشتند و تصادفاً راهشان از آنجا می‌گذشته است.

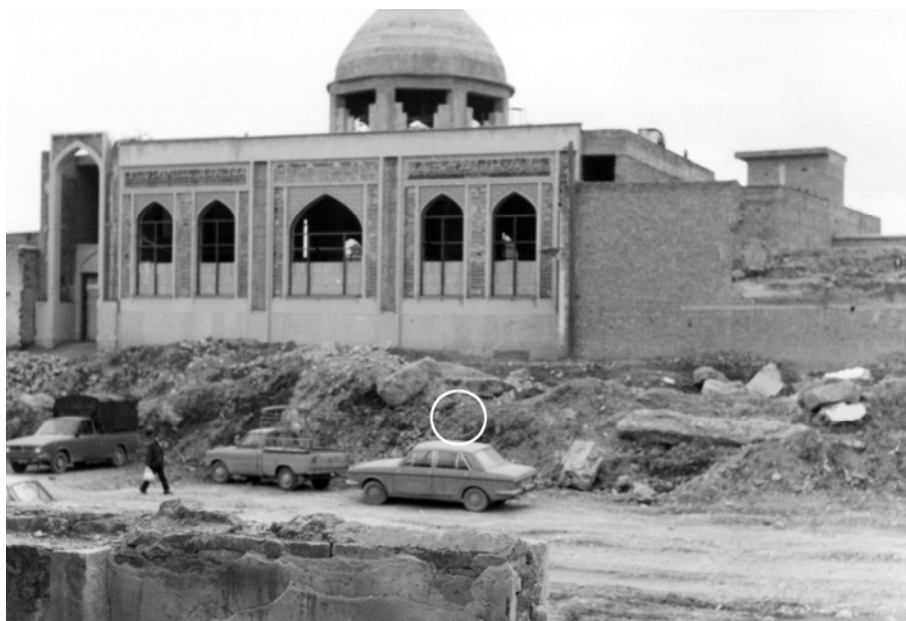
ویرانی اماکن اطراف خانه باب و خود آن خانه روز بعد نیز ادامه یافت. کوروش طلائی تلگراف‌های شکایت به رئیس شهربانی و دادستان شیراز فرستاد. محفل روحانی شیراز نیز اقدامات مشابهی انجام داد. طلائی همراه با یکی از اعضای محفل به دیدن رئیس شهربانی رفت و خواستار جلوگیری مردم از تخریب منزل باب گردید. رئیس شهربانی به او گفت که از جریان اطلاع دارد ولی چون قضیه مذهبی است

کاری از دستش بر نمی‌آید. طلائی سپس به دیدار دادستان شیراز شتافت. او نیز اظهار عجز کرد و طلائی را به دادستان انقلاب حواله داد. طلائی سرانجام موفق شد روز بعد همراه با یکی دیگر از بهائیان به دیدن آیت‌الله محلاتی برود و از او تقاضا کند مانع تخریب خانهٔ باب توسط شمالی و دارو دستة او گردد.

[آیت‌الله محلاتی] تمام جریان را می‌دانست و گفت: بله، این خانهٔ کفر است و صد و سی سال است که چنین بوده و حال باید خراب شود. گفتم خشت و گل که کفر نمی‌شود، تازه اهالی کوچه و ساکنین اطراف چه گناهی دارند که مرتب تهدید به تخریب خانه‌هایشان می‌شوند. گفت اینها یا باید مسلمان بشوند و یا هر چه بر سرشان می‌آید مانعی ندارد. گفتم جناب محلاتی، پس معنی عدل اسلامی و اصول انسانی اسلام چه می‌شود؟ گفت آن‌ها برای یهود و نصرانی است و اینها یا باید مسلمان شوند و یا تمام خانه‌هایشان هم خراب شود مانعی نیست و آن خانهٔ کفر هم باید خراب شود. صحبت که به اینجا رسید ذکر هر مطلب دیگری زائد بود. خداحافظی کرده محل را ترک کردیم و معلوم شد که ایشان نیز در جریان بوده و از عاملین آن هستند.

روز ۱۰ سپتامبر [۱۹ شهریور ۱۳۵۸] دکتر محمود مجذوب عضو محفل ملی ایران و کیل دعاوی همراه با مهندس عبدالحسین تسلیمی^{۲۵۲} وارد شیراز شدند تا با مذاکره با مقامات مختلف دینی و کشوری خرابی بیشتر ساختمان‌ها را مانع گردند. ایشان هنگامی به شیراز رسیدند که کارگران مشغول ویران ساختن طبقهٔ دوم بنا بودند. کوشش‌های آن دو برای توقف کار به ثمر نرسید و به آنان توصیه شد که موضوع را نزد مقامات بلندپایه در تهران دنبال نمایند. لاجرم، پس از چند روز بدون نتیجه به تهران بازگشتند. در همین حال خبر آغاز تخریب خانهٔ باب در جراید مهم اروپا و امریکا درج شد و بهائیان شکایاتی به پارلمان اروپا و دفتر اروپائی سازمان ملل در ژنو تسلیم کردند.

^{۲۵۲} هر دو نفر در همان سال اول انقلاب دستگیر و به اتهام بهائی بودن تیرباران گردیدند.



مسجد مهدی در دست ساختمان. دایره سفید محل خانه باب را نشان می دهد

بتدریج زمین خانه باب و تمامی ساختمان‌های اطراف آن تسطیح گردید و در سال ۱۳۶۰ به صورت میدانی در جلوی مسجد مهدی که در حال ساختمان بود در آمد. امروز بر بالای آن مسجد این آیه به نقل از قرآن (توبه، ۳۲) دیده می شود:

يُرِيدُونَ اَنْ يُطْفِئُوا نُوْرَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَيَاْبِى اللّٰهُ اَلَا اَنْ يُتِمَّ نُوْرَهُ وَّلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُوْنَ.
می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، لیکن خدا نمی گذارد، [بلکه] نور خود را به منتها کامل سازد هر چند که کافران را خوش نیاید.

تخریب قبرستان‌های بهائی و مصادره حظیره القدسها و مراکز فرهنگی

در بسیاری از شهرهای ایران قبرستان‌های بهائی مصادره گردید. سنگ قبرها با بولدوزر در هم شکست و قبرها شکافته شد. قبرستان بهائیان تهران بنام گلستان جاوید در ۱۴ آذر ماه ۱۳۶۰ [۴ دسامبر ۱۹۸۱] مصادره و درب آن مهر و موم گردید. سیزده تن از کارمندان آنجا را به دستور دادگاه انقلاب اسلامی مرکز دستگیر و زندانی

نمودند. پس از مدتی سرگردانی و پس از آن که چندین خانواده بهائی به اجبار مردگان را در حیاط خانه خود یا صحرا و کوهستان دفن کردند، به بهائیان تهران اجازه دادند مردگان خود را در زمین بایر و دور افتاده‌ای که لعنت‌آباد یا کفرآباد نام گرفته بود به خاک بسپارند.^{۲۵۳} گلستان جاوید که محل بسیار وسیع مشجری بود بعدها تبدیل به یک بنیاد فرهنگی بنام خاوران شد.

نمونه عملکرد جمهوری اسلامی را در مصادره و ضبط قبرستان‌ها و دیگر مراکز بهائی می‌توان در نامه زیر دید. این نامه از سوی بنیاد مستضعفان مازنداران به یکی از بهائیان آمل بنام آقای کثیری نوشته شده و تاریخ ۱۳۶۲/۸/۲۶ [۱۴ نوامبر ۱۹۸۲] را دارد. به نثر فارسی نامه که نشان طبقه اجتماعی نویسنده است نیز توجه نمائید:

بسمه تعالی

بنیاد مستضعفان مازندران، شهرستان آمل

شماره ۴۰۲/۱۶۵۴

آقای کثیری چون گلستان جاوید جامعه بهائیان که کلیه اموال شرکت امناء به نفع بنیاد مستضعفان مصادره گردیده است لذا جهت تخلیه سرایدار و دفن نمودن افراد بهائی خودداری نمائید و بنیاد در نظر دارد در آن مکان خوب جهت ساختمان سازی اقدام نماید.

برادر شما (امضاء در زیر مهر ناخواناست). سرپرست بنیاد آمل - بابل - بابلسر

به همین کیفیت زمین بسیار وسیعی با ساختمان‌های متعدّد بنام حدیقه [باغ] در تپه‌های شمال تهران، که محل تشکیل مدارس تابستانه بهائیان بود مصادره و به قطعات کوچک فروخته شد.

حظیره القدس تهران که یک بار در زمان شاه تسخیر نظامی شده بود در ماه تیر

^{۲۵۳} در سال ۱۳۸۸ [۲۰۰۹] قبرستان لعنت آباد، که علاوه بر مردگان بهائی، هم‌چنین شامل قبور صدها جوان مجاهد تیرباران شده بود، بار دیگر مورد تجاوز قرار گرفت و دولت جمهوری اسلامی ظاهراً به بهانه تأسیس یک مرکز فرهنگی و در واقع برای از بین بردن آثار اعدام‌های دسته‌جمعی، آنجا را با خاک یکسان کرد.

۱۳۵۸ [ژوئن ۱۹۷۹] توسط نیروهای پاسداران اشغال شد. در همان زمان اعلامیه‌ای از سوی «مرکز موقت تبلیغات اسلامی جمعیت‌های اسلامی گوناگون» منتشر گردید که مردم را روز ۱۹ تیرماه ۱۳۵۸ به «جشن میلاد مسعود حجة بن الحسن امام زمان «عج» در محوطه حظیرةالقدس سابق» دعوت می‌کرد.

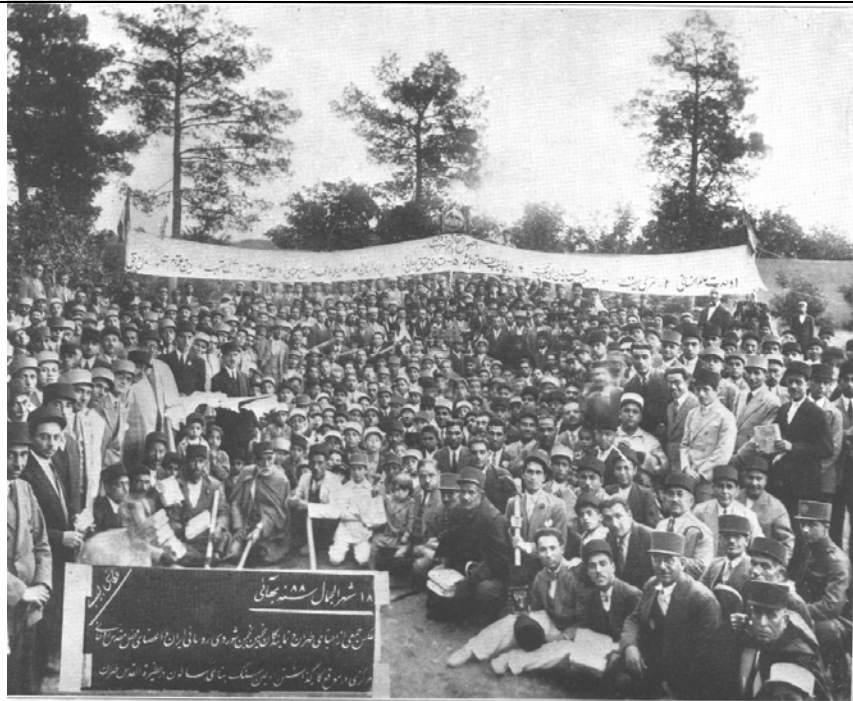
ساختمان‌های مؤسسه عالی آموزشی بهائیان، زمین ورزش جوانان در تهران و شیراز، مرکز ملی انتشارات بهائی در تهران تسخیر و کتاب‌های آن معدوم و یا مصادره گردید. محل مدرسه سابق بهائی هوشنگی در یزد و دیگر اماکن نظیر آن نیز پس از انقلاب عموماً مصادره گردید.

مصادره بیمارستان میثاقیه،

درمانگاه‌های بهائی و خانه سالمندان

بهداشت و ایجاد بیمارستان از دیر زمان مورد توجه جامعه بهائی بوده است. نخستین بیمارستان بهائی بنام بیمارستان صحت در سال ۱۲۸۷ ش. [۱۹۰۸ م.] در تهران تأسیس شد. این بیمارستان بزودی بخاطر نظافت و دقت در معالجات و نیز داشتن بخش مخصوص بانوان شهرت پیدا کرد. ماده اول اساسنامه این بیمارستان، که گویای هدف تأسیس آن بود، از نامه‌ای که عبدالبهاء به مؤسسان آن مرقوم داشتند گرفته شد: «این مریضخانه به جهت بیماران نوع انسان از جمیع ادیان تأسیس شده و هر مرضی که وارد این بیمارخانه گردد محترم است و امید چنان است که شفای الهی همدم و همراز گردد» (فؤادی ۱۳۸۷: ۶۴). بر این اساس بیماران بی‌بضاعت به طور مجانی مورد معالجه قرار می‌گرفتند.

در حدود سال ۱۹۴۹ م. [۱۳۲۸ ش.] آقای عبدالمیثاق میثاقیه ساختمانی را برای تأسیس بیمارستان به جامعه بهائی وقف کرد و کلیه مخارج تأسیس بیمارستان مزبور را نیز عهده‌دار شد. امتیاز این بیمارستان از سوی دولت به نام پروفسور منوچهر حکیم استاد دانشگاه تهران صادر گردید. به تدریج با خرید و ضمیمه ساختن خانه‌های اطراف آن و نیز صرف مبالغ هنگفت، آن مرکز بهداشتی به صورت بیمارستانی مدرن و امروزی درآمد و تبدیل به یکی از مؤسسات بزرگ و معتبر درمانی و بهداشتی



عکسی از مراسم گذاردن سنگ بنای حطیره القدس تهران
در سال ۱۳۰۰ شمسی [۱۹۲۱ م.]

در آن زمان که ۹۰ درصد مردم ایران بیسواد بودند جامعه بهائی این شعارها را، از تعالیم بهاءالله، سرلوحه کار خود قرار داده بود:

وحدت عالم انسانی - تحرّی [جستجوی] حقیقت - اساس جمیع ادیان الهی یکی است - دین باید سبب الفت و اتحاد باشد - تساوی حقوق رجال و نساء [مرد و زن] - ایجاد لسان [زبان] واحد [بین المللی] - تعلیم معارف - صلح عمومی - تعدیل معیشت - ترک تعصّب - دین و علم توأم است - عدل و حق (نگاه کنید به شعارهای روی پارچه). علیرغم شعار تساوی حقوق زن و مرد، جامعه آن زمان در ایران هنوز اجازه نمی داد زنان همراه با مردان در چنین مراسمی شرکت جویند.



مراسم جشن میلاد مسعود حجة بن الحسن امام زمان «عج» در مکان غضبی

غصب مرکز اداری بهائیان با جشن میلاد امام زمان در آن مکان همراه شد. در اعلامیه‌ای که مردم را به این مراسم دعوت می‌کرد آمده بود: «مجاهد بزرگ حضرت آیت الله نوری اعلام داشتند: از دیدگاه علمی و اسلامی، ما سفارت اسرائیل و حظیره القدس را به یک چشم نگاه می‌کنیم» و بر آستانه ساختمان روی تابلویی از پارچه نوشته بودند: «مرکز موقت تبلیغات اسلامی و دانشگاه آزاد اسلامی، مجمع مطالعات و تحقیقات اسلامی. تحت نظارت آیت الله علامه نوری». حظیره القدس بهائیان در حال حاضر محل تولید فیلم‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی است که با آرمان‌های بنیان‌گذاران این بنا (عکس مقابل) فرسنگ‌ها فاصله دارد.

کشور گردید. به خاطر کمبود کادر درمانی، هیات مدیره بیمارستان آموزشگاهی برای تربیت کمک پزشک (بهیار) تأسیس کرد. بیمارستان میثاقیه هم‌چنین موفق به تأسیس آموزشگاه عالی پرستاری برای تربیت پرستاران تحصیل کرده شد. دوره این آموزشگاه سه سال بود. این دو آموزشگاه از حسن شهرت فراوان برخوردار شد و کار بجائی رسید که بیمارستان‌های دیگر شاگردان آن‌ها را پیش از پایان تحصیلات استخدام می‌کردند.

بیمارستان میثاقیه مؤسسه‌ای غیر انتفاعی بود و عایدات و منافع آن برای توسعه بیمارستان و درمان بیماران بی بضاعت صرف می‌گردید. با این همه، هر ساله برای بهبود وضع بیمارستان مبلغ دو میلیون ریال از سوی محفل ملی بهائیان ایران به آن کمک می‌شد. در طبقه‌بندی بیمارستان‌ها، وزارت بهداشتی بیمارستان میثاقیه را جزء طبقه ۱ ممتاز قرار داد.

در سال ۱۳۵۳ ش. [۱۹۷۴ م.] بیمارستان میثاقیه اقدام به تأسیس خانه سالمندان نمود. افراد سالخورده، بیماران علاج نشدنی، پیرانی که به بیماری الزایمر Alzheimer و یا پارکینسون Parkinson دچار بودند در این خانه نگهداری می‌شدند. محل خانه سالمندان در باغ مصفائی در دروس در شمال تهران قرار داشت و در آن کتابخانه، وسایل شطرنج و نرد، محل نمایش فیلم و غیره فراهم آمده بود. چندین کارگر زن و مرد و دو پرستار دیپلمه به طور شبانه‌روز در آنجا خدمت می‌کردند. اطباء بهائی نیز مرتب به آنجا سرکشی کرده و از بیماران مراقبت بهداشتی می‌نمودند. خانه سالمندان نخستین محل از نوع خود و آخرین مؤسسه بهداشتی بود که بهائیان در ایران تأسیس نمودند.

بهائیان هم‌چنین درمانگاه‌هایی در تاکر مازندران، بویر احمد بختیاری و در جنوب شرق تهران خیابان بهبودی، برای معالجه سرپائی بیماران تأسیس کرده بودند. کلیه بیماران در این درمانگاه‌ها به طور رایگان مورد معالجه قرار می‌گرفتند. این درمانگاه‌ها نیز مصادره گردید.

در اواسط خرداد ۱۳۵۸ [ژوئن ۱۹۷۹] از کمیته انقلاب مهرآباد به پروفیسور منوچهر حکیم صاحب امتیاز بیمارستان میثاقیه اطلاع دادند که آن بیمارستان محلی

ضد اسلامی و ضد انقلابی است لذا کمیته باید بر آن نظارت داشته باشد. پروفیسور حکیم این تصمیم را غیر قانونی دانست و ضمن اعتراض به کمیته مزبور و سازمان نظام پزشکی از آنان تقاضا کرد اگر مطلبی هست کتباً به او اطلاع دهند. از سوی دفتر مصادره اموال بنیاد مستضعفان و جانبازان دو تن با نامه‌ای که امضای شخصی بنام ابوالقاسم سرحدی زاده داشت با پروفیسور حکیم ملاقات نمودند. پروفیسور حکیم شرح این ملاقات را چنین می‌نویسد:

این دو نفر، دکتر خسرو صادقی تهرانی و آقای محمد رازقی تمام روز از من سؤال کردند و هنگامی که دکتر تهرانی مشغول بازجوئی بود آقای رازقی... تاکید می‌کرد که: (۱) نیمی از افراد متهم به شکنجه [در زندان‌های ساواک] بهائی بودند. (۲) آقای هویدا، ژنرال نصیری و آقای ثابتی نیز بهائی بودند. (۳) شاه و ملکه فرح بهائی بودند.^{۲۵۴}

استدلال‌های پروفیسور حکیم در بی اساس بودن تهمت‌های رازقی و نیز کوشش‌های بهائیان که بیمارستان میثاقیه را از مصادره نجات دهند مثل همیشه بی نتیجه ماند. دادگاه انقلاب اسلامی مرکز از تجدید جواز کار بیمارستان میثاقیه خودداری کرد و با صدور رای دادگاه حکم به مصادره بیمارستان میثاقیه داد. حکم دادگاه بر اساس اتهامات همیشگی به شرح زیر بود:

[بیمارستان میثاقیه] یک مرکز عمده بهائیت و تبلیغات ضد اسلامی است، با کسب درآمدهای نامشروع کمک‌های مالی متعددی به بیت العدل اسرائیل نموده جهت حفظ منافع امپریالیزم و صهیونیسم بین‌المللی کوشیده است، مسلک بهائیت ثمره نامشروع همکاری و به هم آغوشی بریتانیای استثمارگر و روسیه استثمارگر می‌باشد و هدفی جز به انقیاد کشیدن ملت رنج‌دیده مسلمان ایران نداشته و ندارد. از ۲۹۰ نفر کارمندان بیمارستان ۱۲۳ نفر پیرو فرقه ضاله

^{۲۵۴} از گزارش پروفیسور حکیم مورخ ۱۳۵۸/۴/۲۶ [۱۷ ژوئیه ۱۹۷۹]. (دیانتی ممنوع: ۴۸:۱۳۸۶)

بوده و مسلماً در اجرای اوامر سیاست استعماری و ضد اسلامی صهیونیسم
کوشا بوده‌اند... (نگاه کنید به بخش اسناد).

کسی از صادرکنندگان این حکم نپرسید چرا بهائیان برای کسب درآمدهای نامشروع
باید بیمارستان درست کنند. آیا نمی‌توانستند به زمین‌خواری و خانه‌سازی که
رایج‌ترین شغل دوره شاه بود رویاورند و یا ده‌ها کار راحت بی درد سرو پول ساز راه
ببندازند. آیا ایجاد بیمارستان با آن همه مسئولیت، و اداره آن سازمان پیچیده طبی
آسان‌ترین راه برای کسب درآمدهای نامشروع بود؟ چگونه پرستار، منشی و یا طبیب
یک بیمارستان می‌تواند با خدمت در یک واحد درمانی که جزء یکی از بهترین
بیمارستان‌های مورد اعتماد بشمار می‌رفت، در اجرای اوامر سیاست استعماری و ضد
اسلامی صهیونیسم کوشا شود؟

پس از ضبط و اخراج تمامی کارمندان و پزشکان و پرستاران بهائی، نام
بیمارستان را به «بیمارستان شهید مصطفی خمینی» تبدیل نمودند.^{۲۵۵} باقی مؤسسات
و درمانگاه‌های بهداشتی بهائی نیز مصادره و تبدیل نام گردید.

پروفسور منوچهر حکیم از سوی بیمارستان، نامه استینافی به مهندس مهدی
بازرگان نخست وزیر وقت ارسال داشت. مهندس بازرگان پاسخ داد که وی بر این امر
هیچ گونه تسلطی نداشته و «مصادره توسط کمیته انقلاب که زیر نظر مستقیم امام
[آیت‌الله خمینی] قرار دارد انجام شده است» (دیانتی ممنوع ۴۹:۱۳۸۶).

چندی پس از مصادره بیمارستان میثاقیه، جمعی در روز روشن به مطب شخصی
پروفسور حکیم در خیابان تخت جمشید وارد شده و او را پشت میز کارش با شلیک
گلوله کشتند. روز بعد با آوردن کامیون تمامی اثاثیه خانه او را مصادره کردند و با خود
بردند.

^{۲۵۵} معمولاً در ایران نام بزرگان طب را بر بیمارستان‌ها می‌گذارند مثل ابن سینا، رازی و یا نام
بنیان‌گذار آن را، مثل فیروزآبادی (در شهر ری) یا میثاقیه. گذاردن نام شخصیتی مانند شهید
مصطفی خمینی بر یک بیمارستان لابد به حکمتی است که با مسائل بهداشتی بدون ارتباط
نمی‌باشد و بر ما نامعلوم است.

فصل ششم: اختناق اقتصادی جامعه بهائی ایران

با پیروزی انقلاب اقدامات وسیعی برای اختناق اقتصادی جامعه بهائی و فلج کردن زندگانی افراد آن آغاز شد. این کار ابتدا با ضبط و مصادره شرکت‌های متعلق به جامعه و یا شرکت‌های خصوصی بهائیان آغاز شد، سپس با ضبط اموال بهائینی که اعدام می‌شدند ادامه یافت. در این که سرنوشت املاک و اموال مصادره شده چه شد و چه منافع مالی نصیب چه کسانی گردید اطلاعی نداریم. آنچه بود، با این یورش‌ها و مصادره‌ها جامعه بهائی را از تمامی منابع مالی و اقتصادی خود محروم کردند تا آن را بیش از پیش به حاشیه رانند و حدّ اکثر به صورت جامعه‌ای درمانده و فلج شده، نظیر جامعه یهودیان و زردشتیان ایران در قرن نوزدهم در آورند.

در فصل پیشین به ضبط و مصادره دو شرکت بهائی بنام نونهالان و امناء و بیمارستان و درمانگاه‌های بهائیان اشاره کردیم. در اینجا به سایر اقدامات ضد بهائی دولت در راستای اختناق اقتصادی افراد این جامعه می‌پردازیم.

اخراج بهائیان از مشاغل دولتی

از ابتدای انقلاب کمیته‌های پاکسازی اسلامی که در هر اداره یا وزارتخانه یا کارخانه تشکیل شد یکی از وظایف خود را آزار بهائیان و اخراج آنان از کار قرار داد. این کار با سیاست دولت اسلامی هماهنگی داشت. کارمندان و کارگران بهائی اگر به دین اسلام باز نمی‌گشتند از کار اخراج می‌شدند و تمام حقوق بازنشستگی ایشان نیز از بین می‌رفت. با انتصاب محمد علی رجائی به سمت وزیر آموزش و پرورش و

سپس نخست وزیری، وی کوشش خود را در اخراج بهائیان از مؤسسات آموزشی چند برابر کرد. از آغاز سال ۱۹۸۰ [۱۳۵۹] اخبار مشابهی در روزنامه‌های ایران مبنی بر اخراج دسته‌جمعی معلمین و دبیران بهائی درج می‌شد از جمله ۵۰ آموزگار در آذربایجان شرقی، ۴۴ معلم در استان فارس، ۲۲ معلم از استان ساحلی جنوب و غیره. بتدریج دانشگاه‌ها، ادارات دولتی، موزه‌ها، و حتی شرکت‌های خصوصی را به این کار مجبور ساختند (نگاه کنید به بخش اسناد).

آیت‌الله صدوقی، عامل بزرگ بهائی ستیزی نه تنها در یزد، بلکه در سراسر ایران بشمار می‌آمد. در همان نخستین ماه‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی وی در نماز جمعه خواستار آن شد که همه بهائیان از مشاغل خود اخراج شوند و به دادگاه‌های اسلامی تسلیم گردند. با این حرف او گروهی اوباش در شهرستان‌ها به خانه‌های بهائیان هجوم آوردند و به چپاول اموال ایشان و ضرب و شتم و آتش زدن خانه‌ها پرداختند. سخنان او که در جراید تهران نقل شد، موج تازه‌ای از ظلم و آزار علیه بهائیان در سراسر ایران به راه انداخت و اخراج بهائیان از مشاغل خود شکل تازه‌ای گرفت (Baha'i World 1983-1986: 256).

در ۱۶ آذر ۱۳۶۰ [۷ دسامبر ۱۹۸۱] طی بیانیه‌ای که در روزنامه کیهان درج شد، اخراج تمامی بهائیان از مشاغل دولتی به سیاست رسمی دولت تبدیل گردید. به خدمت کلیه پزشکان، پرستاران، معلمان و سایر شاغلان بهائی پایان داده شد. تقریباً در تمامی احکام صادره نوشته می‌شد که فقط در صورت تبری از دین بهائی و آوردن اسلام شخص اخراجی می‌تواند کار خود را ادامه دهد. جامعه بین‌المللی بهائی تعداد بهائینی که در این دوره از کار اخراج شدند به ده هزار نفر تخمین زده است.^{۲۵۶}

در سال ۱۳۶۳ [۱۹۸۴] ضربه دیگری بر جامعه بهائی وارد آمد. روحانیون و دادگاه‌های اسلامی اعلام کردند که پرداخت حقوق به کارمندان اخراجی بهائی از ابتدا غیر قانونی بوده و تمامی حقوق دریافتی باید از ایشان پس گرفته شود. سپس

^{۲۵۶} یادداشت جامعه بین‌المللی بهائی، نیویورک، خطاب به نهمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد، سپتامبر ۱۹۹۴، با عنوان «وضعیت فعلی بهائیان ایران، اوت ۱۹۹۴».

صدور احضاریه برای کارمندان سابق بهائی آغاز شد که مبالغ دریافتی را پس دهند. از آنجا که اکثر کارمندان بهائی قادر به پرداخت چنین مبالغی نبودند لذا روانه زندان‌ها شدند (نگاه کنید به بخش اسناد).

ضبط اموال موروثی بهائیان

حربه دیگری که برای وادار ساختن بهائیان به تبری از دین خود و قبول اسلام بکار بردند موضوع ارث بود به طوری که بهائیان نتوانند از یکدیگر ارث برند. بدینترتیب اگر در خانواده متوفای بهائی فردی مسلمان وجود داشت بدون توجه به نزدیکی و نسبت خانوادگی کلیه ارث به او می‌رسید. اگر در خانواده فردی مسلمان وجود نداشت تمامی املاک به تصرف بنیادهای ریز و درشتی که سر برآورده بود در می‌آمد.

دادگاه انقلاب یزد در سال ۱۳۵۹ [۱۹۸۰] طی حکم شماره ۷۰/۵۹ اجازه داد که املاک بهائیان پس از مرگ به تصرف هیأتی بنام کمیته امداد امام خمینی به ریاست آیت‌الله صدوقی در آید. این حکم محرمانه بود و غیر قابل دسترسی باقی ماند، اگر چه اجرای آن محتویاتش را فاش ساخت. شیوه عمل دادگاه انقلاب یزد به رهبری آیت‌الله صدوقی چنین بود:

در مراحل اولیه، فرد بهائی به دادگاه احضار و در آنجا محرز می‌شد که ایشان در حقیقت بهائی است و مشخص می‌گردید که چه اموالی دارد. پس از این مرحله اموال شخص مزبور ضبط شده تلقی می‌گردید.^{۲۵۷} حکم مزبور به مالک اجازه می‌داد تا به همراه خانواده‌اش تا پایان عمر صاحب ملک در آنجا باقی بماند. پس از فوت صاحب ملک اگر هیچ یک از بستگان متوفی مسلمان نبودند زن و فرزندان او از خانه رانده می‌شدند و ملک خود به خود به تصرف کمیته امداد امام خمینی در می‌آمد. نامه اداره ثبت اسناد و املاک و مدارک شهرستان یزد به دفترخانه رسمی یزد

^{۲۵۷} حکم دادگاه انقلاب اسلامی یزد، برگه بازجویی و صورت‌مجلس درباره اموال س.آ. مورخ ۱۳۷۲/۱۲/۲ [۲۱ فوریه ۱۹۹۴].

چگونگی اعمال حکم ۷۰/۵۹ را قریب پانزده سال پس از صدور آن تشریح می‌کند. در زیر یکی از ده‌ها حکم شبیه را می‌آوریم.

طبق دادنامه شماره ۷۳/۸۶۱/د - ر/ ۲۳ مهر ۷۳ [۱۵ اکتبر ۱۹۹۴]، دادگاه انقلاب اسلامی یزد محکوم مهربان اهورایی فرزند جمشید از مصادیق حکم ۷۰/۵۹ دانسته، لذا باغ [متعلق به وی]... در شرف صدور سند مالکیت به نام مجتمع اقتصادی کمیته امام خمینی (ره) می‌باشد. بنا بر این سند مالکیت نامبرده از درجه اعتبار ساقط و توسط هر کس جهت انجام هر نوع معامله به آن دفتر خانه ارائه شد، اولاً از انجام معامله خودداری و ثانیاً سند مذکور را اخذ و به این اداره ارسال فرمایید.

(دیانتی ممنوع ۱۳۸۶: ۵۱ هم‌چنین نک: بخش اسناد)

محرومیت بهائیان از حقوق وراثت، همراه با مصادره خودسرانهٔ املاک و اموال بهائیان، که از نخستین سال‌های تأسیس جمهوری اسلامی تا کنون جریان داشته، وضع ایشان را وخیم‌تر می‌ساخت. آقای میلون کوثری Miloon Kothari، دیپلمات هندی و گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امر مسکن کافی، در گزارشی به تاریخ ۲۹ ژوئن ۲۰۰۶ [۸ تیر ماه ۱۳۸۵]، اعلام کرد که بر اساس شواهد مستندی که دریافت کرده حداقل ۶۴۰ مورد املاک و اموال بهائیان از سال ۱۹۸۰ تا آن زمان مصادره شده است. اما این همهٔ موارد را شامل نمی‌شود. وی می‌نویسد: «موارد فراوان دیگری، بخصوص در استان‌های دور دست وجود دارد که مستند نیست زیرا در این استان‌ها اطلاعات لازم را به سادگی نمی‌توان جمع‌آوری کرد».

در این گزارش آمده است که: «اموال و املاکی که فهرست شده شامل منازل مسکونی و اراضی کشاورزی است... گفته می‌شود که به مالکان متضرر فرصتی داده نشده که در تشریفات جاری مصادرهٔ اموال شرکت نمایند، یا آنکه قبلاً اخطاریه‌ای دریافت کنند».

بنا بر این گزارش «در مناطق روستایی مصادرهٔ اموال و جریان تخلیه اجباری ملک، غالباً با تهدیدات و خشونت‌های جسمی همراه بوده است». آقای کوثری Kothari نوشت که او نگران شواهد واضح رفتار تبعیض‌آمیز نسبت به مالکیت

بهایان، از جمله منزل مسکونی آنها است: «در دو سال گذشته، تعداد رهبران بهائی یا افراد برجسته‌ای که بدون هیچ اتهامی دستگیر و سپس به قید وثیقه‌های سنگین آزاد شده‌اند فزونی گرفته است. و تنها طریق تأمین وثیقه این است که ملک خود را گرو بگذارند. به نظر می‌رسد این کار روش دیگری برای مصادرهٔ اموال بهائیان باشد». ۲۵۸

اخراج بهائیان از کارهای خصوصی

مصادرهٔ خانه‌های بهائیان، اخراج ایشان از کارهای خصوصی، بستن کارگاه‌ها و مغازه‌های آنان و ایجاد مشکلات فراوان در زندگانی روزمره ایشان، در سال‌های بعد مخصوصاً در دوران ریاست جمهوری آقای محمود احمدی نژاد وسعت و شدت بی‌سابقه‌ای یافت. در این زمینه به بخش «جامعهٔ بهائی ایران در زمان ریاست جمهوری آقای محمود احمدی نژاد» مراجعه فرمائید.

راندن زارعین بهائی از دهات و ضبط زمین ایشان

مشکلاتی که برای زارعین و روستائیان بهائی فراهم آوردند بسیار شدیدتر از موارد اخراج از کار در مورد کارمندان بهائی بود. زارعینی که نسل در نسل بر روی زمینی کار کرده و با دسترنج خود خانواده‌ای را اداره می‌کردند ناگهان با دستور ملّایان و امامان جمعه از هستی ساقط شدند. دو نمونه شاهد این مدعاست:

در تاریخ ۶۵/۴/۱۱ [۲۵ ژوئن ۱۹۸۶] امام جمعهٔ بستان آباد به شورای ده متفق دستور داد که آقایان مسعود کاظم پور و حسین برفی زارعین آن ده که بهائی هستند باید اسلام آورند در غیر این صورت پس از برداشت محصول باید از آن ده خارج شده و دیگر حق بازگشت به ده را نداشته باشند (نک: بخش اسناد، ص. ۷۱۸). در زمان ریاست جمهوری آقای خاتمی این روستائیان و چند تن دیگر که به همین

۲۵۸ شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد، سند E/CN.4/2006/41/Add.2 (نسخهٔ انگلیسی)، به تاریخ ۲۱ مارس ۲۰۰۶، نگاه کنید به صفحات ۱۲ و ۱۹ در نشانی زیر:
<http://daccess-ods.un.org/TMP/2195816.html>

سرنوشت دچار شده بودند به هیات پیگیری و نظارت بر قانون اساسی که زیر نظر نهاد رئیس جمهوری اداره می‌شد شکایت بردند. آن هیأت موضوع را از استانداری آذربایجان شرقی استفسار کرد. پاسخ فرماندار شهرستان بستان آباد، مصیب زاده، عذر بدتر از گناه است. خلاصه پاسخ آن که چون امام جمعه بستان آباد، آقای حجت‌الاسلام مدرّس، عدم امکان زندگی افراد غیر مسلمان و مسلمان را در کنار یکدیگر تشخیص داده، لذا پس از آن که نامبردگان از کتمان عقیده بهائیت خودداری کرده‌اند از ده متنق اخراج شده‌اند. آنگاه زمین‌های ایشان را «حجة الاسلام دو سال به اجاره داده و سپس چند سالی نیز توسط دادگاه انقلاب این کار انجام گرفته است. نهایتاً آقای نجفی رئیس دادگاه و رئیس ستاد اجرائی فرمان حضرت امام (ره) زمین‌های مورد نظر را بین اهالی روستای متنق به مزایده گذاشته است» (نک: بخش اسناد).

دستاویز امام جمعه بستان آباد در صدور این فرمان بدون تردید صدور حکم نجاست بهائیان توسط آیات عظام بوده که زندگانی افرادی که نسل اندر نسل کنار هم زندگی می‌کردند، ناگهان به عنوان واهی مسلمان و غیرمسلمان [پاک و نجس]، امکان ناپذیر ساخته است.

در موارد دیگر دستگاه قضائی جمهوری اسلامی افراد بهائی را که فرزندانشان حین خدمت به کشور در جنگ علیه عراق کشته می‌شدند، از مزایای جانبازان شهید در جبهه‌ها محروم ساختند و در برخی موارد دستور به مصادره اموال بازماندگان دادند (نک: بخش اسناد).

فصل هفتم: پس از آیت‌الله خمینی دوران جدید اختناق و ترور

مطالعه جریان بهائی‌ستیزی در سی سال اخیر رابطه مستقیم آن را با تحولات سیاسی کشور نشان می‌دهد. در سال‌های اولیه پس از انقلاب و در هرج و مرج و غارت و کشتاری که سراسر کشور را فرا گرفته بود مبارزه با بهائیان تابع نظر روحانیون قدرتمند شهرها، ملایان و پیشنمازان دهات کوچک و بزرگ و بسته به قدرت کمیته‌های محلی و درجه حرص و طمع کسانی بود که بیش از آن که درد دین داشته باشند در بند پر کردن جیب خود بودند. شواهدی که در صفحات پیشین آورده‌ایم ما را از تکرار نمونه‌های بیشتر بی‌نیاز می‌سازد.

نگاهی به تعداد بهائینی که در سی سال اخیر توسط رژیم به قتل رسیده‌اند و بررسی وضع سیاسی هر دوره شاهد دیگری بر این نوسانات است. بزرگترین کشتار بهائیان در دو دوره انجام گرفت. دوره نخست: دوران ریاست جمهوری ابوالحسن بنی‌صدر و نخست‌وزیری محمد علی رجائی و دنباله کوتاه آن، ریاست جمهوری محمد علی رجائی. در این دوره به مدت یک سال و ۸ ماه جمعاً ۷۰ بهائی به شهادت رسیدند. دوره دوم: دوران ریاست جمهوری حجة الاسلام علی خامنه‌ای و نخست‌وزیری میر حسین موسوی، به مدت ۸ سال. بهائینی که در این مدت به شهادت رسیدند به ۱۱۹ تن بالغ گردیدند. این دو دوره، سوای کینه و دشمنی محمد علی رجائی و حجة الاسلام خامنه‌ای با بهائیان، مصادف با درگیری‌های رژیم با مخالفان خود، از جمله سازمان مجاهدین خلق و جنگ‌های هشت‌ساله ایران و عراق

(۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸) بود. با این حال تفاوت کشتار بهائیان بسیار چشمگیر است. نسبت قتل بهائیان در زندان‌های رژیم در دوران ابوالحسن بنی‌صدر و محمد علی رجائی قریب پنج برابر بیش از میزان هشت‌ساله بعدی یعنی دوران حجة الاسلام علی خامنه‌ای و میر حسین موسوی است. سایر موارد رنج و آزار بر بهائیان نیز به همین نسبت در آن دوره بیشتر است. بسیاری از قوانینی که در دوره بنی‌صدر - رجائی برای مبارزه با بهائیان وضع شد همان‌ها است که بعدها تنفیذ گردید و تا امروز مورد اجراست.

پس از درگذشت آیت‌الله خمینی (۱۳ خرداد ۱۳۶۸ [۳ ژوئن ۱۹۸۹]) و تغییراتی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی صورت گرفت، مقام نخست‌وزیری حذف شد و رئیس‌جمهور اختیارات نخست‌وزیر را نیز بر عهده گرفت. حجة الاسلام سید علی خامنه‌ای نیز با ارتقاء به مقام آیت‌اللهی، از سوی مجلس خبرگان به عنوان رهبر انتخاب گردید.

با انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به سمت «ولی فقیه و رهبر جمهوری اسلامی» مبارزه با بهائیان وارد مرحله تازه‌ای شد. با آگاهی که در جهان در مورد وضع ناگوار بهائیان ایران حاصل شده بود، سیاست قتل و کشتار بهائیان به کناری نهاده شد. آیت‌الله خامنه‌ای لزوم اتخاذ سیاست واحدی در مورد بهائیان را ضروری دانست و طی نامه‌ای به شورای عالی انقلاب فرهنگی از آنان خواست که «در این رابطه سیاست‌گذاری درستی بشود تا همه بفهمند چه کار باید بشود یا نشود».

شورای انقلاب فرهنگی در نامه ۶ محرمانه ۱۳۶۹ [۲۵ فوریه ۱۹۹۱] گزارش نهائی مذاکراتی که در جلسات مختلف با حضور هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور اتخاذ شد به اطلاع محمدی گیلانی رئیس دفتر مقام رهبری رساند.^{۲۵۹} در

^{۲۵۹} این سند در سفر رینالدو گالیندوپول گزارشگر حقوق بشر سازمان ملل متحد به ایران به دست او افتاد و در سال ۱۹۹۳ مطالبش افشاء شد. دولت جمهوری اسلامی ابتدا ادعا کرد که این سند جعلی است ولی بعد رسماً به آن استناد نمود. اعضای شورای عالی انقلاب در سال ۱۳۶۹ عبارت بودند از: علی اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور، عبدالله جعفرعلی جاسبی، احمد احمدی، حسن ابراهیم حبیبی، علی اکبر ولایتی، ایرج فاضل، علی شریعتمداری و رضا داوری اردکانی.

مقدمه این گزارش آمده که تصمیمات مزبور «با عنایت به مفاد قانون اساسی جمهوری اسلامی و مسائل شرعی و قانونی و سیاست‌های عمومی کشور مورد مذاکره و مذاقه و اعلام نظر واقع گردیده و در راستای اوامر مقام عظیم الشان رهبری جمهوری اسلامی است». آیت‌الله خامنه‌ای پس از ملاحظه گزارش در زیر آن چنین نوشته است: «بسمه تعالی، مصوبه شورای عالی محترم کافی به نظر می‌رسد. از توجه و اهتمام آقایان سپاسگزارم. امضاء». در زیر متن این تصمیمات را می‌آوریم.

مصوبه شورای عالی انقلاب در مورد بهائیان

الف: جایگاه کلی بهائیان در نظام مملکتی:

- ۱- بدون جهت آنان از مملکت اخراج نمی‌شوند.
- ۲- بی دلیل دستگیر، زندانی و یا مجازات نمی‌شوند.
- ۳- برخورد نظام با آنان باید طوری باشد که راه ترقی و توسعه آنان مسدود شود.

ب: جایگاه فرهنگی:

- ۱- در مدارس چنانچه اظهار نکردند بهائی اند ثبت نام شوند.
- ۲- حتی المقدور در مدارس که کادر قوی و مسلط بر مسائل عقیدتی دارند ثبت نام شوند.
- ۳- در دانشگاه‌ها چه در ورود و چه در طول دوران تحصیل، چنانچه معلوم شود بهائی اند از دانشگاه محروم شوند.
- ۴- فعالیت سیاسی (جاسوسی) آنها با وضع قوانین و مقررات پاسخ داده شده و فعالیت‌های اعتقادی و تبلیغی را با فعالیت‌های دینی، تبلیغاتی و فرهنگی پاسخ داد.
- ۵- مؤسسات تبلیغی (مانند سازمان تبلیغات اسلامی) شعبه‌ای مستقل برای مقابله با فعالیت‌های اعتقادی و تبلیغی بهائیت تأسیس نمایند.
- ۶- جهت مقابله و از بین بردن ریشه‌های فرهنگی آنان در خارج از کشور پیشنهاد و طرح تهیه شود.

ج: جایگاه حقوقی و اجتماعی:

۱ - در اختیار گذاردن وسایل معاش در حدّ متعارف که در اختیار همهٔ آحاد ملت قرار داده می‌شود.

۲ - امکانات جهت زندگی معمولی و حقوق عمومی مانند شهروندان ایرانی از قبیل دفترچه بسیج، گذرنامه، جواز دفن، اجازهٔ کار و امثال اینها تا جایی که تشویق به بهائیت نشوند.

۳ - در صورت ابراز بهائی بودن اجازهٔ استخدام ندارند.

۴ - پست‌های موثر (مانند معلمی و ...) به آنان داده نشود. (نگاه کنید به بخش اسناد).

از این پس بهائی ستیزی مستقیماً زیر نظر نهاد رهبری قرار گرفت که دستگاه قضائی، پلیس، نیروی نظامی و پاسداران، نیروی بسیج، وزارت اطلاعات و رادیو و تلویزیون را در اختیار داشت و روزنامه‌های کیهان و جمهوری اسلامی و نیز خبرگزاری ایرنا بلندگوهای او، نقش عمده‌ای در این مبارزه بر عهده گرفتند.

پیشنهادات شورای عالی انقلاب اسلامی، که بعدها با دستورات دیگر مقام رهبری تشدید شد، در واقع تکرار سیاستی بود که در تمام سال‌های پس از انقلاب از سوی رژیم دنبال می‌گشت. مواد آن نیز به طوری کش‌دار و مبهم تنظیم گشت که اجازهٔ هر نوع تعبیر و سخت‌گیری به متصدیان امر می‌داد. «جملات زیوری»^{۲۶۰} که در عمل معنایی نداشت نیز در آن دیده می‌شد. مثلاً مادهٔ ۱ می‌گوید که بهائیان بدون جهت از مملکت اخراج نمی‌شوند. ولی در عمل آنچه زندگانی را بر بهائیان سخت می‌نمایند که بسیاری از خانواده‌های بهائی چاره‌ای جز از فرار از کشور نمی‌یابند. مادهٔ ۲ می‌گوید بهائیان بی دلیل دستگیر و زندانی نمی‌شوند ولی روزی نمی‌گذرد که جمعی بهائی را به تهمت واهی جاسوسی برای این و آن دستگیر و زندانی سازند.

این سیاست به طور خلاصه مبتنی بر فرسودن جامعهٔ بهائی، تنگ‌تر ساختن زندگی بر آنان، اخراج کامل دانشجویان بهائی از دانشگاه‌ها، عدم تجدید جواز

^{۲۶۰} اصطلاحی که دکتر خوبروی پاک برای چنین جملاتی در قوانین بکار می‌برد.

کسب ایشان، زندان‌های بلند و کوتاه به بهانه‌های واهی و تعطیل تشکیلات بهائی بود. هم‌زمان سازمان‌های متعددی برای «مبارزه منطقی با بهائیان» ایجاد شد. در صفحات بعد نشان خواهیم داد که چگونه بهائیان را حتی از حقوق ضعیف ناچیزی که برای «حد اقل زندگانی» در این بخشنامه مرحمتاً به آنان «اعطاء» شد محروم ساختند.

۱ - ادامه اخراج بهائیان از مشاغل دولتی و خصوصی

اگرچه همواره از سوی مقامات امنیتی و وزارت ارشاد در مورد اخراج کارمندان و کارگران بهائی از مؤسسات و کارگاه‌های خصوصی اهتمام می‌شد ولی صدور مصوبه شورای عالی انقلاب با تصویب آیت‌الله خامنه‌ای این عمل را شدت بخشید. برخی مؤسسات خصوصی، که به تخصص کارمندان و کارگران بهائی خود نیاز داشتند و از دولت خواستار استثناء می‌شدند، مورد تهدید قرار گرفتند و در برخی کارخانه‌ها ملایان مستقر گردیدند تا مطمئن شوند آخرین فرد بهائی از کار اخراج خواهد شد.

بزرگترین موج اخراج از کارگاه‌ها و کارخانه‌های خصوصی در سالیان ریاست جمهوری علی اکبر رفسنجانی صورت گرفت.²⁶¹ پس از اندکی وقفه (در زمان ریاست جمهوری حجة الاسلام محمد خاتمی)، این کار در زمان ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد با شدت و سرعت بیشتری از سر گرفته شد که در صفحات آینده به آن خواهیم پرداخت.

۲- محرومیت دانشجویان بهائی از تحصیل،

یورش و تعطیل دانشگاه آزاد علمی بهائیان

بلافاصله پس از انقلاب در «پاکسازی» وسیعی که در دانشگاه‌ها صورت گرفت

²⁶¹ Moojan Momen, Economic Strangulation of the Baha'i Community, in: <http://www.iranpresswatch.org/post/1578>, 2nd March 2009

این پایگاه هم‌چنین شامل اسناد گوناگون در مورد سرکوب بهائیان ایران است.

کلیه اساتید و دانشجویان بهائی را از دانشگاه‌ها اخراج کردند. این اخراج صرفنظر از مقطع تحصیلی بود. کسانی بودند که فقط با یک امتحان می‌توانستند مدرک دانشگاهی خود را بگیرند و کسانی بودند که در مراحل مختلف تحصیل قرار داشتند. همه بدون استثناء به جرم بهائی بودن از دانشگاه‌ها رانده شدند.

به همین کیفیت، در سال ۱۳۵۸ [۱۹۷۹] طی بخشنامه‌ای به تمام دبیرستان‌ها و دبستان‌های کشور یکی از شرایط نام‌نویسی را متدین بودن به اسلام و یا مذاهب شناخته شده دانستند. این بخشنامه که فقط محرومیت بهائیان را از تحصیل هدف داشت همراه با برگه پرسشنامه‌ای بود که سؤالاتی در رابطه با اعتقاد دینی دانش آموز و پدر و مادر او مطرح می‌ساخت. از جمله اینکه آیا دانش‌آموز یا پدر و مادر وی بهائی هستند، اگر چنین است آیا مایل به تبری از بهائیت می‌باشند؟ چگونگی پاسخ به این پرسشنامه سرنوشت دانش‌آموز را برای تحصیل روشن می‌ساخت.

آماری در دست نیست که بدانیم چند تن از دانش‌آموزان بهائی از دبیرستان‌ها و دبستان‌ها اخراج شدند. به خاطر شرایط کشور و جنگ با عراق، در این مورد سخت‌گیری زیادی اعمال نمی‌شد و بیشتر در شهرهای کوچک کسانی را که به بهائی بودن شناخته بودند شامل می‌گشت. با فشارهای بین‌المللی سرانجام از سال ۱۹۹۰ به بعد دانش‌آموزان دبستانی و دبیرستانی بهائی بار دیگر اجازه ثبت نام و تحصیل یافتند.

با تصمیمات شورای عالی انقلاب و دادن چهره اسلامی به دانشگاه‌ها، در اوراق نام‌نویسی ستونی برای مذهب افزودند. این ستون برای محرومیت دانشجویان بهائی از تحصیل بود زیرا می‌دانستند بهائیان دروغ نمی‌گویند و مذهب خود را به صراحت اعلام می‌دارند.

محروم شدن صدها جوان بهائی از تحصیلات دانشگاهی، جامعه بهائی را بر آن داشت که اقدام به ایجاد یک دانشگاه خصوصی نماید. ظرفیت علمی و پایه دانش فرهیختگان جامعه بهائی آنقدرها بود که بتواند نیاز نیروی آموزشی چنین دانشگاهی را برآورده سازد.

دانشگاه به صورت زیرزمینی، در خانه‌های افراد، با کلاس‌های محدود تشکیل

شد و به تدریج وسعت یافت. از آغاز سال ۱۳۶۶ [۱۹۸۷] که فعالیت‌های این دانشگاه شکل گرفت تا سال ۱۳۷۷ [۱۹۹۸]، تعداد دانشجویان از ۹۰۰ متجاوز شد و تعداد استادان به ۱۵۰ رسید. این دانشگاه در ۱۰ رشته تحصیلی مدرک دانشگاهی می‌داد.

در مهرماه ۱۳۷۷ [اکتبر ۱۹۹۸] با یک یورش به ۵۰۰ خانه بهائیان در سراسر کشور، مامورین امنیتی ۳۶ تن از استادان این دانشگاه را دستگیر کردند و کتاب‌ها، کامپیوترها، جزوه‌های درسی، وسایل آزمایشگاهی و دیگر تجهیزات این دانشگاه را ضبط نمودند. این اقدام که در زمان ریاست جمهوری حجة الاسلام آقای خاتمی صورت می‌گرفت با اعتراض شدید کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و محافل دانشگاهی جهان روبرو شد. در برخی دانشگاه‌های امریکا و اروپا اساتید دانشگاه بیانیه‌هایی را که خواستار رفع مشکلات دانشگاه بهائیان می‌شد امضاء کردند. روزنامه نیویورک تایمز نوشت:

آنچه مصادره شد نه جنبه سیاسی داشت و نه مذهبی. دستگیر شدگان نه مبارزان سیاسی بودند و نه سازمان دهندگان [گروه‌های سیاسی]. آنان جرمشان تدریس دندانپزشکی و حسابداری و نظایر آن بود. آنچه ضبط شد نیز شامل کتاب‌ها و لوازم آزمایشگاهی می‌شد.^{۲۶۲}

با شکایاتی که از سوی جامعه بهائی ایران تسلیم مراجع دولتی شد و نیز فشارهای بین‌المللی، بار دیگر دانشگاه آزاد ملی توانست فعالیت خود را از سر بگیرد ولی این بار مشکلات فراوان‌تر از پیش بود. بین سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۱ [۲۰۰۱/۲] کلاس‌ها را بار دیگر تعطیل کردند و سؤالات امتحانی دانشجویان مشهد و شیراز توسط سپاه پاسداران اسلامی در ضمن امتحان ضبط گردید.^{۲۶۳} به خاطر شکایات فراوانی که در این زمینه به دولت و مجامع بین‌المللی رسید سرانجام شورای عالی انقلاب فرهنگی در جلسه ۵۳۰ خود مورخ ۱۳۸۲/۹/۲۵

²⁶² Iran Closes University Run Covertly by the Baha'is, *New York Times*, 29th Oct. 1998, p. A7.

²⁶³ نگاه کنید به سایت <http://denial/bahai.org/004.php>

[۱۶ دسامبر ۲۰۰۳] تصمیم گرفت که ستون مذهب از پرسشنامه‌های دانشگاهی حذف شود. در عوض دانشجویی بایست جزء مواد کنکور در یکی از مذاهب زیر نیز امتحان بدهد: اسلام، یهودی، زردشتی و مسیحی (مه‌ریور ۱۳۸۴: ۶۳۶).

این امر خوشحالی بزرگی در جامعه بهائی بوجود آورد. در امتحانات کنکور سال بعد، ۱۳۸۳ [۲۰۰۴]، قریب یک‌هزار دانشجوی بهائی شرکت نمودند و ۹۰۰ نفر از ایشان با نمرات خوب در کنکور پذیرفته شدند. چون اکثر دانشجویان بهائی اطلاعات وسیع اسلامی داشتند لذا در انتخاب امتحان دینی پرسش‌های مربوط به اسلام را پاسخ گفتند. هنگامی که نامه‌های قبولی از اداره آزمون و پذیرش به دانشجویان بهائی رسید با کمال تعجب دیدند که مذهب ایشان مسلمان ثبت شده است. در مقابل اعتراض دانشجویان، مسئولین امر اظهار داشتند که با انتخاب امتحان کنکور در زمینه معلومات اسلامی، ما تصورمان آن بود که دیانت متقاضی اسلام است. دانشجویان بهائی این استدلال را نپذیرفتند. جامعه بهائی نیز اعتراضی در این زمینه به ریاست جمهور آقای خاتمی نوشت. در مقابل این اعتراضات دانشجویان اجازه یافتند فرم‌های اصلاحی که مذهب نداشت پر کرده و ارسال دارند. عموماً در مهلت مقرر چنین فرمی را فرستادند. هنگامی که مجدداً نتایج اعلام گردید باز ملاحظه شد که جزء نفر، دین بقیه را در مقابل ستون دین اسلام نگاشته‌اند.

دانشجویان بهائی با اعتراض به این امر آن سال نیز از تحصیل محروم گشتند و ده نفری که پذیرفته شده بودند نیز برای نشان دادن هم‌بستگی با دیگران، اوراق خود را به دانشگاه پس فرستادند.^{۲۶۴} همین کار در سال تحصیلی بعد تکرار شد ولی با انتخاب آقای محمود احمدی نژاد به ریاست جمهوری وضع سابق تجدید گردید و هر نوع امیدی برای راه یابی دانشجویان بهائی به دانشگاه از دست رفت.

باید گفت که پایان نامه دانشگاه آزاد بهائی مورد پذیرش برخی دانشگاه‌های اروپا و امریکا قرار گرفته و دانشجویان اجازه می‌یابند دوره‌های فوق لیسانس و دکترای خود را در آن دانشگاه‌ها بگذرانند.

^{۲۶۴} نگاه کنید به بخش بعد «بهائیان در دوران هشت ساله ریاست جمهوری حجة الاسلام سید محمد خاتمی».

فصل هشتم: بهائیان در دوران هشت ساله ریاست جمهوری
حجة الاسلام سید محمد خاتمی
شکاف عمیق «انتظار شریعت و اقتضای واقعیت»

آقای خاتمی در تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۷۶ [۲ اوت ۱۹۹۷] به عنوان رئیس جمهور ایران سوگند یاد کرد. انتخاب ایشان امیدهای زیادی برای اصلاحات و رعایت حقوق مدنی و حقوق شهروندی در بین همه ایرانیان برانگیخت. شعار «گفتگوی بین تمدن‌ها» که در سخنان و نوشته‌هایش مطرح می‌ساخت او را در محافل بین‌المللی به عنوان شخصیتی روشنفکر با افکاری مترقی معرفی کرد و به تدریج چهره نرم‌تری از ایران را در انظار جهانیان جلوه داد.

ولی دولت خاتمی در اجرای قانون اساسی و تنفیذ منویاتش با مشکلات گوناگون روبرو شد و به تدریج با استیضاح‌ها، کارشکنی‌ها، و دشمنی‌های پنهان و آشکار اصولگرایان که او و دولت اصلاح طلبش را هدف داشتند، اقداماتش دچار رکود و وقفه گردید.

هیچ شرحی از وضع بهائیان ایران در دوران آقای خاتمی نمی‌تواند گویاتر از مطالبی باشد که یکی از مشاوران و همکاران نزدیک ایشان، دکتر حسین مهرپور در این زمینه نقل کرده است. دکتر مهرپور «مشاور رئیس جمهور و رئیس هیات پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی» بود و پس از پایان دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی (مرداد ۱۳۸۳ [اوت ۲۰۰۵]) کتابی بنام «وظیفه دشوار نظارت بر اجرای قانون اساسی» منتشر ساخت (مهرپور ۱۳۸۴).

فصل هفتم این کتاب که حقوق اقلیت‌های غیر رسمی یعنی بهائیان را مورد گفتگو قرار می‌دهد در واقع اعلام جرمی علیه جمهوری اسلامی است. مندرجات این بخش تصویری اسف‌بار از وضع مدنی جامعه بهائی در جمهوری اسلامی بدست می‌دهد و نمودار بحران «انتظار شریعت و اقتضای واقعیت» در حکومت اداری ایران در زمان ریاست جمهوری آقای خاتمی می‌باشد.^{۲۶۵}

باید گفت که تأسیس هیأتی برای «پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی» و انتصاب یکی از مشاوران رئیس جمهور به ریاست آن، کاری تازه بود که نشان از علاقه و توجه آقای خاتمی به اجرای عادلانه قانون اساسی در کشوری داشت که ملایان خود را در آن مافوق آن و هر قانون دیگری می‌دانند.

کلاف سردرگم مشکل بهائیان

دکتر مهرپور در نامه‌ای خطاب به رئیس جمهور، با اشاره به توسل بهائیان به مجامع بین‌المللی و شکایات ایشان به مراجع مختلف کشور از جمله کمیسیون حقوق بشر اسلامی و هیأت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی می‌نویسد:

با استناد به اظهارات حضرت عالی در خصوص جامعه مدنی و رعایت حقوق مدنی همه افراد و به خصوص اظهاراتان مبنی بر اینکه در حکومت اسلامی حتی غیر مسلمان‌ها هم صاحب حق و کرامت هستند، [بهائیان] خواستار بذل توجه به حقوق اجتماعی خویش می‌شوند. آنان از اخراج خود از مشاغل اداری و انفصال و قطع حقوق بازنشستگی، ندادن پروانه اشتغال حتی در امور صنفی، منع ورود به دانشگاه‌ها، مشکلات مربوط به ثبت نام فرزندان‌شان در مدارس، دشواری‌های فراوان مربوط به دادن گذرنامه و اجازه سفر به خارج و امثال آن‌ها شاکی هستند. احکامی نیز در دست دارند که به لحاظ وابستگی به این فرقه تزییقاتی علیه آن‌ها صورت گرفته و بعضاً به

^{۲۶۵} در زمان ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد این شکاف برداشته شد و دولت و شریعت دست در دست به آزار بهائیان پرداختند.

مصادره اموال و احیاناً اعدام محکوم شده‌اند.

مهر پور تبیین موضوع و بیان شواهد این اجحافات را موکول به ملاقات با رئیس جمهور می‌کند و در همان نامه چنین ادامه می‌دهد:

... این‌ها همه در حالی است که طبق اصل ۱۴ قانون اساسی، دولت جمهوری اسلامی ایران باید نسبت به غیر مسلمانان با اخلاق حسنه و قسط [عدل و داد] و عدل اسلامی عمل نماید و حقوق انسانی آنان را رعایت کند و حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در پاسخ سؤالی که از سوی شورای عالی قضایی در مورد کفار اهل کتاب و غیر اهل کتاب از ایشان به عمل آمده بود فرمودند «کفار مزبور در پناه اسلام هستند و احکام اسلام مانند مسلمان‌های دیگر درباره آن‌ها جاری است و محقون الدم بوده [ریختن خونشان جایز نیست] و مالشان محترم است».

(مهرپور ۱۳۸۴: ۵۹۷) ۲۶۶

مهر پور با اذعان به این نکته که بررسی همه جنبه‌های مقررات حقوقی و کیفری ناظر به این فرقه‌ها و پیدا کردن راه حل شرعی کاری دشوار و صعب‌الوصول یا ممتنع‌الوصول است پیشنهاد می‌کند همه افراد ملت و اتباع ایران از جمله اقلیت‌های غیر رسمی، که به هر حال جزء افراد ملت محسوب می‌شوند و تکالیف و الزامات حکومت را گردن می‌نهند، از حقوق اجتماعی مربوط به آحاد ملت و یا به تعبیری حقوق شهروندی برخوردار باشند.

دفتر آقای خاتمی نامه بالا را به دکتر روحانی دبیر شورای عالی امنیت ملی می‌فرستد و رئیس جمهور از نامبرده می‌خواهد «نظر به اهمیت موضوع و لزوم حل اساسی آن لازم است سریعاً با حضور آقایان شوشتری و مهرپور و نمایندگان قوه قضائی و وزارت‌خانه‌های اطلاعات و کشور و چند صاحب‌نظر درد آشنا در دبیرخانه بررسی و نتیجه جهت تصمیم‌گیری به من یا شورای عالی امنیت ملی ارائه شود. منتظر اقدام هستم» (مهرپور ۱۳۸۴: ۵۹۹).

^{۲۶۶} نامه شماره ۱۵۶-۷۷ تاریخ ۷۷/۶/۱۴ [۵ سپتامبر ۱۹۹۸].

یورشی دیگر به دانشگاه زیرزمینی بهائیان

نامه دیگر به آقای خاتمی در مورد یورش مأمورین امنیتی به منازل و مراکز خصوصی درسی بهائیان و ضبط و توقیف وسایل آموزشی آنان است که [بهائیان] می‌گویند [این نوع تدریس] ده سال است ادامه داشته و علتش هم ممنوعیت آنان از دستیابی به آموزش عالی است. مراجع قضائی این نوع تدریس را توطئه علیه نظام محسوب داشته‌اند و مشاور رئیس جمهور ابراز امیدواری می‌کند که «با درایت و نگرش همه جانبه تصمیم روشن و قابل دفاعی اتخاذ نمایند». (مهریور ۱۳۸۴: ۶۰۱، ۲۶۷)

این نامه نیز به دستور رئیس جمهور به دبیر شورای عالی امنیت ملی فرستاده می‌شود و از او خواسته می‌شود «مسأله به طور رسمی مورد بررسی و ارزیابی قرارگیرد و هر چه زودتر نظر جامع به شورای عالی ارائه شود. دستور پیگیری و تسریع را صادر فرمایید» (مهریور ۱۳۸۴: ۶۰۲).

مشکلات حقوقی عدم ثبت ازدواج بهائیان

نامه بعدی درباره مشکل ثبت ازدواج بهائیان خطاب به حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای موسوی لاری وزیر کشور است. اداره ثبت احوال با استناد به بخشنامه شماره ۳۳/۱۱۳۴ مورخ ۵۷/۱۲/۱۵ ثبت احوال از ثبت این ازدواج‌ها امتناع می‌ورزد «و این در حالی است که اولاً رعایت حقوق انسانی تمام شهروندان به استناد اصل ۱۴ قانون اساسی از وظایف دولت جمهوری ایران محسوب شده و برخورداری از حقوق انسانی و اجتماعی را قانون اساسی طی اصل بیستم حق همه افراد ملت دانسته است و ثانیاً ثبت واقعه ازدواج برای نظم عمومی امری بدیهی بوده و از آثار سوء اجتماعی عدم ثبت جلوگیری می‌نماید و مهم‌تر از همه این که در فقه اسلام ازدواج تمام فرق (اعم از اهل کتاب و غیر اهل کتاب) پذیرفته شده».

مشاور رئیس جمهور و رئیس هیأت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی از

^{۲۶۷} نامه شماره ۷۷-۳۰۰ تاریخ ۷۷/۸/۱۷ [۹ نوامبر ۱۹۹۸].

وزیر کشور تقاضا می‌کند «در خصوص حل معضل یاد شده و عندالاقضاء لغو بخشنامه مذکور تمهیدات لازم و شایسته اتخاذ و نتیجه را به این هیأت اعلام نمایند».^{۲۶۸}

پنج ماه بعد هنوز این مشکل حل نشده است. لذا نامه بعدی خطاب به رئیس جمهور نیز مربوط به عدم ثبت ازدواج پیروان ادیان غیر رسمی در دفاتر اسناد رسمی و شناسنامه است. سازمان ثبت احوال کشور قید مذهب (اسلام، کلیمی، مسیحی، زردشتی) را در اقرارنامه‌های تنظیمی برای ثبت ازدواج ضروری شمرده و آن را منبعث از اصل ۱۳ قانون اساسی و نیز مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۶۹ می‌داند. اما از «نظر هیأت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی» ترتیب اثر ندادن به ازدواج فرق غیر اسلامی ولو غیر رسمی و به رسمیت نشناختن آن مغایر اصل ۱۴ قانون اساسی و حتی موازین شرعی می‌باشد.^{۲۶۹}

سرانجام وزارت کشور در تاریخ ۱۳۷۸/۱۲/۲ [۲۱ فوریه ۲۰۰۰] طی بخشنامه‌ای به استانداری‌های سراسر کشور ثبت ازدواج زوجین اعم از فرق غیر اسلامی و ادیان غیر رسمی را، بدون قید مذهب آنان در اقرارنامه‌های ثبتی، بلامانع دانست.^{۲۷۰}

محروم ساختن بهائیان از هر نوع اشتغال

نامه بعدی در مورد نقض اصل ۲۸ قانون اساسی است که می‌گوید «هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند. دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون، برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید».

آقای مهرپور با نقل این اصل قانون اساسی به سه نکته مهم اشاره می‌کند:

۱ - اصل آزادی اشتغال برای همه یعنی حد اقل همه اتباع ایران بدون توجه به وابستگی نژادی، قومی، زبانی و مذهبی.

^{۲۶۸} نامه شماره ۸۹۸-۷۸ تاریخ ۱۳۷۸/۵/۲۴ [۱۵ اوت ۱۹۹۹].
^{۲۶۹} نامه شماره ۱۲۳۲-۷۸ تاریخ ۱۳۷۸/۱۰/۴ [۲۵ دسامبر ۱۹۹۹].
^{۲۷۰} نامه شماره ۴۳/۲۰۵۰۰ تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۲ [۲۱ فوریه ۲۰۰۰].

۲ - تکلیف دولت به ایجاد شرایط مساوی اشتغال برای همه افراد یعنی بدون توجه به هر نوع وابستگی نژادی، قومی، زبانی و مذهبی.

۳ - جواز محدود کردن آزادی انتخاب شغل به صورت استثنائی در صورتی که شغل مورد نظر مخالف مصالح عمومی و یا حقوق دیگران باشد.
سپس چنین ادامه می دهد:

شکایاتی از بعضی افراد و گروه‌ها مخصوصاً اقلیت‌های غیر رسمی مذهبی به هیأت پی‌گیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی می‌رسد که به نظر می‌رسد اصل ۲۸ قانون اساسی نقض شده است. دو مورد که به نظر می‌رسد نقض فاحش این اصل قانون اساسی است و حل آن به وسیله حضرت عالی مخصوصاً در مورد اول میسر است حضورتان اعلام می‌شود:

۱ - شخصی به نام دکتر جمشید فارسی دام‌پزشک شکایت نموده که سازمان دام‌پزشکی کشور از دادن پروانه اشتغال به حرفه دام‌پزشکی به لحاظ بهائی بودن او خودداری نموده است. در پیگیری‌هایی که به عمل آمد معلوم شد امتناع سازمان دام‌پزشکی به دادن پروانه به نامبرده مستند به ماده ۱۲ آیین نامه اجرایی ماده ۱۰ قانون سازمان دام‌پزشکی کشور مصوب هیأت وزیران در سال ۱۳۷۳ [۱۹۹۴] است که شرط صدور پروانه دام‌پزشکی را تدین به یکی از ادیان رسمی کشور دانسته است (تصویر ماده مزبور پیوست است).

از آن جهت که به نظر نمی‌رسد اشتغال یک فرد غیر متدین به یکی از ادیان رسمی به امر دام‌پزشکی مخالف اسلام و مصالح عمومی یا حقوق دیگران باشد این ماده از آیین نامه مغایر قانون اساسی به نظر می‌رسد. اگر نظر جناب عالی نیز همین است سهل‌ترین راه این است که دستور فرمایید از سوی معاونت حقوقی ریاست جمهوری اصلاحیه آیین نامه مزبور تهیه و در هیأت دولت تصویب شود و یا از هر طریق دیگر که مناسب می‌دانید دستور اقدام لازم را بفرمایید.

۲ - شخصی به نام دیانت دهقانی از آباءه شکایت نموده که در سال ۵۹ [۱۹۸۰] به لحاظ بهائی بودن از اداره آموزش و پرورش اخراج شده است. برای تأمین معاش مغازه جوش‌کاری باز کرده که اتحادیه اصناف مغازه او را بسته و اجازه

کار به او نمی دهند. چون شکایت های مشابهی نظیر آن وجود داشت از مسئولین امور صنفی آباده توضیح خواسته شد. سرانجام دبیر مجمع امور صنفی آباده به هیأت اعلام داشت در خصوص کسب و کار فرقه ضالّه قبلا از سوی امام جمعه آباده از حضرت امام (ره) استفتاء به عمل آمد و امام (ره) در پاسخ فرمودند: «از هر گونه معاشرت و معامله با این فرقه ضالّه واجب است اجتناب شود...» و چون دادن جواز کسب به این افراد و اشتغال آن ها در بازار مسلمین ممکن است موجب معاشرت و معامله مردم با این ها گردد و صادرکنندگان مجوز کسب، شریک در معامله حرام باشند، از این رو از دادن جواز کسب خودداری شده است. تصویر استفتاء و نامه دبیر مجمع امور صنفی جهت ملاحظه پیوست می باشد. چنانکه ملاحظه می فرمایید دنباله پاسخ حضرت امام (ره) به استفتاء آمده است: «نسبت به مقررات دولت نظر دولت باید رعایت گردد».

برخی احتمال می دهند که قسمت اول پاسخ حضرت امام (ره) مبنی بر حرمت معاشرت و معامله تکلیف شخصی افراد است و آن چه در زمینه اعطاء و ابطال جواز کسب حاکم است مقررات قانونی دولت می باشد که با ملاحظه نظم جامعه و قانون اساسی و رعایت حقوق اولیه شهروندان و اتباع ایرانی وضع و اجرا می شود. ولی به هر حال چون مسأله موکول به فتوای شرعی حضرت امام شده است هیأت مصلحت دانست موضوع را به اطلاع حضرت عالی برساند که عندالاقضاء با کسب نظر شرعی مقام معظم رهبری رهنمود و دستور لازم عملی را صادر فرمایید (مهریور ۱۳۸۴: ۶۱۱-۱۳).^{۲۷۱}

ضبط اموال و دارائی های بهائیان

موضوع دیگری که در این مکاتبات مورد توجه قرار گرفته ضبط اموال و دارائی های بهائیان است. در نامه خود به رئیس جمهور، مشاور او تمام اصول قانون اساسی را که بر حسب آن باید با افراد غیر مسلمان با عدل و داد رفتار کرد و حقوق

^{۲۷۱} نامه شماره ۷۸-۹۱۰ مورخ ۵/۲۶/۱۳۷۸ [۲۷ ژوئیه ۱۹۹۹].

همه را محترم شمرد نقل می‌کند. از جمله اصل ۲۲ که می‌گوید: «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است...» یا اصل ۲۳ که اشعار می‌دارد: «هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد...» یا اصل ۲۸ که مقرر می‌دارد «هر کس حق دارد شغلی که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند» یا اصل ۳۱ که بیان می‌دارد: «داشتن مسکن متناسب با نیاز، حق هر فرد و خانواده ایرانی است».^{۲۷۲} نامه سپس به چند مطلب اساسی دیگر نیز اشاره می‌کند:

یکی این که ایران برخی معاهدات بین‌المللی را تصویب کرده و آن‌ها نیز به صورت جزئی از قوانین داخلی درآمده، مانند میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مقاله نامه شماره ۱۱۱ سازمان بین‌المللی کار،

دوم این که در سال‌های اخیر در بیانات متعدد شخص رئیس‌جمهور از حقوق شهروندی همه ایرانیان و لزوم رعایت حقوق اساسی آن‌ها از هر قوم و قبیله و هر مذهب و عقیده‌ای به طور مطلق حمایت شده که مورد استناد و مطالبه قرار می‌گیرد، و سوم اینکه مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز در تبیین سیاست‌های کلی نظام و اولویت‌های این سیاست‌ها در زمینه‌های مختلف، در خصوص سیاست‌های کلی نظام در بخش اقوام و مذاهب (ظاهراً در مهر ماه ۱۳۷۷) در بند ۱ این عنوان کلی و مطلق را تصویب نموده است: «حمایت از مردم ایران از هر طایفه، عشیره، زبان و مذهب به عنوان یک ملت واحد...» و در بند ۳: «حمایت از جان، مال، امنیت و سایر حقوق همه مردم در چارچوب قانون اساسی».

پس از شرح موارد بالا حسین مهرپور از دریافت «انبوه شکایات و مراجعات از سوی غیر مسلمانان مخصوصاً برخی از فرقه‌های مذهبی غیر رسمی» سخن می‌گوید که نشان می‌دهد «در عمل و اجرا» ترتیبات بالا رعایت نمی‌شود. به عبارت دیگر می‌گوید که مقامات دولتی خودشان به این قوانین و سخنان و مصوبات اعتنائی ندارند.

^{۲۷۲} اصول ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷ و ۴۱ که در نامه بالا به آنها اشاره شده است.

شکایات رسیده حاکی است از: اخراج از شغل، حتی باز پس‌گیری حقوق ایام کارکرد، ندادن پروانه اشتغال به کار، مصادرهٔ اموال و حتی حکم زندان و اعدام به لحاظ منتسب بودن به یک فرقه عقیدتی «ضالّه» (بخوانید دیانت بهائی). آنگاه از میان صدها مورد یک مثال ارائه می‌کند: قاضی شرع دادگاه انقلاب بوشهر خطاب به اداره ثبت اسناد و املاک خورموج و حومه اعلام نموده چون کلیه اموال و منازل فرقه ضاله بهائیت در خورموج و حومه مصادره و در اختیار بنیاد مستضعفان بوشهر قرار گرفته لازم است اسناد زمین و باغات و منازل که با نام افراد بهائی ثبت شده به نام بنیاد مستضعفان بوشهر انتقال دهید.

مشاور رئیس جمهور خود را مواجه با مشکل بزرگی می‌بیند. شکایاتی از این قبیل از یک سو مستند به اصول قانون اساسی و از سوی دیگر مستند به اظهارات مقامات رسمی مملکتی چون ریاست جمهوری و ریاست مجلس و دیگر مقامات است. در عین حال آگاه است که بسیاری تصمیمات متخذه مرتبط به سال‌های قبل و با حکم قضائی گرفته شده و «حساسیت مذهبی خاص هم که خود واقفید در این زمینه وجود دارد». در پایان از رئیس جمهور می‌خواهد چاره‌ای بیندیشد.

رئیس جمهور با دیدن این گزارش طی نامه‌ای از معاون اول خود دکتر حبیبی می‌خواهد: «اولاً آنچه مربوط به دولت است سریعاً طبق موازین قانونی عمل شود. ثانیاً، اگر صلاح می‌دانید اصل قضیه را به جلسه سران سه قوه ارجاع دهیم و در آنجا با حضور بعضی از حقوق دانان... بحثی بکنیم... به هر حال مسئله مهمی است که ان شاء الله باید حل شود» (مهریور ۱۳۸۴: ۱۹-۱۶).^{۲۷۳}

اخراج دانشجویان بهائی از دانشگاه‌ها

در بولتن وزارت اطلاعات (شماره ۳۳۰۸/د مورخ ۱۳۷۹/۱۱/۲۹) خبری در مورد پذیرش و اخراج دانشجویی بهائی بنام شهره اتحادی علی آبادی از آموزشگاه حضرت رقیه یزد درج می‌شود. این دختر را پس از دو ترم تحصیلی به لحاظ عقیده

^{۲۷۳} نامه شماره ۲۲۳۷-۷۹ تاریخ ۱۳۷۹/۶/۶ [۲۷ اوت ۲۰۰۰].

دینی اش از آموزشگاه اخراج می‌کنند. رئیس جمهور از وزیر علوم، تحقیقات و فناوری دکتر معین و مشاور خود دکتر مهرپور تقاضای رسیدگی می‌کند و می‌پرسد مسأله چیست؟ (مهرپور ۱۳۸۴: ۶۲۰).

لحن پاسخ مهرپور نشان تعجب او از عدم آگاهی رئیس جمهور از وضع و حال بهائیان است. وی ابتدا به نقل قوانین متعددی که تحصیل بهائیان را در دانشگاه غیر ممکن ساخته می‌پردازد: «طبق بند ۱ آئین نامه گزینش اخلاقی داوطلبان ورود به دانشگاه، مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۶۳ [۱۹۸۴]، شرط ورود به دانشگاه‌ها علاوه بر قبولی داوطلب در امتحانات کنکور، تدین به دین اسلام یا یکی دیگر از ادیان آسمانی است و طبق تبصره ۲ اگر پس از پذیرفته شدن و ورود به دانشگاه مسلمان نبودن یا متدین نبودن به یکی از ادیان دیگر آسمانی ثابت شد حق ادامه تحصیل از او سلب خواهد شد».

سپس می‌خ دیگری که برای محکم‌کاری در محرومیت دانشجویان بهائی از تحصیل کوبیده‌اند یادآور می‌شود: «هم‌چنین در بند ۳ قسمت ب گزارش مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی به شماره ۲/۱۳۲۷ د مورخ ۶/۱۲/۶۹ [۲۵ فوریه ۱۹۹۱]، که به تایید مقام معظم رهبری رسیده است آمده است «در دانشگاه‌ها چه در ورود و چه در حین تحصیل چنانچه احراز شد بهائی‌اند از دانشگاه محروم شوند».^{۲۷۴} بنا بر این اقدام سازمان سنجش... و ممانعت از تحصیل دانشجوی بهائی یاد شده علی‌الظاهر در ارتباط با مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی است».

مهرپور هم‌چنین یاد آور می‌شود که در این خصوص دفتر ریاست جمهور قبلاً به شورای عالی فرهنگی شرحی نگاشته است ولی از نتیجه آن اطلاعی در دست نیست.

در پایان با لحنی طنز آمیز می‌نویسد «اگر منظور از نامه رئیس جمهور اینست که چرا علی‌رغم این قوانین [تند و تیز] مسئولین مربوطه بی توجهی کرده و بدون توجه به بهائی بودن دانشجو او را پذیرفته و خلاف مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی عمل کرده‌اند، رسیدگی به آن مربوط به مراجع ذی صلاح انضباطی وزارت علوم و

^{۲۷۴} نگاه کنید به سند صص. ۲۳-۷۲۲ در بخش اسناد.

تحقیقات و فن آوری می باشد» (مهریور ۱۳۸۴: ۲-۶۲۱).^{۲۷۰}

در این کارها دخالت نکنید

رئیس هیأت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی نامه‌ای به آیت‌الله شاهرودی ریاست قوه قضائیه می‌نویسد و حکم دادگاه انقلاب اسلامی را که املاک شخصی بهائی را مصادره کرده‌اند ضمیمه می‌نماید، «به عنوان نمونه شکوائیه یکی از مصادره شدگان از ده‌ها شکایت بر همین سیاق که به این هیأت واصل شده» و در پایان «تقاضای دستور مقتضی جهت اقدام بر وفق قانون اساسی» می‌نماید. (ص ۶۲۴).^{۲۷۱}

آیت‌الله شاهرودی زیر این نامه چنین می‌نویسد: «بسمه تعالی، بارها عرض شد که مسئولیت آن هیأت دخالت در امور قضائی و پرونده‌ها نمی‌باشد». (مهریور ۱۳۸۴: ۶۲۶)

این نامه به نظر آقای خاتمی رئیس جمهور می‌رسد و او در زیر آن چنین می‌نویسد:

از رئیس محترم قوه قضائیه بسیار تعجب آور است که حتی از انعکاس مطلبی که به رئیس جمهور و هیأت مورد تأیید او می‌رسد به قوه محترم قضائیه ناراحت می‌شوند و از این حد اقل تفاهم‌ها و حسن نیت‌ها هم ابا می‌کنند. احتمال می‌دهم مطلب به صورت نادرستی به اطلاع ایشان رسیده باشد. آیا انتقال یک شکایت یا اعتراض دخالت در قوه قضائیه است؟! (مهریور ۱۳۸۴: ۶۲۷).^{۲۷۲}

آیت‌الله شاهرودی چنین پاسخ می‌دهد:

بسمه تعالی، ظاهراً جناب ریاست محترم جمهور از مفاد نامه‌های هیأت

^{۲۷۵} نامه شماره ۳۱۲۶-۸۰، تاریخ ۱۳۸۰/۳/۱۶ [۶ ژوئن ۲۰۰۱].

^{۲۷۶} نامه شماره ۳۱۶۷، تاریخ ۱۳۸۰/۴/۱۰ [۵ ژوئیه ۲۰۰۱].

^{۲۷۷} نامه رئیس دفتر رئیس جمهور سید محمد علی ابیطحی، شماره ۳۳۱۸-۸۰، تاریخ ۱۳۸۰/۵/۱۶ [۷ اوت ۲۰۰۱].

مذکور اطلاع دقیق پیدا نمی‌کنند و آن را تنها انتقال یک اعتراض و یا شکایت قلمداد می‌نمایند، در صورتی که مفاد آن نامه‌ها چیز دیگری است و بار حقوقی دیگر در بردارد که توضیح آن فرصت دیگری می‌طلبد (مهریور ۱۳۸۴: ۶۲۸).

معلوم نیست شکایات دهقان بهائی درمانده‌ای که او و زن و فرزندش را از مزرعه‌اش رانده‌اند و یا کارمندی که خانه‌اش را مصادره کرده‌اند چگونه باید منعکس گردد که «بار حقوقی دیگری» در بر نداشته باشد. دستگاه قضائی زیر نظر رهبر اداره می‌شود و شکایات بهائیان حتی اگر رئیس جمهور کشور پشت سر آن باشد مشت بر سندان کوبیدن است.

درباره حقوق شهروندی بهائیان

سید محمد علی ابطیحی معاونت حقوقی و امور مجلس رئیس جمهور، خطاب به رئیس جمهور می‌نویسد که در تاریخ ۱۳۸۰/۱۰/۹ [۳۰ دسامبر ۲۰۰۱] در جلسه رسمی کمیسیون اصول ۸۸ و ۹۰ قانون اساسی در مجلس شورای اسلامی گزارشی ارائه گردیده که «برخی از کارمندان شاغل در سطح مؤسسات دولتی به استناد ارتباط و اعتقاد آنان به مسلک بهائیت از حقوق شهروندی محروم می‌شوند».

آقای ابطیحی در این نامه یادآور می‌شود که دوازده سال پیش، یعنی در تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۱۲ [۱ مارس ۱۹۸۹]، نخست وزیر وقت [آقای میر حسین موسوی] با موافقت رئیس جمهوری اسلامی ایران [آقای علی اکبر هاشمی رفسنجانی] طی صدور بخشنامه‌ای به کلیه وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها، مؤسسات دولتی، نهادهای انقلاب اسلامی و استانداری‌های سراسر کشور ابلاغ نموده است که:

هیچ یک از مسؤولان و کارگزاران جمهور اسلامی ایران مجاز نیست افرادی که جاسوسی یا محرومیت‌شان از حقوق اجتماعی و قانونی به تشخیص مراجع ذیصلاح اثبات و مورد حکم قرار نگرفته را از حقوق اجتماعی

قانونی محروم نمایند.^{۲۷۸}

سپس می نویسد:

با ارائه سوابق موضوع و با عنایت به اصل ۲۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران،^{۲۷۹} رأی و نظر جناب عالی به عنوان رئیس جمهور و مسئول اجرای قانون اساسی در الزام رعایت حقوق شهروندی نیروی انسانی فرقه بهائیت راهگشاست (مهریور ۱۳۸۴: ۶۲۰).^{۲۸۰}

رئیس جمهور طی نامه‌ای به دکتر روحانی دبیر شورای عالی امنیت ملی، دکتر خرازی وزیر امور خارجه و دکتر مهریور می نویسد:

ملاحظه و چاره‌جویی شود. قبلاً هم نظیر آن را ارجاع داده بودم به هر حال فکر می‌کنم بسیار نارواست که آن چه در سال ۶۷ حل شده به حساب آمده امروز مشکل به حساب آید (مهریور ۱۳۸۴: ۶۲۹).^{۲۸۱}

راه چاره کدام است؟

در پاسخ نامه بالا دکتر مهریور نامه مفصلی به رئیس جمهور می‌نگارد. به شکایات بهائیان چه به مراجع داخلی و چه به مراجع حقوق بشری اشاره می‌کند، به نامه‌های متعددی که دفتر او با شواهد کافی در مورد نقض همه حقوق بهائیان به رئیس جمهور نگاشته می‌پردازد و سرانجام می‌نویسد بخشنامه سال ۱۳۶۷ موضوع را حل نموده زیرا:

هم قوه مقننه و هم هیأت دولت و هم شورای عالی انقلاب فرهنگی بر خلاف

^{۲۷۸} بخشنامه نخست وزیر میر حسین موسوی، تاریخ ۱۱-۴۴۶۲-۱۱ تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۱۲ [۱] مارس ۱۹۸۹]. برای دیدن متن این بخشنامه نگاه کنید به (مهریور ۱۳۸۴: ۶۳۱).

^{۲۷۹} اصل ۲۳: تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمیتوان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد.

^{۲۸۰} نامه شماره ۸۰-۷۶۶۲، تاریخ ۱۳۸۰/۱۰/۱۰ [۳۱ دسامبر ۲۰۰۱].

^{۲۸۱} نامه شماره ۸۰-۷۸۱۲، تاریخ ۱۳۸۰/۱۰/۱۷ [۷ ژانویه ۲۰۰۲].

مفاد بخشنامه مزبور [مقرراتی] تصویب نمودند و هم دادگاه‌های دادگستری تصمیماتی مغایر با آن چه در این بخشنامه آمده است اتخاذ نمودند. سپس به شرح برخی از این مقررات که پس از بخشنامه سال ۶۷ تصویب شده می‌پردازد:

۱ - شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۶۹ مصوب نمود که بهائی‌ها به صرف احراز بهائی بودن حق ورود به دانشگاه‌ها را ندارند و اگر در حین تحصیل بهائی بودن کسی محرز شد از ادامه تحصیل محروم می‌شود.

۲ - در سال ۱۳۷۳ هیأت وزیران در آئین نامه اجرائی ماده ۱۰ قانون سازمان دامپزشکی مصوب کرد که شرط صدور پروانه دامپزشکی تدین به یکی از ادیان رسمی کشور است و بنا بر این دامپزشک بهائی متقاضی صدور پروانه برای امکان اشتغال کار از گرفتن پروانه به لحاظ بهائی بودن محروم است.

۳ - در سال‌های ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶ مجلس شورای اسلامی طبق قانون گزینش معلمان و قانون تسری قانون گزینش معلمان به کارکنان سایر وزارتخانه‌ها و آئین‌نامه‌های اجرائی آن هرگونه استخدام در هر یک از دستگاه‌های دولتی و شبه دولتی را حتی به صورت قراردادی و روزمزد منوط به متدین بودن به یکی از ادیان رسمی کشور دانسته است.

۴ - در موارد متعددی دادگاه‌ها حکم به مصادره اموال افراد بهائی، صرفاً به خاطر بهائی بودن آن‌ها و این که این فرقه ماهیتاً جاسوس امریکا و اسرائیل است داده‌اند که نمونه‌هایی از آن خدمت حضرت عالی و ریاست محترم قوه قضائیه ارسال شده و تاکنون تصمیمی اتخاذ نگردیده است. البته در موارد زیاد هم اداره اماکن و یا انجمن‌های شهر و امور صنفی از تأیید صلاحیت و یا دادن پروانه شغل آزاد به فردی صرفاً به خاطر بهائی بودن خودداری کرده‌اند ... حتی جنابعالی بخواهید بخشنامه نخست وزیری [به امضاء میرحسین موسوی] را بار دیگر تنفیذ کنید [این اقدام] نمی‌تواند جلوی مصوبات مجلس، هیأت دولت و شورای عالی انقلاب فرهنگی را بگیرد. سپس ادامه می‌دهد:

اگر نظام جمهوری اسلامی، آن گونه که از مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام و دیدگاه ریاست محترم جمهوری بر می‌آید مصمم است حقوق شهروندی همه

اتباع ایران، اعم از پیروان ادیان رسمی و غیر رسمی را به رسمیت بشناسد و اجرا نماید و حقوقی چون مالکیت و مصون بودن اموال و حق تحصیل و حق اشتغال و امثال آن را جزء حقوق شهروندی می‌داند، که اعمال و اجرای آن‌ها هیچ ملازمه‌ای با رسمیت شناختن دینی دون دینی [دینی غیر از دین دیگر، این دین یا آن دین] ندارد، لازم است با حل نظری موضوع در جلسه سران سه قوه و مقام معظم رهبری اقدامات زیر صورت گیرد:

۱ - شرط تدبیر به یکی از ادیان رسمی برای اشتغال به خصوص در مورد مشاغل آزاد برداشته شود و عنداللزوم برای بعضی از مشاغل مهم و حساس و با وضعیت خاص چنین شرطی برقرار شود.

۲ - ممنوعیت ادامه تحصیل پیروان عقیده خاص در دانشگاه‌ها لغو گردد.

۳ - در خصوص احکام مصادره اموالی که صرفاً به خاطر وابستگی افرادی به عقیده خاص مذهبی صادر شده و قطعیت یافته چاره‌ای اندیشیده شود و راه تجدید نظر بازگردد و با لغو احکام صادره، اموال مصادره شدگان به آنان بازگردانده شود. طبعاً برای عملی شدن این کار باید برخی از قوانین و آئین نامه‌ها و مصوبات اصلاح گردد. بدون انجام این امر، با صرف استناد به بخشنامه سال ۱۳۶۷ و اتکای به آن نمی‌توان به تأمین حقوق شهروندی همه اتباع کشور رسید (مهریور ۱۳۸۴: ۶۳۲-۲۸۲).^(۴)

بهایان حق حیات دارند یا خیر؟

آیت‌الله مکارم شیرازی که از زمان طلبگی سابقه بهائی ستیزی دارد طی نامه‌ای به رئیس جمهور از فعالیت بهائیان در مجامع خارجی و گرفتن امتیازات خطرناکی در آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها اظهار نگرانی می‌کند. رئیس جمهور نامه را برای پاسخ به رئیس هیأت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی می‌فرستد. بهائیان سراسر جهان به پشتیبانی از بهائیان ایرانی از ظلم‌هایی که بر هم‌دینان

^{۲۸۲} نامه شماره ۳۴۱۹-۸۰، تاریخ ۲۹/۱۰/۱۳۸۰ [۱۹ ژانویه ۲۰۰۲].

ایشان در ایران می‌رود به مقامات دولت خود و مقامات حقوق بشر شکایت می‌برند و نمایندگی بهائی در سازمان ملل متحد در این زمینه سخت فعال است. بیانیه‌هایی که از سوی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و اتحادیه اروپا و دیگر سازمان‌های جهانی در اعتراض به دولت ایران برای پایمال نمودن حقوق اولیه بهائیان صادر شده به نظر آیت‌الله مکارم شیرازی «فعالیت بهائی‌ها در مجامع خارجی و حمایت برخی دولت‌های غربی» از آن‌ها تلقی شده و لابد انتظار دارد اینان در مقابل این همه ظلم و قانون شکنی و بیرحمی سر بزیر بیفکنند و ساکت بنشینند. دکتر مهر پور نگرانی آیت‌الله را بجا می‌داند. ولی در مقابل امتیازات خطرناکی که در وزارت آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها به آن اشاره شده اظهار بی‌اطلاعی می‌نماید و می‌نویسد: «آن‌چه بنده در این زمینه اطلاع دارم مربوط به شرکت آنان در کنکور و ورود به دانشگاه و مراکز آموزش عالی می‌شود». سپس شرح کاملی از مصوبه شورای عالی انقلاب مبنی بر حذف ستون مذهب و این که به خاطر پاسخ بهائیان به سؤالات مربوط به اسلام در کارنامه اعلام نتایج، دین همگی را اسلام قید کرده‌اند آورده و نیز اعتراض دسته‌جمعی دانشجویان بهائی را به این امر خاطر نشان می‌سازد^{۲۸۳}.

مهر پور می‌نویسد: «بهائیان اگر اظهار نکنند بهائی هستند می‌توانند در کنکور شرکت نموده و معارف دینی را یا معارف اسلامی، یا یکی از ادیان اقلیت رسمی امتحان دهند و در صورت کسب نمره قبولی انتخاب رشته نموده و عندالاقضاء وارد دانشگاه شوند ولی ظاهراً مصوبه سال ۱۳۶۹ شورای عالی انقلاب فرهنگی به شرحی که قبلاً مرقوم افتاد هنوز به قوت خود باقی است». (تاکید از ماست)^{۲۸۴} اشاره مهرپور به این نکته است که بر طبق این مصوبه «بهائیان» در دانشگاه‌ها چه در ورود و چه در طول دوران تحصیل، چنانچه معلوم شود بهائی‌اند از دانشگاه محروم [می‌شوند]. یعنی دانشجوی بهائی فرضاً سه یا چهار سال در دانشگاه تحصیل کند و در تمام دوران تحصیل حتی با هیچ‌کس حرف نزند تا معلوم نشود بهائی است، باز اگر بر مقامات امنیتی با تحقیق از در و همسایه معلوم شود بهائی

^{۲۸۳} نگاه کنید به مهرپور ۱۳۸۴: ۵۷۴

^{۲۸۴} برای متن کامل این مصوبه نگاه کنید به بخش اسناد صفحات ۳۴-۶۳۳.

است همان آن اخراج خواهد شد و تمام سال‌های تحصیلش به هدر خواهد رفت. مهرپور سپس در زمینه مشکلات حکومت اسلامی در رابطه با بهائیان به مطالبی اساسی می‌پردازد که جا دارد بخش‌هایی از آن را نقل کنیم:

خوب است علمای اعلام موضوع را از لحاظ شرعی و فقه حکومتی روشن نموده و تکلیف دولت را مشخص نمایند. حدود رعایت حقوق شهروندی این فرقه و اصولاً گروه‌هایی که متدین به یکی از ادیان شناخته شده در قانون اساسی نیستند را روشن کنند. آیا افراد این گروه حق حیات و حقوق اولیه‌ای که لازمه حیات در جامعه امروزی است دارند یا خیر؟ (تأکید از ماست).

آیا می‌توان همه افراد یک فرقه و گروهی که اعتقادی خاص هر چند باطل دارند و تبعه جمهوری اسلامی ایران هستند به اعتبار این که مورد حمایت دولت‌های معاند می‌باشند و برخی از آن‌ها جاسوسی هم می‌کنند از حقوق شهروندی از جمله رفتن به مدرسه و ورود به دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی محروم کرد؟ با این که از آن‌ها مانند دیگر اتباع حکومت، مالیات گرفته می‌شود و به خدمت سربازی هم مکلف می‌گردند. بدیهی است جاسوسی برای بیگانگان جرم است و جرم بزرگی است چه مسلمان مرتکب این جرم شود چه غیر مسلمان ولی جرم و مجازات جنبه شخصی دارد. هر کس ثابت شد مرتکب چنین جرمی شده، باید مجازات قانونی آن را نیز متحمل شود. ولی آیا واقعاً می‌شود حکم کلی صادر کرد که اعضای یک گروه جاسوس‌اند و به همین جهت از بسیاری از حقوق اولیه اجتماعی موسوم به حقوق شهروندی از جمله حق دستیابی به آموزش و آموزش عالی نیز محروم‌اند. حقیقتاً آقایان علمای بزرگوار خوب است به طور جدی این مساله را روشن و حکم واقعی آن را بیان کنند که تکلیف دولت در مقابل تقنین و قضا و اجرا نیز روشن شود.

... دولت ایران کنوانسیون مبارزه با تبعیض در آموزش مصوب کنفرانس عمومی یونسکو را تصویب کرده و عضو آن معاهده است. طبق ماده ۳ کنوانسیون مزبور دولت‌های عضو متعهدند آموزش را به طور مساوی قابل

دستیابی برای همه بر مبنای صلاحیت و توانائی شخصی و بدون تبعیض از هر حیث از جمله مذهب و عقیده سیاسی قرار دهند. دولت در برابر این تعهد بین‌المللی و پاسخ‌گویی به آن در محافل مربوطه بین‌المللی چه باید بکند؟ آیا می‌تواند بگوید چون جمعی از اتباع‌اش عقیده باطلی دارند و جاسوسی بیگانه می‌کنند خود را ملزم به اجرای این معاهده در مورد آن‌ها و فرزندان‌شان نمی‌داند؟

... دو سال پیش در جریان برگزاری اجلاس کمیته رفع تبعیض نژادی در مقر سازمان ملل در ژنو، بهائیان متن دادنامه یکی از دادگاه‌های ایران را با ترجمه انگلیسی آن در بین حضار پخش کردند که طبق آن فردی که عمداً یک بهائی را به قتل رسانده بود به لحاظ این که مقتول بهائی و غیرمسلمان بود، نه محکوم به قصاص و نه ملزم به پرداخت دیه شده بود. پر واضح است که انتشار این گونه مطالب چه ذهنیت و قضاوت منفی را نسبت به رعایت حقوق انسانی در نظام جمهوری اسلامی ایجاد می‌کند.

موارد از این قبیل زیاد است و حقیقتاً جا دارد علمای بزرگوار اسلام از جمله فقیه روشن‌بینی چون حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی با رهنمودهای علمی و ارشادی خود تکلیف حکومت و موضع‌گیری دولت را در این قبیل امور روشن نمایند (مهریور ۱۳۸۴: ۹-۶۳۵).^{۲۸۵}

بخش مربوط به اقلیت‌های غیر رسمی در کتاب «وظیفه دشوار نظارت بر اجرای قانون اساسی» با این نامه به پایان می‌رسد و بر ما معلوم نیست که آیا مکاتبات حساس‌تری که درج آن عملی نبوده در این زمینه بین مقامات جمهوری اسلامی صورت گرفته است یا نه.

انصاف حکم می‌کند که بگوئیم در زمان ریاست جمهوری آقای خاتمی فشار بر بهائیان کمتر شد. اگر چه مشکلات همیشگی مثل محرومیت از گرفتن شغل و یا تحصیل در دانشگاه و غیره بر جا بود اما هیچ بهائی جلوی جوخه آتش قرار نگرفت،

^{۲۸۵} نامه شماره ۴۳۳۲-۸۳، تاریخ ۱۳۸۳/۱۰/۱۴ [۳ ژانویه ۲۰۰۵].

خانه‌ای مورد حمله و حریق واقع نشد و تعداد بازداشت‌ها نیز کاهش یافت. در سال ۱۳۸۰ [۲۰۰۱] تعداد ۵ بهائی در زندان‌های رژیم بودند. این تعداد در سال‌های ۲-۱۳۸۱ [۲۰۰۲-۳] به ۴ تن تنزل کرد. تعداد زندانیان بهائی در سال ۲۰۰۴ فقط ۲ نفر بود.^{۲۸۶}

با این همه بهائی‌آزاری در شهرستان‌ها و تهران ادامه یافت و از آن مهم‌تر ویران ساختن اماکن تاریخی بهائی از سرگرفته شد. به سختی می‌توان تصور کرد که این کارها با اطلاع و نظر دولت آقای خاتمی بود. صحیح‌تر خواهد بود اگر بگوئیم قدرتی دیگر خارج از حیطه دولت قانونی، کار بهائی‌ستیزی را ادامه می‌داد و دولت و قوانین و افکار عمومی همه را به هیچ می‌انگاشت.

ادامه تخریب مکان‌های تاریخی

آرامگاه قدوس: در بهار سال ۱۳۸۲ [۲۰۰۴] محلی در بابل که آرامگاه قدوس از یاران اولیه باب بشمار می‌آمد با خاک یکسان شد. ملا محمد علی بارفروشی ملقب به قدوس از علماء دانشمند، همان کسی بود که باب را پس از اظهار امر او در سفرش به مکه همراهی کرد. در اجتماع بدشت با دیگر سران بابی شرکت جست و در قلعه شیخ طبرسی همراه با چند صد بابی دیگر ماه‌ها هجوم نیروی دولتی را مقابله نمود. پس از پایان کار قلعه او را دستگیر نمودند و در زادگاهش بار فروش (بابل) به قتل رساندند. جمهوری اسلامی تحمّل حضور قبر او را هم نداشت.

تخریب خانه میرزا بزرگ نوری: دو ماه بعد، خانه میرزا بزرگ نوری پدر بهاء‌الله در تهران ویران شد. این خانه نه فقط برای جامعه بهائی مکانی تاریخی بشمار می‌رفت بلکه به خاطر معماری نمونه خود به یکی از شاهکارهای ساختمانی زمان قاجاریه معروف شده بود و از اهمیت فرهنگی و هنری فراوانی برخوردار بود. این اثر زیبا را در مدت چند روز با بولدزر ویران نمودند.

^{۲۸۶} مأخذ: دفتر بین‌المللی بهائی، ژنو.



خانه تاریخی میرزا بزرگ نوری پدر بهاء‌الله در تهران

سوی فریاد اعتراض جامعه بهائی، در دو روزنامه تهران بنام همشهری و اعتماد نیز مقالاتی در اهمیت تاریخی و هنری این بنا و انتقاد از ویران ساختن آن نشر گردید. روزنامه اعتماد ویرانی این خانه را که «از نظر هنر، روحانیت و معماری شاهکاری بی نظیر بشمار می‌آید» ضایعهء تاسف آمیز ملی و فرهنگی نامید.

در شهریور ۱۳۸۳ [سپتامبر ۲۰۰۴] جامعه‌های بهائی در سراسر دنیا به اشتراک نشریه‌ای با عنوان «پاکسازی فرهنگی، نابود ساختن یک جامعه و محو حافظه تاریخی» منتشر نمودند. در این نشریه ضمن شرح آزارها و رنج‌هایی که در ایران بر بهائیان روا می‌شود آمده است:

تنفر ملایان متعصب نسبت به دیانت بهائی یادآور اقدامات طالبان افغانستان در نابود ساختن دو مجسمه بودای بامیان است. اینان نه فقط قصد دارند دیانت بهائی را از خاک ایران ریشه کن نمایند بلکه می‌خواهند تمامی آثار

حضور این دین را نیز از زادگاهش پاک کنند.^{۲۸۷}
جامعه بهائی ایران در مرداد [اوت ۲۰۰۴] نامه شکایتی خطاب به آقای
حجة الاسلام سید محمد خاتمی رئیس جمهور منتشر نمود و ضمن اعتراض به ویرانی
این خانه و اعلام پایگاه‌ها و اعتقادات این دیانت، خواستار بذل توجه و شناختن
حقوق اساسی این جامعه گردید.^{۲۸۸}

²⁸⁷ http://info.bahai.org/pdf/iran_update2003-04.pdf

این مطلب و خبر ویران ساختن اماکن تاریخی بهائی در همان زمان در روزنامه‌های استرالیا، فرانسه، نروژ، انگلستان، امریکا، آلمان و کانادا مثل نیویورک تایمز، لس‌آنجلس تایمز، واشینگتن پست، تایمز لندن، لوموند و غیره درج شد.

²⁸⁸ پاورقی پیشین. برای آگاهی از وضع جامعه بهائی ایران در سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۵ نگاه کنید به پایگاه خبری جامعه بهائی <http://info.bahai.org/article-1-8-3-22.html>

فصل نهم: جامعه بهائی ایران در زمان ریاست جمهوری
آقای محمود احمدی نژاد

سخت‌گیری‌های تازه، جمع‌آوری آمار بهائیان

با انتخاب آقای محمود احمدی نژاد به ریاست جمهوری ایران در سوم مردادماه سال ۱۳۸۴ [۲۵ ژوئیه ۲۰۰۵] فصل تازه‌ای در آزار و اذیت بهائیان آغاز شد. بلافاصله پس از انتخاب رئیس جمهور جدید، رهبر جمهوری اسلامی ایران آقای آیت‌الله خامنه‌ای به ستاد کل نیروهای مسلح دستور داد تا گزارش جامع و کاملی از کلیه فعالیت‌های جامعه بهائی ایران تهیه کند. کپی نامه محرمانه ستاد کل نیروهای مسلح به دست اسما جهانگیر، گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر در زمینه آزادی مذهب و عقیده سازمان ملل متحد افتاد و وی در ۲۹ اسفند ۱۳۸۴ [۲۰ مارس ۲۰۰۶] مندرجات آن را بشرح زیر افشاء نمود.

فرماندهی کل قوا، ستاد نیروهای مسلح

خیلی محرمانه

شماره ۱۵/۴۷/۲/۳/آ

تاریخ ۱۳۸۳/۸/۲

پیوست: سلامتی رهبر

از ستاد کل نیروهای مسلح به گیرندگان زیر

موضوع: شناسائی افراد فرقه‌های ضاله بهائیت و بابیت

با سلام و صلوات بر محمد و آل محمد (ص) ضمن عرض تسلیت به

مناسبت شهادت مولی‌الموحدين امير مؤمنان (ع) و با آرزوی قبول طاعات و عبادات، پیرو گزارشات واصله از فعالیت‌ها و تشکیل جلسات مخفیانه فرقه‌های ضالّه بهائیت و بابیت در تهران و شهرستان‌های کشور بنا به دستور مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدّ ظلّه‌العالی) ستاد کل نیروهای مسلح مامور گردید تا گزارش جامع و کاملی از کلیه فعالیت‌های این فرقه‌ها (اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی) جهت شناسائی کلیّه افراد این فرقه‌های ضالّه کسب کند. لذا خواهشمند است به مبادی ذریبط ابلاغ فرمائید تا هرگونه اطلاعاتی در زمینه‌های مذکور از این افراد به صورت خیلی محرمانه جمع آوری و به این ستاد گزارش فرمایند.

مراتب به منظور تقدیم به محضر مبارک مقام معظم رهبری و فرمانده معظم کل قوا (مدّ ظلّه‌العالی) ایفاد می‌گردد.

رئیس ستاد کل نیروهای مسلح

سرلشکر بسیجی دکتر سید حسن فیروز آبادی

گیرندگان: وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، عقیدتی سیاسی فرمانده کل قوا، فرمانده نیروهای مقاومت بسیج سپاه پاسداران، فرمانده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، معاونت آگاهی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران، رئیس سازمان عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی، فرمانده کل ارتش جمهوری اسلامی، رئیس محترم قوه قضائیه، رئیس دفتر مقام معظم رهبری، سرتیپ بسیجی مهدی شراری ارسال گردید. (نگاه کنید به بخش اسناد، ص. ۷۲۹)

دیدن این صورت مفصل از مقامات ارتشی و امنیتی و نظامی و سیاسی ایران برای ناآگاهان این واهمه را پیش می‌آورد که گوئی دولت ایران با یک قدرت تسخیرناپذیر روبروست و اینک همه نیروها باید برای مبارزه با آن بسیج شوند.

در سراسر تاریخ جهان، با همه مخالفت‌هایی که با ادیان مختلف ابراز گردیده، هرگز دیده نشده که یک چنین نیروی عظیم نظامی در مقابل یک دین صف‌آرایی کرده باشد آن هم به هدف زجر و آزار پیروانش، آن هم دیانتی که سلاحي جز صلح

و آشتی ندارد، جنگ و کشتار در آن ممنوع است، مطلب پوشیده و پنهانی که بر کسی پوشیده باشد در کارش نیست، آثار و کتاب‌ها و اهدافش همه در اختیار دولت و آخوندهاست و با این همه اینقدر مورد هراس و تشویش ملایان یعنی دولتمردان ایران است.

اسناد دیگر حاکی از یک اقدام وسیع و همه‌جانبه در اجرای این فرمان برای تهیه صورت دقیق بهائیان در هر محل، کارخانه، اداره دارد.

وزارت کشور در تاریخ ۸۵/۵/۲۸ [۱۹ اوت ۲۰۰۶] به معاونان سیاسی امنیتی استانداری‌ها در سراسر کشور دستور داد «... با ظرافت و حساسیت رفتارهای اجتماعی آن‌ها (بهائیان) را کنترل و مدیریت نمایند. ضمناً اطلاعات خواسته شده را طبق فرم پیوست تکمیل و تا پانزده شهریور جهت بهره‌برداری ارسال دارند».

فرم یاد شده شامل اطلاعاتی در موارد زیر است: تعداد جمعیت، وضع مالی (درآمد، شغل)، تعادل اجتماعی، اختلافات اجتماعی، فعالیت سیاسی اجتماعی، عنصر اصلی، ارتباط با محافل خارجی، محل دفن اموات، ملاحظات. (نگاه کنید به بخش اسناد).

دولت به این کار اکتفا نکرد و از تمام اصناف خواست که صورت اسامی بهائیان تحت پوشش آن اتحادیه را تهیه و ارسال دارند. از جمله نگاه کنید به بخش اسناد، سند مورخ ۸۵/۲/۱۲ [۲ مه ۲۰۰۶] که در آن مجمع خدمات صنفی، تولیدی و فنی کرمانشاه از اتحادیه باطری سازان خواسته است «صورت اسامی فرقه بهائیت تحت پوشش آن اتحادیه» را تهیه نموده و ظرف مدت یک هفته ارسال دارند.

سخت‌گیری‌ها ماه به ماه شدیدتر شد. در تاریخ ۸۶/۱/۱۹ [۹ آوریل ۲۰۰۷] پلیس اطلاعات و امنیت عمومی، اداره نظارت بر اماکن عمومی، بخشنامه‌ای به فرماندهان انتظامی شهرستان‌های تابعه، رؤسای پلیس اطلاعات و امنیت عمومی صادر کرد و از آنان خواست که «نسبت به شناسایی افراد بهائی شاغل در صنوف و جمع‌آوری آمار به تفکیک (میزان پراکندگی، نوع و رسته شغلی) اقدام نمایند». در همین بخشنامه خواسته شد که «از فعالیت آنان در مشاغل با درآمدهای بالا جلوگیری و صرفاً با صدور مجوز با پروانه کسب در رسته‌های شغلی که بتوانند در حد

متعارف امرار معاش نمایند موافقت گردد». (نک. بخش اسناد).

به دنبال آن رشته‌هایی که بهائیان نباید در آن کار بگیرند تصریح گردید:

۱ - جراید و نشریات، جواهر و طلاسازی و ساعت‌سازی، چاپخانه‌داری، گراورسازی، مؤسّسات توریستی و اتومبیل‌کرایه، نشر کتاب، کتابفروشی، مسافرخانه‌داری، هتل‌داری، آموزشگاه خیاطی، عکاسی و فیلم‌برداری، گیم‌نت، رایانه و کافی‌نت.

در این بخشنامه هم‌چنین شغل‌های مشروط به طهارت^{۲۸۹} که بهائیان نباید به آن اقدام کنند آورده شد و دادن پروانه کار به آنان ممنوع اعلام گردید:

۲ - تالارهای پذیرایی، رستوران و سلف‌سرویس، اغذیه‌فروشان و موادّ غذایی، چلوکباب و چلوخورشت، قهوه‌خانه، فروشندگان مواد پروتئینی و سوپرمارکت، بستنی و آب‌میوه و نوشابه، قنادی و شیرینی‌فروشی، کافی‌شاپ.

۳ - کلیه مشاغلی که مالک بهائی در آن موفق است و درآمدزایی آن بالا است.

در صفحات قبل دیدیم که بهائیان حتّی از کشاورزی نیز ممنوع هستند، در ادارات دولتی و شرکت‌های خصوصی نیز نمی‌توانند استخدام شوند. حال با توجه به صورت بالا معلوم نیست جزگدائی یا دستفروشی «رسته‌های شغلی که بتوانند در حد متعارف امرار معاش نمایند» و در مصوّبه شورای عالی انقلاب مورد تصویب رهبر و بخشنامه پلیس و امنیت کشور قرار گرفته کدام است.

مؤژان مؤمن در بررسی وضع اقتصادی بهائیان در سال‌های اخیر می‌نویسد:

«در نتیجه این ابلاغیه و احتمالاً سایر بخشنامه‌ها که مفاد آن فاش نشده، در طی سال ۲۰۰۷، فشار بر مشاغل بهائیان شدّت یافت و پروانه کسب تعداد زیادی از ایشان در سراسر کشور لغو و یا از تمدید آن خودداری شد. بسیاری شرکت‌ها و مغازه‌های بهائیان در آبادان، آباءه، گرگان، همدان، اصفهان، کاشان، کرمان، خرّم‌شهر، خرّم‌آباد، مشهد، سنندج، سمنان، شیراز، طهران، بروجرد، الیگودرز، اراک، مرودشت، شهرکرد، اردبیل، جلفا و غیره تعطیل شد، از فروش و حتّی تحویل

^{۲۸۹} فتوای آیات عظام شیعه بهائیان را نجس بشمار می‌آورد. نگاه کنید به فصل پنجم (۱۳).

کالاهائی که بهای آن پرداخت شده بود خودداری گردید و یا با ابطال سند اجاره و اجبار به تخلیه ملک استیجاری و ادار به تعطیل کردن فعالیت شغلی خود شدند. (نک. بخش اسناد) در شرکت‌هایی که بهائیان با مسلمانان شراکت داشتند، شرکت تحت فشار قرار گرفت تا فرد بهائی ناچار ترک شراکت نماید.

همانند حرفه های شهری، کشاورزان بهائی نیز با مشکلات فراوان روبرو شدند: مزارع و باغ‌های میوه آنها اشغال شد، محصولات آنها ضبط و املاک آن مصادره گردید. زارعین از تهیه بذر و لوازم مورد نیاز محروم شدند و حتی اجازه نیافتند محصولات خود را به فروش برسانند. بسیاری از کشاورزان بهائی در روستاهای کوچک مجبور به ترک روستا و عزیمت به شهرها شدند. این رویدادها در روستاهایی صورت گرفت که بهائیان اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دادند. تمامی روستا در اقدامی شبیه «پاکسازی قومی» که یادآور وقایع بوسنی است، از وجود بهائیان زدوده شد. روستاییان بهائی مجبور شدند به شهرها عزیمت کنند و مانند پناهندگان، متکی به کمک و بخشش سایر بهائیان، زندگی نمایند. برخوردهائی این چنین پیش از این مخصوص روستاهائی با تعداد زیادی از بهائیان بود، اما از سال ۲۰۰۵ به این سو، به اقدامی رسمی تبدیل گردید که روستاهای کم جمعیت بهائی را نیز شامل شده است» (Momen 2005b). (نگاه کنید به اسناد مربوط به روستای متنی در بخش اسناد).

سیاست فرسودن و تحلیل بردن جامعه بهائی

این سیاست بر شیوه‌های زیر استوار است: محرومیت از همه حقوق قانونی، رانده شدن به حاشیه جامعه، عدم دسترسی به هیچ نوع دادرسی و محاصره نمودن بهائیان در میان مردمی که با نگاه‌ها و رفتار خود آنان را گناهکار، نجس و مستحق مجازات بدانند تا آنجا که پیروان این دین روز به روز به عناصری ناخواسته و منفور تبدیل گردند.

سر دواندن بهائیان در ادارات، فرستادنشان دنبال نخود سیاه، «گم شدن» پرونده‌ها و اسناد ایشان در ادارات، مواجهه با آنچه در اصطلاح طبّی «جنون زیر

دست آزاری» نامیده می‌شود همگی یک هدف را دنبال می‌کند و آن فرسودن و آزار بهائیان از پیر و جوان و زن و مرد است. در این میان آنچه البته به جانی نرسد، شکایات بهائیان از تعدیات و ظلم‌های رنگارنگی است که روزانه با آن روبرو هستند. امروزه در جمهوری اسلامی فرد بهائی هیچ‌گونه حقی ندارد، می‌توان هر ناروایی به او تحمیل کرد و هر ظلمی بر سرش آورد بدون آن که بازخواست و مجازاتی داشته باشد. یک بهائی از کار رانده شده، اگر ملک خود را برای گذران زندگانی اجاره بدهد، مستأجر حق دارد مال‌الاجاره را نپردازد و مطمئن باشد شکایات صاحبخانه بجائی نمی‌رسد. اگر مسلمان با انصافی یافت شود که مایل به پرداخت اجاره باشد آنگاه به او اخطار می‌گردد که کرایه محل باید به یکی از بنیادهای موجود و یا پیشنهاد شهر داده شود.

اگر یک بهائی از دست کسی به دادگاه یا کلانتری شکایت کند فوراً خود او را بازداشت و توقیف می‌کنند. یورش شبانه به منازل بهائیان از سوی مامورین امنیتی و توقیف کتاب‌ها و کامپیوتر و اوراق و اسناد ایشان امری عادی شده است. ویران ساختن قبرستان‌های بهائی با بولدزر، بریدن درختان آن‌ها و جلوگیری از دفن مردگان یکی دیگر از صور بهائی آزاری است.

بسیاری از بهائیان را به دلایل واهی دستگیر می‌کنند و پس از مدتی با وثیقه‌های کلان که معمولاً وثیقه ملکی است به طور موقت آزاد می‌سازند. نه بهائی مزبور می‌داند چرا دستگیر شده و نه مأمور انتظامی می‌تواند دلیلی بر آن دستگیری بترشد. هدف مختل ساختن زندگی بهائیان، آشفته ساختن روزگار ایشان و گرفتن وثیقه ملکی است تا فشار مالی بیشتری بر آن بی‌پناهان وارد شود و خانواده‌شان دست بدهان متلاشی گردد.

با ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد آزارهای کوری که در جریان انقلاب ایران بر بهائیان وارد می‌شد و سال‌ها متوقف شده بود بار دیگر آغاز شد. این حرکات عبارتند از حملات شبانه به خانه بهائیان با کوکتل مولوتف، ویران ساختن شبانه دیوار خانه بهائیان با بولدزر، نوشتن شعارهای ضد بهائی بر در و دیوار خانه‌ها، بیرون کردن دانش‌آموزان بهائی از دبیرستان‌ها، پخش بیانیه‌های تهدید آمیز، احضار پیاپی

بهائیان به دادسراها و زندانی‌های متناوب و بدون دلیل ایشان و ده‌ها مشکلات دیگر از این قبیل. از جمله از بعضی دبستان‌ها گزارش رسیده که محل کودکان بهائی را از دیگران جدا کرده‌اند، ایشان را در صحن مدرسه مورد هو و تهمت قرار می‌دهند و گاه بر سرشان خاک و گل می‌ریزند.

از زمان ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد کسی از بهائیان اعدام نشده. اما اظهارات یکی از قاضیان شرع به یک بهائی که بی جهت محکوم به حبس شده خواندنی و نشان سیاست جدید دولت در این زمینه است. قاضی مزبور خطاب به محکوم بهائی گفته است: ما در آغاز انقلاب ناشی بودیم که شماها را می‌کشتیم و بهانه دستتان می‌دادیم تا در جراید دنیا جار و جنجال کنید. من بلائی در زندان بر سر تو می‌آورم که هر روز صد بار آرزوی مرگ نمائی.^{۲۹۰}

موارد بالا سوای درگیری‌ها و گرفتاری‌هایی است که روزانه برای بهائیان پیش می‌آید. نمونه‌ء زیر یک بهائی‌آزاری مودیانه با همکاری ادارهٔ اطلاعات و بسیج نجف‌آباد، یکی از ده‌ها واقعهٔ حقیقی دلخراش از این دست بشمار می‌رود.

مشتی از خروار

ماجرای یک طیب بهائی در نجف آباد

اقدامات بهائی‌ستیزی در نجف آباد ابتدا با هجوم به قبرستان بهائیان و شکستن سنگ قبرها و بریدن درخت‌ها و ویران کردن گل‌کاری آنجا شروع شد و سپس به تهدید کاسبان و مغازه‌داران بهائی نجف‌آباد و نگاشتن شعار بر در و دیوار مغازه و خانهٔ ایشان انجامید.

از کسانی که هدف این آزار قرار گرفتند یکی هم خانم دکترهما آگاهی طیب خوشنام نجف‌آباد با ۲۸ سال سابقه خدمت و طبابت به مردم شهر خود بود. این کار در اواسط شهریور ماه ۱۳۸۶ [۲۰۰۷] با سیاه کردن تابلوی مطب او، نگاشتن ناسزا و

^{۲۹۰} برای نمونهٔ چنین رفتاری نگاه کنید به نامهٔ هالهٔ روحی دختر بهائی زندانی در شیراز، در همین فصل ص. ۵۴۹.

شعار ضد بهائی بر دیوار مجتمعی که مطب در آن قرار داشت و شکستن پنجره‌های مطب آغاز شد. یکی از شعارها این بود: «دکترهما آگاهی بهائی، جاسوس اسرائیل، دشمن اسلام و قرآن». دکتر آگاهی ابتدا بدون اعتناء به این دشمنی‌ها با کمک نزدیکان خود شعارها را پاک می‌کند. اما نوشتن شبانه شعارها همراه به تهدید او به تعطیل مطب ادامه می‌یابد. آنچه در زیر می‌خوانید حاصل ۵۶ بار مراجعه و گفتگوی وی با مراجع خصوصی و دولتی است.

مالک ساختمان در ابتدا وی را دلداری می‌دهد و ابراز امیدواری می‌نماید که این موج فروکش کرده و دکتر آگاهی خواهد توانست به کار در مطب خویش ادامه دهد. اما هنگامی که مالک ساختمان نیز برای اخراج دکتر آگاهی از ملک خویش مورد فشار و تهدید قرار می‌گیرد، ناچار از ایشان می‌خواهد که چند روزی مطب را تعطیل نماید. با تکرار تهدیدها مالک ساختمان به تدریج دچار وحشت شده و ساختمان را به شخص دیگری می‌فروشد.

کلانتری محل به دکتر آگاهی توصیه می‌کند با مراجعه به دادگستری شهرستان و تنظیم شکایت، کار را آغاز کنند تا دادستان دستور مقتضی برای رسیدگی صادر کند. دادستان به کلانتری محل، دستور رسیدگی و تحقیق قضیه و تشکیل پرونده را صادر می‌کند. هنگام پی‌گیری کار، افسر نگهبان کلانتری به آنها می‌گوید پرونده را به اداره «امنیت و اطلاعات عمومی» که به «اداره اماکن» معروف است خواهد فرستاد. در مراجعه بعدی به دادستان او نیز اظهار می‌دارد کلیه مسائل جامعه بهائی به همان اداره اطلاعات مربوط می‌شود. بار دیگر که برای ملاقات دادستان مراجعه می‌شود نامبرده حتی آنها را به حضور نپذیرفته و توسط نگهبان دم در پیغام می‌دهد که ما با اداره اطلاعات نجف آباد هماهنگی کرده‌ایم به آنجا بروید و پی‌گیری رسیدگی به پرونده خود باشید.

اداره اماکن به دکتر آگاهی می‌گوید که کلیه کارهای مربوط به جامعه شما به

اداره اطلاعات مربوط می‌گردد. دکتر آگاهی دست به دامان امام جمعه نجف‌آباد می‌شود.

امام جمعه نجف آباد اظهار می‌دارد که کنترل این افراد از دست ما هم خارج است و آنها حتی مرا هم به دلیل عدم برخورد شدید با بهائیت مورد مؤاخذه و اعتراض قرار می‌دهند.

رئیس اداره نظام پزشکی نجف آباد به دکتر آگاهی می‌گوید که ما حمایت خود را چند سال پیش که می‌خواستند از تمدید مجوز مطب شما ممانعت کنند به عمل آوردیم. اما در مورد اخیر کاری از دست ما بر نمی‌آید.

اداره اطلاعات نجف آباد به دکتر آگاهی می‌گوید که دلیل اصلی برخوردهای خشونت آمیز با ایشان، فعالیت‌های فرزندان و همسر او در انجام وظایف دینی بهائی است، از جمله این که همسر ایشان در راستای دفاع از حقوق جامعه بهائی گزارش تخریب گورستان بهائی را در نجف‌آباد در اینترنت گذاشته است. دکتر آگاهی توضیح می‌دهد که من به امید اینکه مسئله مطب در سطح محلی حل شود، تا کنون آن را به سطوح بالاتر در مرکز ارجاع نداده‌ام. به او چنین پاسخ می‌دهند: اگر به وزارت خانه‌ها یا حتی سازمان ملل هم شکایت ببرید، در نهایت به همین جا باز می‌گردد و تصمیم در همین اداره اتخاذ می‌شود. پس از گفتگوی فراوان، در اداره اطلاعات نجف آباد به ایشان می‌گویند که برای پیگیری پرونده خود به اداره کل اطلاعات استان واقع در اصفهان مراجعه نماید.

اداره اطلاعات استان اصفهان ابتدا مایل به پذیرش و گفتگوی مستقیم با شاکی، یعنی دکتر آگاهی نیست. اما با پافشاری و اصرار ایشان، مسئول امور جامعه بهائی در آن اداره ضمن مطرح کردن فعالیت‌های دینی خانواده ایشان و این که این رفتارها نوعی تلافی در مقابل آن است، تصریح می‌کند که عاملین این کار گروهی

خارج از کنترل ما هستند که به دلیل اقدام شما به تبلیغ دینتان، اینگونه عکس العمل نشان می‌دهند و ما قادر به جلوگیری از آنان نیستیم.

نکته جالب این که فرد مسئول در صحبت هایش می‌گوید این حضرات پیش ما آمده و نسبت به دفن جسد یک بهائی در همان قبرستان که تخریب و صاف شده اعتراض کرده و حتی گفته اند ما می‌رویم و مرده را از داخل قبر بیرون می‌آوریم! و اضافه می‌کند که به همین دلیل بوده است که در روز تدفین، مأموران نیروی انتظامی به محل می‌روند. در پایان فرد مسئول تأکید می‌کند دیگر مستقیماً با او تماس نگیرند بلکه از طریق نماینده نجف آباد در مجلس مسائل خود را مطرح نمایند.

نماینده نجف آباد در مجلس شورای اسلامی ابتدا به گرمی دکتر آگاهی را می‌پذیرد. اما در دیدار بعدی رفتار خشک رسمی در پیش می‌گیرد و از تماس خویش با اداره اطلاعات اصفهان خبر می‌دهد، به فعالیت‌های دینی شوهر و فرزندان دکتر آگاهی اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که در رابطه با مسائل جامعه شما، اداره اطلاعات ملایم‌ترین ارگان است! در پایان قول می‌دهد که با اداره اطلاعات بیشتر صحبت خواهد کرد و سپس ایشان را به اداره اطلاعات اصفهان ارجاع می‌دهد. در مراجعه‌های بعدی نماینده اصفهان توصیه می‌کند که منتظر باشید تا از طرف اداره اطلاعات با شما تماس بگیرند.

کانون وکلا در تهران نسبت به ابعاد این قانون شکنی‌ها با دکتر آگاهی همدردی نموده و با اشاره به اینکه وزارت اطلاعات در این ماجرا همه‌کاره است، برای ایشان روشن می‌کند از دست کانون کاری بر نمی‌آید و ایشان باید در این مورد به شخص رئیس کل قوه قضائیه مراجعه نماید. شاید او بتواند در این مورد کاری انجام دهد.

فرمانده کل نیروهای انتظامی منطقه می‌گوید کنترل کارهای بسیجیان خارج از حیطه اختیارات ما است و ما نمی‌توانیم در این زمینه کاری صورت دهیم. ایشان هم مانند دیگر مسئولان توصیه می‌کند که بروید پیش اطلاعات، چون مسائل جامعه شما

مثل سایر اقلیت های مذهبی، تماماً به این اداره محول شده است.

فرماندار نجف آباد در نخستین ملاقات بدون هیچ مقدمه‌ای به ایشان می‌گوید که شما جاسوسان سرسپرده قدرت‌های خارجی هستید. سپس اضافه می‌کند که برای او و سایر مسئولین نظام هم شعار می‌نویسند و این نشانه وجود آزادی و دموکراسی در کشور است! و در نهایت به ایشان می‌گوید که بروید به دادگستری، بروید به اطلاعات، این مسائل به من ربطی ندارد. خانم دکتر آگاهی اظهار می‌دارد شما اقدام کنید که ما جلسه دوستانه‌ای با مخالفانمان داشته باشیم و در محیطی دوستانه اختلافاتمان را حل کنیم. سپس به تخریب قبرستان بهائیان و اخراج دانشجویان نیز اشاره می‌کند. در این موقع فرماندار به عنوان اینکه کار دارد عذر آنان را می‌خواهد و از اطاق بیرونشان می‌کند.

تلاش برای بستن مطب خانم آگاهی، علاوه بر احساسات ضد بهائی، یکی هم به خاطر آن بود که این خانواده را از لحاظ مالی ناتوان و درمانده سازند. زیرا همسر ایشان که مهندس برجسته‌ای است از آغاز انقلاب بیکار بود و شغل طبابت خانم آگاهی تنها ممر درآمد این خانواده محسوب می‌گردید.^{۲۹۱}

دکترهما آگاهی مجبور شد مطب خود را، که ۲۸ سال بود در آنجا به طبابت اشتغال داشت تعطیل نماید. اما کار به اینجا ختم نشد خانه‌اش را شب‌ها با پرتاب کوکتل مولوتف مورد حمله قرار دادند و اعلامیه دیگری در سطح شهر منتشر ساختند که او را تهدید می‌کرد باید نجف‌آباد شهر اجدادی خود را برای همیشه ترک کند (نگاه کنید به بخش اسناد).

داستان زندگانی دکترهما آگاهی نموداری از یک حقیقت بارز است و آن اینکه بهائیان در جمهوری اسلامی از هیچ حقی بر خوردار نیستند، از هرگونه حمایت قانونی بی‌بهره‌اند و تمامی دستگاه‌های امنیتی دولتی از قبیل وزارت اطلاعات و ارشاد و نیروهای بسیج و در بسیاری شهرها امام جمعه‌های هر شهر در یک مبارزه

^{۲۹۱} پیام بهائی ژوئن ۲۰۰۸ و نیز <http://news-bahai.blogfa.com/post-9.aspx>

همآهنگ علیه این دیانت فعالیت دارند.^{۲۹۲}

بدین ترتیب در ایران امروز بهائی بودن جرم است، تولد او در کشور اسلامی ایران جرم است، برای او حتی در درون خود به افکار بهائی اندیشیدن جرم است، گفتگوی او با یک فرد غیر بهائی - حتی اگر درباره نرخ پیاز باشد به این واژه که ممکن است او را تبلیغ کند جرم است، تماس با او که طهارت مسلمین را ابطال می نماید جرم است، بردن چند شاخه گل به بیمارستان برای دوست مسلمانش جرم است به این هراس که می خواهد او را تبلیغ کند! همه اینها برای این که بهائیان را به دامان اسلام بکشانند و یا مجبور به خروج از ایران نمایند.

فعالیت‌های دینی، تبلیغاتی و فرهنگی علیه بهائیان

بر طبق ماده ۴ مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی که به تصویب رهبر جمهوری اسلامی رسیده مقرر است «فعالیت‌های سیاسی (جاسوسی) آنها [بهائیان] با وضع قوانین و مقررات پاسخ داده شده و فعالیت‌های اعتقادی و تبلیغی را باید با فعالیت‌های دینی، تبلیغاتی و فرهنگی پاسخ داد».^{۲۹۳}

جمله بندی این ماده خود افشاگر ماهیت سرکوبگرانه آن است. جاسوس را البته باید مجازات کرد. در قوانین جنائی ایران (و یا هر کشور دیگر) مواد لازم برای مجازات جاسوسان وجود دارد. ولی چون نویسندگان این ماده بخوبی آگاه بوده‌اند که بهائیان نه در سیاست دخالت دارند و نه جاسوسند لذا ماده ۴ را به گونه‌ای تنظیم نموده‌اند که اولاً مواردی را که با بهائی بودن تطبیق می‌کنند «جاسوسی» بنامند و ثانیاً با وضع قوانینی آن را قابل مجازات سازند. آسان‌ترین راه برای جاسوس خواندن بهائیان ارتباط دادن ایشان با مرکز روحانی و

^{۲۹۲} در یک مورد تصادف اتومبیل در سال ۱۳۸۳ [۵-۲۰۰۴] که منجر به کشته شدن یک بهائی شد، راننده مقصر از پرداخت دیه مقتول بخاطر بهائی بودن مقتول معاف شد. در سال ۱۳۷۸ [۱۹۹۹/۲۰۰۰] یک افسر ارتش با شلیک گلوله یک سرباز بهائی را به قتل رساند. نه تنها هیچ مرجعی وی را به عنوان قاتل متهم نکرد، بلکه خانواده مقتول را مجبور کردند که بهای گلوله را برای دریافت جنازه فرزندشان بپردازند.
^{۲۹۳} نگاه کنید به صص. ۳۴-۶۳۳ در بخش اسناد.

اداری بهائی در اسرائیل است. همانطور که در بخش مربوطه گفتیم این مرکز یکصد و پنجاه سال قبل در زمان ترکان عثمانی، پیش از ایجاد نهضت صهیونیسم و یا تأسیس دولت اسرائیل در آنجا وجود داشت و هیچگاه ارتباط سیاسی با دولت اسرائیل نداشته است.^{۲۹۴} اما دستگاه عظیم تبلیغاتی جمهوری اسلامی آنچنان این موضوع را شاخ و برگ داد که به تدریج بهائی بودن مساوی با عامل صهیونیسم بودن و جاسوسی تلقی می‌گردد.

آقای محمود احمدی نژاد هنگامی که شهردار تهران بود بنا به قول یکی از محققین مبلغ یک میلیون دلار به «سازمان آینده روشن» وابسته به «آکادمی علوم اسلامی» در قم کمک کرد.^{۲۹۵} وظیفه اصلی این سازمان بالا بردن سطح آگاهی عمومی در زمینه ظهور مهدی و غیبت اوست و در این زمینه بزرگترین فعالیتش صرف مبارزات ضد بهائی می‌شود (Khalaji 2008: 22, n. 16).

با رسیدن آقای محمود احمدی نژاد به ریاست جمهوری ایران، بودجه کلانی در بخش معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری، به مبارزه با دیانت بهائی اختصاص داده شد. این بودجه پس از سه سال به بودجه‌ای که دفتر تبلیغات اسلامی برای این کار در اختیار داشت اضافه گردید. پایگاه کامپیوتری آینده روشن در تاریخ یکشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۸۷ [۹ مارس ۲۰۰۹] چنین نوشت:

در بودجه ۸۸ طبق پیشنهاد کمیسیون اجتماعی مبلغ ۳۰ میلیارد ریال برای جذب آموزش و اعزام مبلغان در مقابله با فعالیت‌های شیطان‌پرستی، صوفی‌گری و بهائیت و مواردی از این دست در نظر گرفته شده است. طبق گزارش کمیسیون تلفیق، بودجه اختصاص یافته برای مقابله با فعالیت‌های شیطان‌پرستی، صوفی‌گری و بهائیت از محل کسرو به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه اضافه می‌شود.

^{۲۹۴} نگاه کنید به فصل پنجم (۱۰).

^{۲۹۵} در اصل یک بلیون دلار. که یک میلیون دلار و یا یک بلیون تومان به نظر قابل قبول‌تر است. آقای خلجی منبع خود را وب سایت بازتاب به نشانی زیر داده است:

<http://www.baztab.com/print.phpid=47389>

شیطان پرستان یا یزیدیان گروهی از هم میهنان کرد ما هستند که قرن هاست به آداب و رسوم خود وفادارند. معلوم نیست صوفیان که در مسلمان بودنشان شک نیست چرا باید هدف مبارزه رژیم باشند. اما روشن است که هدف اصلی در این میان بهائیانند. این مبلغ بجز بودجه های کلان سازمان هایی است که کتاب های ضد بهائی قلم می زنند و نشر می کنند، بجز بودجه بهائی ستیزی انجمن های اسلامی ریز و درشتی است که در سراسر کشور پخش است، بجز بودجه سازمان های امنیتی رژیم است که مبارزه با بهائیت را پی می گیرند که جمع همه اینها، و بسیاری پول های پنهانی که در این راه خرج می شود سر به مبلغی بسیار هنگفت می زند.

چهار روز پس از انتخاب آقای احمدی نژاد به ریاست جمهوری، روزنامه کیهان به سردبیری نماینده ولی فقیه، حسین شریعتمداری، شروع به نشر یک سلسله مقالات ضد بهائی نمود. محتوای این مقالات نه بحثی در افکار و تعالیم دین بهائی، بلکه دربرگیرنده شایعات شبه تاریخی، ارتباط بهائیان با یهودیان، فرضیه های جاسوسی، و اتهامات غیر اخلاقی بود. یک نگاه به عناوین مقالاتی که در سال ۱۳۸۴ [۲۰۰۶/۲۰۰۵] در کیهان نشر شده معرف بقیه این مقالات است:

باب در مکتب یهودیان ۱۳۸۴/۸/۷

تناقض در آموزه های بهائیت ۱۳۸۴/۸/۱۹

مروج تروریسم ۱۳۸۴/۸/۲۸

یاور صهیونیست ها ۱۳۸۴/۱/۹

اعلام خطر امام علیه نفوذ بهائیان ۱۳۸۴/۹/۳

منجلاب فساد ۱۳۸۴/۹/۸

در دی ماه ۱۳۸۴ این روزنامه بار دیگر پرونده قتل زن بیگناهی در ابرقورا، که در سال ۱۳۲۸ رخ داد و آن را به گردن بهائیان انداختند، با آب و تاب در چند شماره منتشر ساخت.^{۲۹۶}

از ۲۴ تیر ماه تا ۲۰ مهر ۱۳۸۵ [ژوئن تا اکتبر ۲۰۰۶] کتاب «سایه شوم» که خاطرات زنی بنام مهناز رئوفی است در این روزنامه آغاز شد. رئوفی مدعی است که

^{۲۹۶} نگاه کنید به کتاب اول، فصل پنجم (۵).

از خانواده‌ای بهائی به اسلام بازگشته است. وی تشکیلات بهائی را سازمانی در پی قدرت و پول معرفی می‌کند. مهناز رئوفی هم‌چنین مصاحبه‌هایی در این زمینه در کیهان نشر کرد.

سوی آن، کتاب‌هایی مانند «بهائیت در ایران» به قلم سید سعید زاهد زاهدانی و «جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران» به قلم عبدالله شهبازی و ده‌ها کتاب مشابه آن از سوی سازمان‌های مبارزه با بهائیت نشر شد که هدف عمده آن مخدوش ساختن این آئین، دخالت قدرت‌های خارجی در ایجاد این دین و ارتباط آن با سیاست‌های بیگانه بود.

در دهه‌های میانی قرن بیستم، پیش و پس از جنگ جهانی دوم، چند تن قدرت‌طلب و فاسد که در پی مقام و منصبی در آئین بهائی بودند از این دیانت بیرون رانده شدند، مانند آواره، صبحی و نیکو. هر یک از ایشان به خاطر تلافی و به انتقام، کتاب‌هایی بر ضد اعتقادات پیشین خود نگاشتند و به لجن‌مال نمودن آئین قبلی خود پرداختند. این کتاب‌ها در زمان خود با کمک انجمن‌های تبلیغات اسلامی طبع و نشر شد. پس از سال‌ها، بهائی‌ستیزان جمهوری اسلامی مجدداً طبع و نشر این کتاب‌ها را در حدی وسیع از سر گرفته‌اند.

فصل‌نامه‌ایام شماره ۲۹ خود را با عنوان «بهائیت آنطور که هست» اختصاص به مقالات متعدد در زمینه بهائیت داد و نیز فصلنامه مطالعات تاریخی تاکنون دو شماره را به همین منظور اختصاص داده است. هم‌چنین کتاب‌هایی برای کودکان که موضوع آن مبارزه با دیانت بهائی بود طبع و نشر شد و سازمان‌های تبلیغات اسلامی هر یک رده‌هایی طبع و رایگان در بین مردم پخش نمودند، کاری که ظاهراً همواره ادامه خواهد داشت.^{۲۹۷}

در برخی کتابفروشی‌ها بخش مخصوص «کتاب‌های مبارزه با فرقه ضالّه» دایر

^{۲۹۷} از جمله پایگاه سازمان تبلیغات اسلامی کرمان در ماه ژوئن ۲۰۱۰ از پخش هزار نسخه کتاب با عنوان بایبگری و بهائیگری در بین مردم حاضر در نماز جمعه، مجالس عزاء، اصناف و غیره خبر داد. نک. <http://www.ido.ir/n.aspx?n=13890406335>

شد و نیز در نمایشگاه سالانه کتاب در تهران غرفه‌ای به این کار اختصاص یافت. همه اینها سوای برنامه‌ها و سخنرانی‌های رادیویی و تلویزیونی است که به عناوین مختلف این دیانت را زیر حمله دائمی دارد. وجه مشترک تمام این نشریات و گفتارها احتراز از ورود در ادعای بهائیان مبنی بر حقیقت این ظهور بر اساس مستندات اسلامی، و احتراز از بحث درباره‌ی تعالیم و احکام بهائی است. در عوض کوشش همه آنان بر آنست که از بهائیت غول بی شاخ و دمی بتراشند که یک دست در دست استعمار روسیه و دست دیگر در دست استعمار انگلیس و امریکا، یک پا در اسرائیل و پای دیگر در ایران دارد. هدف این نشریات آشنا ساختن مردم با حقیقت بهائیت نیست بلکه به هراس انداختن آنان از این اسم است و در این راه از هیچ تقلب تاریخی، از هیچ جعل و خدعه و از هیچ دروغی روگردان نیستند. هیچ یک از نویسندگان ریز و درشت این نشریات نخواست حتی یک جمله از ده‌ها بیان را در آثار بهائی که نهی صریح از دروغ، تقلب، جاسوسی و خیانت به کشور است نقل کند، از جمله این بیان عبدالبهاء:

هر ذلتی را تحمّل توان نمود مگر خیانت به وطن و هر گناهی قابل عفو و مغفرت است مگر هتک ناموس دولت و مضرت ملت.^{۲۹۸}

این نشریات و کتاب‌ها بدون جواب نماند و توسط نویسندگان بهائی در سایت‌های کامپیوتری و یا به صورت کتاب‌هایی که در خارج نشر می‌گردید پاسخ داده شد.^{۲۹۹} نکته در این است که نشریات ضد بهائی به آسانی و به طور رایگان در ایران در اختیار همگان قرار می‌گیرد ولی آنچه در پاسخ به آنها نشر می‌شود بُرد و انتشار وسیعی ندارد. حتی داشتن هر کتاب بهائی در ایران با مجازات‌های سنگین روبرو است. لذا به راحتی می‌توان نتایج تحریک‌آمیز چنین نشریاتی را در اشاعه

^{۲۹۸} گلزار تعالیم بهائی، ص ۵۴

^{۲۹۹} از جمله نگاه کنید به سایت <http://ketabhayebahai.com/2009-03-30-13-37-10> و <http://ketabhayebahai.com/2009-03-30-13-38-44> و کتاب کنکاشی در بهائی‌ستیزی، کتاب یکم از سلسله کتاب‌های اوهام زدائی، به قلم س. نیکو صفت، انتشارات پیام، آلمان ۱۳۸۵.

بهائی آزاری در جامعه حدس زد.

از سوی دیگر سازمان‌های دینی مثل «کانون رهپویان وصال شیرازی» با بودجه‌ای کلان در شیراز تأسیس گشت که تنها هدفش جمع نمودن جوانان و تبلیغات علیه دیانت بهائی است. این جمعیت نیز از تمام وسایل مدرن مثل فیلم، اینترنت، و انتشار کتاب و غیره استفاده می‌کند.

بازداشت و محکومیت ۵۴ تن جوانان بهائی شیراز

در سال ۱۳۸۵ [۲۰۰۶] گروهی از جوانان بهائی و مسلمان شیراز با اجازه کتبی از شورای شهر به اجرای یک برنامه انسانی در نقاط فقیرنشین حاشیه شیراز پرداختند. اطفال بی‌بضاعت را از کوچه و خیابان جمع‌آوری کردند، به آنان فارسی آموختند، کودکان را با نظافت و پاکی و اخلاق و آداب انسانی آشنا ساختند و در آن محرومان و پس‌زدگان اجتماع روح امید دمیدند.

در این فعالیت‌ها نه کسی از دین و مذهب حرفی به میان آورد و نه مرامی تبلیغ شد. اما مقامات امنیتی رژیم، این کار را با مبانی اسلامی سازگار ندانستند و آن جوانان را به اتهام «توطئه علیه امنیت ملی» توقیف کردند. از آنان، کسانی که مسلمان بودند بلافاصله آزاد شدند و پنجاه و چهار تن جوان بهائی در توقیف ماندند. پس از مدتی ۵۱ نفر از این عده با وثیقه آزاد گشتند و سه تن از آنان که به نظر رژیم از رهبران آن گروه بودند پس از گذشت یک ماه آزاد گردیدند. ولی کار به اینجا ختم نشد. فرصت مناسبی به دست آمده بود که رژیم بار دیگر برای بهائیان چنگ و دندان نشان دهد و به آنان بفهماند که پا را از دایره خود بیرون نهند.

جوانان مزبور بار دیگر احضار گردیدند و بدون محاکمه و یا ارائه هیچگونه دلیلی، به اتهام «توطئه علیه امنیت ملی»، ۵۱ تن از ایشان به سه سال حبس تعلیقی همراه با شرکت در کلاس‌های تعلیمات اسلامی (یعنی جلسات توهین به بهائیت و مقدسات آن) و ۳ تن به اصطلاح «رهبران» آنان به چهار سال زندان محکوم گردیدند. این سه جوان از حکم ظالمانه‌ای که معلوم نبود بر کدام مبنا صادر شده تقاضای تجدید نظر



از چپ به راست: هاله روحی، ساسان تقوی و روحا ثابت

نمودند و به دنبال وکیل مدافع شهر را زیر پا گذاردند. پس از آن که با امتناع وکلای فراوان روبرو شدند سرانجام یک تن حاضر شد وکالت ایشان را بپذیرد. پیش از آن که اصولاً دادگاه تجدید نظر تشکیل شود، این سه جوان، یعنی هاله روحی، روحا ثابت و ساسان تقوی را احضار نمودند و با یک حکم شفاهی و بدون هیچ محاکمه‌ای تقاضای تجدید نظر آنان را به حکم صادره (چهار سال زندان) ردّ شده قلمداد کردند. این سه نفر از ۲۹ آبان ۱۳۸۶ (۲۰ نوامبر ۲۰۰۷) در زندان هستند. سرنوشت پنجاه و یک تن دیگر که چه زمانی برای گذراندن زندان احضار خواهند شد بر کسی معلوم نیست. مجله پیام بهائی می نویسد:

اتّهام «توطئه علیه امنیت ملی» به این جوانان بر چسبی است که البته هیچ یک از مسئولان امور نیز به آن کوچکترین اعتقادی ندارد و اگر آلودگی‌های روزانه هنوز نقطه روشنی در وجدانشان باقی گذارده باشد می دانند این اتّهام با صد من سریش هم به این بی‌گناهان نمی‌چسبد. رژیم یکسال و نیم فعالیت‌های ایشان را زیر نظر داشته و چه بسا هر روز گزارش ریز اقداماتشان را از بعضی جوانان مسلمانی که با ایشان همکاری می‌کردند دریافت می‌کرده است. اگر مقامات امنیتی می‌توانستند حتی در یک مورد خطایی از رفتار این



جوانان بیابند
اکنون اسناد آن با
شیپور و جنجال در
روزنامه‌ها درج
شده بود و از
تلویزیون‌های دولتی
پخش می‌شد. اما
ظاهراً هر چه دست

اینان خالی‌تر، انبان تهمت و افترایشان برای به زندان انداختن این و آن پرترو
سینه‌شان از کین دیانت بهائی انباشته تراست.^{۳۰۰}

با انعکاس شدید این اقدام در محافل بین‌المللی و شکایت‌های متوالی از سوی
خانواده‌های این جوانان، سرانجام امام جمعه شیراز و نماینده رهبر جمهوری
اسلامی در استان فارس، بازرس و مشاور دفتر حقوقی خود را بنام رستمی مأمور
بررسی این ماجرا کرد.

نامبرده در گزارشی کتبی مورخ ۲۷ خرداد ۱۳۸۷ [۱۶ ژوئن ۲۰۰۸] خطاب به
«نماینده مقام معظم رهبری در استان و امام جمعه معزز شیراز» تأکید می‌کند به گفته
تمام کسانی که او در تجسس‌هایش با آنها گفتگو کرده در این کلاس‌ها هیچ
اشاره‌ای به آئین بهائی نبوده است. وی ضمن اشاره به مذاکره با متهمین زندانی و
پدر و مادر آنان، اظهارات ایشان را مبنی بر بیگناهی‌شان نقل نموده، سپس شرح
حضور خود را در محله مهدی آباد و گفتگو با یک سرهنگ بازنشسته نیروهای
انتظامی جمهوری اسلامی (ناجا) به نام سرهنگ جدی آورده و در مورد فعالیت و
اهداف این گروه چنین می‌نویسد:

... این افراد از آغاز فعالیت تاکنون با اهداف خیر اندیشی و خدمت
انسان‌دوستانه به نوجوانان و جوانان هفته‌ای یک مرتبه کلاس داشتند و بیشتر

^{۳۰۰} پیام بهائی، شماره ۳۴۸، ص ۹.

کلاس‌ها جنبه آموزشی و نقاشی و آموزش خط و بهداشتی و اخلاقی داشت و هیچگونه اظهار نظری در خصوص مسایل دینی و سیاسی نداشتند و هیچوقت از بهائیت نه اسمی و نه عنوانی مطرح نکرده‌اند. از زمان حضور این افراد در محله مهدی آباد روش آداب و معاشرت و اخلاق اجتماعی جوانان تغییر مثبت داشته به گونه‌ای که باعث دلگرمی و امیدواری نسبت به آینده فرزندان، از نظر تربیتی بوده‌اند.

نماینده امام جمعه شیراز سپس با ۸ تن از جوانان مهدی آباد گفتگو نموده و جملگی مطالب بالا را تکرار و تأیید نموده‌اند. (نگاه کنید به بخش اسناد)

این گزارش توسط فعالان حقوق بشر در ایران منتشر شد و توسط خانم بنی دوگال Bani Dugal نماینده جامعه بین‌المللی بهائی در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد ارائه گردید ولی مقامات امنیتی جمهوری اسلامی به آن اعتنائی نکردند و احکام مربوط به محکومیت جوانان بهائی کماکان به قوت خود باقی است. همه شواهد حاکی است که دستگاه قضائی شهر شیراز با حالتی انتقام‌جویانه با این سه تن جوان رفتار می‌کند و از هیچ مشکل تراشی در مورد ایشان دریغ ندارد.

مجازات زندان جای خود ولی محروم ساختن زندانیان از حقوقی که هر مجرم جنایتکاری در زندان دارد نشان‌کننده ورزی و بدطینتی کسانی است که در مقامات قضائی با جان و سرنوشت بیگناهان بازی می‌کنند. نامه‌ای که هاله روحی از زندان نگاشته گویاترین شرح از وضعیت این سه جوان است:

من هاله روحی، یک زندانی هستم

بنده با نیتی خالص برای کمک به تعداد محدودی کودک، به مدت یک سال به منطقه سهل آباد شیراز می‌رفتم که شاید بتوانم دلی را شاد و خاطری را آرام و ناتوانی را دستگیر باشم. یکی از روزهایی که از آن محله به منزل بر می‌گشتم بنده را دستگیر کردند. با این که آن روز در ماشین تنها بودم زمانی که از آن‌ها خواستم حکم بازداشت را نشان دهند با تندی و خشونت و بدون این که حکمی نشان دهند مرا با خود بردند.



در همان روز
دستگیری تعدادی
مأمور به منزل ما
رفته و در حالی که
مادرم در منزل تنها
بودند وارد منزل
شده و کلیه وسایل
شخصی ام را
همراه با تمام

فیلم‌های خانوادگی با خود بردند و تا امروز هیچ‌یک را تحویل نداده‌اند.
بیست و هشت روز مرا در بازداشتگاه اطلاعات بازجویی کردند و در تمام این
مدت بنده واضحاً و در نهایت صداقت در مورد فعالیت‌های انجام شده توضیح
می‌دادم. در جلسات دادگاه نیز تمام موارد را صریحاً به اطلاع قاضی محترم رساندم.
پس از اتمام سؤال و جواب‌ها، چه در دادگاه و چه در مدت بازجویی، دادگاه
حکمی مبنی بر محکومیت این جانب به ۴ سال حبس تعزیری صادر نمود. با
ناباوری از حکم صادره درخواست تجدید نظر دادم و منتظر، تا آن که در آبان ماه
۱۳۸۶ [اکتبر/نوامبر ۲۰۰۷] در یک تماس تلفنی از من خواسته شد که به اداره
اطلاعات شیراز بروم. پس از ورود بنده را به یک سلول بردند و دو روز بعد گفتند که
شما برای اجرای حکم اینجا هستید و باید ۴ سال اینجا بمانید.
امروز ۱۸ ماه از آن تاریخ می‌گذرد. در این ۱۸ ماه مرا از ارتباط با افراد دیگر و
زندگی اجتماعی که یکی از حقوق زندانی می‌باشد محروم کرده‌اند. در هفته فقط
یک ملاقات ۵ دقیقه‌ای با خانواده‌ام دارم و از ارتباط تلفنی مرتب و دائم محروم
بوده‌ام. در حالی که این ارتباط‌ها در طول هفته از حقوق یک زندانی است. در
هشت ماه اول از داشتن حق کتاب نیز محروم بودم. مرخصی که از حقوق اصلی
زندانی است و بایستی هر زندانی پس از هر ۲۵ روز زندان ۵ روز مرخصی داشته
باشد برای من و خانواده‌ام به معضلی تبدیل شده است. اداره اطلاعات و دستگاه

قضایی برای هر مرخصی که به ما می دهند مدت ها خانواده ام را مجبور به دوندگی های بی ثمر در ادارات کرده و فاصله بین مرخصی ها ۳ ماه، ۴ ماه و گاه بیشتر است. برای تمدید مرخصی نیز بایستی زمان زیادی در دادگاه هدر دهیم تا شاید بتوانیم ۵ روز را تا یک هفته تمدید کنیم.

یک زندانی باید در زندان باشد. اما مرا در بازداشتگاهی که برای بازجوئی است نگه داشته اند. فضای بازداشتگاه فضائی بسته است. غذای مرا از پشت درب به من می دهند و اگر احتیاج به بیرون رفتن داشته باشم این امکان نیست و باید تمام روز در اتاقی در بسته بسر برم و برای هر زمان خروج از محل باید چشم بند به چشمم باشد. در طول روز فقط ۱۰ تا ۲۰ دقیقه در فضائی محصور و بدون سقف به نام هواخوری قدم می زنم و زمان آن را هم زندانبان معین می کند. گاهی ۸ صبح گاهی ۱۲ ظهر و امکان طولانی شدن مدت هواخوری نیز نیست. آیا برای فردی که ۲۴ ساعت در اطاق در بسته است ۱۰ دقیقه فضای باز کفایت می کند.

من امکان استفاده از تلفن ندارم، در صورتی که هر زندانی می تواند هر روز از تلفن استفاده کند. من تمام آنچه قبل از صدور حکم بوده نادیده می گیرم. امروز اگر یک زندانیم با من مثل یک زندانی رفتار کنید. اگر من یک زندانیم مرا به زندان ببرید. به من اجازه هواخوری بدهید، به من اجازه استفاده از تلفن، ارتباط با افراد، زندگی اجتماعی و ... بدهید. اگر من یک زندانیم حقوق یک زندانی را در مورد من اجرا کنید. آیا زمانی که مرا به بازداشتگاه «پلاک ۱۰۰» بردید سازمان زندان ها آنجا را جزء زندان های خود می شناخت؟ آیا سازمان زندان ها شرایط آنجا را به عنوان زندان قبول دارد؟^{۳۰۱}

آتش زدن خانه ها و ویران ساختن قبرستان های بهائیان

آتش زدن عمدی خانه ها و وسایل نقلیه بهائیان در ایران تازه ترین روش اعمال خشونت بر علیه آنهاست. در فاصله مرداد ۱۳۸۷ تا مرداد سال بعد [ژوئیه -۲۰۰۷

³⁰¹ <http://www.iranpresswatch.org/fa/post/13#more-13>



- ۲۰۰۸] چنین حریق‌های عمدی لا اقل دوازده مورد گزارش شده است.
- اتوموبیل خانواده شاکر را در کرمان نیمه شب به آتش کشیدند و یک هفته بعد، پس از تهدیدهای مکرر خانه مسکونی او را در سحرگاهی دچار حریق ساختند.
 - در رفسنجان ضمن نامه‌های تهدیدآمیز با امضای «نهضت ضد بهائیت جوانان رفسنجان» به منازل بهائیان فرستاده شد که علیه ایشان اعلام جهاد می‌نمود. در همین شهر اتوموبیل یک بهائی سرشناس را به آتش کشیدند.
 - آلاچیق بیرونی منزل آقا و خانم موسوی، زوج بهائی مسنی که در دهکده تنگریز واقع در استان فارس زندگی می‌کنند، نیمه شب در آتش هولناکی سوزاندند [عکس بالا]. خانم و آقای موسوی و دو پسرشان که در نزدیکی این بنا خوابیده بودند با صدای مهیب انفجار بشکه بنزینی که برای شروع این آتش‌سوزی استفاده شده بود بیدار شده از خطر مرگ و جراحت در امان ماندند. بر اثر شکایات ایشان، فردی که مظنون بود به اتهام این جنایت دستگیر شد ولی بعد رها گردید زیرا به گفته مقامات قضائی به قرآن قسم خورده بود که او این کار را نکرده است.

- خانه یک بهائی در بابلسر در شمال ایران به آتش کشیده شد.
- در شیراز یک تاجر ۵۳ ساله در خیابان مورد حمله افراد ناشناسی قرار گرفت که او را به درختی زنجیر کردند، بر رویش بنزین ریختند و کوشیدند از فاصله با پرتاب کبریت‌های مشتعل او را آتش بزنند. وزش باد و خاموش شدن کبریت‌ها جان او را نجات داد و سرانجام با دخالت مردم از زنجیرها شد.
- در شیراز تلاش‌های دیگری نیز برای آتش زدن یک خانه و وسایل نقلیه بهائیان صورت گرفت که ناموفق ماند.
- خانه عبدالباقی روحانی در روستای ایول در مازندران بر اثر آتش سوزی عمدی از بین رفت.
- در کرج، بخشی که در «گورستان کفار» به بهائیان اختصاص داده شده به آتش کشیده شد.^{۳۰۲}
- قبرستان بهائیان روستای ایول واقع در جاده ی ساری- کیاسر- به طرف سمنان کیلومتر ۱۸ برای فروش به مزایده گذاشته شد. این مطلب در دو روزنامه‌ی کثیرالانتشار همشهری و ایران از تاریخ ۸۸/۲/۲۶ تا ۸۸/۳/۳ [۱۶ تا ۲۳ مه ۲۰۰۹] درج شد و تاریخ مزایده نیز ۸۸/۳/۵ [۲۶ مه ۲۰۰۹] اعلام گشت. نام فروشنده این گورستان «سازمان اموال و املاک ستاد» اعلان شد. گلستان جاوید ایول ۹۴۱ مترمربع وسعت دارد و مبلغ پایه برای مزایده دوپست و پنجاه میلیون ریال تعیین شده (با شرایط نقد و اقساط). این قبرستان قدمت ۱۰۰ ساله دارد که بهائیان روستای ایول اموات خود را در این مکان دفن می کردند.
- در سال ۱۳۶۲ [۱۹۸۳]، بیست خانواده بهائی کشاورز ساکن این روستا، همزمان با اوج گرفتن تحریکات بر علیه این جامعه مذهبی، ابتدا برای برگشتن از دین خود و قبول اسلام در مسجد زندانی شدند و پس از چند روز مقاومت سرانجام آنان را به خاطر حفظ اعتقادات دینی‌شان از روستا خود بیرون کردند. از آن زمان اینان اجازه داشتند سالانه برای برداشت محصول با داشتن اجازه نامه از پاسگاه ژاندارمری و اداره دادگستری به منازل خود به ده بازگردند. اقدامات ۲۶ ساله این

^{۳۰۲} مجله پیام بهائی شماره ۴۶-۳۴۵، اوت - سپتامبر ۲۰۰۸ صص. ۲۴-۱۵.

روستایان برای بازگشت به زادگاه خود، از جمله شکایت در مرکز استان مازندران و شهرستان کیاسرو هم چنین شکایت به اولیای امور مملکتی به نتیجه نرسید. از آغاز سال شمسی ۱۳۸۹ [آوریل ۲۰۱۰] شایعاتی مبنی بر تخریب کامل خانه‌های ایشان بگوش می‌رسید. بهائیان ایول از این امر به ژاندارمری کیاسرو و دادگستری ساری شکایت نمودند ولی با بی‌اعتنایی ایشان روبرو گشتند. در نخستین روزهای ماه تیر ۱۳۸۹ [ژوئن ۲۰۱۰] با چهار بولدوزر که از خارج به ده آورده بودند به تخریب و آتش زدن ۵۰ خانه بهائیان پرداختند و برخی را با خاک یکسان نمودند.^{۳۰۳}

امضاء طومار برای مقابله جدی با بهائیت

با اعلام قبلی، روز جمعه ۲۹ شهریور ۱۳۸۷ [۲۰ سپتامبر ۲۰۰۸] مصادف با عید فطر طوماری در جلو دانشگاه تهران، که مراسم نماز عید فطر در آنجا برگزار



می‌شد، قرار دادند و مردم را به امضاء آن طومار تشویق نمودند. طومار ضمن تهمت‌های معمول و بهتان‌های دروغ و تکراری خواستار مقابله جدی با بهائیان و انحلال تشکیلات بهائی می‌شد. طومار مشابهی نیز جمعه بعد در قم به امضاء برخی از نمازگزاران رسید. نه معلوم شد بانیان این امر چه کسانی هستند، نه از تعداد افرادی که آن را امضاء کردند اطلاعی منتشر شد و نه روشن گشت که طومار به کدام مرجعی ارائه گردید.

ظاهراً از بیم آن که دیگر مردم نیز به فکر بیافتند برای گروه‌های مخالف و انحلال آن‌ها

^{۳۰۳} برای ملاحظه شرح دقیقی از رنج‌ها و آزارهایی که روزانه بر بهائیان ایران وارد می‌شود نک: http://www.dipity.com/mideastyouth/Persecution_of_Baha_is/embed_list?skin
برای شرح بیشتری در مورد ویرانی ۵۰ خانه بهائیان در ایول نک: <http://khabarnavard.blogspot.com/2010/06/50.html>

طومار جمع کنند، از تکرار این کار جلوگیری شد.

مجازات اعدام برای مرتدین

مجلس ایران لایحه‌ای را تحت بررسی دارد که مواردی از نقض جدی حقوق بشر را در این کشور نهادینه خواهد کرد، مواردی که نه تنها بهائیان بلکه بسیاری دیگر از ایرانیان را حتی در بیرون از کشور در معرض خطر قرار خواهد داد.

بیشترین نگرانی مربوط به بخشی از این قانون است که مجازات کسی را که از اسلام به دیانت دیگری گرایش پیدا کرده مرگ تعیین می‌کند. قانون پیشنهادی در عین حال دامنه اختیارات دولت را در آنچه اخلاص در امنیت ملی می‌خواند به بیرون از کشور بسط می‌دهد و به اعمال تبعیض‌هایی که در حال حاضر بطور گسترده بر علیه بهائیان و دیگران صورت می‌گیرد جنبه قانونی می‌بخشد. این قانون تعریفی چنان مبهم از بعضی «جرائم مذهبی» و غیر آن ارائه می‌کند که می‌تواند تقریباً هر گروهی را که مورد تأیید دولت نباشد در معرض اتهام قرار دهد.

ابهام دیگر این قانون در تعریف اصطلاحاتی مثل «توهین به مقدسات» یا «مفسد فی الارض» و عباراتی از این دست است. آیا منظور از مقدسات تنها قرآن و چهارده معصوم‌اند یا این لفظ شامل رهبر جمهوری اسلامی، آیت‌الله‌های گوناگون و یا ملایان درجه دو و سه نیز می‌شود؟ این قانون به حکومت و روحانیون اجازه خواهد داد تا با برخورداری از مصونیت قضائی، شهروندان ایران را به صرف اعتقادات مذهبی آنها تحت پیگرد قرار دهند. بخشی از این لایحه درباره تغییر دین - به عنوان ارتداد - مجازات اعدام را برای هرکس که از اسلام به دیانت دیگری رویاورد و بلافاصله توبه نکند الزام آور می‌نماید.

در متن پیشنهادی کلمه «حد» آمده، به معنای آنکه مجازات جرم مزبور می‌تواند قطع دست و پا و یا اغلب اعدام باشد. چنین حکمی قابل تغییر، تبدیل و یا نقض نیست. بر اساس این قانون، پیروان هر دینی غیر از اسلام که در موقع انعقاد نطفه‌شان یکی از والدین آنها مسلمان بوده مرتد شناخته می‌شوند. در نتیجه، اگر به عنوان مثال، هزاران جوان ایرانی که با دختران خارجی در اروپا و امریکا ازدواج می‌کنند



فرزندى که در غرب بدنيا آمده و در آنجا تحصيل کرده، در نخستين سفر به زادگاه پدرى خود مرتدّ شناخته شده و مجازات اعدام خواهد داشت.

ايران هرگز کشورى تک دینى نبوده و بسيارى از ايرانيان چه در اوج قدرت دين زردشتى در زمان ساسانيان و چه در دوران اسلامى به ادیان ديگرى روى آورده‌اند. بايد پرسيد با اين سنّت کهن تاريخى چرا اينک ايران بايد کشور تک دینى باشد و حتّى هيچ يک از فرق اسلامى جز شيعيان نبايد در آن حقّ حيات داشته باشند؟

مجلس شورى اسلامى قانون مجازات مرتدّين را مورد بحث قرار داد، اما در طول مذاکرات حتّى يکى از نمايندگان از بيم آن که بر او نیز مهر مرتد و کافر بزنند جرأت نکرد بپرسد دليل آنکه مردم اسلام را ترک مى‌کنند مسيحى و زردشتى و بهائى و صوفى و حتّى بودايى مى‌شوند چيست؟ چرا بجای مجازات مرگ، کارى نمى‌کنند که آن افراد گروه گروه با رغبت و شادى به دامن اسلام برگردند؟ تا هنگام چاپ اين کتاب، قانون از تصويب نهائى نگذشته بود.

دستگيرى و محاکمه «ياران ايران»

ياران ايران به گروهى اطلاق مى‌شود که در تعطيل تشکيلات بهائى براى اداره جامعه بزرگ بهائى اين کشور انتخاب مى‌شوند. اين گروه مديریت ابتدا در زمان رياست جمهورى آقاى خاتمى با پنج نفر و با موافقت دولت وقت تشکيل شد. سپس تعداد آن به هفت نفر رسيد. طبعاً در تمام اين سالها فعاليت ايشان به شيوه‌هاى گوناگون که بر همگان معلوم است، تحت پوشش مقامات امنيتى جمهورى اسلامى بوده و از جزئيات کارهاى ايشان آگاهى داشته‌اند.

در تاريخ ۱۵ اسفند ۱۳۸۶ [۵ مارس ۲۰۰۸] يکى از اعضاى اين هيات (خانم مهوش ثابت) در مشهد دستگير شد و به دنبال آن، در تاريخ ۲۵ ارديبهشت ۱۳۸۷ [۱۴ مه ۲۰۰۸]، شش تن عضو ديگر در منازل خود در تهران دستگير و زندانى شدند. اين هفت تن عبارتند از: مهوش ثابت، فريبا کمال آبادى، جمال‌الدین خانجانی، عفيف نعیمی، سعيد رضائی، بهروز توکلی و وحيد تيزفهم.

مدت هفت ماه هر يک از ايشان در زندان‌هاى انفرادى تحت بازجوئى‌هاى

وسیع و طولانی قرار گرفتند. سرانجام مقامات قضائی جمهوری اسلامی جرم ایشان را، طبق معمول، جاسوسی برای اسرائیل و توهین به مقدّسات اسلامی و جمهوری اسلامی اعلام نمودند. در رابطه با توقیف ایشان، حجّت الاسلام درّی نجف آبادی دادستان کل کشور، بهائیان را به جمع آوری اطلاعات و فعالیت‌های نفوذی و تخریب پایگاه‌های اعتقادی مردم متّهم کرده و خواهان مقابله وزارت اطلاعات با تشکیلات بهائی در کلیه سطوح شد.

روز محاکمه ایشان ۸ فروردین ۱۳۸۸ [۲۸ مارس ۲۰۰۹] تعیین و اعلام گشت. به قراری که منابع خبری بین‌المللی گزارش دادند خانم شیرین عبادی و چند تن دیگر از همکارانشان دفاع از «یاران ایران» را پذیرفتند ولی هرگز نه به پرونده دسترسی یافتند و نه به ایشان اجازه ملاقات با موکلین‌شان داده شد.

محاکمه «یاران ایران» در تاریخ مزبور برگزار نشد و بستگان زندانیان به طور شفاهی اطلاع یافتند که تاریخ محاکمه به روز ۲۰ تیرماه ۱۳۸۸ [۱۱ ژوئیه ۲۰۰۹] موکول گردیده است. هم‌زمان در ادارات دستگاه قضائی به بستگان ایشان گفته شد که زندانیان مزبور به عنوان «مهدورالدم و محارب با خدا» مورد محاکمه قرار خواهند گرفت. معنای این حرف اعدام هر هفت نفر بود.^{۳۰۴}

با نزدیکی انتخابات ریاست جمهوری در ایران بار دیگر رسانه‌های وابسته به رژیم در مورد یاران ایران و جرائم ایشان به هیاهو پرداختند و ده‌ها جرم از جمله دخالت در انفجار حسینیّه رهپویان وصال شیرازی در شیراز، جاسوسی برای قدرت‌های خارجی از انگلیس تا اسرائیل و امریکا، برای ایشان برشمردند.

رهپویان وصال شیرازی سازمانی است که با رهبری ملّائی بنام انجوی‌نژاد برای مبارزه با بهائیان در شیراز تأسیس شده و از حمایت وسیع مالی بازاریان و روحانیون و دولت برخوردار است. وی سوای کلاس‌های گوناگون ضد بهائی، هر شب شنبه در

^{۳۰۴} مهدورالدم اصطلاح فقهی اسلامی است به معنی آنکه ریختن خونش حلال است و کشتن او قصاص ندارد، محارب با خدا: (در جمهوری اسلامی) کسی که علیه حکومت اسلامی یا احکام اسلامی برخاسته و قتلش واجب است.



نشسته از چپ: بهروز توکلی - سعید رضائی
 ایستاده از چپ: فریبا کمال آبادی - وحید تیز فهم - جمال الدین خانجانی -
 عقیف نعیمی - مهوش ثابت

حسینیه‌ای که بدین منظور تأسیس نموده پس از مراسم مذهبی و نوحه خوانی، بر ضدّ دیانت بهائی سخنرانی می‌کند. در انفجار مهیبی که ساعت ۹ شب شنبه ۲۴ فروردین ۱۳۸۷ [۱۲ آوریل ۲۰۰۸] در آن محل رخ داد قریب ۲۰۰ نفر کشته و تعداد زیادی از جوانان زخمی شدند. دلایل این انفجار که در آستانهٔ بازدید آیت‌الله خامنه‌ای از شیراز رخ داد هرگز به طور رسمی فاش نشد. برخی علت حادثه را وجود تعداد زیادی مهمات و بمب و راکت که در محل به نمایش درآمده بود دانستند.

هر چه بود، بلافاصله پس از انفجار، آقای انجوی‌نژاد در میان گرد و غبار و غوغای حاصل از آن فاجعه، فریاد زنان بهائیان را مسببان واقعه معرفی کرد.^{۳۰۵} این حرف در جراید منتشر شد اما مقامات امنیتی رژیم آن را رد کردند و مسئولیت آن

^{۳۰۵} نک: <http://alef.ir/content/view/24433>

جنایت را برگردن سلطنت‌طلبان انداختند.^{۳۰۶}

چند ماه بعد در حالی که هنوز آقای انجوی‌نژاد برای شناسائی و معرفی عاملین و دریافت چند میلیارد تومان خسارت بی‌تابی می‌کرد، مقامات امنیتی گروهی سلطنت‌طلب را که مسبب این انفجار می‌دانستند دستگیر و اعدام نمودند.^{۳۰۷} با این حال، ماه‌ها پس از دستگیری و اعدام کسانی که ظاهراً عامل این جنایت بودند برخی سایت‌های جمهوری اسلامی انفجار محل مزبور نیز یکی از جرایم یاران ایران بشمار می‌آوردند.

محاكمه یاران ایران که قرار بود روز ۲۶ مهرماه ۱۳۸۸ [۱۸ اکتبر ۲۰۰۹] تشکیل شود برای بار سوم به عقب افتاد. سرانجام در تاریخ ۲۲ دی‌ماه ۱۳۸۸ [۱۲ ژانویه ۲۰۱۰] جلسه کوتاهی به عنوان دادگاه بدون حضور تماشاچی تشکیل گردید. در این زمان به خاطر تحولات سیاسی ایران، خانم شیرین عبادی وکیل ایشان کشور را ترک گفته بود. دادگاه سپس در ۸ بهمن ۱۳۸۸ [۷ فوریه ۲۰۱۰]، ۲۳ فروردین ۱۳۸۹ [۲ آوریل ۲۰۱۰] و سرانجام در ۲۲ خرداد ۱۳۸۹ [۱۲ ژوئن ۲۰۱۰] تشکیل شد. جزدر جلسه آخر که برای اخذ تصمیم تعطیل شد در دیگر جلسات تماشاچی و خانواده متهمین حضور نداشتند. سرانجام روز ۱۷ مرداد ۱۳۸۰ [۸ اوت ۲۰۱۰] به وکلایشان ابلاغ شد که هر یک از ایشان به ۲۰ سال زندان محکوم گشته‌اند. پس از تقاضای فرجام این حکم به ۱۰ سال زندان تقلیل یافت.

در مورد این محاكمه نظریات گوناگونی از سوی نویسندگان برون مرزی در سایت‌های مختلف نشر شده، از جمله آقای رضا فانی یزدی در مقاله‌ای با عنوان «بهائیان پیشمرگان ناراضیان سیاسی، سرکوب مخالفین و دادگاه بهائی‌ها» به بررسی این محاكمه از منظر تاریخی پرداخته و چنین استدلال می‌کند که از دوران قاجاریه تا امروز در هر زمان سرکوبی و کشتار بهائیان دستاویزی برای سرکوبی دیگران‌دیشان و آزادیخواهان بوده است. وی پس از اشاره به شمع‌آجین کردن و کشتار بیرحمانه بایان در زمان ناصرالدین شاه در خیابان‌ها و معابر عمومی می‌نویسد:

^{۳۰۶} نک: http://www.rfi.fr/actufa/articles/101/article_2085.asp

^{۳۰۷} نک: <http://www.aftabnews.ir/vdcjmieo.uqemizsfu.html>

استبداد قاجار با نمایش دادن چنین صحنه‌های فجیع و هولناک نه فقط به ایجاد رعب و وحشت می‌پرداخت، و نه تنها مردم ناآگاه و تحریک شده را به مشارکت در شکنجه و جنایت خود تشویق می‌کرد، بلکه زمینه‌های سرکوب بعدی منورالفکرهای دوران مشروطیت را فراهم می‌آورد. مملکتی که در آن صدها و هزاران بابی به فجیع‌ترین شیوه‌های غیرانسانی قتل عام شده و بدنشان قطعه قطعه می‌شد طبیعی بود که به اعدام چند منورالفکر و چند روحانی و طلبه مصلح دینی و اجتماعی کمترین حساسیتی نشان نخواهد داد. بستن روزنامه و مجله که دیگر هیچ به نظر نمی‌آمد.

سپس به تشابه قضیه با وقایع پس از انقلاب اسلامی اشاره می‌کند:

باز در انقلاب بهمن ۵۷ برای بار دیگر این تراژدی تاریخی دوباره تکرار شد. این بار نیز بهائی‌ها اولین قربانیان و پیشمرگ‌های قربانیان بعدی شدند. جامعه متقلب و متأثر از انقلاب کمترین توجهی به اعدام بهائی‌ها و آزار و اذیت جامعه بهائی ایران که بزرگترین اقلیت دینی کشور را تشکیل می‌دهد، نداشت. حکومت اسلامی همه اعضای محفل ملی جامعه بهائیت ایران را در کشور برای چندین بار متوالی اعدام کرد. اعضای محافل محلی بهائی نیز در بسیاری از شهرهای کشور دستگیر شده و تعدادی از آنها اعدام شدند. تمام پیروان دیانت بهائی بدون استثنا از شغل‌های دولتی و اداری اخراج شدند، از تحصیل در دانشگاه‌های کشور محروم گشتند، و در محل کار و زندگی خود مورد اذیت و آزارهای مکرر از طرف مقامات حکومتی و مردم تحریک شده ی ناآگاه قرار گرفتند.

بی توجهی جامعه، روشنفکران و فعالین سیاسی و اجتماعی کشور به نقض آشکار حقوق بشری جامعه بهائی ایران در فرصت کوتاهی دامن خود آنها را گرفت. حکومتی که پیش از این کشتار بهائیان را به اتهام جاسوسی توجیه کرده بود، این بار به راحتی می‌توانست کشتار دیگر شهروندان را به اتهام‌های واہی از همان دست توجیه نماید.

در مدت کوتاهی پس از زندانی کردن و اعدام تعداد زیادی از افراد بهائی و

سرکوب و به حاشیه راندن جامعه بهائی، موج اعدام و سرکوب و شکنجه به هزاران مخالف و دگراندیش دیگر در سراسر کشور سرایت کرده و زندانهای کشور مملو از مخالفان و ناراضیان و دگراندیشان شد.

قبرستانهایی که در ابتدا تحت عنوان «لعنت آباد» برای دفن اجساد بهائیها در گوشه و کنار شهرها در سراسر کشور بنا شده بود، حالا آغوشش برای دیگر فرزندان کشور نیز باز می‌شد. اگر تا دیروز بهائیها به عنوان جاسوس اسرائیل به اعدام محکوم شده و در قطعه‌های گمنام در گوشه و کنار شهرهای کشور به خاک سپرده می‌شدند، این بار در کنار آنها هزاران جوان و نوجوان دختر و پسر ایرانی دیگر نیز به اتهام جاسوسی برای غرب و شرق به سینه خاک سپرده می‌شدند...^{۳۰۸}

رضا فانی یزدی نخستین نویسنده‌ای نیست که بهائیان را پیشمرگ دگراندیشان و آزادیخواهان دیگر می‌داند. سال‌ها پیش دکتر توکلی طرقي همین نظریه را ابراز داشت که از قبل آوردیم و اینجا باز تکرار می‌کنیم:

کیشی برآمده از بطن فرهنگ دینی ایران را به کل ساخته استعمارگران تلقی کردند... و این کار در واقع شگردی برای دگرسازی و پاکسازی دگردینان و دگراندیشان از گستره زندگی سیاسی و دینی ایران بود... در جنبش آزادیخواهانه مردم ایران آزادی مدنی بهائیان اسارت ملت مسلمان پنداشته شد و در نتیجه جامعه مدنی ایران در نیمه دوم قرن بیستم دچار تناقضی شد که هم‌چنان ادامه دارد.

(توکلی طرقي ۱۳۸۰: ۸۰، ۸۱، ۱۱۴)

محکومیت گروه ۷ نفره، هر یک به بیست سال و بعد ده سال زندان، آن هم بدون آن که کوچکترین دلیل و مدرکی برای جرم ناکرده آنان ارائه شود، با اعتراض گسترده در سطح جهانی روبرو گردید. ولی، آنچه البته بجایی نرسد فریاد است.

^{۳۰۸} نگاه کنید به <http://www.iran-emrooz.net/index.php?/politic/more/18706>

۱۹ تیر ۱۳۸۸ [۱۰ ژوئیه ۲۰۰۹].

فصل دهم: بالا رفتن تب توهم توطئه در جمهوری اسلامی

خود به خود شکل دیومی کردند
پس ز ترسش غریومی کردند
سنائی

در مورد «توهم توطئه» در صفحات پیش گفتگو کردیم و این پدیده را در بستر تحولات ایران مخصوصاً در زمینه مبارزه با بهائیان بررسی نمودیم. در سالیان اخیر با چرخشی چشمگیر به سوی بنیادگرایی، موعودگرایی و تلاش در زنده نگاه داشتن روح انقلابی، دولتمردان و روحانیون ایران دچار عارضه‌ای شده‌اند که باید آن را «پارانویید توطئه» نامید و ما از آن به «بیماری یا تب توطئه» نام می‌بریم. در نظر ایشان کشور از همه جانب با عوامل ضد انقلاب و دشمنان خارجی روبروست. مردم یا کورکورانه موافق رژیم‌اند و یا با سرموئی انحراف، محارب توطئه‌گر و مخالف آن شناخته می‌شوند. باور به وجود دشمنان داخلی و خارجی، درست یا نادرست، اینک عاملی در ایجاد توهم توطئه و دستاویزی برای سرکوب‌ها و سخت‌گیری‌های بی‌امان شده و رژیم را رو در روی تمام اقشار جامعه ایران از زنان و دانشجویان و سیاستمداران و دیگران‌دیشان و ایرانیان غیرمسلمان قرار داده است.

به شهادت تاریخ، حضور توهم توطئه موجب بروز فجایعی مانند نسل‌کشی‌ها، انقلابات فرهنگی، اردوگاه‌های کار اجباری و ایجاد وحشت و اختناق در جوامع گوناگون شده است. نمونه بارز آن تبلیغات شدید آلمان نازی علیه یهودیان و سپس

قتل عام آنان بود. نمونه‌های دیگرش انقلاب فرهنگی چین در زمان مائوتسه تنگ و یا نسل‌کشی در کامبوجیه بود. نمونه دیگری که در سال‌های اخیر شاهدش بودیم در یوگوسلاوی سابق روی داد. در شهر سارایوو، جایی که قرن‌ها مسلمانان و مسیحیان و یهودیان با هم زندگی می‌کردند و ازدواج‌های مختلط داشتند رسانه‌های دولتی با ترویج باورهای غلط، خیالات واهی، حقایق نیم‌بند، دروغهای بی‌شمارانه، و توهم توطئه، به صرب‌ها چنین إلقاء نمودند که باید کورکورانه پشت سر سلوبودان میلوسویچ Slobodan Milosevic صف‌آرایی کنند و با دشمن خیالی مسلمان بجنگند. مرز میان حقیقت و توهم به تدریج درهم‌آمیخت و به جایی رسید که اهریمن‌سازان حرفه‌ای رسانه‌های صرب ادعا کردند حمله به بازار سارایوو در فوریه ۱۹۹۴ که شصت و هشت کشته به جا گذاشت کار خود مسلمان‌ها بوده است.

رژیم جمهوری اسلامی برای اثبات ادعای خود و مشروع جلوه دادن سرکوب و اختناق نیاز به دلایل مردم‌پسند دارد و برای دستیابی به این دلایل به جعل و توطئه چینی و توطئه‌سازی می‌پردازد.

جامعه بهائی ایران را برای نمونه مثال می‌آوریم. ملایان سال‌هاست مبارزه با بهائیان را مبارزه با استعمار خارجی، اسرائیل، امریکا و انگلیس وانمود می‌کنند و روزی نیست که مطالبی در این زمینه در جراید و یا در سخنان بلندپایگان رژیم نیاید. رژیم برای موجه ساختن این اتهامات و علمی نشان دادن تهمت‌های بی‌پای خود، حتی اقدام به تشکیل سازمان مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی نموده و بخش قابل توجهی از آثار منتشره توسط این مؤسسات، به تصریح یا تلویح به شرح و بسط ابعاد توطئه پنهانی می‌پردازد که قرن‌ها بر سرنوشت بشریت سایه انداخته و اکنون بواسطه انقلاب اسلامی افشا گردیده است.

برخی از عجیب‌ترین نمونه‌های این آثار را می‌توان در میان نوشته‌های عبدالله شهبازی، نخستین مدیر مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی باز جست. شهبازی که نقشی موثر در سازمان دهی مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نیز بر عهده داشت حقیقتاً به نظریه توطئه حاکم بر تفکر ایرانی وسعتی شگرف بخشید. در نگاه او، ارتباط بهائیت و صهیونیسم نه در دهه‌های میانی قرن بیستم، بلکه از بسیار

پیش‌تر، یعنی قبل از آن که باب ادعای خود را ابراز کند رقم خورده بود. شهبازی از هواداران بی چون و چرای این نظریه است که زرسالاران یهود سرنوشت این عالم را از مدت‌ها پیش در دست گرفته‌اند (شهبازی ۸۳-۱۳۷۷). او بی تردید در تفکر و نگاه خود از سند جعلی «پروتکل‌های بزرگان یهود (صهیون) Protocols of Zion» که نخستین بار در حدود سال ۱۹۰۵ میلادی در روسیه منتشر شد الهام گرفته اما پا را از آن نیز فراتر گذاشته است.^{۳۰۹}

شهبازی در سخنرانی‌ها و آثار خود بر شواهد متعدّد دالّ بر جعلی بودن «پروتکل‌ها» صحّه می‌گذارد، اما جاعلان اصلی این سند را خود یهودیان می‌داند. از نظر او «زرسالاران یهود» به قصد ترویج این باور که «نظریه توطئه» باوری پارانوئید و بیمارگونه است به جعل این سند پرداختند، تا بعدها با افشای جعلی بودن سند بتوانند نظریاتی که مبنی بر توطئه‌های ایشان از جانب دشمنانشان ارائه می‌شود جعلی بنامند.

به همین ترتیب، وی جعلی بودن خاطرات دالگوروکی را که ما در صفحات پیش از آن گفتگو کردیم مورد تأیید قرار می‌دهد اما آن را در زمره آثار جعل شده توسط سازمان اطلاعات بریتانیا قرار می‌دهد تا بتلویح جعل این خاطرات را نیز بخشی از توطئه‌ای بزرگ‌تر که از سوی دشمنان ایران و اسلام برای این سرزمین رقم خورده قلمداد کند.

شهبازی هم‌چنین در کتاب «جستارهایی از تاریخ بهائی گری در ایران» که در سال ۱۳۸۲ توسط مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران منتشر شد با استناد به «پژوهشهای خود» نتیجه می‌گیرد که باب در دورانی که در بوشهر به تجارت مشغول بوده با کمپانی‌های یهودی و انگلیسی مستقر در این شهر در تماس بوده و بواسطه این تماس‌ها به طرح ادعای خود تشویق گردیده است (شهبازی ۱۳۸۲: ۲۱).

شهبازی در این کتاب حتّی تا آنجا پیش می‌رود که تعبیری کاملاً عجیب از واقعه «الله داد» ارائه می‌کند، واقعه‌ای که در سال ۱۸۳۹ در مشهد رخ داد و طی آن

^{۳۰۹} در مورد این کتاب جعلی نگاه کنید به سایت الکترونیکی:

<http://www.usmmm.org/wlc/fa/article.php?ModuleId=10007058>

تعدادی از یهودیان آن شهر کشته شدند و قریب ۴۰۰ خانواده از ترس جان به ظاهر مجبور به پذیرش اسلام گردیدند. این گروه «آنوسی‌ها» نام گرفتند، یعنی یهودیان وادار شده به انکار باور خود.^{۳۱۰} شهبازی با زیر پا گذاردن همه وقایع تاریخی معتقد است که در این واقعه یهودیان «بدون هیچ دلیلی مسلمان شدند بی آنکه هیچ فشاری بر آنها باشد» تا بتوانند چند سال بعد و بدنبال آغاز دعوت باب، با گرویدن به او، وانمود نمایند که مسلمانان از دعوت باب استقبال کرده‌اند! (شهبازی ۱۳۸۲: ۳۲). دعاوی و تعابیر و اشتباهات عمدی یا سهوی از این دست آن چنان در کتاب «جستارها» فراوان است که می‌توان آن را خاطرات دالگوروکی^{۳۱۱} قرن بیست و یکم نامید با لحنی حرفه‌ای ترو به ظاهر قانع‌کننده‌تر.

طبیعی است که ترویج اینگونه نظریات توسط دستگاه تبلیغات جمهوری اسلامی ایران می‌تواند لطمات شدیدی بر سلامت فکری و روانی جامعه ایران وارد آورد. در حقیقت، شرح و بسط نگاه پارانوئید حاکمیت طی سی سال گذشته شرایطی را فراهم آورده که کم‌کم حتی برای خود حاکمیت جمهوری اسلامی به شرحی که در زیر خواهیم دید مشکل ساز شده است.

طی سالهای اخیر نظریه وجود یک توطئه یهودی- بهائی بر علیه ایران شیعی حتی دامن خود سران نظام را نیز گرفته است. در سال ۱۳۸۶ [۲۰۰۷.م] شهبازی به طرح این ادعا پرداخت که سعید امامی، یکی از افراد رده بالای وزارت اطلاعات که بدنبال افشای ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای در زندان به نحوی مرموز جان سپرد، عامل توطئه‌گران یهودی- بهائی بوده است. وی همچنین روح الله حسینیان، دوست سعید

^{۳۱۰} این واقعه به خاطر زنی یهودی صورت گرفت که قرار بود جدام دست خود را به تجویز دکتر با فرو بردن دست در خون گرم سگی معالجه کند. این واقعه که مقارن دهم محرم و روز عاشورا انجام گرفت موجب هیجان مسلمین و هجوم آنان به محله یهودیان شد. بزرگان یهود برای جلوگیری از قتل و غارت پذیرفتند که یهودیان دسته دسته حضور علماء رفته و با ادای شهادتین و گرفتن نام اسلامی به اسلام درآیند. مسلمانان با شادی از این پیروزی این واقعه را «الله‌داد» خواندند. بیشتر یهودیان به مسلمان بودن تظاهر کرده و در باطن به شعایر یهودی رفتار می‌کردند. برای اطلاع از واقعه کشتار یهودیان مشهد و سرانجام آنوسی‌ها نگاه کنید به

<http://eric1973.persianblog.ir/post/94>

^{۳۱۱} دربارهٔ خاطرات دالگوروکی مراجعه کنید به کتاب اول، فصل پنجم (۲).

امامی، و یکی از نزدیکان محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران را بهائی نامید. بدنبال طرح این اتهامات، شهبازی تلویحاً به طرح این نظریه پرداخت که دستگاه اطلاعاتی ایران هم اکنون در قبضه بهائیان- صهیونیست‌ها است. او هم چنین ادعا کرد که آزار بهائیان که طی سال‌های اخیر رو به افزایش گذاشته بخشی از توطئه دستگاه اطلاعاتی ایران برای جلب ترحم و طرفداری از بهائیان است.^{۳۱۲}

هرچند که ادعاهای شهبازی می‌تواند اعجاب انگیز به نظر آید، باید اعتراف کرد که این ادعاها در برابر آنچه دکتر مهدی خزعلی، فرزند آیت الله خزعلی، در بهمن ماه ۱۳۸۷ [ژانویه ۲۰۰۹] در وبسایت خود طرح نمود پیش پا افتاده می‌نمایند. خزعلی محمود احمدی نژاد را به تصریح آنوسی نامید و تلویحاً از آیت الله مصباح یزدی، روحانی پر قدرت و یار رئیس جمهور کنونی ایران نیز با همین عنوان نام برد. از نظر او، رئیس جمهور ایران و یارانش در حقیقت فعلاً نه در جهت خدمت به اهداف اسرائیل گام بر می‌دارند. طرح این ادعا بر علیه احمدی نژاد، کسی که خود یکی از بارزترین مصادیق تفکر توطئه است، نشان دهنده ابعاد دهشت باری است که تُرکتازی دستگاه تبلیغاتی ایران در نظریه پردازی توطئه به خود گرفته است.

بر همین اساس بلندگوهای تبلیغاتی رژیم تظاهرات اعتراضی چند میلیون مردم ایران را در جریان انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری، در تیر ماه ۱۳۸۷ [ژوئن ۲۰۰۹]، توطئه بهائیان دانستند و حتی شخصیتی مثل حدّاد عادل، منسوب نزدیک آقای خامنه‌ای، که استاد فلسفه دانشگاه تهران و رئیس فرهنگستان ایران است رادیو و تلویزیون بی بی سی را به صراحت عامل بهائیان در ایجاد این اعتراضات دانست.^{۳۱۳}

اکنون به نظر میرسد که این تُرکتازی در خارج از مرزهای ایران نیز عوارض و

^{۳۱۲} سایت انجمن علمی دانشجویان ایران نیز آن چنان تعریف وسیعی از آنوسیان ایران به دست می‌دهد که می‌تواند شامل تمام علماء، مراجع بلند پایه تقلید، مدرسین حوزه علمیه قم، امام جمعه‌ها و تقریباً همه مقامات نظامی و کشوری جمهوری اسلامی باشد. نگاه کنید به: <http://daneshju.ir/t55285/thm>

^{۳۱۳} نک: <http://www.aftab-> و <http://alef.ir/1388/content/view/47743>

yazd.com/Released/89-01-28/217_29318.htm

عواقبی ناخواسته به بار آورده است. زرقاوی، رهبر القاعده در عراق، دو ماه پیش از آنکه بدست نیروهای آمریکایی کشته شود، در یک سخنرانی چهار ساعته مفصلاً به طرح اتهاماتی پرداخت که برای چندین دهه از جانب روحانیت و حکومت ایران بر علیه بهائیان طرح شده بود. اما تفاوت مهم سخنان زرقاوی در این بود که او این اتهامات را علیه شیعیان طرح کرد.

زرقاوی برای طرح ادعاهای خود البته از «مستندات» بهره می‌گرفت که از قرن‌ها پیش در میان اهل سنت بر علیه شیعیان استفاده شده بود. فی‌المثل، قرن‌ها قبل شهرستانی در کتاب ملل و نحل از شخصی به نام عبدالله ابن سبا به عنوان یهودی‌زاده‌ئی نام برده بود که مفاهیم امامت، غیبت و رجعت (مفاهیم کلیدی تفکر شیعی دوازه امامی) را از آئین یهود وام گرفت و به اسلام منتقل ساخت. ابن تیمیه^{۳۱۴} نیز قرن‌ها پیش بدون ذکر مصائبی که قرن‌ها در سرزمینهای اسلامی بر شیعیان وارد شده بود ایشان را متهم کرده بود که با همکاری با دشمنان دستگاه خلافت مقدمات فروپاشی خلافت اسلامی را فراهم آورده‌اند. اما اکنون زرقاوی به نحو بارزی این تلویحات و اتهامات را به شاهی بر این مدعا بدل ساخته بود که شیعیان عاملان اسرائیل و آمریکا در ایران و منطقه و در میان جامعه مسلمانان‌اند.

زرقاوی و دیگر جهادیونی که در سالهای اخیر به نحوی فزاینده شیعیان را در لباس اصیل‌ترین دشمن اسلام به تصویر کشیده‌اند، مدعی می‌باشند که حمله آمریکا به عراق طرحی بود که توسط ایران، آمریکا، و شیعیان عراق برای فتح سرزمین‌های اسلامی به اجرا درآمد. آنها افزایش قدرت و نفوذ ایران را در منطقه که بدنبال این حمله شکل گرفت، نشانه بارز این مدعا می‌دانند و بر این باورند که حمله آمریکا اساساً برای همین منظور طراحی شده بود. ایشان هم‌چنین از حزب‌الله لبنان به عنوان نیرویی حائل و سپر دفاعی اسرائیل در برابر جهان اسلام نام می‌برند، و هدف وجود آنرا بسط قدرت شیعیان بواسطه ایجاد توهم مقابله شیعیان با اسرائیل وانمود می‌کنند. دایره اتهامات جهادیون بر علیه شیعیان حتی تا ایراد اتهام نسبت به آنها به بهانه فساد اخلاق و زنا با محارم هم گسترده می‌گردد. اگر چه عموماً گرایشهای ضد

^{۳۱۴} ابن تیمیه عالم فقهی مذهب حنبلی (۱۲۶۳ - ۱۳۲۸ م.) و دارای تالیفات فراوان.

شیعی در میان مسلمانان حاصل فعالیت دستگاه تبلیغاتی عربستان سعودی بر علیه شیعیان تلقی می‌شود، اما واقعیت این است که علمای شیعی نیز خود از نخستین دهه های قرن بیستم میلادی از مروجان و هواداران امثال اینگونه نظریات توطئه بودند. بی تردید سرمایه گذاری‌های کلان جمهوری اسلامی در بسط یک چنین منطقی تاریخی در جهان اسلام در گسترش مقبولیت اینگونه نگاه‌ها در میان اهل سنت تاثیر بسزا داشته است.

ساده‌ترین و اسف‌بارترین نتیجه این گسترش، افزایش روزافزون حملات بر علیه شیعیان در کشورهای اسلامی، و بطور خاص عراق، طی سالهای اخیر بوده است. حال آن که سالیان دراز مردم مسلمان از شیعه و سنی به صلح و آرامش کنار هم زندگانی می‌کردند.

آنچه شاید پیش‌تر به ذهن مروجین توهم توطئه خطور نکرده بود این بود که آنجا که حقیقت فدای مصالح و اهداف آبی می‌گردد و نفرت جای انصاف را می‌گیرد، همه قربانی می‌شوند. امروز، شاید بیش از هر زمان دیگر، جامعه ایران نیازمند روی گرداندن از دنیای وهمی خویش و تجدید نظر پیرامون بسیاری از فرضیاتی است که برای چندین دهه بر آگاهی او سایه افکنده بود. طی سالهای اخیر گام‌هایی در این راستا، هم در میان دولتمردان، هم در میان روشنفکران و اندیشمندان، و هم در میان عموم مردم ایران برداشته شده است. با این همه هستند کسانی که محیط تاریک اما مأنوس دنیای وهمی خویش را بر حقایقی که در فرهنگ ایشان غریب است ترجیح می‌دهند. هنوز سخنگوی دولت ایران درباره بهائیان اعلام می‌دارد که «این جریان، تشکیلاتی سازمان یافته است که با بیگانگان مخصوصا صهیونیست‌ها مرتبط هستند»، و دادستان کل ایران اصرار می‌کند که «وابستگی تشکیلات فرقه ضاله بهائیت به اسرائیل محرز است». اینان نمی‌دانند که با حبس خویش در زندان دروغ و نفرت، چه سرنوشت شومی را برای انسانیت، برای ایران، و برای ایرانی رقم می‌زنند.^{۳۱۵}

^{۳۱۵} نگاه کنید به Robert Paranoia, Utopianism, and Baha'i Persecution in Iran به قلم Christian در سایت Asia Chronicle به نشانی <http://tinyurl.com/nro9j3> و نیز مقاله Aram

نفرت پراکنی‌های جمهوری اسلامی علیه بهائیان و آیین بهائی تا حدی موفق بوده است. اما آنچه در این سی سال، از خشونت و کشتار و تبعیض و تحقیر بر سر بهائیان آورده‌اند چیزی نیست که در ضمیر و خمیرمایه همه مردم ایران و خواسته ایشان باشد. این مردم هویتی که بر اساس نفرت و دشمنی بنا شود و ترسی همیشگی از دشمنی خیالی که ایشان را به خشونت و قساوت و نفرت بکشاند نمی‌خواهند. نادیده گرفتن تفاوت‌های قومی، نژادی و مذهبی و ترویج مطلق‌گرائی اسلامی که متأسفانه با گسترش نفرت و تعصب همراه شده، در تضاد کامل با خواست‌های مردم ایران است. مردم ما خواهان هویتی هستند که با عدالت و احترام به حقوق همه انسان‌ها توأم باشد. این هویت را نمی‌توان به زور تعصب و نفرت بر مردم تحمیل کرد. هویت ما ریشه در تاریخ و دین ما دارد اما از تحولات جهانی و از کشش جامعه به سوی عدالت و رفاه و ترقی و آزادی نیز بهره‌ور است.

مبارزه جمهوری اسلامی با بهائیان در واقع مبارزه رژیم با خواست مردم ایران در احراز این هویت است. این همه توطئه چینی و نفرت پراکنی به خاطر هراسی است که رژیم از نیروی فزاینده هویت ایرانی دارد. چنین هویتی صرفنظر از هر مذهب و اعتقادی - امروزه بیش از پیش جای خود را در لایه‌های درونی فرهنگ ایران باز می‌کند و ممکن نیست با حملات سرکوبگرانه رژیم و کشت و کشتار بی‌پروای مردم ایران نابود گردد. اما گروهی که بیش از همه برای تحقق این هویت قربانی می‌دهند و رنج و آزار می‌بینند بهائیانند.

فصل یازدهم: پایگاه‌های آیات عظام ایران در مقابل دیانت بهائی

باید دانست که نظرگاه‌های آیت‌الله‌ها و مراجع تقلید شیعه در برابر دیانت بهائی یکسان نیست. در همان حال که هیچ یک از ایشان این دین را بر حق نمی‌دانند، پایگاه فکری ایشان در رابطه با جامعه و افراد بهائی تابع جهان بینی، روشنفکری و مصلحت‌اندیشی‌های آنان و میزان قشریت و تعصبی است که دارند. این گروه از رهبران مذهبی ایران را می‌توان به سه طبقه تقسیم نمود.

۱ - آیت‌الله خمینی و بهائیان

یکی از حربه‌های موثر آیت‌الله خمینی در زمان مبارزه او با حکومت شاه موضوع نفوذ بهائیان در دستگاه حکومت، ارتباط آنان با اسرائیل و صهیونیسم و خطرشان برای اسلام بود. برخی از بیانات ایشان را در این زمینه در صفحات گذشته آورده‌ایم. پس از پیروزی انقلاب با آن که بلافاصله آزار و کشتار بهائیان آغاز شد، اما سیاستی مثل کشتار دسته‌جمعی بهائیان یا نسل‌کشی (genocide) که بیم می‌رفت رهبر انقلاب بر اساس سخنان سابقش در این زمینه پیش گیرد، لاقلاً از سوی ایشان پیش نیامد. نمی‌دانیم آیا دسترسی به هزاران اسناد و مدارک سرّی سازمان‌های کشوری و لشکری بود که او را به دریافت دیگری از واقعیات رساند یا از پیش از انقلاب نیز بر حقیقت حال بهائیان آگاه بود.

پس از نشستن بر مسند قدرت، آیت‌الله خمینی دریافت که در قرن بیستم و با پیچیدگی‌های سیاست بین‌المللی، اداره کشور ایران بر اساس قوانین شدید اسلامی

غیرممکن است. طبقه متوسط ایران با تحصیلات عالی و با سابقه روشنفکری تحمّل خشونت‌های گوناگون و مخالف حقوق بشر به نام اسلام و شرع نداشت. به همین جهت، و نیز به خاطر سیاست‌ها و کشاکش‌های جناحی داخل رژیم بود که وی فتوای معروف خود را در مورد «لزوم و برتری حفظ رژیم حتی به بهای کنار گذاردن ضروریات اسلامی» صادر کرد.^{۳۱۶} وی با این فتوا در برابر روحانیون استخوان‌داری می‌ایستاد که اصول‌گرایی و تحجّر دینی چشمشان را بر واقعیات جهان امروز بسته بود و دخالتشان در امور کشور هدفی جز ایجاد اسلامی طالبانی نداشت. فتوای آقای خمینی در رابطه با سیاست وی در رابطه با بهائیان صادر نشد و در آن تغییری نداد، ولی می‌توانست با کمی حسن نیت تخفیفی در سرکوب و آزار ایشان بدهد.

از ابتدا روشن بود که رژیم در مبارزه با بهائیان نیز با مشکل روبروست. نه می‌توانست همه را مهدورالدم شمارد و به عنوان مرتد گردن بزند و نه با سابقه سنتی مبارزه با این دین، حال که در قدرت قرار داشت می‌توانست بهائیان را به حال خود رها کند. سوای آن، در تمام ۱۶۰ سال تاریخ این دین، مبارزه با بهائیان در هر استان و شهر و قریه و محله، با تحریک و توطئه ملّایان محلی و حتی افراد متعصب معمولی راه‌اندازی می‌شد و نه با یک سیاست مرکزی. این امر تا چند سالی پس از انقلاب به همان کیفیت ادامه یافت.^{۳۱۷}

راجر کوپر نویسنده فعال در مسائل حقوق بشر، در سال ۱۹۸۲ [۱۳۶۰] می‌نویسد: «قابل تأمل است که آقای خمینی علیرغم شهرتش به صراحت‌گوئی، از زمان بازگشت به ایران هیچگاه شخصاً مطلبی تحریک‌آمیز علیه بهائیان نگفته است...» (Cooper 1982: 15).

این نظر کوپر را یکی از سخنان نادر آقای خمینی راجع به بهائیان، در پاسخ به پرسش ریگان تأیید می‌کند. روز ۲ اسفند ۱۳۶۱ [۲۱ فوریه ۱۹۸۳] حجة الاسلام

^{۳۱۶} در مورد این فتوا نک: <http://www.shahrvanemruz.com/content/3986/default.aspx>
^{۳۱۷} با انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به مقام رهبری به تدریج هم رژیم اسلامی تر و محافظه‌کارتر شد و هم مبارزه با بهائیان در اختیار مرکزی که زیر نظر مقام رهبری و وزارت اطلاعات است قرار گرفت.

قضائی قاضی شرع در شیراز، به دنبال قتل گروهی از بهائیان، ۲۲ تن بهائی را بدون آنکه نامشان را اعلام کند (چون بیش از نیمی از ایشان دختران جوان بودند) به اتهام جاسوسی به اعدام محکوم کرد (نگاه کنید به ص ۴۴۸ به بعد). این خبر اعتراضات شدید بین‌المللی را در پی داشت از جمله ریگان رئیس‌جمهور آمریکا در پیامی برای آقای خمینی نوشت: این افراد متهم به هیچ‌گونه تخلف سیاسی یا جنائی نیستند، توطئه‌ای برای سرنگونی رژیم ندارند و هیچ‌کس را به قتل نرسانده‌اند.

آقای خمینی چند روز بعد در پاسخ ریگان سخنانی گفت که به قول دکتر رضا افشاری فاقد اتهامات شدید دینی و فتنه‌انگیز حجة‌الاسلام قضائی در مورد بهائیان بود و بیش از آن که تعصب دینی داشته باشد لحنی طعنه‌آمیز داشت. سخنان آقای خمینی نیت بشر دوستانه ریگان را سخت مورد تردید قرار داد و بطور سخره‌آمیزی گفت:

از آن طرف هم آقای ریگان می‌گوید که این بهائی‌ها، بیچاره‌ها مردم آرامی، ساکتی مشغول عبادت خودشان هستند. جهات مذهبی خودشان را بجا می‌آورند و ایران برای خاطر همین که اینها اعتقاداتشان مخالف با اعتقاد آنهاست گرفتند. اگر اینها جاسوس نیستند شما صدایتان در نمی‌آید. شما برای خاطر این که اینها یک دسته‌ای هستند که به نفع شما هستند [این حرفها را می‌زنید]. بهائی‌ها یک مذهب نیستند یک حزب هستند. یک حزبی که در سابق انگلستان پشتیبانی آنها را می‌کرد و حالا هم آمریکا دارد پشتیبانی می‌کند. اینها هم جاسوسند مثل آنها.^{۳۱۸}

دکتر افشاری معتقد است رهبران رژیم مخصوصاً آیت‌الله خمینی از ماهیت غیر سیاسی دیانت بهائی آگاه بودند. حملات تند آقای خمینی در سالیان اول قدرت رژیم متوجه چند گروه از جمله سلطنت‌طلبان، مجاهدین، و چپ‌های غیر مذهبی بود. عدم تکرار حملاتی که در زمان شاه از سوی آقای خمینی متوجه بهائیان بود، این تصور را قدرت می‌بخشد که وی آگاه بود از سوی بهائیان هیچ‌گونه خطر سیاسی

^{۳۱۸} کیهان ۱۳۶۲/۳/۸ «امام امت در دیدار با مسؤولین کشوری به مناسبت میلاد با سعادت امام زمان (عج)».

یا امنیتی رژیم تازه را تهدید نمی‌کند. به احتمال فراوان همان زمان شاه نیز که آقای خمینی با سخنانی تند بهائیان را با صهیونیسم و حکومت شاه ارتباط می‌داد بیش از آن که به درستی سخنانش باور داشته باشد، به قدرت مخرب آن ادعاها بر ضد رژیم شاه باور داشت و از آن سود می‌جست. آنچه هم از جاسوسی بهائیان در پاسخ ریگان گفت از سنخ سخنان معمولی ملّایان بود و نه بیشتر (Afshari 2008: 238; 241).

یک نگاه به کارنامه رژیم اسلامی در نابود ساختن گروه‌هایی که حیات آن را مورد تهدید قرار می‌دادند، از جمله کشتار مجاهدین در زندان‌های رژیم، نظر دکتر افشاری را تأیید می‌کند. اگر رژیم کوچکترین خطر سیاسی یا نظامی از جانب بهائیان احساس می‌کرد کشتار بهائیان بسیار خونبارتر و دامنه‌دار تر از آن می‌بود که شاهد بودیم.^{۳۱۹}

یکی دو مورد کمک‌های مقامات بلندپایه رژیم به بهائیان در مقابل رفتار تندروها بر این فرضیه مهر تأیید می‌زند. وقتی بهائیان سنگسر مورد هجوم و آزار قرار گرفتند گروهی از ایشان به قم و به ملاقات آیت‌الله خمینی رفتند و تقاضای احقاق حق کردند. آقای خمینی دستور داد از آزار ایشان خودداری کنند (-*Baha'i World* 1983: 332). این دستور نه بر اساس سیاستی جدید برای همه کشور، بلکه موضعی و موقتی بود.^{۳۲۰} هفته بعد خانه باب بنیان‌گذار این آیین در شیراز توسط سپاه پاسداران مصادره شد و کوشش بهائیان برای پس گرفتن و حفظ آن از ویرانی به هیچ جا نرسید. هنگامی که اعضای محفل یکی از دهات بهائی نشین نزدیک کرج را به زندان انداختند زنان ایشان به آیت‌الله طالقانی شکایت بردند. به دستور ایشان زندانیان آزاد شدند. ولی هم‌زمان، امام جمعه کرج و هم‌دستانش جنایاتی در قتل بهائیان و غارت و تاراج اموالشان مرتکب می‌شدند که باید در مورد آن داستان‌ها نوشت. در سایر

^{۳۱۹} در چهار سال اول عمر رژیم ۱۲,۸۰۰ نفر زندانیان سیاسی اعدام یا تیرباران شدند که دو سوم ایشان اعضای سازمان مجاهدین خلق و یا طرفداران آنان بودند (Abrahamian 1989: 223).

^{۳۲۰} اگر چه آن زمان آزار بهائیان سنگسری متوقف شد ولی چند سال بعد به چنان اوجی رسید که صدها خانوار با از دست دادن چشم و زمین‌های زراعتی و خانه و اموال، مجبور به ترک موطن خود شدند و به کشورهای دیگر پناه بردند.

نقاط نیز آزار بهائیان ادامه یافت، از جمله برخی از ایشان را در سرورستان فارس و نقاط دیگر با تهدید و فشار به مساجد بردند و تشرّف ایشان را به اسلام جشن گرفتند. در گرماگرم انقلاب اسلامی و با زمینه‌سازی‌هایی که سال‌ها در حمله به بهائیان صورت گرفته بود، ظاهراً محال می‌نمود که حتّی آیت‌الله خمینی بتواند حکمی در حفظ امنیّت اماکن مقدّس بهائیان و یا جان ایشان صادر نماید. با این حال در مواردی که از وی به طور غیر مستقیم در مورد بهائیان سؤال می‌شد پاسخ او صریح بود. هر چند که چنین پاسخی بزودی فراموش می‌گشت و از سوی مقامات ریز و درشت دولتی که بهائی‌ستیزی را وجهه همّت خود قرار داده بودند و یا ملایان درجه دو و سه که بهائی‌آزاری را جزئی از وظایف خود می‌دانند، نادیده انگاشته می‌شد:

حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در پاسخ سؤالی که از سوی شورای عالی قضائی در مورد کفّار اهل کتاب و غیر اهل کتاب از ایشان به عمل آمده بود فرمودند: «کفّار مزبور در پناه اسلام هستند و احکام اسلام مانند مسلمان‌های دیگر درباره آن‌ها جاری است و محقون‌الدم^{۳۲۱} بوده و مالشان محترم است». (مهریور ۱۳۸۴: ۵۹۸)

به صراحت روشن است که در این استفتاء، منظور از «کفّار غیر اهل کتاب» بهائیان هستند و آقای خمینی که بخوبی از نیّت مستتر در این پرسش آگاه است جان و مال بهائیان را صریحاً محترم و مصون از تعرّض می‌داند. همین فتوا می‌توانست با اندکی حسن تفاهم به دادن حق شهروندی به بهائیان تعبیر شود، حتّی که آیت‌الله منتظری برای بهائیان قائل شد. ولی این فتوا جز در مأخذ بالا در جایی منتشر نشد و هرگز عملی نگردید.

ابوالحسن بنی‌صدر نخستین رئیس جمهور انقلاب اسلامی و عضو شورای عالی انقلاب، شخص آیت‌الله خمینی را مسؤول سرکوب و کشتار بهائیان و با تجویز او می‌داند.^{۳۲۲} دکتر رضا افشاری در مورد مسؤولیت نهائی آیت‌الله خمینی در بهائی‌آزاری‌ها چنین می‌نویسد:

^{۳۲۱} آن که کشتن او جایز نیست.

^{۳۲۲} نگاه کنید ص. ۴۰۸.

نظریات آقای خمینی [درباره بهائیان] چیزی نداشت که بتواند بر روش گروه‌ها و افراد ضد بهائیت یا ملّایانی چون آیت‌الله صدوقی در یزد و حجة‌الاسلام قضائی در شیراز، با سنت دیرپای بهائی ستیزی‌شان، تغییر اساسی بدهد ... تنها راه خمینی برای ایجاد تغییری [در بهائی آزاری] و گذاردن میراثی پایدار، آن بود که صریحاً تشویق به تساهل و مدارا با بهائیان می‌کرد. اما این سیاست با ذات و طبیعت او در تضاد بود. تاریخ او را مسبب و مسئول اصلی کشتار و رنج دیرپای ایرانیان بهائی خواهد شناخت.

(Afshari 2008: 242)

۲ - آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله منتظری،

حجة‌الاسلام مهدی کرّوبی و بهائیان

پس از برکناری مهندس بازرگان، رئیس دولت موقت (۱۵ آبان ۱۳۵۸) [۶ نوامبر ۱۹۷۹]، اداره کشور به مدت ده ماه به دست شورای انقلاب افتاد که کمتر کسی از هویت اعضای آن خبر داشت. در این دوره بهائی آزاری از جمله کشتن بهائیان به سطحی که تا آن زمان بی سابقه بود رسید و هیچ مقامی به نامه‌ها و لوایح شکایت‌آمیز محفل ملّی بهائیان ترتیب اثر نمی‌داد. محفل ملّی تصمیم گرفت نمایندگان برای ملاقات علماء بلندپایه و مقامات دولتی بفرستد و صدای دادخواهی جامعه بهائی را به گوش ایشان برساند.

در برآورد نتایج این ملاقات‌ها می‌توان گفت آیت‌الله شریعتمداری تنها مرجعی بود که با محبت و صمیمیت فرستاده محفل ملّی را پذیرفت و به مدت سه ربع ساعت با پرسش‌هایی علاقه خود را به سرنوشت بهائیان نشان داد. فرستاده محفل ملّی آقای روحی روشنی با سابقه متمدن فرهنگی، اهل اسکو در آذربایجان بود و به ترکی با آیت‌الله گفتگو می‌کرد. در پایان این ملاقات آیت‌الله شریعتمداری گفته بود متأسفانه من هیچ کاری از دستم بر نمی‌آید و خانه‌نشین هستم تنها می‌توانم برای بهائیان دعا کنم.^{۳۲۳} سه روز پس از این ملاقات روحی روشنی در خیابان ربوده شد و

^{۳۲۴} براساس نامه همسر او که به تقاضای نگارنده در مورد این ملاقات نگاشته.

هرگز از وی اثری بدست نیامد.

آیت‌الله حسینعلی منتظری که به خاطر اختلاف نظرش با مقامات جمهوری اسلامی مبعوض و خانه‌نشین بود در یک فتوای شجاعانه، آن هم در یکی از مواضع حساس و بحرانی جامعه بهائی، اعلام داشت که بهائیان باید از حق شهروندی برخوردار باشند.

این فتوا که از سوی عالی‌ترین مرجع شیعیان ایران و هم‌زمان با دستگیری و زندانی شدن ۷ نفر از اداره‌کنندگان جامعه بهائی ایران موسوم به یاران ایران^{۳۲۴} صادر شد در واقع اعتراضی به این بازداشت غیرقانونی و ناعادلانه نیز بود. متن فتوا چنین است:

بسمه تعالی

با سلام و تحیت

فرقه بهائیت چون دارای کتاب آسمانی همچون یهود، مسیحیان و زردشتیان نیستند در قانون اساسی جزو اقلیت‌های مذهبی شمرده نشده‌اند، ولی از آن جهت که اهل این کشور هستند حق آب و گل دارند و از حقوق شهروندی برخوردار می‌باشند. هم‌چنین باید از رأفت اسلامی که مورد تأکید قرآن و اولیاء دین است بهره‌مند باشند.

انشاءالله موفق باشید

والسلام علیکم ورحمةالله

امضاء و مهر ۱۳۸۷/۲/۲۵

[۲۰۰۸/مه/۱۴]

این نظریه تازگی نداشت بلکه سال‌ها قبل بدون بردن نام بهائی، جزء فتاوی آیت‌الله منتظری نشر شد (رساله استفتائات جلد ۱) و در وب‌سایت ایشان نیز آمد. با داشتن حقوق شهروندی، شخص از تهاجم همیشگی ماموران امنیتی به خاطر اعتقاد دینی

^{۳۲۴} نگاه کنید به ص. ۵۵۷



بسمه تعالی

باسلام و تحیت

فرقه بهائیت چون دارای کتاب آسمانی همچون یهود، مسیحیان و زرتشتیان نیستند در قانون اساسی جزو اقلیت‌های مذهبی شمرده نشده‌اند، ولی از آن جهت که اهل این کشور هستند حق آب و گل دارند و از حقوق شهروندی برخوردار می‌باشند، همچنین باید از رأفت اسلامی که مورد تأکید قرآن و اولیاء دین است بهره‌مند باشند.

ان‌شاء الله موفق باشید.
والسلام علیکم ورحمة الله

۳۲۱۷۲۲۵

Ayatollah Montazeri's
decree declaring Iranian
Bahais as rightful citizens.

خود در امان است، جان و مالش در پناه قانون است و این حقوق او را از تحصیل و کار نیز بهره‌مند می‌سازد.

با آگاهی بر این که چنین فتوایی کوچکترین تأثیری بر سیاست دولت نمی‌گذارد، این اقدام آیت‌الله منتظری از سوی جامعه بهائی با خوشحالی روبرو شد و بازتاب مثبتی در رسانه‌های فارسی زبان برون مرزی داشت. در هر حال اقدامی بود تاریخی، شجاعانه، و انسانی، آن هم از سوی شخصیت برجسته‌ای مانند آیت‌الله منتظری. این فتوا هم چنین نشانی از درایت و انصاف سلیم آیت‌الله منتظری در چرخش و پختگی قضاوت ایشان در مورد بهائیان می‌باشد.^{۳۲۵}

از میان ده‌ها اظهار نظر در زمینه این فتوا، به نوشته آقای اکبر گنجی و اظهار نظری از آقایان یوسفی اشکوری و مهدی مظفری اکتفا می‌نمائیم. گنجی می‌نویسد:

فتوای اخیر آیت‌الله منتظری درباره حقوق شهروندی بهائیان در فضای ذهنی فقهای شیعی یک گام به پیش محسوب می‌شود... این فتوا یک بار دیگر فرصت لازم برای نقد نگرش و رفتار ایرانیان، مراجع تقلید، فقها، روحانیون، روشنفکران دینی و دولت جمهوری اسلامی با بهائیان را به آزادی‌خواهان و

^{۳۲۵} نگاه کنید به ص. ۱۲۵ خاطرات دوران جوانی آیت‌الله منتظری.

حق‌مداران می‌دهد. همین فتوا، به خودی خود، از مظالم تأسّف‌باری حکایت می‌کند [مثل] محرومیت از تحصیل، محرومیت از مشاغل دولتی، محرومیت از برگزاری مراسم دینی، حبس و زندان، فشار جهت توبه، قتل. دو نمونه زیر قابل توجه است:

۱- جمال‌زاده در کتاب *سروته یک کرباس* می‌گوید در ایام کودکی وقتی در بازار اصفهان رد می‌شدیم، یک دفعه می‌دیدیم که فریاد می‌زنند: بابی-بابی. بعد یک ظرف نفت بر سر طرف می‌ریختند و او را آتش می‌زدند.

۲- سر خانم سالخورده‌ای را که خواهر یکی از روشنفکران بنام کشور است، در ابتدای انقلاب به بهانه بھائی بودن، از بدنش جدا کردند.

اگر نگاه نادرست و غیر عقلانی، و رفتار غیراخلاقی و غیرانسانی وجود نداشت، نه صدور چنین فتوایی ضرورت می‌یافت، نه صدور این فتوا از سوی اعلم و افقه فقهای شیعه شجاعانه تلقی می‌شد. شجاعانه بودن فتوای آیت‌الله منتظری به چشم کسی می‌آید که از فضای فکری مراجع تقلید شیعیان مطلع باشد...

گنجی پس از بحثی در مورد دیدگاه دیگر آیات عظام در مورد بھائیان، که آنان را ضالّه و نجس و غیر قابل معاشرت می‌دانند می‌نویسد: «حقّ حضور در قلمرو عمومی، پیامد منطقی حقّ حیات و حقوق شهروندی است. اگر بھائیان از حقوق شهروندی برخوردارند، باید بتوانند همچون دیگر شهروندان در عرصه عمومی آزادانه نظرات و باورهای خود را طرح (تبلیغ) و در گفتگوی انتقادی با دیگران شرکت کنند». وی پس از شرحی درباره کوتاهی و غفلت روشنفکران و نویسندگان ما در طرفداری از حقوق بھائیان، نوشتار خود را با پرسشی از آیت‌الله منتظری پایان می‌دهد:

وقتی حضرت آیت‌الله از حقوق شهروندی بھائیان سخن می‌گویند، چه تصویری از «حقوق و شهروندی» در ذهن دارند؟ آیا شهروندان را می‌توان به کافر (کافر حربی، کافر ذمی، کافر معاهد و...) و مؤمن تقسیم کرد؟ یا ورود به دوران شهروندی، وداع با مفاهیم فقهی در تقسیم‌بندی اعضای جامعه مدنی است؟ آیا می‌توان باورهای شهروندان را به «ضالّه» و «غیر ضالّه» تقسیم

کرد؟ یا باید به باورهای شهروندان، و سبک‌های متنوع و متفاوت زندگی آنها احترام گذارد؟ پاسخ آیت‌الله منتظری به اینگونه پرسش‌ها، راه‌گشای زندگی صلح‌آمیز خواهد بود.^{۳۲۶}

آقایان حسن یوسفی اشکوری و دکتر مهدی مظفری در مصاحبه با بخش فارسی رادیو فرانسه در این زمینه به مسائل قانونی و فقهی این فتوا پرداختند و سؤالاتی مطرح کردند که ریشه در مشکلات تقابل اسلام با جهان کنونی دارد:

سخن آیت‌الله منتظری با توجه به این نکته که به صراحت بهائیان ایران را در کنار دیگر اقوام ایرانی و دیگر مذاهب ایرانی و بطور کلی در کنار دیگر مردم تمام ایران قرار می‌دهد و برای آنها حق شهروندی قائل است یک قدم به جلو است، یک گام مهمی است، و با توجه به جایگاه مرجعیت دینی ایشان و مبانی فقه سنتی که ایشان عمدتاً به آن متکی هست این یک فتوی بسیار مهمی است و می‌تواند از نظر اجتماعی، از نظر سیاسی، و از نظر حقوق بشر و تأمین آزادی‌ها در ایران گامی به جلو باشد. نظر شخص من این است که در چارچوب فقه سنتی نمی‌توان از آزادی، از حقوق بشر، از حقوق شهروندی به آن‌گونه که در دنیای امروز مطرح است و در اعلامیه جهانی حقوق بشر مطرح شده و در نظام‌های دمکراتیک در نظام‌های حقوقی جدید مطرح شده دفاع کرد. در این چارچوب تناقضاتی وجود دارد و با توجه به آن تناقضات است که شما می‌فرمایید که مشکلات جدیدی ممکن است ایجاد کند، یا ابهامات جدید ایجاد کند.

اما در عین حال نباید فراموش کرد که با توجه به آن مبانی فقه سنتی که امروز در ایران حاکم است و خود آیت‌الله منتظری هم کم و بیش متکی به همان قواعد فقه سنتی هست و در آن چارچوب فتوی می‌دهد، این ابهامات گاهی

^{۳۲۶} پایگاه اینترنتی رادیو زمانه

بوجود می‌آید و پرسش‌های تازه‌ای هم ممکن است ایجاد کند، یا ابهامات جدیدی بیافزاید... آیت‌الله منتظری نوشته‌اند: «از آنجا که بهائیان اهل این کشور هستند حق آب و گل دارند و از حقوق شهروندی برخوردار می‌باشند». چه بسا موضع آیت‌الله منتظری در قبال بهائیان نوعی بدعت تلقی شود. زیرا، برای نخستین بار یکی از مراجع مهم روحانیان شیعه از حقوق ملی بهائیان، آن‌هم در مقابل یک دولت دینی بنیاد نهاده شده از سوی خود روحانیان شیعه، پشتیبانی می‌کند.

در این حال، بدعت آیت‌الله منتظری بر ابهام و پیچیدگی مسأله حقوق بشر و حقوق شهروندی از منظر فقه شیعه نیز می‌افزاید: اولاً، ایشان به طور غیرمستقیم بنوعی میان حقوق شهروندی و حقوق بشر جدائی قائل شده‌اند که گویا هیچ ارتباط منطقی، تاریخی یا فرهنگی و سیاسی میان این دو حوزه وجود ندارد. از فتوای آیت‌الله منتظری چنین برمی‌آید که ممکن است - همانند بهائیان - از حقوق اساسی بشر محروم بود، اما از حقوق شهروندی برخوردار شد. ثانیاً، آیت‌الله منتظری شرط ضروری دین نامیدن یک ایمان یا آئین را برخوردار بودن آن از کتاب آسمانی قید کرده و به این ترتیب نه فقط بهائیت را از شمول دین خارج انگاشته‌اند، بلکه محرومیت آن را از حقوق بشر در قانون اساسی ایران نتیجه همین خصیصه توصیف نموده‌اند. و سوماً با این استدلال، آیت‌الله منتظری ای بسا تعلق دینی را، اگر نه تنها مرجع، دست کم از شروط مهم برخوردار بودن از حقوق بشر فرض دانسته‌اند...

در همین مصاحبه دکتر مهدی مظفری اسلام شناس و استاد علوم سیاسی دانشگاه اُرهوس دانمارک گفت:

... اصل ۱۴ قانون اساسی می‌گوید که دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیرمسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند، این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند. صحبت آقای منتظری می‌تواند مشمول این اصل ۱۴ قانون اساسی

بشود. بنا بر این ایشان زیاد هم از کادر قانون اساسی جلو نرفتند. منتها مسئله‌ای که من با ایشان دارم این هست که [این فتوا را] از روی دلسوزی و ترحم گفته‌اند. یعنی بهائیان موجوداتی هستند که به هر حال حقّ آب و گل دارند، که این از نظر حقوقی، حتّی از نظر فقهی هم معلوم نیست یعنی چه... این نظر که باید به ایشان ترحم کرد و رأفت اسلامی در مورد اینها اجرا بشود اصولاً با اصل شهروندی مغایر است... اصل شهروندی که Citizen یا Citoyen هست و از انقلاب کبیر فرانسه در جمهوری‌های کثرت‌گرا بوجود آمده، به این معنا است که تمام افراد یک کشور، صرفنظر از هر طرز تفکّر و دینانشان، در برابر قانون مساوی هستند. بنا بر این همین‌طور که آقای اشکوری روشن فرمودند این دیگر بستگی ندارد که کی بهائی است و کی غیر بهائی است. مسئله این است که ما نباید منتظر قدم‌های شجاعانه ولی بسیار محدود این فقها و علما باشیم. از این گذشته بین علماء و فقهاء هم، همان‌طور که آقای اشکوری اشاره فرمودند اختلاف هست. آقای منتظری این فتوا را دادند فردا ممکن است یک آیت‌الله دیگر، هم طراز ایشان، فتوای عکس این را بدهد. بنا بر این مسئله حل نمی‌شود بلکه مسئله مبهم و تاریک‌تری می‌ماند. نکته‌ی اساسی به نظر من جدایی دین از دولت هست و نه سیاست، از دولت هست، یعنی حقوق انسانی، قانون اساسی، دولت، تأسیسات دولتی، آموزش و پرورش باید بر اساس دیگری بنا بشوند، نه بر اساس مفروضات و احکام شرعی و دینی.^{۳۲۷}

در جریان انتخابات ریاست جمهوری در بهار سال ۲۰۰۹، حجة الاسلام مهدی کربوبی یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری، در بیان سیاست کلی خود نوعی تفاهم و تساهل ملّی را ترویج می‌کرد که شامل همه اقلیت‌ها از جمله بهائیان می‌شد. وی صریحاً از بهائیان نام برد و گفت: «بهائیان نیز همچون سایرین باید از حقوق

^{۳۲۷} این مصاحبه‌ها را می‌توان در سایت زیر شنید:

http://www.rfi.fr/actufa/articles/101/article_2372.asp

شهروندی برخوردار باشند».^{۳۲۸} سخنگوی ایشان خانم جمیله کدیور نیز در یکی از سخنرانی‌های انتخاباتی صریحاً از حقوق شهروندی بهائیان دفاع نمود.

۳- آیت‌الله خامنه‌ای، مکارم شیرازی، محلاتی، دستغیب و دیگران

به درستی نمی‌دانیم از آیات عظامی که در زمینه دیانت بهائی ساکت هستند کدام یک از ایشان در دو گروه بالا جا می‌گیرند. ولی می‌دانیم بسیاری از ایشان را می‌توان در گروه سوم که دشمنان شناخته شده این آئین هستند جا داد. اینان از زمان طلبگی به این سو، با قدرت تمام، همه نفوذ پنهان و آشکار خود را برای سرکوبی بهائیان تا حد ناپودی آنان بکار برده‌اند و آن را در جامعه مسلمان ایران جزئی از وظایف دینی و در واقع بومی کرده‌اند.

افرادی مانند آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله علی خامنه‌ای، آیت‌الله مصباح یزدی، آیت‌الله بهاء‌الدین محلاتی، آیت‌الله دستغیب، آیت‌الله مکارم شیرازی، آیت‌الله ربّانی شیرازی، آیت‌الله صدوقی،... و ده‌ها دیگر را می‌توان در این گروه جا داد که نیمی از آنان از هواداران و حامیان انجمن ضد بهائی حجّتیّه بوده‌اند. اینان مبارزه با دیانت بهائی را، که جز برادرکشی و هم‌میهنانان را به جان یکدیگر انداختن ثمری ندارد، از افتخارات زندگانی خود بشمار می‌آورند و در زندگی نامه‌های خود بدان می‌بالند. نمونه بهائی ستیزی‌های ایشان را در صفحات پیش آوردیم و اینجا نیازی به تکرار آن نمی‌بینیم.

آنچه موجب حیرت است آن که هیچ‌کدام این رجال مذهبی که لقب آیت‌الله [نشانی از خدا] برپیشانی دارند و وظیفه‌شان هدایت خلق است تاکنون یک ردیه یا تحقیق علمی و دقیق علیه دین بهائی ننگاشته‌اند، معلوم نیست تا چه حدّ با تعالیم و آموزه‌های دینی و اجتماعی این دین آشنا باشند و معلوم نیست آیا قضاوت‌ها و فتواها و احکامی که در نجس بودن و غارت و کشتن و مصادره اموال بهائیان صادر می‌کنند بر اساس یافته‌های خودشان است یا بر پایه‌ی القاء اطرافیان و پامبری‌هاست؟

^{۳۲۸} نگاه کنید به سایت رادیو فرانسه ۹ ژوئن ۲۰۰۹

http://www.rfi.fr/actufa/articles/114/article_6817.asp

فصل دوازدهم: دادخواهی بهائیان از مراجع بین‌المللی قطعنامه‌های سازمان ملل متحد

در ابتدای انقلاب با شروع آزار و کشتن بهائیان، این جامعه کوشش کرد تا با تماس با مقامات رژیم جدید و نگاشتن نامه به مراجع مختلف شکایات خود را به گوش ایشان برساند. این نامه‌ها نه تنها بدون جواب می‌ماند بلکه به تدریج یا از گرفتن آن خودداری می‌شد و یا کسانی که برای دادن این شکایت به ملاقات افراد موثر رژیم می‌رفتند مورد تهدید و توقیف قرار می‌گرفتند.

با بالا گرفتن فشارها و کشتارها، بهائیان ناچار دست به دامان مراجع بین‌المللی شدند. نمایندگی جامعه بهائی در سازمان ملل متحد، که مانند دیگر سازمان‌های غیر دولتی با سازمان ملل همکاری دارد، از سوی جامعه بهائی ایران در هر مورد شکایاتی تسلیم کمیسیون حقوق بشر نمود. سوی آن از طریق دفتر خود در بروکسل موضوع را با نمایندگان کشورهای اتحادیه اروپا در میان گذاشت.

اقدام دیگر، تماس‌های بهائیان هر کشور و هر شهر با وکلای مجلس، سناتورها و مقامات مختلف کشوری بود و در هر مورد با دادن اسناد و مدارک و شواهدی از آزار و کشتن بهائیان، از ایشان تقاضای کمک برای دادخواهی از دولت ایران می‌شد.

نمایندگان کشورهای مختلف در مورد تقاضای بهائیان کمال تفاهم و همکاری را نشان داده‌اند. کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد بیش از سی قطعنامه در مورد نقض حقوق بشر در ایران صادر نموده که در اکثر آن از وضع ناگوار جامعه بهائی

ایران نام برده شده است. سوای آن مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز در حدود بیست قطعنامه بر همین مبنی صادر کرده است.

در قبال این شکایت‌ها عکس‌العمل نمایندگان ایران در سازمان ملل متحد تکرار حرف‌های گذشته ایشان بود که بهائیت دین نیست، ساخته دست روس و انگلیس است، بهائیان جاسوسان صهیونیسم و اسرائیل هستند، این دین برای ایجاد اختلاف در ایران آفریده شده و امثال آن. نمایندگان رژیم ظاهراً با این تفکر کاملاً بیگانه بودند که حقوق بشر شامل همه مردم حتی بی‌دینان هم می‌شود و مادام که جرم کسی بر اساس قوانین آن کشور ثابت نشده نباید او را مورد مجازات قرار داد و یا به قتل رساند.

سرانجام رژیم ایران با آن که تظاهر می‌کرد به فشارهای بین‌المللی اعتنائی ندارد برای مقابله با بهائیان مجبور به انتشار جزوه‌ای به زبان انگلیسی به نام «حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران» شد و آن را در تاریخ ۱۸ نوامبر ۱۹۸۲ [۲۷ آبان ۱۳۶۱] در بین نمایندگان کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل متحد توزیع کرد. از این جزوه ۳۲ صفحه‌ای، سوای مطالب دیگر، ۱۲ صفحه مصروف پاسخ به شکایات نمایندگان جامعه بین‌المللی بهائی در مورد تعرض و تجاوز به حقوق انسانی بهائیان است و در پایان (ص ۳۰) می‌نویسد: «اعتقادات چند صد نفر پیروان فرقه بهائی هیچ‌گونه ارزش عقلانی و یا سیاسی-ایدئولوژی ندارد و از سوی ما خطرناک به حساب نمی‌آید». (Martin 1984: 41)

با این همه، مقامات جمهوری اسلامی هرگز دستاویزهای همیشگی خود مبنی بر خطر جامعه بهائی برای ایجاد تفرقه در اسلام و نیز جاسوسی برای اسرائیل و صهیونیسم را از دست نهاده‌اند.

از دهه ۱۹۸۰ به بعد با بالا گرفتن موج فشار و کشتار در ایران کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد نمایندگانی که وظیفه‌شان تحقیق و بررسی وضع حقوق بشر در ایران بود تعیین کرد. این نمایندگان با سفر به ایران و گفتگو با افراد مختلف گزارش‌هایی از وضع حقوق بشر در ایران تقدیم کمیسیون حقوق بشر نمودند. نخستین نماینده Andres Aguilar از ونزوئلا بود که در سال ۱۹۸۴ به این سمت برگزیده

شد. با استعفای وی در سال ۱۹۸۶، کمیسیون حقوق بشر نماینده دیگری بنام رونالدو گالیندوپیل Ronaldo Galindo pohl برگزید. وی استاد دانشگاه در رشته حقوق بشر بود. با پایان مأموریت او در سال ۱۹۹۴ نماینده سومی به نام Maurice Copithorne حقوق دان کانادائی انتخاب شد. گزارش های هر سه نماینده حاکی از نقض حقوق بشر در ایران مخصوصاً در مورد بهائیان بود.

از سال ۲۰۰۲ سازمان ملل در چارچوب سیاست ایجاد محیط گفتگو با ایران انتخاب و اعزام چنین نمایندگانی را به آن کشور متوقف کرد و یکی دو سال بعد وضع بهائیان رو به وخامت گذارد. از آن زمان اعتراضات و قطع نامه های سازمان ملل متحد از سوی مقامات دولت ایران با سکوت و بی اعتنائی مواجه گردید که گویای اصطلاح معروف است: تو بزنی داد خود، من می کنم کار خود.

در زمینه تجاوزات دولت جمهوری اسلامی به حقوق بشر تاکنون ده ها قطعنامه و بیانیه از سوی سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا و دیگر سازمان های بین المللی منتشر شده است. برای دسترسی بیشتر به این بیانیه ها می توان به پایگاه اینترنتی جامعه جهانی بهائی^{۳۲۹} و یا پژوهش مفصل و مستند نازیلا قانعی به نام *سازمان ملل متحد و بهائیان ایران* مراجعه کرد (Ghanea 2002).

هم دلی و پشتیبانی روشنفکران و نویسندگان ایران با بهائیان

سکوت سنگین و مرگبار روشنفکران ما در برابر بهائی آزاری نظم یافته ملایان فصل تاریکی از تاریخ اجتماعی ماست. در تاریخ یکصد و شصت ساله اخیر، که حتی یک دهه اش از زجر و آزار بهائیان خالی نبوده، کمتر مقاله یا نوشته ای دیده ایم که به ظلم هائی که بر این گروه رفته اعتراض نماید. در چند مورد در زمان محمد رضا شاه، که حادثه چشمگیری رخ داد و کشور تکان خورد، از جمله در قتل دکتر برجیس و وقایع فلسفی در سال ۱۳۳۴ [۱۹۵۵]، شاهد معدود صداهای اعتراض بودیم که در جای خود به آن اشاره نمودیم. از این چند مورد که بگذریم، سیاست کلی روشنفکران ما درباره این دیانت سکوت مطلق و بی اعتنائی و پرهیز از کلمه بهائی

^{۳۲۹} <https://www.bic.org> و نیز: <http://question.bahai.org>

بوده است. این امر زائیده عوامل اجتماعی متعددی است که جامعه بهائی ایران نیز به علل تاریخی در آن بی سهم نیست و باید روزی در زمینه جامعه‌شناسی دینی ایران مورد پژوهش اهل تحقیق قرار گیرد.

در سال‌های اخیر با شدت یافتن بهائی‌ستیزی و بلند شدن صدای اعتراض جهانیان به ظلم‌هایی که بر این جامعه می‌رود، روشنفکران و نویسندگان ما نیز، هم‌زبان با دیگر انسان‌دوستان و طرفداران حقوق بشر، به این موج پیوسته‌اند. در کشورهای گوناگون، در رادیوهای فارسی زبان به صراحت وضع ناگوار بهائیان ایران تشریح می‌گردد و از حقوق آنان دفاع می‌شود. در بخش فارسی رادیوهای بین‌المللی مثل رادیو فرانسه و بی‌بی‌سی و صدای امریکا روشنفکران ایرانی نیز همگام با دیگر صاحب‌نظران در مصاحبه‌ها و تفسیرها در زمینه حقوق بهائیان سخن می‌گویند و از آن دفاع می‌کنند.

برخی از حقوق‌دانان ساکن ایران و روشنفکران مذهبی نیز مسأله بهائیان را از جنبه حقوق اسلامی و حقوقی که قانون اساسی برای همه ایرانیان تعیین نموده بررسی نموده و ظلمی که بر بهائیان می‌رود مطابق هیچ کدام از آن‌ها نمی‌یابند.

از جمله دکتر سید محمد هاشمی استاد حقوق اساسی دانشگاه شهید بهشتی تهران در مصاحبه‌ای با آقای سراج‌الدین میردامادی در «رادیو زمانه» (۱۸ دیماه ۱۳۸۷)، موضوع «اهل کتاب» را مورد بحث قرار داده و معتقد است آن ادیانی که در قرآن نام برده شده و مستند «ادیان شناخته شده» در قانون اساسی است از باب تمثیل است، زیرا آن هنگام در عربستان دین دیگری جز یهود و نصارا و صابئین (و بعد در آیه دیگر مجوس [زردشتی]) شناخته نبود.

ایشان سپس به آیات دیگری از قرآن استناد می‌کند که مؤمنین را کسانی می‌شناسد که به خدا و روز قیامت اعتقاد داشته باشند و دارای عمل صالح باشند. آقای سجّادی با استدلال‌های دیگری در مورد این که باید بهائیان اجازه کار داشته باشند، باید اجازه تحصیل بیابند و باید اجازه یابند ازدواجشان ثبت شود می‌گوید:

من در خصوص ریشه‌ی تاریخی بهائی‌ها صحبت نمی‌کنم که بهائی‌ها خودشان را مسلمان [واقعی] می‌دانند، من کاری ندارم و اعتقادی هم به

ایشان ندارم، منتها بهائی‌ها انسان هستند. به عنوان انسان باید از حقوق انسانی برخوردار باشند. این گروه عقیده خودشان را دارند و تفتیش عقیده هم ممنوع است. هیچ‌کس را هم نمی‌توان به صرف داشتن عقیده مورد مؤاخذه قرار داد. بنابراین ایشان حق زندگی کردن دارند و بایستی از حقوق انسانی برخوردار باشند. اتفاقاً قانون اساسی، اصلی دارد که این گروه و سایر گروه‌ها مشمول آن قرار می‌گیرند و آن اصل ۱۴ قانون اساسی است... این‌ها حق دارند از امکانات زندگی برخوردار باشند، باید خوراک و پوشاک داشته باشند. برای تهیه خوراک و پوشاک ناگزیر از کار کردن هستند، بنابراین کار کردن حق ایشان است. نهایتاً امروزه زندگی بی‌سوادانه امکان‌پذیر نیست، پس سواد جزو حقوق اولیه انسانی است و سواد و تحصیلات در تمام مدارج حق ایشان است.

این‌ها رسمی نیستند [اما] انسانیت‌شان مورد تأیید است، ممکن است نتوانند مشاغل حکومتی داشته باشند اما می‌توانند کارگر باشند می‌توانند کار بکنند، می‌توانند پزشک باشند و زندگی داشته باشند. اگر به بازار مراجعه کردند، بازاری مسلمان و مسیحی باید به این‌ها جنس بدهد، همه این‌ها حقوق انسانی است پس در قانون اساسی این تعامل نسبت به غیرمتدینین مندرج در اصل ۱۳ قانون اساسی هم صورت می‌گیرد و این‌ها باید از حقوق انسانی‌شان برخوردار باشند این موضوعی است که از مندرجات همین قانون اساسی می‌شود استنباط کرد.^{۳۳۰}

در همین سایت، مصاحبه‌گر، آقای میردامادی، نظر آقای محمد امجد، کارشناس مسایل اسلام و حقوق بشر و دانش‌آموخته حوزه علمیه را در این زمینه جويا شده و نامبرده می‌گوید:

حقوق شهروندی به دلیل آن که حقوق مستحدثی است و فقهاء باید به عنوان

^{۳۳۰} در زمینه اصل ۱۳ و ۱۴ قانون اساسی و این که چگونه در جمهوری اسلامی این اصول را مثله و بی‌معنی کرده‌اند در کتاب دوم فصل سوم (ص. ۴۱۲) گفتگو کرده‌ایم.

موضوع مستحدث با آن برخورد نکنند نمی‌شود با استناد به احکام فقهی دنیای پیشامدرن بررسی کرد. آزادی مذهب، آزادی عقیده، آزادی بیان، حق حیات، حق تعلیم و تربیت، حق داشتن اجتماع دینی یا اجتماع و حزب سیاسی و همه این حقوق و آزادی‌های شهروندی برای شهروندی است که در دنیای فعلی زندگی می‌کند.

... یک کشور اسلامی هم، چنانچه خودش را موظف به اجرای عدالت بداند و بپذیرد حقوق بشر و اجرای حقوق بشر به تحقق عدالت کمک بیشتری می‌کند تا عدم اجرای آن، باید بر اساس استناد به اعلامیه حقوق بشر برای بهائیان ها حقوق شهروندی را به عنوان شهروند قائل بشود.^{۳۳۱}

از سوی دیگر روشنفکران مذهبی مثل آقایان محسن کدیور و حسن یوسفی اشکوری نیز مقالاتی در همین زمینه در پشتیبانی از حقوق شهروندی بهائیان در سایت‌های گوناگون منتشر نموده‌اند.^{۳۳۲}

از میان ده‌ها مقالاتی که نویسندگان و روزنامه‌نگاران در پشتیبانی از حقوق بهائیان نگاشته‌اند به درج یک مقاله و یک بیانیه به عنوان نمونه اکتفا می‌نمائیم:

من هم بهائی هستم

به قلم آقای خسرو شمیرانی

می‌خواهم فریاد بزنم: من هم یک بهائی هستم و تا زمانی که اعتقاد به آیین بهائیت جرم محسوب می‌شود، مرا هم بهائی محسوب کنید، ناچیز حقوق بازنشستگی‌ام را قطع کنید، از رفتن به دانشگاه محروم کنید، در دبستان و دبیرستان تحقیر کنید. بگیریید و ببندید و زندانم کنید، آزارم دهید، از خانواده جدایم کنید، خانه‌ام را به آتش بکشید، ابزار کسب نان شب فرزندانم را با قانون شرع‌تان مصادره کنید،

^{۳۳۱} برای ملاحظه تمام این مصاحبه به سایت زیر مراجعه کنید:

http://www.zamaaneh.com/seraj/2009/01/post_12.html

^{۳۳۲} برای نمونه نگاه کنید به:

<http://khandaniha.eu/items.php?id=682>

اعدام کنید و عاقبت از ایرانم، از خاک مقدّسم برانیدم. بیش از صد و پنجاه سال است که دستگاه حکومتی ایران با اتکا به روحانیت شیعه به سرکوب بهائیان ایران مشغول است. گرچه این سرکوب گاه خشن تر بوده و تا مرز تبهکاری جنون‌آمیز پیش رفته است و گاهی دیگر آرام‌تر صورت گرفته اما همیشه وجود داشته است.

اینکه حاکمان بنا به مصلحت قدرت و شارعان به دلیل ترس از دست دادن نفوذ عوام‌فریبانه خود فرمان و فتوای سرکوب صادر کرده‌اند شاید تعجب برانگیز نباشد. بیشتر قدرتمداران تاریخ، همواره انسانیت را به قدرت بیشتر فروخته‌اند. و روحانی‌های بی‌نصیب از روحانیت نیز همیشه و در همه جای جهان، در نهایت فریبکاری، برای حفظ دنیا و مادیات به تبهکاری‌ها و انسان‌کشی‌ها روی آورده‌اند. متأسفانه این روند در تاریخ شگفت‌انگیز نیست. آنچه آه از نهاد بر می‌آورد سکوت جامعه و گاهی همراهی فعالانه آن با چنین وحشیگری‌هایی است. راز پنهانی نیست که آنچه به پیروان بهائیت در ایران رفته است، همواره بدست خود ما عملی شده است. در مقابل هر مقام دولتی صادرکننده فرمان و هر آخوند فتوادهنده ده‌ها و صدها هزاران تن از ما روانه شدیم، بهائیان را آزار دادیم و گاه دست به خون این هموطنان خود آغشته کردیم. چرا؟

همکاری بخش‌هایی از جامعه با مراکز قدرت و شرع را می‌توان به حساب جهل گذاشت و گفت که در هر جامعه‌ای جهل وجود دارد که مورد سوء استفاده صاحبان قدرت و شارعان شرع قرار می‌گیرد. اما تکلیف آن دسته که خود را روشنفکر، پیشگام، خلقی و از این قبیل می‌نامد و ادعای رهبری‌شان گوش عالم را کر می‌کند چیست؟

آیا باید چشم بر این واقعیت فرو بست که تقریباً تمامی سازمان‌های سیاسی از چپ و راست و مذهبی و غیر مذهبی و ملی و غیره به ”بهترین“ وجه در این سرکوب همکاری کرده‌اند و آیا تئوریزه کردن این سرکوب بهترین کمک به سرکوب‌گران نبوده است؟

یکی از شایع‌ترین تئوری‌های توجیه سرکوب بهائیان این بود که ”بهائیت دین

نیست، بلکه یک سازمان سیاسی است که در خدمت امپریالیسم^{۳۳۳} قرار دارد. آیا هیچ گاه سؤال کرده‌ایم کدام سند و مدرک برای این ادعا وجود دارد؟ حزب توده ایران یکی از برجسته‌ترین تئوریسین‌های ایده مذکور بود و گرچه هیچگاه سندی برای این ادعا ارائه نداد. اما این تئوری‌پردازی غیر مستند مایه سکوت و گناه سکوت حمایت‌آمیز روشنفکران از سرکوب گسترده بهائیان را بعد از انقلاب اسلامی فراهم کرد. واقعیت دردناک اینکه چنین تئوری‌هایی نه تنها در حوزه طرفداران این حزب بلکه حتی در میان مخالفان آن نیز بطور گسترده پذیرفته می‌شد... هدف از این نوشته و اشاره‌های بالا این است که بگوییم: حال که فرهنگ حقوق بشر برای ما بیشتر قابل درک شده است. حالا که می‌فهمیم حتی اگر "بهائیت یک سازمان سیاسی در خدمت امپریالیسم" باشد، باز هم حق نداریم بی‌سند و مدرک آن را محکوم کنیم... اگر مدعی دفاع از حقوق بشر هستیم، حالا که همه اینها را می‌دانیم با صدای بلند فریاد بزنیم تا زمانی که پیروان بهائیت به خاطر مذهب و عقیده خود سرکوب و زندانی می‌شوند. ما همه بهائی هستیم.^{۳۳۳}

ما شرمگینیم، یک و نیم قرن سرکوب و سکوت کافیت!

گروهی از دانشگاهیان، نویسندگان، هنرمندان، روزنامه نگاران و فعالان ایرانی در سراسر جهان نامه‌ای با عنوان «ما شرمگینیم» خطاب به جامعه بهائی نگاشته‌اند. این بیانیه با امضاء قریب ۲۵۰ تن منتشر شده است که بخش‌هایی از آن را در زیر می‌آوریم.^{۳۳۴}

به نام نیکی و زیبایی، به نام انسان و به نام آزادی

به عنوان انسان ایرانی، از آنچه طی یک و نیم قرن گذشته در ایران، در حق شما

^{۳۳۳} این مقاله در سپتامبر ۲۰۰۸ ابتدا در سایت شهرگان به نشانی زیر نشر شد و سپس در چند روزنامه برونمرزی دیگر نیز منتشر گشت.

www.shahrgon.com/index.php?news=1959

^{۳۳۴} برای تمام متن نک:

<http://news.gooya.com/politics/archives/2009/02/php083347>

بهایان روا شده است، ما شرمگینیم.

ما بر این باوریم که هر ایرانی باید بتواند "بی هیچگونه تمایزی، بویژه از حیث نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، دین، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر"، و همچنین منشاء قومی یا اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر وضعیتی دیگر از تمام حقوق و همه آزادی‌های ذکر شده در منشور جهانی حقوق بشر بهره مند شود، اما بهائیان ایران از اولین روزهای ظهور آیین بهائیت، تا به امروز به خاطر باورهای دینی خود از بسیاری از حقوق انسانی محروم بوده‌اند.

بنا به شواهد و مستندات تاریخی، از ابتدای شکل‌گیری آئین بابی و سپس بهائی در ایران، هزاران تن، تنها به دلیل این باورهای دینی خود، به تیغ تعصب و خرافه به قتل رسیده‌اند. تنها در نخستین دهه میلاد این آیین، نزدیک به بیست هزار تن از وابستگان آن در شهرهای مختلف ایران به قتل رسیدند.

ما شرمگینیم از اینکه در آن دوران صدایی در مخالفت با این کشتار بربرمنشانه ثبت نشده است.

ما شرمگینیم از اینکه تا به امروز نیز صداها در محکومیت این جنایت هولناک جسته و گریخته و نارسا بوده است.

ما شرمگینیم از اینکه علاوه بر سرکوب شدید نخستین دهه‌های حضور بهائیان، در صد سال گذشته نیز، این گروه از هموطنان ما مورد حمله‌های ادواری قرار گرفته، منازل و محل کار آنها به آتش کشیده و تخریب شده و به جان و مال و ناموس آنها تجاوز شده اما جامعه روشنفکری ایران در مقابل این فاجعه خاموش مانده است.

ما شرمگینیم از اینکه طی سی سال گذشته قتل بهائیان، تنها به جرم باورهای دینی شان شکل قانونی به خود گرفته و بیش از دوپست بهائی به قتل رسیده‌اند.

ما شرمگینیم از اینکه گروهی از روشنفکران فشار علیه بهائیان را تئوریزه کرده‌اند.

ما شرمگینیم از سکوت خود در مقابل اینکه بسیاری از سالمندان بهائی پس از ده‌ها سال خدمت به ایران، از دریافت حقوق بازنشستگی محروم هستند.

ما شرمگینیم از خاموشی خود در مقابل اینکه هزاران جوان بهائی، به دلیل باورهای دینی خود و صداقت در بیان این اعتقادات، از امکان تحصیل در

دانشگاه‌ها و مدارس آموزش عالی ایران محروم هستند.

ما شرمگینیم از سکوت خود در مقابل اینکه کودکان بهائی به دلیل باورهای دینی والدین خود، در مدارس و معابر مورد تحقیر قرار می‌گیرند.

ما شرمگینیم از خاموشی خود در مقابل این واقعیت دردناک که در میهن ما فشار و تحقیر علیه بهائیان به طور سیستماتیک اعمال می‌شود، تعدادی فقط به خاطر این باور دینی در زندان به سر می‌برند و خانه‌ها و محل کار آنها مورد حمله و تخریب قرار می‌گیرد و گاه حتی آرامگاه‌های مردگان این گروه از هموطنان ما از تعرض به دور نمی‌ماند.

ما شرمگینیم از سکوت خود در برابر سیاهه طولانی، اندوه بار و دهشتناک حق‌کشی‌های نهادینه شده در قوانین کشور ما علیه بهائیان، و بی‌عدالتی‌ها و فشارهای دستگاه‌های رسمی و غیررسمی در مورد این گروه از هموطنان **ما شرمگینیم** به دلیل اعمال جنایت‌ها و بی‌عدالتی‌ها.

و ما شرمگینیم به دلیل سکوت خود در برابر این اعمال.

ما امضاءکنندگان این نوشته، از شما بهائیان، بویژه از قربانیان جنایت‌ها علیه بهائیان ایران، پوزش می‌خواهیم. ما بیش از این در برابر بی‌عدالتی در مورد شما سکوت نمی‌کنیم.

سازمان‌های ایرانی طرفدار حقوق بشر، گروه‌های سیاسی و اجتماعی

سوای کوشش‌های نویسندگان ایران برای احقاق حقوق جامعه بهائی ایران، در سال‌های اخیر شاهد مقالات، بیانیه‌ها و اعلامیه‌های متعدد از فعالان حقوق بشر، سازمان‌های ایرانی طرفداران حقوق بشر و دیگر سازمان‌های سیاسی و اجتماعی در دفاع از بهائیان ایران بوده‌ایم. در زیر به چند مورد اشاره می‌نمائیم.

انجمن پژوهشگران ایران، به ریاست دکتر حسین لاجوردی در سال ۲۰۰۸ ضمن نامه‌ای به دبیر کل سازمان ملل متحد به موارد متعدد ظلم و آزاری که بهائیان ایران دستخوش آنند اشاره کرد و خواستار رسیدگی و دخالت بیشتر آن سازمان شد.

در همین زمینه باید از سخنان شجاعانه خانم شیرین عبادی برنده جایزه نوبل در

زمینه صلح یاد کرد. وی در موارد گوناگون به دفاع از این اقلیت پرداخته و در سال ۲۰۰۸ همراه با پنج تن دیگر از بانوان برنده جایزه صلح نوبل بیانیه مشترکی برای آزادی هفت نفر بهائیان موسوم به یاران ایران صادر نموده‌اند.^{۳۳۵} خانم عبادی هم‌چنین وکالت این گروه را برای دفاع از ایشان در دادگاه احتمالی‌شان پذیرفت، گرچه آن‌چنان عرصه را در ایران بر او تنگ ساختند که در سفری به غرب بازگشت به میهن برایش ناممکن شد. دستجات و گروه‌های دیگری نیز در پشتیبانی از حقوق انسانی بهائیان بیانیه صادر کرده‌اند از جمله: سازمان بین‌المللی مدافعان حقوق بشر در ایران، مرکز اسناد حقوق بشر ایران، سازمان همیاری ایرانیان (استرالیا)، هیات سیاسی اجرائی اتحاد جمهوری‌خواهان ایران، حزب مشروطه ایران، حزب کمونیست کارگری ایران، هیات سیاسی اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، سازمان سوسیالیست‌های ایران، نهضت نجات ملی ایران، فعالین ایرانی دفاع از حقوق بشر در اروپا و امریکای شمالی، فعالان حقوق بشر در ایران، سازمان حقوق بشر کردستان.

^{۳۳۵} این شش تن که در گروهی بنام نهاد زنان نوبل فعالیت می‌کنند عبارتند از: بتی ویلیامز Betty Williams و مایرید کاریگان مگوایر Mairead Corrigan Maguire مؤسسین بنیاد «مردم صلح» در ایرلند شمالی. برندگان صلح نوبل در سال ۱۹۷۶؛ ریگوبرتا منچو تام، Rigoberta Menchu Tum از پیش‌گامان دفاع از اشتهی قومی- فرهنگی در موطن خودش گواتمالا. برنده نوبل سال ۱۹۹۲؛ جودی ویلیامز، Judy Williams استاد دانشگاه و از فعالان بین‌المللی برای ممنوعیت استفاده از مین. برنده نوبل سال ۱۹۹۷؛ شیرین عبادی، وکیل ایرانی حقوق بشر. برنده نوبل سال ۲۰۰۳؛ وانگاری موتا ماآتای، Wangari Muta Maathai استاد دانشگاه و فعال کنیایی محافظت از محیط زیست، برنده نوبل سال ۲۰۰۴.

سخن پایانی

در سده نوزدهم، یهودی‌ستیزان ایرانی، نوعی قوم‌کشی روانشناختی و احساسی را به فنی شیطانی تبدیل کردند و تمامی فنون پیچیده و خشن این حرکت‌های ایدایی را به شیوه‌ای مصیبت‌بار علیه اعضاء جامعه بهائی، که نگرانی شیعیان دو آتش را برانگیخته بود، به کار گرفتند.

دکتر عباس میلانی

سرنوشت بهائیان ایران چه خواهد بود؟

تا اینجا کوشش کردیم پرده از بخش ناگفته و ناشناخته‌ای از تاریخ اجتماعی و دینی کشور خود برداریم و خوانندگان را با نبردی پنهانی و ناجوانمردانه، که صد و شصت سال است برای نابود ساختن یک جنبش روحانی ایرانی در جریان است، آشنا سازیم.

تاریخچه این دیانت و آنچه از آزار و سرکوب بر سر پیروان آن می‌آید، دو پرسش مهم را مطرح می‌سازد. یکی این که سرنوشت دین بهائی چه خواهد شد، دوم این که تا به کی هزاران تن از مردم ایران به خاطر گرایش به این دین دستخوش خشونت و سرکوب خواهند بود.

در مورد سرنوشت دین بهائی باید گفت که به اعتقاد بهائیان رسالت نهائی این دین ایجاد مدنیتی استوار بر پایه صلح و دوستی و آشتی بین‌المللی در جهان است،

جهانی که به خاطر پیشرفت‌های تکنولوژی به سرعت به صورت دهکده‌ای کوچک درمی‌آید اما پای در نظام‌های کهنه دارد و هر روز مشکلی بر مشکلاتش افزوده می‌گردد.

به همان سان که تعالیم و آموزه‌های ادیان بزرگ دیگر، قرن‌ها اساس مدنیت انسانی و پایه و بنیاد تمدن و فرهنگ را در بخش بزرگی از جهان امروز تشکیل می‌دهد، دیانت بهائی نیز معتقد است به خاطر تعالیم و آموزه‌های امروزی خود می‌تواند در مدنیت جهان آینده سهم بزرگی ایفا نماید.

این دین هم‌چنین آینده‌ای بسیار درخشان برای ایران مورد تصور دارد که در آن، به پیش‌بینی عبدالبهاء، ایران از شکوه و بزرگواری و علم و دانش مایه غبطه جهانیان خواهد شد. با چنین اعتقادهایی است که بهائیان رنج و آزاری که می‌بینند با مدارا و تحمل می‌پذیرند و آن را شبیه رنج و آزار پیروان اولیه همه ادیان بزرگ می‌دانند.

زردشت، آنطور که در آثار او می‌بینیم، سال‌ها از ظلم و ستم دشمنان خود نالید و سرانجام هنگامی روی آرامش دید که به دربار شاه ویشتاسپ پناه برد. موسی از بیم فرعون و آزار او پیروان خویش را در یک راه‌پیمائی طولانی از سرزمین مصر به کنعان کوچ داد. مسیح بر صلیب کشیده شد، مسیحیان را تا قرن‌ها مورد تحقیر و آزار قرار دادند، آنان را از لانه و کاشانه راندند و یا طعمه شیر و حیوانات وحشی نمودند. مانی پیامبر ایرانی در زندان شاهان ساسانی در زیر زنجیر جان داد و پیروانش به ترکستان چین پناه بردند. پیامبر اسلام از فرط آزار دشمنان خود، با جمعی از یارانش پنهانی به مدینه گریخت و حتی گروهی از مسلمانان را به حبشه فرستاد تا اگر دشمنانش نام و نشان اسلام را از شبه جزیره عربستان برافکنند در آن سوی مرزها مسلمانانی این دین را زنده نگاه دارند. آن آزارها و سرکوب‌ها در سرنوشت دین‌های نامبرده تاثیری نکرد. یکصد و شصت سال است سرکوب و آزار بهائیان نیز نتوانست آن را از بین ببرد یا تضعیف نماید. بلکه به شهادت تاریخ و آمار، این دین از آغاز تا امروز همواره رو به شکوفائی و بالندگی داشته است.

مردم ایران در سی سال اخیر شاهد هجوم خشونت‌بار جمهوری اسلامی بر بهائیان و جانبازی‌های بی سرو صدای آنان بوده‌اند. دیدند که گروه‌هایی از بهائیان را، از زن

و مرد جلوی جوخه آتش گذاشتند و یا طناب دار برگردنشان انداختند تا از آیین خود برگردند. اما بهائیان با دادن جان خود به حقیقت ایمانشان شهادت دادند. هزاران تن از جوانان ایشان را از دانشگاه‌ها راندند، در حالی که فقط نوشتن نام هر مذهبی، جز بهائی، در پرسشنامه ثبت نام کافی بود ایشان را به تحصیلات عالی برساند. آنان را از ادارات دولتی راندند، از اشتغال به هر شغل و حرفه دیگر محروم ساختند ولی بهائیان تن به دروغ ندادند و مقابل زور سر خم نکردند. همه اینها در کشوری رخ می‌داد که فساد در آن غوغا می‌کند و دروغ و تقلب و ریاکاری برای به دست آوردن چند شاهی پول و یا گرفتن شغل و مقام امری عادی است. از شیوه‌های شرم‌آور ثروت‌اندوزی‌های کلان و مقاطعه‌کاری‌ها و فساد گسترده مالی که به افراط کشیده چیزی نمی‌گوئیم.

مهندس بازرگان نخست وزیر دولت موقت پس از انقلاب، با مشاهده جانبازی‌های بهائیان با تعجب گفته بود ما تصور می‌کردیم اگر بهائی‌ها را تهدید به بستن حساب بانکی بکنیم همه از این دین دست خواهند کشید. این قهرمانی‌ها، همراه با دشمنی کینه‌توزانه ملّایان و تبلیغات شبانه‌روزی علیه بهائیان دیده مردم ایران را بر این حقیقت گشود که در میان ایشان، و درگیر و دار جنجال و هنگامه‌ای که سی سال است برای تنفیذ اسلام و اجرای مبانی آن در جامعه بر پا شده، دینی نیز هست که حرف‌های دیگری برای گفتن دارد و این حرف‌ها را می‌توان در پایگاه‌های اینترنتی بدون ترس و هراس خواند و پنهان و آشکار برای دوست و همسایه و فامیل در میان گذارد. ایرانیانی که حتی یک بهائی در عمر خود ندیده‌اند ولی با جستجو در اینترنت به این دین علاقمند شده‌اند کم نیستند. تعداد کسانی که حال از این دین و پیروانش پشتیبانی می‌کنند و برای آنان حق شهروندی می‌خواهند از هر زمان دیگر بیشتر است. مردم ایران نه تنها تبلیغات دروغین جمهوری اسلامی را در مورد بهائیان باور نمی‌کنند بلکه اکنون متوجه شکست کامل این تبلیغات و ناتوانی ملّایان در مبارزه‌ای منطقی با بهائیان گشته‌اند. این است که می‌گوئیم به نظر بهائیان دین بهائی اکنون در شکوفائی است، سرنوشت آن در چشم‌انداز تاریخ رقم خورده و نیازی به حدس و گمان ما ندارد.

آنچه مایه نگرانی است سرنوشت بهائیان ایران یعنی هم‌میهنان، همسایگان، دوستان و فامیل بهائی ماست. تشابه سرکوب بهائیان با پیروان اولیه ادیان قدیمی نمی‌تواند در قرن بیست و یکم که قرن آزادی اندیشه و حرمت انسانی است توجیهی تاریخی داشته باشد. کما آن که می‌بینیم در هیچ منطقه‌ای از جهان و در حیطه مذهبی و فرهنگی هیچ دینی - جز در ایران - بهائیان این چنین مورد ظلم و شقاوت قرار نگرفته‌اند.

اما امروزه در ایران گروهی بر مسند قدرت نشسته‌اند که به بشر و حقوق بشر با دیده دیگری می‌نگرند. آیت‌الله موسوی تبریزی در توجیه کشتار بهائیان در یکی از سخنانش گفت: «قرآن سه گروه را اهل کتاب می‌خواند، مسلمانان، یهودیان و مسیحیان و با استثنای خاص زردشتیان. بقیه کافرند و باید نابود شوند». آیت‌الله جنتی از این نیز پا را فراتر گذارد و گفت: «بشر غیر از اسلام، همان حیواناتی هستند که روی زمین می‌چرخند و فساد می‌کنند».^{۳۳۶} به بیان روشن‌تر، آیت‌الله جنتی میلیاردها غیر مسلمانان را مفسد فی الارض و خونشان را مباح می‌داند، بهائیان که جای خود دارند.

با چنین قدرتمندانی و با آشنائی با شیوه مبارزه با دیانت بهائی، اینک جا دارد از خود پرسیم سرنوشت بهائیان ایران چه خواهد بود.

در ارتباط با این پرسش چند واقعیت را نباید از نظر دور داشت.

نخست آنکه در قضیه سرکوب بهائیان حساب مردم ایران از حساب ملّایان و دولتمردان امروز ایران جداست. ممکن است برخی از مردم کوچه و بازار یا حتی روشنفکران ما به خاطر یک قرن و نیم تبلیغات منفی، با بی‌توجهی و سردی به دیانت بهائی بنگرند، ولی اینان با بهائیان دشمنی و کینه‌توزی ندارند و سابقه نزاع و کشتار قومی و خانوادگی بینشان نیست. زیرا بهائیان جزئی از مردم ایران و با ایشان از یک بافت و یک تار و پود می‌باشند. شواهد متعدّد نشان داده که اگر در آشوب‌های ضد بهائی تحریک و توطئه ملّایان و روضه‌خوانان در میان نبود بیش از نود درصد از آن فجایع هرگز رخ نمی‌داد. اعمال مشتکی جاهل و ماجراجو، که همواره حاضرند خود را

^{۳۳۶} نگاه کنید به پاورقی ۲۰۴

در هر معرکه‌ای داخل سازند و از مال‌های غارتی سهمی ببرند از حساب اکثریت مردم ایران، که به این اعمال وحشیانه با حیرت و اندوه می‌نگرند، جداست. شاهد زنده آن که دیدیم علیرغم سی سال تبلیغات منفی علیه بهائیان در جراید و رسانه‌های جمهوری اسلامی، در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۹ بسیاری از جوانان و دانشجویان به طرفداری از بهائیان با شعارهای «بهائی، بهائی، حمایت می‌کنیم» خواستار حقوق شهروندی برای ایشان شدند. از کمک‌های گرانبهای همسایه‌های مسلمان حتی افراد ناشناس به بهائیان، هنگام حمله و هجوم مأموران جمهوری اسلامی به منازل ایشان، از هم‌دردی پاسداران و نگاهبانان زندان‌ها با بازماندگان شهدای بهائی، همراه با دسته‌های گل و اشک ندامت ریختن‌های ایشان به خاطر جنایات عوامل رژیم در زندان‌ها، داستان‌ها داریم که باید به موقع خود گفته و نوشته شود.

آنچه به این هم‌بستگی کمک می‌کند وقوف به این واقعیت است که بهائیان نه از نظر قومی و نه از نظر نژادی یا زبانی، اقلیت بشمار نمی‌آیند.^{۳۳۷} به عنوان عضوی از جامعه ایرانی، در طی یک قرن و نیم، به طور طبیعی با مسلمانان، یهودیان و زردشتیان پیوندهای خانوادگی مشترک داشته‌اند. روی نیمکت دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها با جوانان مسلمان با دوستی و صمیمیت درس خواندند و یا با غیر بهائیان شرکت‌های مشترک تجارتي و صنعتی ایجاد نمودند. این روابط نزدیک در روستاهایی که نیمی بهائی و نیم دیگر مسلمان بودند نمایان‌تر به چشم می‌خورد. اغلب همگی با هم نسبت خانوادگی داشتند و حتی کسی نمی‌دانست و نمی‌پرسید کی مسلمان است و کی بهائی. تندباد مسموم تبلیغات ضد بهائی جمهوری اسلامی این نهال‌های خرم دوستی را تا حدی خشکاند ولی هرگز نتوانست آن را ریشه کن سازد.

مطالعه دشمنی‌های قومی و مذهبی در کشورهای دیگر، که برخی به نسل‌کشی نیز انجامید، هیچ کدام تشابهی را با وضع بهائیان ایران نشان نمی‌دهد. بهائیان به

^{۳۳۷} ناگفته پیداست رفتار غیر انسانی که با بهائیان می‌شود مخالف بدیهی‌ترین حقوق انسانی است و در مورد هیچ اقلیتی چه قومی و چه نژادی و زبانی هرگز روا نمی‌باشد.

دین اسلام به عنوان دینی راستین اعتقاد دارند، پیامبر آن دین را بر حق می‌شمارند، به اصول دین اسلام یعنی توحید و نبوت و امامت و معاد و عدالت نیز پای‌بندند و نمی‌توان ایشان را به هیچ روی در گروه «کفار» قرار داد.^{۳۳۸} تفاوت بهائیان در عین حال اعتقاد به دینی متفاوت هم هست که معتقدند امروزی است و نیازهای روحانی و اجتماعی جامعه قرن حاضر را برآورده می‌سازد. این همان تفاوتی است که سکولارها (معتقدین به جدایی دین از سیاست)، یا ایرانیانی که به ارث یا انتخاب دین دیگری پذیرفته‌اند با هم میهنان مسلمان خود دارند. این که چرا باید به این دلیل بهائیان را کافر و مهدورالدم و محارب با خدا و جاسوس هفت دولت خواند بر بسیاری مسلمانان نیز روشن نیست. ده‌ها مقالات استوار و محکم در دفاع از بهائیان، به قلم مسلمانان روشنفکر و اهل علم مانند محمد مجتهد شبستری، محسن کدیور، یوسفی اشکوری، اکبر گنجی و دیگران، که باید با قدردانی و سپاس از آن یاد نمود، شواهد روشنی از برداشت مسلمانان منصف از قضیه بهائیان است.

در برآورد سرنوشت بهائیان باید واقعیت دیگری را نیز در نظر گرفت و آن سیاست و روش جمهوری اسلامی در مقابل این دین است که نه بر وفق اسلام می‌باشد و نه بر مبنای نظریه واحدی است که مورد قبول همه آیات عظام باشد.^{۳۳۹} سیاستی است که گروه حجّیه در زمان محمد رضا شاه و با پشتیبانی ساواک پایه گذاشت و اینک که قدرت را در دست دارد آن را به شدیدترین صورت برای یکسره کردن کار بهائیان دنبال می‌کند. وقتی سیاست رژیم را در سالیان اخیر، که در ظلم و سرکوب دست ردّ بر سینه مسلمان و کافر نمی‌گذارد، بر نفوذ و قدرت حجّیه در سازمان‌های مذهبی

^{۳۳۸} کافر یا مرتد کسی است که از اسلام برگشته و آن را نفی می‌کند. گفتنی است که در سفرهای عبدالبهاء به اروپا و امریکا، (نگاه کنید فصل دوم: پاسخ ایران به غرب و غرب زدگی) موضوع اغلب سخنرانی‌های ایشان در کلیساها و کنیسه‌ها و معابد اثبات اسلام و حقانیت این دین بود. در آن روزگار مردم غرب اطلاع چندانی از اسلام نداشتند و اساس قضاوت ایشان از این دین بر مبنای قرن‌ها تبلیغات منفی علیه اسلام و پیامبر آن قرار داشت. لازم به یادآوری نیست که وی شاید تنها شخصیتی از جهان شرق بود که به این کار قیام کرد، کاری که هنوز کسی بدان بر نخاسته است. برای متن این سخنرانی‌ها نگاه کنید به بخش‌های گوناگون مجلدات خطابات عبدالبهاء در امریکا و اروپا.

^{۳۳۹} نگاه کنید به فصل یازدهم: پایگاه‌های آیات عظام در قبال دیانت بهائی.

امنیتی و نظامی ایران اضافه کنیم آنگاه در می‌یابیم تا زمانی که این اتحاد و توافق بریاست نمی‌توان هیچ‌گونه امیدی به ایجاد جامعه‌ای پر تفاهم و سیاستی پر تساهل داشت که در آن بهائیان نیز از حق حیات بهره داشته باشند.

نمونه این تفاهم و تساهل را تا اندازه‌ای در دوره اول ریاست جمهوری حجة الاسلام خاتمی، که قصد اصلاحاتی در کشور و حتی تغییراتی در قانون اساسی داشت دیدیم. تنها در آن دوره کوتاه بود که دستگاه دولت به ایفای حقوق ایشان بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی برخاست.^{۳۴۰} فراموش نکنیم که قانون اساسی ایران بهائیان را از همه حقوقشان محروم ساخته و کوشش دولت خاتمی نه در طرفداری از بهائیان، بلکه برای جلوگیری از تصمیمات غیرقانونی و خلاف قانون اساسی دستگاه‌های زیر نظر ولایت فقیه بود که بهائیان را نیز شامل شد و البته هرگز بجایی نرسید.

در خوشبینانه‌ترین برداشت باید آرزو کنیم که چنین نهضت اصلاحی دوباره جان بگیرد، با اصلاحاتی در قانون اساسی تبعیض‌های کنونی برطرف گردد تا نه تنها بهائیان بلکه مردم ایران از هر طبقه و با هر طرز فکر، زندگانی آرام‌تری را تجربه نمایند.

اما باید متأسفانه پذیرفت سیاستی که جمهوری اسلامی ایران از آغاز پیروزی انقلاب در مورد بهائیان پیش گرفته و با گذشت زمان چهره اهریمنی خود را بیش از پیش نمایان می‌سازد جای هیچ‌گونه خوشبینی باقی نمی‌گذارد.

این سیاست تشابه حیرت‌انگیزی با پیش‌درآمد دو قتل عام معروف تاریخ دارد. یکی آنچه در امپراطوری عثمانی در سال ۱۹۱۵ در مورد ارمنه رخ داد و دیگر جنایات آلمان هیتلری در قتل عام میلیون‌ها یهودی در سال‌های آغازین دهه ۱۹۴۰ میلادی.

کشور عثمانی امپراطوری وسیعی بود که در سه قاره امتداد داشت و خاور میانه تا جنوب اروپا و شمال افریقا را در بر می‌گرفت. سالیان طولانی جمعیتی از اصلاح طلبان ترک بنام «جمعیت اتحاد و ترقی» که به «ترکان جوان» نیز معروف بودند در

^{۳۴۰} نگاه کنید به فصل هشتم: بهائیان در دوران ریاست جمهوری حجة الاسلام محمد خاتمی.

پی تصویب قانون اساسی و برانداختن سلطنت آل عثمان برآمدند. آنان موفق شدند در سال ۱۹۰۸ قانون اساسی جدیدی تصویب نمایند که از نظر اهمیت به «انقلاب ترکان جوان» موسوم گردید. تحولات سیاسی ترکیه و نیز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م.) که در آن کشور عثمانی همراه با آلمان علیه دیگر کشورهای اروپا می‌جنگید، به شکست این دو کشور انجامید. عثمانی مناطق وسیعی را از دست داد و به صورتی که امروز هست در آمد. ترکان جوان با وعده پیشرفت و تامین حقوق اقلیت‌های قومی و دینی و ایجاد عدالت بر سر کار آمدند ولی در همه زمینه‌ها با ناکامی روبرو شدند. در همان سال‌های اولیه جنگ، برای انحراف افکار عمومی از مشکلات فراوان کشور و با استفاده از زمینه‌هایی که از دیر باز در دشمنی با ارامنه وجود داشت تبلیغات وسیعی را علیه ارامنه آغاز کردند و با برچسب جاسوسان غربی به آزار و سرکوبی آنان پرداختند. ابتدا ۲۵۰ تن از رهبران جامعه ارمنی را دستگیر و اعدام کردند، ارمنیان را از ارتش و ادارات دولتی اخراج نمودند و سپس به بهانه انتقال آنان به بخش‌های جنوبی کشور (سوریه امروز) دست به تبعید دسته‌جمعی ایشان زدند. در یک راه پیمائی که به «راه پیمائی مرگ» موسوم گشته قریب یک و نیم میلیون ارمنی مورد حمله، تجاوز، شکنجه و قتل واقع شدند و بسیاری، از کودک و زن و مرد، در طول راه از سرما و گرسنگی از پای درآمدند.

سه دهه بعد وضع مشابهی در آلمان در قلب اروپا تکرار گردید.

مقدمه‌چینی برای کشتار میلیون‌ها یهودی در آلمان، با روی کار آمدن هیتلر آغاز شد. وی با آگاهی از محرومیت‌های اجتماعی سیاهان در ایالات جنوبی امریکا، تصمیم گرفت یهودیان آلمان را نیز که قرن‌های طولانی جزئی از جامعه آلمان بودند دچار همان سرنوشت سازد تا ایشان مجبور به ترک آن کشور شوند. همین سیاست سرانجام منجر به نسل‌کشی فاجعه‌آمیزی شد که در آن چند میلیون یهودی در کوره‌های آتش خاکستر شدند.

حربه اصلی هیتلر که مردم آلمان را مسخ سیاست خود کرد تبلیغات وسیع و فراگیر او بود. دستگاه تبلیغاتی آلمان هیتلری با مجهز بودن به همه امکانات و آگاهی به روانشناسی توده‌ها به مغزشوئی مردم آلمان و تحریک ایشان علیه یهودیان برخاست.

روزنامه‌های آلمان که عموماً زیر نظر وزارت ارشاد و اطلاعات رژیم بود، یهودیان را عامل خارجی و کمونیست معرفی کرد که با در دست داشتن اقتصاد جهان، برانداختن نسل آریائی را هدف داشتند. هدف دیگر یهودیان با «توطئه‌ای بین‌المللی» نابودی «آلمان زیبا با جنگل‌ها و دریاچه‌های افسانه‌ای، قصرهای با شکوه قدیمی و تمدن درخشان اروپائی بود». ده‌ها کتاب ضد یهودی نشر گردید، فیلم‌هایی که نفرت از یهودیان را ترویج می‌کرد ساخته شد و سخنرانان در مجامع عمومی و مدارس و دانشگاه‌ها تحریک مردم را علیه یهودیان به اوج رساندند.

پس از این مقدمات هیتلر سازمان جوانان نازی را به جان یهودیان انداخت. این سازمان از جوانان ایده‌آل هیتلر تشکیل می‌شد که آنطور که در کتاب *نبرد من* آورده «فعال، متهور و بیرحم» بودند. هیتلر خود نوشته است که جوانان تحصیل‌کرده و فرهیخته بکارش نمی‌آمد زیرا دانش را مایهٔ فساد جوانان می‌دانست.

روز اول آوریل سال ۱۹۳۳ تحریم شرکت‌ها و مغازه‌های یهودی اعلام شد و آن روز جوانان هیتلری جلوی مؤسسات یهودیان ایستادند تا هیچ‌کس جرأت ورود و معامله نیابد. در سخنرانی که هیتلر در ششمین سالگرد احراز قدرت ایراد کرد، رسماً تهدید نمود که اگر یهودیان بخواهند با توطئه‌ای پنهانی جنگ دوم جهانی را برای از بین بردن نژاد آریائی راه بیندازند این کار به نابودی خودشان (برانداختن نسل سامی یهودی) منجر خواهد شد.

قتل یک دیپلمات آلمانی به دست یک جوان یهودی در پاریس، که به انتقام سرکوب یهودیان انجام گرفت، موجب خشم دولت آلمان و بهانه‌ای برای حملهٔ نهائی به یهودیان شد. در شب‌های ۹ و ۱۰ نوامبر ۱۹۳۸ صدها تن از «لباس شخصی‌ها» با چوبدستی، تبر و اسلحه‌های سرد به تأسیسات و مغازه‌های یهودیان حمله کردند و در هجومی وسیع شیشه‌ها را شکستند، اموال را به آتش کشیدند، ۲۵ تا ۳۰ هزار یهودی را دستگیر کردند، قریب یکصد نفر را به قتل رساندند و ۲۷۰ کنیسهٔ یهودیان را ویران ساختند. آن شب، «شب کریستال» *kristallnacht* نام گرفت که به نظر همگان نخستین مرحله از برنامهٔ «راه حل نهائی» برای حل مسألهٔ یهودیان، یعنی نابودی کامل ایشان بود. در سالیان بعد، با تشکیل اردوگاه‌های اجباری و ایجاد

کوره‌های آدم سوزی، نابودی یهودیان بر اساس برنامه منظمی آغاز شد و به کشتار میلیون‌ها نفر در آلمان و کشورهای تحت اشغال آن انجامید.

آنچه جامعه روحانیون مسلمان از آغاز ظهور نهضت بابی و بهائی بر سر بهائیان آوردند، و آنچه بخصوص در سی سال اخیر از فشار و سرکوب شاهد آن بوده‌ایم جملگی هم‌گام و هم‌آهنگ با مقدمات نسل‌کشی آرامنه و یهودیان است.

شدت گرفتن تبلیغات ضد بهائی در سی سال اخیر نگران‌کننده است. بلندگوهای رژیم جمهوری اسلامی در کمال بی‌پروائی و بدون هیچ سند و مدرکی بهائیان را به وابستگی به صهیونیسم، قدرت‌های خارجی و عامل بیگانه بودن متهم می‌نمایند. بر این اتهامات باید شکستن کیان اسلام و اختلاف انداختن در اسلام را نیز که به اعتقاد ملایان بهائیان در آن تقصیر دارند اضافه کرد. می‌گویند دروغ هر چه بزرگ‌تر باشد کشش باور کردن آن در لایه‌های ناآگاه شعور توده بیشتر است. مردم ایران قرن‌هاست با انواع دروغ‌ها روبرو بوده‌اند ولی علیرغم آگاهی خود به بی‌پایگی و سستی آن‌ها گفته‌اند: تا نباشد چیزی مردم نگویند چیزها.

فتوای برخی از آیات عظام مبنی بر نجس بودن بهائیان، که از ابتدا به هدف عدم معاشرت با ایشان و آگاه نشدن از افکار و اعتقاداتشان بود، اینک عملاً به حربه‌ای برای تحریم اجتماعی و اقتصادی بهائیان بدل شده است. دستگیری و کشتار متجاوز از دویست تن از اعضای محافل ملی و محلی بهائیان، ویران ساختن اماکن مقدّس و تاریخی و هر مکانی که به نوعی با این دیانت مربوط می‌شد، بیرون ریختن کارمندان بهائی از ادارات، اخراج دانشجویان بهائی از دانشگاه‌ها و محروم ساختن آنان از تحصیل، تجسس و پی‌جوئی نشانی خانه و کار بهائیان و تهیه آمار دقیق از ایشان، محروم ساختن آنان از ارث، لوٹ نمودن خون ایشان در دادگاه‌ها، خفقان اقتصادی، زندان انداختن‌های بی دلیل و متوالی بخاطر گرفتن وثیقه‌های کلان مالی، ویران ساختن قبرستان‌های ایشان و دیگر سرکوبگری‌ها که اسناد همه آن‌ها در پایان این کتاب آمده جملگی خبر از وقایع شوم‌تری می‌دهد.

هدف این سرکوبی وسیع و همه‌جانبه می‌تواند آماده نمودن افکار عمومی برای به اجرا گذاردن «راه حل نهائی» و تجدید وقایعی باشد که در عثمانی و آلمان هیتلری

رخ داد. جرقه‌ای که ممکن است این آتش را شعله‌ور کند ناکامی‌های بیشتر جمهوری اسلامی در عرصه‌های داخلی و خارجی، حمله نظامی از خارج، یا بحران‌هایی شبیه آن خواهد بود که به جناح ماجراجوی حکومت فرصت دهد تا نقشه‌های دیرین‌شان را درباره بهائیان به اجرا درآورند.

آنچه که ممکن است از وقوع چنین فاجعه‌ای جلوگیری نماید حمایت مردم ایران از این اقلیت و دیگر اقلیت‌های دینی، پرداختن پی‌گیر و جدی روشنفکران و نویسندگان ما به حقوق شهروندی اقلیت‌ها و نیز اقداماتی است که جا دارد بهائیان و غیر بهائیان در سطوح بین‌المللی برای برانگیختن وجدان جهانیان انجام دهند. خوشبختانه چنین جنبشی آغاز شده و باید امیدوار بود روز به روز قوت و گسترش یابد.

نمونه‌هایی از اسناد دولتی در زمینه‌های تبعیض و آزار بهائیان

قتل دکتر برجیس در زمان محمد رضا شاه (ص. ۱۷۳)

گزارش تلگرافی از فرماندار گلپایگان. تحصن مردم بخاطر دستگیری قاتلین دکتر برجیس و دستور نخست وزیر در زیر تلگراف. ص. ۶۱۱
نامه نخست وزیر محمد ساعد به وزارت کشور مبنی بر لزوم مجازات قاتلین دکتر برجیس ص. ۶۱۲.
نامه نخست وزیر محمد ساعد در پاسخ به آیت‌الله فیض که به بازداشت قاتلین اعتراض نموده. ص. ۶۱۳

حجتیه، ساواک و بهائیان در زمان محمد رضا شاه (ص. ۲۴۸)

نامه وزارت بهداری زمان شاه تاریخ ۱۳۴۲/۸/۲ دستور عدم استخدام دانشجوی بهائی در رشته پزشکی پس از پایان تحصیلات. ص. ۶۱۴
نامه به امضاء پرویز ثابتی مدیرکل اداره سوم ساواک در مورد منع فعالیت بهائیان در مشهد و اجازه فعالیت افراد تبلیغات ضد بهائی ۶۱۵ (ملایان بهائیان را متهم می‌سازند که پرویز ثابتی بهائی بود. نک. ص. ۳۵۹)

پی آمدهای اعلام نجاست بهائیان توسط آیات عظام (ص. ۳۶۴)

نامه شرکت الیاف به بهائیان مبنی بر جدا کردن غذاخوری و ظرف های ایشان.
(بهائیان چندی بعد جملگی از کار اخراج گردیدند). ص. ۶۱۶

فاجعه بهائی کشی در شیراز، ویرانی خانه باب (ص ۴۴۸)

روزنامه خبر چاپ شیراز و اخطار حاکم شرع شیراز به بهائیان. ص. ۶۱۷
برگه اشغال خانه باب در شیراز توسط سپاه پاسداران. ص. ۶۱۸

مصادره مراکز فرهنگی و بهداشتی (ص. ۴۸۹)

حکم مصادره بیمارستان میثاقیه. ص. ۶۱۹

اخراج بهائیان از مشاغل دولتی و خصوصی (ص. ۴۹۵)

سه تن از آیات عظام آقایان ربانی شیرازی، دستغیب و محلاتی پرداخت پول را از بیت‌المال به بهائیان حرام اعلام می‌کنند. ص. ۶۲۰
بخشنامه سازمان گسترش صنایع ایران برای شناسائی بهائیان و پاکسازی ایشان به استناد فتوای آیات عظام ربانی شیرازی، دستغیب و محلاتی. ص. ۶۲۱.
اخراج بهائیان از آموزش و پرورش آذربایجان شرقی. ص. ۶۲۲
اخراج یک بهائی از وزارت کشاورزی و عمران روستائی. ص. ۶۲۳
اخراج یک بهائی از کادر تدریسی دانشگاه مشهد به خاطر اعتراف صریح به بهائیت. ص. ۶۲۴.

اطلاعیه وزارت کار در مورد عدم صدور رأی به نفع بهائیان اخراجی. ص. ۶۲۵
نامه شرکت کاریار، اخراج یک بهائی به استناد بخشنامه وزارت کار و امور اجتماعی. ص. ۶۲۶.

اخراج یک آموزگار بهائی از آموزش و پرورش دشت آزادگان. ص. ۶۲۷
دادگاه انقلاب اسلامی کرمانشاه: کارمندان و کارگران بهائی شرکت زمزم توبه‌نامه منتشر نمایند تا اخراج نشوند. ص. ۶۲۸

بیرون راندن روستائیان بهائی از زادگاه خود (صص. ۴۹۹)

نامه امام جمعه بستان آباد به شورای ده منتق در مورد دو تن بهائی که یا باید اسلام بیاورند یا ده را ترک کنند. ص. ۶۲۹
نامه فرمانداری شهرستان بستان آباد مبنی بر فروش زمین‌های کشاورزی بهائیان منتق

به کشاورزان دیگر. ص. ۶۳۰

محرومیت خانوادهٔ جانبازان بهائی از مزایای شهید شدن در جبهه‌ها (ص. ۵۰۰)

بهائیان از مزایای شهیدان و ایثارگران بهره‌مند نمی‌شوند. ص. ۶۳۱
حکم دادگستری جمهوری اسلامی: مادری که یگانه فرزند نان‌آورش در جبهه مریوان شهید شده به خاطر اعتقاد او و فرزندش به دین بهائی از مزایای خانوادهٔ جانبازان محروم است. ص. ۶۳۲

دستور مقام معظم رهبری، محرومیت بهائیان از همهٔ حقوق (ص. ۵۰۲)

تصویب‌نامهٔ شورای عالی انقلاب فرهنگی به دستور مقام معظم رهبری دربارهٔ سیاست دولت در برابر بهائیان. صص. ۶۳۳-۳۴

اخراج دانشجویان بهائی از دانشگاه‌ها (ص. ۵۰۵)

دو نمونه از احکام اخراج دانشجویان از دانشگاه‌ها به جرم بهائی بودن. ص. ۶۳۵
نامهٔ ادارهٔ حراست دانشگاه پیام نور به کلیه روسای مراکز مبنی بر ممنوعیت ثبت نام دانشجویان بهائی بر اساس مصوبه شورای عالی انقلاب ص. ۶۳۶.
حکم دیوان عدالت اداری ردّ شکایت یک دانشجو به خاطر اخراج از دانشگاه پیام نور. ص. ۶۳۷

شناسائی و نظارت بهائیان، محرومیت ایشان از داشتن هر نوع شغل (ص. ۵۳۲)

دستورالعمل پلیس اطلاعات و امنیت عمومی تهران برای جلوگیری از اشتغال بهائیان در شغل‌های گوناگون. صص. ۶۳۸-۳۹
نامهٔ ستاد کل نیروهای مسلح در مورد شناسائی افراد فرقه‌های بهائیت و بابت. ص. ۶۴۰

بخشنامه وزارت کشور به امضاء مدیرکل سیاسی مبنی بر کنترل رفتارهای اجتماعی بهائیان با ظرافت و حساسیت. صص. ۶۴۱
پرسشنامه ضمیمهٔ نامهٔ بالا دربارهٔ بهائیان هر استان. ص. ۶۴۲

نامهٔ مجمع امور صنعتی تولیدی خدمات فنی کرمانشاه به اتحادیه باطری‌سازان که اسامی بهائیان عضو آن اتحادیه را گزارش دهند. (چنین نامه‌ای برای تمام اتحادیه‌های صنفی ارسال شده است). ص. ۶۴۳

نامهٔ مدیرکل دفتر مرکزی حراست به همهٔ شرکت‌های برق و وزارت پست و تلگراف، ممنوعیت معامله با یک شرکت بهائی. ص. ۶۴۴

نامهٔ شرکت برق منطقه‌ای آذربایجان به شرکت شاهین مفصل در مورد ممنوعیت معامله با آن شرکت. ص. ۶۴۵

دستور اتحادیه صنف عکاسان، چاپخانه داران و فیلم‌برداران رفسنجان به یک بهائی برای تعطیل کسب خود. ص. ۶۴۶

اعلامیه افراد ناشناس خطاب به خانم دکترهما آگاهی برای تعطیل مطب خود. (نک. ص. ۵۳۶) ص. ۶۴۷

بیگناهی جوانان بهائی محکوم به زندان در شیراز (ص. ۵۴۶)

نتیجهٔ تحقیقات نمایندهٔ امام جمعهٔ شیراز در مورد جوانان بهائی زندانی در شیراز و اعلام بیگناهی ایشان. (به این گزارش هم اعتنائی نشد). صص. ۴۹-۶۴۸

محرومیت بهائیان از ارث (ص. ۴۹۷)

حکم دادگاه انقلاب یزد. محروم ساختن خانوادهٔ بهائی از ارث پدر و ضبط اموال خانواده به نفع کمیتهٔ امداد امام. ص. ۶۵۰

رأی شعبه ۱۱۵۲ دادسرای عمومی تهران. صدور حصر وراثت برای متوفی بهائی فاقد مشروعیت قانونی و شرعی است. ص. ۶۵۱

رأی دادگستری مبنی بر برائت ذمهٔ شخصی که به صورت غیر عمد یک بهائی را در تصادف اتوموبیل به قتل رسانده است. ص. ۶۵۲


 وزارت پست و تلگراف و تلفن
 تلگرافی

شماره کتاب:
 شماره: ۱۳۲
 تاریخ: ۱۳۵۷/۱۱/۲۸

از	ب	نوع	تعداد کلمه	شرح اصل	توضیحات	تاریخ وصول	
						روز	ماه
۲۸	به	تلگراف				۲۸	۱۱/۲۸

گزارش ۲۸/۱۱/۲۷ گلبایگان

ساعت ۱۷ امروز حجت الاسلام آقای ابوالقاسم محمدی امام جمعه -
 گلبایگان باطاق ۲۱ نفر به تلگرافخانه آمده و باخایره تلگرافاس که
 مقامات عالیه و مراجع تقلید بهرگز رقم تقاضای جلوگیری از تبلیغات
 بهائی را استخلاص زنده انبان کاشان را نموده و خیال تحصن داشتند
 همینجا مراتب را تلفوناً آقای فرماندار اطلاع داده بودند همان ساعت
 در تلگرافخانه حضور بهم رسانیده و متفقاً آقایان را به مراجع اولیاء معظم
 دولت امید وار نمودیم و بالنتیجه از تحصن خان شکرانه پیروزی

فرمانده کل قوا
 امام علی (ع)
 ۱۳۵۷/۱۱/۲۸

شماره عمومی	شماره خاص	شماره ثبت
۲۱۵۲	۱۱۹۰۱	۱۳۱۸
جزوه دان	موضوع پیش نویس	نوع پیش نویس
	پوست	
بروبده	اداره	پاکتوس کننده

دفتر تخصصت وزیر

نوشته تاریخ - ماه - تاریخ پاکتوس - ماه - تاریخ ثبت - ۱۳۱۸

در دست گرد
 عطف به نامه ۱۱۹۰۱ / ۱۳۱۵
 تاریخ ۱۳۱۸

تتمه کتب بر حسب رتبه در دست گرد

تاریخ: بر بطنه نوشته است تاریخ روز شنبه ۱۳۱۵

غیر در دست

X

۱۳۱۵

(س ۷۰)



تاریخ ۱۳۱۰-۸-۱۴
شماره ۱۹۹۷

نخست وزیر

بحریر میرسانه

تشراف مورخ ۱۳۱۰ / ۱۱ / ۲۸ راجع بقتله کثیر برچسب
بدرض بیشگاه مبارک طوگانه رسیده است آن جناب بعد بدق
دارنده که اگر سفتک د ما آزاد بی باید و هرکس بد لخواه خود
دست بخون د پگران آلا بد رسته انضام امراز هم گمبخنه میشود
را بین نه بر مراد دل اصلاح طایان است و نه برفیق صالح کتسور
و مرد م چون موضع رسید کن بکیمهم قتل از لعافه شرع انور مسورد
ناشید و نا کید است ضروری بود د سنور تعزینات لازم و تعقیب
موضوع بر طبق موازین قانونی داجب ششعلست بد بهی است پسران
روشن دین مطلب نتیجه با سندها رخوا هد رسید **
ایام اغاضت مستدام

سیدمبارک

تاریخ ۱۳۴۲ / ۸ / ۶
شماره ۱۱۰ / ۱۰۰
پوست ۱۰۰ / ۱۰۰

محرمانه

جناب آقای دکتر آذرخش مدبرگل وزارت بهداشت و سرپرست دفتر پزشکی
موضوع : دادخواست آقای من زریه پاف

مطفا بنامه شماره ۱۶۱۰ / ۱ - ۱۳۳۲ / ۲ / ۲۰ شماره مداره :

آقای منیر تقی زاده از جمله دانشجویانی است که با اسفند قانون تربیت پزشک مصوبه
۱۳۳۸ / ۱۱ / ۱۱ از تاریخ اول مهرماه ۳۸ در دانشکده پزشکی تهران تحصیل اشتغال یافته
و در زمان دریافت ماهی ده هزار ریال کتبه هزینه تحصیل کرده است که پس از خاتمه
تحصیلات به نسبت وجود در پانزده سال اولیه خدمت را در بخشها طبقه رادر شهرستانها
انجام وظیفه نماید .

مشاورانیه پس از اتمام خدمت سپاه بهداشت در سال جاری برای ارتجاع شغل با اداره کارگری
بر ارجحه نموده و من چون در برگ درخواست کار بدخ خود را بجا می گذارم بود با استناد
ماده آتاتین استخدام کنونی سابق که در ماده ۱۲ لایحه قانونی استخدام کنونی حسب
ماده ۳۳ / ۲۱ نیز تأکید گردیده و همچنین نظریه شماره ۹۸۱۱ / ۲ - ۲۷ / ۲۷ اداره کسل
بازرسی کنونی که متوکسی آن بضمیمه ایلام میشود از ارتجاع شغل بوی خود داری و بر اساس
ماده ۱۰ قانون تربیت پزشک برنده ایندعتر امور معوقین ارسال گشت تا با توجه به تمهیدنامه
شمن فوق الذکر نسبت با استیفای حق و براساس برابر مقررات اقدام نماید .

مدبرگل امور اداری - خندی آبادی

شماره ۵

اداره کل علوم - تهران - تاسیس مرکز برای صلوات شاه بهائی

پاریس، ۱۴۴۸۰ ژانویه ۳ - ۴۶/۲/۱۹

همانطوریکه از موضح مبارکه، لطیفانه در زمینه تشکیک مرکز برای بهائیان شرکت در تاسیس اینگونه مراکز برای بهائیان در شهرتد مس مشهود به صحت نمیباشد. ضمناً فعالیت افراد آنها تبلیغات اسلامی (ضد بهائی) در حد معتدل تا جائیکه درگیر بین بهائیان و مسلمانان بوجود نیارد مجاز میباشد. بز

مدیرکل اداره علوم - تاسیس
اوشرف

توسعه در راه تبلیغ اسلام در ایران
آقای خدیو
توسعه در راه تبلیغ اسلام در ایران
توسعه در راه تبلیغ اسلام در ایران
توسعه در راه تبلیغ اسلام در ایران

۳۴۱۸۸
۳۱/۱/۶۸
۴۲-۱۱

One of a series of documents from SAVAK files representing discussions between government departments on the degree of freedom to be given to the Tablighat-i-Islami (i.e., the Hujjatiyih) in harassing Bahá'ís. The document illustrated is a memorandum to the Minister of Court from Parviz Sabeti, director of SAVAK's Third Bureau, approving Tablighat-i-Islami activities against the Bahá'i community in Mashhad "so long as they do not create public disorder." Ironically, Sabeti is one of those officials of the Shah's regime whom the Islamic regime seeks to portray as Bahá'ís.

تاریخ ۱۳۶۰/۱۹/۲۵

شماره ۶۰/۵۰۱ ب

بیوست ندارد



بسم الله الرحمن الرحيم

به نهانیهای شافل در شرکت ایاف
بنابینه رعایت مستقرات اسلام و احترام و اعتراضات بیان که از
سوی مشارکان شرکت در روزگاری متعلق شد! بجزی هم میشود
محل جدالاته ای برای شفافیتین شد، نهایتاً باید جهت استفاد
از غذای رشتوران از خودتان طرف بیاورید *

شورا و انجمن اسلامی کارکنان ایاف



تلفن ۴ - ۳۱ - ۹۶۳ داخلي ۲۱۹



سرپرست کلانتری شیراز در مراسم تکریم مقامات...

تفصیلاتی از مراسم تکریم مقامات...

ضوابط جدید وصول مالیات از پزشکان، دندانپزشکان، بیمارستانها و کلینیکها

حاکم شرع شیراز: به بهائیان تذکر میدهم به دامن اسلام بیایند

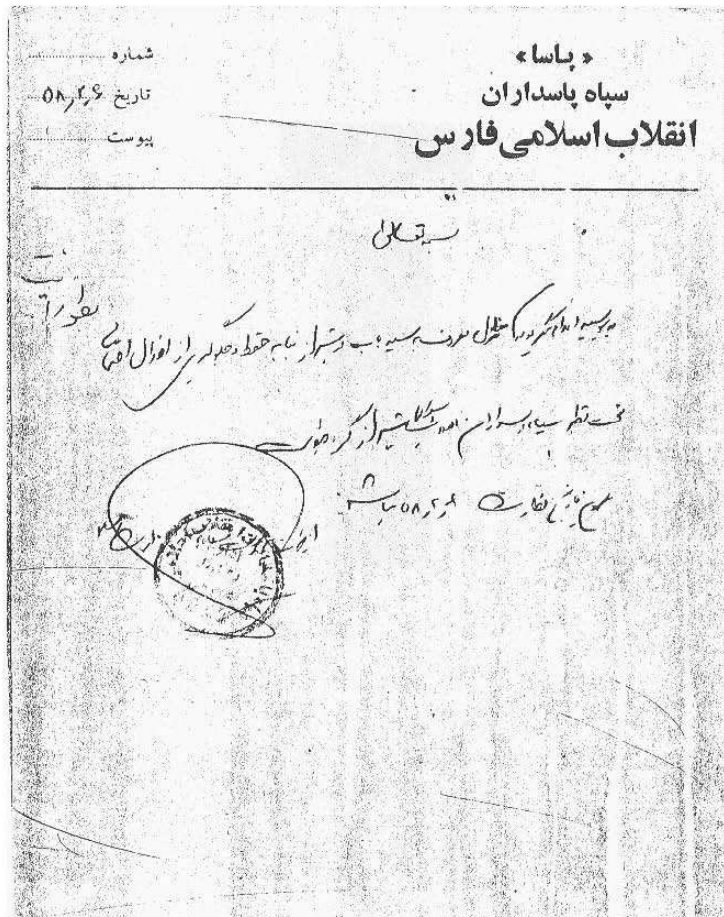
مفتی کوی اختصاصی دخیب و حاجت الاسلام قضای حاکم شرع و رئیس دادگاه انقلاب شیراز...

ایران و نیون شیراز دستگامهای رادپوئی ساختند

مجلس شورای وقت تازه از جنگی اجزای اروپا استویب کرد

اهمورالیستی

پایان کار...



برنده و مؤسسان بی‌سابقه شیفته اسلامی بر سر توپ می‌گیم - کز دما دانه شرف تازه - در کجای آن
منه بر کاه می‌شای - کز به نام سلج - کز به نام سلج - لغت ادبانی - شیفته بر لب سیم کوه
انقلابت بر سر کز گرفت و تو بر به عالم و خاکت آن شیخ زین کلمه در گوی:

رای داوگاه

ماصلین پیروزه کالی از این است که مؤسسان بی‌سابقه شیفته که آسای آن در سینه در منبر دیده
و از پیران قره‌طایب جا بستند با سنگی بر سر منبر سلجی بی‌سابقه خاور به یک در کجای آن
و شیفته خدا سلامی در آورده اند و کتب رساله ای نگفتند: ما شیخ گنجه ای علی مشهوری - بیت اول
اسرائیل شده و در دست منبر شیخ امیر بازم در می‌نویسم می‌نویسند و اند - در این بی‌سابقه کسب علم
و دلاوی کلمات تمام و منصفی باشد و این دانشمند بهائی بی‌سابقه است که بی‌سابقه
شده و این کلمه از ده نفر از مصیبت آن - و غیر بهائی بوده اند و بی‌سابقه است که بی‌سابقه
بهائی را نازده ای بوده است که سالیان پیش در سلج در این بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه
و خصوصاً از این بی‌سابقه بر سر منبر سلج در این بی‌سابقه در سینه کز این بی‌سابقه بی‌سابقه
قره‌طایب این بی‌سابقه است این بی‌سابقه است بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه
چشم بی‌سابقه در بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه
کویت سلج و اسرا بی‌سابقه است که از بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه
سویب سلج در سینه و سینه سلج می‌نویسم در این بی‌سابقه است و سلج بی‌سابقه کز بی‌سابقه
چکای بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه
سلطان ایران داشته زماره - مطلب دیگری که قابل توجه بی‌سابقه است از ۴۹۰ نفر کز بی‌سابقه
بی‌سابقه ۱۴۳ نفر در قره‌طایب در سلج از بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه
برده اند - طبق حکم که در پیوند مکتب است (ج ۲۶ پیوند ۱۰) سلج بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه
دانشیج و در سلج مکتب - عدالت اسرائیل سلج بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه
بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه
از بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه بی‌سابقه
شیخ می‌نویسم در سینه است

از سوی آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله دستغیب و آیت‌الله محلاتی:

پرداخت پول بیت‌المال به بهائیان حرام اعلام شد

شیراز - خبرنگار
جمهوری اسلامی: بدینال
پاکسازی در اداره جات دیروز از
طرف اداره آموزش و پرورش
استان فارس اعلام شد که تاکنون
به نود و شش پرونده رسیدگی
شده و رای در مورد آنها صادر
شده است و جهت رسیدگی به
رای نهایی از طرف کمیسیون
پنج‌نفری مرکز به وزارت آموزش
و پرورش ارسال شده است و
همچنین آقای ابوالحراری مدیر
کل آموزش و پرورش استان اضافه
کرد تاکنون در حدود بیست
پرونده رای نهایی صادر شده
است که چهارده نفر آنها اخراج
سه نفر به اتهام همکاری با
ساواک پرونده آنها بسداد گاه
انقلاب اسلامی شیراز ارجاع شده
است و شش نفر هم بساز نشسته
شدند و در مورد چهل و
شش نفر دیگر هم حکم آماده
بشدت صادر شده است وی
همچنین افزود چهل و چهار نفر
هم بجرم اعتقاد بسلک بهائیت
بساتوجه بساده ۴۴۰ قانون
استخدام کشوری اخراج شدند
همچنین طبق اطلاعات واصله
عدای از کارمندان اداره آموزش
و پرورش فارس که بجرم بهائیت
اخراج شده بودند وزارت آموزش
و پرورش به این کار اعتراض کرد
و اعلام داشت که پس از
بازنشستگی صدور احکام دیگر
وجه قانونی ندارد در تماسی که
با آیت‌الله دستغیب و آیت‌الله
ربانی و آیت‌الله محلاتی گرفته
شد در مورد پرداخت پول به
بهائیان اعلام کردند پرداخت
پول بیت‌المال به اینگونه اشخاص
حرام و کسانی که از این فرمان
تبرد کنند خاطی می‌باشند.



جمهوری اسلامی ایران
سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران

تاریخ: ۱۳۵۹/۴/۱۲ شماره: ۴۵۵۵/۲۴۲ پست

بسمه تعالی

نظر به اینکه از سوی آقایان آیات عظام ربانی شیرازی، مستقیب و محلاتی پرداخت پول بیت المال به بهائیان حرام اعلام شده و گمانیکه از این دستور سر باز زنند غایب محسوب میشوند، لذا کلیه مسئولین شرکتهای تابع سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران موظفند در صورت شناسایی چنین افرادی بین کارکنان بلافاصله وضع استخداپی ایشان را بحالت تعلیق درآورده و پرونده را جهت رسیدگی به کمیسیون پاکسازی مستقر در سازمان گسترش و نوسازی، به تهران ارسال نمایند.

گشتی سازی خلیج فارس
شماره: ۴۰۰
تاریخ: ۱۳۵۹/۴/۱۲
از: تهران
به: کمیسیون پاکسازی تهران
ارجاع: کارگزینی
ارجاع به: ارجاع به
بهايات اقدام: ملاحظات

۱۴ اردیبهشت ۵۹

نقل از روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۵۹/۲/۶ و مستنداً به ماده ۴۲۰ قانون استخدا م کشور.

کارت
جهت اقدام: گزیده بررسی و نتیجه تا شنبه ۱۳۵۹/۴/۱۲
تهران - خیابان معق - نبش جاد جویسقی پستی ۱۲۱۳ - ۱۱ کلن ۲۴۲۱۰-۱
تلگرافی: نسوساز

به اتهام همکاری با ساواک و بهاییگری
۱۵۳ نفر از آموزش و پرورش
آذربایجان شرقی اخراج میشوند

تبریز - مدیر کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی در گفتگویی با خبرنگار اطلاعات اعلام کرد که ۱۵۳ نفر از کارکنان و فرهنگیان این اداره تصفیه خواهند شد.

دکتر نیریوند مدیر کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی گفت: طی این هفته ۲۰ تن از فرهنگیان همکار ساواک متحله و حدود ۵۰ نفر از فرهنگیان که بهایی هستند، از آموزش و پرورش استان تصفیه خواهند شد.

وی افزود: این تصفیه با بررسی و دقت کامل صورت میگردد. همچنین ۷۳ نفر دیگر از آنان قیلاً تصفیه و برکنار شده‌اند که شامل همکاران ساواک از میان دبیران و آموزگاران بوده‌اند.

دکتر نیریوند اضافه کرد: در صورتی که بهایی‌ها بین مبین اسلام را بپذیرند مجتهد بنگار قرا خواننده خواهند شد و در غیر اینصورت پسرای بررسی پرونده به دادگاه انقلاب تبریز معرفی میشوند.



جمهوری اسلامی ایران
وزارت کشاورزی و عمران روستایی

تلخه

شماره ۲۲۱۴۹ / ۳۰ ۲۲۶۲۵

تاریخ ۱۱۲۰ / ۶ / ۲۶
پیوست

آقای بهزاد جانعی نجف آبادی
اخراجی وزارت کشاورزی و عمران روستایی

دولت جمهوری اسلامی ایران در مقابل ملت مسلمان و به پای خواسته کشور ایران مسئولیت دارد و نمیتواند از بیت‌العمال مسلمانین حقوق و مزایای افرادی برخوردار نماید که تابع مسلک ساختگی ضاله بهائیت میباشد و اکثر اعضا محفل ملی آنها راه اشخاص خائن به ملک و ملت هستند همچون:

- ۱- تیمسار سرلشکر مقرب جاسوس شوروی
- ۲- تیمسار سرستید کزریا خاله قدیمی پزشک مخصوص ساواک
- ۳- سرهنگ نجسی فراری
- ۴- دکتر شاپور راسخ همکار ساواک و فراری
- ۵- دکتر مهربی راسخ مربی ولیعهد فراری و مددکاران افراد نظیر اینها و از طریق اصلاً استخدام چنین افرادی بر طبق قانون مصوب ۱۳۰۱ مجوزی نداشته است و بایستی کلیه وجهی را که از صندوق دولت دریافت نمودند بازپس گرفته شود. / ک

وزیر کشاورزی و عمران روستایی

دانشکده علوم سیاسی و اجتماعی
 دانشکده علوم پایه و فنی و مهندسی
 دانشکده ادبیات و علوم انسانی
 دانشکده تربیت معلم و آموزش عالی
 دانشکده هنر و معماری
 دانشکده حقوق و علوم سیاسی
 دانشکده علوم پایه و فنی و مهندسی
 دانشکده ادبیات و علوم انسانی
 دانشکده تربیت معلم و آموزش عالی
 دانشکده هنر و معماری

جمهوری اسلامی ایران
 وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
 مجمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی
 سمعه تعالی

ما میخواهیم یک دانشگاهی داشتند تا ششم بعد از چند سال دیگر
 تمام حواش خودمان را خودمان تحصیل کنیم.
 "امام خمینی"

آقای کرامت اله فروغی

بیروا بلاغ شماره ۲/۲۶۱۴ مورخ ۲۴/۱۲/۶۱
 نما از خدمت و با توجه به شماره ۱۲۵ - ۱۲۸ و تبیین
 بر اکتفا آموزشی مجتمع دانشگاهی خراسان که در آن شهادت دیده.
 سما در جلسه مورخ ۲۸/۱۲/۶۱ شورای آن مرکز شرکت و صریحا "به
 عضویت خود در طرفه خاله بنا شد اعتبارات نموده اید! بلاغ
 تطبیق نما ارتقا رتبه صدور تصدیق به اخراج میگردند از
 بابتی که استفاده شما بجهت عدم تدبیر به یکی از ادیان رسمی
 کشور را زابتدا محدود شده است بدین جهت شما اینگونه نیست
 از تاریخ وصول این نامه (۱۵ رتبه از صدور) تدبیر شما
 و رتبه و جوی که تحت عنوان جنون از بیعت انکار در دست
 داشته اید بخوابید دولت اقدام نمائید.

رئیس مجتمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی
 محمد سن احمدی

ساختمان مرکزی تهران - ۱۸ - کوچه گلستانه، نشانی ۱۱۱۵۶۷، صندوق پستی ۱۱۱۵۱۱ - ۱۱۵۲۱-۱۱۵۲۲
 آدرس: تهران، ۲۰ مهر ۵۰، وزارت آموزش عالی (مجموعه اداری)

۳۹ - ۸۵۲
 ۸۴۰ - ۷۹

**اطلاعیه وزارت کار در مورد عدم صدور
رای به نفع کارکنان اخراجی عضو فرقه
ضاله بهائیت**

تربیتی بازسازی کارکنان مشمول قانون کار یا کار
کنندگانی در واحدهای دولتی و موسسات مشابه دولتی و وابسته
به دولت و مراجع افراد اخراجی این موسسات به ادارات کار
و امور اجتماعی روبرو گشته است. وزارت کار و امور اجتماعی
بخطابه‌های بدین شرح خطاب به کلیه ادارات کار و امور اجتماعی
صادر شد:

نظر به اینکه طبق بند هشت ماده ۳۹ قانون بازسازی
تربیتی آسمانی وزارتخانهها و موسسات دولتی و وابسته به
دولت بموجب ماده ۳۳۶۰ مجلس شورای اسلامی، مجوزات
خصوصیت فرقه ضاله بهائیت که به اجتماع مسامین خارج از اسلام
شمارته شده است، و با خصوصیت در سازمانهای کسبه برآمده و
انسانیه آنها بر این زمین است، عیناً باید از فصل هفتم از
جمعاعات دولتی خواهد بود و به استناد ماده ۵ قانون مذکور
مقررات یاد شده در مورد کلیه کارکنان، هم‌اکنون مشمول قانون
کار یا قانون کار کشاورزی و غیره، موسسات دولتی و
کارخانجات و بانکها و شرکتها و موسسات مشابه دولتی یا
دولتی است. دولت ملی شده، بهادریه تمام ایرانیان است، طبق
توافق حق اختلاف مکلفند از صدور رای به نفع کارکنان
اخراجی واحدهای ذکر شده که خصوصیت آنها در فرقه ضاله
چابکیت و سازمانهای فوق الذکر است و بهر میبایست از صدور رای

2:1 DEC 1981

شماره ۱۷ از شماره ۱۳۶۰
۱۱ صفر ۱۳۶۲ - شماره ۱۱۴۴
۸ شماره ۱۳۸۱

بیمان



TOUR & TRAVEL ORGANIZATION - CO. LTD.



کاریار
دفتر خدمات هواپیمایی بین‌المللی مسافرتی و جهانگردی

INVESTMENT: 20,000,000 Rls - Permit No 33-443 A & B

شماره = ش ک / ۱۲۵۲
تاریخ = ۲۲/۶/۱۱

سسه تعالی

از : شرکت مسافرتی کاریار
به : آقای فروهر رشادپور

ضمن تشکر از همکاری مادامه شما طی مدت ده سال گذشته و آرزوی موفقیت برای شما ، از آنجائیکه اخیراً طی پرشنامه درخواستی وزارت ارشاد اسلامی مشخصات کارکنان این شرکت مورد سؤال قرار گرفته است و با توجه به اینکه جنابعالی حاضر به کتمان بقیه خود نشده و در پرشنامه مربوطه صریحاً "دین خود را بهائیت اعلام نموده‌اید لذا عطف به بخشنامه شماره ۱/۲۰۴۴۱ ن وزارت کار و امور اجتماعی به کار جنابعالی خاتمه داده میشود.
۱۳۵۷/۹/۱۶

شرکت مسافرتی کاریار



جمهوری اسلامی ایران
وزارت آموزش و پرورش

اداره آموزش و پرورش منطقه‌ای شهرستان دشت آزادگان

شماره: ۲۴۰۹۸
تاریخ: ۵۲/۱۱/۳
پیوست:

«بسمه تعالی»
به: خانم سکنیه حبیبی تازه استخدام آموزش و پرورش دشت آزادگان
از:
موضوع:

بدنیوسله بشما ابلاغ میشود که چون دارای مذهب غیررسمی و غیر
اسلام هستید از ادامه به کار شما جلوگیری می شود ادامه کار شما
بستگی به تبری رسمی شما از مسلک بهائیت است ٪

کردنی

رئیس اداره آموزش و پرورش شهرستان دشت آزادگان

آقای رضوان الله مشتاق دادگاه انقلاب اسلامی بسمه تعالی شماره: یک سپار
۶۰ / ۶ / ۱۰ کرمانشاه جمهوری اسلامی ایران تاریخ: ۶۰ / ۶ / ۱۰

از دادگاه انقلاب اسلامی کرمانشاه بسمه
شرکت زمزم کرمانشاه

در موضوع کارمندان و کارکنان بهائی در آن شرکت بدینوسیله ابلاغ میشود
در صورتیکه کارمندان و کارکنان شاغل بهائی حاضر به توبه بشوند و در پرونده
پرسشهای خود بنویسند که متدین بدین اسلام و مذهب شیعه اثنی عشری میباشند
و همین موضوع را در روزنامه های کثیرالانتشار با عکس چاپ و منعکس نمایند میتوانند
بکار خود در آن شرکت ادامه دهند و در غیر این صورت میبایست اخراج شوند *
مهلت مقرر تا آخر شهریورماه ۶۰ میباشد *

قاضی شرع دادگاه انقلاب اسلامی کرمانشاه
سید رضا لویسانی

بسمه تعالی

تاریخ

شماره

تلفن

دفتر امام جمعه بستان آباد

نزار محمد حسن
 سلام علیکم برادر ارجمند منی اعیان لک آباد
 لکظم بر در حدیث برخی که از زبان شیخ
 یا نهضت اسلام قبول کرده و بر از درانت
 محضول بطور کلی آه در این کشور و چون
 و در در داشته باشد و نه ملت و این محضول
 کردار نه
 و تو به ۱۱ ر شماره کل

[4C]

برتالی

شماره ۴۱۱۱۵۱
تاریخ ۱۳۸۱ / ۲ / ۱
پیوست



وزارت کشور

استاد آذربایجان شرقی

فرماند ری شهرستان بستان آباد

جمهوری اسلامی ایران

دبیرخانه هیات پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی نهاد ریاست جمهوری

اسلام و احترام

عطف به نامه شماره ۱۱۵۳/م/هـ/ق مورخه ۸۰/۱۰/۲۶ منضم به شکوائیه آقایان میرزا لاله ورفائی، فخری و کاظم پور علی و نوری، از ساکنین سابق روستای متفق بر اساس گزارش تحقیقات انجامی که برابر اظهارات اعضا شورای اسلامی روستا و پیش سفیدان محل تهیه شده است، نامبردگان پیش از انقلاب اسلامی از روستا مهاجرت نموده و زمینهای متعلقه توسط درانشان به اسامی صادق ورفائی، میرزا آقا کاظم پور و علی و نوری که بهائی بود مانند اداره می شده است. اظهارات سنی افزاید ۱ یا ۳ سال پس از انقلاب اسلامی توسط حجت الاسلام مدرس امام جمعه وقت بستان آباد نامعای ارسال و در آن م تمس قید: دم امکان زندگی افراد غیر مسلمان و مسلمان در کنار یکدیگر دوا راه روی آوردن به اسلام و یا مهاجرت پیشروی بهائیان گذاشته شده که نامبردگان با ترک روستا راه دوم را برگزید مانند طبق اظهارات بدنیال آن حدود ۲ سال حجت الاسلام مدرس زمینهای ایشان را به اجاره داده و سپس چند سالی نیز توسط دادگاه انقلاب اینکار انجام گرفته است. نهایتاً ای نجفی، ثبیب دادگاه و رئیس ستاد اجرائی فرمان حضرت امام (ره) زمینهای مورد نظر را من اهلالی روستای متفق بیه ایده گذاشته است. مراتب اعلام می گردد. ۲/۳۱

مصیب زاده

فرماندار شهرستان بستان آباد

فرماندهی استخبارات و اطلاعات
شماره ۱۳۸۱/۲/۱
تاریخ ۱۳۸۱/۲/۱

جمهوری اسلامی ایران
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

تقریب ذوق و بوق دنیا را نخورید... تا از نفس شیطان در امان باشید !!

اسید معدنی دکتری

مقدمه

استادها! بازگشت به درخواست مورخ ۸۵/۱۰/۱۲ در خصوص عدم ارائه خدمات از سوی بنیاد در خصوص جانشینی و آزادگی به اسناد نامه شماره مورخ ۸۵/۱۱/۳۰ اداره کل پذیرش و با عنایت به مفاد نامه مذکور (نظر ستاد کل نیروهای مسلح) افراد فرقه بنیاد که در حیطه های دفاع مقدس جانشین شده اند حسب مورد تحت پوشش بگسادی ذریعاً قرار گرفته و از مزایای بنیاد شهید و امور ایثارگران بهره مند نمی باشند مراتب جهت اطلاع بحضور اعلام میگردد. ۱۰ این

فتحعلی زاده
قائم مقام سازمان

آدرس: ارومیه - خیابان شهلاورک - جنب مسجد بنی هاشم - کد پستی ۵۱۲۳۶۷۱۱۴ - تلفن: ۳۳۳۶۰ - ۳۳۳۶۵
 شماره دفتر ریاست: ۳۳۳۳۲۰ - شماره دبیرخانه: ۳۳۳۹۸۴ - تلفن گوا: ۳۳۳۲۲۰
 WWW.jao.ir shahidisar@yahoo.com

۱۹۸۷
۲۱
۸۴

۱۰
۱۱
۱۲

قَالَ تَسْعُوْنَ السَّوْمِ اَنْ تَعْلَمُوْا



دائرة
دادگاه

تاریخ: ۶۸/۱۱/۲۷ پرونده کلاسه: ۳۸۹۱/۶۵ شماره دادنامه: ۶۶۴۸/۶۵
مرجع رسیدگی: شعبه ۶۹ دادگاه حقوقی ۲ تهران
خواهان: نرگس صمیمی - تهران خیابان جمهوری خیابان شهید باسری پلاک ۱۱
خوانده: _____
خواسته: رسیدگی و ضرورتاً خسرواست
گردشکار: خواهان دادخواستی بخواسته فوق بطریقت خوانده بهالاتقدم داشته که پس ازارجاع باین شعبه وبت کلاسه ونوق جری تشریفات قانونی دروقت فوق العاده دادگاه بتصدی اضا کتده زیر تشکیل است باتوجه به محتویات پرونده حکم رسیدگی رااتلام بصریح بفرستد ووزای میباشد.
قراردادگاه
درخصوص درخواست بانترگس صمیمی فرزند رضامنی برمد وورگواهی ضرورتاًست بااین توضیح کسه شاد روان فلاخرضااعلائی اهلخجی فرزند شایب اله متولد ۱۳۴۵ هجری قمری انجام خدمت مقدس سربازی درجه سربازان شهید شده درتیمها یارت حین الغوت آن مرحوم راخود متقاضی بختیاران مادر آن مرحوم اعلام ومعرفی نموده واعانه کرده که خودش ویتونی دارائی مسلک بهائی اند. باتوجه به اینکه بهائیت ازجمله ادیان و مذاهبی که بوجب اصل سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی بفر مسیت شناخته شده است نمی باشد وازشمول ماده ۶ قانون مدنی وماده واحده اجازه رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیرشعه درمحاکم رای وحدت رویه ۶۳/۹/۱۹-۳۷ هجری قمری دبائیهائی کشورخارج بوده بنابر این بالذات به مراتب مذکورحکم به رد درخواست وبتقاضی مشارالیه بااعاد وواعلام مجدد رای صادر قابل تجدید نظررد ادگاههای حقوقی یک تهران است.
رئیس شعبه ۶۹ دادگاه حقوقی ۲ تهران - محمد ابراهیم طائف

شماره ۱۳۲۷
تاریخ ۱۹/۱۲/۶۳
پورت

Appendix 10

جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی



دستورنامه

مجلس شورای اسلامی - بناب آمانی رسیده گیاری
ریاست محترم دفتر نظام معظم رهبری

سلام علیکم

بمدان محبت و عطف بر نامه شماره ۱۷۸۲/۱۰ مورخ ۹/۱۰/۱۰ و دفتر به ابلاغ اوامر نظام معظم رهبری به ریاست محترم جمهوری در ... بهائیان به ... در ...
حداکثر به ریاست محترم جمهوری رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی موضوع جهت طرح و بررسی در دستور جلسه ۱۲۸ مورخ ۱۱/۱۱/۱۰ و ۱۱/۱۱/۱۰ مورخ ۹/۱۱/۱۰ شورای عالی انقلاب فرهنگی فرکرگت و در نتیجه مذاکرات وراثتی گذر جلسه ۱۱۲ مورخ ۱۱/۱۱/۱۰ شورای عالی انقلاب فرهنگی به ریاست نظام معظم رهبری (رئیس و سرشورای عالی) در این خصوص به عمل آمده بود مذاکرات و ابلاغ امر نظام معظم رهبری در رابطه با مسائل بهائیان به اصلاح کورهای و سیدو با مناجات به نظام قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و مسائل شرعی و تأثیر و سیاستهای عمومی کشور میوه مذاکره و مذاکرات با اعلام نظر واقع گردید و در راستای تعیین و پیشنهادت مستحسب و مسؤل در سرحد با مسائل مذکور و با مطلق توجه خاص به اوامر نظام معظم رهبری و هیئت رهبری جمهوری اسلامی ایران و اثر بر آنکه "در این رابطه سیاست گذاری روشن شود تا همه پخته چه گریه به بشود یافت شود" حاصل مذاکرات و پیشنهادات مطرح زیر چرخ بندی کرده به ریاست محترم جمهوری (رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی) مناسبت دانستن نتیجه مذاکرات و پیشنهادات مطرح فرمودند بر این به استحضار نظام معظم رهبری رسانده شود تا ضمن ارفادات لازم به ترتیب که صلاح بدید به عمل میاید عمل شود.

جمع بندی نتایج مذاکرات و پیشنهادات

الف: جایگاه کسی بهائیان در نظام سلطنتی

- ۱- به بین جهت آنان از سلطنت اخراج نمی شوند
- ۲- در دلیل آنان دستگیر نوزدانی و با مجازات نمی شوند
- ۳- بر ضرورت نظام با آنان باید طری باشد که راه ترکی و توسعه آنان تسد و دشود.

ب: جایگاه فرهنگی

- ۱- در دفتر چنانچه اظهار نگردد بهائیان نسبت نام شوند
- ۲- حتی القاب در دفتر کسی که کادر لوی و ضابطه مسائل عقیده می دارند نسبت نام شوند

تاریخ
روز

مجلس
مجلس عالی
مجلس عالی



۱- در دادگاهها چه پرونده و چه پرونده های دیگر که در دادگاهها در دسترس است
 ۲- دادگاهها محروم شوند
 ۳- فعالیت سیاسی (جاسوسی) آنها با وضع قوانین و تکرار آن در وقتها خاصه و
 فعالیتها و اعتدالها و فعالیتها را با فعالیتها و دستورالعملها و فرهنگها خاصه داد
 ۴- مؤسسات دولتی (مانند سازمان تبلیغات اسلامی) که فعالیتها و فعالیتها را
 فعالیتها اعتدالی و تبلیغاتی آنها را تا حد امکان نمایند
 ۵- جهت مقابله و از بین بردن ریشه های فرهنگی آنان هر خارج از کشور و کشورها و
 تهیه شوند
 ۶- جایگاه حقوق و اجتماعات

۱- در اختیار گذاردن رسا و بی مانع در وقتها خاصه و خاصه آحاد و ملت قرار داد
 می شود
 ۲- امکانات جهت زندگی معلول و حقوق معلول مانند سایر شهروندان ایران از قبیل
 دفترچه بیمه، گذرنامه، جواز تردد، اجاره کار و اطباء آنها تا جایی که بشود
 بهایند شوند
 ۳- در صورت لزوم مجاز بودن اجازه استخدام آنها
 ۴- پشتیبانی تربیتی (مانند تعلیم و ...) به آنان داده شود

باز روی قوانین و مقررات
 در صورت لزوم با تغییرات
 در زمینه تعلیم و تربیت
 در زمینه تعلیم و تربیت
 در زمینه تعلیم و تربیت

تاریخ: _____
 ماه: _____
 روز: _____

شماره ثبت: _____
 شماره ثبت: _____

سازمان امور مالیاتی ایران

به استحضار می‌رساند:

در خصوص اجرای ماده ۱۱۱ قانون مالیات‌های مستقیم، خواهشمند است نسبت به پرداخت مالیات مورد اشاره در این برگه اقدام فرمایید.

تاریخ پرداخت: _____

شماره حساب: _____

شماره ثبت: _____

شماره ثبت: _____

شماره ثبت: _____
 شماره ثبت: _____

سازمان امور مالیاتی ایران

به استحضار می‌رساند:

در خصوص اجرای ماده ۱۱۱ قانون مالیات‌های مستقیم، خواهشمند است نسبت به پرداخت مالیات مورد اشاره در این برگه اقدام فرمایید.

تاریخ پرداخت: _____

شماره حساب: _____

شماره ثبت: _____

شماره ثبت: _____



تاریخ: ۱۳۸۸
شماره:
پیوست:

بسمه تعالی
فلا تظنوا الهیة ان تمدنوا
دادنامه



تاریخ: ۸۶/۵/۲۳ کلاس پرونده: ۳۰۸/۸۶/۲ شماره دادنامه: ۶۴۹

مرجع رسیدگی: شعبه ۲ دیوان عدالت اداری (هیات شعبه)

شاکلی: رزیتا تشکر فرزند مجید به آدرس: اصفهان شهر جدید بهارستان خ ولیعصرخ مینومینوی ۱۸ پلاک ۳۳۳

طرف شکایت: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و دانشگاه پیام نور واحد دولت آباد اصفهان

موضوع شکایت و خواسته: بدوا صدور دستور موقت مبنی بر حضور اینجانب در کلاسهای درس و سپس لغو دستور وزارت علوم مبنی بر محرومیت از تحصیل اینجانب

گردشگاه: شاکلی دادخواستی بطرفیت خوانده و بخواسته فوق الذکر تقدیم دیوان عدالت اداری نموده که پس از ثبت کل به شماره ۱۳۹۷۲-۸۶/۳/۷-۸۶ به این شعبه ارجاع گردیده علیهذا این شعبه در وقت فوق العاده بتصدی امضاء کنندگان زیر تشکیل و با مطالعه محتویات پرونده ختم رسیدگی را اعلام و بشرح ذیل مبادرت به صدور رای می نماید.

رای دیوان

نظریه اینکه مورد موضوع عدم پذیرش شاکلی وفق آنچه مشخص گردیده است بدلیل تصمیم گزینش خصوصی وی بوده است و چون اداره طرف شکایت که وزارت علوم، تحقیقات و فناوری نیز دانشگاه قرار گرفته ادارات مجزا از آن تصمیمات اند و بلحاظ آنکه هریک از آنان دارای اوصاف حقوقی مستقل بوده و شخصیت حقوقی جداگانه ای دارند قطع نظر از اینکه در این باره وزارت اطلاعات مواردی را اعلام داشته یا تصمیم نهائی گزینش بر اساس مدارک آنان بوده یا اینکه رای نهائی اصدار و به قطعیت رسیده یا گزینش در این زمینه کاربردی داشته یا خیر چون شاکلی از آن تصمیم گزینش شکایت نکرده است مثالا بررسی و صدور رای نهائی بطرفیت آن تصمیم مستلزم شکایت بوده است از اینرو و مستندا به مصوبه شماره د.م. ۱۳۲۷ مورخ ۶۹/۱۲/۶ شورای انقلاب فرهنگی که به تأیید و تنفیذ مقام عظمای ولایت نیز رسیده است حکم برد شکایت مطروحه را صادر و اعلام می نمایند. رای صادره طبق ماده ۷ قانون جدید دیوان قطعی است. ۱۵/

رئیس شعبه ۲ دیوان عدالت اداری: میر تقی قاضی پور
مستشار شعبه ۲ دیوان عدالت اداری: علی اکبر گوهری
مستشار شعبه ۲ دیوان عدالت اداری: امراله گویی



شماره: ۱۳۷/۱۶۱
تاریخ: ۱۱/۱۱/۸۴
پرست: رازر

جمهوری اسلامی ایران



از پلیس اطلاعات و امنیت عمومی ف.ا.ا. تهران - اداره نظارت بر اماکن عمومی
به: فرماندهان محترم انتظامی شهرستانهای تابعه - روسای پلیس اطلاعات و امنیت عمومی
موضوع: بررسی صلاحیت افراد گروهکی و فرق شمالیه بهائیت

فناگسیس شمالیه

باسالوات، بر محمد و آل محمد (س) و با احترام، به استناد دستورالعمل و ابراه (از روایت محترم پلیس اطلاعات و امنیت عمومی ناجا - نظارت بر اماکن عمومی) بشماره ۱۴۳۰/۵۵/۲۳۱ مورخه ۸۵/۱۲/۲۱ و باعتباریت به افزایش مراجعات و استکانتان به فرقه ضاله بهائیت جهت اخذ پروانه کسب و حضور موجه قانونی آنها در جامعه اصناف پس از اخذ پروانه، ضروری است بمقتضای کنترل و نظارت مستمر بر فعالیت آنان و حتی المقدور جلوگیری از حضور و وسیع آنان در سطح صنوف حساس و مهم و سازمانهای صنفی و همچنین افراد گروهکی متقاضی پروانه کسب ضمن مد نظر قرار دادن موارد ذیل برابر دستورالعمل شماره ۱۴۱۳/۷۷/۱۰۰ مورخه ۸۲/۲/۱۷ (کمیسیون بررسی بهائیت) که نوع پرونده های ذیل طرح در کمیسیون با مشخص می نماید اقدام گردد

۱۱

الف) فرق ضاله بهائیت:

- ۱) نسبت به شناسایی افراد بهائیت شاغل در صنوف و جمع آوری آمار به تفکیک (میزان برآوردگی، نوع رسته شغلی) اقدام نمایند.
- ۲) از فعالیت آنان مشاغل با درآمد زانی بالا جلوگیری و صرفاً با صدور مجوز یا پروانه کسب در رسته های شغلی که بتوانند در حد متعارف امرار معاش نمایند موافقت گردد.
- ۳) از صدور مجوز فعالیت برای افراد مذکور در رسته های شغلی حساس (فروشگاهی، تالارها، انحصاری، نظیر جراید و نشریات، جواهر و طلا سازی و مساحت و چاپخانه داران، و کسب و کارها و سالن، موسسات توریستی و اتومبیل کرایه، ناشران کتاب و نشریات، مسافرخانه داران، هتلداران، آموزشگاههای خیاطی، عکاسی و قلمرو دارایی، گیم نت، وایمان، کافه نت) جلوگیری بعمل آید.
- ۴) در راستای اجرای احکام شرعی برای پیروان فرقه ضاله بهائیت جهت فعالیت در رسته های شغلی مشروط به طهارت (۱- تالارهای پذیرایی ۲- رستوران و سلف سرویس ۳- اغابیه فروشان و مواد غذایی ۴- چلو کباب و چلو خورشت ۵- قهوه خانه ۶- فروشندگان مواد پروتئینی و سوییر مارکت ۷- بستنی و آبمیوه و نوشابه ۸- قنادی و شیرینی پزی ۹- مغازه شات پروانه صادر نشود)

استفاده از دستورالعمل شماره ۱۳۷/۱۶۱
تاریخ: ۱۱/۱۱/۸۴
پرست: رازر



جمهوری اسلامی ایران

شماره: _____
تاریخ: _____
پوست: _____

ب) گروهکها

- ۱) وابستگان و اعضای سازمانها و گروههای سیاسی ضد انقلاب حق کالبدی، عضویت در هیاتهای مدیره اتحادیه و تعاونی ها و انجمنها.
- ۲) همچنین در صورت امکان اقباضی اعم از (هتل ، مسافرخانه ، هتل و ...) (۳) چاپخانه ها (۴) ناشران و کتابفروشان (۵) مهدکودکها (۶) آموزشگاههای خصوصی (۷) موسسات توریستی و اتوبوس کرانه (۸) نگاههای معاملات ملکی (۹) مهرسازی (۱۰) فروش اسلحه و مهمات (۱۱) فروش مواد شیمیایی (۱۲) عکاسی ، فیلمبرداری (۱۳) کافی نت ، گیم نت (۱۴) رایانه (۱۵) موسسات فرهنگی و هنری و تبلیغاتی پروانه کسب صادر نمیکردند (شامل آن دسته از افراد فوق الذکر که متقاضی کارت مباشرت هستند نیز میگردد).
- ۱۶) مکان کسب اینگونه افراد نبایستی در محدوده اماکن طبقه بندی شده و حساس باشد.
- ۱۷) عوامل آزاد شده و بامورد عفو قرار گرفته گروهکی در بقیه رسته های صنفی بعنوان شهروند عادی تلقی شده و مانند سایر متقاضیان تشکیل پرونده میگردد.
- ۱۸) شایسته است دستور فرمائید دستورالعمل فوق اعلام وصول گردد ۱/۱۹/۷۵

رئیس پلیس اطلاعات و امنیت ف.ا. تهران

سرهنگ پاسدار

سرکار عالی

Handwritten notes and signatures in Persian script, including a large signature of the recipient and other markings.

- ۱) ریاست محترم پلیس اطلاعات و امنیت عمومی ناجا - تظارت بر اماکن عمومی بازگشت بشماره ۸۵/۱۲/۲۱ مورخه ۱۴/۳/۷۵ جهت استحضار. (۸۶)
- ۲) ریاست محترم داد و انتظامی - اداره تظارت بر اماکن عمومی ف.ا. تهران جهت اطلاع و اقدام به شرح فوق.
- ۳) ریاست محترم دایره کنترل و نظارت - اداره نظارت بر اماکن عمومی ف.ا. تهران جهت اطلاع و اقدام به شرح فوق.



فرماندهی کل نیروهای مسلح
ستاد کل نیروهای مسلح



شماره: ۲۳۳/۲۴۷/۸۵

تاریخ: ۲ - ITALIA
پوست: سلاسی روم

از: ستاد کل نیروهای مسلح
به: کیوندگان ذیل

موضوع: شناسایی افراد فرقه های ضاله بهائیت و یائیت

با سلام و صلوات بر محمد و آل محمد (ص) / ضمن عرض تسلیت به مناسبت شهادت مولی الموحدين امیر مؤمنان (ع) و با آرزوی قبولی طاعات و عبادات، بیرو گزارشات واضحه از فعالیتها و تشکیل چسبات مخفیانه فرقه های ضاله بهائیت و یائیت در تهران و شهرستانهای کشور، متناهی به دستور مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله العالی)، ستاد کل نیروهای مسلح مأمور گردید تا گزارش جامع و تمامی از کلیه فعالیتهای این فرقه ها (اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) جهت شناسایی کلیه افراد این فرقه های ضاله کسب کند. لذا خواهشمند است به میسادی ذریعته ابلاغ فرمایید تا بر گونه اطلاعاتی در زمینه شان مذکور از این افراد را به مسورت خفیی مسترمانه جمع آوری و به این ستاد گزارش فرمایید.

مراتب بشکلیه تدبیر به سجنر مبارک مقام معظم رهبری و فرمانده معظم کل قوا (مدظله العالی) ابلاغ می گردد.

گیرندگان:

- وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران
- بندهای سیاسی فرماندهی کل قوا
- فرمانده کل سپاه پاسداران
- فرمانده نیروهای مقاومت سپاه پاسداران
- فرمانده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران
- معاونت آگاه نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران
- ستانده ولی نشه در سپاه پاسداران
- رئیس سازمان عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران
- فرمانده کل ارتش جمهوری اسلامی ایران

روپوست:

رئیس محترم دوه قضائیه - حضرت آیت الله شاهرودی جهت اطلاع و اقدام لازم.
رئیس محترم دفتر مقام معظم رهبری - دو لب سنجین مددی شرمان جهت اطلاع.

رئیس ستاد کل نیروهای مسلح
سرلشکر سیدجی دسترسید حسن لیروز آبادی

تاریخ: ۲۲ شهریور
شماره: ۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸

بسیار



معاونان محترم سیاسی امنیتی استانیهای سراسر کشور

سلام علیکم،

آنچه برابر گزارشهای ارسالی، برخی از عناصر فرقه ضاله بهائیت، تحت پوشش فعالیت های اجتماعی و اقتصادی اقدام به ترویج و تبلیغ مرام بهائیت می نمایند از آنجا که این فرقه، غیر قانونی است و از سوی سازمانهای بین المللی و معادل صهیونیستی مورد بهره برداری علیه نظام جمهوری اسلامی قرار می گیرد، خواهشمند است دستور فرمایید دستگاههای مربوطه با ظرافت و حساسیت رفتارهای اجتماعی آنها را کنترل و مدیریت نمایند. ضمناً اطلاعات خواسته شده را طبق فرم پیوست تکمیل و تا پانزده شهریور جهت بهره برداری به این معاونت ارسال فرزند. س ۷/۶

سید محمد رضا موالی زاده
مدیر کل دفتر سیاسی

وضعیت فرقه شاه پناهی در استان

ملاحظات	محل دفین تاریخ	ارتباط با سازمان خارجی	شماره اسلحه	تاریخت سیاسی انجمنی	انگیزات انجمنی	اعمال انجمنی	وضع مالی		نوع جهت	شرح شهرستان
							درآمد	شکل		



سلام علیکم

بازگشت به نامه شماره ۱۶۶/م/ح مورخه ۸۲/۱/۲۷، برابری اعلام
مراجع ذیصلاح وابستگی شرکت شاهین مفصل (تولید کننده اتصالات و
کابل برق و مخابرات) به مدیریت مهندس عبدالله صباغ پور به فرقه ضالیه
بهنایت صحت داشته، لذا مقتضی است ترتیبی اتخاذ نمایند تا از هرگونه
همکاری با شرکت مذکور خودداری بعمل آید.۷

محمودولی علاءالدینی
مدیرکل دفتر مرکزی حراست

کلیه شرکتهای برق منطقه‌ای جهت اطلاع و انجام اقدام مشابه
دفتر مرکزی حراست وزارت پست و تلگراف و تلفن جهت اطلاع و
هرگونه بهره‌برداری.

تاریخ: ۱۳۹۷/۰۱/۱۱
شماره: ۸۴۲۲۳
پوست:

وزارت نیرو
شرکت برق منطقه‌ای آذربایجان

شرکت محترم شاهین مفصل

باسلام ، ضمن تشکر از ارائه پیشنهاد برای منحصه خرید
۵۰۰ ست مفره سیلیکونی با توجه به اعلام سازمان محترم
توانیرمینی بر ممنوعیت معامله با آنشرکت با عرض پوزش پاکت
پیشنهاد آنشرکت عیناً و بصورت سر بسته عودت میگردد .

شریفیان
مدیر امور بازرگانی

تاریخ ۱۳۸۶/۸/۲۰

شماره ۳۶۴

پیوست

« بسمه تعالی »

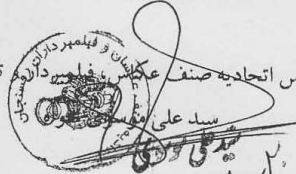
از : اتحادیه صنف عکاسان ، چاپخانه داران
فیلمبرداران و تابلوسازان رفسنجان

به :

متصدی واحد کسب عکاسی و فیلمبرداری جادو
آقای پیمان فغان فرزند جلال و خانم سولماز هاشمی دهج فرزند
عزت ا... بر حسب دستور نامه شماره ۱۴/۶۶/۱۴/۳/۰۱۴/۶۶ مورخ
۱۳۸۶/۸/۱۷ فرماندهی انتظامی رفسنجان پلیس اطلاعات و امنیت
عمومی به علت صلاحیت نداشتن اشتغال در این گونه مشاغل
ظرف مدت ۱۰ روز نسبت به جمع آوری محل کسب خود اقدام

نمائید.

رئیس اتحادیه صنف عکاسان و فیلمبرداران و تابلوساز



خانم آگاهی

ظاهراً درس نگرفته ای فکر می کنی که
با تعویض مطب می توانی از دست ما
خلاص شوی ؟؟؟؟
حرف آخر ما تعطیل مطب والا خودت می
دانی و عباس افندی (خاک برسر)

دفتر نماینده
مقام معظم رهبری

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

بسمه تعالی
مقام معظم رهبری در راستای برنامهم و معززین ارادتمندان
سید علیکم

عزیز سرکار ارب و احترام بر پرست نشانه اولیای ما تقدیم به تعالیه که لایق است
کتابت بر بیست و هفتاد و سه ساله رسالت و حقیقت حال و روز در راه حق
ملاکوت که شروع اقدامات و تحقیقات بر شیخ زین العابدین است هرگز تقدیم نمی گزیند
عظمت و کرامت حضرت را در

دو روز متعین زندان به نامک ۱- رها نامت ۲- حال روح و جسم حضرت
زندانی با سفر در راه حق، چنین اظلالی را در تله که هیچگونه فکری که جنبه
و یا تبلیغ و ترویج نباشد در سال گذشته در زبان فارسی و حتی ایران نداشته است
و اقدامات و فعالیتها را محو یا جنبه تمام المنفعه و بیگانه را در راه حق تقدیم
ناموش و در حالی که در حالات از به نسبت باشد در راه حق حرکت کند که در این
روز بصورت زندان از خود برود و در راه حق و مشغول فعالیت اجتماعی و در راه
بوده ایم. این تلاشها عمدتاً در راه حق و در راه حق و در راه حق و در راه حق
شروع از عهدی از سواد اسلامی که هر یک فعالیتها را در راه حق و در راه حق
بودیم از راه حق که در اولی و اینها تمام راستند به هیچ اظلالی از اجهال (اهدات
مردان است و وقت میدهند از راه حق و معتقد بودند، دادگستر که از راه حق و در راه حق
و اجهال از راه حق که در اولی و در راه حق و در راه حق و در راه حق
شد و از محض نماینده مقام معظم رهبری در راستای برنامهم و معززین ارادتمندان
و اینها تمام اظلال متعین و ارادتمندان که در راه حق و در راه حق و در راه حق
نور و کینه که در کتب علم که خود را در جهت بازگشت به جان نام تمام کرده و معززین ارادتمندان

شماره: ۲۳۳۶۷۷۷
رونویس: ۲۳۰۷۴۴۴




سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

باسمه تعالی

مراسم و مراسمات مطهره در خصوص وفات فعالیت و اهداف این گروه چینی انقلابی فرزندان:
 اینجانبان را که فعالیت آنستون باهدف خیراندیش و خدمتگزارانه است، در برنجوانان
 و جوانان هفته انکبوتی مراسم را شاهد و بیشتر تلازم که جنبه تعالی و مرکزیت خط
 میباشند و از طرفی داشت و همچنین انقلابی در خصوص مسائل دینی و سیاسی انداختند
 و حیثیت انقلابیست در اسمن و غیره عنوانی مطرح کرده اند که نموده آنگونه که
 در سبب روحانان و جوانان این انقلاب است که در هر وقت که بودند از زبان و حضور این
 افراد در راه میده آید. در حالت کلی روحانیت و عقاید این گروه هم همواره در تغییر و تحول
 داشته شده اند که باعث انگیزه و تلاش و کوشش و فعالیت در زمینه فرزندان از نظر
 تربیتی گردیده بودند. با تعداد ۱۰ نفر از جوانان و فرزندان آن شرکت کننده در این مراسم
 بودند که در مراسم شرکت داشتند. این گروه مسئول امور آیینیه و عقیده و کلامی
 جنبه تعالیست. حفظ نظم و انضباط و رعایت مقررات داشته و همیشه پیوسته است. این
 انقلابی که شرف معانی از هر چه در آن نوزاد و وفاداری داشته و در جوانان و فرزندان
 از عاقبت از حضور این افراد گروه بهره گافتم بر وجهی و در عاقبت حضور بر آنگونه که دارم

۲۳۳۶۷۷۷ : تلفن
 ۲۳۰۷۲۴۴ : پوز نویسی

شماره
 تاریخ
 پیوست



سازمان امور مطهرات و مراسمات
 تهران - جمهوری اسلامی ایران

۲۳۳۶۷۷۷

تلفن و پیوسته دفتر

۲۳۰۷۲۴۴

پوز نویسی



۳۰

دادسرای انقلاب اسلامی

بزرگ بازرگانی و صورتجلسه

نام	نام خانوادگی	تیمه	تاریخ	کلاس پرونده
			روز ۱۲	
کلاس پرونده				
شماره پرونده				
تاریخ ۲۲/۸/۲۲ جلسه یک ماهگانه انقلاب اسلامی جهت رسیدگی به پرونده تخصصی				
امضاء کننده: لیون تشکیل است دادگاه با بررسی محتویات پرونده ختم رسیدگی را اعلام و شرح آتی معارضت بخوبی و				
رای دادگاه				
در خصوص پرونده موضوع با توجه به محتویات پرونده و گزارش				
موضوع مورخ ۲۲/۶/۳ اداره کل اطلاعات بزرگه حکایت دارد و امیر و همسرش فوت ننموده و هنوز زندانی است				
نویز پراکنش شده لذا موضوع از مدار رسیدگی حکم ۲۸/۵/۸۱ ایجاد کار پرونده و حکم به تجمیع اموال آنان بطلب منجمد اقتصادی				
گنیزه اسناد نام خانوادگی پرونده				
تلاش				
رئیس شعبه ۱ دادگاه انقلاب اسلامی بزرگ بازرگانی				
۲۳/۸/۲۲				
[Signature]				
[Signature]				
[Signature]				
[Signature]				



دادنامه

قَالَ تَتَّبِعُوا أَهْوَىٰ أَنْ تَغْدِرُوا

تاریخ: _____
شماره: _____
پیوست: _____

دادگاه -

تاریخ: ۸۱/۲/۱۹ پرونده شماره: ۴۲۳/۱۱.۲/۸۱ دادگاه عمومی تهران شماره انتخابه: ۴۸ مورخ ۸۱/۲/۱۹

رجسید شماره: ۱۱۵۲ دادگاه عمومی تهران

واعان: ط هره عجا... موغاری تهران: عآقرباچان خورجنوبی نرسیده به خ طوبرکچه شهیدتلوزاده میلاک؟
وانده:
واسته: ۵ اهی حصرو رات

((رای دادگسترا))

امم ظاهر، عیداللهی موغاری درخواست صدورگواهی انحصاررواات آنای عیارمنصورارمستانی انموده ونیریگ استعجابده منجب
تونی راب ایی اعلامنموده باعشاییت به اینکما اقلیت های دینی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران فقط مسیحی کنجی، زرتشتی
ی باشد ابرسبیت شناخته شده اند و بیانشیت فرقه ای نالیسوده و بعنوان بلجسویه اقلیت دینی شناخته نمی شوند لذا صدورگواهی
حضوراات ملی متونی فاقد مشروکیت قانونی و شرعی است و قرار دهنوی صادر و اعلام می نماید. رای صادره ظرف ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ
این تجدید نظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر تهران می باشد.

رجسید شماره ۱۱۵۲ دادگاه عمومی تهران

عشقعلی

Handwritten calculations:
114 - 28 / 81 = 86 / 81
329384 / 110000 = 2994.4

مستطالی

تاریخ رسیدگی: ۶۴/۴/۱۹ شماره دادنامه: ۶۴/۲/۱-۵۷ شماره پرونده: ۳۰۸/۶۳
مرجع رسیدگی: دادگاه ۱۴۶ کیفری به تهران رئیس: سیدجلال موسوی
شعبه: شعبه پنجم دهمان تهر
گردشکار: طبق توضیح با اتهام بخش سرمد، بابت تعدیل واقع و طبق کثیرالاعتبار شماره
۱۳۸۶/۱۰/۶۳ نظامی سازات این شده است در تاریخ فوق جلسه دادگاه در حضور شعبه
تشکیل است تشکیل نیز مستور دارد دادگاه پس از بررسی مستندات پرونده و شنیدن اظهارات
طرفین پرونده و همچنین با عنایت به نظریه مشاور مستتر دادگاه حکم رسیدگی را اعلام و پیش از
مبادرت به صدور برای منتهی است.

(در این دادگاه مستطالی)

باتوجه به مستندات پرونده و کلیه ۱۴۶-۱۳۸۶/۲-۳۰۸ و گزارش ضابطین دادگستری و نظریه کارشناس
رسمی دادگستری و نظریه مشاور دادگاه: بسا بر طرفین و شواهد در شکله در پرونده اتهام آقای محمد
حسن دهمان تهری فرزند قنبر ۲۳ ساله متولد ۱۳۶۳/۱۰/۲۳ در ارتش با رتبه نایب سرتیپ اول مستخدم در ارتش
در حین رانندگی با وسیله نقلیه موتوری برانزدم رفاهت نظامی در پیش صدماتی از جهت
دیده چون متولد جزو قرقه فاشه و طبق بهالیه بود و کارفرمای بوده است در قانون دیات -
اجلایی. مراجعته اش از ای به دیده کارفرمای شده با عنایت به قانون اساسی و منابع فقهی و با
استناد به جرایم کیفری ارتش است. به تاریخ ۱/۲/۱۳۸۶ بنا استناد به ماده ۳۱ ضمن برائت
حقوق اش از جهت ارتش است. در این باره مستندات حکم به برائت و به تعمیم مذکور
مادری اعلام میگردد و از جهت عدم راه به نتایج در این در امر رسیدگی است. به ماده ۴۹
قانون مبارزات (تعمیرات) به حذف سه ماه حبس تعزیری محکوم میگردد.

دادنامه: ۱۴۶ کیفری به تهران شعبه ۱۴۶

کتاب‌شناسی

الف - کتاب‌ها و مراجع به زبان فارسی

- آجودانی، ماشاء‌الله (۱۹۷۷) *مشروطه ایرانی*، پیش‌زمینه‌های نظریه ولایت فقیه، فصل کتاب، لندن ۱۳۷۶ ش./۱۹۷۷ م.
- ____، (۲۰۰۲) *یا مرگ یا تجدّد*، دفتري در شعر و ادب مشروطه، فصل کتاب لندن ۱۳۸۱ ش./۲۰۰۲ م.
- آدمیت، فریدون (۱۳۲۳) *امیرکبیر و ایران یا ورقی از تاریخ سیاسی ایران*، چاپ اول، انتشارات بنگاه آذر، تهران.
- ____، (۱۳۵۲) *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*، انتشارات پیام، چاپ دوم.
- ____، (۲۵۳۶ شاهنشاهی) *اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار*، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، تهران.
- ____، (۱۳۷۸) *امیرکبیر و ایران یا ورقی از تاریخ سیاسی ایران*، انتشارات خوارزمی، چاپ هشتم، تهران.
- آرین‌پور، یحیی (۱۳۵۷) *از صبا تا نیما*، تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی، جلد دوم، چاپ پنجم، انتشارات کتابهای جیبی، تهران.
- اخبار امری* (۱۳۲۸) نشریه محفل روحانی ملی بهائیان ایران، شماره دهم، مؤسسه معارف بهائی تهران.
- اشراق، عبدالحمید (۱۹۹۳) *”موسیقی و امر بهائی“*، خوشه‌هایی از خرمین ادب و هنر ۴، چاپ عصر جدید، آلمان.
- اشراق خاوری، عبدالحمید (۲۰۰۹) *محاضرات (جلد سوم) به اهتمام وحید رأفتی*، مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان.
- ____، (۱۹۸۵) *(گردآورنده)*، پیام ملکوت، مؤسسه نشریات بهائی هند، دهلی نو.

- اشرف، احمد (۱۹۹۵) "توهم توطئه"، مجله گفتگو، امریکا.
- اصفهانى، حاجى ميرزا حيدرعلى (۲۰۰۹) شرح حال جناب ابوالفضائل گلپايگانى، به كوشش حشمت مؤيد، نشر عادل، لوكرامبورگ ۲۰۰۹.
- افنان، ابوالقاسم (۱۳۷۷) [نامه‌هاى خوانندگان]، پيام بهائى سال بيستم، شماره ۲۲۴-۲۲۵. فرانسه.
- افنان، محمد تقى (بى تاريخ) بيگناهان، نسخه تايپى منتشر نشده.
- اقبال آشتياني، عباس (۱۳۲۸) "حجت الاسلام حاج سيد محمد باقر شفتى"، مجله يادگار، سال ۵، شماره ۱۰ تهران.
- امانت، عباس. (۱۳۸۳) قبله عالم: ناصرالدين شاه قاجار و پادشاهى ايران، ترجمه حسن كامشاد، نشر كارنامه.
- ____ (۱۹۹۰) "پيشواى امت و وزير بى تدليس انگليس: مراسلات حاج سيد محمد باقر شفتى حجة الاسلام و سرجان مكنيل در قضيه لشكر كشى محمد شاه به هرات"، ايران شناسى، شماره ۱ بهار ۱۹۹۰ (صص. ۴۱-۱۱).
- بامداد، مهدى (۱۳۵۷) شرح حال رجال ايران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجرى، ج. ۳ چاپ دوم، كتابفروشى زوار.
- برجيس، ناصر (۱۳۷۵) شهيد و شاهد، خاطرات، نسخه خطى.
- بنانى، امين (۱۹۹۲) "عصر طاهره"، خوشه هاى از خرمن ادب و هنر، شماره ويژه طاهره قره العين، چاپ عصر جديد، آلمان.
- بنى صدر، حسن (۱۳۶۰) روزنامه انقلاب اسلامى در هجرت، چاپ پاریس، شماره ۱۲.
- بهاء الله (۱۹۲۰) مجموعه الواح مبارکه، به كوشش محيى الدين صبرى كردى سندجى، قاهره.
- بهاء الله (۱۹۹۶) كتاب مبين، آثار قلم اعلى، جلد اول، چاپ سوم، مؤسسه مطبوعات بهائى كانادا.
- ____ (۱۹۸۰) "لوح دنيا"، مجموعه اى از الواح جمال اقدس ابهى كه بعد از كتاب اقدس نازل شده، مؤسسه نشر آثار بهائى، آلمان.
- بشیری، مهرداد (۲۰۰۴) "انقلاب بهائى كشى در يزد"، مجله پيام بهائى، شماره هاى ۲۹۰ و ۲۹۱.
- بوسه، هربرت (۱۹۹۶)، "با بيان و بهائيان در تحقيقات غريبان"، (ترجمه فریدون وهمن)،

- خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (۷)، آلمان.
- پاکدامن، ناصر (۱۹۸۰) *قتل کسروی*، انتشارات فروغ، آلمان.
- تحویلدار، میرزا حسین (۱۳۴۲) *جغرافیای اصفهان*، مؤسسه مطالعات علوم اجتماعی، تهران.
- ترکمان، محمد (۱۳۷۲) (گرد آورنده) *رسائل، اعلامیه، مکتوبات و روزنامه شهید فصل‌الله نوری*، جلد اول، تهران.
- توگلی طرقي، محمد (۱۳۸۰) ”بهائی ستیزی و اسلام گرائی“، *مجله ایران نامه*، شماره مخصوص جوامع غیرمسلمان ایران، سال نوزدهم، شماره ۱-۲.
- تیموری، ابراهیم (۱۳۵۷) *عصر بی خبری یا ۵۰ سال استبداد در ایران: تاریخ امتیازات در ایران*، چاپ سوم، کتابخانه اقبال، تهران.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۵) *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران* (از روی کارآمدن محمد رضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷-۱۳۲۰) چاپ ششم، قم.
- جمال زاده، سید محمد علی (۱۳۳۹) ”میراث گوینو“، *مجله یغما*، دیماه ۱۳۳۹
- _____، (۱۳۴۴) *سروته یک کرباس*، کانون معرفت، تهران.
- چوپینه، بهرام (۱۳۸۸) *دکتر مصدق و بهائیان*، شرکت چاپ کتاب، لس آنجلس.
- حقایق گفتنی (۱۳۲۴) *در پیرامون حادثه ننگین شاهرود و کشتار بهائیان به دست شیعیان*، به قلم ی-پ، مرداد ۱۳۲۳. چاپ کننده دفتر پرچم، تهران.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۶۸) ”حافظ و حماسه ملی“، *حافظ شناسی*، جلد دهم.
- خمینی، آیت‌الله روح‌الله (۱۳۷۱) *صحیفه نور*، جلد ۱، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خوبروی پاک، منوچهر (۲۰۰۸) ”تحولات قوانین ایران درباره اقلیت‌های دینی از دوره قاجاریه تا کنون“، *خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر*، جلد ۱۶، عصر جدید، دارمشتات آلمان.
- دامغانی، محمد تقی (۱۳۸۲) *جامه آلوده در آفتاب*، نشر البرز، آلمان.
- داودی، علی مراد (۱۹۸۳) *روزنه‌های امید*، به کوشش فرزین دوستدار، انتشارات پیام دوستی، لوکزامبورگ.
- دبیرسیاقي، محمد (۱۳۷۵) (ویراستار) *سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی مروزی*، انتشارات زوار، چاپ ششم، تهران.

درّی، جهانگیر (۱۹۹۶)، "مطالعات تاریخی بابی و بهائی در آثار مورّخین و نویسندگان روسیه، (بخش اول) از آغاز تا انقلاب اکتبر"، خوشه‌هایی از حرمن ادب و هنر (۷)، آلمان.

____، (۱۹۹۹)، "مطالعات تاریخی بابی و بهائی در آثار مورّخین و نویسندگان روسیه، (بخش دوم) از آغاز انقلاب اکتبر تا امروز"، خوشه‌هایی از حرمن ادب و هنر (۱۰)، آلمان.

دوانی، علی (۱۳۷۰) *زندگینامه زعیم بزرگ عالم تشیع آیت‌الله بروجردی*، نشر مطهر، چاپ دوم، تهران.

دیانتی ممنوع (۱۳۸۶) دیانتی ممنوع، آزار و تعقیب بهائیان در ایران، مرکز اسناد حقوق بشر ایران New Haven قابل دسترسی در:

http://www.iranhrdc.org/httpdocs/Persian/pdfs/Reports/bahai/full_report.pdf

دیانتی ممنوع (۲۰۰۹) آزار و تعقیب بهائیان در ایران - جامعه‌ای در تنگنا شرح مشقّات بهائیان شیراز (متن کامل گزارش مرکز اسناد حقوق بشر ایران) شرکت کتاب، لوس آنجلس.

رجال عصر پهلوی (۱۳۸۶) امیر عباس هویدا به روایت اسناد ساواک، ج. ۲، انتشارات کیهان.

رضوانی، هما [به کوشش] (۱۳۶۲) *لویح آقا شیخ فضل‌الله نوری*، تهران.

رضائی، شکوه (۱۳۷۶) "اشغال نظامی حظیرةالقدس طهران و سرنوشت پدرم جناب حسن رضائی"، *مجله پیام بهائی سال بیستم*، شماره ۲۱۸، فرانسه.

رها، م. (۱۹۹۲) *حقیقت ساده: خاطراتی از زندان‌های زنان جمهوری اسلامی*، ۳ جلد، آلمان.

زاهدانی، سید سعید (۱۳۸۰) *با همکاری محمد علی سلامی، بهائیت در ایران*، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران.

زرقانی، محمد (۱۹۲۱) *بدایع الآثار*، جلد اول و دوم، قاهره.

زرّین کوب، عبدالحسین (۱۳۴۴) *دوقرن سکوت*، چاپ سوم، انتشارات علمی، تهران.

____، (۲۵۳۶ شاهنشاهی) *از چیزهای دیگر*، انتشارات جاویدان، تهران.

____، (۱۳۶۲) *تاریخ در ترازو*، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران.

زعیم‌الدوله، محمد مهدی ملقب به امیر (بدون تاریخ) *ترجمه مفتاح باب‌الابواب یا تاریخ باب*

- وبهاء، مترجم حسن فرید گلپایگانی، انتشارات فرخی.
- سیاح، محمد علی، (۱۳۵۹) *خاطرات حاج سیاح، یا دوره خوف و وحشت*، به کوشش حمید سیاح، به تصحیح سیف‌الله گلکار، چاپ سوم، تهران.
- شاهرودی، شیخ عبدالله (بدون تاریخ) *دسائس و فتنه‌انگیزی بهائی‌ها: واقعه تاسف‌آور ۱۷ مردادماه ۱۳۳۳ در شاهرود*؛ از انتشارات دفتر نشریات دینی نور، شرکت چاپخانه تابان.
- شفا، شجاع‌الدین (۱۳۶۲) *توضیح‌المسائل، پاسخ‌هایی به پرسش‌های هزارساله درباره تشیع دین و تشیع دکانداران دین*، پاریس.
- شهبازی، عبدالله (۱۳۷۰) *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، جلد دوم، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، انتشارات اطلاعات، تهران.
- ____، (۱۳۷۷-۸۳) *زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران (جلد ۵) مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی*، تهران.
- ____، (۱۳۸۲) *جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران*، ۱۳۸۲ تهران.
- شهریاری، حشمت (۲۰۰۶) "تعطیل مدارس بهائی به روایت جناب علی اکبر فروتن"، پیام بهائی، شماره ۳۱۶، فرانسه.
- صابر طاهرزاده، میرزا علی اکبر (۱۹۴۱) *هوپ هوپ نامه*، آذر نشر، باکو ۱۹۴۱.
- صابری، رضا (۱۳۸۳) "سفالینه‌ای بی ارزش"، *مجله ایران شناسی*، سال شانزدهم، شماره ۲، مریلند امریکا.
- طبری، احسان (۱۳۴۷) *برخی بررسی‌ها درباره جهان بینی‌ها*، بدون محل چاپ
- عالیخانی، علینقی (ویراستار) (۱۹۹۲) *یادداشت‌های علم*، ج. ۱، USA Ibex Publishers
- ____، (ویراستار) (۱۹۹۵) *یادداشت‌های علم*، ج. ۳، Ibex Publishers USA
- عبدالبهاء، عباس (۱۹۲۱) *خطابات عبدالبهاء در سفر اول اروپا*، ج. ۱، مصر.
- ____، (۱۹۸۴) *مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء*، موسسه نشریات بهائی آلمان.
- ____، (۱۹۸۴) *رساله مدنیّه*، صادره در سال ۱۲۹۲ ه.ق. ۱۸۷۵ م. مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان، [متون نقل شده از رساله مدنیّه در این کتاب بازنویسی شده است].
- غفاری، فرخ (۱۹۹۷) "میرزا ابراهیم عکاس باشی، نخستین فیلمبردار ایرانی"، *خوشه‌هایی از خرمین ادب و هنر*، جلد ۸، عصر جدید، دارمشتات آلمان.
- غنی، مهدی (۱۳۸۳) "اولین مؤمنان سکولار"، *ماهنامه جامعه نو*، شماره ۲۳، تهران.

- فاضل مازندرانی، اسدالله (۱۹۸۶)، *امرو و خلق (تحقیق و تتبع)*، ج. ۳، نشر سوم، آلمان.
- ____، (۱۳۵۴) *ظهور الحق*، جلد ۸ بخش دوم، مؤسسه مطبوعات بهائی، تهران.
- فؤادی، مینو (۲۰۰۸) "نقش بهائیان در پیشرفت بهداشت و درمان در ایران"، *خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر*، جلد ۱۶، عصر جدید، دارمشتات آلمان.
- فؤادی بشرویی، حسن (۲۰۰۷) *تاریخ دیانت بهائی در خراسان*، به کوشش مینو فؤادی-فریدون وهمن، عصر جدید آلمان.
- فریدانی، سهراب (۲۰۰۲) *دوستان راستان*، مؤسسه انتشارات بهائی آلمان.
- فردوست، حسین (۱۳۶۸) *خاطرات ارتشید سابق فردوست: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، جلد اول، انتشارات اطلاعات، تهران.
- فشاهی، محمد رضا (۱۹۷۷) *واپسین جنبش قرون وسطائی (اخباری، اصولی، شیخی و بابی)* انتشارات جاویدان، تهران.
- ____، (۲۰۰۰) *از شهریاری آریایی به حکومت الهی سامی ۲۰۰۰-۱۸۰۰*، نشر باران، سوئد.
- ____، (۲۰۰۸) *نیپیلیسم ویرانگر و ایدئولوژی نیاکانی*، نشر باران، سوئد.
- فلسفی، محمد تقی (۱۳۸۲) *خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی*، به کوشش علی دوانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران.
- فیضی، محمد علی (۱۹۷۱) *حیات حضرت عبدالبهاء*، نشر مؤسسه ملی مطبوعات بهائی، طهران.
- قبعین، سلیم (۱۹۲۲) *عبدالبهاء و البهائیه*، مطبعة العمران، قاهره.
- قزوینی، محمد (۱۳۲۷) "ملاقات با عبدالبهاء"، *مجله یادگار*، سال پنجم، شماره‌های ۶ و ۷، _____، (۱۳۶۳) "دیوان خواجه حافظ شیرازی"، بیست مقاله قزوینی، چاپ دوم، تهران، دنیای کتاب.
- کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۷۲) *مجله مهرگان*، نشریه کانون معلّمین ایران، سال ۲ شماره ۴، چاپ امریکا.
- کریاسچی، غلامرضا (۱۳۸۰) *تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی*، *تاریخ حوزه علمیه قم* مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کسروی تبریزی، احمد (۱۳۲۳) *بخوانند و داوری کنند*، انتشارات پرچم، تهران.

- گل سرخی، آیت الله رضا (۱۳۷۰) "خاطرات آیت الله رضا گل سرخی"، فدائیان اسلام و حوزه علمیة قم، تاریخ و فرهنگ معاصر، ۲:۱، تهران.
- گنجی، اکبر (۱۳۸۶) "از حق بهائی بودن تا بهائی صاحب حق بودن" سایت رادیو زمانه ۱۷ خرداد ۱۳۸۶.
- مال میری، محمد طاهر (۱۹۷۹) تاریخ شهداء نبرد، چاپ دوم پاکستان.
- مجدد الاسلام کرمانی، احمد (۱۳۵۱) تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه و تحشیه محمود خلیل پور، انتشارات شماره ۱۳۰ دانشگاه اصفهان.
- مشهوری، دلارام (۱۹۷۳) رگ تاک، جلد ۱ و ۲، چاپ خاوران پاریس. قابل دسترسی در اینترنت به نشانی <http://ragetak.com>
- مطهری، آیت الله مرتضی (بدون تاریخ) نور ملکوت قرآن (جلد ۴) جلد چهارم، قسمت ششم، شامل مجموعه نظرات آیت الله مطهری، پایگاه علوم و معارف اسلامی، قم.
- ملیکیان، آرتاواز (۱۳۷۹) هفته نامه نیمروز، شماره ۶۱۹ (۱۶ دیماه ۱۳۷۹) لندن.
- منتظری، آیت الله حسینعلی (۱۳۷۹) متن کامل خاطرات به همراه پیوستها، اتحادیه ناشران ایرانی در اروپا چاپ دوم، تهران.
- منصوری، فیروز (۱۳۷۲) نگاهی نوبه سفرنامه ناصر خسرو، شرکت انتشارات چاپخش، تهران.
- مؤمن، موژان (۲۰۰۳) "نقش زنان در جامعه بهائی ایران در دوره قاجاریه"، ترجمه کیومرث مظلوم، مجله پیام بهائی شماره های ۲۸۸، ۲۸۹ و ۲۹۰، فرانسه.
- _____ (۲۰۰۵) "مدرسه های بهائی در ایران"، ترجمه کیومرث مظلوم، خوشه های از خرمن ادب و هنر، جلد ۱۵، عصر جدید، آلمان.
- _____ (۲۰۰۶) "شالوده اجتماعی و اهمیت تاریخی جامعه بهائی عشق آباد"، ترجمه کیومرث مظلوم، مجله پیام بهائی، شماره ۳۱۸، مه ۲۰۰۶، فرانسه.
- _____ (۲۰۰۹) "تاریخچه جامعه بهائی در روستای ماهنروزک مازندران"، ترجمه کیومرث مظلوم، مجله پیام بهائی، شماره ۳۵۲، مارس ۲۰۰۹، فرانسه.
- مؤید، حبیب (۱۹۹۸) خاطرات حبیب، ج ۱. مؤسسه مطبوعات بهائی، آلمان
- مهاجر، ناصر (۲۰۰۸) "کاردآجین کردن دکتر برجیس"، مجله باران، شماره ۱۹ و ۲۰، سوئد.
- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۷۱) (ویراستار) گفتگوهای من با شاه، خاطرات محرمانه اسلام الله علم، طرح نو، چاپ سوم، تهران.

- مهرابخانی، روح‌الله (۱۳۲۸) "شهادت دکتر برجیس" مجله آهنگ بدیع، سال چهارم، شماره هفدهم، چاپ تهران.
- ____ (۱۹۹۰) "چهل سال بعد از شهادت دکتر برجیس"، مجله پیام بهائی، شماره ۱۳۰، چاپ فرانسه.
- مهریور، حسین (۱۳۸۴) وظیفه دشوار نظارت بر اجرای قانون اساسی، نشر ثالث، تهران.
- مهمین گستر، ایرج (۱۳۸۸) خون و گل سرخ، بلایای وارده بر بهائیان ایران ۱۳۲۰ تا ۱۳۶۸، شرکت کتاب، کالیفرنیا.
- میلانی، عباس (۱۳۷۸) تجدد و تجدد ستیزی در ایران، نشر آتیه، تهران.
- ____ (۱۳۸۰) معمای هویدا، نشر آتیه، تهران.
- ناطق، هما - آدمیت، فریدون (۱۹۸۹) افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر شده دوران قاجار، انتشارات نوید، آلمان.
- ناطق، هما (۱۹۸۸) ایران در راهیابی فرهنگی، انتشارات پیام، لندن.
- ____ (۲۰۰۴) در بزم حافظ خوشخوان، انتشارات خاوران، پاریس.
- ____ (۲۰۰۸) روحانیت از پراکنندگی تا قدرت: ۱۸۲۸-۱۹۰۹، پایگاه الکترونیکی: <http://www.iran-resist.org/article4482#nb15#nb15>
- نامدار، حبیب‌الله (۱۹۹۳) وقایع شاهرود، خاطرات نشر نشده مؤلف.
- نجفی، سید محمد باقر (۱۳۵۷) بهائیان، کتابخانه طهوری، تهران.
- نیک‌اندیش، بهمن (۲۰۰۸) کسروی و کتاب بهائیکری او، چاپ پیام، آلمان، و نیز قابل دسترسی در: <http://www.kasravi-va-bahaigari.com>
- نیکو صفت، سهراب (۱۳۸۵) کنکاشی در بهائی ستیزی، انتشارات پیام، آلمان.
- وهمن، فریدون (۱۹۹۴)، "شرق شناسان و دیانت بهائی"، خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۵)، آلمان
- همایون، داریوش (۲۰۰۰): "باده ناخورده در رگ تاک" روزنامه نیمروز، شماره ۵۷۹، جمعه ۲۷ اسفند ماه ۱۳۷۸ چاپ لندن.
- یادداشت‌های کینیا ز دالگوروکی یا اسرار پیدایش مذهب باب و بها در ایران (بدون نام نویسنده و تاریخ چاپ) کتابفروشی حافظ تهران.

یاران پارسی (۱۹۹۵) مجموعه الواح مبارکه جمال اقدس ابھی و حضرت عبدالجہاء بہ افتخار
بہائیان پارسی، موسسه انتشارات بہائی آلمان.
یزدانی، مینا (۱۳۸۷) "اعترافات دالگورکی: قصہ پردازی و هویت سازی"، مجلہ ایران نامہ،
سال ۲۴، شماره ۴.

ب - کتابها و مراجع بہ زبانهای دیگر

- Abrahamian, E. (1989) *The Iranian Mojahedin*, New Haven: Yale University Press.
- ____ 1999, *Tortured Confessions: Prison and public Recantation in Modern Iran*,
Los Angeles: University of California Press.
- Affolter, F. W (2005) 'The Spectre of Ideological Genocide: The Baha'is of Iran'
War Crime, Genocide, and Crimes against Humanity, 1.1: 75-111.
- Afshari, R. (2001) *Human Rights in Iran. The Abuse of Cultural Relativism*,
University of Pennsylvania Press.
- ____(2008) 'The Discourse and Practice of Human Rights Violation of the Iranian
Baha'is in the Islamic Republic of Iran', *The Bahá'is of Iran, Socio-Historical
studies*, edited by Dominic Parviz Brookshaw and Seená B. Fazel, Routledge,
London and New York.
- Akhavi, S. (1980) *Contemporary Iran: Clergy-State Relation in the Pahlavi Period*,
State University of New York Press, Albany.
- Amanat, A. (1985) 'Amín-al-Dawla' *Encyclopaedia Iranica*, vol. I, Routledge &
Kegan Paul. London, Boston.
- ____(1987) 'Áqásí', *Encyclopaedia Iranica*, vol. II, Routledge & Kegan Paul.
London, Boston.
- ____(1989) *Resurrection and Renewal, the Making of the Babi Movement in Iran*,
1844-1850, Cornell University Press.
- ____(1993) (ed.) *Taj al-Saltana, Growing Anguish*, Mage publication, Washington.
- Araklian, H, (1901), 'Bab et les Babis', *Revue de l'Histoire des Religion* 43, (pp.
333-44).
- Arbuthnot, R. K, (1869), 'The Bab and the Babeism', in: *The Contemporary
Review* 11, pp. 581-601; 12, (pp. 246-66).
- Ashraf, A. (1993) 'Conspiracy Theories', *Encyclopaedia Iranica* vol. VI, Mazda
Publishers, Costa Mesa, California.
- ____(1997 winter) 'The Appeal of Conspiracy Theories to Persians', *Princeton
Papers*, interdisciplinary journal of Middle Eastern studies, Markus Wiener
Publishers.

- ____ (2006) 'Iranian Identity IV', *Encyclopaedia Iranica*, vol. XIII, Mazda Publishers, Costa Mesa, California.
- Azad, S. (1987) (with Angela Ferrante), *Out of Iran: One Woman's Escape from the Ayatollas*, London: MacDonald.
- Baha'i Question, The: Cultural Cleansing In Iran*, Baha'i International Community, Geneva. Accessible at: <http://question.bahai.org/001.php>
- Baha'i World*, (1926-1928), vol. II, Baha'i Publishing Committee, New York City, USA.
- ____, (1936-1938) vol. VI, National Baha'i Spiritual Assembly of United States and Canada.
- ____, (1944-1946) vol. X, National Baha'i Spiritual Assembly of United States and Canada.
- ____, (1946-1950) vol. XI, National Baha'i Spiritual Assembly of United States and Canada.
- ____, (1970-1983) vol. XVIII, Baha'i World Centre, Haifa.
- ____, (1983-1986) vol. XIX, Baha'i World Centre, Haifa.
- Baradaran, M (1998) *Erwachen aus dem Alptraum*, Herausgegeben und aus dem Persischen von Bahram Choubine und Judith West Unionsverlag, Zürich.
- Browne, E.G. (1891) (ed.), *A Traveller's Narrative written to illustrate the episode of the Báb*. Vol. II, English translation and Notes, Cambridge University Press.
- ____, (1893, reprinted 1926) *A Year amongst the Persians*, London.
- ____, (1910) *Persian Revolution of 1905-1909*, Cambridge University Press.
- ____, (1924), *A Literary History of Persia*, vol. IV, Cambridge.
- ____, (1893a), *A Year amongst the Persians*, London. (rep. 1926).
- ____, (1893b) *The Táríkh-i-Jadíd or New History of Mírza 'Alí Muhammed the Báb*, Cambridge.
- ____, (1918), *Materials for the Study of the Bábí Religion*, Cambridge.
- Chehabi H. E. (2008) 'Anatomy of Prejudice, Reflections on secular anti-Bahá'ism in Iran' *The Bahá'is of Iran, Socio-Historical studies*, edited by Dominic Parviz Brookshaw and Seena B. Fazel, Routledge, London and New York.
- Cole, J. (1998) *Modernity & Millennium, the Genesis of the Baha'i Faith in the Nineteenth-Century Middle East*, Columbia University Press, New York.
- Conolly, A. (1834) *Journey to the North of India through Russia, Persia and Afghanistan*, (2 Vols.). London, Richard Bentley.
- Cooper R. (1982) *The Baha'is of Iran*, Minority Right Group, London.
- Djazayeri, E. (1987) *Strangers in their native land*, Bahá'í Publishing Trust of Sweden, Uppsala Sweden.
- Gaiduk, I. (2003) *The Great Confrontation: Europe and Islam Through the Centuries*, New York.
- Ghanea, N. (2002) *Human Rights, the UN and the Baha'is of Iran*, George Ronald, Oxford.

- Gobineau, J. A. (1865), *Religion et Philosophies dans l'Asie centrale*. Paris.
- _____, (1983) *Mémoires sur l'état actuel de la Perse*, Ouvres, II Bibliothèque de la pleiade, Gallimard,
- Ivanov, M. (1939) *Babidskie vosstaniya v Irane (1848-1952)*, Mowcow.
- Kazem-Bek (1865), *Bab I Babidi. Religiozno-politicheskiya smuti v persyi v 1844-1852*, St. Petersburg.
- _____, (1866), 'Bab et les Babis' *Journal Asiatique*, 6^e série vol. 7, 1866, (pp. 329-84, 457-522), vol. 8, 1866, (pp. 196-252, 352-400, 473-507).
- Kazemi, F. (1984) 'The Fada'iyan-e Islam: Fanaticisms, Politics and Terror', *From Nationalism to Revolutionary Islam*, (ed. Amir Arjomand, S.) State University of New York Press Albany.
- Kazemzadeh, F. (1968) *Russia and Britain in Persia 1864-1914: A Study of Imperialism*, New Haven, Yale University Press.
- Keddie N. R., Richard, J. (1981) *Roots of Revolution, An Interpretative History of Modern Iran*, New Haven, Yale University Press.
- Khalaji, M. (2008) *Apocalyptic Politics, On the Rationality of Iranian Policy*, The Washington Institute for Near East Policy.
- Kravetz, M. (1982) *Irano Nox*, Edition Grasset et Fasquelle, Paris.
- Labib, M. (1981) *The Seven Martyrs of Hurmuzak*, translated by Momen, M. George Ronald, Oxford.
- Malcolm, N. (1908) *Five Years in a Persian Town*, London.
- Martin, D. (1984) 'The Persecution of the Baha'is of Iran 1844-1984', *Baha'i Studies*, 12/13, Association for Baha'i Studies, Ottawa, Canada.
- Milani, A. (2008). *Eminent Persians. The Men & Women Who Made Modern Iran 1941-1947*, vol. Syracuse University Press.
- Mitroff, I & Bennis, W. (1993) *The Unreality Industry*, Oxford University Press.
- Momen, M. (1981) *The Babi and Baha'i Religions 1855-1944: Some Contemporary Western Accounts*, George Ronald, Oxford.
- _____, (2005a) 'The Babi and Baha'i Community of Iran: A Case of Suspended Genocide?' *Journal of Genocide Research*, vol. 7. Routledge, London New York.
- _____, (2005b) Economic Strangulation of the Baha'i Community, in: <http://www.iranpresswatch.org/post/1578>, 2nd March 2009
- Mottahedeh, N. (1998) 'Mutilated Body of the Modern Nation: Qurrat al-'ayn Tahirih's Unveiling and the Iranian Massacre of the Babis', *Comparative Studies in South Asia, Africa and Middle East*, The Emergence of Modernity and Nationalism in Iran, Vol. XVIII, No.2. Duke University Press.
- Nicolas, A.L., (1902), *Le livre des Sept Preuves*, Paris.
- _____, (1905a), *Seyyèd Ali mohammed dit le Báb*, Paris.
- _____, (1905b), *Le Béyan Arabe*, Paris._____(1911-14), *Le Béyan Persan*, Paris.
- Piper, D. (1996) *Hidden hand: Middle East Fear of Conspiracy*, New York.

- Sadri, A. (2004) 'Hojjatiya', *Encyclopaedia Iranica*, vol. XII., Mazda Publishers, Costa Mesa, California.
- Sanasarian, E. (2000) *Religious Minorities in Iran*, Cambridge University Press.
- Shoghi Effendi (1965) *God Passes By*, Bahá'í Publishing Trust, USA.
- _____(1991) *The World Order of Baha'u'llah*, Bahá'í Publishing Trust, USA.
- Simpson, J. (1988) *Inside Iran: Life under Khomeini's Regime*, St. Martin's Press New York.
- Tavakoli-Targhi, M. (1990) 'Refashioning Iran: Language and Culture during the Constitutional Revolution', *Iranian Studies*, vol. 23, nr. 1-4. Taylor & Francis, USA.
- Tritton, A. S. (1970) *The Caliphs and their Non-Muslim Subjects*, Frank Cass and Co. Reprinted London.
- Zacharius of Mytilene, *The Syriac Chronicle known as That of Zachariah of Mitylene 1899*, Translated from Syriac by F. J. Hamilton, Kessinger Publishing Company, Montana 2008.

فهرست اسامی و اعلام (نماینه)

آگاهی، دکترهما ۵۳۶، ۵۴۰	آ
آل احمد، جلال ۲۹۴	
آلمان ۴۴، ۵۱، ۸۲، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۴۸، ۳۵۹، ۵۲۸، ۵۴۵، ۵۶۴	آباده ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۴۰، ۳۸۹، ۴۸۰
۶۰۱ تا ۶۰۵	۵۳۳، ۵۱۴
آنوسی ۵۶۶، ۵۶۷	آتاتورک ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸
آهنگ بدیع (مجله) ۳۲۹، ۳۳۰	آتش (روزنامه) ۲۲۵
آهی، مجید ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴	آجودانی، ماشاءالله ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۳۲۲
آئین اسلام (روزنامه) ۱۲۴، ۱۲۸	آدمیت، دکتر فریدون ۸، ۵۴، ۱۵۱، ۲۶۲
اجوبه الاستفتائات (کتاب) ۳۶۸	تا ۲۸۱، ۳۰۳
ابرقو ۸، ۱۳۳، ۱۷۸، ۲۰۲-۱۸، ۴۲۸، ۵۴۳	آراکلیان ۳۶
ابطحی، سید محمد علی ۵۲۰	آران ۱۲۰، ۱۷۴
ابوسنان (قریه) ۳۱۰	آریائی ۳۶، ۳۸، ۵۱، ۶۰۳
اتحادی علی آبادی، شهره ۵۱۷	آرین پور، یحیی ۳۳۹
اتحادیه اروپا ۳۲۵، ۵۸۴، ۵۸۶	آزاد، ابوالقاسم ۱۱۸
اتحادیه باطری سازان ۵۳۲	آزادی، عبدالحسین ۴۷۴
اتحادیه مسلمین ۱۲۳	آستانی، یدالله ۴۲۳، ۴۶۹
احراری ۴۷۳	آسوری ۴۱۳، ۴۱۴
احمد شاه ۱۰۴، ۲۰۴	آسیای مرکزی ۲۶۷، ۳۰۵، ۳۳۹
احمدزاده، طاهر ۲۴۹	آغاجری، هاشم ۲۵۳
احمدی شاهرودی آیت الله احمد علی ۱۲۶	آقا رضا قنّاد ۳۴۷
احمدی نژاد، محمود ۱۱، ۴۱۴، ۴۷۸، ۴۹۹، ۵۰۵-۱۰، ۵۳۰	آقا سلطان، ندا ۳۴۱
	آقا نجفی ۸۹، ۴۸۰
	آقازاده ۱۶۳، ۱۶۵
	آقاسی، حاج میرزا ۳۰۵

- استانبول ۸۱، ۱۴۹، ۳۱۶
استرالیا ۳۲۹، ۵۲۸، ۵۹۴
استروبرگ ۲۷۷
اسدالله زاده، حسین ۴۳۸، ۴۷۱،
اسدالله زاده (محمودی)، شیوا ۴۴۷، ۴۷۳
اسدپور (منشی آیت الله محلاتی) ۴۸۳،
۴۸۵
اسدیاری، عبدالعلی ۴۳۸، ۴۷۱
اسرائیل، بیشتر صفحات
اسفند آباد ۲۰۷، ۲۰۸
اسکندری، زهرا ۱۱۹
اسلامی، عباسعلی ۱۲۷
اسما، جهانگیر ۵۳۰
اسماعیلیه ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۴، ۳۱۵
اسمعیل زاده، حسن ۴۶۹
اسمعیلی، احمد ۴۶۸
اشجاری، عزیزالله ۴۷۶
اشراقی، قاسم ۳۵۱
اشراق، عبدالحمید ۳۳۸
اشراق خاوری، عبدالحمید ۴۸۰
اشراقی، رؤیا ۴۵۵-۶، ۴۷۴
اشراقی، عزت ۴۵۶، ۴۷۴
اشراقی، عنایت الله ۴۵۵، ۴۷۴
اشراقی، محمد ۴۷۵
اشرف، دکتر احمد ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶،
۴۴۸، ۴۷۳
اشکوری، نک. یوسفی اشکوری
اصدقی، دکتر فرهاد ۴۷۶
اصفهان، بیشتر صفحات
اصفهان، میرزا مهدی ۲۴۸
اطهری، فیروز ۱۶۳، ۴۷۶
اظهاری، تیمسار ۳۹۳
اظهری ۱۶۳
- ۵۳۵-۶، ۵۴۲-۳، ۵۶۷
اخبار امری (مجله) ۱۷۴، ۱۸۸، ۲۱۸
اخترخاوری، نورالله ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۷۰
اختری، اردشیر ۴۷۷
اخوان الصفا، محمد حسن ۳۷۱
ادرنه ۸۱، ۱۴۶، ۱۵۰، ۳۰۴، ۳۰۵،
۳۱۶، ۳۴۷
ادوارد سوم ۳۰۸
ادیان و آراء فلسفی در آسیای مرکزی ۳۱
ادیب رضوی ۲۱۴
اراک ۴۸
ارامنه، ارمنی ۹۶، ۱۰۰، ۳۸۵، ۳۹۴
۱۴-۴۱۳، ۶۰۱، ۶۰۴
ارباب فضل الله ۴۴۵
اربتنا ۳۷
ارجمندی، فرشید ۴۴۹
اردبیل ۵۳۳
اردستان ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۷۰
اردکان ۲۰۹، ۴۷۹
اروپا ۲۱، ۲۸، ۳۰، ۳۶، ۶۲، ۸۱، ۸۴،
۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۷۰،
۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۷، ۲۹۹،
۳۰۱، ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۷،
۳۴۸، ۴۶۳، ۴۸۶، ۵۰۷، ۵۰۸،
۵۲۴، ۵۵۵، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۹۴،
۶۰۰، ۶۰۲
ارومیه ۹۹، ۱۰۲، ۲۲۵، ۴۴۸، ۴۶۹،
۴۷۳، ۴۷۷، ۴۸۰
از صبا تا نیما، ۳۳۱
اسپانیولی ۹۰
استاد سپس ۶۹
استادکار ۴۷۶
استالین ۲۹، ۱۱۱

- اعتمادالدوله، محمد حسن ۳۰۶
اعتماد ملی (روزنامه) ۲۶۱
اعراب ۳۶، ۶۱، ۶۸، ۶۹، ۱۳۷
اعظام قدسی ۱۴۳
اعظمی ۴۶۹
اعظمیان، هدایت الله ۱۶۵
اعمال شهیدان ایران (کتاب) ۲۰، ۲۱
افخمی مهناز ۳۵۴، ۳۵۵
افسر الملک ۳۴۷
افشاری، دکتر رضا ۶۶-۶۴ تا ۵۷۳
۵۷۶
افشین، ایرج ۴۷۷
افغانستان ۱۱۷، ۱۱۸، ۵۲۸
افغان، دکتر بهرام ۵-۴۵۳، ۴۷۴
افغان، محمد تقی ۲۱۷، ۳۵۵
افغانی، پرویز ۴۶۸
افغانی، خسرو ۴۶۸
اقبال آشتیانی، عباس ۴۱، ۱۵۰، ۲۹۶
اقبال، علامه محمد ۳۰۹
اقدس (کتاب) ۱۰۵، ۳۸۹
اقلید ۲۰۴
اکبری، علی داداش ۴۶۹
الکساندر دوم ۳۰۴
امامی، احمد ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۹، ۱۹۳
امامی، حسن ۱۳۱
امامی، سعید ۵۶۷
امان الله خان (پادشاه افغانستان) ۱۱۷
امانت، عباس ۳۱، ۳۹، ۲۲۶، ۲۶۸، ۲۷۸
امانت، موسی ۴-۱۷۳، ۱۷۶، ۱۹۳ تا ۱۹۵
امانت، نورا (صمیمی) ۱۷۳
امجد، محمد ۵۸۸
- امناء (شرکت) ۴۸۰
امید سالار، محمد رضا خان ۲۰۴
امیرکبیر ۲۹، ۳۲، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۰۰، ۳۰۴
امیرکبیر و ایران (کتاب) ۲۶۵
امیرکیا (بقا)، شیدرخ ۴۴۷، ۴۷۳
امیری، هدایت الله ۲۴۴
امین امین، مهدی ۴۴۲، ۴۷۲
امین الدوله ۳۰۵
امین السلطان ۳۸۷
امینی، تورج ۱۶۳، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۷-۸
امینی، د. ۱۷۰
امینی، نصرالله ۴۷۳
انارک، ۱۵۴
انجمن اسلامی دانشجویان ۱۲۳
انجمن تبلیغات اسلامی ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۷، ۲۵۴
انجمن مبارزه با خرافات ۱۲۴
انجمن میسیونری کلیسا ۹۲
انجوی نژاد ۶۰-۵۵۸
انجیل ۶۱، ۱۷۷، ۳۱۶
اندلس ۳۱۹، ۳۷۵
اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار (کتاب) ۲۶۶، ۲۷۳
انقلاب ترکان جوان ۶۰۲
انقلاب ایران (کتاب) ۳۲۷
انقلاب مشروطیت ۳-۳۲، ۱۷۱، ۳۲۳، ۳۳۸، ۳۸۷
انگزیسیون ۹۰
انگلیس، انگلیس ها، بیشتر صفحات
انوری ۴۷۰
انوشیروان ۳۲۲

بخت‌آور، کمال‌الدین ۴۷۱
 بختیار، تیمور ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۳۷
 بدشت ۵۲، ۹۸، ۴۸۱، ۵۲۷
 براون، ادوارد ۳۳، ۳۷-۹، ۲۱۴، ۲۷۱،
 ۳۱۳-۱۴، ۳۲۷-۹، ۳۳۶
 برآفتاب ۳۹۵
 برجیس، دکتر سلیمان، ۸، ۱۵۳، ۱۷۳ تا
 ۲۲۰، ۵۸۶
 برجیس، ناصر ۱۷۳، ۱۷۵
 برزیل ۷۴
 برفی، حسین ۴۹۹
 برنارد شاو ۲۱۴
 بروجرد ۸۹، ۵۳۳
 بروجردی، آیت‌الله ۸، ۵۰-۴۹، ۱۲۵،
 ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۸۴، ۱۹۳، ۲۳-۲۱۹،
 ۲۳۰-۱، ۲۳۹، ۲۵۴، ۵۸۳
 برهمنائی ۶۱
 بستان آباد ۵۰۰
 بسطام ۵۲، ۱۵۳
 بشرویه ۱۱۳
 بشرویه‌ای، ملا حسین ۲۶۷، ۲۶۸، ۴۸۱
 بشروئی، نک. بشرویه‌ای
 بشیری، احمد ۴۷۵
 بغداد، ۱۴۶، ۱۵۰، ۳۰۵، ۳۱۶، ۳۴۷
 بلوچ ۲۱، ۴۱۴
 بلوچی ۶۹
 بنانی، امین ۳۴، ۳۴۱
 بنیاد مستضعفان ۴۸۸، ۴۹۳، ۵۱۷
 بنیادی مازگانی، عنایت ۱۸۱
 بنی دوگال ۵۴۹
 بنی صدر، ابوالحسن ۲۵۱، ۴۰۳،
 ۴۰۶-۸، ۴۲۴، ۴۶۵، ۴۶۹، ۵۰۲،
 ۵۷۵-۶

انیچکوف ۳۵
 انیس الدوله ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱
 اوجی، حبیب‌الله ۴۷۳
 اوین (زنداد) ۳۶۷، ۳-۴۲۲، ۶-۴۴۴، ۳-
 ۴۶۲
 اهواز ۲۲۳، ۲۲۵
 اهورایی، مهران ۴۹۸
 ایادی، عبدالکریم ۲۲۳، ۳۴۸، ۳۵۷،
 ۳۶۳
 ایادی، منیره ۱۱۳
 ایدلخانی، عباس ۴۷۶
 ایمبری ۷، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۷۸،
 ۳۸۷
 ایوان مدائن ۶۸
 ایوانف ۲۹، ۳۶، ۱۴۹
 ایول ۵۵۳، ۵۵۴
 آب گرمک ۳۹۵

ب

باب، بابی، بابیان، بیشتر صفحات
 بابازاده، سعدالله ۴۷۳
 بابایی، احمدعلی ۳۴۳
 باتمانقلیچ (سرلشکر) ۲۳۶، ۲۳۹
 باخترا امروز (روزنامه) ۲۰۵
 بارفروش ۱۱۳
 بازرگان، مهدی ۴۰۴-۶، ۴۹۴، ۵۷۶، ۵۹۷
 باقی عمادالدین ۲۴۹
 بالیوزی، حسن ۲۶۸
 بامیان ۵۲۸
 باهری، مهدی ۴۳۸، ۴۷۱
 باهنر، آیت‌الله محمد ۴۰۹، ۴۳۷، ۴۷۱
 بخارا ۶۹، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۲۸

پاسداران (سپاه) ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۶۳،
 ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۰۷، ۵۳۱، ۵۷۴
 پاشائی، بهنام ۴۷۷
 پاکروان، امینه ۱۱۹
 پاکسازی فرهنگی ۵۲۸
 پایپر ۱۳۴
 پرچم اسلام ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۵۲
 پردل، فیروز ۴۷۵
 پروتکل های بزرگان یهود، (کتاب) ۵۶۵
 پروس ۲۷۷
 پزشک‌زاد، ایرج ۱۳۶
 پناهی، حبیب‌الله ۴۶۹
 پنج سال در یک شهر ایرانی (کتاب) ۹۲
 پور استادکار، جمشید ۴۷۶
 پوستچی، یدالله ۴۳۶، ۴۷۱
 پولاک ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۵۷
 پهلوی (سلسله) ۷، ۸، ۱۹، ۲۱، ۲۶،
 ۲۷، ۴۹، ۵۶، ۸۷، ۱۰۳-۴، ۱۰۸،
 ۱۱۰، ۱۲۱-۲۳، ۱۳۲-۳، ۱۹۷-۸،
 ۲۱۸، ۲۳۳، ۳۲۲، ۳۴۰، ۳۴۶،
 ۳۴۸، ۳۵۲-۵۴، ۳۵۷، ۳۶۲،
 ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۳۴، ۴۶۷،
 ۴۷۶
 پیام بهائی (مجله) ۶۰، ۳۴۲، ۴۶۰،
 ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۵۴۰، ۵۴۷،
 ۵۵۳، ۵۴۸
 پیروی، جلال ۴۷۵

ت

تاج السلطنه ۳۳۷
 تاریخ انحطاط مجلس (کتاب) ۸۱
 تاریخ در ترازو (کتاب) ۲۰

بودایی ۶۱، ۶۸، ۲۶۱، ۵۵۷
 بورخیل آرته ۴۸
 بوسه، هیربرت ۳۶-۹
 بوشهر ۵۱۷
 بویر احمدی ۹، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۹،
 ۴۰۳، ۴۹۲
 بهاء‌الله، بیشتر صفحات
 بهادر، حبیب ۳۹۶، ۳۹۷
 بهائیت در ایران (کتاب) ۱۳۹، ۲۵۱،
 ۳۵۱، ۳۵۲، ۴۶۰، ۵۴۴، ۵۹۰
 بهبهانی، میرزا سید عبدالله ۵۹
 بهبهانی، آیت‌الله میرزا سید محمد
 ۲۱۴، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۳۱
 بهرامشاهی، روح‌الله ۴۷۶
 بهشتی، آیت‌الله محمد ۱۲۷، ۴۰۹،
 ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۳۷
 بهلول، شیخ ۱۱۸
 بهمردی، فرید ۴۷۶
 بهنمیر ۳۸۹
 بی بی سی ۲۶۸، ۴۰۸، ۵۶۷، ۵۸۷
 بیانی، پرویز ۳۱۴، ۴۶۹
 بیرجند ۳۰، ۲۳۳، ۲۴۱، ۳۸۵، ۴۱۰
 بیگدلی، لطفعلی ۱۹۵
 بیگناهان (کتاب) ۲۰۳، ۲۱۷
 بینش، جلال ۲۰۹، ۲۱۶

پ

پارسا، فرخ‌رو ۳۵۴، ۳۵۵
 پارسیان هند ۲۸
 پاریس ۳۵، ۸۳، ۱۱۷، ۱۳۶، ۲۸۵،
 ۳۱۵، ۳۴۷، ۴۰۲، ۴۳۴، ۴۴۵،
 ۴۴۶، ۶۰۳

تقی زاده، سید حسن ۷۴
 تنگریز ۵۵۲
 توسلی، عباس ۱۸۰
 توکلی طرقي، دکتر محمد ۲۷، ۱۲۳،
 ۱۲۴، ۱۲۷-۳۱، ۱۹۷، ۲۲۰،
 ۲۲۳، ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۸۵، ۵۶۲
 توکلی، بهروز، ۵۵۷، ۵۵۹
 تولایی ذاکرزاده ۲۴۸
 تومانسکی ۳۹
 تیرانداز، فیروز ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۴
 تیرفهم، آگاه ۴۷۳
 تیرفهم، وحید ۵۵۷، ۵۵۹
 تیموری، ابراهیم ۲۷۴

ث

ثابت، اختر ۴۵۶، ۴۷۲
 ثابت پاسال ۳۵۱، ۳۵۲
 ثابت، حبیب ۲۱۹، ۳۴۱، ۳۵۲، ۳۶۰
 ثابت، روحا ۵۴۷
 ثابت راسخ، گشتاسب ۴۳۹، ۴۷۲
 ثابت سروستانی، احمدعلی ۴۷۴
 ثابت، مهوش ۵۵۷، ۵۵۹
 ثابتی، پرویز ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۴۹۳
 ثریا (ملکه افغانستان) ۱۱۷
 ثریا، اسفندیاری (ملکه ایران) ۲۲۴

ج

جامعه تبلیغات اسلامی ۱۲۳
 جامعه مروجین مذهب جعفری ۱۲۳
 جامعه مسلمین ۱۲۳

تاریخ شهدای یزد (کتاب) ۲۰، ۹۰، ۹۱،
 ۹۳
 تاکر ۱۱۳، ۴۱۱، ۴۸۱، ۴۹۲
 تایمز (روزنامه) ۵۲۹
 تأیید (دستان) ۱۲۰
 تأییدیه دوشیزگان وطن (مدرسه) ۱۱۳
 تبریز ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۴۵، ۱۰۰،
 ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۴۸، ۲۸۴، ۲۹۶،
 ۳۰۳، ۳۳۹، ۳۸۹، ۴۲۳، ۴۳۸،
 ۴۶۹، ۴۷۰-۱، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹
 تبریزی، آسید جواد ۱۹۹
 تیبانیان، ورقا ۴۳۷، ۴۷۱
 تحقیقی، حبیب الله ۴۷۱
 تخت جمشید ۶۸، ۷۰، ۲۵۸، ۴۳۳،
 ۴۹۴

تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی ۲۸۵

ترابی، شیخ جعفر ۴۸
 تربت حیدریه ۹۴، ۲۴۵
 تربتی، شیخ علی اکبر ۹۵، ۹۶
 تربتی (واعظ) ۵-۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۸
 تربیت (مدرسه) ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۵ تا ۱۱۷
 ترشیزی، شیخ علی ۳۰۰، ۳۰۴
 ترکان جوان ۳۱۰، ۳۱۶، ۶۰۲
 ترکمن ۲۱، ۴۱۴
 ترکیه ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۲۲۴، ۳۱۱،
 ۳۱۶، ۶۰۲
 تزه (باغ) ۴۷۹
 تسلیمی، عبدالحسین ۳۵۶، ۴۲۵، ۴۶۹،
 ۴۸۶

تسلیمی، منوچهر ۳۵۴، ۳۵۶
 تعلیم، روح الله ۴۷۶
 تعلیمات اسلامی ۱۲۴، ۱۲۷، ۵۴۶
 تقوی، ساسان ۵۴۷

جامه آلوده در آفتاب (کتاب) ۱۷۴
 جباری، سیروس ۴۷۷
 جدی، سرهنگ ۵۴۸
 جذبانی، محمد ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵
 جزایری، شمس‌الدین ۲۲۰
 جعفر قلی خان ۳۰۰
 جعفریان، رسول ۱۷۸
 جلفا ۵۳۳
 جمال زاده، محمدعلی ۲۰، ۳۳، ۸۶، ۹۱، ۹۳، ۸۹
 جمال‌الدین اصفهانی ۸۹
 جمعیت اتحاد و ترقی ۶۰۲
 جمعیت برادران اسلامی کرمانشاهان ۱۲۴
 جمعیت فدائیان اسلام ۱۲۳
 جمعیت مبارزه با بی‌دینی ۱۲۳
 جناتی، آیت‌الله ۳۷۲
 جنتی، آیت‌الله ۱۷۰، ۴۱۰، ۵۹۸
 جواهر کلام، علی ۱۴۴
 جوشقان ۴۵۵
 جهان ما (مجله) ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱
 جهرم ۱۰۸، ۱۰۹، ۴۶۸
 چالوس ۴۷۹
 چاله‌زمین ۴۸
 چاوش‌ها، علی اکبر ۹۳
 چوبک، صادق ۳۴۸
 چوبینه، بهرام ۱۵-۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۳۶۷
 چهارشنبه سوری ۶۹، ۷۰
 چهریق ۳۰۳
 چین ۳۷۵، ۵۶۴، ۵۹۶

ح

حاجی شریف ۴۸۴
 حاجی صادق ۹۵
 حاجی علی‌خان ۱۱۴
 حاجی محمد رضا ۳۰۶
 حافظ ابرو ۲۸۵
 حبیبی، حسن ۴۰۷، ۵۱۷
 حبیبی، سهراب ۴۳۵، ۴۷۰
 حبیبی، سهیل ۴۳۶، ۴۷۱
 حجازی، محمد باقر ۱۴۴
 حجتیه ۸، ۱۸، ۵۳، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۴۳، ۲۴۸ تا ۲۶۱، ۳۵۹، ۳۶۲، ۴۰۳ تا ۴۰۶، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۷، ۵۸۳، ۶۰۰
 حدّاد، عادل ۵۶۷
 حدیقه (باغ) ۴۸۸
 حریر فروش، جواد ۱۹۵
 حزب کمونیست کارگری ایران ۵۹۴
 حسن زاده، محمود ۴۷۰، ۴۷۵
 حسنعلی زاده، عباسعلی ۲۴۶
 حسینیان، روح‌الله ۵۶۷
 حصار ۹۷، ۱۳۳، ۲۲۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۷، ۳۹۵، ۴۶۸
 حصوری، روح‌الله ۴۷۶
 حضرت عبدالعظیم ۱۰۶، ۱۱۸، ۲۷۷، ۳۰۵
 حظیره‌القدس ۶، ۸، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۵۶، ۲۱۹ تا ۲۳۹، ۲۴۳، ۳۹۴، ۳۹۷-۸، ۴۷۹، ۴۸۴، ۴۸۸، ۴۹۰
 حقایق گفتنی (کتاب) ۱۵۳ تا ۱۶۸
 حق‌بین، کوروش ۴۷۴
 حق‌پیکر، بدیع‌الله ۴۷۳

خانجانی، جمال‌الدین ۵۵۷، ۵۵۹
 خاندل، حسین ۴۳۵، ۴۷۰
 خاوران (بنیاد فرهنگی) ۴۸۸
 خدائی ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۵
 خرازی، دکتر ۵۲۱
 خراسان ۷، ۵۲، ۸۶، ۹۴، ۱۰۳، ۱۱۳،
 ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۷-۸، ۱۵۳،
 ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۹۱،
 ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۴۹، ۴۳۸،
 ۴۳۹
 خرسندی، علی اکبر ۴۶۹
 خرم آباد ۴۷۹، ۵۳۳
 خرم دینان ۶۹
 خرمشهر ۵۳۳
 خزعلی، مهدی ۵۶۷
 خزین، طرازالله ۴۳۵، ۴۷۰
 خلیج آباد ۴۷۹
 خلخال، آیت‌الله صادق ۴۱۵، ۴۲۲،
 ۴۲۳
 خلعت‌بری، ارسلان ۱۹۴
 خمینی [امام] آیت‌الله روح‌الله ۱۰، ۱۲،
 ۴۹، ۵۰، ۷۰، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۹۹،
 ۲۶۱، ۳۱۷-۱۹، ۳۴۰، ۳۸۳، ۳۵۷،
 ۳۹۳، ۴۰۱-۲، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۲۴،
 ۴۳۲، ۴۵۵، ۴۶۷، ۴۷۹، ۴۹۴،
 ۴۸۲، ۴۹۷-۸، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۱۱،
 ۵۴۳، ۵۷۱-۷۶
 خمینی، شهید مصطفی ۴۹۴
 خواندنیها ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹
 خوانسار ۱۲۶
 خوانساری، شیخ مصطفی ۱۲۶
 خویروی پاک، منوچهر ۴۱۷، ۵۰۴
 خورموج ۵۱۷

حقیقی، اکبر ۴۷۵
 حقیقی، ذبیح‌الله ۴۶۸
 حقیقی، عنایت ۴۷۶
 حکمت سردار فاخر، ۲۳۳
 حکمت، علی اصغر ۱۱۵
 حکیم احمد گیلانی ۱۴۴، ۱۴۵
 حکیم، پرفسور منوچهر ۲۵۸، ۴۳۳، ۴۷۰
 حکیمان، جلال ۴۷۴
 حکیمان، رحمت‌الله ۴۷۵
 حکیمی، ابراهیم ۱۹۱
 حکیمی، حبیب‌الله ۴۵۳
 حلبی، شیخ محمود ۱۴۳، ۲۴۸، ۲۴۹،
 ۲۵۱، ۲۵۴ هم چنین نک: حجتیه.
 حیفنا ۸۲، ۱۳۸، ۲۸۴، ۳۰۹، ۳۱۲،
 ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷

خ

خاتمی، حجة الاسلام سید محمد ۵۰۸،
 ۵۰۹، ۵۲۹، ۶۰۱
 خادمی، تیمسار علی محمد ۳۵۸
 خاضعی، منوچهر ۴۳۸، ۴۷۱
 خاطرات فردوست (کتاب) ۳۵۱
 خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله
 (کتاب) ۱۴۳
 خاکپور فراغه ای ۸-۲۰۵
 خالصی زاده، شیخ محمد ۱۷۸، ۱۸۴
 خالقی مطلق، دکتر جلال ۶۷
 خالقی، روح‌الله ۳۳۸
 خامنه‌ای، آیت‌الله ۱۲، ۳۶۸ تا ۳۷۳،
 ۴۷۲ تا ۵۰۱، ۵۰۵-۱، ۵۳۰-۱، ۵۴۳،
 ۵۵۹، ۵۷۲، ۵۸۳
 خان ملک ساسانی ۲۹۴

دسائس و فتنه انگیزی های بهائی ها (کتاب)

۱۵۳

دست پنهان سیاست انگلیس در ایران

(کتاب) ۲۹۴

دست پیش، ۴۶۸

دستغیب، آیت الله آقا سید عبدالحسین

۱۲، ۳۸۸، ۳۹۲، ۵۸۳

دمشق ۱۱۸، ۲۸۹، ۳۴۷

دنای اسلام (روزنامه) ۱۲۴، ۱۲۸، ۲۸۹

دوسرسی ۴۳

دوانی، علی ۱۸۴، ۲۳۹

دوستدار، آرامش ۳۷۹

دولت آبادی، صدیقه ۱۱۷، ۱۱۸

دولت آبادی، یحیی ۳۴۰

ده بید ۲۰۷، ۲۳۳، ۲۴۱

دهقانی، بهمن ۴۷۵

دهقانی، دیانت ۵۱۴

دهقانی، ذبیح ۴۷۰

دهقانی تفتی یزدی (اسقف) ۲۵۹

دهقانی تفتی یزدی، بهرام ۲۵۹

دیانا (پرنسس) ۱۳۶

دیانتی ممنوع (کتاب) ۴۹۴

دین پاک ۱۲۹

ذبیحان ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۷۰

ر

رادیو زمانه ۵۵، ۵۸۰، ۵۸۷

رازقی، محمد ۴۹۳

رازی، عبدالله ۱۹۴، ۲۱۲، ۴۹۴

راسخ، دکتر شاپور ۳۴۱، ۳۵۸

راسخ، دکتر مهری ۳۴۱

راه توده (روزنامه)، ۲۴۹

خوسف ۳۰

خوشخو، ستار ۴۷۰

خوئی، آیت الله ۱۹۹

خیامی، احسان ۴۷۳

خیرخواه، ابراهیم ۴۷۳

ذ

دارالشهدا ۴۸۰

دارالعلوم دینی و عربی ۱۲۸

دالگورکی نک. دالگورکی

دالگورکف نک. دالگورکی

دالگورکی، دیمتری ۸، ۳۵، ۱۲۹

۱۳۳ تا ۱۴۲ تا ۱۵۰، ۲۱۳، ۲۶۴

۲۹۶ تا ۲۹۹، ۳۰۱ تا ۳۰۳، ۳۰۷

۵۶۵-۶

دالوند، شیرین ۴۵۵-۶، ۴۷۴

دامغان ۴۹، ۱۵۳

دامغانی، محمد تقی ۱۷۳ تا ۱۹۷

دانش راد ۴۱۵

دانشجویان بهائی ۱۱، ۴۱۹، ۴۶۵، ۵۰۴

تا ۵۰۸، ۵۱۷-۸، ۵۲۴، ۶۰۴

دانشگاه آزاد علمی بهائیان ۱۱، ۵۰۵

دانمارک ۳۹، ۵۸۱

داودی، دکتر علی مراد ۴۶۸

دائی جان ناپلئون ۱۳۶، ۲۸۸، ۳۰۸

دبیر سیاقی، دکتر محمد ۲۸۹

دخیلی، منصور ۴۳۸، ۴۷۱

دُرُن، آ. ۳۹

دره شور ۳۹۵

دره گزی ۳۹۵

دُرّی، دکتر جهانگیر ۳۶، ۳۹

دُرّی نجف آبادی، حجت الاسلام ۵۵۸

روحانی ، سید حسین ۱۰۹
 روحانی ، حشمت‌الله، ۴۶۹
 روحانی ، عبدالباقی ۵۵۳
 روحانی ، عطاء‌الله ۴۳۹، ۴۷۲
 روحانی ، فؤاد ۳۵۷، ۳۶۱
 روحانی ، دکتر قدرت‌الله ۴۴۵، ۴۴۷،
 ۴۷۲
 روحانی ، منصور ۳۵۴-۶
 روحی ، احمد ۳۴۰
 روحی ، منوچهر ۴۷۵
 روحی ، هاله ۵۳۶، ۵۴۷، ۵۴۹
 روحی زادگان ، علیا ۴۵۳
 روزبهی ، حاتم ۴۶۸
 روزبهی ، جان علی ۴۶۸
 روزن ، ویکتور ۳۹
 روس ، روسیه ، بیشتر صفحات
 روشنائی ، بیمارستان ۱۰۴
 روشنی روحی ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۶۸
 روشنی ، سیروس ۴۷۲
 روشنی ، عباس علی ۲۴۶
 رویتر (قرارداد) ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷ تا
 ۲۸۰
 ریگان ، رونالد ۴۵۵، ۵۷۳، ۵۷۴
 رئوفی ، مهناز ۵۴۴

ز ژ

زاهد زاهدانی ، سید سعید ۵۴۴
 زاهدی ، سرلشکر ۲۲۲
 زائرپور ، طویی ۴۷۴
 زیده‌التواریخ (کتاب) ۲۸۵
 زردشتی ، زردشتیان ۱۸، ۲۰، ۲۸، ۳۶،
 ۵۸، ۶۱، ۶۳ تا ۶۹، ۷۵، ۱۰۲،

راهنمای کتاب (مجله) ۱۵۱
 ربانی شیرازی ، آیت‌الله عبدالرحیم ۱۲۷،
 ۵۸۳
 رجائی ، محمد علی ۴۰۶، ۴۰۸-۹،
 ۴۳۸، ۴۷۱، ۴۹۵، ۵۰۱
 رحمانی ، ابراهیم ۴۶۹
 رحمانی ، ماشاء‌الله ۴۲۹
 رحیم‌پور ، ایران ۴۷۳
 رحیمیان ، رحیم ۴۷۵
 رزم‌آرا ، سرلشکر علی ۱۳۱، ۱۹۴-۵،
 ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۳۲
 رساله استفتانات ۳۷۲، ۵۷۸
 رساله مدنیّه ۸۰، ۲۷۳، ۳۳۵
 رستاخیز ملت ایران ، حزب ۴۶۷
 رستاخیز و تجدّد (کتاب) ۳۱، ۳۹
 رستگار نامدار ، حسین ۴۷۱
 رستمی ۵۴۸
 رسول زاده ، محمد ۱۷۹ تا ۱۸۱، ۱۸۴،
 ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۳ تا ۱۹۸
 رشت ۳۸، ۱۰۳، ۱۲۴، ۲۲۵، ۲۳۳،
 ۲۴۱، ۲۷۹، ۴۶۹، ۴۷۸
 رضاشاه ۴۹، ۴-۱۰۳، ۱۰۸ تا ۱۱۱،
 ۱۱۵ تا ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۷۴،
 ۳۲۲
 رضائی ، شهرام ۴۷۸
 رضائی ، سعید ۵۵۷، ۵۵۹
 رضوانی ، احمد ۱۱۳، ۴۳۹، ۴۷۲
 رضوی ، مهدی ۲۱۳
 رضوی ، محسن ۴۷۵
 رضوی یزدی ، ادیب ۲۱۴
 رفاهی ، محمد ۲۱۱، ۲۱۶
 رفسنجان ۳۷۰، ۴۸۰، ۵۵۲
 رگ تاک (کتاب) ۳۰، ۳۲، ۴۷

سالاری، اسفندیار خان ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۱
 سالاری، محمد حسن خان ۲۰۴
 سالنامه خراسان ۱۴۳
 ساناساریان، الیزا ۳۷۹، ۳۸۴، ۴۱۳،
 ۴۱۴، ۴۱۶
 ساواک، ساواکی ۵۶، ۱۲۳، ۱۳۸
 ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۱۸، ۳۴۹ تا
 ۳۵۵، ۳۵۸-۹، ۳۶۲، ۳۶۴-۵
 ۳۸۲، ۳۸۷-۹، ۳۹۱-۴، ۴۰۳،
 ۴۲۹، ۴۹۳، ۶۰۰
 سایه شوم (کتاب) ۵۴۳
 سبحانی، پیمان ۴۷۶
 سبحانی، نصرت الله ۴۷۶
 سبحانی، ولی الله ۱۶۰
 سبحانی، یوسف ۱۶۱، ۴۶۹
 سپر ۱۰۸
 سپهر ارفع، یدالله ۴۳، ۵۲، ۴۷۲
 سپهسالار، نک. مشیرالدوله
 ستاد کل نیروهای مسلح ۵۳۰، ۵۳۱
 ستارزاده، علی ۴۶۸
 سخوید ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵
 سرحدی زاده، ابوالقاسم ۴۹۳
 سرخس ۲۸۶
 سردار اسعد بختیاری ۳۴۷
 سردار سپه، رضا خان، نک. رضاشاه
 سرقبر آقا ۱۰۳
 سرمد، صادق ۱۹۴، ۱۹۵
 سروته یک کرباس (کتاب) ۵۷۹
 سروستان ۱۲۷، ۳۵۵، ۵۷۵
 سعادت‌مند، بدیع الله ۴۳۰
 سعادت‌تی، شیخ رضی الله ۴۳۹
 سعد ابن وقاص ۷۷
 سعید خان (وزیر امور خارجه) ۲۹۸

۱۱۲، ۱۳۵، ۱۴۱، ۲۵۷، ۲۶۱،
 ۲۹۵، ۳۲۳، ۳۴۴، ۳۶۰ تا ۳۷۱،
 ۳۷۴-۵، ۳۸۰، ۴۱۳-۱۸، ۴۶۲-۳،
 ۵۰۸، ۵۱۳، ۵۵۷، ۵۸۷
 زرقاوی ۵۶۸
 زرگنده ۳۰۱، ۳۰۴، ۴۷۹
 زرین کوب، عبدالحسین ۲۰، ۶۹، ۳۱۹
 زعیم الدوله ۲۹۳
 زمانی، علی محمد ۴۷۵
 زمانیان، اسدالله ۲۱۰
 زنجان ۳۵، ۱۷۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۴۷۹
 زنجانی، ابراهیم ۱۴۴
 زواره ۴۷۹
 زهتاب، دکتر اسمعیل ۴۳۸، ۴۷۱
 زیاد ابن عبید ۷۷
 ژنو ۹۰، ۴۸۶، ۵۲۶، ۵۲۷

س

سادات محمودی، (قبیله) ۳۹۴
 ساری ۴۸، ۴۴۸، ۵۷۴
 سازمان اوقاف شیراز ۴۸۴
 سازمان بین‌المللی مدافعان حقوق بشر در
 ایران ۵۹۴
 سازمان حقوق بشر کردستان ۵۹۴
 سازمان سوسیالیست‌های ایران ۵۹۴
 سازمان نظام پزشکی ۴۲۴، ۴۹۳
 سازمان همیاری ایرانیان ۵۹۴
 ساسانی، ساسانیان (سلسله) ۲۰، ۶۸،
 ۶۹، ۱۳۷، ۲۹۴، ۲۹۵، ۵۵۷،
 ۵۹۶
 ساعد مراغه‌ای، محمد ۱۸۸، ۱۸۹،
 ۱۹۰، ۱۹۱

- ش
- سعدیه (شیراز) ۳۸۹ تا ۳۹۴
- سفرنامه ناصر خسرو (کتاب) ۲۸۳ تا ۲۹۰
- سفینه البحار و مدینه الاحکام (کتاب) ۷۷
- سقّاخانه ۷-۱۰۶
- سلطان الشهدا ۴۸۰
- سمنان ۵۵۳
- سمندری، بهمن ۴۷۷
- سمندری، فرامرز ۴۲۳، ۴۶۹
- سمیعی، بتول ۱۱۹
- سمینو، ناصر ۱۷۲
- سنائی، بهروز ۴۷۰، ۵۶۳
- سنت پترزبورگ ۳۵
- ستتو ۲۲۴
- سنگسر ۱۱۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۳۶۰، ۴۵۹
- ۴۷۹، ۵۷۴
- سوئز، (کانال) ۱۴۰، ۲۹۴، ۳۱۱
- سهام الدوله ۴۸
- سهل آباد ۵۴۹
- سیا (سازمان) ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
- سیاح، فاطمه ۱۱۹
- سیاح محلاتی ۴۴، ۸-۸۶
- سیاوشی (ارجمندی)، طاهره ۱-۴۵۰، ۶-
- ۴۵۵
- سیاوشی، هدایت ۴۵۴، ۴۷۴
- سیاوشی، جمشید ۴۴۹ تا ۴۵۶، ۴۷۴
- سیاه جامگان ۶۹
- سیاه چال ۳۰۲، ۳۰۵، ۴۸۰
- سید جمال اصفهانی ۳۴۰
- سید کاظم رشتی ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۶۸
- سیسان ۱۱۴، ۴۵۹
- سیمپسون، جان ۴۶۴
- سیمور ۱۰۶
- سینکلر ۱۰۵، ۱۰۸
- شاپور علیرضا ۱۲۱
- شاه آباد غرب
- شاه عباس ۲۸۶
- شاهرود ۸، ۱۳۳، ۱۵۲ تا ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۱۳
- شاهرودی، آیت الله احمد علی احمدی ۵۱۹
- شاهرودی، شیخ عبدالله ۱۵۳، ۱۵۵
- شاهنامه ۶۸، ۷۱، ۷۲
- شایق، ابوالقاسم ۴۷۷
- شب کریستال kristallnacht ۶۰۴
- شیرخ، فردوس ۴۷۶
- شبستری، محمد مجتهد ۶۰۰
- شرلی، انتونی ۲۸۶
- شریعت سنگلجی ۱۲۱
- شریعتمداری، آیت الله ۱۲، ۵۷۶، ۵۷۷
- شریعتمداری، حسین ۵۴۳
- شعوبیه ۶۹
- شفتی، مجتهد ۴۱، ۴۲
- شفر، اوگوست ۲۸۵
- شکوری، حسین ۴۶۸
- شکیب ارسلان ۳۱۳
- شماخی ۳۳۸، ۳۳۹
- شمالی ۲۲۷، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۶، ۵۹۴
- شمسی، میرزا حسن ۹-۲۰۸، ۲۱۶
- شمشیرگرها ۴۸۱
- شمیرانی، خسرو ۵۸۹
- شوایتز، آلبرت ۳۰۹
- شورای عالی انقلاب فرهنگی ۵۱۸، ۵۲۲

صبری، خلیل ۲۱۲
 صحت (بیمارستان) ۴۸۹
 صحیفه نور (کتاب) ۳۱۸
 صدر، آیت الله ۲۳۹
 صدری، دکتر محمود ۲۴۹
 صدری پور ۶-۲۰۵
 صدوقی، آیت الله محمد ۴۰۷، ۴۰۹،
 ۴۲۸، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۹۶-۷، ۵۷۶،
 ۵۸۳
 صراف، محمد جواد ۸۸
 صراف هراتی، محمد علی ۹۴
 صرب، صرب ها ۷۲، ۵۶۴
 صفائی، سید احمد ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵،
 ۴۷۴
 صفویان، دکتر عباس ۶۹، ۳۵۷
 صفویه (سلسله) ۵۷، ۱۳۷، ۲۹۰
 صمیمی، فریده ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۴
 صمیمی، کامران ۲-۴۴۰، ۴۴۵، ۴۷۲
 صنعی، سپهبد اسدالله ۳۵۶، ۳۶۳
 صوفی، صوفیه ۱۲۷، ۱۷۱، ۳۳۹، ۵۵۷
 صهیونیسیم ۸، ۴۰، ۵۶، ۱۳۳ تا ۱۴۱،
 ۲۹۲، ۲۹۵-۱۹، ۳۱۵، ۳۸۰
 ۴۰۵، ۴۳۳، ۴۵۹، ۴۶۶، ۴۹۳-۴،
 ۵۴۲، ۵۶۵، ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۸۵،
 ۶۰۴
 ضیاء امیری ۲۴۳
 ضیائی، نصرت الله ۴۷۵
 ط ظ
 طاحونه کوشکنو ۹۴
 طالبان ۵۲۸
 طالبی، بابک ۶۹، ۶۷۷

شوروی ۲۹، ۱۱۱، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۶۶،
 ۱۶۷
 شوقی افندی ۲۲۰
 شهاب پور، عطاء الله ۱۲۸
 شهابی، هوشنگ ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۱
 شهبازی، عبدالله ۳۵۱، ۵۴۴، ۵۶۴،
 ۵۶۵-۷، ۵۶۶
 شهرکرد ۵۳۳
 شهریار، حشمت ۱۱۷
 شهزادی، رستم ۴۱۴
 شه میرزاد ۱۱۳، ۳۸۹
 شهید (بنا) ۳۴۱
 شهیدزاده ۱۵۲
 شیخیه ۱۲۷، ۱۴۶
 شیراز بیشتر صفحات
 شیرازی، آیت الله سید عبدالله ۴۸۰
 شیروانی، محمد ۷-۲۰۶، ۲۱۰
 ۷-۲۱۶
 شیل، کنل ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۹۸،
 ۲۹۹، ۳۰۳
 شینتو ۲۱۸

ص ض

صابر آذربایجانی ۳۳۸
 صابری، رضا ۲۸۶، ۲۸۷، ۴۷۴
 صابری، سیمین ۶-۴۵۵، ۴۷۴
 صابریان، یدالله، ۴۷۵
 صابین ۶۳، ۳۶۹، ۴۱۴، ۵۸۷
 صادق پور، عباسعلی ۴۷۳
 صادق زاده میلانی، کامبیز ۴۲۵، ۴۶۹
 صادقی، جواد ۲۰۵
 صادقی تهرانی، خسرو ۴۹۳

عثمانی ۱۸، ۴۵، ۸۱، ۱۳۰، ۱۳۸،
 ۲۶۶، ۳۰۴، ۳۱۰-۱۱، ۳۱۶،
 ۳۲۱، ۳۳۹، ۵۴۲، ۶۰۱-۲، ۶۰۵
 عدسیہ ۳۱۱
 عراق ۸۱
 عرب، اعراب ۶۸، ۶۹، ۷۷، ۸۷،
 ۳۱۰، ۳۲۷، ۳۵۷، ۴۱۳، ۴۱۴
 عربخیل ۱۱۳
 عزیزی، اسکندر ۴۴۷، ۴۷۲
 عزیزی، حبیب اللہ ۴۷۱
 عزیزی، جلال ۲-۴۴۱، ۴۷۲
 عزیزی، میر محمد ۴۶۸
 عشق آباد ۱۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷،
 ۳۲۸
 عظیم (از بزرگان بابیہ) ۳۰۰-۴، ۳۰۱
 عفیفی، بہمن ۴۳۹
 عفیفی، عزت اللہ ۴۴۰، ۴۳۹
 عکا ۱۸، ۸۱، ۸۲، ۱۰۵، ۱۳۸، ۱۴۶،
 ۱۵۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷ تا ۲۹۰،
 ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱-۱۴، ۳۱۶،
 ۳۱۷، ۳۳۲، ۳۴۷
 عکاس باشی، میرزا ابراہیم ۳۳۷
 علاء، حسین ۱۳۱
 علم، امیر اسد اللہ ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۴،
 ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۰-۹، ۳۴۸، ۳۶۲
 علوی، آقا بزرگ ۳۲۳
 علوی، سید عباس ۲۴۸، ۳۲۳
 علویان، آقا بزرگ ۲۵۸، ۲۵۹، ۴۳۶،
 ۴۷۱
 علویان، اعظم، ۲۵۹
 علویہ خانم ۴۸، ۹۹، ۱۰۲
 علی آباد ۹۰، ۹۱
 علی پور، عباس ۲۱۶

طاہرہ قرۃ العین ۳۴، ۵۲، ۹۸، ۲۷۱،
 ۳۳۶، ۴۸۱، ۴۵۰، ۴۷۴
 طائفی، نور الدین ۴۷۶
 طباطبائی ۱۶۳
 طباطبائی، سید محمد ۵۹
 طبرسی ۳۵، ۲۶۸، ۵۲۷
 طبری، احسان ۲۹، ۳۰
 طلائی، کوروش ۱۴۸، ۲۱۱، ۴۰۴،
 ۴۴۷، ۴۷۲، ۸۶-۴۸۲
 طوبائی ۴۸۳، ۴۸۴
 طہ، علی اکبر خان ۲۱۱
 ظلّ السلطان ۸۸، ۹۱

ع غ

عاطفی، بہمن ۴۷۲
 عاطفی، عزت ۴۷۲
 عبادی، شیرین ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۹۴
 عباسی، محمد ۴۷۳
 عباسیان، یوسف ۴۲۵، ۴۶۹
 عبدالبہاء، عباس ۵۰، ۷۵-۸، ۸۰-۴،
 ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۲، ۲۲۸،
 ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۰۸ تا ۳۱۵، ۳۳۱-۲،
 ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷-۸، ۳۴۰، ۳۴۷،
 ۳۹۹، ۴۳۲، ۴۸۹، ۵۴۵، ۵۹۶،
 ۶۰۰
 عبدالغنی، ملا ۳۷۱
 عبداللہ ابن سبا ۵۶۸
 عبدہ، شیخ محمد ۳۱۴
 عتبات ۴۲، ۹۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۶۸،
 ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۵۰

فردوسی ۶۸، ۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱،
 ۱۸۸، ۲۹۰، ۴۴۷، ۴۷۲
 فردوسی، فتح‌الله ۴۴۷، ۴۷۲
 فنونش، هاشم ۴۳۶، ۴۷۱
 فروتن، علی اکبر ۱۱۷
 فروهر، اشراقیه ۴۷۳
 فروهر، محمود ۴۷۳
 فروهی، عزت ۴۷۲
 فرهاد، غلامحسین ۴۷۶
 فرهنگ، دکتر منصور ۵- ۳۸۱
 فرهنگی، دکتر مسیح ۷-۴۳۶، ۴۷۱
 فرید، بدیع‌الله ۴۳۶، ۴۷۱
 فریدانی، فریدون ۳۷۱، ۳۷۴، ۴۳۰،
 ۴۳۲، ۴۷۰
 فشاھی، محمد رضا ۳۰، ۳۲، ۴۶، ۴۷،
 ۸۵
 فعالان حقوق بشر در ایران ۵۹۴
 فلاح، شروین ۴۷۷
 فلسطین ۸۱، ۲۸۴، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲،
 ۳۱۵، ۳۱۶
 فلسفی، حجّة الاسلام تقی ۶، ۸، ۱۳۳،
 ۴۲-۲۱۹، ۵۸۶
 فورد، جرالده ۳۵۸
 فولادوند، غلامرضا ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۳،
 ۱۶۸
 فون گومونز، آلفرد ۲۹۸
 فهندژ، صفت‌الله ۳۹۰، ۴۶۸
 فهندژ، عظمت‌الله ۴۶۸
 فهندژ، عوض‌گل ۴۶۸
 فؤادی بشروئی، حسن ۲۴۷، ۳۴۲، ۳۴۹
 فیروز آبادی، سید حسن ۵۳۱
 فیروزی، رضا ۴۷۰
 فیروزی، پرویز ۴۳۸، ۴۷۱

علی‌زاده، مقصود ۴۷۵
 عمیدی نوری ۲۱۳
 عنایتی، ماشاء‌الله ۴۷۸
 عهد عتیق ۶۱
 عین‌الملک ۳۴۷
 غریزدگی ۷۴، ۷۹، ۸۱، ۲۹۴
 غروی، آیت‌الله ۱۸۴، ۱۸۶
 غزالی ۷۰
 غنی، مهدی ۲۵۰، ۲۵۳

ف

فارس ۲۱، ۳۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴،
 ۱۲۷، ۲۳۴، ۳۳۹، ۳۵۵، ۳۸۷،
 ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۱۴، ۴۵۵،
 ۴۵۹، ۴۷۴، ۴۹۶، ۵۴۸، ۵۵۲،
 ۵۷۵
 فارسی، جمشید ۵۱۴
 فاضل شیرازی ۱۱۷
 فاضل مازندرانی ۱۷۶
 فاضل، ایرج ۵۰۲
 فاطمی، سرگرد ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۸،
 ۱۷۵، ۱۸۲
 فانی یزدی ۵۳، ۵۶۰، ۵۶۲
 فتحعلی‌شاه ۴۱، ۴۹، ۳۰۵
 فدائیان اسلام ۱۳۱، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۲،
 ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸،
 ۱۱-۲۱۰-۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۰،
 ۲۲۲، ۳۴۸، ۴۲۸، ۴۳۷
 فراماسون‌ها ۱۳۷
 فراهانی، میرزا عبدالله ۳۳۸
 فرح پهلوی ۴۹۳
 فردوست ۳۵۱، ۳۵۲

فیض، محمد ۱۸۹، ۱۹۰
فیضی، محمد علی ۳۱۱، ۳۱۳
فین، (باغ) ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۰۲

ق

قاجار (سلسله) بیشتر صفحات
قاسم میرزا ۲۷۰
قانعی، نازیلا ۵۸۶
قاهره ۲۸۴
قائم، قائمیت ۲-۳۱، ۵۸، ۷۸، ۲۸۹
قائم مقام فراهانی ۱۴۵، ۱۴۷، ۲۶۴، ۳۰۲
قائم مقامی، منوهر ۴۲۵، ۲-۴۴۱، ۴۶۹
قباد، ۱۶۱
قبعین، سلیم افندی ۳۱۳
قدس (بازپرس) ۴۳۰، ۴۳۱
قدمی، روح الله ۴۷۷
قدّوس (محمد علی بار فروشی) ۵۲۷
قدّوسی، آیت الله علی ۴۲۵
قدیری ابیانه ۳۶۵
قدیمی، یوسف ۴۶۹
قدیمی (وحید)، گیتی ۴۴۲
قرآن ۲۸، ۵۸، ۴-۶۱، ۷۱، ۸۷، ۹۶، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۸، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۷۰، ۲۹۲، ۱۸-۳۱۵، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۷۰-۱، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۰۹، ۴۱۷، ۴۳۰، ۴۴۷، ۴۵۷، ۴۸۷، ۵۳۷، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۷۷، ۵۸۷، ۵۹۸
قربان پور، امین الله ۴۷۵
قرّة العین، نک. طاهره قرّة العین.

قزوینی، محمد ۳۱۵
قشقائی، اسمعیل خان ۱۰۹، ۱۱۰
قضائی، حجّة الاسلام ۵۷۳
قفقاز ۱۵۰، ۳۳۸، ۳۳۹

قم ۹۱، ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۲۲-۳، ۲۳۹، ۳۱۷، ۴۶۷، ۴۷۷، ۴۸۳-۴، ۵۴۲، ۵۵۴، ۵۶۷، ۵۷۴
قمی، آیت الله ۱۹۹، ۴۷۹
قمی، حاج آقا حسین ۱۱۸
قمی، عباس ۷۷
قوام شیرازی ۱۰۹
قیام های بایه در ایران (کتاب) ۲۹، ۱۴۹
قیومی، سید محمد ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶

ک

کاپیتولاسیون ۲۸۰
کاتب پور شهیدی، نعمت الله ۴۷۱
کاتوزیان، همایون ۳۹۲
کاشان ۸، ۱-۹۰، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۵۳، ۱۷۳، ۸-۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۴، ۹۱-۱۸۶، ۱۸۶، ۱۹۵-۹۸، ۲۱۳، ۲۳۳، ۲۴۱، ۵-۲۶۴، ۲۷۰، ۳۰۲، ۴۴۵، ۴۷۹، ۵۳۳
کاشانی، آیت الله ابوالقاسم ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱-۲۲۰، ۵۸۳
کاشانی، جمال ۱۹۴، ۴۷۶
کاشف الغطاء ۴۱
کاظم بیگ ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۲۷۰
کاظم پور، مسعود ۴۹۹
کاظم زاده، دکتر فیروز ۷۹-۲۷۴، ۲۸۱
کاظم زاده، دکتر کاظم ۲۱۲، ۲۷۶

کَلِهَر (کوی) ۱۸۰
 کلیمی نک. یهودی
 کمال آبادی، فریبا ۵۵۷، ۵۵۹
 کنکاشی در بهائی ستیزی (کتاب) ۵۴۵
 کنگره جوانان اسلام ۱۲۳
 کنی، ملا علی ۴۹
 کوپر، راجر ۵۷۲
 کوثری، میلون ۴۹۸
 کوزل، کریستین ۹۹، ۱۰۲
 کوشکنو (دروازه) ۹۳
 کوفه ۲۶۷، ۳۸۱
 کیهان (روزنامه) ۱۳۵، ۱۸۷، ۱۹۳
 ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۳
 ۲۲۹-۳۳، ۴۳۴، ۴۴۷، ۴۶۰
 ۴۹۶، ۵۰۴، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۷۳

گ

گالیندوپول، رینالدو ۵۰۲
 گایدوک، ایلیا ۱۴۰
 گرانمایه خوئی، میرزا حسن خان ۲۶۶
 گرگان ۱۱۳، ۱۵۳، ۴۷۹، ۵۳۳
 گرین لند ۷۴
 گزنفون ۳۲۷
 گلادان ۳۹۵
 گلستان جاوید ۱۱۹، ۱۸۵، ۴۳۸، ۴۸۷
 ۴۸۸، ۵۵۳
 گلسرخی، رضا ۱۸۸، ۱۹۳
 گلشنی، عزیزالله ۴۷۳
 گنجی، اکبر ۵۴، ۵۵، ۵۷۸، ۵۷۹
 ۶۰۰
 گوینو ۳۳، ۳۸، ۷۹، ۹۹، ۱۰۲، ۲۱۴
 ۲۷۰

کاظمی منشادی، عبدالوهاب ۴۳۲
 ۴۷۰
 کاکرافت، جیمز ۴۰۲
 کامران میرزا ۴۸، ۲۷۰
 کامل مقدم ۴۷۵
 کانادا ۸۲، ۳۵۶، ۵۲۸
 کائلی، آرتور ۲۶۷-۸
 کانون انتشارات اسلامی ۱۲۴
 کانون بانوان ۱۱۸
 کانون تبلیغات اسلامی ۱۲۴
 کانون رهپویان وصال شیرازی ۵۴۶
 کانون مترقی ۳۴۸
 کانون نشر حقایق اسلامی مشهد ۱۲۴
 کاوه، احمد ۴۷۷
 کاوه آهنگر ۳۲۲
 کتا (قریه) ۳۸۹، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۷۹
 کتک (قریه) ۳۹۵
 کشیری، احسان الله ۴۷۵، ۴۸۸
 کدیور، دکتر محسن ۵۸۹
 کرتیر ۲۰، ۲۱
 کرج ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۴۱، ۴۳۷، ۴۴۸
 ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۷۷، ۵۵۳، ۵۷۵
 کرزن ۳۱۲
 کرم بخش، حسن ۲۱۱، ۲۱۶
 کرمانی، میرزا آقاخان ۳۴۰
 کروی، حجة الاسلام مهدی ۵۷۶، ۵۸۳
 کریستن سن، آرتور ۲۰، ۳۹
 کسروی، احمد ۵۴، ۲۶-۱۲۳، ۱۲۹
 ۱۳۱، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۷۴، ۱۹۹
 ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۶۳، ۲۹۶
 کشمیری ۱۴۶، ۴۲۸، ۴۲۹
 کفشگر کلا (محلہ) ۱۱۳
 کلدانی ها ۶۱

ماکو ۱۵۰، ۲۷۰، ۳۰۳، ۴۸۰
 المامیری، محمد طاهر ۴-۹۳
 مانی، مانویان ۲۰، ۳۶، ۵۸، ۱۳۶،
 ۲۹۵، ۳۸۰، ۵۹۶
 ماهفروزک ۴۷، ۴۸، ۹۹، ۱۰۲، ۲۲۵،
 ۲۳۳، ۲۴۱
 ماهفروزکی ۴۷، ۹۹، ۱۰۲
 متحده، دکتر نگار ۳۳۶، ۳۳۷
 متفق (قریه) ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۳۴
 مجدالاسلام کرمانی، مجدالدین ۸۸، ۸۹
 مجذوب، محمود ۴۷۲، ۴۸۶
 مجلس خیرگان ۷۰، ۱۲۷، ۴۰۵، ۱۳-
 ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۵۷، ۵۰۲-
 مجمع تشخیص مصلحت نظام ۱۲۱،
 ۵۱۶، ۵۲۲
 محب پور، عزیزالله ۴۵۳
 محبوب الشهداء ۴۸۰
 محبوبیان، یدالله ۴۶۹
 محرمی، روح الله ۴۷۸
 محلاتی، آیت الله بهاء الدین ۱۲، ۴۴، ۸-
 ۸۶، ۳۰۶، ۳۸۸، ۴-۳۹۲، ۴۸۳،
 ۴۸۵-۶، ۵۸۳
 محلاتی، معزالدین، ۴۸۳
 محمد ابراهیم، ۹۱
 محمد رضا شاه ۸، ۲۷، ۴۹، ۱۲۲،
 ۱۲۳، ۱۳۲-۳، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۲۳،
 ۳۴۸، ۳۵۲، ۴۸۱، ۵۸۶، ۶۰۰
 محمد شاه ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۱۴۳، ۳۰۰،
 ۳۰۵
 محمد علی شاه ۸۹
 محمدی گیلانی، آیت الله ۴۴۷، ۵۰۲
 محمدی، ابوالقاسم ۴۷۳
 محمود نژاد، یدالله ۴۵۳، ۴۵۵-۶، ۴۷۴

گوگ تپه ۳۰۶
 گوهر دشت (زندان) ۴۶۳
 گیلان ۳۸، ۱۲۴
 ل
 لاجوردی، دکتر حسین ۵۹۳
 لار ۱۰۹
 لاری، عبدالحسین ۱۰۹
 لامکان ۴۲۶
 لرستان ۴۷۹
 لری (لهجه) ۶۹
 لس آنجلس تایمز ۵۲۸
 لطفی ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۷۵
 لعنت آباد (گورستان) ۴۸۸، ۵۶۲
 لقمان الدوله ادهم ۳۵۷
 لنکرانی، شیخ حسین ۱۴۳
 لنکرانی، عیسی ۱۴۶
 لوچین ۲۹۳
 لواسانات ۲۷۹
 لوتر ۳۰
 لورن، سرپرسی ۱۰۶
 لوزان ۱۹۰
 لوکزامبورگ ۳۲۵
 لوموند (روزنامه) ۴۰۷، ۴۴۵، ۴۴۶، ۵۲۹
 م
 مادر ترزا ۳۰۹
 مازندران ۵۲، ۱۰۳، ۱۱۳، ۲۷۰، ۳۸۹،
 ۴۱۱، ۴۵۹، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۱،
 ۴۸۸، ۴۹۲، ۵۵۳، ۵۵۴
 مازیار ۶۹

- محمودنژاد، مونا ۶-۴۵۵،
 ۴۶۴ محمودی، رامنا ۴۶۴
 محمودی، ژینوس ۳-۴۴۱، ۴۴۶، ۴۷۲
 محمودی، عباس خان ۱۲۰
 محمودی، مونا (سنا) ۱۷۲
 محمودی، هوشنگ ۴۲۵، ۴۴۱-۲،
 ۴۴۶، ۴۶۹
 مخبرالسلطنه، حاجی ۱۱۴
 مختاری، میراسدالله ۴۶۹
 مراغه ۱۸، ۴۷۹
 مرغ چنار (محلّه) ۳۹۵
 مرکز اسناد حقوق بشر ایران ۵۹۴
 مرکزی، شاپور ۴۶۲، ۴۷۵،
 مرودشت ۵۳۳
 مزدک، مزدکیان ۲۰، ۳۶
 مستقیم، جلال ۲-۴۳۱، ۴۷۰
 مستوفی الممالک ۱۱۰
 مسجد سپهسالار ۲۱۹
 مسجد شاه ۸۸، ۲۲۳
 مسجد مهدی ۴۸۷
 مشتعل اسکوتی، جلالیه ۴۷۳
 مشروطه ۴۵، ۹-۵۷، ۸۹، ۱۰۹، ۱۴۴،
 ۱۷۲، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۷، ۵۹۴
 مشکینی، آیت الله علی ۱۲۶
 مشهد ۹، ۴۹، ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۸،
 ۱۱۹، ۱۴۳، ۱۷۱، ۲۳۳، ۲۴۱،
 ۲۴۵، ۹-۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۷، ۲۸۷،
 ۳۱۷، ۸-۴۳۷، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۳،
 ۴۷۵، ۴۷۹، ۵۰۷، ۵۳۳، ۵۵۷،
 ۵۶۶
 مشهوری، دلارام ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۴۷،
 ۲۰۹
- مشیرالدوله (سپهسالار)، میرزا حسین خان
 ۲۷۳، ۲۷۴، ۴۱، ۲۶۳، ۲۶۴،
 ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶،
 ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱
 مصاحب، شمس الملوک ۱۱۹
 مصباح یزدی، آیت الله ۴۱۸، ۵۶۷، ۵۸۳
 مصدق، دکتر محمد ۱۹۴، ۲۱۸، ۲۲۰،
 ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۴۸، ۳۵۷
 مصر ۶۸، ۸۲، ۲۶۶، ۲۹۱، ۳۱۰،
 ۳۱۲، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۶۳، ۵۹۶
 مصوّر رحمانی ۳۳۷
 مصیب زاده ۵۰۰
 مطلق، حسین ۶-۴۳۵، ۴۷۱
 مطهری، عبدالمجید ۴۷۵
 مطهری، علی ۴۳۲، ۴۷۰
 مطهری، آیت الله مرتضی ۷۱، ۷۲، ۱۲۷
 ۴۱۳
 مظفری، دکتر مهدی ۵۸۱
 معانی اسکوتی، ذبیح الله ۴۷۶
 معاون زاده، احمد ۲۰۸
 معاویه ۷۷
 معتکف ۴۸۳
 معتمدالدوله، فرهاد میرزا ۲۷۰
 معتمدالملک، حسین ۳۴۷
 معرفت، (مدرسه) ۱۲۰
 معصومی، شکر نساء ۴۱۰، ۴۷۰
 معصومی، محمد حسین ۴۱۰، ۴۷۰
 معنوی، ابراهیم ۴۶۸
 معین الملک، محسن خان ۲۷۶، ۲۷۷
 معینی، علی اکبر ۴۶۹
 مغول ۱۳۷، ۱۴۰
 مقدمه شاهنامه بایسنقری (کتاب) ۲۸۵
 مقرّبی، عطاء الله ۴۶۹

مقصودی، مهراډ ۴۷۷
 المقنّع ۶۹
 مقیمی ایبانه، زرین ۴۵۵، ۴۷۴
 مکارتنی، پاول ۳۰۹
 مکارم شیرازی، آیت الله ۵۲۳، ۵۲۴،
 ۵۲۶، ۵۸۳
 مکنیل ۴۲
 مگه، ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۵۳، ۵۲۷
 ملک المتکلمین ۳۴۰
 ملیکیان، آرتاواز ۴۱۸
 منتظری، آیت الله ۵۴، ۵۹، ۱۲۵، ۱۲۶،
 ۳۷۲، ۳-۸۱، ۴۱۲-۵۷۵
 منج ۳۹۵
 منشاء ۲۳۳، ۲۴۱، ۴۲۸، ۴۳۰
 منشادی دکتر ۲۰۹
 منصور، حسنعلی ۳۴۸، ۳۵۶، ۴۷۸
 منصور، علی ۱۹۲، ۱۹۴
 منصور، فیروز ۲۸۳، ۲۹۰
 منصور، محمد ۴۷۳
 منوچهری ۲۸۹
 منوچهریان، مهرانگیز ۱۱۹
 منیعی، مهندس ۳۹۱
 موحد، محمد ۴۲۱، ۴۶۸
 مودت، فرهنگ ۴۳۷، ۴۷۱
 موری اسمیت ۱۰۵، ۱۰۶
 موسوی اردبیلی، آیت الله عبدالکریم ۴۲۳،
 ۴۴۶
 موسوی تبریزی، آیت الله سید حسین ۴۰۹،
 ۴۱۰، ۵۹۸
 موسوی، میر حسین ۴۷۲، ۵۰۱، ۵۲۰،
 ۵۲۱
 مؤمن، موژان ۳۹، ۴۹، ۹۹، ۱۰۲،
 ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۹، ۱۶۳

۱۸۶، ۲۵۱، ۲۶۸، ۳۰۷، ۴۴۳،
 ۵۳۳، ۵۸۰
 مؤمنی، ذبیح الله ۴۶۹
 مؤید، حبیب ۳۱۰
 مؤید، حشمت ۳۴۱
 مؤید، فرزانه ۴۷۳
 موهبت (مدرسه) ۱۲۰، ۲۷۲
 مهاجر، ناصر ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۸-
 ۱۸۰، ۲۰۱
 مهاجرزاده، حسن ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۵
 مهتدی، حبیب الله ۴۷۶
 مهد علیا ۳۰۰، ۳۰۵
 مهدوی کنی، آیت الله ۴۷۲
 مهدی زاده، احسان الله ۴۷۰
 مهدی نژاد، ایرج ۴۷۷
 مهدیه (کمیته) ۴۸۴
 مهر (مجله) ۳۴۲
 مهر ایران (روزنامه) ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲
 مهر، دکتر فرهنگ ۲-۳۵۱
 مهربان، روح الله ۸۱-۱۷۳، ۵-۱۸۴،
 ۵۷۵، ۵۲۶ تا ۵۰۸
 مهرزاد، ایرج ۳۹۳
 مهریز، ۲۰۵
 مهندسی، خسرو ۴۴۷، ۴۷۲
 مهبیار (اردوگاه پناهندگان) ۹-۳۹۸
 میامی ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶
 میاندواب ۳۸۹
 میثاقی، الله وردی ۲۴۶، ۴۳۸، ۴۷۱
 میثاقیه، بیمارستان ۱۰، ۲۳۴، ۴۸۹،
 ۴۸۹-۴۹۴
 میثاقیه، عبدالمیثاق ۴۸۹
 میردامادی، سراج الدین ۵۸۸
 میرزا جانی کاشی ۲۷۰

نجف آباد ۸۹، ۱۱۳، ۱۲۵، ۲۳۳،
 ۲۴۱، ۴۰-۵۳۶،
 نجفی، سید محمد باقر ۳۲۹
 نجفی، محمد تقی ۹۱
 نجفی، حسین ۴۶۹
 ندای حق (روزنامه) ۱۲۴، ۱۲۸
 ندای اسلام (روزنامه) ۱۵۲
 نراق ۸۶
 نراقی، ملا احمد ۴۱
 نرون ۹۰
 نسیم شمال (روزنامه) ۳۴۰
 نصرت الدوله ۳۱۲
 نصیرالدین طوسی، خواجه ۳۸۱
 نصیری، احمد ۲۱۱، ۲۱۲
 نصیری، تیمسار ۴۹۳
 نطنز ۲۳۳، ۲۴۱، ۳۸۹
 نعیمی، فیروز ۴۳۵، ۴۷۰
 نعیمی، عقیف ۵۵۷، ۵۵۹
 نعیمیان، علی ۴۷۳
 نقی پور، علی ۱۸۰، ۱۹۳
 نکویی، احمد ۲۰۷، ۲۱۶
 نکویی، محمد ۲۰۷
 نکویی، محمد حسین ۲۰۶
 نواب صفوی ۱۳۱، ۱۹۴، ۱۹۸
 نور دانش (مجله) ۱۲۸
 نوروز ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۸۲، ۹۰، ۴۱۴
 نوروزی ایران‌زاد، یوسف ۴۷۶
 نوری، آیت‌الله علامه ۴۹۱
 نوری، شیخ فضل‌الله ۵۸، ۵۹، ۱۱۳،
 ۴۰۱
 نوری، میرزا آقاخان (صدر اعظم) ۲۶۵،
 ۱۴۵، ۲۹۸

میرزا حبیب‌الله ۳۴۷
 میرزا رضا قلی ۱۴۵
 میرزا سعید خان (وزیر امور خارجه) ۳۳،
 ۲۹۸
 میرزا سید علی (دائی باب) ۹۳، ۱۴۸
 میزان الحقیق ۳۷۰
 میلانی، دکتر عباس ۱۵، ۱۳۴، ۲۶۹،
 ۳۴۰، ۳۴۲، ۸-۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۴،
 ۳۷۹، ۴۲۵، ۵۹۵
 میلو سوپچ، سلو بودان ۵۶۴
 مینوی، مجتبی ۱۵۰، ۲۶۸، ۲۹۶

ن

ناپل ۱۴۹
 ناتل خانلری، پرویز ۲۳۲
 نادری، اسدالله ۹-۱۶۳
 نادری، امیر حسین ۴۳۶، ۴۷۷
 نادری، بهیه ۴۲۵، ۴۴۱، ۴۶۹
 ناسخ التواریخ ۳۷، ۴۳، ۵۲
 ناصر خسرو ۸، ۱۳۳، ۲۸۳، تا ۲۹۰
 ناصرالدین شاه ۱۸، ۲۹، ۳۳، ۴۳، ۹-
 ۴۸، ۵۲، ۵۸، ۶-۸۵، ۹۱، ۱۱۷،
 ۱۴۹، ۲۱۴، ۲۵۸، ۲۶۴-۵، ۲۷۴،
 ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۵،
 ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۸۷، ۴۳۳، ۵۶۰
 ناطق، هما ۱۵، ۳۰-۱، ۴۳-۵، ۵۹،
 ۶۷، ۲۴۸، ۴-۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۰،
 ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۰۳
 نامدار، حبیب ۱۵۳ تا ۱۶۸،
 ناپیور ملک ۹۲
 نبرد من (کتاب) ۵۱، ۶۰۳

وفائی، رحمت الله ۴۵۵، ۴۷۲
وفائی، منوچهر ۴۷۳
وفائی، دکتر ناصر ۴۳۵، ۴۷۰،
ولایتی، علی اکبر ۵۰۲

ه

هاشمی حائری ۱۷۲
هاشمی دکتر سید محمد ۵۸۷
هاشمی رفسنجانی، آیت الله علی اکبر
۴۲۵، ۴۲۶، ۴۷۷، ۵۰۲، ۵۰۵

۵۲۰

هخامنشیان ۶۱، ۱۳۵، ۶۹، ۱۳۶، ۲۹۳
هدایت، صادق ۳۲۲، ۳۲۳،
هدایتی، جهانگیر ۴۶۲، ۴۷۵
هرمزک ۱۳۳، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۲،
۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸
هرمزکی، فریدون ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴
هژیر، عبدالحسین ۱۳۱، ۲۱۹، ۲۲۰
همایون، داریوش ۲۶، ۲۸، ۲۹
همت، سرلشگر ۲۳۴
همّتی، حسن ۲۱۱، ۲۱۶
همدان ۹، ۸۷، ۱۱۳، ۱۲۰، ۶-۴۳۴، ۱-
۴۷۰، ۵۳۳
هند ۳۵، ۱۳۹، ۲۵۳، ۲۶۷، ۲۸۵،
۳۰۹، ۳۲۱، ۳۲۷، ۴۱۶
هوار، کلّمن ۳۹
هوپ هوپ نامه (کتاب) ۳۳۹
هوراس هولی ۱۱۹
هوشمند، حبیب الله ۱۲۷
هوشمند، سهیل ۴۵۶، ۴۷۴
هوشیار، محمد باقر ۳۴۲

نوری، میرزا بزرگ (پدر بهاء الله) ۳۰۲،

۵۲۷

نوژه ۴۲۵

نوک (قریه) ۴۱۰

نونهالان (شرکت) ۴۸۰

نوبدی، عزیز الله ۲۱۲، ۳۰۷

نهضت نجات ملی ایران ۵۹۴

نیرومند، مهشید ۴۵۶، ۴۷۴

نیری اصفهانی، حسین ۴۷۳

نی ریز ۳۵، ۱۰۹، ۱۱۳، ۲۳۳، ۲۴۱،

۴۸۰

نیسان (مجله) ۱۸۸

نیک اندیش، بهمن ۵۴

نیک آئین، علیرضا ۴۷۶

نیک روان، بهیار ۲۱۷

نیکلا، لوئی ۳۸، ۳۹

نیکو صفت، سهراب ۵۴۵

نیویورک تایمز ۱۰۶، ۵۰۷، ۵۲۸

واشینگتن پست (روزنامه) ۲۹

و

وجدانی، بهار ۴۶۸

وجدانی، رحمت الله ۴۷۶

وحدت بشر (دبستان) ۱۲۰، ۱۷۶

وحدت، نصرت الله ۴۷۵

وحدت، یدالله ۴۷۰

وحدت نظامی، سرالله ۴۷۶

ورجاوندی، رستم ۴۷۵

وزارت ارشاد اسلامی ۷۳

وزارت ارشاد و اطلاعات ۶۰۳

وظیفه دشوار نظارت بر اجرای قانون

اساسی (کتاب) ۵۰۹، ۵۲۶

۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۹، ۴۹۶-۸، ۵۱۷،
 ۵۷۶
 یزدانی، بدیع الله ۴۶۹
 یزدانی، مینا ۱۴۴
 یزدانی، هژیر ۳۶۰
 یلدائی، بهرام ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۷۴
 یلدائی (غفرانی)، نصرت ۴۵۲، ۴۵۶،
 ۴۷۴
 یوسفی اشکوری ۵۹، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۹،
 ۶۰۰
 یوسفی (علی پور) گلدانه ۴۷۳
 یونان ۷۵، ۱۳۶، ۳۲۶
 یهودی، یهودیان ۵۱، ۵۸، ۶۱، ۶۳،
 ۶۷، ۶۸، ۷۵، ۱۰۲-۳، ۱۱۲،
 ۱۴۱، ۱۷۹، ۱۸۸، ۲۵۷، ۲۹۲،
 ۳۱۵، ۳۴۴، ۳۶۰، ۳۷۰-۵، ۳۸۰،
 ۳۸۱، ۳۸۵، ۴۱۳-۱۵، ۴۱۸،
 ۴۲۶، ۴۵۹، ۵۰۸، ۵۴۳، ۵۶۳-۶،
 ۵۹۵، ۵۹۹، ۶۰۱-۴
 بیبل (دانشگاه) ۳۹، ۲۷۹، ۲۸۱

هویدا، امیر عباس ۲۷، ۱۳۳، ۳۱۷،
 ۳۴۴، تا ۳۵۶، ۳۶۱-۳، ۴۹۳
 هویدا، فریدون ۳۵۱
 هیتلر ۵۱، ۶۰۲، ۶۰۳
 هیراد ۱۸۹، ۱۹۰
 هیلری، ادموند ۳۰۹، ۴۱۰
 هیئت دعاة اسلامی ۱۷۵، ۱۷۹

ی
 یادداشت‌های کینیاژ دالگورکی (کتاب)
 ۱۴۲-۵۱
 یادگار، (مجله) ۱۵۰
 یاران ایران ۶۲-۵۵۷
 یارشاطر، استاد احسان ۳۴۱
 یارشاطر، نوراویه ۴۷۰
 یاوری، عطاءالله ۴۷۲
 یحیی ازل، میرزا ۱۴۵، ۱۴۷
 یزد ۷، ۹، ۲۰، ۸۶، ۸۹، ۹۱ تا ۹۴،
 ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۷۸،
 ۲۰۲ تا ۲۱۸، ۳۰۷، ۳۳۶، ۳۷۰ تا
 ۳۷۴، ۴۲۸ تا ۴۳۴، ۴۷۰، ۴۷۶

نشر باران منتشر کرده است

■ داستان، رمان، نمایشنامه و طنز

- آزاده خانم و نویسنده‌اش، رمان، رضا براهنی
- آن زن، آن اتاق کوچک و عشق، عزت‌السادات گوشه‌گیر
- آن زن و مرد خوشبخت، مجموعه داستان، مرتضا میرآفتابی
- آنسوی چهره‌ها، داستان، رضا اغنمی
- آویزه‌های بلور، مجموعه داستان، شهرنوش پارس‌پور
- اجاره‌نشین بیگانه، داستان، حسین نوش‌آذر
- باغ‌های تنهایی، دو داستان، محمود مسعودی
- بانو در شهر آینه، نیلوفر بیضایی
- بر بال باد نشست، داستان، شهرنوش پارس‌پور
- برادرم جادوگر بود، داستان، اکبر سردوزامی
- بوف کور و زنده بگور و نقدی بر بوف کور صادق هدایت، نقد از م. ف. فرزانه
- بی‌بی شهرزاد، شیوا ارسطویی
- پاره‌ی کوچک، داستان، ثریا رحیمی
- پروانه‌ای در مشت، ایرج جنتی عطائی
- پرومته در اوین، ایرج جنتی عطائی
- تابستان تلخ، رمان، رضا علامه‌زاده
- تاک‌های عاشق، نوشین شاهرخی
- تأملی بر تنهایی، داستان، حسین نوش‌آذر
- تسلیم، داستان، امین زئونی، (برگردان: محمدرضا عمرانی)
- تثلیث جادو، داستان، منصور کوشان
- تجربه‌های آزاد، داستان، شهرنوش پارس‌پور
- طویا و معنای شب، شهرنوش پارس‌پور
- تمثال، نمایشنامه، رضا قاسمی
- جن‌نامه، رمان، هوشنگ گلشیری
- چاه بابل، رمان، رضا قاسمی
- خانه‌ی آخر، بیژن بیجاری
- خردشناسی تطبیقی، طنز، فرزاد ابراهیمی
- خواب پلنگ آبی، داستان، کوشیار پارس‌پور
- خیابان طولانی، داستان، محمود فلکی
- داستان‌های کوتاه از نویسندگان بزرگ سوئد، (برگردان: سعید مقدم)
- داستان‌های کوتاه، مهشید امیرشاهی
- داستان‌های کودکان، پتر یکسل، برگردان: بهزاد کشمیری‌پور
- دهان خاموش، منصور کوشان
- راست و دروغ، مجموعه داستان، م. ف. فرزانه
- راسته‌ی آریزونا، مجموعه داستان، نسیم خاکسار
- زمانی عاشق بودم، داستان، کوشیار پارس‌پور
- زن‌رها شده، داستان، سیمون دوبوار، (برگردان: منیژه آهني)
- زنان بدون مردان، داستان، شهرنوش پارس‌پور
- زنانه، چند داستان (۹)، الابه بقراط
- سر سفره‌ی خويشان، داستان، حسین نوش‌آذر
- سفری در سرخ، مجموعه داستان، محمد عقيلي
- سنگی بر گوری، جلال آل‌احمد، ب
- سورة الغراب، رمان، محمود مسعودی
- شالی به درازای جاده‌ی ابریشم، مهستی شاهرخی
- شاه سیاه‌پوشان، داستان، هوشنگ گلشیری
- شب قدر، رمان، طاهر بن‌جلون، (برگردان: نجمه موسوی)
- شبان نیکو، مجموعه داستان، مهستی شاهرخی
- شمایل مانا، رمان، مختار پاکی
- شیوا، یک داستان - دانش، شهرنوش پارس‌پور
- عقل آبی، رمان، شهرنوش پارس‌پور
- غوک، رمان، رضا علامه‌زاده
- فرزند پوشالی، رمان، طاهر بن‌جلون، (برگردان: نجمه موسوی)
- فرشته‌ای که نمی‌خواست حرف بزند، داستان، فهیمه فرسایي
- کسی می‌آید، رمان، مهری یلفانی
- گذشته‌ای هست که نمی‌گذرد، داستان، ثریا رحیمی
- گنجینه‌ی زنان، مجموعه داستان، م. روانی‌پور، س. بهبهانی، ف. ساری، ش. پارس‌پور، گ. ترقی، غ. علیزاده، پ. روشن‌زاده، ف. لاشانی
- گریه، رمان، هوشنگ اسدی
- ماجراهای ساده و کوچک روح درخت، داستان، شهرنوش پارس‌پور
- مادام X، مهرنوش مزارعی
- مادران و دختران، کتاب دوم، مهشید امیرشاهی
- مادران و دختران، کتاب سوم، مهشید امیرشاهی
- ماهان کوشیار، نمایشنامه، رضا قاسمی
- ماهگیری در بار زرافه، مجموعه داستان، سردار صالحی
- مردی در حاشیه، مجموعه داستان، شهرام رحیمیان
- مرگ یک شاعر، مجموعه داستان، بهمن سقایی
- معنای تمشیت، هوشیار دربندی
- مونولوگ پاره‌ی شاعر شما، اکبر سردوزامی
- نلمه‌های سوئدی، مجموعه داستان، (برگردان: شاهرخ کامیاب)
- نامه‌های یک تمساح به همزادش، حسین نوش‌آذر
- نوبت رقص من، اکبر سردوزامی
- نه داستان، عزت‌السادات گوشه‌گیر، شهلا شفیق، شکوه میرزادگی، مهشید امیرشاهی، زهرا کدخدائیان، سیمین دانشور، مهری یلفانی، فهیمه فرسایي، میهن بهرامی
- وزارت نظارت، کامران جمالی
- هارون و دریای قصه‌ها، رمان سلمان رشدی، (برگردان: سینا سلیمی)

- یاد و رؤیای تهران، مهدی استعدادی شاد
- یادداشت‌های خانم هله‌مان، شریفه بنی‌هاشمی
- یک بغل رز برای اسب کهر، بهرام مرادی

- یک معشوق مرده، یلدا معیری
- یک سرگذشت و دو نامه، رباب محب

■ شعر

- آب‌های آینه‌دار، اکبر ایل‌بیگی
- آینه، دنا رباطی
- از پشت پنجره، طاهر جام‌برسنگ
- از سنگلاخ و صاعقه و کاروان، نعمت آرم
- اسطوره‌ها، شعر یان استرگرن (برگردان: سهراب مازندرانی)
- اعتراف‌نامه‌ی دختران بد، لیلا فرجامی
- اما اگر بهار نیاید، محمدعلی محسنی‌پور
- آواز دل رها، حسن ساحل‌نشین
- آوازهای ماو گمشده، روشنگر بیگناه
- این سکنه‌ی سگ‌مَصِّب، اکبر ذوالقرنین
- این شعرها چون آینه دان، اکبر ایل‌بیگی
- باجه نقرین، مریم هوله
- با ستاره‌های شکسته بر دلم، زیبا کرباسی
- با مرغان دریایی، امیرحسین افراسیابی
- بدون مصرع اول، بهنام باوندپور
- به آب، به آتش، به باد، به خاک، هما سیار
- بهترین‌های نیما، به انتخاب و مقدمه: مجید نفیسی
- پایتی بر مخمل شب، بهزاد کشمیری‌پور
- پاورقی، رباب محب
- پدر و پسر، مجید نفیسی

- پری‌زدگان، ژیلا مساعد
- خروش خاموشی، ژاله اصفهانی
- رقص گلت بچینم، مجید نفیسی
- رود تلخ؛ پزندهام نگهدار، ژیلا مساعد
- سفرهای ملاح رؤیا، جواد مجابی
- شمعدانی‌های سرخ شفق، شاداب وجدی
- شب تاریک و بیم و موج و...، غلامرضا ایزدی
- شوق، راه‌های در پیش روست، روشنگر بیگناه
- طبلهای قبیله مرده، مرتضی تقفیان
- طلسم، خطابه سقوط به سایه، ا. ماهان
- غبار روبی، سعید یوسف
- فصل خاکستر، طاهر جام‌برسنگ
- کارنامه‌ی اسماعیل خونی، کتاب نخست
- کارنامه‌ی اسماعیل خونی، دفتر دوم
- کسارین، فرخ، یک روح دو زبان، (سوندی، فارسی) (برگردان: سعید مقدم، یانه کارسون)
- کتاب ترس، جمشید مشکاتی
- کندوی رفته با باد، مهدی فلاحتی
- نوروز بر شبانه‌ی تبعید، علی‌رضا نوری‌زاده
- وارینیا، رباب محب

■ تحقیق، تاریخ، گفتگو ...

- ادبیات، فرهنگ و جامعه از منظر روانشناسی، رضا کاظم‌زاده
- ارسطوی بغداد، محمدرضا فشاھی
- از تلخی فراق تا تقدس تکلیف، بهروز شیدا
- از حاشیه تا متن، در باره لبریکته‌های رؤیایی، گردآوری و تمظیم: هما سیار
- از دیدار خویشتن، احسان طبری
- از شهرداری آریایی به حکومت الهی سامی، محمدرضا فشاھی
- از لایلابی دفتر ایام، علی‌رضا نوری‌زاده
- اسلامی‌نویسی، اسد سیف
- اعترافات شکنجه‌شدگان، زندان‌ها و ابراز ندامت‌های علنی در ایران نوین، یرواند آبراهامیان، (برگردان: رضا شریفها)
- اندیشیدن فلسفی و اندیشیدن الهی - عرفسانی، محمدرضا فشاھی
- انهدوانا، به‌کوشش و ویرایش بهنام باوندپور
- ای کوته‌آستینان، سعیدی سیرجانی
- باامداد در آینه، ده سال گفتگو با احمد شاملو، نورالدین سالمی
- بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران، بررسی تاریخی - تحلیلی کانون نویسندگان ایران، مسعود نقره‌کار

- پرسه در اقلیم حیرت‌آور زنبق‌ها، شعر پربتیش ناندی، (برگردان: مهدی فلاحتی)
- پشت دریچه‌ها، شهین حنانه
- پنج اقلیت و نوشته‌های دیگر، مهدی فلاحتی
- پنجره‌ای به بیشه‌ی اشاره، بهروز شیدا
- تجدید حیات سوسیال دمکراسی در ایران، سعید رهنما
- تراژدی‌های ناتمام در قاب قدرت، بهروز شیدا
- تنها جرعه‌ای قهوه تلخ (شاعران زن در روسیه‌ی قرن بیستم)، بهنام باوندپور
- تیغ بر جان، درآمدی بر جامعه‌شناسی تاریخی فقه شیعه و ولایت فقیه، آرش شادان
- جمهوریخواهی در ایران، پیشینه‌ی تاریخی، ناصر رحیم‌خانی
- چالشگری زنان علیه نقش مردان، مهرداد درویش‌پور
- چهار شاعر آزادی، محمدعلی سپانلو
- حدیث تشنه و آب، منصور کوشان
- حدیث خلوت انس، عباس معروفی
- حکایت دختران قوچان، افسانه نجم‌آبادی
- حماسه‌ی ایران، جلیل دوستخواه
- خاطرات بزرگ علوی، به کوشش حمید احمدی
- خاطرات زندان، شهرنوش پارسی‌پور

- خانواده و اعتیاد، مهرانگیز کار
- خانه دایی یوسف، اتابک فتح‌الزاده
- داوری در داوری زنان، احمد علوی
- در جست و جوی رهایی، مریم نوری
- در جستجوی شادی، نقد مرگ‌پرستی و مردسالاری در ایران، مجید نفیسی
- در ستایش تبعید، مهدی استعدادی شاد
- در سوک آبی آب‌ها، جستار ادبی، بهروز شیدا
- در قلمرو موسیقی، محمود خوشنام
- دمکراسی رادیکال، محمدرفیع محمودیان
- دیارده گه رای تارواگه، ربیوا سیوه یلی
- دین و دولت در عصر مشروطیت، باقر مؤمنی
- ذهن در بند، اسد سیف
- روانشناسی توده‌ای فاشیسم، ویلهلم رایش، (برگردان: علی لاله‌چینی)
- روانشناسی شکنجه، منیره برادران
- روانکاری بوف‌کور، رضا کاظم‌زاده
- زبان سرخ، نوشته‌های پراکنده، م.ف. فرزانه
- زنان ایران؛ چراغی در دست، چراغی در راه، عفت ماهباز
- زن‌آزاری در قصه‌ها و تاریخ، شکوفه تقی
- ستاره‌ی سرخ (ارگان مرکزی فرقه‌ی کمونیست)، به کوشش حمید احمدی
- ستیز و مدارا، ضد حکومت اسلامی، رامین کامران
- سرگذشت کانون نویسندگان ایران، محمد علی سپانلو
- سوئد در گذرگاه تاریخ، فریدون شایان
- شاعران و پاسخ زمانه، مهدی استعدادی شاد
- شب بخیر رفیق!، احمد موسوی
- شب دردمند آرزومندی، فرج سرکوهی
- شعر و سیاست و بیست و چهار مقاله دیگر، مجید نفیسی
- شعر و فلسفه‌ی هولدرلین، (برگردان: مهدی استعدادی شاد)
- شورش، روایتی زنانه از انقلاب ایران، مهرانگیز کار
- شناخت‌شناسی نواندیشی دینی در ایران، احمد علوی
- عادل‌آباد، رنج ماندگار، جهانگیر اسماعیل‌پور
- علیه فراموشی، بررسی کمیسیون‌های حقیقت و دادخواهی، منیره برادران
- فراخوان، برگردان هفت فرگرد، محمود مسعودی
- فراموشم مکن، خاطرات زندان، عفت ماهباز
- فرهنگ اصطلاحات زندانیان سیاسی، اعظم کیاکجوری
- فلسفه‌ی آگریستانس چیست؟، هانا آرنست، (مهدی استعدادی شاد)
- قانون اساسی سوئد، برگردان: طاهر صدیق
- قانون‌گذاری در باره‌ی حقوق زن، مهر انگیز کار
- قدرت و روشنفکران، مهدی استعدادی شاد
- قناری در متافزیک کلمه، مسعود کریم‌خانی (روزبهان)
- کابوس بلند تیزدندان، ویراستار: بهروز شیدا
- گزارش به مردم، خاطرات دیپلمات سابق جمهوری اسلامی، علی‌اکبر امیدمهر
- گردنبد مقدس، مهرانگیز کار
- گزارش قتل‌ها و اعترافات سعید امامی، علی‌رضا نوری‌زاده
- گفتگوی واژه‌ها و هنرهای کوچک، آگوست استریندبری، (برگردان: ثریا ناطقیان)
- گم‌شده در فاصله‌ی دو اندوه، بهروز شیدا
- ما و جهان تبعید، مجموعه مقالات، نسیم خاکسار
- ما و فقیه‌ها، نقد، مهدی استعدادی شاد
- مارکس پس از مارکسیسم، نقد و بررسی، بیژن رضایی
- مصطفی شجاعیان و رمانیسم انقلابی، انوش صالحی
- مخمل سرخ رویا، بهروز شیدا
- معنای بخت در فرهنگ شفاهی و کتبی ایرانیان، شکوفه تقی
- معایب الرجال، تحقیق بی‌بی خانم استرآبادی، ویرایش افسانه نجم‌آبادی
- معرفی کتاب (مجموعه سوم)، به‌کوشش معین‌الدین محرابی
- معرفی کتاب و نشریات، به‌کوشش مسعود مافان
- مهستی گنج‌های، معین‌الدین محرابی
- می‌نویسم: توقف به فرمان نشانه‌ها، بهروز شیدا
- نظرات و مناظرات (مجموعه مقالات)، رامین کامران
- نیهیلیسم ویرانگر و ایدئولوژی نیاکانی، محمدرضا فشاهی
- هفت دات کام، یک ویلاگ فرضی، بهروز شیدا
- هزار بیشه، مقالات، سخنرانی‌ها، نقدها و ...، سه زبانه (فارسی، فرانسه، انگلیسی)، مهشید امیرشاهی
- یادها و بودها، در باره تئاتر ایران، ایرج زهری
- یاس و داس، فرج سرکوهی
- یکصد و شصت سال مبارزه با دیانت بهائی، فریدون وهمن

Baha'is at the leadership of the community, followed by a discussion of the systematic destruction of Baha'i shrines and holy places in Chapter Five, and Chapter Six sets forth the economic strangulation of the Baha'i community. Chapter Seven discusses the new hidden policy of persecution in the post-Khomeini era and Chapters Eight and Nine consider the situation of Baha'is during the Khatami and Ahmadinejad administrations respectively. Chapter Ten points to the increase in anti-Baha'i hate propaganda and Chapter Eleven explores the various teachings of eminent Ayatollahs including Khomeini, Montazeri, and Khomeini in relation to the Baha'is. Finally, Chapter Twelve considers the recent outpouring of support for Baha'is among Iranian leaders of thought and points to the promise of the future.

Recent events leave no doubt that Iranian society is at a historical turning point as a new and enlightened generation questions traditional assumptions about what it means to be Iranian and what our nation should aspire to become in the years ahead. Since the persecution of Baha'is has been an integral aspect of an authoritarian political culture built on hatred and conspiracy theories, a better understanding of the plight of this community is integral to building a different identity that embraces the rich diversity of our country. It is hoped that this book will provide a foundation for a meaningful dialogue and many more publications in the years ahead as Iranians pursue the path of healing and national reconciliation.

Fereydun Vahman

October 2010.

expanding Baha'i educational institutions in order to appease the Islamic clerics' opposition to the banning of *hijab* and other traditional practices. Finally, Chapter Five considers "Anti-Baha'ism during the reign of Muhammad Reza Shah Pahlavi", recounting incidents of hate propaganda as a joint clergy-State undertaking. This includes a discussion of the falsified evidence of Baha'i collaboration with the Russian Empire and other incidents of incitement to violence that resulted in murders and destruction of Baha'i properties with impunity. The emergence of the Hojjatiye anti-Baha'i movement and the role of eminent clerics such as Ayatollah Boroujerdi and Hojatolislam Falsafi in inciting hatred can also be traced to this period. The development of the conception of Baha'is as unpatriotic and traitorous agents of foreign interests rather than an enlightened and progressive community worthy of equal rights is also discussed in light of Iran's rapid modernization and nation-building during this period. In short, Part One explains the historic roots and political function of anti-Baha'i scapegoating which was at the foundation of the Islamic Republic's more virulent persecution after the collapse of the Pahlavi dynasty.

Part Two explores the recent history of Baha'i persecution beginning with the establishment of the Islamic Republic in 1979. Chapter One demonstrates that anti-Baha'i hatred and violence was integral to the early policies of the Islamists in the final days of the Shah's reign, even before they assumed power. Chapter Two traces these early incidents of murder and mob violence to discuss the Baha'is as the first victims of persecution in the newly established Islamic Republic under the Provisional Government of Mehdi Bazargan followed by the administrations of Bani-Sadr and Rajaei. Chapter Three sets forth the enshrinement of anti-Baha'i ideology in the Constitution of the Islamic Republic which systematically deprived them of all human rights solely on account of their religion. Chapter Four recounts the arrest, torture, and execution of

Baha'i faith. But what is even more important is to understand what the persecution of Baha'is says about Iranian society as it struggles through a turbulent and difficult transition to a better and more just future. In other words, understanding the historic plight of the Baha'i community is also about understanding the greater plight of the Iranian nation, and its aspiration to build a modern identity built on recognition and respect for diversity rather than a self-definition based on hatred and self-deception.

This book is intended to be a contribution to the contemporary dialogue among Iranians concerned with the future of their country, to better understand the roots of anti-Baha'i ideology and the function that it has served for those seeking authoritarian power. The book is divided in two parts, dealing with the history of persecutions from the Qajar era until the end of the Pahlavi era in the First Part, and dealing with the more recent history of persecutions under the Islamic Republic in the Second Part.

In the First Part, Chapter One entitled the "Baha'i riddle" explores the views of the Iranian intellectuals and European Orientalists about this religion and goes on with the central role of the Islamic clergy in anti-Baha'i myth-making and hate-mongering through both the Qajar and Pahlavi dynasties. Chapter Two considers "Reasons for Persecution of the Baha'i Faith" including the relationship and differences between Islam and Baha'i philosophy in light of belief in the oneness of all religions and how the Baha'i philosophy relates to national identity in view of its espousal of world citizenship and its response to the Iranian encounter with the West and Westoxication. Chapter Three discusses "The Persecution of Baha'is during the Qajar era" and provides a glimpse of the repression and massacre of Baha'is in places such as Yazd and Khorasan. Chapter Four examines "Baha'is during the reign of Reza Shah Pahlavi" in light of his policy on religion and modernity, and the sacrifice of the successful and

P R E F A C E

Throughout contemporary Iranian history, the followers of the Baha'i religion in Iran have been the victims of persecution. Beginning with the pogroms of the nineteenth century under the Qajar dynasty, continuing with more subtle discrimination during the Pahlavi dynasty, and consummating in the attempt of the Islamic Republic to eradicate this community, Baha'is have been a constant scapegoat, the subject of hatred based on false accusations of disloyalty to Iran and Islam, and imaginary conspiracies linking them to everything from Russian and British Imperialism to American and Israeli dominance, and most recently, the source of sedition in the "anti-revolutionary" Green Movement of 2009. The pages of Keyhan and other Government newspapers and sites are disproportionately filled with slanderous allegations and those deemed to be enemies of the Islamic Republic, ranging from Shirin Ebadi, the renowned human rights lawyer to Hadi Khorsandi, satirical political writer are either accused of being Baha'is or having close relations with this community. In short, in the eyes of the current leadership of Iran, to belong to the Baha'i community is to belong to a criminal conspiracy.

In recent years, with the gradual transformation of social consciousness in the Iranian community, many scholars and commentators and emerging leaders have come to question the demonized historical portrayal of Baha'is and called for their equal rights as fellow citizens of Iran. An important consideration always is to discover a truthful account of the history and teachings of the

FEREYDUN VAHMAN

160 Years of Persecution,
An Overview of the Persecution of the Baha'is of Iran
A Study of Socio-Religious History of Iran in Modern Times

Baran Publishers, Sweden.

3rd print 2010, Baran.

2nd print 2010, Baran.

1st print 2009, 'Asre-Jadid, Germany.

ISBN 978-91-85463-37-4

© All rights are reserved for the author and the publisher.

Baran

Box 4048, 16304 SPÅNGA , Sweden

info@baran.st

Tel: +46 (0)8 88 54 74

160 Years of Persecution
An overview of the persecution
of the Baha'is of Iran

FEREYDUN VAHMAN

Baran Publishers

2010